

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ایمان فقر فرصت‌های اقتصادی عصر ما

خبری دی. ساش
ترجمه: مؤسسه موج

دفتر مطالعات اقتصادی

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی

ساش، جفری دی.
پایان فقر: فرصت‌های اقتصادی عصر ما/ جفری دی. ساش؛ ترجمه مؤسسه
موج. -- تهران: مجلس شورای اسلامی، مرکز پژوهش‌ها، ۱۳۸۹.
۵۸۳ ص: جدول، نمودار. - (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی؛
۱۳۸۹/۱۰)
ISBN: 978-964-8427-83-7
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه: ص. [۵۷۹-۵۸۳].
۱. فقر -- کشورهای در حال رشد. ۲. کمک‌های اقتصادی -- کشورهای در
حال رشد. الف. مؤسسه موج، مترجم. ب. مجلس شورای اسلامی. مرکز
پژوهش‌ها. دفتر مطالعات اقتصادی. ج. عنوان.
HC ۵۹/۷۲/ف۲
۱۳۸۹

این کتاب ترجمه‌ای از اثر زیر است:

Jeffrey D. Sachs, *The End of Poverty; Economic Possibilities for Our Time*,
Penguin Group, New York, 2005.

عنوان: *پایان فقر؛ فرصت‌های اقتصادی عصر ما*

مؤلف: جفری دی. ساش

ترجمه: مؤسسه مرور وقایع جهان (موج)

پرویز قاسمی و آریتا گل‌زاده

ناشر: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی

نوبت چاپ: اول، تابستان ۱۳۸۹

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

مسئولیت صحت مطالب کتاب با مترجمان است.

کلیه حقوق برای مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی محفوظ است.

فهرست مطالب

سخن ناشر	۱
تقدیر و سپاس	۳
پیشگفتار	۱۱
مقدمه	۱۷
فصل اول توصیف یک خانواده جهانی	۲۳
۱-۱ مالاوی: طوفانی تمام‌عیار	۲۵
۱-۲ بنگلادش: بر نردبان ترقی	۳۳
۱-۳ هندوستان: مرکز انقلاب صادرات خدمات	۳۹
۱-۴ چین: رشد و وفور و فراوانی	۴۲
۱-۵ صعود از نردبان توسعه اقتصادی	۴۳
۱-۶ فقرا چه کسانی و در کجا هستند؟	۴۶
۱-۷ چالش نسل ما	۵۱
فصل دوم گسترش رونق اقتصادی	۵۵
۲-۱ تازگی رشد اقتصادی نوین	۵۷
۲-۲ در آستانه جهش	۶۳
۲-۳ تغییر بزرگ	۶۸
۲-۴ گسترش رشد اقتصادی جدید	۷۲
۲-۵ تغییر تکنولوژیکی زنجیره‌ای	۷۶
۲-۶ گسست بزرگ	۷۹
۲-۷ بازسازی یک اقتصاد جهانی	۸۳
۲-۸ دویست سال رشد اقتصادی جدید	۸۶
فصل سوم چرا بعضی از کشورها پیشرفت نمی‌کنند؟	۸۹
۳-۱ رشد درآمد خانوار	۹۲

- ۳-۱-۱ پس انداز ۹۲
- ۳-۱-۲ دادوستد ۹۳
- ۳-۱-۳ فناوری ۹۳
- ۳-۱-۴ افزایش منابع ۹۴
- ۳-۱-۵ عدم پس انداز ۹۵
- ۳-۱-۶ عدم دادوستد ۹۵
- ۳-۱-۷ روند معکوس تکنولوژیکی ۹۵
- ۳-۱-۸ کاهش منابع طبیعی ۹۶
- ۳-۱-۹ شوک بهره‌وری معکوس ۹۶
- ۳-۱-۱۰ رشد جمعیت ۹۶
- ۳-۲ چرا کشورها به رشد اقتصادی نمی‌رسند؟ ۹۷
- ۳-۲-۱ تله فقر: فقر به‌عنوان یکی از علل رکود اقتصادی ۹۷
- ۳-۲-۲ جغرافیای طبیعی ۹۹
- ۳-۲-۳ تله مالی ۱۰۱
- ۳-۲-۴ ناکامی حاکمیت ۱۰۲
- ۳-۲-۵ موانع فرهنگی ۱۰۳
- ۳-۲-۶ ژئوپلیتیک ۱۰۴
- ۳-۲-۷ نبود نوآوری ۱۰۴
- ۳-۲-۸ تله جمعیتی ۱۰۹
- ۳-۳ کشورهای که رشد نیافته‌اند ۱۱۱
- ۳-۴ چرا کشورهای با درآمد متوسط آمریکای لاتین پیشرفت نکردند؟ ۱۱۸
- ۳-۵ ادامه فقر شدید در اثنای رشد اقتصادی ۱۱۹
- ۳-۶ بزرگ‌ترین چالش: غلبه بر تله فقر ۱۲۰
- فصل چهارم اقتصاد کلینیکی ۱۲۳**
- ۴-۱ درس‌هایی از طب بالینی (کلینیکی) ۱۲۷
- ۴-۲ اقتصاد توسعه به‌مثابه اقتصاد کلینیکی ۱۳۱
- ۴-۳ جایی که توسعه اقتصادی مسیر اشتباهی را طی کرده است ۱۳۴

۱۳۶	تشخیص افتراقی برای کاهش فقر
۱۳۷	وسعت فقر شدید
۱۳۹	سیاست اقتصادی
۱۴۰	چارچوب مالی
۱۴۰	جغرافیای طبیعی و بوم‌شناسی انسانی
۱۴۲	الگوهای حاکمیت
۱۴۲	موانع فرهنگی توسعه اقتصادی
۱۴۳	ژئوپلیتیک
۱۴۴	تحصیلات یک اقتصاددان
فصل پنجم تورم افسارگسیخته بولیوی	
۱۴۵	تورم افسارگسیخته بولیوی
۱۵۰	ترسیم طرح ثبات
۱۵۶	شکست ساختار اصلی
۱۵۹	محکم کردن غلبه بر تورم
۱۶۶	آگاهی از جغرافیا
۱۶۷	درس‌های اولیه از اقتصاد کلینیکی
فصل ششم بازگشت لهستان به اروپا	
۱۷۳	بازگشت لهستان به اروپا
۱۷۷	انقلاب دمکراتیک لهستان
۱۸۲	برنامه‌ای برای ایجاد اقتصاد بازار
۱۸۶	شروع طرح
۱۹۳	از طرح تا اجرا
۱۹۷	پایان دادن به بدهی‌های سرسام‌آور دوران شوروی سابق
۲۰۱	درس‌هایی از اصلاحات لهستان
فصل هفتم آنکه باد می‌کارد، طوفان درو می‌کند: تلاش روسیه برای رسیدن به وضعیت عادی	
۲۰۷	وضعیت عادی
۲۱۳	روسیه: دنیایی جداگانه
۲۱۶	تلاش برای استفاده از کمک خارجی
۲۲۸	درس‌هایی از روسیه

فصل هشتم چین: پیشرفت، پس از پنج قرن ۲۳۳

- ۸-۱ چگونه چین پیشتازی خود را از دست داد؟ ۲۳۷
- ۸-۲ از آشوب تا پیشرفت ۲۴۲
- ۸-۳ نگاه نزدیک به پیشرفت چین ۲۴۵
- ۸-۴ مقایسه چین با اروپای شرقی و روسیه ۲۵۵
- ۸-۵ بزرگ‌ترین چالش‌های چین ۲۵۸
- ۸-۶ فرصت تاریخی چین ۲۶۴

فصل نهم اصلاحات بازار هند: غلبه امید بر وحشت ۲۶۷

- ۹-۱ تاریخ سه‌هزارساله هند و جهان ۲۷۱
- ۹-۲ حکومت انگلیس و مشروعیت آن ۲۷۴
- ۹-۳ استقلال و حق انتخاب اقتصادی هند ۲۷۷
- ۹-۴ شروع اصلاحات ۲۷۹
- ۹-۵ چالش‌های اقتصادی هند ۲۸۴
- ۹-۶ درس‌هایی از هندوستان ۲۸۷

فصل دهم مرگ خاموش: آفریقا و بیماری ۲۹۱

- ۱۰-۱ چه کسی، چه کسی را درباره مدیریت اندرز می‌دهد؟ ۲۹۳
- ۱۰-۲ دلایل عمیق‌تر فقر در آفریقا ۲۹۶
- ۱۰-۳ اولین رویارویی ۲۹۸
- ۱۰-۴ معمای مالاریا ۳۰۴
- ۱۰-۵ فاجعه ایدز در آفریقا ۳۱۰
- ۱۰-۶ ایجاد صندوق جهانی مبارزه با ایدز، سل و مالاریا ۳۱۸
- ۱۰-۷ برخی نکات آموزنده ۳۲۰

فصل یازدهم هزاره جدید، یازده سپتامبر و سازمان ملل ۳۲۳

فصل دوازدهم راهکارهای مطرح برای پایان دادن به فقر ۳۴۵

- ۱۲-۱ رویارویی با فقر روستایی: سوری، کنیا ۳۴۸
- ۱۲-۲ اهداکنندگان بین‌المللی و روستاهایی مانند سوری ۳۶۰

- ۱۲-۳ ملاقات با فقرای روستایی: بمبئی، هند ۳۶۳
- ۱۲-۴ مشکل مقیاس ۳۶۹

فصل سیزدهم الزام به سرمایه‌گذاری برای پایان دادن به فقر ۳۷۱

- ۱۳-۱ کارکرد تله فقر چگونه است و کمک خارجی در غلبه به آن چه نقشی دارد؟ ۳۷۴
- ۱۳-۲ یک مثال عددی ۳۷۸
- ۱۳-۳ تشخیص تفاوت و انباشت سرمایه ۳۸۱
- ۱۳-۴ چرا سرمایه‌گذاری‌های مناسب در بسته‌های سرمایه‌گذاری ارائه می‌شود؟ ۳۸۸
- ۱۳-۵ سرمایه‌گذاری در ظرفیت تکنولوژیکی ۳۸۹
- ۱۳-۶ مثال‌های گسترش مبارزه علیه فقر ۳۹۳
- ۱۳-۷ انقلاب سبز در آسیا ۳۹۳
- ۱۳-۸ ریشه‌کنی آبله ۳۹۴
- ۱۳-۹ مبارزه برای بقای کودکان ۳۹۵
- ۱۳-۱۰ ائتلاف جهانی برای واکسیناسیون و ایمن‌سازی ۳۹۵
- ۱۳-۱۱ مبارزه علیه مالاریا ۳۹۶
- ۱۳-۱۲ جریان کنترل کوری آفریقا ۳۹۷
- ۱۳-۱۳ ریشه‌کنی فلج اطفال ۳۹۸
- ۱۳-۱۴ توسعه برنامه تنظیم خانواده ۳۹۸
- ۱۳-۱۵ مناطق پردازش صادرات در آسیای شرقی ۳۹۹
- ۱۳-۱۶ انقلاب تلفن همراه در بنگلادش ۴۰۰

فصل چهاردهم پیمان جهانی برای پایان دادن به فقر ۴۰۳

- ۱۴-۱ نمایش سایه‌ها ۴۰۵
- ۱۴-۲ طرفین پیمان ۴۰۸
- ۱۴-۳ برنامه‌ریزی برای موفقیت ۴۰۹
- ۱۴-۴ چرا نظام امروز نامنجم است؟ ۴۱۱
- ۱۴-۵ استراتژی کاهش فقر مبتنی بر اهداف توسعه هزاره ۴۱۴
- ۱۴-۵-۱ طرح مالی و شکاف تأمین مالی اهداف توسعه هزاره ۴۱۶
- ۱۴-۵-۲ طرح اهداکننده ۴۱۹

- ۴۲۱ ۱۴-۵-۳ استراتژی مدیریت عمومی
- ۴۲۲ ۱۴-۶ زیرساخت‌های منطقه‌ای
- ۴۲۴ ۱۴-۷ سیاست‌های جهانی کاهش فقر
- ۴۲۴ ۱۴-۷-۱ بحران بدهی
- ۴۲۵ ۱۴-۷-۲ سیاست تجارت جهانی
- ۴۲۶ ۱۴-۷-۳ علم توسعه
- ۴۲۸ ۱۴-۷-۴ مدیریت محیط زیست
- ۴۳۰ ۱۴-۸ چه کسی سیستم جهانی را هدایت می‌کند؟
- ۴۳۴ ۱۴-۹ گام‌های بعدی

فصل پانزدهم آیا ثروتمندان استطاعت کمک به فقرا را دارند؟ ۴۳۵

- ۴۴۰ ۱۵-۱ ساده‌ترین برآورد
- ۴۴۱ ۱۵-۲ رویکرد تخمین نیازها
- ۴۴۲ ۱۵-۳ بسته نیازهای اساسی
- ۴۴۵ ۱۵-۴ تقسیم هزینه‌های سرمایه‌گذاری
- ۴۴۹ ۱۵-۵ چه میزان مساعدت رسمی توسعه مورد نیاز است؟
- ۴۵۵ ۱۵-۶ مقایسه این برآوردها با سایر تخمین‌های انجام شده
- ۴۵۶ ۱۵-۷ کدام اهداکنندگان باید چنین کمکهایی را پرداخت کنند؟
- ۴۵۷ ۱۵-۸ هزینه‌های پس از سال ۲۰۱۵
- ۴۵۸ ۱۵-۹ آیا آمریکا استطاعت پرداخت ۰/۷ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را دارد؟

فصل شانزدهم افسانه‌ها و گوی‌های جادویی ۴۶۵

- ۴۶۸ ۱۶-۱ پول هدر رفته
- ۴۶۹ ۱۶-۲ برنامه‌های کمک‌رسانی در آفریقا شکست خواهند خورد
- ۴۷۰ ۱۶-۳ فساد گناهکار است
- ۴۷۴ ۱۶-۴ کمبود دمکراسی
- ۴۷۵ ۱۶-۵ کمبود ارزش‌های نوین
- ۴۷۹ ۱۶-۶ نیاز به آزادی اقتصادی
- ۴۸۲ ۱۶-۷ تنها راه سرمایه

۴۸۴	۱۶-۸	کمبود اخلاقیات؟
۴۸۵	۱۶-۹	نجات کودکان برای تبدیل شدن به بزرگسالان گرسنه؟
۴۸۹	۱۶-۱۰	خیزش موج، تمام قایق‌ها را بالا می‌برد
۴۹۰	۱۶-۱۱	فراهم کردن شرایط برای عمل کردن
۴۹۱		فصل هفدهم چرا ما باید این کار را بکنیم؟
۴۹۷	۱۷-۱	امنیت آمریکا و فقر جهانی
۵۰۰	۱۷-۲	بعد از یازده سپتامبر
۵۰۴	۱۷-۳	عمل کنیم چون قول داده‌ایم
۵۰۷	۱۷-۴	موازنه مجدد سیاست خارجی
۵۰۹	۱۷-۵	طرح مارشال
۵۱۰	۱۷-۶	جوینلی ۲۰۰۰ (مبارزه برای کاهش بدهی‌ها)
۵۱۲	۱۷-۷	طرح اضطراری برای ایدز
۵۱۵	۱۷-۸	زمان درخواست مشارکت نسل ما
۵۱۷		فصل هجدهم چالش نسل ما
۵۲۵	۱۸-۱	وظیفه نسل ما
۵۲۷	۱۸-۲	جنبش ضد جهانی شدن
۵۳۴	۱۸-۳	به سوی جهانی شدن روشن‌فکرانه
۵۳۶	۱۸-۴	پرداختن به چالش موجود
۵۳۷	۱۸-۵	پایان برده‌داری
۵۳۹	۱۸-۶	پایان استعمارگری
۵۴۰	۱۸-۷	حقوق مدنی و جنبش‌های ضد تبعیض نژادی
۵۴۲	۱۸-۸	گام‌های بعدی ما
۵۴۹		پیوست
۵۷۹		منابع و مآخذ

فهرست جدول‌ها

- جدول ۳-۱ نرخ پس‌انداز در کشورهای در حال توسعه ۹۸
- جدول ۳-۲ طبقه‌بندی کشورها در سال ۱۹۸۰ ۱۱۳
- جدول ۳-۳ شرق آسیا و آفریقای سیاه در سال ۱۹۸۰ ۱۱۷
- جدول ۴-۱ چک‌لیست انجام تشخیص افتراقی ۱۳۸
- جدول ۵-۱ پیشرفت بولیوی از سال ۱۹۸۵ ۱۶۹
- جدول ۱۰-۱ فساد و رشد اقتصادی ۲۹۷
- جدول ۱۰-۲ بودجه‌های توسعه جهانی برای کنترل بیماری‌های مقاربتی، از جمله ایدز در آفریقای سیاه (۱۹۹۰-۱۹۹۸) ۳۱۲
- جدول ۱۱-۱ اهداف توسعه هزاره ۳۲۷
- جدول ۱۴-۱ نهادهای سازمان ملل در توسعه (فهرست جزئی) ۴۳۱
- جدول ۱۵-۱ جزئیات منطقه‌ای حمایت‌های بودجه‌ای سالیانه درخواستی از اهداکنندگان برای تحقق اهداف توسعه هزاره ۴۴۷
- جدول ۱۵-۲ داده‌های جزئی مساعدت‌های رسمی توسعه برای تحقق اهداف توسعه هزاره در غنا، تانزانیا و اوگاندا ۴۴۸
- جدول ۱۵-۳ هزینه‌های تخمین زده شده تحقق اهداف توسعه هزاره در هر یک از کشورها ... ۴۵۳
- جدول ۱۵-۴ پردرآمدترین مردم آمریکا و تولید ناخالص داخلی آفریقا ۴۶۰
- جدول ۱۵-۵ پس‌اندازهای مالیاتی از درآمد خانواده در کاهش‌های مالیاتی دولت بوش ... ۴۶۱
- جدول ۱۶-۱ طبقه‌بندی مدیریتی و مصرف خانوار در مناطق گرمسیری آفریقای سیاه ۴۷۳
- جدول ۱۷-۱ ضعف عملکرد دولت و مداخله نظامی آمریکا در پی آن ۵۰۰

فهرست شکل‌ها

- شکل ۱-۱۳ ساختارهای اولیه انباشت سرمایه ۳۷۵
- شکل ۲-۱۳ تله فقر ۳۷۶
- شکل ۳-۱۳ نقش مساعدت رسمی توسعه در شکستن تله فقر ۳۷۷
- شکل ۴-۱۳ سرمایه‌گذاری‌های بخش دولتی و خصوصی در سرمایه ۳۸۲

فهرست نمودارها

- نمودار ۱-۱ تعداد افراد به شدت فقیر ۴۷
- نمودار ۱-۲ نسبت افرادی که در فقر شدید به سر می‌برند ۴۹
- نمودار ۱-۳ تعداد فقرای متوسط ۵۰
- نمودار ۱-۴ نسبت افرادی که در فقر متوسط به سر می‌برند ۵۱
- نمودار ۲-۱ جمعیت جهان ۵۸
- نمودار ۲-۲ میانگین درآمد سرانه جهانی ۵۹
- نمودار ۲-۳ سرانه تولید ناخالص داخلی برحسب منطقه در سال ۱۹۹۸ و ۱۸۲۰ ۶۰
- نمودار ۳-۱ باروری و توسعه اقتصادی ۱۱۰
- نمودار ۳-۲ محصول غله‌ای و رشد در میان کشورهای کم‌درآمد ۱۱۶
- نمودار ۵-۱ قیمت‌ها در بولیوی ۱۹۸۲-۱۹۸۸ ۱۵۵
- نمودار ۵-۲ نرخ هفتگی تورم ۱۵۷
- نمودار ۵-۳ درآمد بولیوی ۱۷۱
- نمودار ۶-۱ تولید ناخالص داخلی و تولیدات صنعتی در لهستان ۱۸۵
- نمودار ۶-۲ سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و موقعیت آن در اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق ۱۹۸
- نمودار ۷-۱ قیچی نفت و بدهی روسیه ۲۱۱
- نمودار ۸-۱ درآمد سرانه در چین نسبت به اروپای غربی ۲۳۷
- نمودار ۸-۲ رشد اقتصادی و کاهش فقر در چین ۲۴۴
- نمودار ۸-۳ توزیع اشتغال برحسب بخش در سال ۱۹۸۰ ۲۵۱
- نمودار ۸-۴ توزیع اشتغال برحسب نوع سازمان در سال‌های ۱۹۸۴-۱۹۸۵ ۲۵۲
- نمودار ۸-۵ چشم‌انداز پیشرفت چین ۲۶۵
- نمودار ۹-۱ رشد اقتصادی هند از سال ۱۹۰۰ ۲۸۴
- نمودار ۹-۲ نرخ رشد در سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۸۱ و شهرسازی ایالتی در سال ۱۹۸۱ ۲۸۶
- نمودار ۱۵-۱ مساعدت‌های رسمی توسعه افزوده مورد نیاز برای تحقق ۰/۵ درصد از تولید ناخالص ۴۵۷

نمودار ۱۶-۱	رشد و حکومت	۴۸۱
نمودار ۱۶-۲	رابطه نرخ مرگومیر نوزادان (محور X) و نرخ کلی باروری (محور Y)، ۱۴۸ کشور، ۱۹۹۵ (نمودار رگرسیون جزئی)	۴۸۶
نمودار ۱۶-۳	رابطه بین نرخ مرگومیر نوزادان و نرخ رشد جمعیت، ۱۴۸ کشور، ۱۹۹۵ (نمودار رگرسیون جزئی)	۴۸۸
نمودار ۱۷-۱	نسبت هزینه نظامی به مساعدت رسمی توسعه، ۲۰۰۲	۴۹۴
نمودار ۱۸-۱	سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و درآمد	۵۲۹
نمودار ۱۸-۲	میانگین رشد هشت اقتصاد همیشه باز و چهل اقتصاد همیشه بسته ۱۹۹۶-۱۹۹۰	۵۳۲

سخن ناشر

داشتن برنامه جدی برای مبارزه با پدیده نامبارک فقر و محرومیت، به هزار دلیل انسانی و اسلامی جزء وظایف اصلی نهادهای جامعه دینی و در رأس آنها، حکومت اسلامی است. گرچه در میان ارکان نظام، قوه مجریه به فراخور مسئولیت‌ها و اختیارات خود بیشترین سهم را در حرکت به سوی آرمان «جامعه عاری از فقر» دارد، اما ایجاد بستر قانونی و نظارت بر حسن اجرای قوانین مربوطه از جمله تکالیف مجلس شورای اسلامی است. در راستای این وظایف، آشنایی دقیق با گونه‌ها و سطوح مختلف فقر، انواع ابزارهای کاهش فقر، شیوه توانمندسازی پایدار برای فقرا و تجربه موفق دیگر کشورها در وضع قوانین و اتخاذ سیاست‌های رفع محرومیت، اهمیت می‌یابد.

کتاب حاضر که با تلاش مؤسسه مرور وقایع جهان (موج) ترجمه شده، از جمله آثاری است که اطلاعات بهنگام و دقیقی را از سیاست‌های فقرزدایی در عرصه بین‌المللی در اختیار خوانندگان قرار می‌دهد. پروفیسور جفری دیوید ساش استاد دانشگاه کلمبیا در ایالات متحده آمریکا، از صاحب‌نظران بسیار بنام و مشهور در حوزه توسعه پایدار، فقر و جهانی‌شدن و رئیس مؤسسه زمین در این دانشگاه است. طرح ایده‌های مهمی مانند «اقتصاد کلینیکی» و «تله فقر» و تحلیل آن در بستر جهانی شدن اقتصاد، بیان سازوکارهای خروج از تله فقر و در نهایت توجه مؤلف به مسئله شش نوع سرمایه لازم برای توانمندی فقرا از جمله نکات آموزنده این کتاب است. آشنایی نزدیک نویسنده با تجربه اقتصادهای چین، روسیه، بولیوی، لهستان، هند و برخی کشورهای آفریقایی موجب غنای محتوای اثر و کاربردی بودن پیشنهادهای آن شده است.

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی تاکنون با هدف ترویج گفتمان «توسعه عدالت‌محور» و «رشد توأم با عدالت» به انتشار آثاری درباره این موضوع پرداخته است و امید دارد که با یاری صاحبان اندیشه بتواند گام کوچکی در جهت تحقق اهداف چشم‌انداز ۱۴۰۴ جمهوری اسلامی ایران بردارد و در این مسیر از نقدهای مشفقانه استقبال می‌کند.

دکتر بهزاد پورسید

معاون پژوهشی مرکز

تقدیر و سپاس

این تقدیر و سپاس باید با دو هدف صورت بگیرد. من در نگارش این کتاب از حمایت، سخاوت و راهنمایی‌های بی‌شماری برخوردار و به آنها متکی بوده‌ام. اما شاید بتوان گفت نکته مهم‌تری که وجود داشت این بود که در مواجهه با چالش‌های موجود در جامعه جهانی و دنیای ازهم‌گسیخته نیز تا حد زیادی به همکاران، معلمان و رهبران راسخ و ثابت‌قدم متکی بوده‌ام. بر این اساس فرصت مناسبی است تا از این دوستان بابت حمایت و همکاری تشکر و قدردانی کنم.

به این ترتیب تشکر خود را از همسر سونیا، دخترانم لیزا و هانا و پسرم آدم آغاز می‌کنم. این کتاب در واقع حاصل یک تلاش خانوادگی بوده است که طی دو دهه و به‌گونه‌ای آغاز شد که من به‌عنوان پدر خانواده در اتاقی گرم و مرطوب در روستایی واقع در شرق آفریقا با ایراد نطق و سخنرانی خود، مفهوم جدیدی از واژه تعطیلات را برای اعضای خانواده‌ام رقم می‌زدم. همسر سونیا راهنما، الهام‌بخش، معلم تشخیص خطا و شریک و همکار نگارش و تألیف من در مطالعات توسعه بوده است. مفتخرم که بگویم فرزندانم تمامی اکناف و زوایای جهان در حال توسعه را دیده‌اند و با چالش توسعه جهانی مواجه شده‌اند. آنچه مایه حیرت و شگفتی آنها از رویکرد کلی ماست، انگیزه من در مبارزه برای آینده آنهاست. در تمام مراحل این تلاش خانوادگی، دانش و معرفت پدر همسر والتر ارلیک، حسن‌نیت مادرم چون ساش و همچنین علاقه وافر و دلگرمی خواهرم آندری ساش، همه‌وهمه، نقش مهم و بسزایی در هدایت ما به‌سوی مسیر صحیح داشته است. از این گذشته درک و تأثیر معنوی پدر مرحوم تئودور ساش که انرژی و استعداد حقوقی خود را وقف تلاش و مبارزه برای عدالت اجتماعی کرده بود نیز تأثیر بسزایی در این خصوص بر جای گذاشت.

موهبت دیگری که از آن برخوردار بودم این بود که در طول بیش از بیست سال همواره در تمام نقاط جهان مورد استقبال گرم مخاطبین بوده و همیشه از همکاران خوبی برخوردار بوده‌ام که در درک و شناخت شرایط محلی و چالش‌های مربوط به آن و همچنین در تعمیم و تطبیق این چالش‌ها با عرصه جهانی، یار و مددکار من بوده‌اند. اولین همکاران من در بولیوی، دانیل کوهن و فیلیپ لارین بودند که هر دو از یاران و نزدیکان دیرینه‌ای بودند که در تمام فراز و نشیب‌های فکری و ذهنی در کنارم تلاش می‌کردند. دیوید لیبتون از دیگر همکارانی بود که از صندوق بین‌المللی پول^۱ جدا شد تا برای ادامه فعالیت در آمریکای لاتین و اروپای شرقی به من ملحق شود. وی بعدها در دوران ریاست جمهوری بیل کلینتون و در عرصه اقتصاد سیاسی بین‌المللی نقش چشمگیر و ارزنده‌ای ایفا کرد. وینگ وو نیز از دیگر دوستانی است که در زمینه مطالعات آسیای شرقی ربع قرن همکاری، معلم ارزنده‌ای برای من بود و در بسیاری از تلاش‌ها و اقدامات ارزشمند به‌عنوان یک راهنما، همکار و مشاور مجرب در کنارم بود. نیروپام باجیای؛ ناظر، محقق، همکار و مشاور علاقه‌مند، راسخ و دقیق بود که در رابطه با اصلاحات اساسی هند در دهه گذشته، از همکاری او برخوردار بودم.

بهترین راه برای تبدیل شدن به یک مشاور اقتصادی موفق، ارائه مشاوره به دولت‌های موفق است. در انجام چنین مهمی من از بخت و اقبال بسیار خوبی برخوردار بوده‌ام. اولین تجربه‌ام در این زمینه را در بولیوی و تحت رهبری و هدایت اثرگذار مرحوم پریزیدنت ویکتور پاز استنسورو،^۲ دستیار اقتصادی ارشد او و رئیس‌جمهور فقید بعدی این کشور یعنی گونزالو سانچز دو لوزادا^۳ کسب کردم. سیاست‌های کاربردی مربوط به اصلاحات اقتصادی موفق و ارزش صداقت و عشق به وطن در رسیدن به موفقیت‌های سیاسی بزرگ‌تر و مهم‌تر از جمله مواردی است که دو شخصیت خطیر در مورد آن درس‌های ارزنده‌ای به من آموختند. در لهستان، لری لیندربرگ، نقش مهمی در معرفی من به رهبران برجسته ائتلاف یعنی شخصیت‌هایی نظیر آدام میک نیک، جسک کرون، برونیسلاو گرمک و السا داشت. لسزک با لسروویچ که از رهبران و طلایه‌داران شجاع و

1. International Monetary Fund (IMF)
 2. President Victor Paz Estenssoro
 3. Gonzalo Sanchez de Lozada

برجسته اصلاحات لهستان بود، چهره مقبول و خوبی از ما ترسیم کرد. همچنین از الکساندر کواشینسکی، رئیس‌جمهور خدوم لهستان تشکر و قدردانی کرده و به واسطه لطفی که در اعطای نشان شهروند برتر لهستان یا نشان افتخار این کشور به من و لیپتون داشت، همواره خود را مدیون او می‌دانم. پرزیدنت یانز در نوشک، رئیس‌جمهور اسلوانی، نه تنها درس‌های بسیار ارزنده‌ای را در خصوص سیاست پیچیده و غامض منطقه بالکان در طول دو دهه گذشته به من آموخت، بلکه با رهبری و درایت خود باعث ترغیب و تشویق من شد و به من فرصت داد تا در تولد اسلوانی به‌عنوان یک کشور مستقل سهیم و شریک باشم. در روسیه باید از همکار و مشاور خوبم آندرس اسلاند قدردانی کنم و تشکر ویژه‌ای نیز از سه تن از اصلاحگران تلاشگر داشته باشم که شجاعانه علیه نابرابری مبارزه کردند. این سه نفر ایگور گیدار، بوریس فدروف و گری گوری یاولینسکی بودند.

کار و فعالیت من در آفریقا در پرتو کمک و راهنمایی تعداد کثیری از رهبران آفریقایی صورت گرفت. از این رو لازم می‌دانم از کالستوس جاما، داینا آرهاین - تنکورنگ، ون کیلاما، چارلز مان و آن کانروی، تشکر ویژه‌ای داشته باشم. امید وافر و فزاینده من نسبت به آفریقا در واقع از رهبری قدرتمند، الهام‌بخش و مؤثری نشئت می‌گرفت که به اعتقاد من در سراسر این قاره دیده می‌شد و این درست برخلاف دیدگاه واحدی بود که آمریکا در مورد دولت آفریقا داشت. همچنین لازم است از نسل جدید رهبران دمکراتیک آفریقا که همواره راهنمای مؤثری برای ما بودند، تشکر ویژه‌ای داشته باشم. از جمله مهم‌ترین شخصیت‌های این نسل از رهبران می‌توان به پرزیدنت آلبرتو چیسانو، رئیس‌جمهور اسبق موزامبیک، پرزیدنت موای کباباکی در کنیا، پرزیدنت جان آگیه کام کافور در غنا، پرزیدنت اولاسگان اوباسانجو در نیجریه، جاستین مولوسی، معاون اول (اسبق) رئیس‌جمهور مالاوی، پرزیدنت فستوس موگایی در بوتسوانا، پرزیدنت عبدالایه وید در سنگال و ملس زناوی، نخست‌وزیر اتیوپی اشاره کرد.

به‌هرحال، جهان به شکلی ناپایدار و براساس بینش، رهبری و مبارزه و تلاش رهبرانی شکل گرفته است که همه آنها عملاً به دنیای برابری، عدالت و حاکمیت قانون پایبندند. یکی از مهم‌ترین رهبران این عرصه، کوفی‌عنان، دبیر کل وقت سازمان ملل متحد است، که تدبیر و تصمیم او طی سال‌های اخیر مانع از سقوط جهان به ورطه نابودی و افول

شده است. یکی دیگر از این رهبران بزرگ گرو هارلم برانت لند است که در دوران تصدی بر سازمان بهداشت جهانی امکان همکاری من با این سازمان را فراهم کرد. کمیسیون اقتصاد کلان و بهداشت سازمان بهداشت جهانی کمک شایانی در ترسیم و افزایش سرمایه‌گذاری‌های اولیه برای فقرا انجام داد. دوستان و همکاران عضو این کمیسیون در نوع خود رهبران بی‌نظیری هستند. مان ماهان سینگ، نخست‌وزیر هند، ریچارد فیچم، مدیر صندوق جهانی مبارزه با ایدز، سل و مالاریا،^۱ سوپاچای پانیچکادی، مدیرکل سازمان تجارت جهانی، هارولد وارمس، مدیر مرکز سرطان مموریال اسلون کترینگ^۲ از جمله افرادی هستند که در گروه چنین رهبرانی قرار می‌گیرند.

آژانس‌های سازمان ملل از رهبران بااستعداد و متعهدی برخوردارند و من این افتخار را داشته‌ام که طی سال‌های اخیر با آنها همکاری نزدیکی داشته باشم: مارک مالوک براون، رئیس برنامه توسعه سازمان ملل^۳ که از آغاز حامی و پشتیبان پروژه هزاره سازمان ملل بوده است؛ ژوزف چامی، مدیر بخش جمعیت در سازمان ملل، زفیرین دایبر، معاون اجرایی برنامه توسعه سازمان ملل و راهنمای من درخصوص اقتصاد کشورهای ساحل آفریقا، هورست کوهلر، رئیس سابق صندوق بین‌المللی پول و رئیس‌جمهور فعلی آلمان که در دوران تصدی بر مسند ریاست صندوق بین‌المللی پول نهایت تلاش خود را در راستای عدالت جهانی و تخصیص منابع لازم برای آن، به کار بست؛ آناتیایا جوکا، مدیر برنامه اسکان بشر سازمان ملل^۴ که خود متولد تانزانیاست؛ کلوس تاپفر، رئیس خوش فکر و بااستعداد برنامه زیست‌محیطی سازمان ملل^۵ و جیم ولفنسون، رئیس فعال و خوش استعداد بانک جهانی از جمله شخصیت‌هایی هستند که می‌توان برشمرد. همچنین جا دارد از همکاری بی‌دریغ اقتصاددانان ارشد بانک جهانی یعنی نیکلاس استرن و فرانسیسکو بورگوئیگ و اقتصاددان ارشد صندوق بین‌المللی پول یعنی رام راجان صمیمانه تشکر و قدردانی کنم.

بسیاری از ایده‌ها و رویکردهای خاص در مورد اینکه چطور می‌توان به فقر جهانی

-
1. Global Fund to Fight AIDS, TB and Malaria
 2. Memorial Sloan-Kettering Cancer Center
 3. United Nations Development Program (UNDP)
 4. United Nations Human Settlements Programme (UN-Habitat)
 5. United Nations Environment Programme

پایان داد، در واقع حاصل فعالیت پروژه هزاره سازمان ملل بوده است که من نیز افتخار هدایت و مدیریت آن را دارم و مباحث بسیاری از آن را در این کتاب نیز مطرح کرده‌ام. شکی نیست که بدون مدیریت و رهبری جان مک آرتور که در انجام امور، لحظه به لحظه به‌عنوان یک همکار صمیمی در کنار من بود، قطعاً برنامه توسعه هزاره سازمان ملل به سرمنزل مقصود نمی‌رسید. این در حالی است که من و جان هر دو به مجموعه‌ای از همکاران گران‌قدر دیگری وابسته و متکی بودیم که از جمله آنها می‌توان به افراد و شخصیت‌های ذیل اشاره کرد: چاندریکا بهادر، استان برنستین، یاسین فال، اری کاشامبوزی، مارگارت کروک، گیدو اشمیدت - تروپ، ارین تروبریچ و دستیاران شبانه‌روزی نظیر آلبرتوچو، مایکل فای، مایکل کروس، لوئیس خاویر مونترو، روحیت وانچو و آلیس ویمرز.

مدیران کارگروه پروژه هزاره سازمان ملل و دانشمندان و کارشناسان سیاسی آن همگی در عرصه‌های مرتبطی مانند کشاورزی، مدیریت آب، اقلیم و آب‌وهوا، سیستم‌های انرژی، کنترل امراض و بیماری‌ها و دیگر عرصه‌های مهم و مطرح در زمینه کاهش فقر و توسعه بلندمدت، همواره معلم و راهنمای من بودند. خوشبختانه، بسیاری از این دانشمندان مطرح در عرصه جهانی از همکاران من در مؤسسه زمین دانشگاه کلمبیا^۱ هستند. همچنین لازم می‌دانم از همکارانم در این دانشگاه تشکر ویژه‌ای داشته باشم و از بین آنها به‌دورای بالک، والس بروکر، باب چن، لین فریدمن، جیمز هانسن، کلاوس لاکنر، آپمانولال، روبرتو لنتون، مارک لوی، دان ملینک، وی جی مودی، جان موتر، چرپل پالم، آلن روزنفیلد، جاش روکسین، پدر و سانچر، پیتر اشلوسر، ژوزف استیگلیتز، اوآش تکل‌هایمونوت، ران والدمن، پُل ویلسون و استفان زیباک اشاره کرده و اعلام کنم که همه این افراد نقش کلیدی و مهمی در گسترش و توسعه دیدگاه من نسبت به چالش‌های توسعه پایدار داشته‌اند. لازم به ذکر است که لی بولینگر، رئیس خوش‌فکر دانشگاه کلمبیا نیز حمایت مجدانه خود از مؤسسه زمین را همراه با سایر اقدامات مؤثرش در این خصوص دریغ نکرد و من به همین خاطر از او سپاسگزارم همچنین از مسئولان هماهنگ‌کننده کارگروه‌ها و اعضای این گروه‌های کارشناسی به‌دلیل همکاری و تلاش

آنها در تبدیل پروژه هزاره سازمان ملل به یک طرح فوق‌العاده، کمال تشکر را دارم. شکی نیست که فقط بونو با نقش بی‌نظیرش توانست چشم میلیون‌ها نفر از شهروندان و طرفدارانش را به سوی مبارزه مشترک برای برابری و عدالت جهانی باز کند. از این رو بابت مقدمه‌ای که او برای کتاب حاضر نوشته است و به واسطه رهبری و مدیریت هوشمندانه او در پیوند جهانیان و در نتیجه جلوگیری از انزوای آنها و همچنین به دلیل جمع‌آوری و استفاده از انرژی و نیروی حاصل از این پیوندهای جدید، صمیمانه از او سپاسگزارم. همکاران و همراهان نزدیک او، یعنی جیمی دراموند و لوسی ماتیو نیز در جامعه مدنی جهانی، ستارگان بی‌نظیری هستند. این افراد در مطرح کردن توسعه جهانی و اهمیت بخشیدن به آن در میان خیل عظیم و گاهی ناآگاه رهبران مختلف جهان، هر روز شگفتی خلق می‌کنند. از دیگر شخصیت‌ها و هنرمندانی که در طرح عدالت جهانی بسیار مؤثر بوده و مرا در انجام اقدامات و فعالیت‌های صادقانه یاری داده‌اند و همواره به عنوان کارشناسان برجسته مالی و سرمایه‌گذاری و شخصیت‌های خیرخواه جهانی مطرح بوده‌اند، باید به جورج سوروس، پاول فارمر (از طلایه‌داران و پیشگامان مسئله بهداشت عمومی)، جیم کیم و بروس واکر اشاره و از آنها تشکر کنم.

شاید اگر بگویم این کتاب بدون کمک فلان شخص به انجام نمی‌رسید، عبارت عامیانه‌ای را به کار برده باشم، اما این عبارات گاهی کاملاً به جا و درست است. مارگارت لورنزی به عنوان یک نویسنده مجرب و توانمند و دستیار نویسنده، از ابتدای این کار با حمایت وصف‌ناپذیر، پیشنهادهای کارشناسی و ارائه بازخورد تحریری مناسب همواره ما را به موقع و در مسیر اصلی نگهداشت. گوردون مک‌کورد نیز در تمام ابعاد و جوانب کار در مؤسسه زمین و پروژه هزاره سازمان ملل و همکاری مبسوط در تمام بخش‌های این کتاب یکی از همراهان و همکاران بسیار گرآن‌قدر و خاص من بود. بدون شک، گوردون در آینده نزدیک در مسیر چالش برای توسعه پایدار به یکی از رهبران جهانی نسل خود تبدیل می‌شود. وین تروپ رامل نیز اواسط سال ۲۰۰۴ از هاروارد به گروه‌ها ملحق شد و از بدو ورود به مؤسسه زمین همواره یکی از اعضای اصلی این طرح بوده است. مارتا سینات تا سال ۲۰۰۳، یعنی بالغ بر دو دهه، اداره امور دفتر من را با تمام وقایعی که در این کتاب تشریح شده، به عهده داشت. جی‌می چوی، طی سال بعد در این زمینه مرا از

کمک بی‌دریغ خود بهره‌مند کرد و اکنون نیز هیدی کلیتکه با اداره امور مربوطه، به من امکان می‌دهد تا تعهدات متعدد و مختلف خود به سازمان ملل، مؤسسه زمین و سایر برنامه‌ها و طرح‌های موجود در اکناف جهان را تحت نظارت و اجرا داشته باشم.

بسیاری از همکاران و دوستان، کتاب را با خلاقیت و دقت فراوان مطالعه می‌کنند و با این کار اشتباهات، سوءبرداشت‌ها و سایر کاستی‌های مشکل‌ساز آن را برطرف می‌کنند. بر این اساس، از دایان آسادوریان، نیروپام باچپای، دیوید لیپتون، ویل مسترز، استیسی واردن، وینگ وو و جینی وو به‌دلیل تلاش سخاوتمندانه و توصیه‌های متفکرانه‌ای که داشتند، کمال تشکر را دارم. همچنین از باب ادگار و همکارانش در شورای ملی کلیساهای آمریکا^۱ به‌دلیل پاسخ‌گویی به مسائل و سؤالات مربوط به تعهد آداب مسیحیت در کاهش فقر جهانی، سپاسگزارم.

آندرو وایلی، ناظر ادبی بی‌نظیر و برجسته‌ای است که به من کمک کرد و باعث شد با نگارش این کتاب و تکیه بر ساختار و منطق آن بکوشم تا راه تازه‌ای برای گسترش درک جهانی از فرصت نسل ما برای پایان بخشیدن به فقر شدید، پیدا کنم. اسکات مایرز، به‌عنوان ویراستار من در انتشارات پنگوئن^۲، با راهنمایی، کمک و حمایت مجدانه خود در کنار کارگروه مجرب این انتشارات باعث شد تلاش برای تولید این کتاب ارزشمند به‌نحو مطلوب به ثمر برسد. از این‌رو از آنها نیز کمال تشکر را دارم.

1. National Council of Churches USA

2. Penguin Press

پیشگفتار

دو مرد در کنار یکدیگر سفر طولانی خود به آفریقا را با پرواز بر فراز ابرهای انبوه آغاز کرده‌اند. یکی از آنها که صورتی اصلاح شده و مرتب دارد، کاغذهای زیادی را دور خود پخش کرده است. یکی از آنها لباس مشکی به تن دارد و چشم‌هایش از فرط بی‌خوابی گود افتاده و افکار بزرگی در سر دارد. دیگری، کسی است که ظاهر آشفته و ژولیده و صورت اصلاح نشده و نامرتب او نشان می‌دهد که روزهای زیادی سر حال نبوده است و چهره او حکایت از سال‌ها دوری از شغف و خوشحالی دارد. این مسئله به‌خوبی نشان می‌دهد که چطور سفرهای هوایی می‌تواند برای سلامتی شما زیان‌بار و مضر باشد. وقتی بیدار می‌شود، خانم مهمان‌دار از او امضا می‌خواهد و او با حالتی سرگشته و مبهوت به دوست مشکی پوشی اشاره می‌کند که در میان کاغذها دراز کشیده است. بله، آن مرد من هستم. اجازه بدهید خودم را معرفی کنم. من «بونو»^۱ دانشجوی موسیقی راک هستم. همسفر دیگرم جفری دیوید ساش، اقتصاددان شهیر و معروفی است که چند سالی است استاد من است. بنابراین در زمان مقتضی امضای او به‌مراتب بیش از امضای من ارزش خواهد داشت. اجازه بدهید چگونگی شروع این سفر را برایتان شرح بدهم. این مسئله مربوط به قبل از انتصاب جفری ساش به سمت ریاست مؤسسه زمین در دانشگاه کلمبیاست. پیش از این جفری ساش به نیویورک رفت و به‌عنوان مشاور مخصوص کوفی عنان، دبیر کل وقت سازمان ملل متحد منصوب شد. تصدی او در این منصب مصادف با زمانی است که من سومین مدرک خود در دانشکده توسعه بین‌المللی «کندی» در دانشگاه هاروارد (کمبریج، ماساچوست) را از او دریافت کردم. دوست صمیمی و نزدیکم بابی شریور، به من توصیه

۱. پل دیوید هیوسون ملقب به بونو، وی خواننده موسیقی راک و فعال حقوق بشر است - م.

کرده بود پیش از رفتن به کپیتال هیل برای سخنرانی از طرف جنبش جوبیلی ۲۰۰۰ در خصوص لغو بدهی کشورهای کمتر توسعه‌یافته^۱ به کشورهای ثروتمند سازمان همکاری اقتصادی و توسعه^۲ که به‌عنوان بخشی از برنامه جشن هزاره در نظر گرفته شده بود، با او ملاقات کنم. به این ترتیب من همراه مردی وارد دنیایی از سرواژه‌ها می‌شوم که می‌تواند از آنها سوپ الفبا درست کند. سوپی که دوست دارید آن را بخورید. سوپی که اگر به‌درستی خورده شود باعث می‌شود، سوپ بیشتری از سوی افراد بیشتر، خورده شود.

گرسنگی، بیماری و اتلاف عمر و زندگی که نمودی از فقر کامل هستند، همواره در پیش روی همه ما قرار دارند. از نظر جفری این یک معادله دشوار اما قابل حل است. معادله‌ای که انسان را مقابل سرمایه مالی، یعنی اهداف استراتژیک جهان ثروتمندی قرار می‌دهد که الگوی برنامه‌ریزی جدیدی را در دنیای فقیر دنبال می‌کند.

من خواننده‌ای هستم که گوش موسیقی و آهنگ دارم. ایده‌های بزرگ مشترکات زیادی با موسیقی دارند. وضوح و شفافیت، ضرورت و قابلیت به یاد ماندن و ... ویژگی‌هایی است که شما نمی‌توانید از ذهن خود خارج کنید، آنها مدام به یاد شما می‌آیند ... ایده و مضمون این کتاب اگرچه همانند زمزمه موسیقی و آهنگ نیست؛ اما همچون آویزه‌ای است که نمی‌توان آن را فراموش کرد: پایان فقر، این عنوان درواقع چالشی است که نادیده گرفتن آن بسیار سخت و دشوار است.

اصولاً جفری را نمی‌توان نادیده گرفت. من در بررسی موضوعات مختلف با او همراه بوده‌ام (درست مثل دنباله‌روی گروه مانکیز^۳ از گروه بیتلز^۴). صدای او از هر گیتار برقی بلندتر و رساتر و از هر هوی متال^۵ نیز سنگین‌تر است. احساسات او آپراتیک، و از لحاظ جسمانی و فیزیکی کاملاً آماده و پرتحرک است. مفاهیم و الفاظ او سرکش و تندوتیز به‌نظر می‌رسند؛ اما از نظر منطق سخت و استوار هستند. ظاهراً خداوند صدایی به او داده که از آمیلی فایر (تقویت‌کننده) خدادادی برخوردار است، اما آنچه باعث پیروزی و برتری او می‌شود، بحث و استدلال او است.

-
1. Least Developed Countries
 2. Organization of Economic Cooperation and Development (OECD)
 3. Monkees
 4. Beatles
 5. Heavy Metal

البته او فقط شاداب و سرزنده نیست، بلکه گاهی آشفته و عصبانی است. چون می‌داند که می‌توان جلوی بسیاری از بحران‌های جهان در حال توسعه را گرفت. خیره شدن به افرادی که هر سه نفر آنها روی یک تخت در انتظار مرگ هستند، به‌طوری‌که دو نفر در روی تخت و یک نفر زیر تخت و در بیمارستانی انتظار مرگ را می‌کشد که در خارج لیلانگوی - ملاوی قرار دارد و همه ما می‌دانیم که نباید چنین باشد. من خسته‌ام و او خلاق. به‌طور کلی، او اقتصاددانی است که می‌تواند آماری را احیا و مطرح کند که زمانی حائز اهمیت بوده است. او قادر است در اعداد و ارقام کاوش کند و افراد و خانواده‌ها را که همچون خانواده خودش با سفر به اقصی نقاط جهان به هم پیوسته‌اند، از طریق برنامه مورد بررسی قرار بدهد. او به ما کمک می‌کند تا بفهمیم که معنای واقعی «بی‌مفهومی» چیست: هرروزه بالغ بر پانزده هزار آفریقایی بر اثر امراض و بیماری‌های قابل پیشگیری و قابل درمان - ایدز، مالاریا و سل - و به دلیل نبود داروهایی که وجود آنها برای همه ما بدیهی است، جان می‌دهند.

این آمار و ارقام به تنهایی می‌تواند، ایده و موضوعی که اغلب ما نادرست بودن آن را باور داریم به اثبات برساند. آنچه در آفریقا اتفاق می‌افتد، زهد و تقوای ما را به سخره و استهزا می‌گیرد، نگرانی و دغدغه ما را مورد تردید قرار می‌دهد و تعهد ما نسبت به کلیت موضوع را زیر سؤال می‌برد. چون اگر ما درستکار و صادق باشیم باید بپذیریم که به‌هیچ‌وجه نباید گذاشت این مرگ‌های جمعی در جای دیگری هم اتفاق بیافتد. چنین فاجعه‌ای نباید در آمریکای شمالی، اروپا یا ژاپن اتفاق بیافتد. آیا شعله این فاجعه تمام قاره را فرامی‌گیرد؟ قطعاً اگر بپذیریم که زندگی آنها - زندگی آفریقایی‌ها - با زندگی ما یکسان و برابر است، تمام تلاش خود را برای مهار آتش این فاجعه به‌کار خواهیم بست و این واقعیت ناخوشایند و تلخی است.

این کتاب درباره موضوع دیگری است و گام اصلی آن در مسیر «برابری» برداشته شده است. برابری موضوع و مفهوم بسیار وسیعی است که با آزادی مرتبط است، اما درعین حال رایگان و ارزان به‌دست نمی‌آید. اگر در مسیر خود راسخ و جدی باشیم باید آمادگی پرداخت بهای آن را نیز داشته باشیم. ممکن است عده‌ای از مردم بگویند که امکان انجام چنین کاری را ندارند ... اما من با این نظر موافق نیستم. به اعتقاد من ما «نمی‌توانیم» در این زمینه کاری نکنیم. در دنیایی که فاصله و بعد مسافت دیگر تعیین

نمی‌کند که چه کسی همسایه شماست، پرداخت بهای برابری فقط با احساس و دل نیست، بلکه با هوش و تعقل مرتبط است. اهداف و آرمان‌های اغنیا به‌خودی‌خود با سرنوشت «فقر» پیوند خورده و در ارتباط است. حتی اگر در گذشته نیز به این مهم پی نبرده باشیم، وقایع یازده سپتامبر ۲۰۰۱ این حقیقت را به‌وضوح آشکار ساخت. مرتکبین و مجریان حوادث یازده سپتامبر احتمالاً سعودی‌تبارهای متمول و ثروتمندی بوده‌اند اما با این حال پناهگاه و مأمن مناسب و برخورداری از کمک مورد نظرشان را در کشور فروپاشیده و فقرزده افغانستان یافتند. آفریقا خط مقدم و جبهه اول مبارزه علیه تروریسم نیست. اما ممکن است خیلی زود به چنین جبهه‌ای مبدل شود.

«مبارزه علیه تروریسم بخش لاینفک و جدانشدنی مبارزه علیه فقر است». چه کسی این را گفته است؟ این جمله از من نیست. نقل قول گروه صلح‌طلب بیتنیک هم نیست. این گفته کالین پاول، وزیر خارجه وقت آمریکا است. وقتی یک شخصیت نظامی چنین سخن می‌گوید، شاید لازم باشد به سخنانش گوش دهیم. آیا در مقاطع زمانی ناآرام و متشنج بهتر، هوشمندانه‌تر و البته ارزان‌تر این نیست که به‌جای آنکه در مقابل دشمن از خود دفاع کنید، با دشمنان بالقوه خود دوست شوید؟

ای کاش مسائل به‌گونه دیگری بود. اما تفکر آرزومندانه در اینجا کمکی نمی‌کند، بلکه خطرناک نیز هست. طرحی که جفری (ساش) ترسیم می‌کند. در واقع فقط بازتاب دیدگاه او نسبت به مسیر حساس اجرا و تحقق اهداف برنامه توسعه هزاره ۲۰۱۵ در خصوص کاهش ۵۰ درصدی فقر نیست - این درحقیقت هدفی است که همه دولت‌ها و کشورهای جهان تعیین و ترسیم کرده‌اند. این در واقع کتاب راهنمایی است که ما را در انجام این مهم راهنمایی می‌کند. این کتاب به ما می‌آموزد که چطور می‌توانیم نسل اولی باشیم که فقر شدید و مذموم موجود را رد می‌کنیم، فقری که به‌دلیل وجود آن، در همین جهان سرشار از وفور و فراوانی، کودکی از فرط گرسنگی یا در اثر بیماری ساده‌ای که با یک واکسیناسیون بیست سنتی قابل پیشگیری است، جان می‌دهد. ما اولین نسلی هستیم که قادر به انجام این کار می‌باشیم. اولین نسلی که می‌تواند گره از همه گرفتاری‌های ناشی از تجارت بد، بدهی‌های بد و بخت بد بگشاید. اولین نسلی که می‌تواند به رابطه غلط و معیوب میان بخش‌های قدرتمند و ضعیف جهان که از دیرباز به همین شکل غلط جریان داشته است، پایان بدهد.

از نظر جفری، سنگینی فرصتی که بر گردن ماست، انجام این کار را مهم و خطیر و درعین حال قابل اجرا و انجام شدنی می‌کند. استدلال و رویکرد او در این زمینه نیز کاملاً شفاف است. هر دوی ما با وجود نقاط شروع متفاوت، هدف مشترکی پیش رو داریم ... او از بازار و من از اعلامیه‌های رسمی شروع کردم. خوشبختانه ما معتقدیم که برای انجام این کار به این دو نیاز داریم. به‌رحال با توجه به همه ضرورت‌های این کتاب باز هم پاسخی برای مهم‌ترین سؤال مطرح در ذهن همگان نخواهید یافت. رسیدن به پاسخ این سؤال فراتر از چارچوب رگرسیون، قضیه‌ها، فعالیت‌های میدانی و غیره بوده و صرفاً بر دوش ماست. ما می‌توانیم نسلی باشیم که دیگر نپذیریم برخورد عرض‌های جغرافیایی می‌تواند تعیین کند که یک کودک بمیرد یا زنده بماند - اما آیا ما واقعاً می‌توانیم این نسل باشیم؟ آیا ما در غرب ظرفیت‌های بالقوه خود را خواهیم شناخت و یا در خواب راحت و فور نعمت به سر خواهیم برد و همواره زمزمه بی‌تفاوتی و بی‌احساسی نسبت به دیگران را زمزمه خواهیم کرد؟ هر روز بالغ بر پانزده هزار نفر از مردم در اثر ایدز، سل و مالاریا جان خود را از دست می‌دهند، در حالی که می‌تواند چنین نباشد. مادران، پدران، معلمان، کشاورزان، پرستاران، مکانیک‌ها و بچه‌ها در میان این تلفات هستند. در واقع این بحران اصلی آفریقا است. اینکه این مسئله در اخبار شبانه انعکاسی ندارد و ما به‌عنوان یک مقوله اضطراری با آن رفتار نمی‌کنیم نیز، بحران ماست.

نسل‌های آتی که صفحات این کتاب را مرور می‌کنند، خواهند دید که ما به این سؤال مهم پاسخ می‌دهیم. شاهد این موضوع نیز جهان درباره آنها خواهد بود. تاریخ در این خصوص قضاوت خواهد کرد، اما آنچه در این کتاب به تحریر درآمده است، طبعاً به ما بستگی دارد. اینکه ما که هستیم، که بوده‌ایم و اینکه خواهیم ما را به دلیل چه چیزی به خاطر بسپارند. نمی‌توان گفت که نسل ما نمی‌داند چطور چنین مهمی را به انجام برساند. نمی‌توان گفت نسل ما توان انجام چنین مهمی را نداشته است و البته نمی‌توان گفت که نسل ما دلیلی برای انجام این مهم نداشته است. همه چیز به ما بستگی دارد. ما می‌توانیم مسیر مسئولیت یا همان‌طور که پروفیسور پیشنهاد می‌کند الگو و پارادایم خود را تغییر دهیم.

مقدمه

این کتاب در مورد پایان دادن به فقر در عصر حاضر است. در این کتاب چیزی پیش‌بینی نمی‌شود. من قصد ندارم آنچه اتفاق خواهد افتاد را پیشگویی کنم، بلکه سعی دارم بگویم که چه می‌تواند اتفاق بیافتد. هم‌اکنون هرساله بیش از هشت میلیون نفر در سراسر جهان در اثر فقر مفرط می‌میرند. نسل ما می‌تواند با انتخاب مسیر لازم، تا سال ۲۰۲۵ به این فقر مطلق پایان بدهد.

هر روز صبح روزنامه‌های ما می‌توانند گزارش کنند که روز قبل بیش از بیست هزار نفر در اثر فقر مفرط جان باخته‌اند. البته موضوعات مرتبط با تلفات در این زمینه ممکن است با آمار و ارقام فاحشی همراه باشد - کشته شدن هشت هزار کودک بر اثر ابتلا به مالاریا، کشته شدن پنج هزار تن از پدران و مادران مبتلا به سل، جان باختن ۷۵۰۰ نفر از جوانان در اثر ابتلا به ایدز، به کام مرگ فرو رفتن هزاران نفر در اثر ابتلا به اسهال و بیماری‌های تنفسی و سایر امراض مهلک درحالی‌که جسم و پیکرهای نحیف و ضعیف آنها در اثر گرسنگی مزمن، تاب تحمل درد مضاعفی را نداشت. فقرا در بخش‌های مختلف بیمارستان‌هایی که فاقد دارو هستند، جان می‌دهند، عده‌ای از این افراد نیز یا در روستاهای فاقد امکانات درمانی ضد مالاریا تلف می‌شوند و یا در خانه‌هایی جان می‌دهند که حتی از آب آشامیدنی سالم هم محروم‌اند. این افراد فقیر گمنام و بدون آنکه دیدگاه عمومی نظری در مورد آنها بدهد، می‌میرند. متأسفانه شرح چنین وقایع تلخی غالباً به رشته تحریر در نمی‌آید. بدین ترتیب، اغلب مردم از چالش و مبارزه روزمره برای بقا و در نتیجه از خیل کثیر افراد فقیر حاضر در اکناف جهان که در این مبارزه مغلوب می‌شوند، اطلاعی ندارند.

از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به بعد، آمریکا مبارزه علیه تروریسم را آغاز کرده است، اما این کشور با این کار از توجه به علل ریشه‌ای و اصلی بی‌ثباتی جهانی غافل مانده است. رقم ۴۵۰ میلیارد دلاری که آمریکا صرف یک سال هزینه نظامی این اقدام بزرگ خواهد کرد هیچ‌گاه حتی به اندازه تخصیص یک‌سی‌ام این مبلغ یعنی پانزده میلیارد دلار به فقیرترین اقشار جهان که جوامع متبوع آنها در اثر فقر مفرط ثبات خود را از دست داده و به این خاطر به منشأ ناآرامی، خشونت و تروریسم جهانی مبدل شده است باعث بروز صلح و آرامش نخواهد شد.

البته این پانزده میلیارد دلار درصد بسیار ناچیزی از درآمد این کشور یا به تعبیر واضح‌تر فقط پانزده سنت از هر یکصد دلار تولید ناخالص ملی^۱ آمریکاست. سهمی از تولید ناخالص ملی آمریکا که برای کمک به فقرا اختصاص یافته، چندین دهه است که کاهش چشمگیری یافته است و به کسر ناچیزی از آنچه آمریکا همواره قول آن را داده بود، رسیده و عملاً نتوانسته آن را محقق نماید. به تعبیر دیگر، رقم تخصیص یافته به فقرا به مراتب کمتر از مقداری است که آمریکا در حل بحران فقر و هزینه کردن در جهت امنیت ملی کشور ملزم و متعهد به پرداخت آن است. بر این اساس، کتاب حاضر به شرح انتخاب گزینه‌های صحیح می‌پردازد - گزینه‌ها و راهکارهایی که ما را به جهان ایمن‌تری می‌رساند که برپایه و اساس احترام واقعی به زندگی و حیات بشری بنا شده است.

من در طول بیست سال گذشته با سران دولت، وزرای دارایی و بهداشت و روستاییان بسیاری از کشورهای جهان تعامل و مراودات چشمگیری داشته‌ام. در طول این مدت از بیش از یکصد کشور جهان که بالغ بر ۹۰ درصد جمعیت جهان را در خود جای داده‌اند، بازدید کرده و در آنها فعالیت کرده‌ام. تجارب چشمگیر و فراوان حاصل از بازدید اقصی نقاط دیدنی و درخور تأمل جهان کمک کرد تا من قدر شرایط حاکم بر کره خاکی را بیشتر بدانم - و علل فقر، نقش سیاست‌های کشورهای ثروتمند و امکانات آینده را بهتر بشناسم. رسیدن به یک دیدگاه صحیح در مورد این موضوعات، در طول دو دهه گذشته یکی از چالش‌های اصلی من بوده است. در تمام زندگی فکری و فعالیت سیاسی من، هیچ‌چیز تا این حد مهم و ارزشمند نبوده است.

1. Gross National Products (GNP)

البته من این شانس را داشته‌ام که شاهد پیشرفت‌هایی در این زمینه باشم و در آنها سهیم شوم - پایان تورم شدید، معرفی پول رایج باثبات و جدید، لغو بدهی‌های غیرقابل پرداخت، تبدیل اقتصادهای کمونیستی رو به افول به اقتصادهای (پویای) مبتنی بر بازار، راه‌اندازی صندوق جهانی مبارزه با ایدز، سل و مالاریا و درمان دارویی نوین برای افشار فقیر آلوده به ویروس ایدز^۱ از جمله مواردی است که می‌توان به آن اشاره کرد. در طول این مسیر شکاف فزاینده بین آنچه که جهان ثروتمند برای کمک به فقرا مدعی آن است با آنچه عملاً در این خصوص صورت می‌گیرد، برای من آشکار و آشکارتر شده است. به تدریج از طریق تحقیقات علمی و مشورت با مردم عادی به قدرت عظیمی پی بردم که در دستان نسل ماست و از آن می‌توان برای پایان بخشیدن به درد و رنج ناشی از فقر استفاده کرد و جریان زندگی ایمن‌تر و بهتری ایجاد کرد.

در صفحاتی که در ادامه می‌آید تجارب و آموزه‌هایی را شرح خواهم داد که در جوامع مختلفی نظیر بولیوی، لهستان، روسیه، چین، هند و کنیا به دست آورده‌ام. از این رو، خواهید دید که همه نقاط جهان این شانس را دارند که به عصر و دوران توفیق و پیشرفت جدیدی ملحق شوند که بر دانش جهانی، فناوری و بازار مبتنی است. همچنین، خواهید دید که بعضی از نقاط جهان نیز به شدت گرفتار فقر فزاینده، گرسنگی و بیماری هستند. در واقع نصیحت کردن افراد در حال مرگی که می‌بایست از شانس زندگی خود بهتر استفاده می‌کردند، کار درستی نیست. بلکه وظیفه ما کمک و هدایت آنها به سوی نردبان توسعه است تا بدین ترتیب موضع و جای پای محکم و مطمئنی در مبدأ حرکت توسعه پیدا کنند و از این جایگاه بتوانند به مراتب بعدی صعود کنند.

آیا من انسان خوش‌بینی هستم؟ خوش‌بینی و بدبینی در کنار این نکته قرار دارند. نکته حائز اهمیت، پیش‌بینی آنچه اتفاق خواهد افتاد، نیست، بلکه باید به شکل‌دهی و ترسیم آینده کمک کرد. این یک وظیفه عمومی است که علاوه بر من، به عهده شما نیز هست. اگرچه کتاب‌های مربوط به اقتصاد مقدماتی، عمدتاً به توصیف فردگرایی و بازارهای غیرمتمرکز می‌پردازند اما ایمنی، موفقیت و سعادت ما بیشتر به تصمیمات عمومی در خصوص مبارزه با امراض و بیماری‌ها، توسعه علوم مفید و تحصیلات فراگیر،

1. Human Immunodeficiency Virus (HIV)

تأمین زیرساخت‌های حیاتی و وحدت عمل در کمک به افراد فقیر بستگی دارد. وقتی پیش‌نیازها و شروط اساسی لازم برای زیرساخت‌های اولیه (راه‌ها، برق و بنادر) و سرمایه انسانی (بهداشت و تعلیم و تربیت) مهیا باشد، در این صورت بازار می‌تواند به‌عنوان موتور قدرتمند توسعه عمل کند. در واقع بدون این پیش‌نیازها، بازارها ممکن است بخش‌های زیادی از جهان را که در رنج مداوم قرار دارند، نادیده بگیرد. انجام اقدام گروهی با پشتیبانی مؤثر دولت از مسئله، بهداشت، تعلیم و تربیت، زیرساخت‌ها و در صورت نیاز برخورداری از مساعدت‌های خارجی، عملاً بستر لازم برای پیشرفت اقتصادی را فراهم می‌کند.

هشتادوپنج سال پیش، جان می‌نارد کینز،^۱ اقتصاددان بزرگ انگلیسی، شرایط وخیم و اسفبار رکود بزرگ اقتصادی^۲ را مورد بررسی قرار داد. به‌دلیل یأس و ناامیدی شدید و عمیقی که در دنیای اطراف او وجود داشت، وی در سال ۱۹۳۰ نگارش کتاب *امکانات اقتصادی موجود برای نوادگان ما*^۳ را به پایان رساند. او در دورانی سرشار از سختی و فشار، پایان فقر در بریتانیای کبیر و دیگر کشورهای صنعتی را پیش‌بینی کرد و تحقق آن را در پایان قرن بیستم یعنی در عصر نوادگانش محتمل دانست. کینز درحقیقت بر پیشرفت چشمگیر علم و فناوری و امکان پیشرفت فناوری را براساس رشد اقتصادی^۴ برای پایان دادن به مشکلات و مصائب مزمن اقتصادی موجود در جهت برخورداری از غذای کافی و درآمد مکفی برای تأمین سایر نیازهای اولیه، کافی می‌دانست. البته در این زمینه حق با کینز بود: فقر در کشورهای ثروتمند امروزی دیگر وجود ندارد و در بسیاری از کشورهایی که از درآمد متوسطی برخوردارند نیز در حال از بین رفتن و ناپدید شدن است.

امروزه با استناد به همان منطق می‌توان گفت که نه تنها در دوران نوادگان ما، بلکه در عصر خودمان نیز می‌توان به فقر پایان داد. ثروت دنیای ثروتمند، قدرت چشمگیر منابع دانش امروز و کمتر شدن بخش‌هایی از جهان که مستلزم کمک برای رهایی از

1. John Maynard Keynes

2. Great Depression

3. Economic Possibilities for Our Grandchildren

4. Compound Interest

فقر هستند، همگی حکایت از این دارند که پایان فقر در سال ۲۰۲۵، یک امکان واقعی است. کینز به این موضوع فکر می‌کرد که جامعه‌ای که نوادگان او در آن زندگی خواهند کرد چگونه از ثروت خود و فارغ از جدال روزمره برای زندگی بهره خواهند برد. این مسئله مهم امروزه مسئله ما نیز هست. آیا ما از نحوه استفاده از ثروت خود، نسبت به بهبود وضعیت این سیاره تقسیم شده، در مورد پایان دادن به رنج و مصائب افرادی که هنوز در تله فقر گرفتارند، و یا در رابطه با ایجاد یک جامعه انسانی واحد، امنیت و داشتن اهداف مشترک درزمینه فرهنگ و مذاهب، قضاوت معقولی خواهیم داشت؟

البته کتاب حاضر به این سؤال پاسخ نخواهد داد. اما در عوض کمک می‌کند تا مسیر همواری به سوی صلح و سعادت ترسیم کند، به گونه‌ای که مبنای این راه به وضوح نشان بدهد که اقتصاد جهانی چطور به جایگاه امروزی رسیده است و اینکه نسل ما در بیست سال آینده با بسیج امکانات و توانمندی‌های خود چطور به ریشه‌کنی فقر به جای مانده خواهد پرداخت. امیدوارم با طرح و ترسیم این مسیر تضمینی، ما آن را برگزینیم. در حال حاضر از اینکه فرصتی دست داد تا به ارائه آنچه از جهان و فرصت‌های اقتصادی عصر حاضر دیده‌ام بپردازم، ممنون و شکرگزارم.

فصل اول

توصیف یک
خانواده جهانی

۱-۱ مالووی: طوفانی تمام‌عیار

پیش از ظهر بود که به روستای کوچکی در مالووی رسیدیم که «نتاندایر»^۱ نام داشت و در حدود یک ساعت با لیلانگوی (پایتخت) فاصله داشت. در واقع ما به جاده‌های خاکی رسیده بودیم که زن‌ها و بچه‌ها در حالی که کوزه‌های آب، هیزم و بقچه‌های مختلفی به دوش داشتند، با پای برهنه در آنجا در حرکت بودند. دمای پیش از ظهر این منطقه گرم و سوزان است. در این منطقه مستعد پرورش ذرت که سرزمینی خشک و فقیر در جنوب آفریقا است، امرارمعاش و ارتزاق خانوارها از طریق همین اراضی خشک صورت می‌گیرد. طی سال جاری اوضاع به مراتب دشوارتر از همیشه بوده است چون نزولات آسمانی به شدت کاهش یافته و دلیل آن نیز احتمالاً پدیده ال‌نینو^۲ بوده است. به هر حال دلیل این کاهش نزولات هرچه که باشد، موجب تخریب و افت محصولات در مزارعی گردید که در طول مسیر به وضوح مشهود بود.

طبعاً اگر افراد توانا و قابل‌توانی در این روستا وجود می‌داشتند که قادر بودند واحدها و سازه‌های کوچکی برای جمع‌آوری آب از پشت‌بام‌ها و مزارع بسازند و اندک آب بارانی که طی ماه‌های گذشته باریده بود را جمع‌آوری کنند، قطعاً اوضاع به وخامتی که در این صبح روستایی به نظر می‌رسد، نمی‌بود. اما با ورود به روستا متوجه شدیم که هیچ مرد جوان سالمی (از نظر جسمانی) عملاً در آنجا وجود ندارد. زنان سالخورده و بسیاری از کودکان افرادی هستند که به ما سلام می‌کنند؛ اما در میان آنها هیچ اثری از زن یا مرد

1. Nthundire

۲. یکی از پدیده‌های اقلیمی که حاصل تقابل جو و اقیانوس است (نوسان جنوبی) و تغییرات ناگهانی جوی، سیل، خشک‌سالی، طوفان و آتش‌سوزی را در پی دارد - م.

جوان دیده نمی‌شود. برای ما این سؤال مطرح بود که پس کارگران کجا هستند؟ آیا در مزارع مشغول کارند؟ کارگری که راهنمای ما برای رسیدن به این روستا بوده نیز با تأسف سرش را تکان داد و می‌گوید، خیر. او ادامه می‌دهد که تقریباً همه آنها مرده‌اند. او ادامه می‌دهد که ایدز اهالی جوان این روستا را تارومار کرده و به هلاکت رسانده و چند سالی هست که این بخش از مالوی را به منطقه بلازده‌ای مبدل ساخته است. گفتنی است که در این روستا فقط پنج نفر مرد در رده سنی بین بیست تا سی سال باقی‌مانده‌اند. البته این عده امروز صبح در روستا نیستند، چون همه آنها به مراسم خاک‌سپاری روستایی دیگرشان رفته‌اند که روز گذشته در اثر ایدز جان باخته است.

طی سال‌های اخیر سایه مرگ پررنگ‌تر و مخوف‌تر بر روستای نتاندایر حاکم بوده است. مادر بزرگ‌هایی که ما در این روستا می‌بینیم در واقع سرپرستی نوه‌های یتیم خود را به عهده دارند. هریک از این زنان در مورد اینکه پسران و دخترانش چطور مرده‌اند و بار مسئولیت پرورش و تأمین معاش پنج، ده و گاهی پانزده یتیم را به عهده آنها گذاشته‌اند، سرنوشت خاص خود را دارند. این زن‌های سالخورده در حالی به این سن و سال رسیده‌اند که اگر بخت و اقبال با آنها یار بود به مادرانی مبدل می‌شدند که ضمن برخورداری از عزت و احترام، با توجه به درد و رنج فراوانی که کشیده‌اند یک زندگی متناسب با شایستگی‌های خود، نصیبشان می‌شد. اما اکنون دریغ از لحظه‌ای استراحت و آسایش، شانس یا حتی مهلتی کوچک، چون مادر بزرگ‌های این روستا و افراد بی‌شماری که وضعیتی شبیه به آنها دارند می‌دانند که اگر لحظه‌ای دست از تلاش بردارند، کودکان تحت سرپرستی آنها خواهند مرد.

در حقیقت حد بقا در اینجا به شدت پایین است و گاهی به‌طور کلی اصلاً وجود ندارد. همان‌طور که در عکس یک نشان داده شده است، یکی از زن‌هایی که در مقابل کلبه گلی‌اش به او برخوردیم، پیرزنی بود که سرپرستی پانزده نوه یتیم خود را به عهده داشت. وقتی شروع به تعریف سرگذشت خود برای ما می‌کند ابتدا به خشک شدن و از بین رفتن محصولات مزارع اطراف کلبه‌اش اشاره می‌کند. قطعه زمین کوچک او که شاید در حد نیم‌هکتار (اندکی بیشتر از یک جریب) بود، حتی در صورت بارش باران و نزولات آسمانی، برای تأمین معاش و تغذیه خانواده او بسیار کوچک بود. مشکل کوچک بودن مزارع و خشک‌سالی با مشکل مضاعف دیگری نیز همراه بود: مواد مغذی خاک در

این بخش از مالاوی به شدت کاهش یافته است، تا جایی که حتی با وجود بارش باران کافی میزان محصول برداشتی از مزارع ذرت به یک تن در هکتار تنزل یافته است و این در حالی است که در اراضی سالم و مناسب میزان محصول برداشتی در شرایط مشابه، سه تن در هر هکتار است.

بر این اساس، برداشت نیم تن غله از یک مزرعه یک هکتاری برای تغذیه و ارتزاق کامل چنین خانواده‌ای کافی نیست و درآمد بسیار ناچیزی از بازار را نصیب این خانوار خواهد کرد. این در حالی است که می‌توان گفت این پیرزن به دلیل خشک‌سالی در سال جاری تقریباً هیچ محصولی برداشت نخواهد کرد. آنچه از این مزرعه نصیب او می‌شود مشتی محصول آفت‌زده و نیمه‌فاسد است که شاید فقط برای طبخ غذای عصر همان روز کفایت کند. گفتنی است که این تنها وعده غذایی روزانه بچه‌ها در آن روز خواهد بود.

در مورد وضعیت بهداشت و سلامت بچه‌ها از او می‌پرسم. به یکی از بچه‌ها که حدوداً چهارساله است، اشاره می‌کند و می‌گوید که دخترک هفته گذشته به مالاریا مبتلا شده است. زن بیچاره برای رساندن دخترک به بیمارستان محلی، دخترک را به مسافتی بالغ بر ده کیلومتر بر پشت خود حمل کرده است. وقتی به آنجا می‌رسند داروی اصلی مالاریا یعنی گنه‌گنه^۱ در آن روز در بیمارستان وجود نداشته است. مادر بزرگ درحالی که نوه‌اش در تب شدید به سر می‌برد، به روستایشان بازگردانده و به او گفته شد روز بعد مراجعه کند.

در اتفاقی شگفت‌انگیز وقتی روز بعد آنها با طی همان مسافت ده کیلومتری مراجعه کرده بودند داروی مذکور به بیمارستان رسیده بود و درمان انجام شده بر روی دخترک باعث نجات او شده بود. البته این یک خطر و هشدار جدی بود. چون اگر مالاریا در طول یک یا دو روز درمان نشود ممکن است بیماری به مغز کودک سرایت کند و او را به حالت اغما و سپس به کام مرگ بکشاند. بیش از یک میلیون کودک آفریقایی و شاید حتی بیش از سه میلیون کودک هرساله قربانی مالاریا می‌شوند. این مصیبت وحشتناک در حالی به وقوع می‌پیوندد که این بیماری تا حدودی قابل پیشگیری - مثلاً با استفاده از پشه‌بند و سایر ابزارهای کنترلی زیست‌محیطی که روستاهای فقیر مالاوی و بسیاری از نقاط دیگر

1. Quinine

قاره سیاه از آن محروم‌اند - و به‌طور کامل قابل درمان است. واقعاً هیچ توجیه قابل قبولی وجود ندارد که براساس آن بپذیریم این بیماری هر ساله جان میلیون‌ها نفر را بگیرد. راهنمای ما به روستای نتاندایر، یک کارگر مسیحی اهل مالاوی است که دلسوزانه و با تعهد برای یک سازمان غیردولتی^۱ محلی کار می‌کند. او و همکارانش در راستای مبارزه با نابرابری و کمک به چنین روستاهایی فعالیت می‌کنند. سازمان غیردولتی متبوع او تقریباً از هیچ سرمایه و پشتوانه مالی برخوردار نیست و اداره امور آن با کمک‌های مالی بسیار ناچیز موجود صورت می‌گیرد. تلاش چشمگیر سازمان فوق در این روستا و به‌خصوص در مورد خانواده‌ای که به آن اشاره کردیم، تأمین تکه‌هایی از عایق قیراندود برای قرار دادن در زیر سقف شالی‌پوش کلبه‌هاست. استفاده از این برزنت یا عایق قیراندود، در مقابل عناصر چهارگانه از بچه‌ها محافظت می‌کند و باعث می‌شود در هنگام بارش باران، از سقفی که در زیر آن پانزده نوه یک پیرزن خوابیده‌اند، آبی چکه نکند. کمک‌هایی از این دست که به هر خانوار فقط چند سنت از آن می‌رسد، اهم کمک و مساعدتی است که این سازمان می‌تواند انجام بدهد.

در حال عبور از این روستا به مادر بزرگ‌های دیگری برمی‌خوریم که سرگذشت مشابهی دارند. آنها نیز دختران و پسران خود را از دست داده‌اند و خود نیز در تنازع برای بقا به سر می‌برند. در این روستا همه فقیرند. هیچ درمانگاهی در اطراف آن نیست. اینجا فاقد منبع آب آشامیدنی مطمئن است. هیچ محصولی در مزارع وجود ندارد. از همه مهم‌تر اینکه هیچ کمکی هم صورت نمی‌گیرد. در حال گذر به طرف دخترکی خم شدم تا اسم و سن او را بپرسم. به‌نظر می‌رسید هفت یا هشت‌ساله باشد اما دوازده‌ساله است و سوءتغذیه مانع از رشد کامل او شده بود. وقتی می‌پرسم که چه رؤیاهایی برای زندگی‌اش در سر دارد، می‌گوید دوست دارد معلم بشود و برای تحصیل و کار سخت در جهت رسیدن به این هدف آماده است. البته من می‌دانم که تحت شرایط کنونی که او در آن به سر می‌برد، برای زنده ماندن و رفتن به مدرسه ابتدایی و سپس دانشکده تربیت معلم، شانس بسیار کمی دارد. حضور یافتن در مدرسه در اینجا یک موضوع مسلم و حتمی نیست. بچه‌ها در مدرسه و بیرون از آن بیمارند. بنابراین حضور آنها در مدرسه به

1. Non Governmental Organisation (NGO)

این بستگی دارد که آوردن آب و هیزم برای خانه یا مراقبت از خواهر و برادر یا سایر بستگان آنها چقدر ضرورت و فوریت داشته باشد؛ از طرفی، اینکه آنها بتوانند از عهده خرید مایحتاج و اقلام مورد نیاز تحصیل مانند لباس فرم و پرداخت شهریه محلی یا حتی امکان طی کردن مسافت چندین کیلومتری برای رسیدن به مدرسه برخوردار باشند نیز، حائز اهمیت است.

به‌هرحال از روستا خارج شدیم و پرواز خود را به‌سوی بلانتایر یعنی دومین مقصدمان در این کشور آغاز کردیم. بلانتایر شهری است که در آن ما به بازدید از مهم‌ترین بیمارستان مالاوی یعنی بیمارستان مرکزی ملکه الیزابت^۱ می‌پردازیم. ما در این شهر دومین شوک آن روز خود را تجربه کردیم. بیمارستان مذکور جایی است که دولت مالاوی در صدد است تا برنامه درمانی جامعی را برای رسیدگی به خیل نهصد هزار نفری از اهالی مالاوی آلوده به ویروس ایدز آغاز کند که در حال حاضر به‌دلیل نبود امکانات درمانی قربانی می‌شوند. بیمارستان مذکور اقدام به تأسیس و راه‌اندازی یک درمانگاه سرپایی کرده است تا افرادی که قادر به پرداخت هزینه درمان ترکیبی داروهای ضد‌رتروویروس^۲ را دارند، از امکانات آن برخوردار شوند. این درمانگاه در راستای برنامه‌های دولت مالاوی و همگام با شرکت دارویی معروف هند موسوم به سیپلا^۳ دایر شده است. گفتنی است که شرکت مذکور از پیشگامان تولید و تأمین داروهای ارزان‌قیمت ضد‌رتروویروسی برای کشورهای فقیر است. از آنجاکه این کشور فقیرتر از آن است که بتواند حتی روزی یک دلار برای نیازمندان و فقرای کشور هزینه کند، از این‌رو برنامه فوق فقط برای معدودی از اتباع این کشور به اجرا درآمده است که می‌توانند هزینه اجرای آن را از جیب خود متقبل شوند. در طول بازدید این درمانگاه داروهای ایدز را به‌صورت روزانه در اختیار چهارصد نفر از مردمی قرار می‌دهد که قادر به پرداخت هزینه آن هستند توجه مضاعف به این نکته ضروری است که در حالی چهارصد نفر تحت پوشش این اقدام قرار می‌گیرند که در این کشور بیش از نهصد هزار نفر آلوده به ویروس ایدز هستند. بدین ترتیب سایر افراد آلوده هیچ‌گونه دسترسی به داروهای ضدایدز وجود ندارد.

1. Queen Elizabeth Central Hospital
2. Antiretroviral Combination Therapy
3. Cipla-indian Drug Producer

سپس با پزشکی که مسئول بخش‌های معالجه و خدمات سرپایی بود در اتاق کنفرانس به گفت‌وگو نشستیم. وی توضیح می‌دهد که با امکانات موجود، مسیر درمانی از طریق ارائه داروهای ضدایدز در واقع معجزه کوچکی برای بیماران محسوب می‌شود. واکنش آنها نسبت به دارو بسیار شگفت‌انگیز و چشمگیر بوده است. میزان موفقیت و تأثیر این داروها تقریباً صددرصد است. انواع ویروس ایدز عملاً مقاومتی در برابر این دارو نشان نمی‌دهند، چون مردم مالووی پیش از این هیچ‌گاه به این داروها دسترسی نداشته و از آن استفاده نکرده‌اند. این دکتر همچنین معتقد است که تبعیت و پیروی بیماران از این برنامه درمانی دو بار در روز، بسیار زیاد بوده است. شکی نیست که بیماران این دکتر می‌خواهند زنده بمانند. به تعبیر خلاصه‌تر، این دکتر از نتایج حاصله بسیار خرسند است.

وی هم‌زمان با امید و دلگرمی حاصل از توضیحاتی که به ما ارائه کرد، پیشنهاد داد از بخش معالجه که در کنار سالن کنفرانس بود، دیدن کنیم. «بخش معالجه» در واقع نوعی حسن تعبیر جالب است چون این بخش در حقیقت به‌هیچ‌وجه بخش درمان و معالجه نیست. این بخش، جایی است که اتباع مالوویایی آلوده به آن مراجعه می‌کنند و در اثر ابتلا به ویروس ایدز در آنجا می‌میرند. در این بخش هیچ‌گونه دارویی وجود ندارد. در این بخش فضایی برای استقرار یک‌صدوپنجاه تخت‌خواب پیش‌بینی شده است. این در حالی است که بالغ بر ۴۵۰ نفر در این بخش حضور دارند. این ۴۵۰ نفر در سالنی با ۱۵۰ تخت بستری شده‌اند و برای جا دادن این افراد در سالن مذکور، هر سه نفر را بر روی یک تخت یا زیر و کنار آن بستری کرده‌اند. در بسیاری از موارد هر دو نفر بیمار را به صورتی که سر یکی در کنار پاهای دیگری است، در کنار هم و بر روی یک تخت بستری کرده‌اند - گاهی بیماران غریبه بر روی یک تخت مشترک به کام مرگ فرو می‌روند. در کنار تخت‌های این بخش یا حتی در زیر آن نیز ممکن است بیمار دیگری روی زمین خوابیده باشد، گاهی این بیمار به مفهوم واقعی روی زمین و گاهی روی تکه‌ای مقوا خوابیده و در همان شرایط و در زیر تخت جان می‌دهد.

این بخش مملو از همهمه ناله و زاری است و در واقع اتاق مرگی است که بیش از سه‌چهارم افرادی که در آن هستند در مرحله آخر بیماری ایدز قرار دارند و دارویی برای آنها تجویز نمی‌شود. اعضای خانواده بیماران در کنار تخت آنها می‌نشینند و درحالی که لب‌های خشکیده بیمار خود را پاک می‌کنند، به تماشای مرگ عزیزان خود می‌نشینند.

همان دکتري که در سالن مجاور به معالجه بيماران مي پردازد، مسئول اين بخش نيز هست. او به خوبي مي داند که براي جلوگیری از اين مرگ ومير چه بايد کرد. او مي داند که هريك از اين بيماران در صورت رفع نياز يك دلاري خود در روز، مي توانستند از روي تخت مرگ بلند شوند. او به خوبي مي داند که اين يك مشکل زيربنايي يا لجستيکي بزرگ يا مسائل مربوط به چنين چيزهايي نيست. او مي داند که مشکل اصلي اين است که جهان مرگ صدها مالاويي فقير در روز که اساساً در اثر فقر جان خود را از دست مي دهند را نادیده مي گيرد.

بعد از چند بازديدي که انجام دادم، شناخت به نسبت بهتري از مالاوي پيدا کردم. چند سال پيش با جاستين مولاوسي، معاون رئيس جمهور اين کشور نيز تماسي داشتم. وي شخصيت بسيار برجسته، محترم، سخنور و چهره اي مردمی است که در يك دمکراسي چندحزبي موضعي بر عليه نابرابري دارد. البته نابرابري در اين کشور عمق زيادي دارد، چون در کشور فقيري که درآمد سرانه هر فرد در آن پنجاه سنت در روز يا حدود ۱۸۰ دلار در سال است يا فشارهاي حاصل از بيماري هاي جمعي، قحطي و پديده هاي آب و هوايي تأثير فاحشي دارد، طبعاً دمکراسي ماهيت ظريف و شکننده اي به خود مي گيرد. نکته جالب اينجاست که اتباع مالاوي مصائب و سختي هاي اين فشارها را متحمل شده اند، درحالي که جامعه بين المللي تا حد زيادي از اين سختي ها و گرفتاري ها به دور بوده است. آقای مولاوسي، خودش به عنوان معاون رئيس جمهور اين کشور نيز، تعدادي از اعضاي خانواده اش را در اثر ايدز از دست داده است. اولين باري که با او در خصوص ايدز صحبت کردم، با چشمان غمگين و اشک بار از زماني سخن گفت که مسئول کميسيون ملي ايدز^۱ بوده است. وي هدايت یک تیم کارشناسي را به عهده داشته و عهده دار ترسيم یک استراتژي ملي برای ايدز بوده است تا براساس آن بتوان مبارزه با اين چالش مخوف را آغاز کرد. اين تیم با سفر به اقصى نقاط جهان - هاروارد، جان هاپکينز، ليورپول، دانشکده بهداشت و طب گرمسيري و سازمان بهداشت جهاني - سعی داشت با بحث و بررسي اين موضوع به مبارزه جامع عليه ايدز کمک کند.

مالاوي کشوري است که یکی از قديمی ترین و بهترین استراتژي هاي موجود برای

معالجه جمعیت در حال مرگ این کشور را تدوین و ارائه کرد و با این کار پاسخ کاملاً مدبرانه و هوشمندانه‌ای به چالش‌های موجود در مسیر اجرای سیستم جدید تأمین و تحویل دارو، ارائه آموزش و مشاوره به بیماران، دسترسی جامعه، پشتیبانی مالی و حمایت لازم برای اجرای برنامه آموزشی پزشکان، داده شد. بر این اساس، مالاوی پیشنهادهای را به جامعه بین‌الملل ارائه کرد که در آنها خواسته شده بود تا به این کشور کمک شود تا حداقل برای یک‌سوم از جمعیت آلوده به ایدز این کشور (در حدود سیصد هزار نفر) در یک دوره پنج‌ساله، امکان برخورداری و دسترسی به داروهای ضدایدز فراهم شود.

با این حال جریان‌های بین‌المللی هنوز بی‌رحمانه‌اند. دولت‌های اهداکننده - مانند آمریکا و کشورهای اروپایی - به مالاوی اعلام کردند در طرح‌های پیشنهادی خود تجدیدنظر و تعدیل کند چون طرح پیشنهادی اولیه این کشور بسیار بلندپروازانه و پرهزینه است. در طرح بعدی با اصلاحاتی که انجام گرفت خواسته شد تا کمک لازم برای معالجه و درمان یکصد هزار نفر در پایان یک دوره پنج‌ساله صورت بگیرد. البته پوشش درمانی برای این عده از مبتلایان به ایدز باز هم خیلی زیاد بود. طی این دوره فشرده پنج‌ساله، کشورهای اهداکننده مالاوی را مجاب کردند تا ارقام درخواستی در طرح پیشنهادی خود را ۶۰ درصد دیگر کاهش بدهد و تعداد افراد تحت معالجه را به چهار هزار نفر برساند. این طرح تقلیل یافته و تعدیل شده سپس به صندوق جهانی مبارزه با ایدز، سل و مالاریا ارائه شد. مالاوی بعد از تلاش و مبارزه‌ای طولانی، کمکی دریافت کرد که فقط برای نجات بیست و پنج هزار نفر در طول پنج سال کفایت می‌کرد - و این به منزله صدور جواز مرگ از سوی جامعه بین‌المللی برای بسیاری از مردم این کشور بود.

کارول بلامی از اعضای صندوق کودکان سازمان ملل متحد (یونیسف)^۱ تعبیر صحیحی را، «طوفان تمام‌عیار»، برای گرفتاری و معضلی که مالاوی دچار آن شده، به کار برده است. این معضل در واقع طوفان سهمگینی است که بلایای اقلیمی و جوی، فقر و بدبختی، شیوع ایدز و فشار مزمن حاصل از مالاریا، بیماری‌های شیستوزومی^۲ و

1. United Nation's Children's Fund (UNICEF)

2. Schistosoma

امراضی از این قبیل را به ارمغان آورده است. جامعه بین‌الملل در مواجهه با چنین طوفان سهمگینی از جهت صدور احکام و اعلامیه‌های مکتوب و ایراد سخنرانی‌های درخور توجه واکنش به‌ظاهر معناداری داشته است؛ اما هنوز اقدام عملی مؤثر و ارزشمندی صورت نداده است.

۲-۱ بنگلادش: بر نردبان ترقی

چند هزار مایل آن‌سوتر از طوفان سهمگین فقر آفریقا، صحنه دیگری از فقر دیده می‌شود. البته در اینجا فقر عملاً در حال عقب‌نشینی و مبارزه برای بقا و ادامه حیات در آستانه پیروزی است. اگرچه خطرات وحشتناک و نیازهای برطرف نشده بسیاری هنوز باقی است. این مبارزه برای بقا در بنگلادش، یعنی یکی از پرجمعیت‌ترین کشورهای دنیا در جریان است. کشوری که با ۱۴۰ میلیون نفر جمعیت در دشت‌ها و جلگه‌های سیل‌خیز میان دو رودخانه برهماپوترا و گنگ واقع شده است؛ دو رود بزرگی که برای رسیدن به اقیانوس هند از این کشور عبور می‌کنند.

بنگلادش در سال ۱۹۷۱ و طی جنگ استقلال طلبانه علیه پاکستان به عرصه ظهور رسید. این کشور در همان سال دچار قحطی و اغتشاش گسترده‌ای شد. به‌نحوی که گفته می‌شود به همین سبب، یکی از مقامات وزارت خارجه هنری کیسینجر به این کشور برچسب «معضل حل‌نشده بین‌المللی»^۱ زد. امروزه بنگلادش از آن معضل فاصله گرفته است. درآمد سرانه در این کشور از زمان استقلال، تقریباً دو برابر شده است. امید به زندگی نیز در این کشور از چهل و چهار سال به شصت و دو سال افزایش یافته است. نرخ مرگ‌ومیر نوزادان (تعداد کودکانی از بین هر یک هزار نفر، قبل از رسیدن به یک سالگی می‌میرند) از ۱۴۵ نفر در سال ۱۹۷۰ به ۴۸ نفر در سال ۲۰۰۲ تنزل یافته است. بنگلادش در واقع به ما نشان می‌دهد که حتی در شرایطی که وضعیت کاملاً مایوس‌کننده و ناگوار است در صورت اتخاذ استراتژی‌های صحیح و به‌کارگیری آنها و همچنین با ترکیب درست سرمایه‌گذاری‌ها، می‌توان پیشرفت کرد.

با این حال، بنگلادش هنوز از چنگال فقر شدید، خلاص نشده است. اگرچه این

کشور از بدترین شرایط و آسیب‌های ناشی از قحطی و بیماری نسل قبل رها شده، اما امروز نیز چالش‌های عمیقی را در پیش رو دارد. چند ماهی بعد از بازدید از مالاوی، یک روز صبح در داکا، پایتخت بنگلادش، پس از برخاستن از خواب شاهد منظره فوق‌العاده‌ای بودم: هزاران نفر از مردم شهر در صف‌های طولانی ایستاده بودند که امتداد آن به دامنه‌های شهر و بخش‌هایی از فقیرترین محله‌های آن می‌رسید. وقتی دقیق‌تر نگاه کردم، دیدم تقریباً همه این کارگران دختران جوانی با سن هجده تا بیست‌وپنج سال بودند. اینها درواقع کارگران صنعت نوظهور پوشاک داکا هستند که ماهیانه میلیون‌ها قطعه پوشاک را برای ارسال به آمریکا و اروپا، برش می‌زنند، می‌دوزند و بسته‌بندی می‌کنند.

طی سال‌های متمادی، من شاهد تأسیس و فعالیت کارخانجات پوشاک زیادی در میان کشورهای در حال توسعه بوده‌ام. در همین رابطه با سالن‌ها و مراکز زیادی آشنا شدم که صدها زن و دختر جوان در آنها پای چرخ‌های خیاطی و دوزندگی و مردان نیز پای میزهای برش مشغول به کار بودند. اینها کارگاه‌ها و مراکزی هستند که در آنها پارچه‌های مختلف با حرکت در مسیر خطوط تولید و اضافه شدن مارک و برچسب‌های معروف و نام‌آشنایی مانند J. C. Penney, Wal-mart, Yves Laurent Saint, Polo, GAP, معروف و مارک‌هایی از این قبیل به صورت البسه و پوشاک به مرحله نهایی تولید می‌رسند. هیچ طلسم و جادویی در این کار نیست. دختران و زنان فعال در این عرصه هر روز صبح برای رسیدن به محل کار خود، در حدود دو ساعت پیاده‌روی دارند. این افراد که در ساعت هفت یا هفت‌وسه دقیقه به محل کار خود می‌رسند، سپس زمانی بالغ بر دوازده ساعت را در محل کار خود می‌گذرانند. این کارگران تمام این مدت را بی‌وقفه کار می‌کنند و فقط مدت زمان کوتاهی برای صرف نهار یا احتمالاً رفتن به دستشویی دارند. کارفرما و رؤسای بدخلق آنها مدام نظاره‌گر کار آنهاست و سایه تهدید و آزار جنسی هیچ‌گاه دست از سر آنها برنمی‌دارد. این دختران جوان پس از یک روز سخت، خسته‌کننده و طولانی در حالی به خانه بازمی‌گردند که در مسیر بازگشت نیز گاهی در معرض تعرض جسمی و فیزیکی قرار می‌گیرند.

این مشاغل در کشورهای توسعه‌یافته از اهداف اصلی اعتراض عمومی محسوب می‌شود؛ اعتراضاتی که غالباً زمینه‌ساز بهبود ایمنی و کیفیت شرایط کاری بوده است.

با این حال اعتراض کنندگان کشورهای توسعه یافته و ثروتمند باید از چنین مشاغلی که شمار فزاینده‌ای داشته‌اند، ولو اینکه شرایط کاری ایمنی و مطمئنی در آنها حاکم بوده است، حمایت کنند و این کار را با اعتراض نسبت به حمایت تجاری از محصولات داخلی کشورهای خودشان صورت بدهند تا مانع از صادرات پوشاک از کشورهای نظیر بنگلادش بشوند. این دختران جوان نقش و جایگاه مشخصی در اقتصاد نوین دارند که اهمیت و خاستگاه آن عملاً در روستاهای مالای (و اگر در ارتباط بیشتر با زنان بررسی کنیم، پیشرفتی است که از روستاهای بنگلادش که اغلب آنها در آن متولد شده‌اند)، ریشه دارد. این مشاغل در واقع اولین پله نردبان ترقی و خروج از فقر شدید هستند. این مشاغل در حقیقت بر پیش‌بینی وزارت خارجه کیسینجر در مورد اینکه بنگلادش محکوم به فقر کامل است، مهر باطل می‌زنند.

در یکی از سفرهایم به بنگلادش، در یکی از روزنامه‌های انگلیسی زبان صبح آنجا به درج مصاحبه‌های متعددی برخوردی که با دختران جوان شاغل در بخش پوشاک انجام شده بود. روایت و گزارش‌های این روزنامه، نیش‌دار، فریبنده و خیره‌کننده بود. یکایک آنها لحظات دشوار و پرزحمت و توأم با آزار و اذیتی را توصیف کرده بودند که اثری از حقوق کار در آن وجود نداشت. مهم‌ترین و غیرمنتظره‌ترین نکته در گزارش‌های افراد مذکور آن بود که همه آنها تصریح می‌کردند که این کار بزرگ‌ترین فرصت شغلی بوده که آنها برای خود متصور بوده‌اند و اشتغال در این کار وضعیت زندگی آنها را بهبود بخشیده است.

تقریباً همه زنانی که با آنها مصاحبه شده بود در مناطق روستایی و حاشیه‌ای بسیار فقیر و بی‌سواد، فاقد امکانات آموزشی رشد و پرورش یافته بودند که به شدت در معرض گرسنگی شدید و سخت‌گیری‌های ناشی از یک جامعه سلطه‌جو و مردسالار قرار داشت. اگر آنها (و اجداد و نیاکانشان در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰) در روستاهای خود می‌ماندند، قطعاً مجبور می‌شدند به ازدواج‌هایی تن بدهند که پدرانشان ترتیب می‌دادند و بدون شک در هفده یا هجده سالگی به اجبار بارداری و بچه‌دار شدن را تجربه می‌کردند. سفر و مهاجرت آنها به شهرها با هدف یافتن شغل شانس آنها برای افزایش آزادی فردی، فرصت و اهمیت یافتن را بیشتر کرده است.

زنان و دختران بنگلادشی گفته بودند که چطور توانسته‌اند بخشی از درآمد ناچیز

خود را پس‌انداز کنند، بر درآمد خود مدیریت کنند، برای خود مسکن تهیه کنند، تصمیم بگیرند که چه وقت و با چه کسی آشنا شوند و ازدواج کنند، حق انتخاب داشته باشند که هر وقت به آمادگی لازم رسیدند بچه‌دار شوند و پس‌انداز خود را صرف بهبود وضعیت زندگی و خصوصاً ادامه تحصیل برای ارتقای دانش، سواد و مهارت‌های بازار کار بکنند. با وجود همه سختی‌های موجود، این شکل از زندگی در واقع گامی به‌سوی یک فرصت اقتصادی است که در مناطق روستایی و حاشیه‌ای و در نسل‌های گذشته غیرقابل تصور و دست‌نیافتنی بوده است.

بعضی از اعتراض‌کنندگان کشورهای ثروتمند چنین استدلال کرده‌اند که شرکت‌های پوشاک داکا یا باید نرخ دستمزد بسیار بالاتری را بپردازند و یا باید تعطیل شوند، اما باین‌حال بسته شدن چنین کارخانجاتی به دلیل نرخ دستمزدها با هدف تأثیر بر بهره‌وری کارگر شاید فقط کمی بیشتر از ارزش تهیه یک بلیط برای بازگشت این زنان جوان به شرایط اسفبار روستایی آنها باشد. این کارخانجات در واقع نه تنها فرصت آزادی‌های فردی بیشتری را برای دختران جوان ایجاد می‌کند، بلکه اولین پله ترقی افزایش مهارت‌های شغلی و درآمد برای خودشان و طی چند سال بعد برای فرزندان آنهاست. درحقیقت هر کشور فقیری که با موفقیت توسعه یافته است، این مراحل اولیه صنعتی شدن را طی کرده است. این دختران بنگلادشی در تجربه نسل‌های مهاجر متعددی که برای فعالیت در بخش پوشاک نیویورک‌سیتی و صدها نقطه دیگر گام برداشته‌اند، سهیم‌اند؛ به تعبیر دیگر، مهاجرت این افراد برای کار در کارخانجات پوشاک، در واقع گام نهادن در مسیر آینده‌ای بود که توسعه و فراوانی شهر را برای نسل‌های بعدی آنها رقم زد.

طی سال‌های اخیر تأثیر فعالیت بخش پوشاک نه تنها به رشد اقتصادی بنگلادش بالغ بر ۵ درصد کمک کرده است، بلکه آگاهی و قدرت زنان را در جامعه‌ای افزایش داده است که مدت‌ها به‌طور بی‌شرمانه در برابر موقعیت و شانس زندگی آنها مانع ایجاد کرده بود. به‌عنوان یکی از روندهای معمول و برجسته‌تر تغییر در سراسر جامعه بنگلادش، این تغییر و سایر تغییراتی از این قبیل به بنگلادش امکان می‌دهد تا طی چند سال آتی در مسیر مطمئن رشد اقتصادی بلندمدت قرار بگیرد. آن مناطق روستایی که این زنان کارگر از آنها مهاجرت کرده‌اند نیز به‌سرعت در حال تغییر هستند و علت این تغییر تا حدودی

به دلیل پول و ایده‌هایی است که از سوی این زنان به جوامع روستایی آنها بازمی‌گردد و تا حدی نیز به دلیل سفرهای روزافزون و مهاجرت‌های موقتی بین مناطق شهری و روستایی است که خانواده‌ها برای تنوع بخشیدن به پایگاه‌های اقتصادی خود در حیطه کشاورزی روستایی، کارخانه‌ها و خدمات شهری، انجام می‌دهند.

در سال ۲۰۰۳، من و تعدادی از همکارانم در دانشکده کلمبیا از روستایی واقع در نزدیکی داکا و سرپرست یکی از سازمان‌های غیردولتی امیدبخش آنجا بازدید کردیم. این سازمان غیردولتی در واقع کمیته پیشرفت روستایی بنگلادش است که امروزه در عرصه جهانی آن را با نام اختصاری براک^۱ می‌شناسند. در این روستا ما با نمایندگان از یک انجمن روستایی ملاقات کردیم که کمیته فوق به تشکیل آن کمک کرده بود. در این انجمن زنانی حضور داشتند که با یک ساعت فاصله از شهر در روستایی زندگی می‌کردند و در روستای خود و راه‌های مواصلاتی آن به داکا، به فعالیت‌های تجاری خرد و کوچک - فراوری غذا و فروش آن - مبادرت می‌کردند. این زنان در مقایسه با تغییر حاصل از فعالیت بخش پوشاک نمود کوچک اما چشمگیری از تغییر را به تصویر می‌کشیدند.

این زنان درحالی که ساری‌های زیبایی به تن داشتند، در ۶ ردیف ۶ نفری برای سلام و خوشامدگویی و پاسخ به سؤالات ما، روی زمین نشستند. هر ردیف نشانگر یک زیرگروه از واحد منابع مالی خرد محلی بود. زنی که در جلوی هر ردیف قرار داشت، مسئول وام همه اعضای گروهی بود که پشت سرش نشسته بودند. گروه حاضر در هر دو ردیف نیز متقابلاً مسئولیت بازپرداخت وام‌های هریک از اعضا آن ردیف را به عهده داشت. کمیته پیشرفت روستایی بنگلادش و همتای معروف و شناخته شده آن یعنی بانک گرامین پیشتاز راه‌اندازی این نوع وام‌دهی گروهی بوده‌اند که در آن به متقاضیان فقیر (معمولاً زنان) وام‌های کوچک چند صد دلاری به‌عنوان نوعی سرمایه در گردش برای انجام فعالیت‌های تجاری کوچک، پرداخت می‌شود. این قبیل زنان مدت‌ها بود که به دلیل خوش حساب نبودن و نداشتن توان لازم برای پرداخت هزینه‌های تراکنش و عملیات بانکی جهت دریافت وام، عملاً در بانک‌ها پذیرفته نمی‌شدند. وام‌دهی گروهی عملاً پویایی و تبعات بازپرداخت را تغییر داد: نرخ دیرکرد به شدت پایین است و کمیته

1. - کمیته توسعه روستایی بنگلادش (BRAC) Bangladesh Rural Advancement Committee

پیشرفت روستایی بنگلادش و بانک گرامین به این نتیجه رسیده‌اند که چطور می‌توان هزینه‌های عملیات بانکی را به حداقل ممکن رساند.

شاید نکته جالب‌تر از گزارش چگونگی تزریق و کمک منابع مالی و سرمایه‌های خرد به مشاغل کوچک، دیدگاه و نظرات این زنان نسبت به موضوع تربیت و پرورش کودک بود. هنگامی که دکتر آلن روزنفیلد، رئیس دانشکده بهداشت عمومی دانشگاه کلمبیا و یکی از کارشناسان برجسته جهان در زمینه بهداشت تولیدی از این زنان پرسید که کدام‌یک از آنها پنج فرزند دارد، هیچ‌یک دست خود را بلند نکردند. چهار فرزند؟ باز هم دستی بالا نرفت. سه فرزند؟ فقط یک زن درحالی‌که ناآرام بود و به اطراف نگاه می‌کرد، با بی‌میلی دستش را بلند کرد. دو فرزند؟ در حدود ۴۰ درصد از زن‌ها دست خود را بلند کردند. یک فرزند؟ حدود ۲۵ درصد دیگر دستشان را بالا گرفتند. بدون فرزند؟ باقی‌مانده آنها دستشان را بالا بردند. آنها در واقع گروهی از مادران بودند که میانگین تعداد فرزند در بین آنها بین یک تا دو فرزند بود.

سپس روزنفیلد از آنها پرسید که به‌طور کلی می‌خواستند چند فرزند داشته باشند و باز هم سؤال خود را با عدد پنج آغاز کرد - مجدداً هیچ دستی بالا نرفت. چهار؟ هیچ دستی بالا نرفت. سه؟ هیچ دستی بالا نرفت. دو؟ تقریباً همه دست‌ها بالا رفت. این در واقع هنجار اجتماعی جدید و نمایشی از یک تغییر نگرش فاحش بود که روزنفیلد در طول مدت بازدید بر روی آن متمرکز بود. او از دهه ۱۹۶۰، از بنگلادش و بسیاری از بخش‌های دیگر آسیا دیدن کرده بود و به‌خوبی روزهایی را به یاد داشت که طی آن زنان روستایی بنگلادش به‌طور نمونه بین ۶ تا ۷ فرزند داشتند.

وجود شغل برای زن‌ها در شهرها، کارگاه‌ها و مشاغل کوچک غیرزراعی؛ چشم‌انداز جدید در مورد حقوق زنان و رسیدن به استقلال و قدرت از جمله مواردی است که باعث کاهش چشمگیر نرخ مرگ‌ومیر نوزادان شد. رشد باسوادی در میان دختران و زنان جوان و از آن مهم‌تر، امکان برنامه‌ریزی خانواده و جلوگیری از بارداری باعث بروز تغییر کلی در این زنان شده است. به تعبیر دیگر، کاهش چشمگیر و تاریخی صورت گرفته در نرخ بسیاری از شاخص‌های مربوط به نرخ باروری علت واحدی ندارد: علت واقعی، ترکیبی از ایده‌ها و باورهای جدید، بهداشت عمومی بهتر مادران و فرزندان و ایجاد فرصت‌های اقتصادی بهتر برای زنان است. در عوض، کاهش نرخ باروری عملاً به افزایش درآمد در

بنگلادش کمک خواهد کرد. یک خانواده فقیر در صورتی که فرزند کمتری داشته باشد، می‌تواند سرمایه‌گذاری بیشتری در زمینه بهداشت و تحصیلات هر یک از فرزندان بکند و بدین ترتیب نسل آینده را از بهداشت، تغذیه و تحصیلاتی برخوردار کند که بتواند باعث ارتقای استانداردها و معیارهای معیشتی بنگلادش در سال‌های آتی بشود.

بنگلادش توانسته است بر روی اولین پله از نردبان توسعه گام بگذارد و به رشد اقتصادی، بهبود و پیشرفت بهداشت و آموزش برسد. البته این موفقیت تا حدودی حاصل تلاش‌های بی‌شائبه این کشور و تا حدی نیز محصول ابتکار سازمان‌های غیردولتی برجسته‌ای مانند کمیته پیشرفت روستایی بنگلادش و بانک گرامین و تا حدودی نیز به دلیل سرمایه‌گذاری‌هایی بوده است که غالباً در مقیاس وسیع و به‌درستی از سوی کشورهای اهداکننده صورت گرفته است، چون این کشورها اساساً بنگلادش را نه به‌عنوان یک معضل چاره‌ناپذیر و حل‌نشده، بلکه به‌عنوان کشوری مدنظر قرار داده‌اند که ارزش توجه، رسیدگی و کمک برای توسعه را دارد.

۳-۱ هندوستان: مرکز انقلاب صادرات خدمات

اگر بنگلادش یک پا روی نردبان دارد، هندوستان چند پله‌ای از آن بالا رفته است. خانم جوانی که من در یک مرکز فناوری اطلاعات در چنای^۱ به صفحه رایانه‌اش خیره شده‌ام، نمونه کاملی از یک کارمند در هندوستان نوین است. او خانم بیست‌وپنجم‌ساله‌ای است که فارغ‌التحصیل دانشکده ملی تربیت معلم بوده و پس از اتمام دوره دبیرستان یک دوره دوساله را در آنجا گذرانده است. اکنون او به‌عنوان یک انتقال‌دهنده اطلاعات برای یک شرکت جدید هندی فناوری اطلاعات^۲، در پایتخت ایالت جنوبی تامیل نادو مشغول به کار است. چنای در حقیقت مرکز انقلاب فناوری اطلاعات در هندوستان است و به‌عنوان یک مرکز مهم، به شروع رشد اقتصادی بی‌سابقه این کشور یک میلیارد نفری کمک می‌کند. انقلاب فناوری اطلاعات مشاغلی ایجاد می‌کند که در مالوای ناشناخته‌اند و در بنگلادش نیز هنوز نمی‌توان به آنها فکر کرد اما همین مسئله برای زنان تحصیل کرده هندی به یک اصل و هنجار تبدیل شده است.

1. Chennai

2. Information Technology (IT)

این شرکت توافق بسیار جالبی با یک بیمارستان در شیکاگو انجام داده است که براساس آن پزشکان در پایان هر روز کاری، با دیکته کردن چارتهای خود آنها را از طریق ماهواره به‌عنوان پرونده‌های گویا به هندوستان می‌فرستند. به سبب اختلاف زمانی ده‌ونیم ساعته بین این دو شهر، پایان هر روز کاری در شیکاگو درواقع شروع روز دیگری در چنای است. وقتی این پرونده‌های گویا دریافت می‌شوند، ده‌ها زن جوان که دوره تخصصی نسخه‌برداری اطلاعات پزشکی را گذرانده‌اند، درحالی‌که گوشی هدفون به گوش دارند و در مقابل صفحه نمایش رایانه‌ای نشسته‌اند، به‌سرعت مشغول تایپ چارت پزشکی بیمارانی می‌شوند که حدود ده‌هزار مایل با آنها فاصله دارند. من مدت زمان کوتاهی به این نسخه‌برداری گوش دادم. کارکنان آنجا به‌دلیل تجربه و دوره‌های آموزشی فشرده‌ای که گذرانده‌اند، خیلی بهتر از من اصطلاحات فنی پزشکی را می‌فهمند. درآمد آنها متناسب با سطح تجربه و مهارتی که دارند، بین ۲۵۰ تا ۵۰۰ دلار در ماه است و این درحقیقت بین یک‌دهم تا یک‌سوم مبلغی است که یک انتقال‌دهنده اطلاعات پزشکی در آمریکا به‌دست می‌آورد. درآمد آنها بیش از دو برابر درآمد یک کارگر صنعتی کم‌مهارت و شاید حدود هشت برابر یک کارگر کشاورزی هندی است.

شخصی که این شرکت‌ها را تأسیس کرده است، اقوام نزدیکی در آمریکا دارد که ارتباطات کاری لازم را در آنجا برقرار کرده‌اند. اکنون این فعالیت به‌سرعت در حال رشد است. به تعبیری این کار از مرحله انتقال اطلاعات به نگهداری اطلاعات مالی و به‌زودی به ارائه مشاوره مالی و رایزنی با شرکت‌های آمریکایی و همچنین به شکل انجام عملیات پشتیبانی اداری یا به تعبیر اصطلاحات جدید رایج در عرصه اقتصاد جهانی بی.پی.او^۱ درخواهد آمد. کارکنان شاغل در این بخش در ساختمان‌های جدیدی کار می‌کنند که به امکانات وسیع اینترنتی متصل به ماهواره و با پهنای باند زیاد مجهزند و رؤسای عملیات نیز از امکانات ویدئوکنفرانس برخوردارند تا بتوانند با هم‌تایان خود در ایالات متحده، تماس مستقیم داشته باشند. آنها به تسهیلات بهداشتی دسترسی دارند. اینها درواقع زنانی هستند که مادرانشان، نوعاً اولین فردی از خانواده بوده‌اند که باسواد شده‌اند و جایگاهی در اقتصاد شهری به‌دست آورده‌اند (شاید در همان کارگاه‌های با

شرایط نامناسب، خیاط بوده‌اند) و شکی نیست که مادر بزرگ‌هایشان نیز دو نسل قبل در ساختار اقتصاد روستا، کارگر روستایی بوده‌اند.

هندوستان کشور پهناوری است. بسیاری از مناطق این کشور و به‌خصوص بخش‌های شمالی آن، کماکان دچار فقر روستایی کمرشکن و فراگیری است که مالاوی و بخش‌هایی از بنگلادش را نیز در برمی‌گیرد. بخش اعظمی از اوضاع شهری هندوستان شبیه به داکاست. فقط بعضی از قطب‌های رشد موجود در این کشور هستند که مانند چنای، پیشرفت خود را مثلاً از انقلاب در عرصه فناوری اطلاعات به‌دست آورده‌اند. در سراسر دره گنگ در شمال هندوستان که محل سکونت بیش از دویست میلیون نفر از هندی‌هایی است که در جلگه‌های وسیع اطراف بزرگ‌ترین رودخانه این کشور زندگی می‌کنند، ظهور انقلاب فناوری اطلاعات، روندی کند و گاهی نامحسوس داشته است. باین‌حال گرایش به رویکردهای جدید در هندوستان علاوه‌بر فناوری اطلاعات در زمینه‌هایی نظیر نساجی، پوشاک، الکترونیک، داروسازی، قطعات خودرو و سایر بخش‌ها به پیشرفت و قوت چشمگیری رسیده است که باعث شده رشد اقتصادی هند اکنون به رقمی بالغ بر ۶ درصد در سال برسد. هندوستان سعی دارد پا در جای پای نرخ‌های رشد چین بگذارد و سرمایه‌گذاران در جای‌جای جهان سعی می‌کنند با توجه و تمرکز بر عملیات اجرایی در عرصه در حال رشد هند، از فناوری اطلاعات به‌سوی تولید و تحقیقات و توسعه گام بردارند.

پیشرفت و ترقی در جهان بدون آنکه تهدید خاصی تلقی شود، به‌اندازه کافی مشکل است. یکی از تعابیری که در مورد پیشرفت و موفقیت‌های اخیر هند و چین مطرح شده این است که آمریکا از این بیم دارد که موفقیت این دو کشور به قیمت جا ماندن آمریکا تمام شود. البته این نگرانی‌ها اساساً اشتباه و از آن بدتر، خطرناک‌اند، اشتباه هستند چون جمع جبری مبارزه‌ای که در جهان جریان دارد، صفر نیست که پیروزی یک کشور به مفهوم شکست کشور دیگری باشد، بلکه فرصتی است که جمع جبری مثبتی دارد و پیشرفت فناوری و مهارت‌ها سطح زندگی را در سراسر جهان بهبود خواهد بخشید. کارکنان بخش فناوری اطلاعات در هندوستان نه تنها کالاها و خدمات ارزنده‌ای را برای مصرف‌کنندگان آمریکایی فراهم می‌کنند، بلکه پشت پایانه‌های رایانه‌ای

با مارک دل^۱ نشسته‌اند و از نرم‌افزارهای مایکروسافت، ساپ^۲، راورهای سیسکو و ده‌ها قطعه باارزش فنی دیگر که از کشورهای توسعه‌یافته وارد شده است، استفاده می‌کنند. به‌موازات رشد اقتصادی هند، مصرف‌کنندگان این کشور به انواع کالاها و خدمات آمریکایی و اروپایی برای منازل و مشاغلی که دارند، نیاز بیشتری پیدا خواهند کرد.

۴-۱ چین: رشد و وفور و فراوانی

پس از بازدید مجددی که از هند داشتیم، به پکن پایتخت چین یعنی جایی که توسعه اقتصادی با سرعت کامل پیش می‌رود، سفر کردم. پکن علاوه‌بر تبدیل شدن به مرکز جهان در حال توسعه، به یکی از مراکز اقتصادی جهان نیز مبدل شده است. پکن در حال حاضر شهری در حال رشد و شکوفایی با جمعیتی بالغ بر یازده میلیون نفر است. درآمد سرانه آن از چهار هزار دلار در سال فراتر رفته و اقتصاد این کشور با نرخ رشد بیش از ۸ درصد در سال کماکان در حال پیشرفت و ترقی است.

در یک شب به‌خصوص، من میهمان دو زوج جوان و یا به تعبیر واقعی چند متخصص جوان شهری بودم و آنها مرا به یکی از بهترین مراکز شبانه شهر دعوت کردند. در آنجا درحالی‌که سعی داشتم به صحبت‌های آنها گوش کنم در صحنه آپرای دونفره آن مرکز، نوعی آپرای انقلابی مربوط به دوران مائو برای عده‌ای در حال اجرا بود که اغلب آنها مدیران تجاری جوان با لباس‌های شیک بودند. روی هر میز حداقل یا نیم دوجین تلفن همراه بود که متعلق به بازرگانان جوان زن و مردی بود که منتظر تماس ازطرف مشتریان یا دفاتر کارشان بودند. همان‌طور که از گوشه چشمم به آپرا نگاه می‌کردم، میزبان‌هایم تلفن‌های همراه جدیدی را که به‌تازگی خریده بودند به من نشان دادند. این گوشی‌ها دوربین دیجیتالی هم بود. درعین حال با ارسال عکس من از یک گوشی به گوشی دیگر، طرز کار آن را نیز به من نشان دادند. این درواقع وسیله جدیدی بود که من در کشور خودم هنوز مشابه آن را ندیده بودم.

اگر در لندن، نیویورک، پاریس یا توکیو بودم، این‌قدر متعجب نمی‌شدم، اما من در

1. Dell

2. Software Solutions Application (SAP)

کشوری بودم که از بیست و پنج سال پیش به تدریج در حال خروج از هرج و مرج انقلاب فرهنگی و سال‌ها آشوب حاصل از حاکمیت و رهبری مائوتسه تونگ بود. چین طی یک نسل به یکی از مهم‌ترین قدرت‌های اقتصادی و تجاری جهان تبدیل شده است. این مردان و زنان جوان چینی به دلیل قدرت جهانی شدن شانس و فرصت این را دارند که به امکانات فوق‌العاده‌ای دست پیدا کنند، به دور دنیا سفر کنند و از مزایای سطح بالای زندگی برخوردار شوند. پیشرفت چشمگیر چین در طول بیست و پنج سال گذشته حاکی از این حقیقت است که این کشور طی دو دهه از یک اقتصاد و جامعه کاملاً بسته به یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌های صادراتی جهان مبدل شده است. صادرات چین در اثر جریان ورود سرمایه‌گذاری عمده و فناوری خارجی رونق گرفت. چون این جریان در واقع پول لازم برای ساخت کارخانجات مدرن، ماشین‌آلات و فناوری لازم برای اداره آنها را به همراه آورد و در کنار آن به صورت ترکیبی و توأمان از نیروی کار نسبتاً ارزان چینی که به تدریج در عرصه‌های مختلف مهارت‌های فزاینده‌ای را کسب می‌کردند، نیز استفاده شد. حاصل این فرایند، رشد صنایع و مشاغل قابل رقابت، به صورت یکی پس از دیگری بود، به نحوی که باعث شد صادرات این کشور از حدود بیست میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ به بیش از چهارصد میلیارد دلار در سال ۲۰۰۴ افزایش پیدا کند.

۵-۱ صعود از نردبان توسعه اقتصادی

این چهار تصویر کاملاً متفاوت از جهان، چه چیزی را به ما نشان می‌دهد؟ آنچه می‌بینیم در واقع تمایز و جدایی بسیار فاحشی است که بین فقیرترین و ثروتمندترین بخش‌های جهان با درجه‌بندی‌های خاص آن وجود دارد. حتی با نگاهی اجمالی نیز می‌توان نقش حیاتی و اساسی علم و فناوری را در روند توسعه دید. بدین ترتیب روند پیشرفت توسعه‌ای که از معیشت کشاورزی به سوی صنعت سبک و شهری شدن در جریان است و سپس به خدمات با فناوری بالا می‌انجامد را حس می‌کنیم. در مالوای، ۸۴ درصد از جمعیت در مناطق روستایی زندگی می‌کنند، این رقم در بنگلادش ۷۶ درصد، در هندوستان ۷۲ درصد و در چین ۶۱ درصد است. در ایالات متحده در بالاترین سطح طیف توسعه، این رقم در حدود ۲۰ درصد است. در مالوای کمتر از ۲۵ درصد از

مشاغل خدماتی هستند درحالی‌که این رقم در ایالات متحده بالغ بر ۷۵ درصد است. اگر توسعه اقتصادی را به صورت نردبانی تصور کنیم که پله‌های بالایی آن نشانگر گام‌های برداشته شده به طرف رفاه اقتصادی است، در آن صورت در سراسر جهان حدود یک میلیارد نفر یعنی یک‌ششم از کل جامعه بشری مانند مردم مالایو زندگی می‌کنند: یعنی به شدت بیمار، گرسنه و تهیدست‌تر از آن هستند که حتی بتوانند بر اولین پله نردبان توسعه پا بگذارند. این مردم در واقع «فقیرترین فقرا» یا افراد «به شدت فقیر» گره خاکی هستند. همه آنها در کشورهای در حال توسعه زندگی می‌کنند (البته در کشورهای ثروتمند هم فقر وجود دارد، اما این فقر شدید نیست). البته همه این یک میلیارد نفر امروزه نمی‌میرند، اما همه آنها هرروزه برای زنده ماندن تقلا و مبارزه می‌کنند. در صورتی‌که این افراد قربانی خشک‌سالی، سیل یا بیماری‌های وخیم بشوند یا قیمت محصول نقدی آنها در بازار جهانی سقوط کند، حاصل آن برای این عده، درد و رنج بیش از حد و یا حتی مرگ است. درآمد نقدی این افراد در حد چند پنی در روز است.

چند پله بالاتر در روی نردبان توسعه، بالاترین حد جهان کم‌درآمد قرار دارد که در آن بالغ بر ۱/۵ میلیارد نفر دیگر با مشکلاتی شبیه به آنچه زنان جوان بنگلادشی داشتند، مواجه هستند. این افراد فقیر هستند و فقط اندکی بالاتر از خط معیشت زندگی می‌کنند. اگرچه این عده از بقای روزانه خود تقریباً مطمئن هستند؛ اما برای امرامعاش و تأمین نیازهای خودشان در شهرها و روستاها به شدت تلاش می‌کنند. مرگ در پشت در خانه انتظار آنها را نمی‌کشد، اما مشکلات مالی مزمن و نبود امکانات اولیه معیشتی مانند آب آشامیدنی مطمئن و برخورداری از سرویس‌های بهداشتی (توالت)، بخشی از زندگی روزمره آنهاست. با در نظر داشتن همه مواردی که اشاره شد، آنها که خیلی فقیرند (حدود یک میلیارد نفر) و فقرا (۱/۵ میلیارد نفر دیگر) روی هم حدود ۴۰ درصد از جمعیت جامعه بشری را تشکیل می‌دهند.

دوونیم میلیارد نفر دیگر، که کارکنان بخش فناوری اطلاعات هند نیز از آن جمله‌اند، چند پله‌ای بالاترند و عملاً دنیای با درآمد متوسط را تشکیل می‌دهند. این جمعیت در واقع خانوارهای با درآمد متوسط هستند، اما یقیناً براساس استانداردهای کشورهای ثروتمند، جزء طبقه متوسط قرار نمی‌گیرند. درآمد این عده ممکن است چند

هزار دلار در سال باشد. اغلب آنها در شهرها زندگی می‌کنند. آنها تا حدی می‌توانند از وسایل رفاهی مورد نیاز و حتی از لوله‌کشی آب داخل ساختمان بهره‌مند شوند. آنها می‌توانند یک موتورسیکلت و گاهی حتی اتومبیل بخرند. این افراد از پوشاک کافی برخوردارند و بچه‌هایشان می‌توانند به مدرسه بروند. آنها از تغذیه کافی برخوردارند و حتی برخی از آنها خیلی زود به عادت ناپسند کشورهای ثروتمند یعنی صرف غذاهای ناسالم آماده (فست‌فود) دچار می‌شوند.

بر روی پله‌های بالاتر نردبان، یک میلیارد نفر دیگر نیز باقی مانده‌اند که حدوداً یک‌ششم جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند و در دنیای پردرآمد قرار دارند. این خانوارهای بابضاعت شامل یک میلیارد نفر از افراد جوامع ثروتمند هستند، اما تعداد فزاینده‌ای از مردم نسبتاً مرفهی که در کشورهای با درآمد متوسط زندگی می‌کنند و ده‌ها میلیون نفر از افرادی پردرآمد که در شهرهایی از قبیل شانگ‌های، سائوپائولو یا مکزیکوسیتی زندگی می‌کنند نیز در همین جرگه جای می‌گیرند. متخصصان جوان اهل پکن، در واقع جزء یک‌ششم جمعیت خوش‌شانس جهان هستند که از وفور و فراوانی نعمت در قرن بیست‌ویکم برخوردارند.

خبر خوش موجود این است که بیش از نیمی از جمعیت جهان، یعنی از کارگران بخش تولید پوشاک در بنگلادش گرفته تا سطوح بالاتر از آن، همگی پیشرفت اقتصادی را تجربه می‌کنند. آنها نه تنها جای پای بر روی نردبان توسعه دارند، بلکه در حال بالا رفتن از آن نیز هستند. صعود این عده با توجه به افزایش درآمدهای شخصی و دستیابی به کالاهایی نظیر تلفن همراه، تلویزیون و موتورسیکلت به‌وضوح مشهود است. پیشرفت همچنین از دیگر شاخص‌های تعیین‌کننده رفاه اقتصادی نیز مشخص می‌شود که از جمله آنها می‌توان به افزایش امید به زندگی، کاهش نرخ مرگ‌ومیر کودکان، افزایش سطح تحصیلات، بالا رفتن میزان دسترسی به آب و تسهیلات بهداشتی و مواردی از این قبیل اشاره کرد.

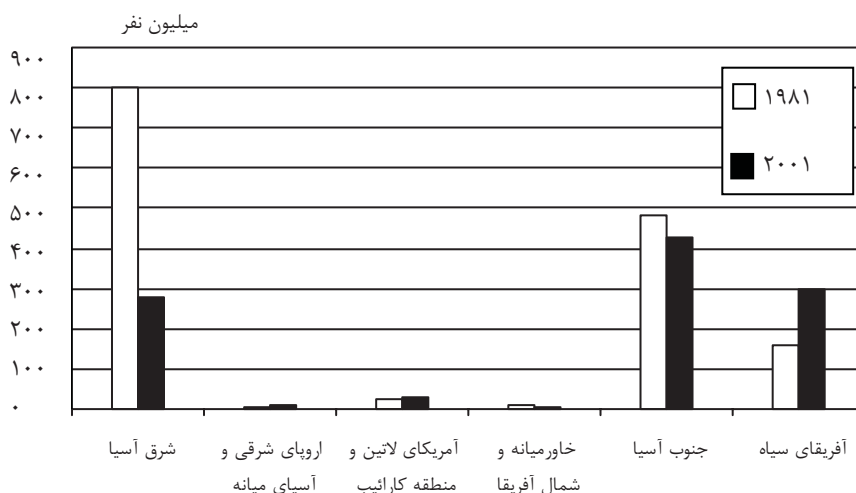
بزرگ‌ترین تراژدی عصر ما این است که یک‌ششم از جمعیت جامعه بشری، حتی روی نردبان توسعه هم قرار نگرفته‌اند. تعداد کثیری از جمعیت به‌شدت فقیر، عملاً در تله فقر گرفتارند و به تنهایی قادر به رهایی از محرومیت شدید مادی نیستند. آنها در

دام بیماری، انزوای جسمی، فشارهای آب‌وهوایی، تنزل محیطی و فقر شدید گرفتار هستند. اگرچه راه‌حل‌های نجات‌بخشی برای افزایش شانس زنده ماندن آنها وجود دارد - مثلاً به‌صورت تکنیک‌های جدید کشاورزی، داروهای ضروری یا پشه‌بندهایی که انتقال و سرایت مالاریا را محدودتر می‌کنند - اما به‌رحال این خانواده‌ها و دولت‌های متبوعشان از امکانات مالی لازم برای تأمین سرمایه‌گذاری‌های تعیین‌کننده و اساسی، برخوردار نیستند. فقرای جهان از وضعیت نردبان توسعه اطلاع دارند: آنها از تصاویر وفور و فراوانی نعمت در نیمه دیگر جهان حسرت می‌خورند. اما درعین حال حتی قادر نیستند اولین جای پا را بر روی این نردبان پیدا کنند و به همین خاطر نمی‌توانند در مسیر خروج از فقر گام بگذارند.

۶-۱ فقر اچه کسانی و در کجا هستند؟

در مورد تعداد دقیق فقرا، محل زندگی آنها و اینکه با گذشت زمان چگونه تعداد یا وضعیت اقتصادی آنها تغییر می‌کند، تعاریف متعدد و مباحث زیادی وجود دارد. در این خصوص بهتر است از نقطه‌ای آغاز کنیم که در مورد آن به اجماع رسیده‌ایم و سپس به بعضی از ابعاد دیگر بحث اشاره کنیم. از جنبه تعریف بهتر آن است که برای فقر، سه درجه متفاوت قائل شویم: فقر شدید، فقر متوسط و فقر نسبی. منظور از فقر شدید این است که خانوارها قادر به تأمین نیازهای اولیه لازم برای بقا نباشند. افرادی که در چنین شرایطی به سر می‌برند همواره از گرسنگی مزمن رنج می‌برند، از امکانات پزشکی و بهداشتی محروم‌اند، از آب آشامیدنی مطمئن و امکانات بهداشتی برخوردار نیستند، از عهده تحصیل بعضی یا تمام فرزندان خود بر نمی‌آیند و شاید حتی از یک سرپناه اولیه - یعنی سقفی که کلبه را در مقابل باران محافظت کند و دودکشی که دود حاصل از چراغ یا اجاق را به بیرون هدایت کند - محروم‌اند و پوشاک اولیه‌ای مانند کفش هم ندارند. فقر شدید برخلاف فقر متوسط و فقر نسبی فقط در کشورهای در حال توسعه بروز می‌کند. اما فقر متوسط معمولاً به شرایطی از زندگی اشاره دارد که در آن نیازهای اولیه زندگی، ولو به زحمت، برآورده می‌شود. فقر نسبی نیز به شرایطی اطلاق می‌شود که در آن، سطح درآمد خانوار کمتر از نسبت مشخصی از میانگین درآمد ملی باشد. در

کشورهای پردرآمد، افرادی که مشمول فقر نسبی هستند، به کالاهای فرهنگی، سرگرمی، تفریحات و مراقبت‌های بهداشتی باکیفیت، تحصیلات و آموزش و سایر پیش‌شرط‌های لازم برای حرکت اجتماعی پیش‌رونده، دسترسی ندارند.



مأخذ: چن و راوالیون، ۲۰۰۴.

نمودار ۱-۱ تعداد افراد به شدت فقیر

بانک جهانی مدت‌هاست که استاندارد آماری بسیار پیچیده‌ای را برای تعیین افراد خیلی فقیر جهان مورد استفاده قرار داده است؛ این معیار، درآمد یک دلار در هر روز است که براساس قدرت خرید اندازه‌گیری می‌شود. یکی دیگر از معیارهای بانک جهانی در این زمینه درآمد بین یک تا دو دلار در روز است که برای سنجش فقر متوسط استفاده می‌شود. این معیارهای سنجش عمدتاً در محافل تصمیم‌گیری عمومی مورد استفاده قرار می‌گیرند و به‌تازگی نیز از سوی اقتصاددانان مطرح و برجسته بانک جهانی یعنی «شائوخوا چن» و «مارتین راوالیون» نیز مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند. آنها چنین برآورد کرده‌اند که در سال ۲۰۰۱ بالغ بر ۱/۱ میلیارد نفر در فقر شدید به سر می‌بردند

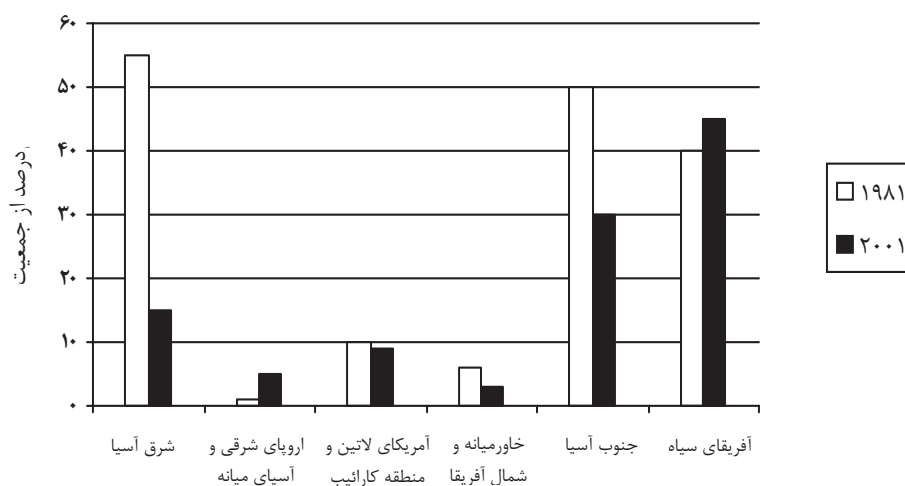
و این رقم از ۱/۵ میلیارد نفر برآورد شده در سال ۱۹۸۱ به مراتب کمتر است. نمودار (۱-۱) توزیع فقر شدید در جهان را برحسب منطقه نشان می‌دهد. هر ستون این نمودار، تعداد افراد فقیر در منطقه را نشان می‌دهد، درعین حال ستون اول این نمودار، تعداد افراد فقیر در سال ۱۹۸۱ را نشان می‌دهد و ستون دوم نیز تعداد فقرا در سال ۲۰۰۱ را به تصویر می‌کشد.

بیشترین افراد شدیداً فقیر جهان که در سال ۲۰۰۱ بالغ بر ۹۳ درصد بوده‌اند، عمدتاً در سه منطقه زندگی می‌کنند: شرق آسیا، جنوب آسیا و آفریقای سیاه (ساب‌سahاران آفریقا). در سال ۱۹۸۱ تعداد افرادی که در فقر شدید به سر می‌بردند در منطقه آفریقای سیاه افزایش یافت؛ اما در شرق و جنوب آسیا کاهش پیدا کرد.

نمودار ۱-۲ نیز اندازه‌گیری و سنجش فقر را به همان صورت نشان می‌دهد، با این تفاوت که به جای تعداد کل افراد، فقر شدید را نسبت به جمعیت منطقه مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌دهد. تقریباً نیمی از جمعیت آفریقا در فقر شدید به سر می‌برند و نسبت این فقر به جمعیت منطقه با رشد اندکی همراه بوده است. نسبت فقر شدید در منطقه شرق آسیا نیز از ۵۸ درصد در سال ۱۹۸۱ به حدود ۱۵ درصد در سال ۲۰۰۱، کاهش یافته است. در جنوب آسیا نیز میزان این پیشرفت مشخص و نشان داده شده است که این افت اگرچه چندان چشمگیر نیست، اما از ۵۲ درصد به ۳۱ درصد رسیده است. نرخ فقر شدید در منطقه آمریکای لاتین حدود ۱۰ درصد و نسبتاً ثابت است. این نرخ در اروپای شرقی از سطح بسیار ناچیزی که در سال ۱۹۸۱ داشت به ۴ درصد در سال ۲۰۰۱ افزایش یافت و این نیز عمدتاً ناشی از تحولات فروپاشی کمونیسم و گذار اقتصادی به سوی اقتصاد بازار بود.

نمودارهای ۱-۲ و ۱-۳ برآورد و سنجش میزان فقر متوسط یعنی افرادی که با درآمد یک تا دو دلار در روز زندگی می‌کنند را نشان می‌دهد. شرق آسیا، جنوب آسیا و آفریقای سیاه کماکان با دربرداشتن ۸۷ درصد از جمعیت ۱/۶ میلیارد نفری فقرای متوسط جهان، در صدر قرار دارند. تعداد فقیران متوسط در شرق و جنوب آسیا هم‌زمان با بهبود اوضاع معیشتی افرادی که در فقر شدید بودند و با یک پله صعود به وضعیت فقر متوسط ارتقا پیدا کردند، عملاً افزایش چشمگیری داشته است.

در حدود ۱۵ درصد از جمعیت منطقه آمریکای لاتین در فقر متوسط به سر می‌برند و این نرخ از سال ۱۹۸۱ تقریباً ثابت مانده است.



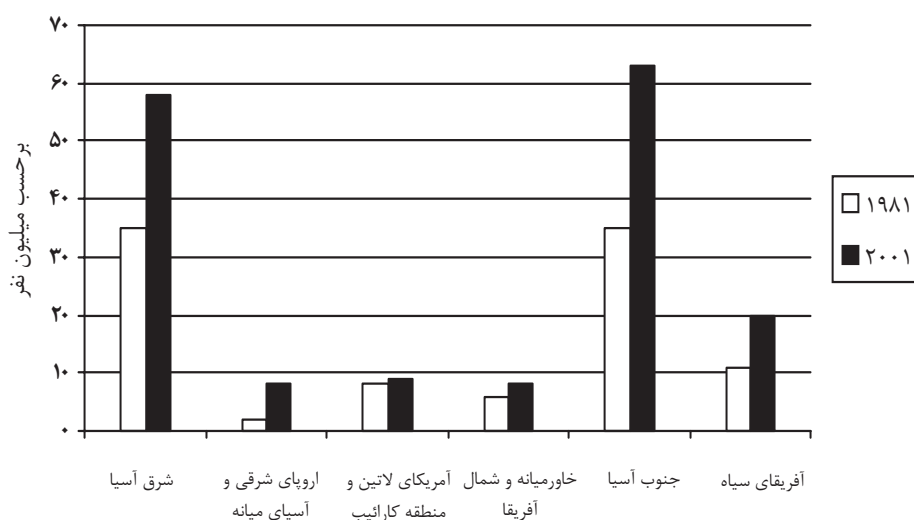
مأخذ: همان.

نمودار ۱-۲ نسبت افرادی که در فقر شدید به سر می‌برند

تصویر ۱ دیدگاه دیگری را در مورد این اطلاعات ارائه می‌کند که مبنای آن به صورت کشور به کشور در نظر گرفته شده است. هر کشور براساس نسبتی از جمعیت آنکه در فقر مطلق یا متوسط به سر می‌برد، مورد ارزیابی قرار گرفته است. به طور کلی اگر حداقل ۲۵ درصد از جمعیت هر کشور در فقر شدید (مطلق) به سر ببرند، آن کشور دچار فقر شدید تلقی می‌شود. اگر کشوری در شرایط فقر شدید نباشد؛ اما حداقل ۲۵ درصد از خانوارهای آن در فقر شدید یا متوسط به سر ببرند، یعنی با کمتر از دو دلار در روز زندگی کنند، آن کشور در ردیف کشورهای دچار فقر متوسط قرار می‌گیرد. اغلب کشورهای منطقه آفریقای سیاه (ساب‌سahاران آفریقا) و تعدادی از کشورهای جنوب آسیا در طبقه بندی فقر شدید قرار دارند (البته ممکن است کشورهای دیگری هم در این مقوله قرار بگیرند که به علت نبود اطلاعات کافی مورد اشاره قرار نمی‌گیرند). شرق آسیا و آمریکای لاتین نیز شامل کشورهایایی است که در فقر متوسط به سر می‌برند و بسیاری

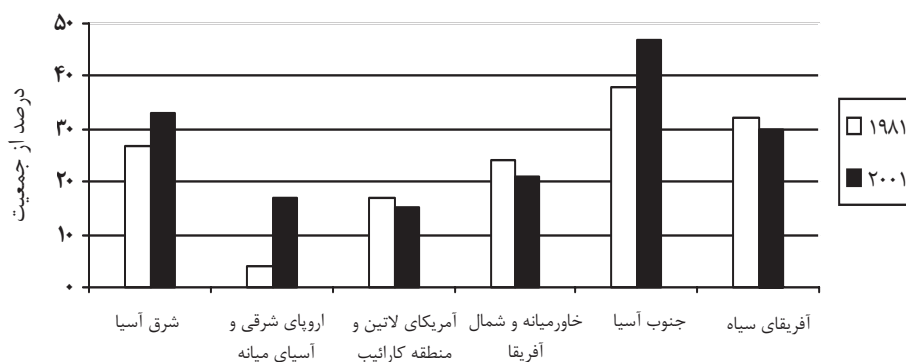
از کشورهای دیگر این مناطق نیز طی سال‌های اخیر وضعیت فقر متوسط را پشت سر گذاشته و تا حدودی ارتقا یافته‌اند.

دقت آمار و ارقام بانک جهانی در بحث‌های پر تبوتاب این موضوع مورد سؤال و بررسی قرار گرفته است. بانک جهانی اساساً به تحقیقات به‌عمل آمده از خانوارها متکی است، در حالی که سایر محققان بیشتر بر حساب‌های درآمد ملی تأکید کرده‌اند که پیشرفت سریع‌تری را در کاهش فقر در سطح آسیا نشان می‌دهند. البته نباید جزئیات مانع از ادامه حرکت در این زمینه بشود و فقط کافی است تصریح کنیم که چشم‌انداز کلی در این زمینه درست است: فقر شدید در شرق آسیا، جنوب آسیا، آفریقای مرکزی و جنوب آسیا و آفریقای سیاه متمرکز شده است. فقر شدید در آفریقا، هم از لحاظ تعداد مطلق و هم نسبت جمعیت در حال افزایش است و این در حالی است که همین شاخص‌ها در مناطق آسیایی رو به کاهش است.



مأخذ: همان.

نمودار ۳-۱ تعداد فقرای متوسط



مأخذ: همان.

نمودار ۴-۱ نسبت افرادی که در فقر متوسط به سر می‌برند

شاید موقعیت‌های متعددی پیش بیاید که در آن بتوانیم به بحث در مورد شرایط خاص «فقرترین فقرا» پردازیم. اگرچه تعداد این فقرا در شهرها نیز رو به افزایش است؛ اما آنها عمدتاً در مناطق روستایی زندگی می‌کنند. این افراد با چالش‌های سختی روبه‌رو هستند که عمدتاً در کشورهای ثروتمند امروز ناشناخته است - مالاریا، خشک‌سالی‌های شدید، نبود راه و وسایل نقلیه، فواصل طولانی با بازارهای منطقه‌ای و جهانی، نبود برق و عدم برخورداری از سوخت‌های جدید برای پخت‌وپز - این چالش‌هایی است که ابتدا فکر و ذهن آدمی را آزار می‌دهد؛ اما در وهله بعد امیدوارکننده به نظر می‌رسند، چون با اندکی تأمل می‌بینیم که برای همه آنها راهکارهای عملی مشخصی وجود دارد.

۱-۷ چالش نسل ما

سخت‌ترین بخش توسعه اقتصادی درحقیقت اولین گامی است که بر نردبان توسعه گذاشته می‌شود. خانوارها و کشورهایی که در پایین‌ترین سطح توزیع درآمد جهانی یعنی در فقر شدید به سر می‌برند، درواقع در این بخش گیر افتاده‌اند. کشورهایی مانند بنگلادش و هند که بر روی نردبان توسعه قرار گرفته‌اند، عموماً در حال پیشرفت هستند، اگرچه اکثر آنها مسیر بسیار ناهموار و تا حد آزاردهنده‌ای گُند را در پیش دارند.

چالش نسل ما این است که به یاری فقیرترین فقرا بشتابیم تا از فلاکت این فقر شدید رهایی یابند و بتوانند صعود از نردبان توسعه اقتصادی را آغاز کنند. بدین ترتیب، «پایان فقر» نه تنها پایان رنج بی‌انتهاست، بلکه آغاز رشد اقتصادی و امید و امنیتی است که با توسعه اقتصادی حاصل می‌شود.

بنابراین وقتی از پایان فقر صحبت می‌کنم، منظورم اشاره به دو هدف مرتبط است. هدف اول پایان دادن به وضعیت ناگوار یک‌ششم از جمعیت جامعه بشری است که در فقر مطلق به سر می‌برند و هر روز برای ادامه حیات و بقای خود تلاش می‌کنند. همه افراد بشر می‌توانند و باید از استانداردهای اولیه تغذیه، سلامت، آب و بهداشت، سرپناه و سایر حداقل نیازمندی‌های لازم برای بقا، رفاه و مشارکت در اجتماع بهره‌مند باشند. هدف دوم این است که اطمینان حاصل کنیم، تمام فقرای جهان، از جمله آنها که در وضعیت فقر متوسط به سر می‌برند، امکان و فرصت صعود از نردبان توسعه را دارند. به تعبیر دیگر، ما به‌عنوان جامعه جهانی باید مطمئن شویم که قوانین بین‌المللی بازی در مدیریت اقتصادی، آگاهانه یا ناآگاهانه، برای آنها که روی پله‌های پایین نردبان توسعه هستند مثلاً با ارائه کمک‌های توسعه‌ای ناکافی، محدودیت‌ها و موانع حمایتی تجارت، رویه‌های مالی جهانی که بعضاً با بی‌ثباتی همراه است، قوانین مربوط به مالکیت معنوی که طراحی ضعیفی دارند و مواردی از این قبیل که مانع از صعود کشورهای کم‌درآمد از پله‌های توسعه می‌شود، دومی پهن نمی‌کنند.

پایان فقر شدید نزدیک است - در زمان نسل ما - اما این مهم در صورتی محقق می‌شود که از فرصت‌های تاریخی موجود و پیش روی خود استفاده کنیم. در حال حاضر نیز مجموعه تعهداتی در این زمینه مطرح شده که نیمی از راه رسیدن به هدف را طی کرده است: اهداف توسعه هزاره^۱ و هشت هدفی که همه ۱۹۱ کشور عضو سازمان ملل متحد با امضای اعلامیه هزاره این سازمان در سال ۲۰۰۲ به‌اتفاق پذیرفته‌اند. اینها در واقع اهداف بسیار مهمی برای کاهش فقر به نصف در سال ۲۰۱۵ و در مقایسه با خط مبنای آن در سال ۱۹۹۰ هستند. این اهداف بلندپروازانه اما دست‌یافتنی است و حتی اگر تعدادی از کشورها هنوز در مسیر درست رسیدن به این اهداف قرار نگرفته باشند

نیز قابل تحقق هستند. این اهداف در واقع به منزله ایستگاه‌های بین راهی برای پایان بخشیدن به فقر شدید تا سال ۲۰۲۵ هستند و کشورهای ثروتمند نیز به دفعات متعهد شده‌اند که با افزایش کمک‌های توسعه و اصلاح و بازنگری در قوانین جهانی بازی، برای دستیابی به اهداف فوق به کشورهای فقیر کمک کنند. بنابراین امکانات اقتصادی عصر حاضر را می‌توان به ترتیب زیر برشمرد:

- تا سال ۲۰۱۵ به اهداف توسعه هزاره برسیم.
- تا سال ۲۰۲۵ به فقر شدید پایان بدهیم.
- مطمئن شویم که قبل از سال ۲۰۲۵، تمام کشورهای فقیر جهان می‌توانند به پیشرفت قابل قبولی بر روی نردبان توسعه اقتصادی برسند.
- تلاش کنیم از طریق کمک‌های مالی نسبتاً محدود کشورهای ثروتمند به اهداف مذکور دست پیدا کنیم. البته منظور از این کمک‌ها، چیزی بیشتر از آنچه تاکنون ارائه شده و در حدی است که مدت‌هاست وعده آن را داده‌اند.
- برای مقابله با این چالش‌ها، ابتدا باید بدانیم که چگونه به جایگاهی که اکنون در آن هستیم، رسیده‌ایم چون با پی بردن به این مسئله، مسیر پیشرفت خود را نیز خواهیم شناخت.

فصل دوم

گسترش رونق اقتصادی

حرکت از گستره فقر جهانی به طرف درجات مختلفی از شکوفایی و رونق اقتصادی در طول تاریخ با سرعت چشمگیری اتفاق افتاده است. دویست سال پیش، این حقیقت که ما می‌توانستیم به فقر شدید پایان بدهیم، عملاً غیرممکن بوده است. چون در آن زمان به‌غیر از اقلیت حکام و فرمانروایان یا زمین‌داران و ملاکین بزرگ، همه افراد فقیر بودند. زندگی در اغلب بخش‌های اروپا همانند هندوچین، سخت و دشوار بود. اجداد و نیاکان ما نیز با اندکی استثنا، احتمالاً فقیر بوده و در مزرعه زندگی کرده‌اند. آنگوس مادیسون که از مورخان برجسته اقتصادی است، میانگین درآمد سرانه هر فرد در اروپای غربی را در سال ۱۸۲۰ حدود ۹۰ درصد میانگین درآمد در آفریقای امروز ارزیابی می‌کند. گفتنی است که شاخص امید زندگی در اروپای غربی و ژاپن از سال ۱۸۰۰ میلادی، در حدود چهل سال بود. تا چند قرن پیش انشعاب ثروت و فقر در جهان وجود نداشت. در چین، هندوستان، اروپا و ژاپن، حتی در زمان کشف راه‌ها و مسیرهای دریایی از اروپا به آسیا، آفریقا و آمریکا، سطح درآمد‌ها یکسان بود. آنچه در آن زمان باعث تعجب و شگفتی مارکوپولو در چین شده بود، فقر آن کشور نبود، بلکه شگفتی‌های مجلل و باشکوه آن بود. کورتس^۱ و فاتحان اسپانیایی نیز از ثروت موجود در تنوچیتلان^۲ یعنی پایتخت آزتک کاملاً شگفت‌زده شدند. کاشفین پرتغال باستان نیز به‌شدت تحت تأثیر نظم و ترتیب شهرهای غرب آفریقا قرار گرفته بودند.

۲-۱ تازگی رشد اقتصادی نوین

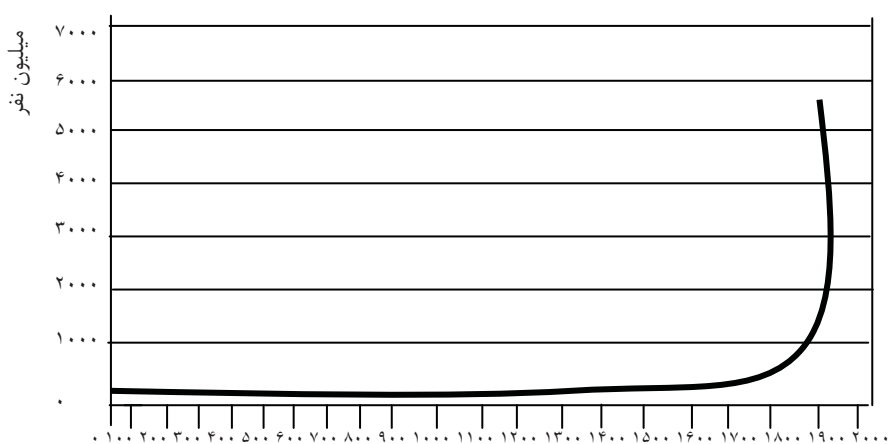
اگر بخواهیم به‌علت وجود شکاف عمیق امروزی موجود بین فقیر و غنی پی ببریم، لازم است

۱. هرنان کورتس، کاشف اسپانیایی - م.

۲. مکزیکی فعلی و پایتخت تمدن آزتک (مکزیک) - م.

به مقطعی از تاریخ بشری رجوع کنیم که این شکاف از آنجا آغاز شده و شکل گرفته است. دو قرن گذشته یعنی حدود سال ۱۸۰۰، نقطه عطف و منحصربه‌فردی در تاریخ اقتصادی است. دورانی که سیمون کوزنتس به‌عنوان یک مورخ اقتصادی برجسته و سرشناس آن را دوران رشد اقتصادی نوین نام گذاشت. پیش از این مقطع تاریخی، تا هزاران سال، عملاً رشد اقتصادی پایداری در جهان وجود نداشت و فقط نوعی افزایش تدریجی در جمعیت بشری به چشم می‌خورد. بر این اساس، جمعیت جهان به‌تدریج از ۲۳۰ میلیون نفر در آغاز هزاره اول بعد از میلاد به حدود ۲۷۰ میلیون نفر در پایان همان هزاره و سپس به نهمصد میلیون نفر در سال ۱۸۰۰ میلادی افزایش یافت. تغییر در استانداردهای واقعی زندگی با کندی بیشتری صورت می‌گرفت. به نظر مادیسون، در طول هزاره اول استانداردهای زندگی در سطح جهان، تغییر محسوسی نداشت و شاید بتوان گفت که در دوره هشت‌صد ساله بین سال‌های ۱۸۰۰-۱۰۰۰ میلادی، درآمد سرانه حدود ۵۰ درصد افزایش یافت.

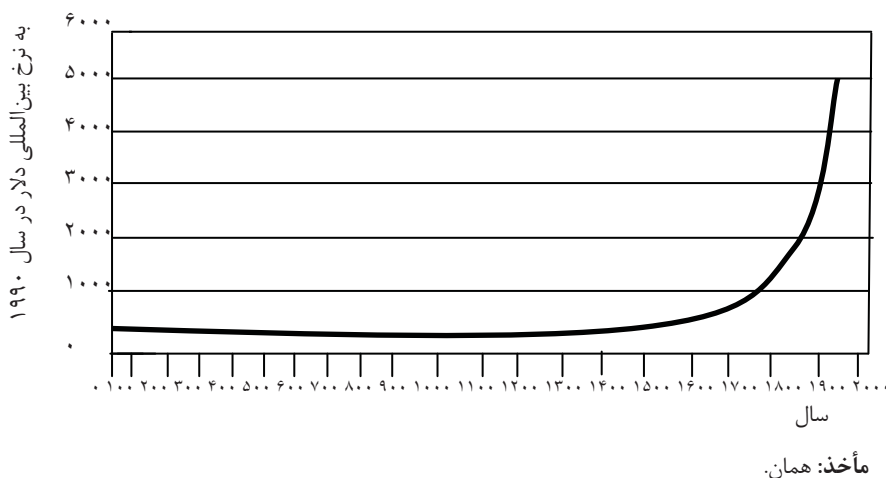
به‌هرحال در دوران رشد اقتصادی نوین، هم درآمد سرانه و هم جمعیت روندی صعودی داشت و به نرخ‌هایی رسید که هیچ‌گاه قابل تصور نبوده است. همان‌طور که در نمودار ۱-۲ نشان داده شده است.



مأخذ: مادیسون، ۲۰۰۱.

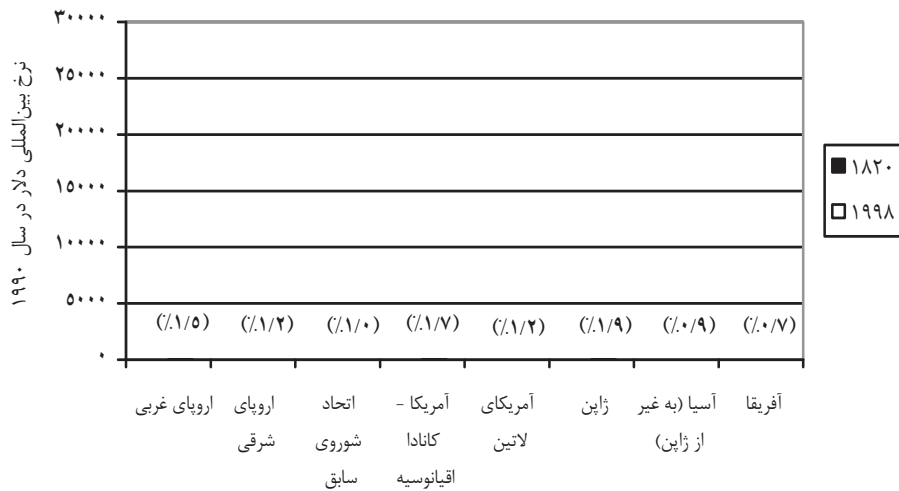
نمودار ۱-۲ جمعیت جهان

جمعیت جهان در طول دو قرن، ۶ برابر افزایش یافته و در آغاز هزاره سوم به حدود ۶/۱ میلیارد نفر رسید. در عین حال، رشد سریع جمعیت با حرکتی صعودی و فزاینده کماکان ادامه داشت. از طرفی میانگین درآمد سرانه جهان نیز به ترتیبی که در نمودار ۲-۲ نشان داده شده است، با سرعت بیشتری افزایش یافت و بین سال‌های ۲۰۰۰-۱۸۲۰، تقریباً ۹ برابر شد. در آن زمان، رشد اقتصادی در کشورهای ثروتمند امروز نیز شگفت‌انگیزتر و بیشتر بود. در این دوره زمانی، درآمد سرانه آمریکا ۲۵ برابر و درآمد سرانه اروپای غربی ۱۵ برابر شد. میزان کل تولید غذا در سراسر جهان به مراتب بیش از جهش اقتصادی و تولید جهانی ناشی از آن بود (اگرچه جمع کثیری از افراد جامعه بشری تا به امروز کماکان گرسنه و در فقر به سر می‌برند). براساس پیشرفت‌های تکنولوژیکی حاصله، در بسیاری از مزارع کشاورزی بهبود چشمگیری حاصل شد. اگر افزایش جمعیت جهان و سرانه تولید جهانی را به‌طور توأمان و ترکیبی در نظر بگیریم، می‌بینیم که کل فعالیت اقتصادی در جهان (تولید ناخالص جهانی)^۱ طی ۱۸۰ سال گذشته بالغ بر ۴۹ برابر افزایش یافته است.



نمودار ۲-۲ میانگین درآمد سرانه جهانی

بنابراین فاصله موجود بین کشورهای ثروتمند و فقیر، امروز پدیده‌ای جدید و شکافی است که در دوران رشد اقتصادی نوین ایجاد شده است. در سال ۱۸۲۰، بزرگ‌ترین شکاف بین فقیر و ثروتمند - خصوصاً بین برترین قطب اقتصادی وقت جهان یعنی انگلیس و فقیرترین منطقه جهان یعنی آفریقا - از حیث درآمد سرانه، نسبت چهار به یک داشت (حتی بعد از اصلاحاتی که در رابطه با تعدیل قدرت خرید صورت گرفت). تا سال ۱۹۹۸، شکاف و فاصله موجود بین اقتصاد ثروتمندترین کشور یعنی ایالات متحده و فقیرترین منطقه یعنی آفریقا به نسبت بیست به یک رسید. از آنجاکه همه نقاط جهان در سال ۱۸۲۰ تقریباً نقطه شروع مشترکی داشتند (تقریباً همه آنها با استانداردهای موجود خیلی فقیر محسوب می‌شدند) بنابراین می‌توان گفت که نابرابری‌های فاحش امروزی حاکی از این واقعیت است که بخش‌هایی از جهان مشمول رشد اقتصادی نوین بوده‌اند و بخش‌های دیگری نیز مشمول آن نشده‌اند. درحقیقت، نابرابری‌های فاحش درآمدی امروز، به‌نوعی الگوهای به‌شدت متغیر رشد اقتصادی در طول دو قرن را نشان می‌دهد.



میانگین نرخ رشد سالانه (رقم داخل پرانتز)

مأخذ: همان.

نمودار ۲-۳ سرانه تولید ناخالص داخلی برحسب منطقه در سال ۱۸۲۰ و ۱۹۹۸

این نابرابری در نمودار ۳-۲ مشخص است. ارتفاع ستون اول سطح درآمد سرانه در سال ۱۸۲۰ را نشان می‌دهد و دومین ستون با استفاده از برآورد مادیسون، این سطح درآمد را در سال ۱۹۹۸ نشان می‌دهد. عدد داخل پرانتز که در بالای ستون دوم درج شده است، میانگین نرخ رشد سالیانه منطقه (بین سال‌های ۱۹۹۸-۱۸۲۰) می‌باشد. از این آمار و ارقام می‌توان به سه نکته اصلی پی برد:

- در سال ۱۸۲۰ همه مناطق فقیر بودند.
 - همه مناطق پیشرفت اقتصادی را تجربه کردند.
 - مناطق ثروتمند امروز، رشد و پیشرفت اقتصادی چشمگیری داشته‌اند.
- اما واقعاً منظور من از رشد اقتصادی «بسیار متغیر» در مناطق مختلف بین سال‌های ۱۸۲۰-۱۹۹۸ چیست؟ تفاوت‌های ناچیز در نرخ رشد اقتصادی سالیانه، حتی اگر در طول دهه‌ها و قرن‌ها ادامه یافته باشد، در نهایت باعث بروز اختلافات فاحش و چشمگیر در سطوح مختلف رفاه اقتصادی می‌شود (این شاخص در اینجا برحسب میانگین درآمد سرانه در یک جامعه، اندازه‌گیری و ارزیابی شده است). به‌عنوان مثال سرانه تولید ناخالص ملی آمریکا، در دوران بین سال‌های ۱۹۹۸-۱۸۲۰ نرخ رشد سالیانه‌ای معادل ۱/۷ درصد در سال داشته است. این نرخ رشد، استانداردهای زندگی را ۲۵ برابر کرد و درآمد سرانه را از ۱۲۰۰ دلار در سال ۱۸۲۰ به حدود سی هزار دلار کنونی افزایش داد (برحسب ارزش دلار در سال ۱۹۹۰). البته کلید تبدیل آمریکا به ثروتمندترین اقتصاد جهان همانند پیشرفت و موفقیت اخیر چین در رسیدن به رشد اقتصادی ۸ درصد در سال نبود، بلکه این مهم بیشتر حاصل پیوستگی و ثبات رشد ۱/۷ درصدی در سال بود. به‌این ترتیب باید گفت که کلید اصلی، ثبات و پایداری رشد مذکور بوده است، چون آمریکا در واقع نرخ رشد درآمد فوق را تقریباً در طول دو دهه حفظ کرد.

در مقابل، اقتصادهای آفریقا رشد میانگینی معادل ۰/۷ درصد در سال داشته است. این تفاوت ممکن است با رشد سالیانه ۱/۷ درصد آمریکا قابل مقایسه به‌نظر نرسد، اما در طول دوره‌ای بالغ بر ۱۸۰ سال، همین رشد سالیانه اندک باعث بروز تفاوت‌های فاحشی در سطوح درآمد می‌شود. درآمد اولیه آفریقا با رشد سالیانه‌ای معادل ۰/۷ درصد (یعنی سرانه‌ای معادل چهارصد دلار) تا پایان سال ۱۹۹۸، اندکی بیش از سه برابر شد و به رقمی معادل ۱۳۰۰

دلار رسید و این در حالی بود که درآمد سرانه در آمریکا، حدود ۲۵ برابر شد. بنابراین فاصله بیست برابری درآمد امروز در آمریکا و آفریقا عملاً حاصل اختلاف و شکاف سه‌برابری است که این دو منطقه در سال ۱۸۲۰ داشته‌اند که این اختلاف برحسب نرخ رشد سالیانه ۱/۷ درصد در آمریکا و ۰/۷ درصد در آفریقا، به تدریج هفت برابر شده است.

بنابراین، معمای مهمی که پیش روی درک و شناخت نابرابری‌های وسیع و فاحش امروزی وجود دارد، این است که بدانیم چرا مناطق مختلف جهان در طول دوره رشد اقتصادی نوین، نرخ رشد متفاوتی داشته‌اند. همه این مناطق دوران مذکور را از فقر شدید آغاز کرده‌اند. فقط حدود یک‌ششم از جمعیت جامعه جهانی در طول مدت رشد اقتصادی پایدار از درآمد بالایی برخوردار شدند. دوسوم دیگر از این جمعیت از سطح درآمد متوسطی برخوردار شدند و نرخ رشد اقتصادی آنها نیز در حد متعادل تری قرار گرفت. یک‌ششم از جمعیت جهان که کماکان در فقر شدید به سر می‌برند، در تمام طول دوران مذکور نیز نرخ رشد اقتصادی پایینی داشته‌اند. ابتدا باید بدانیم که چرا نرخ رشد در دوره‌های زمانی طولانی متفاوت است تا به این ترتیب بتوانیم راهکارهای مهم و کلیدی لازم برای افزایش رشد اقتصادی در مناطق عقب‌مانده امروز را بشناسیم.

اجازه بدهید این موضوع را درست از نقطه شروع تشریح کنم. بسیاری از مردم بر این باورند که چون فقرا فقیر هستند، ثروتمندان ثروتمند شده‌اند. به تعبیر دیگر این عده معتقدند که آمریکا و اروپا در طول دوران استعمار و بعد از آن، برای استثمار ثروت فقیرترین مناطق به نفوذ سیاسی و قوای نظامی خود متوسل و از این طریق ثروتمند شدند. اگر تولید ناخالص جهان ثابت مانده بود و در عین حال سهم رشد این تولید در مناطق قدرتمند افزایش می‌یافت و در مناطق ضعیف‌تر کاهش پیدا می‌کرد، در آن صورت این تعبیر قابل قبول و باور کردنی به نظر می‌رسید. اما به هر حال همه آنچه به وقوع پیوسته است، این نیست. همه مناطق جهان رشد اقتصادی را تجربه کرده‌اند (این تجربه هم براساس وسعت اقتصاد و هم به صورت سرانه صورت گرفته و لحاظ شده است)، اما با این حال بعضی از مناطق رشد اقتصادی بیشتری در قیاس با سایر مناطق داشته‌اند. بدین ترتیب باید گفت که واقعیت مهم عصر جدید، انتقال درآمد (به‌زور یا به هر طریق دیگر) از یک منطقه به منطقه دیگر نیست. بلکه این واقعیت افزایش کلی حاصله در درآمد جهانی است که در مناطق مختلف با نرخ‌های متفاوتی ایجاد شده است.

البته این بدان معنا نیست که ثروتمندان از اتهام استثمار فقرا، مصون و مبرا هستند. بدون شک ثروتمندان از این جهت مسئول اند و کشورهای فقیر به طرق مختلفی نظیر مشکلات و محدودیت‌های ناشی از بی‌ثباتی سیاسی، از این بابت در رنج و عذاب‌اند. به هر حال، حقیقت رشد اقتصادی نوین این بوده که بعضی از مناطق توانسته‌اند سطح تولید کلی خود را در بلندمدت تا حد بی‌سابقه‌ای افزایش بدهند و این در حالی است که بعضی از مناطق دیگر حداقل در مقایسه با مناطق موفق‌تر، از این جهت در رکود باقی مانده‌اند. در واقع استثمار فقرا باعث افزایش بلندمدت درآمد در جهان ثروتمند نشده، بلکه فناوری عامل اصلی این افزایش است و این خبر بسیار خوبی است چون حکایت از این دارد که سراسر جهان و از جمله مناطق عقب‌مانده نیز امید زیادی برای برخورداری از مزایای پیشرفت فناوری دارند. توسعه اقتصادی بازی با جمع صفر^۱ نیست که برد عده‌ای الزاماً به مفهوم باخت عده دیگری باشد. این در واقع نوعی بازی است که در آن هر کس می‌تواند برنده باشد.

۲-۲ در آستانه جهش

تا اواسط دهه ۱۷۰۰ میلادی، جهان حتی برحسب استانداردهای امروزی، تا حد چشمگیری فقیر بود. امید زندگی بسیار پایین بود؛ تعداد بسیار زیادی از کودکان در کشورهای فقیر و یا کشورهای که امروز ثروتمند هستند، می‌مردند. شیوع بیماری‌های مسری مانند طاعون در اروپا و همچنین آبله و سرخک غالباً با فراگیر شدن در سطح جامعه باعث مرگ خیل عظیمی از مردم می‌شد. گرسنگی و نوسانات شدید آب‌وهوایی و جوی، جوامع را درهم می‌کوبید. ظهور و سقوط امپراتوری روم از نظر آرنولد توین‌بی که از مورخان معروف قرن بیستم است، عملاً مانند ظهور و افول سایر تمدن‌های قبل و بعد از آن بود. تاریخ اقتصادی از دیرباز با فرازونشیب زیادی همراه بوده و رشد آن نیز بیشتر از آنکه به پیشرفت اقتصادی پایداری منجر شود، با افت و کاهش همراه بوده است.

جان می‌نارد کینز در سال ۱۹۳۰، در مقاله‌ای تحت عنوان «امکانات اقتصادی نوادگان ما»^۲ در مورد رکود واقعی اقتصادی بشر چنین نوشت:

1. Zero-sum Game

2. Economic Possibilities of Our Grandchildren

از زمان‌های قدیم و از دورانی که سوابق آن موجود است و یا به عبارتی از دو هزار سال قبل از میلاد مسیح یعنی از اوایل قرن هجدهم، در استاندارد زندگی اقشار متوسطی که در مراکز و شهرهای متمدن جهان زندگی می‌کردند، تغییر چندان محسوسی ایجاد نشده است. فرازونشیب‌ها، بروز و شیوع طاعون، قحطی، جنگ و دوران طلایی و مواردی از این دست عمدتاً بدون تغییر شدید و فزاینده‌ای دیده می‌شد. بعضی از زمان‌ها شاید ۵۰ درصد بهتر از مقاطع زمانی دیگر بود و در بهترین شرایط یعنی بهبود ۱۰۰ درصدی وضعیت بعد از گذشت چهار هزار سال یعنی در سال ۱۷۰۰ بعد از میلاد صورت گرفت. وی از فناوری به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین دلایل این رکود یاد کرده است.

نبود اختراعات تکنولوژیکی درخور توجه در دوره بین عصر ماقبل تاریخ و دوره‌های نسبتاً جدید، بسیار محسوس و حائز اهمیت است. تقریباً همه چیزهای مهم و هر آنچه که جهان در آغاز عصر جدید از آن برخوردار بود، از پیش و در آغاز تاریخ برای انسان شناخته شده بوده است: زبان، آتش، حیوانات اهلی که ما امروزه در اختیار داریم، گندم، جو، انگور، زیتون، خیش، چرخ، پارو، بادبان، چرم، کتان، پارچه، خشت و آجر، کتری و قوری، طلا و نقره، مس، قلع و سرب - آهن نیز از یک هزار سال پیش از میلاد به این فهرست اضافه شد - بانکداری، سیاست‌مداری، ریاضیات، نجوم و مذهب. درواقع هیچ سابقه‌ای وجود ندارد که نشان بدهد ما چه وقت از این چیزها برخوردار شده‌ایم ...

درواقع آنچه تغییر کرده است، شروع انقلاب صنعتی است که تحت تأثیر افزایش بهره‌وری کشاورزی در شمال غربی اروپا قرار گرفت. محصولات غذایی با بهبود روش‌های کشاورزی از قبیل مدیریت مواد مغذی خاک و استفاده چرخشی از بذر اصلاح شده، عملاً به پیشرفت‌های نظام‌مند رسید. حدود سال ۱۷۵۰ بود که صنعت نوظهور بریتانیا، همه گونه‌های مختلف انرژی را در حد قابل توجه و بی‌سابقه‌ای که هیچ‌گاه قبلاً اتفاق نیافتاده بود، در جهت تولید به‌کار گرفت و با این کار پیشرفت قابل ملاحظه‌ای برای این کشور رقم زد. موتور بخار درحقیقت نقطه عطفی در تاریخ جدید بود. با انتقال منابع عظیمی از انرژی‌های اولیه و سوخت‌های فسیلی، موتور بخار عملاً تولید انبوه کالاهای و خدمات را در حدی به‌مراتب فراتر از چارچوب رویاهای عصر پیش از صنعتی شدن، امکان‌پذیر ساخت. بدین ترتیب، انرژی جدید به همه جنبه‌های جهش اقتصادی کمک

کرد. استفاده از انرژی سوخت فسیلی در تولید کودهای شیمیایی باعث افزایش تولید محصولات غذایی شد؛ استفاده از منابع درخور توجه انرژی سوخت‌های فسیلی باعث ایجاد و فعالیت بیشتر کوره‌های ذوب آهن، تجهیزات حمل‌ونقل، محصولات شیمیایی و دارویی، نساجی و پوشاک و دیگر بخش‌های تولیدی جدید شد و در نتیجه تولید صنعتی را تا حد چشمگیری بالا برد. در اوایل قرن بیستم نیروی برق در صنایع خدماتی از قبیل فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی جدید به کار گرفته شد که این امر به نوبه خود پیشرفت بی‌سابقه‌ای در عصر سوخت‌های فسیلی محسوب می‌شد.

بدین ترتیب در صنایعی که از سوخت زغال‌سنگ استفاده می‌کردند نیز قدرت سیاسی خاصی تزریق شد. امپراتوری بریتانیا بدین ترتیب به نماد سیاسی و جهانی انقلاب صنعتی مبدل شد. پیشرفت صنعتی انگلیس که از ابتدای قرن نوزدهم در جهان منحصر به فرد بود، امتیاز و برتری نظامی و مالی چشمگیری را برای این کشور به همراه داشت که به این کشور امکان داد تا در دوران اوج امپراتوری ویکتوریا، استیلا و حاکمیت خود بر یک‌ششم از جمعیت جامعه بشری را گسترش بدهد.

چرا انگلیس اولین کشور و پیشگام این پیشرفت بود؟ چرا چین که بین سال‌های ۱۵۰۰-۵۰۰ بعد از میلاد، بالغ بر یک هزار سال رهبری تکنولوژیکی جهان را در دست داشت، طلا به دار این تحول نبود؟ چرا مراکز قدرت دیگری که در اروپا یا آسیا هستند پیشگام نبودند؟ این سؤالی است که تاریخ‌شناسان اقتصادی به دفعات مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند و پاسخ‌های معدود ولی مناسبی را برای آن ارائه کرده‌اند که به نوعی بر ریشه‌های عمیق‌تر انقلاب صنعتی دلالت دارند.

اول اینکه، انگلیس جامعه نسبتاً بازی بود که در مقایسه با سایر جوامع جهان چشم‌انداز وسیع‌تری برای ابتکار فردی و پویایی اجتماعی متصور بود. قواعد ثابت اجتماعی دوران و عصر فنودال تا سال ۱۵۰۰ میلادی به شدت کم‌رنگ شد و یا کاملاً از بین رفت و این مهم در دورانی صورت گرفت که نظام رعیتی کماکان بر بخش‌های زیادی از اروپا حاکم بود. در بسیاری از نقاط دیگر جهان نیز سلسله‌مراتب سخت اجتماعی خاصی نظیر نظام کاست در هندوستان، مرسوم بود.

دوم آنکه، انگلیس نهادهای آزادی سیاسی را مورد حمایت و تقویت قرار داده بود.

پارلمان این کشور و قواعد آن درخصوص آزادی بیان و بحث آزاد از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر درک و شناخت ایده‌های جدید بود. این قواعد به تدریج و به شکل فزاینده‌ای به حمایت از حقوق مالکیت خصوصی پرداخت و به این ترتیب بستر لازم برای تقویت ابتکارات فردی را نیز مهیا کرد.

سوم اینکه، انگلیس به یکی از مراکز اصلی انقلاب علمی اروپا تبدیل شد. پس از قرن‌های زیادی که طی آن اروپا عمدتاً واردکننده ایده‌های علمی از آسیا بود، عرصه‌های علمی اروپا با آغاز رنسانس به پیشرفت‌های چشمگیری نائل آمدند. فیزیک نوین نیز از کشفیات اخترشناسی افرادی نظیر کوپرنیک^۱، براهه^۲، کپلر^۳ و گالیله^۴ شکل گرفت. با توجه به باز بودن و آزادی سیاسی بریتانیا، تفکرات علمی، فرصت و امکان پیشرفت پیدا کردند و بدین ترتیب پیشرفت‌های علمی در قاره اروپا باعث انفجار اکتشافات علمی در انگلیس شد. این پیشرفت قاطع و چشمگیر در سال ۱۶۸۷ با کتاب *اصول ریاضی*^۵ اسحاق نیوتن همراه شد که یکی از مهم‌ترین کتاب‌هایی است که تاکنون به رشته تحریر درآمده است. نیوتن با اثبات اینکه پدیده‌های فیزیکی را می‌توان براساس قوانین و اصول ریاضی توصیف کرد و برای کشف این قوانین می‌توان از ابزار محاسباتی کمک گرفت، عملاً صدها سال کشف علمی و فناوری را پایه‌گذاری کرد و بستر لازم برای انقلاب صنعتی که به دنبال انقلاب علمی حادث می‌شود را فراهم کرد.

چهارم اینکه، بریتانیا از امتیازات جغرافیایی مهم و متعددی برخوردار بود. نخست اینکه این کشور، به‌عنوان یک اقتصاد جزیره‌ای نزدیک به قاره اروپا از امکان مبادلات تجاری دریایی کم‌هزینه‌ای با سایر بخش‌های اروپا بهره‌مند بود. این کشور همچنین از آبراه‌های رودخانه‌ای قابل کشتی‌رانی برای انجام مبادلات تجاری داخلی برخوردار بود و شرایط اقلیمی و محیطی بسیار مساعدی برای کشاورزی داشت که ترکیبی از امتیاز بارش فراوان باران، فصل رویش مناسب و خاک خوب و حاصلخیز را برای آن به ارمغان

1. Copernicus
2. Brahe
3. Kepler
4. Galileo
5. Principa Mathematica

آورده بود. یکی از امتیازات مهم جغرافیایی دیگری که این کشور داشت، نزدیکی به آمریکای شمالی بود. اسکان در زیستگاه‌های جدید آمریکای شمالی باعث ایجاد و آماده‌سازی اراضی وسیع و جدیدی برای تولید محصولات غذایی و تولید مواد خامی مانند پنبه برای صنعت کشور شد و از طرفی این مناطق و اراضی به‌منزله شیر اطمینانی بود که راه را برای مهاجرت گروهی اقشار و مردم فقیر از مناطق روستایی این کشور هموار می‌کرد. هم‌زمان با رشد بهره‌وری کشاورزی انگلیس و افزایش تولید محصولات غذایی از سوی معدودی از مردم، میلیون‌ها نفر از اقشار فقیر فاقد زمین، به آمریکای شمالی رفتند.

آدام اسمیت^۱ در کتاب معروفش موسوم به *ثروت ملی*^۲ در سال ۱۷۷۶، مزیت‌های طبیعی انگلیس را این‌گونه شرح می‌دهد: انگلیس به‌علت حاصلخیزی خاک، بر خورنداری از اراضی وسیع ساحلی دریا به‌نسبت اراضی کل کشور، وجود رودخانه‌های متعدد قابل کشتی‌رانی که از این کشور می‌گذرند، سهولت انتقال آب به دورافتاده‌ترین بخش‌های کشور، از نظر طبیعی بزرگ‌ترین و شاید بهترین و مناسب‌ترین کشور اروپا برای انجام مبادلات خارجی و از نظر تولیدات، بستر مناسبی برای فروش محصولات به اقصی نقاط و هر نوع پیشرفتی باشد که بر خورنداری از این امتیازات و ویژگی‌ها می‌تواند به همراه داشته باشد.

پنجم آنکه، انگلیس ضمن بر خورنداری از اقتدار همیشگی، در مقایسه با سایر همسایگانش کمتر در معرض خطر حمله و تهاجم قرار داشت. جزیره‌ای بودن این کشور کمک قابل توجهی به آن کرده بود، همان‌طور که جغرافیای جزیره‌ای ژاپن با وجود تلاش‌های متعدد و بی‌شماری که از سوی کشورهای آسیایی انجام شده بود، عملاً این کشور را از آسیب هر تهاجمی مصون نگهداشته بود. درحقیقت ژاپن با یک قرن فاصله، نقشی شبیه به نقش انگلیس را در رهبری و هدایت پیشرفت آسیا به‌سوی رشد اقتصادی جدید در آن سوی سرزمین وسیع اوراسیا ایفا کرد.

ششم این‌که، انگلیس زغال‌سنگ در اختیار داشت و با اختراع موتور بخار، زغال‌سنگ

1. Adam Smith

2. Wealth of Nations

عملاً کشور را از قید محدودیت منابع انرژی رها کرد، چون این محدودیت‌ها در طول تاریخ بشر همواره باعث ایجاد محدودیت در حیطه تولید اقتصادی شده بود. قبل از زغال‌سنگ، تولید اقتصادی تحت تأثیر منابع انرژی مشخصی قرار داشت که تقریباً همه آنها به تولید زیست توده‌ها بستگی داشتند: وجود غذا برای انسان و حیوانات اهلی، هیزم برای گرم کردن و استفاده به‌عنوان سوخت در بعضی از فرایندهای صنعتی. از طرفی این امکان وجود داشت که از انرژی باد برای حمل‌ونقل دریایی و همچنین از انرژی آب و باد در بعضی از فرایندهای صنعتی استفاده شود. با این حال هیچ‌یک از این منابع انرژی قادر نبودند همانند زغال‌سنگ انرژی لازم برای تولید انبوه را تأمین کنند.

به‌طور خلاصه باید گفت که مزیت‌هایی که انگلیس از آن برخوردار بود، ترکیبی از عوامل اجتماعی، سیاسی و جغرافیایی بود. انگلیس جامعه‌ای آزاد و به لحاظ سیاسی، نسبتاً باثبات بود. تفکر و اندیشه علمی در این کشور نیز پویا بود. وضعیت جغرافیایی این کشور سبب شده بود تا از تجارت، کشاورزی تولیدی و منابع انرژی که به‌صورت ذخایر انبوه زغال‌سنگ در اختیار داشت، سود ببرد. سایر نقاط و بخش‌های جهان از چنین شانس‌ی برای بهره‌مندی از همه این عوامل مطلوب برخوردار نبودند. به همین دلیل ورود آنها به دوران رشد اقتصادی نوین با تأخیر همراه بود. در بسیاری از نقاط و کشورهایی که دچار بیشترین محرومیت بوده‌اند، رشد اقتصادی نوین تا به امروز به تأخیر افتاده است.

۲-۳ تغییر بزرگ

ترکیب و تلفیق فناوری‌های جدید صنعتی، انرژی زغال‌سنگ و نیروهای بازار باعث شکل‌گیری انقلاب صنعتی شد. از طرفی انقلاب صنعتی نیز به سهم خود باعث بروز تحولات اقتصادی شگرفی در تاریخ بشری و عرصه کشاورزی شد که سابقه شروع آن به ده هزار سال قبل بازمی‌گشت. بدین ترتیب اقتصادهای مختلف توانستند بدون برطرف کردن مشکلات بیولوژیکی تولید چوب و محصولات غذایی، یک باره به رشدی به‌مراتب فراتر از چارچوب محدود و دیرینه خود برسند. تولید صنعتی به‌سرعت رشد و افزایش پیدا کرد و تأثیر رشد اقتصادی از بریتانیای کبیر به سایر نقاط جهان نیز تعمیم یافت. جوامع سراسر جهان دچار تغییرات اساسی شد و این تغییر غالباً با بی‌نظمی‌هایی همراه بود.

انقلاب صنعتی و رشد اقتصادی جدیدی که به دنبال آن آغاز شد، سبک زندگی مردم را از پایه و اساس تغییر داد: اینکه کجا و چطور زندگی کنند، چه نوع کار یا فعالیت اقتصادی را انتخاب کنند و چطور خانواده تشکیل بدهند. صنعتی شدن ابتدا در انگلیس و سپس در سایر کشورها، به معنی تغییر رویکرد مردم از انجام فعالیت‌های دیرینه زمینی (ارضی) به انجام فعالیت‌های صنعتی، افزایش شهرنشینی، تحرک و فعالیت اجتماعی، بروز نقش یا وظایف جدید جنسیتی و خانوادگی، گذار جمعیتی و تخصصی کردن کار بود.

رشد اقتصادی جدید معمولاً از ابتدا با شهرنشینی همراه است؛ به نحوی که باعث افزایش سهم جمعیت ساکن در مناطق شهری می‌شود. دو دلیل اصلی وجود دارد که نشان می‌دهد چرا رشد اقتصادی و شهرنشینی دست‌به‌دست و در کنار هم ایجاد می‌شوند. دلیل اول افزایش بهره‌وری کشاورزی است. با افزایش تولید محصولات غذایی سرانه هر کشاورز، هر اقتصادی برای تأمین نیازمندی‌های غذایی جمعیت تحت پوشش خود به کشاورزان کمتر و معدودتری احتیاج دارد. بدین ترتیب با افزایش تولید محصولات غذایی سرانه هر کشاورز، قیمت محصولات غذایی افت می‌کند و در نتیجه کشاورزان و خصوصاً فرزندان آنها ترغیب و تحریک می‌شوند تا در جست‌وجوی اشتغال در مشاغل و فعالیت‌های غیرزراعی برآیند. دلیل دوم، مزیت فشرده‌ی زندگی شهری در اغلب فعالیت‌های اقتصادی غیرزراعی و به‌خصوص در تقاضاهای تجاری مستقیم و رودررو و دیگر قسمت‌های بخش خدمات است. طبیعی است که وقتی هر خانوار برای تولید به اراضی و مزارع وسیعی احتیاج دارد، طبعاً پراکندگی جمعیت در نواحی روستایی توجیه و مفهوم اقتصادی پیدا می‌کند. اما وقتی اغلب این افراد در بخش صنعتی، امور مالی، بازرگانی و مواردی از این قبیل مشغول به کار هستند، پراکندگی به شکلی که گفته شد، توجیه چندانی ندارد. وقتی نیروی کار دیگر به‌طور عمده درگیر تولید محصولات غذایی نیست، طبیعی است که جمع کثیری از جمعیت به‌دلیل دستمزدهای بالاتر به شهرها نقل مکان خواهند کرد و این مسئله عملاً حاکی از بهره‌وری بیشتر کار در مناطق شهری است که دارای تراکم جمعیتی زیادی نیز هستند.

رشد اقتصادی جدید در تحرک و پویایی اجتماعی نیز انقلاب ایجاد کرد. ایجاد رتبه‌بندی‌های اجتماعی - مانند طبقات سلسله‌مراتبی ثابت بین رعایا و نجیب‌زادگان، یا در ساختار طبقاتی (کاست) هندوستان و یا در نظام اجتماعی مربوط به اعیان و

نجیب‌زادگان، روحانیون، بازرگانان و کشاورزان که از ویژگی‌های بارز بسیاری از جوامع آسیایی بود - همگی حاصل و برآیند نیروهای رشد اقتصادی جدید مبتنی بر بازار بود. نظام اجتماعی ثابت به وضعیت و شرایط اقتصادی ساکن و عمدتاً وابسته به کشاورزی و زمین بستگی دارد که در آن استانداردهای زندگی یا فناوری‌های موجود حتی از نسلی به نسل دیگر، تغییر چندانی نمی‌کند. این نظام‌های اجتماعی یارای مقاومت در برابر بروز تحولات چشمگیر تکنولوژیکی که رشد اقتصادی جدید به همراه می‌آورد را ندارند؛ چون در این تحولات، مشاغل و نقش‌های اجتماعی به جای آنکه بدون تغییر از پدران به پسران و از مادران به دختران به ارث برسد، از نسلی به نسل دیگر دچار تغییرات بسیار فاحشی می‌شود.

یکی از جنبه‌های تغییر تحرک و پویایی اجتماعی مستلزم توجه ویژه‌ای است. این جنبه در واقع نقش‌های جنسیتی است. جوامع سنتی از نظر این‌گونه نقش‌ها و وظایف رویکرد کاملاً متفاوتی دارند و زنان تقریباً همیشه کمترین نقش را انجام امور دارند. در نظام‌هایی که در آنها نرخ کل باروری - میانگین تعداد فرزندان هر زن - حداقل پنج و یا بیشتر از آن باشد، طبعاً زنان بخش اعظمی از زندگی بزرگ‌سالی خود را صرف تربیت و پرورش بچه‌هایشان می‌کنند. به‌طور سنتی، زندگی زنان در چارچوب فعالیت‌های خانگی، معمولاً با کار کمرشکن در مزرعه، پیاده‌روی بی‌پایان برای جمع‌آوری هیزم و آوردن آب و پرورش بچه‌ها همراه است. با رشد اقتصادی جدید، این مسیر تغییر می‌کند. به تعبیری، زنان به اشتغال در فرصت‌های شغلی شهری دسترسی پیدا می‌کنند، مانند زنان و دختران جوان شاغل در کارخانجات پوشاک داکا و این مسئله در نهایت باعث بیشتر شدن قدرت و اختیارات اجتماعی و سیاسی آنها می‌شود.

تغییر در شرایط زندگی و فعالیت‌های اقتصادی باعث بروز واقعیت‌های جدید در ساختار خانواده نیز می‌شود. به‌نحوی که سن ازدواج به تأخیر افتاده (بالا رفته است) و روابط جنسی شکل دیگری به‌خود گرفته است و آزادی جنسی در حالی افزایش یافته که سهم ناچیزی از آن با تربیت و پرورش فرزندان مرتبط است. فقط بعضی (معدودی) از نسل‌های عضو خانواده با هم زیر یک سقف زندگی می‌کنند. مهم‌تر اینکه با مهاجرت خانواده‌ها از مناطق روستایی و ورود آنها به نظام‌های شهری، تعداد فرزندان هر خانوار تغییر فاحشی پیدا می‌کند. در جوامع روستایی، بزرگ و پرجمعیت بودن خانواده تقریباً

همیشه عادی است. در جوامع شهری معمولاً خانواده‌ها ترجیح می‌دهند فرزندان کمتری داشته باشند. این مسئله مشکل و معمای تغییر و گذار جمعیتی یعنی یکی از مهم‌ترین تغییرات اجتماعی دوران رشد اقتصادی جدید است.

وقتی تغییر ساختاری عمیق و ریشه‌ای ایجاد می‌شود، عامل مهم دیگری نیز بروز می‌کند: همگام با تخصصی‌تر شدن روزافزون مهارت‌های مردم، تقسیم کار نیز بیشتر می‌شود. استعداد و توانایی یک کشاورز روستایی فقیر در آفریقای امروز یا در اسکاتلند در دوران آدام اسمیت، واقعاً حیرت‌آور و عجیب است. این کشاورزان به خوبی می‌دانند که چطور خانه بسازند، چطور محصولات غذایی بکارند و غذا تهیه کنند و از حیوانات نگهداری کنند و چگونه برای خود لباس تهیه کنند. بنابراین، آنها هم کارگر ساختمانی، هم دامپزشک و کشاورز و هم تولیدکننده پوشاک هستند. آنها همه این کارها را انجام می‌دهند و توان آنها در انجام این امور واقعاً مؤثر و درخور توجه است.

درعین حال این افراد شدیداً ناکارآمد و بی‌کفایت نیز هستند. آدام اسمیت در این باره گفته است که تخصصی شدن، یعنی شرایطی که در آن هر یک از ما یکی از مهارت‌ها را فرا می‌گیریم باعث پیشرفت و بهبود رفاه همه افراد می‌شود. این در واقع ایده‌ای ساده و درعین حال قوی است. هر کارگر با تخصصی شدن در یک فعالیت خاص - مثل تولید غذا، تولید پوشاک یا خانه‌سازی - بر آن نوع خاص از فعالیت مسلط می‌شود. به‌هرحال، تخصصی شدن در صورتی معنا پیدا می‌کند که متخصص هر حرفه‌ای بتواند محصول تولیدی خود را با محصولات تولیدی متخصصان شاغل در عرصه‌های دیگر مبادله کنند. درحقیقت تولید غذا بیش از حد نیاز خانواده فایده‌ای ندارد، مگر آنکه بازاری وجود داشته باشد که در آن بتوان این محصول مازاد را با پوشاک، سرپناه و غیره مبادله کرد. هم‌زمان، در صورت عدم توان خرید غذا از بازار، امکان ندارد که بتوان در خانه‌سازی یا تولید پوشاک متخصص شد، چون هر کسی برای ادامه حیات و بقا خود ملزم به کشت محصولات غذایی است. بنابراین، اسمیت به این نتیجه رسید که تقسیم کار، تحت تأثیر وسعت بازار (یا به تعبیری امکان مبادله) قرار دارد و این در حالی است که وسعت بازار نیز بر حسب مقدار تخصصی شدن (و در نتیجه میزان بهره‌وری) تعیین می‌شود.

۲-۴ گسترش رشد اقتصادی جدید

رشد اقتصادی جدید به دلیل وجود شرایط مناسب، ابتدا در انگلیس پدیدار شد. البته این شرایط فقط منحصر به انگلیس نبود و طی دوران انقلاب صنعتی، ترکیبی از فناوری‌های جدید و سازمان اجتماعی بر سایر قسمت‌های جهان نیز رسید. هر روندی که در گوشه‌ای از شمال اروپا آغاز می‌شد، در نهایت به تمام جهان می‌رسید. در این فرایند، نیروهای رشد اقتصادی جدید باعث افزایش تولید جهانی در ابعاد بی‌سابقه‌ای شد.

گذار به دوران رشد اقتصادی جدید بر روی کاغذ و براساس استدلال‌های نظری ممکن است به سادگی و بدون هرگونه ابهامی به نفع جهان به نظر برسد. به‌طور کلی، فناوری‌های جدید به جوامع مختلف کمک کرد تا با بهره‌گیری از انرژی و ایده‌های نوین، بهره‌وری کار (سرانه بازده اقتصادی هر فرد) را تا حد غیرقابل تصویری افزایش بدهند. این بهره‌وری باعث بالا رفتن استانداردهای زندگی در ابعاد وسیع و بی‌سابقه‌ای شد. باین حال گذار و انتقال به این مرحله با آشفتگی‌های خاص خود همراه بود که منازعات و درگیری‌های اجتماعی و گاهی وقوع جنگ، از آن جمله‌اند. پیش از آنکه به اسناد و سوابق تاریخی رجوع کنیم، بد نیست توجه خود را به این نکته معطوف کنیم که چرا گذار از این مرحله در بسیاری از کشورها آن قدر سخت و دشوار بود.

نکته مهم‌تر اینکه موضوع رشد اقتصادی جدید نه تنها به «بیشتر شدن» (بازده هر فرد)، بلکه به مسئله «تغییر» مربوط است. گذار و انتقال به دوران رشد اقتصادی جدید، شهرنشینی، تغییر وظایف و نقش‌های جنسیتی، افزایش تحرک و پویایی اجتماعی، تغییر ساختار خانواده و افزایش تخصصی شدن را به همراه داشت. این موارد در واقع تغییر و تحولات سختی بود که باعث دگرگونی‌های چندگانه‌ای در نظام اجتماعی و باورهای فرهنگی شد. از این گذشته، یکی دیگر از ویژگی‌های گسترش رشد اقتصادی جدید مواجهه و رویارویی مکرر و نظام‌مند کشورهای تازه ثروتمند شده جهان با کشورهای بود که کماکان در فقر به سر می‌بردند. از آنجاکه رشد اقتصادی جدید در نقاط مختلف با نرخ و درجات متفاوتی حادث شده بود، در نتیجه باعث ایجاد سطحی از نابرابری در قدرت و ثروت جهانی شده بود که در تاریخ بشری سابقه نداشت. برتری و سلطه صنعتی انگلیس که نتیجه پیشگامی این کشور در روند صنعتی شدن بود، باعث

قدرت و برتری نظامی منحصربه‌فرد این کشور و تبدیل آن به یک امپراتوری شد. نکته دیگر اینکه روند اولیه صنعتی شدن اروپا در قرن نوزدهم عملاً باعث تقویت امپراتوری اروپا در سراسر آسیا، آفریقا و آمریکا شد.

در نهایت اینکه اختلافات فاحشی که در توزیع و برخورداری از قدرت وجود داشت، ناشی از تئوری‌های اجتماعی نادرستی بود که به نوعی به همین تفاوت‌ها برمی‌گشت و تا امروز نیز با ما همراه است. وقتی جامعه‌ای از لحاظ اقتصادی برتر است، اعضای آن جامعه به راحتی می‌توانند تصور کنند که این برتری حاکی از نوعی تفوق ریشه‌ای و اساسی است - خواه به صورت مذهبی، نژادی، موروثی، فرهنگی یا نهادی - و به هیچ‌وجه حاصل یک تصادف لحظه‌ای یا ویژگی جغرافیایی نیست. بنابراین، نابرابری قدرت و اقتصادهای قرن نوزدهم به نفع اروپا و با گسترش شکل‌های جدیدی از «نژادپرستی» و «فرهنگ‌گرایی» همراه بود که هر یک برای نابرابری‌های فاحشی که ایجاد شده بود، توجیحات و استدلال‌های شبه‌علمی خود را ارائه می‌کردند. اما این تئوری‌ها در عوض هرگونه استثمار وحشیانه‌ای را که در قالب حکومت استعماری، سلب مالکیت اموال و اراضی فقرا از سوی ثروتمندان و حتی برده‌داری صورت می‌گرفت، توجیه می‌کردند.

با این حال و با وجود همه این مشکلات، نیروهای اساسی و مهمی که باعث وقوع انقلاب صنعتی شده بود، ممکن بود در جای دیگری نیز تکرار شده و بروز نماید. با ظهور این نیروها، بستر و پایگاه‌های متعددی برای صنعتی شدن و رشد اقتصادی فراهم شد. درست شبیه به نوعی واکنش زنجیری، هر قدر نقاطی که دستخوش این تغییر می‌شدند، بیشتر بود، تأخیر آنها بر روی یکدیگر نیز بیشتر می‌شد و در نتیجه زمینه لازم برای نوآوری بیشتر، رشد اقتصادی و فعالیت تکنولوژیکی بیشتر را فراهم می‌کرد. گسترش صنعتی شدن انگلیس و تعمیم آن به بازارهای دیگر به طرق مختلفی صورت گرفت: با ترغیب و افزایش تقاضا برای صادرات از سوی شرکای تجاری انگلیس، با تأمین سرمایه از سوی انگلیس برای شرکای تجاری این کشور به منظور سرمایه‌گذاری در زمینه‌های زیربنایی (مانند بنادر و راه‌آهن) و از طریق توسعه فناوری‌هایی که انگلیس پیشگام و پلایه‌دار آنها بود.

گسترش رشد اقتصادی جدید به سه شکل عمده صورت گرفت. در شکل و حالت

اول که مستقیم‌ترین شکل گسترش انقلاب صنعتی بود، این انقلاب از انگلیس به مستعمرات این کشور در آمریکای شمالی، استرالیا و نیوزیلند رسید. این سه منطقه، هر سه در مناطق معتدلی واقع شده بود که شرایط مساعد کشاورزی و سایر فعالیت‌های اقتصادی در آنها از بسیاری جهات شبیه به شرایط انگلیس بود. بنابراین استقرار و کاشت فناوری‌های انگلیسی، محصولات غذایی و تأسیس نهادهای حقوقی در این نظام‌های جدید نسبتاً به‌درستی انجام شد. این سرزمین‌ها به‌عنوان مراکز جدیدی برای ایجاد رشد اقتصادی جدید بودند که به تعبیر آنگوس مادیسون^۱ با توجه به «سواحل آمریکای شمالی» و «شاخه‌های غربی» از آنها به‌عنوان «نیواینگلند»^۲ نام برده شده است. قدرت‌های امپراتوری و مستعمره‌نشین علی‌رغم وجود ساکنین بومی در آمریکای شمالی و اقیانوسیه، این مناطق را خالی از سکنه تلقی می‌کردند. مستعمره‌نشینان انگلیس با کشتار و قتل عام، کوچ دادن یا اخراج این سکنه بومی از سرزمین‌هایشان عملاً باعث گسترش جمعیت مستعمره‌نشین و در پی آن افزایش رشد اقتصادی در آمریکای شمالی و اقیانوسیه شدند.

دومین شکل گسترش رشد اقتصادی جدید در اروپا و به‌صورت روندی اتفاق افتاد که طی آن، جریان اصلی در طول قرن نوزدهم، از اروپای غربی به سوی اروپای شرقی و همچنین از شمال به جنوب اروپا صورت گرفت. در نقطه شروع، شمال غربی اروپا نسبت به شرق و جنوب اروپا از مزایا و امتیازاتی بهره‌مند بود. نخست اینکه، شمال غربی اروپا درحقیقت در ضلع منتهی به اقیانوس اطلس این قاره واقع است و از این رو در مقایسه با اروپای شرقی از امتیاز تجارت و مبادلات دریایی وسیع با آسیا و آمریکا برخوردار بود. دوم آنکه، منطقه شمال غربی اروپا به‌طور معمول از ذخایر و منابع طبیعی درخور توجهی نظیر زغال‌سنگ، چوب، رودخانه (برای راه‌اندازی آسیاب‌های آبی) و بارش مناسب برخوردار بود. سوم اینکه، شمال غرب اروپا منطقه‌ای بود که از نظر محیط بیماری‌های مسری شرایط نسبتاً بی‌خطری داشت و از نظر شیوع بیماری‌های گرمسیری و نیمه‌گرمسیری مانند مالاریا، خطر کمتری متوجه آن بود. چهارم اینکه، به دلایل

۱. مورخ و تاریخ‌شناس اقتصادی دانشگاه کمبریج - م.

۲. نام ۶ ایالت در شمال شرقی آمریکا - م.

مختلف که عده‌ای آن را قبول کرده و عده‌ای نیز به بحث و بررسی آنها پرداخته‌اند، شرایط سیاسی و اجتماعی این منطقه مساعد و مناسب‌تر از سایر مناطق بود. تا قرن هفدهم، نظام برده‌داری در بخش‌های زیادی از منطقه شمال غرب اروپا از بین رفته بود. در حالی که برده‌داری و بسیاری از محدودیت‌های اجتماعی دیگر در جنوب و شرق اروپا کماکان رواج داشت. با وجود شروع انقلاب صنعتی، آلمان و ایتالیا هنوز دولت - ملت (دولت ملی - م) نبودند و برای انجام مبادلات تجاری در بین کشورهای پادشاهی رقیب، با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو بودند.

وقتی انقلاب صنعتی آغاز شد و خصوصاً هنگام گسترش و توسعه این انقلاب در خلال جنگ‌های ناپلئون و بعد از آن، موانع توسعه در جنوب و شرق اروپا به تدریج تقلیل یافت. برده‌داری نیز به‌طور نامنظم و گاهی به‌شدت در سراسر اروپا برچیده شد. حاکمیت مشروطه معرفی و ایجاد شد. برای ارتباط مناطق مختلف اروپا، خطوط راه‌آهن تأسیس و راه‌اندازی شد. ایده‌ها و فناوری‌ها با سرعت بیشتری به جریان افتاد و درعین حال از پشتیبانی مالی بیشتری برخوردار شد. تا پایان قرن نوزدهم، روند صنعتی شدن عملاً سراسر اروپا را فراگرفت.

سومین روند گسترش، در واقع گسترش رشد اقتصادی جدید از اروپا به آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا بود. این روند در همه جا با بی‌نظمی‌های خاص خود همراه بود و این بی‌نظمی‌ها گاهی به شکل رویارویی اروپایی اروپای ثروتمند که روزبه‌روز صنعتی‌تر می‌شد، با جوامع صنعتی نشده دیگر نقاط جهان بود که عمدتاً روستایی و از نظر نظامی ضعیف بودند. بعضی از این جوامع، کشورهای نظیر چین و ژاپن بودند که تمدن‌های کهن و آداب و سنن باشکوهی داشتند، بعضی دیگر هم مانند برخی از کشورهای آفریقایی گرمسیری، مناطقی بودند که از جمعیت نسبتاً پراکنده‌ای برخوردار بودند. اما اتفاق بزرگ دیگری که تقریباً در همه جا دیده شد، آشوب و ناآرامی ناشی از رویارویی و برخورد این جوامع، اقتصادها و فرهنگ بود. رشد اقتصادی جدید حتی با آنکه باعث ارتقای استانداردهای زندگی شده بود، باز هم تغییرات اساسی و مهمی را در ساختار سازمان اجتماعی ایجاد کرد و باعث بروز برخوردهای شدید و رنج‌آوری بین کشورهای اروپایی قدرتمندتر شد.

رویاری و جدال بین فقیر و ثروتمند بسیار سخت و شدید بود، چون شکاف ثروت، در واقع شکاف قدرت نیز محسوب می‌شد و این قدرت ممکن بود در جهت استثمار مورد استفاده قرار بگیرد. از قدرت برتر اروپا، به نیابت از اربابان ثروتمندتر، عملاً برای سرکوبی و مهار اقدامات جوامع ضعیف‌تر استفاده می‌شد. قدرت‌های امپراتوری اروپا آفریقایی‌ها را مجبور می‌کردند محصولات فروشی و نقدینه‌ساز مورد نظر آنها را کشت کنند. مقامات استعماری با وضع مالیات سرانه^۱ آفریقایی‌ها را مجبور می‌کردند تا در معادن و مزارعی کار کنند که گاهی صدها مایل از خانه و خانواده آنها دور بود. دولت‌ها و سرمایه‌گذاران اروپایی، منابع طبیعی از قبیل ثروت‌های معدنی و جنگل‌های آفریقا و آسیا را به نفع خود مصادره می‌کردند. شرکت‌های خصوصی اروپایی برای اطمینان کامل از تبعیت و اجرای قانون شرکتی، اقدام به تشکیل ارتش‌های خصوصی کرده بودند و به خوبی می‌دانستند که دولت‌های ملی متبوعشان نیز در شرایط اضطرار از آنها حمایت نظامی خواهد کرد.

۵-۲ تغییر تکنولوژیکی زنجیره‌ای

با وجود همه خشونت‌ها و مصائب موجود در مناطقی که تحت حاکمیت استعماری درآمده بودند و یا حتی در مناطقی که افزایش بازده اقتصادی به جای مردم محلی در اختیار نجیب‌زادگان استعماری قرار می‌گرفت، استاندارد زندگی در بسیاری از نقاط جهان رو به ارتقا و افزایش گذاشت. افول و کاهش فقر مطلق با روندی بسیار متغیر و تدریجی صورت می‌گرفت و اغلب با جنگ و قحطی همراه بود. البته گاهی هم این اتفاق با سرعت بسیار زیادی می‌افتاد که جهش و رشد اقتصادی و روند صنعتی شدن ژاپن در ۲۵ سال آخر قرن نوزدهم، مصداق بارزی از آن است.

به اعتقاد من، تنها و مهم‌ترین دلیل شکوفایی ادامه روند گسترش آن، انتقال فناوری‌ها و اهداف و ایده‌هایی است که این فناوری‌ها دربردارند. در واقع، توانایی استفاده از ایده‌های جدید و مبتنی بر دانش در جهت سامان‌دهی تولید، حتی از داشتن منابع زمینی مهمی مانند زغال‌سنگ نیز مهم‌تر بود. حسن این ایده‌ها آن است که می‌توان آنها را بارها و بارها مورد استفاده قرار داد، بدون آنکه تمام بشوند. اقتصاددانان ایده‌ها را

1. Head Tax

غیرقابلی می‌دانند، به طوری که استفاده یک شخص از یک ایده، کاربرد همان ایده از سوی دیگر را نفی نمی‌کند. به همین دلیل است که تجسم جهانی که در آن همه به سعادت و کامیابی می‌رسند، عملاً امکان‌پذیر است. پایه و اساس انقلاب صنعتی اول زغال‌سنگ نبود، بلکه چطور استفاده کردن از زغال‌سنگ بود. به تعبیر واضح‌تر، مبنای اصلی، استفاده از یک انرژی جدید بود. درس‌ها و تجارب مربوط به زغال‌سنگ در نهایت پایه و اساسی برای سیستم‌های دیگر انرژی، از قوه محرکه مولد برق، نفت و گاز و انرژی هسته‌ای گرفته تا شکل‌های جدیدی از انرژی‌های تجدیدشدنی مثل باد و انرژی خورشیدی و تبدیل آنها به برق شد. این تجارب و آموزه‌ها فقط متعلق به اولین افرادی که آنها را کشف کردند نیست، بلکه همه جامعه بشری به آن دسترسی دارند.

موج اول انقلاب صنعتی، توسعه موتور بخار و فناوری‌های مربوط به آن بود که سامان‌دهی تولید انبوه کارخانه‌ای، ساخت ماشین‌آلات جدید نساجی و بخش پوشاک و تکنیک‌های جدید تولید فولاد را شامل می‌شد. موج دوم پیشرفت‌های تکنولوژیکی در اواسط قرن نوزدهم و با راه‌اندازی خط آهن و مهم‌تر از آن، تلگراف آغاز شد که ارتباط از راه دور یا مخابرات تلگرافی را به‌عنوان اولین دستاورد سریع آن (در سراسر جهان) به ارمغان آورد و این در واقع پیشرفت شگفت‌انگیزی بود که در عرصه انتشار وسیع اطلاعات صورت گرفت.

موج دوم تکنولوژیکی، ظهور کشتی‌های بخار اقیانوس‌پیما، تجارت جهانی و دو طرح زیربنایی بزرگ را نیز در پی داشت: یکی کانال سوئز که اجرای آن در سال ۱۸۶۹ به پایان رسید و زمان مبادلات تجاری بین اروپا و آسیا را به‌طور چشمگیری کاهش داد و دیگری کانال پاناما بود که ساخت آن در سال ۱۹۱۴ به پایان رسید و با تکمیل آن زمان مبادلات تجاری بین سواحل شرقی آمریکا با مقصدهای تجاری مستقر در غرب ایالات متحده، بخش اعظمی از آمریکای لاتین و شرق آسیا تا حد چشمگیری کاهش یافت. شیوع تب زرد و مالاریا که باعث مرگ هزاران کارگر شده بود، در واقع عاملی بود که ساخت این کانال را در دهه ۱۸۸۰ به تعویق انداخت. وقتی دانشمندان پی بردند که پشه‌ها عامل انتقال این بیماری‌های مهلک هستند، مجریان و مسئولان ساخت کانال تلاش همه‌جانبه‌ای ترتیب دادند تا تولید مثل این پشه‌ها در حوالی محل احداث کانال را تا جای ممکن مهار کنند و بدین ترتیب در سال ۱۹۱۴ توانستند کار ساخت آن را به پایان برسانند.

موج سوم پیشرفت تکنولوژیکی شامل برقی کردن صنایع و جامعه شهری بود که در اواخر قرن نوزدهم صورت گرفت و با اختراع لامپ رشته‌ای و دیگر وسایل الکتریکی از سوی ادیسون همراه بود. ادیسون،^۱ وستینگ‌هاوس^۲ و سایرین با حمایت از طرح‌های بزرگ در زمینه انرژی، عملاً توانستند انرژی برق را به صورت کابلی به خانه‌ها، ادارات و کارخانجات ببرند و این موفقیت یکی از دستاوردهای زیربنایی اوایل قرن بیستم محسوب می‌شد. توسعه و ساخت موتور احتراق داخلی^۳ نیز از اهمیت خاصی برخوردار بود و در صنعت شیمی و به خصوص در آلمان پیشرفت چشمگیری محسوب می‌شد چون همگام با ساخت این موتور، گام‌های جدیدی برای جمع‌آوری هیدروژن موجود در هوا و تبدیل آن به آمونیاک برای استفاده در کودهای شیمیایی (فرایند هابر - بوش)^۴ امکان‌پذیر شد. این شکل استفاده از انرژی سوخت‌های فسیلی برای تولید کودهای شیمیایی نیتروژن، در واقع یکی از پیشرفت‌های چشمگیر افزایش محصولات غذایی در قرن بیستم بود که به خیل عظیمی از جامعه بشری - البته نه همه مردم - امکان داد تا بتوانند بر گرسنگی دیرینه و خطرات ناشی از قحطی که همواره بشر از آن رنج برده بود، فائق آیند.

این موج پیشرفت‌های تکنولوژیکی با گسترش تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی، در اقصی نقاط جهان توسعه یافت و با توسعه هرچه بیشتر این پیشرفت‌های تکنولوژیکی، رونق و موفقیت اقتصادی نیز بخش‌های بیشتری از جهان را فراگرفت. البته به این ترتیب، نظام جهانی برتری سیاسی اروپا نیز به پیشرفت و توسعه خاص خود دست یافت. این برتری در واقع بازتابی از نابرابری قدرتی بود که فرصت برتری و پیشگامی اروپا در روند صنعتی شدن را فراهم کرد. این فرصت برتری نیز همان‌طور که می‌دانیم ریشه در برخورداری هم‌زمان اروپا از امتیازات سیاسی، جغرافیایی و ذخایر و منابع موجود در آن داشته است.

اروپا تا اوایل قرن بیستم تا حد زیادی بر جهان تسلط داشت. حکام اروپایی اساساً تمام آفریقا و بخش‌های زیادی از آسیا را تحت کنترل داشتند و در سرمایه‌گذاری و

1. Edison
 2. Westinghouse
 3. Internal Combustion Engine
 4. Hober- Bosch Process

سازماندهی تجارت منطقه آمریکای لاتین نیز سهم بسزایی داشتند. این در واقع اولین مرحله جهانی شدن بود. دوره ارتباطات جهانی از طریق خطوط تلگراف، دوره تولید انبوه و صنعتی شدن یا به تعبیر خلاصه‌تر، آنچه که به نظر می‌رسد دوره پیشرفت اجتناب‌ناپذیر است. بدین ترتیب، جهانی شدن نیز تحت سیطره و سلطه اروپا بود. این روند نه تنها از لحاظ اقتصادی غیرقابل توقف بود، بلکه از نظر نظم طبیعی نیز امکان توقف آن وجود نداشت. این نظم طبیعی عملاً مسئولیت نفرت‌انگیز و ناپسند سفیدپوستان را نیز افزایش داد؛ حق و مسئولیت اروپاییان و سفیدپوستان نژاد اروپایی در خصوص حاکمیت بر زندگی دیگران در جای‌جای جهان و آنها نیز به راحتی رفتار متناقضی، مرکب از نوعی ساده‌لوحی، ترحم و خشونت و وحشیگری را علیه مردم به کار می‌بستند.

۶-۲ گسست بزرگ

در اوایل قرن بیستم، جهانی شدن تا حدی اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسید که بعضی‌ها فکر می‌کردند دیگر زمان جنگ به پایان رسیده و قطعاً هیچ رهبر درست‌اندیشی در اروپا، کشور خود را درگیر جنگ نخواهد کرد. در سال ۱۹۱۰، نورمن آنجل، دانشمند و اقتصاددان سرشناس انگلیسی کتابی به نام توهم بزرگ^۱ نوشت که در آن تصریح کرد، اقتصادهای ملی به خصوص در بخش زیادی از نظام جهانی تقسیم کار تا حدی به هم وابسته و مرتبط بوده‌اند که سبب شده بود منازعات موجود بین رهبران اقتصادی تا حد غیرقابل تصویری مخرب و زیان‌بار باشد. وی در این کتاب هشدار داده است که جنگ باعث تخریب و تضعیف شبکه تجاری بین‌المللی خواهد شد و هیچ اقدام نظامی از سوی یک قدرت اروپایی علیه دیگری نمی‌تواند برای قدرت متخاصم و مهاجم امتیاز و منافع اقتصادی به همراه داشته باشد. وی بر این باور است که جنگ زمانی متوقف می‌شود که هزینه‌ها و منفعت حاصل از آن به وضوح مشهود شده باشد.

آنجل فرایندهای اجتماعی و نامعقول موجود را، حتی وقتی اهمیت چندانی نداشته و نامحسوس هستند، تا حد زیادی ناچیز اما در عین حال باعث بروز تبعات زیان‌بار و مخربی دانسته است. بنابراین، آنجل تا حدودی درست گفته است: جنگ برای رسیدن

1. The Great Illusion

به سود و منفعت اقتصادی به ابزار بسیار خطرناکی تبدیل شده بود. اما به هر حال این مسئله مانع از وقوع جنگ نشد. سال ۱۹۱۴، شکاف و گسست بزرگ قرن بیستم را آغاز کرد و این گسستی است که حتی از جنگ دوم جهانی نیز چشمگیرتر و مهم‌تر بود. چرا جنگ جهانی اول این قدر چشمگیر و آسیب‌زا بود؟ این جنگ به عصر جهانی شدن تحت استیلای اروپا پایان داد. آمار کشته‌شدگان این جنگ چندان مشخص نیست و به علاوه این جنگ باعث بروز تحولات عظیم متعددی شد که سایه آنها سراسر قرن بیستم را تحت الشعاع قرار داد. اولین تبعات و عوارض جانبی آن این بود که باعث بی‌ثباتی نظام سزار روسیه و رهایی انقلاب بلشویکی شد. روسیه کشوری نسبتاً عقب‌مانده و آخرین کشور اروپایی رها شده از نظام برده‌داری، به این ترتیب دچار آشوب و آشفتگی‌های مالی و بشری ناشی از جنگ شده بود. ولادیمیر لنین و گروه کوچکی از توطئه‌گران توانستند با برخورداری از حمایت ناچیز مردمی قدرت را به دست بگیرند و اصول یا ایدئولوژی انقلابی خاصی را پایه‌گذاری کنند که روسیه را به قهقرای ۷۵ سال خشونت و وحشیگری مفرط و ائتلاف اقتصادی فرستاد. دکترین و اصول کمونیستی که لنین و ژوزف استالین در روسیه پایه‌گذاری کردند در بیشترین ابعادی که داشت باعث خشم و انزجار یک‌سوم از جمعیت جهان در اتحاد جماهیر شوروی سابق، چین، کشورهای اروپای شرقی تحت سلطه شوروی، کوبا، کره شمالی و دیگر کشورهای انقلابی هم‌پیمان اتحاد شوروی شد.

یکی از پیامدهای بزرگ دیگری که جنگ جهانی اول در پی داشت، بی‌ثباتی مالی بلندمدتی بود که بعد از جنگ در اروپا ایجاد شد. جنگ، باتلاقی از مشکلات به هم پیوسته مالی و اقتصادی ایجاد کرد که از جمله آن مشکلات می‌توان به کوهی از بدهی کشورهای درگیر جنگ، تخریب و تجزیه امپراتوری‌های عثمانی و هابسبرگ^۱ و جانشینی دولت‌های کوچک و بی‌ثبات به جای آنها و همچنین ادعای قوای ائتلافی مبنی بر پرداخت غرامت از سوی آلمان اشاره کرد که باعث وخیم‌تر شدن شرایط نسل بعد در آلمان شد و عملاً به یکی از نقاط ثقل و حساس برای به قدرت رسیدن هیتلر مبدل شد.

از طرفی، جان می‌نارد کینز نیز به این نتیجه رسید که جهان از دیدگاه او بعد از

1. Hapsburg Empire

جنگ جهانی اول به پایان راه رسیده است. کینز در مقاله معروفی تحت عنوان «پیامدهای اقتصادی صلح»^۱ با استادی و مهارت تمام به آنچه که در این خصوص از دست رفته بود، اشاره کرده است:

واقعاً که در اگوست سال ۱۹۱۴، چه اتفاق شگفت‌آوری در روند پیشرفت اقتصادی اتفاق افتاد و باعث توقف آن شد! واقعیت این است که خیل عظیمی از مردم که سخت کار می‌کردند و از استانداردهای رفاهی پابینی برخوردار بودند، کماکان و از هر جهت به این سرنوشت راضی بودند. اما باین‌حال برای هر فردی که ظرفیت یا شخصیت متفاوت و بالاتر از حد متوسط داشت، امکان رهایی از این وضعیت و ورود به طبقات متوسط و بالاتر اجتماعی وجود داشت که در آنها زندگی یا هزینه کمتر، حداقل رنج و سختی، آسودگی، رفاه و ملایمتی فارغ از ملاحظات ثروتمندترین و قدرتمندترین پادشاهان و حکام اعصار و دوره‌های دیگر بود. ساکنان لندن به راحتی می‌توانستند نیازمندی‌های خود را با تلفن سفارش بدهند، در تختخواب چای بنوشند، از محصولات متنوع موجود در سراسر جهان به مقدار مورد نیاز برخوردار شوند و انتظار داشته باشند اقلام درخواستی خود را به موقع و جلوی درب منزل دریافت کنند؛ بر این اساس، هر فردی به‌طور هم‌زمان و از همین طریق می‌توانست سرمایه خود را در زمینه منابع طبیعی یا شرکت‌های جدید، در اکناف جهان به کار بیاندازد و بدون هرگونه زحمت و سختی، در نتیجه و مزایای آن سهیم شود؛ این فرد همچنین ممکن است تصمیم بگیرد امنیت سرمایه و دارایی خودش را با حسن‌نیت نسبت به اهالی شهری از هر بخش شهری در هر قاره و منطقه‌ای که دوست داشته باشد یا به او توصیه کنند بیشتر کند. او در صورتی که بخواهد، می‌تواند به وسایل راحت و ارزان برای مسافرت به هر کشور و ناحیه‌ای دسترسی داشته باشد، بدون آنکه به گذرنامه یا سایر تشریفات اداری نیاز داشته باشد؛ او در عین حال می‌تواند مستخدم خود را به شعبه بانک نزدیک منزلش بفرستد تا هر یک از فلزات گران‌بهای مورد نظرش را برای او تهیه کند؛ چنین شخصی حتی بدون اطلاع و آگاهی از مذهب، زبان و آداب و رسوم دیگران می‌تواند به مناطق دیگر برود و ثروت کلانی به دست بیاورد و بروز کمترین دخالت و خللی در این روند باعث رنجش شدید و تعجب بسیار زیاد او خواهد شد. اما مهم‌تر از همه این است که

1. The Economic Consequences of the Peace

چنین فردی، این اوضاع را کاملاً عادی، مطمئن و همیشگی می‌داند و آن را حرکتی در جهت پیشرفت بیشتر تلقی نمی‌کند و هرگونه انحراف از وضعیت موجود را، نابه‌جا، رسوایی‌زا و قابل اجتناب می‌داند. کینز در پیامی خطاب به عصر ما تأکید کرده است که پایان این دوره، غیرقابل تصور است:

طرح‌ها و سیاست‌های میلیتاریسم و امپریالیسم، رقابت‌های فرهنگی و نژادی، انحصارها، محدودیت‌ها و محرومیت‌ها که قرار بود نقش ابلیس را در این بهشت بازی کنند، فقط کمی بهتر از سرگرمی‌های روزنامه بودند و تقریباً در مسیر عادی زندگی اجتماعی و اقتصادی که بین‌المللی شدن و جهانی شدن آن مراحل پایانی خود را طی می‌کرد هیچ تأثیری ایجاد نکرد.

بی‌ثباتی اقتصادی بعد از جنگ جهانی اول، ابتدا به «رکود بزرگ» دهه ۱۹۳۰ و سپس به جنگ جهانی دوم منجر شد. عوامل دخیل در این رخداد مهم، ظریف و دقیق هستند و به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند؛ اما واقعیت اصلی موجود در آنها قابل انکار نیست. انباشت چشمگیر مطالبات غیرقابل وصول، محدود شدن و کاهش تجارت در اروپا و بودجه‌های تحت فشار قدرت‌های اروپایی بدان معنا بود که تورم، ثبات، سختی و مصائب در سراسر دهه ۱۹۲۰ وجود داشته است. کشورهای اروپایی یکی پس از دیگری به تبعیت از نظام پولی پایه طلا (نظام پایه طلا)^۱ پرداختند که در آن زمان، ضامن ثبات مالی بلندمدت محسوب می‌شد. افسوس که بازگشت به نظام پولی طلا فقط اوضاع حاکم در دهه ۱۹۲۰ را وخیم‌تر کرد. از همه مهم‌تر اینکه نظام پایه طلا و قواعد بازی آن برای مدیریت پولی گریز اقتصادهای بزرگ از دام رکود شدید اوایل دهه ۱۹۳۰ را اگر نگوئیم غیرممکن، به شدت سخت کرد. در عوض «رکود بزرگ» باعث گسترش مخاطره‌آمیز سیاست تجارت حمایتی، اوج‌گیری نازیسم در آلمان و سلطه نظامی در ژاپن شد.

با پایان جنگ جهانی دوم، نظام جهانی پیش از سال ۱۹۱۴، عملاً تجزیه شده بود. بدین ترتیب، تجارت بین‌المللی رو به افول گذاشت. پول‌های ملی قابل تبدیل به یکدیگر نبودند و به همین خاطر سازوکارهای اصلی پرداخت در بازرگانی بین‌المللی

۱. Gold Standard: نظام پولی که طبق آن پول کاغذی بنا بر درخواست صاحب آن باید به‌وسیله مؤسسه ناشر

قابل تبدیل به طلا باشد - م.

درهم‌شکست و فرو ریخت. با کمی اغماض می‌توان گفت که امپریالیسم اروپا نیز به پایان راه خود نزدیک می‌شد. اگرچه افول این امپریالیسم نیز ممکن بود چند دهه دیگر طول بکشد، اما وقوع چند جنگ دیگر برای پایان قطعی آن کافی بود. سود و منافع بازار جهانی که بر خرابی‌های ناشی از جنگ جهانی دوم تکیه زده بود، همراه با تقسیم جهانی کار، گسترش صلح‌آمیز فناوری و تجارت آزاد بین‌المللی، گویی که اصلاً وجود نداشته و در زیر ویرانه‌های دو جنگ جهانی و یک رکود بزرگ مدفون شده بود.

۲-۷ بازسازی یک اقتصاد جهانی

در فاصله بین پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵ و افول شوروی سابق در سال ۱۹۹۱، تلاش زیادی در جهت بازسازی یک نظام اقتصادی جهانی جدید به‌عمل آمد. چالش مهمی که در آن زمان در این زمینه وجود داشت، بازسازی فیزیکی بود: ترمیم یا بازسازی راه‌ها، پل‌ها، نیروگاه‌ها و بنادر که زیربنای تولید اقتصادی ملی و تجارت بین‌المللی محسوب می‌شدند. باین‌حال، احیای اقتصاد بین‌المللی، مستلزم بازسازی آن از طریق برنامه‌های پولی و قواعد تازه‌ای برای تجارت بین‌المللی بود که جریان کالاها و خدمات مبتنی بر بازار را مجاز بداند و امکانی فراهم کند که بهره‌وری مورد نظر از نظام تقسیم کار جهانی بازسازی شده، به‌دست بیاید. این بازسازی در سه مرحله به انجام رسید. در مرحله اول، کشورهایی که قبل از سال ۱۹۴۵ صنعتی شده بودند - اروپا، ایالات متحده آمریکا و ژاپن - نظام تجاری بین‌المللی جدیدی را تحت رهبری سیاسی آمریکا بازسازی کردند. این کشورها گام‌به‌گام نظام تبدیل پولی را راه‌اندازی و ایجاد کردند (که براساس آن بنگاه‌ها و افراد می‌توانستند به نرخ بازار به خرید و فروش ارز بپردازند) تا به این ترتیب، نظام پرداخت مشخصی برای تجارت بین‌المللی ایجاد نمایند. بر این اساس، کشورهای اروپایی در سال ۱۹۵۸ مجدداً از قابلیت تبدیل پولی برخوردار شدند. این نیز مجدداً در سال ۱۹۶۴ از این قابلیت تبدیل برخوردار شد. کشورهای مذکور هم‌زمان توافق کردند تا موانع تجاری موجود از قبیل تعرفه‌های بالا و سهمیه‌ای که خودشان در زمان آشوب و ناآرامی‌های دوران رکود بزرگ وضع کرده بودند را کاهش بدهند. موانع تجاری طی چندین مرحله گفت‌وگو در خصوص تجارت بین‌المللی به یمن موافقت‌نامه

عمومی تعرفه و تجارت^۱ کاهش یافت. گفتنی است که موافقت‌نامه مذکور در واقع شامل مجموعه قوانینی است که پایه و اساس سازمان تجارت جهانی امروزی را شکل داده است. کشورهای ثروتمند که طولی نکشید کشورهای جهان اول نام گرفتند، توانستند یک نظام تجاری مبتنی بر بازار را برای خود بازسازی کنند. برخورداری از این نظام تجاری باعث رشد اقتصادی سریع و چشمگیر، بازیافت مؤثر بعد از سال‌های متمادی جنگ و منازعه، تجارت محدود و در نهایت بی‌ثباتی مالی شد.

به‌هر حال تجدید وضعیت و بازگرداندن تجارت در جهان اول عملاً به مفهوم احیای اقتصاد جهانی نبود. تقسیماتی که بعد از سال ۱۹۴۵ در اقتصاد جهانی صورتی گرفت به مراتب فراتر از قابلیت تبدیل پول و موانع تجاری بود. با پایان جنگ جهانی دوم، جهان به‌طور کامل و برحسب شرایط سیاسی به‌گونه‌ای تقسیم شد که عملاً حاکی از نوعی گسست اقتصادی بود. شکی نیست که این گسست و شکاف‌ها چندین دهه باقی خواهد ماند و در حال حاضر فقط تا حدودی التیام و بهبود می‌یابند.

جهان دوم یا جهان سوسیالیست نیز همان جهانی بود که لنین و استالین در پی جنگ جهانی اول بنا نهادند. جهان دوم تا زمان فرو ریختن دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ و فروپاشی شوروی سابق در سال ۱۹۹۱، از نظر اقتصادی از جهان اول جدا مانده بود. جهان دوم در بهترین شرایط بالغ بر سی کشور (بسته به معیارهای شمول) و جمعیتی در حدود یک‌سوم از کل جامعه بشری را در برمی‌گرفت. از بارزترین ویژگی‌های جهان دوم می‌توان به مالکیت دولتی بر ابزار تولید، برنامه‌ریزی مرکزی تولید، حاکمیت تک‌حزبی احزاب کمونیست، ائتلاف اقتصادی در جهان سوسیالیست (از طریق تجارت پایاپای)^۲ همگام با جداسازی اقتصادی از جهان اول اشاره کرد.

جهان سوم نیز شامل تعداد فزاینده و متعددی از کشورهای دوران بعد از استعمار بود. امروزه عبارت جهان سوم به‌راحتی برای اشاره به کشورهای فقیر مورد استفاده قرار می‌گیرد. پیش از این، جهان سوم مفهوم ضمنی واضح‌تری داشت و مقصود از آن اشاره به گروهی از کشورها بود که از سلطه‌های امپراتوری سر برآورده و ظهور کرده بودند و ترجیح می‌دادند نه بخشی از جهان اول سرمایه‌داری باشند و نه قسمتی از جهان دوم

1. General Agreement on Tariffs and Trade (GATT)

2. Barter Trade

سوسیالیست محسوب شوند. این گروه به مفهوم واقعی کشورهای از نوع سوم بودند. رویکرد اصلی جهان سوم این بود: ما به روش خودمان توسعه خواهیم یافت. ما صنعت خود را گاهی از طریق مالکیت دولتی، گاهی با پرداخت یارانه و گاهی با حمایت از مشاغل خصوصی توسعه خواهیم داد، اما این کار را بدون دخالت‌های چندملیتی خارجی انجام می‌دهیم. ما این توسعه را بدون تجارت آزاد بین‌المللی انجام خواهیم داد. ما در این کار به جهان خارج اعتماد و اتکا نمی‌کنیم. ما نمی‌خواهیم وابسته باشیم. کشورهای جهان اول قهرمان و اسطوره‌های ما نیستند، آنها در واقع قدرت‌های استعماری سابق ما هستند. ما قصد نداریم به رهبران جهان دوم نیز اعتماد کنیم. ما قصد نداریم در کام اتحاد شوروی فرو برویم. بنابراین ما از نظر سیاسی وابسته نیستیم و از جهت اقتصادی نیز خودکفا هستیم.

بر این اساس، جهان بعد از جنگ جهانی دوم عملاً در سه جهت شکل گرفت. با این حال مشکل اساسی موجود این بود که رویکرد جهان دوم و جهان سوم مضمون اقتصادی نداشت و به همین خاطر تحت فشار انبوهی از بدهی‌های خارجی، هر دو دچار فروپاشی شدند. برنامه اصلی جهان دوم و حاکمیت مستبدانه جهان سوم به دلایل مختلفی که آدام اسمیت به شرح آن پرداخته است، رویکرد نامناسبی داشت. کشورهای جهان دوم و جهان سوم با تعامل و نزدیک‌تر کردن اقتصادهایشان عملاً خودشان را از پیشرفت اقتصادی جهانی و پیشرفت فناوری دور نگه داشتند. این کشورها صنایع محلی پرهزینه‌ای را راه‌اندازی کردند که حتی وقتی تصمیم به رقابت در عرصه‌های جهانی اتخاذ شد، توان رقابتی بین‌المللی را نداشتند. ماهیت مشابه این جوامع که در آنها از مشاغل داخلی در مقابل هرگونه رقابتی حمایت می‌شد، باعث ایجاد فساد بسیار مشهودی شد. کشورهای غیرمتعهد جهان سوم فرصت مشارکت در پیشرفت فناوری جهان اول را عمدتاً به دلیل عدم اطمینان به کشورهای این گروه، از دست دادند. این کشورها در واقع قصد داشتند حاکمیتی را که به سختی به دست آورده بودند، به خصوص در شرایطی که این اقتدار و حاکمیت با خطری مواجه نبود، به همان شکل حفظ کنند.

فعالیت من به عنوان یک اقتصاددان زمانی آغاز شد که اقتصاد کشورهای جهان دوم و سوم رو به افول و زوال گذاشته بود و در حال سقوط به ورطه آشفتگی‌های اقتصادی

بود. اولین نماد و جلوه این بحران، افزایش سطح بدهی‌های خارجی و نرخ‌های فزاینده تورم بود. پایاسازی و تثبیت اقتصاد کلان - پایان تورم شدید - محور اصلی اولین کار من بود و همین کار باعث شد از کشورهای مختلفی دیدن کنم که نسبت به فناوری و بازارهای جهان اول در انزوا بودند. این کار من تا حدودی باثبات اقتصاد پولی مرتبط بود؛ اما درعین حال باعث شد رودرروی موضوعات مهم‌تری قرار بگیرم که یکی از آنها این بود که کشورها چگونه باید از نظر اقتصادی با جهان خارج ارتباط برقرار کنند.

اوایل دهه ۱۹۹۰، اغلب کشورهای جهان دوم و سوم می‌گفتند: «لازم است؛ ما یک بار دیگر بخشی از اقتصاد جهانی باشیم». ما به دنبال حاکمیت و اقتدار خود هستیم؛ ما می‌خواهیم خودگردان و خودمختار باشیم؛ اما چون رویکرد اولیه لنینیست - استالینیست رویکرد مطلوب و مؤثری نیست، آن را کنار خواهیم گذاشت. ما از رویکرد خودکفایی اقتصادی نیز صرف‌نظر خواهیم کرد چون انزوای اقتصادی همان‌طور که برای افراد نفعی به همراه ندارد، برای یک کشور نیز کارساز نیست. در اصل، از اواسط دهه ۱۹۸۰ به بعد، یکی از وظایف و نقش‌های من، کمک به کشورهای مختلف برای تبدیل شدن به یک عضو مستقل از نظام بین‌المللی جدید بود. در طول فعالیت خودم بارها با سه سؤال عمده سروکار داشته‌ام: بهترین راه بازگشت به تجارت بین‌المللی چیست؟ راه گریز از قید مطالبات غیرقابل وصول صنعت ناکارآمد چیست؟ چگونه می‌توان در مورد تنظیم قواعد جدید بازی به گفت‌وگو نشست و اطمینان حاصل کرد که اقتصاد جهانی در حال ظهور، به درستی نیازهای تمام کشورهای جهان و نه فقط ثروتمندترین و قدرتمندترین کشورها را برآورده می‌کند؟

۸-۲ دویست سال رشد اقتصادی جدید

مرور مختصر و اجمالی من در مورد دویست سال از روند رشد اقتصادی جدید با رسیدن به تغییر و تحول، آشوب و ناآرامی، منازعه و درگیری و ایدئولوژی کامل شده است. حال سؤال این است که این دوران رشد اقتصادی جدید چه ارمغانی برای جهان داشته است؟ افزایش و ارتقای استانداردهای زندگی به سطحی بیشتر از آنچه در دویست سال قبل قابل تصور بوده است، گسترش فناوری مدرن به اکثر نقاط جهان و ایجاد انقلاب علمی و

تکنولوژیکی که هنوز هم در حال قوت گرفتن و استحکام است. استانداردهای زندگی تقریباً در همه نقاط جهان در مقایسه با آنچه در آغاز این روند وجود داشته، به سطح بالاتری ارتقا یافته است، البته مهم‌ترین مورد استثنایی که در این خصوص وجود دارد، نقاط بلازده‌ای از آفریقا است که مورد هجوم امراض و بیماری‌های خاصی قرار گرفته است.

اما رشد اقتصادی جدید در عین حال باعث ایجاد شکاف و فاصله‌های محسوسی بین فقیرترین و ثروتمندترین‌ها شده بود و این شکافی بود که وجود آن حتی وقتی فقر سراسر جهان را دربر گرفته بود نیز غیرممکن بود. دوران رشد اقتصادی جدید در واقع تصویر اقتصادی مشخصی از جهان را به ما عرضه کرد که در نقشه ۲ مشاهده می‌شود و براساس آن هر کشوری از سال ۲۰۰۲ براساس سرانه تولید ناخالص داخلی‌اش (این سرانه براساس تنظیم قیمت‌ها برحسب میزان قدرت خرید برآورد شده) مشخص شده است. در این نقشه، جهان ثروتمند (با درآمد سرانه بیشتر از بیست هزار دلار) با رنگ سبز مشخص شده و شامل کشورهای نظیر آمریکا، کانادا، اروپای غربی، ژاپن، استرالیا و نیوزیلند است. کشورهای که درآمد متوسطی (بین چهار تا بیست هزار دلار) دارند، با رنگ زرد مشخص شده‌اند و شامل اغلب بخش‌های شرق آسیا (مانند کره و سنگاپور) اروپای مرکزی، اتحاد شوروی سابق و آمریکای لاتین می‌باشد. کشورهای که در رأس گروه کم‌درآمد (بین دو تا چهار هزار دلار) جای می‌گیرند با رنگ نارنجی مشخص شده‌اند و شامل بخش‌هایی از آمریکای جنوبی، جنوب و شرق آسیا هستند. فقیرترین کشورها (با درآمد کمتر از دو هزار دلار) نیز با رنگ قرمز مشخص شده‌اند و بیشتر در منطقه آفریقای سیاه و جنوب آسیا متمرکزند. البته نقشه میانگین سرانه تولید ناخالص داخلی با نقشه یک که نسبت خانوارهای فقیر را نشان می‌دهد، شباهت قابل توجهی دارد: کشورهای کم‌درآمد، اساساً کشورهای فقیری هستند که نسبت فقر متوسط و شدید در آنها بالاست.

با این توصیف، چرا یک‌ششم از جمعیت جهان با فاصله‌ای بسیار فاحش، در ثروتمندترین کشورهای امروز قرار دارند و یک‌ششم دیگر از همین جمعیت در جایی به سر می‌برند که فقط قادر به ادامه حیات می‌باشند؟ کشورهای ثروتمند به این ترتیب

امکان این را داشته‌اند که از دویست سال رشد اقتصادی جدیدی برخوردار باشند. این در حالی است که فقیرترین کشورها حتی تا چندین دهه بعد نیز رشد اقتصادی خود را آغاز نکردند و پس از آن نیز برای شروع این رشد با موانع متعددی روبه‌رو بودند. این کشورها در بعضی موارد تحت استثمار وحشیانه قدرت‌های سلطه‌گر استعماری نیز بودند. گاهی نیز با موانع و محدودیت‌های جغرافیایی خاصی (جوی و آب‌وهوایی، مشکلات تولید غذا، بیماری، کمبود منابع انرژی، موانع نقشه‌برداری، عدم نزدیکی به بازارهای جهانی) مواجه بودند که اقتصادهای صنعتی کشورهایی مانند آمریکا و انگلیس از آن مبرا بودند. از طرفی این کشورها حتی تا دهه گذشته نیز گاهی در سیاست ملی خودشان تصمیمات فاجعه‌آمیزی را اتخاذ می‌کردند. همه این عوامل سبب شده بود تا برای برخورداری از دویست سال رشد اقتصادی جدید، شانس خوبی نداشته باشند و در عوض فقط گاهی آن هم طی چند سال اخیر گام‌هایی در جهت رشد اقتصادی بردارند.

نکته اصلی قابل ذکر در مورد این کشورها این است که تقریباً برای حل همه مشکلات آنها، راهکارهای عملی وجود دارد. سیاست‌های نادرست گذشته را می‌توان اصلاح کرد. دوران استعمار اکنون پایان یافته است. امروزه با بهره‌گیری از فناوری‌های جدید نظیر تکنولوژیکی مهار مالاریا یا راهکاری مانند استفاده از محصولات پربازده در زمینه‌های مرتبط با تولید نهایی، حتی می‌توان بر موانع جغرافیایی نیز فائق آمد. اما برای اینکه چرا هنوز بخش‌هایی از جهان در فقر به سر می‌برند، چون هنوز پاسخ روشنی وجود ندارد، باید گفت که راهکار و چاره واحدی نیز در این خصوص موجود نیست. همان‌طور که بارها در بخش‌های بعدی کتاب تأکید کرده‌ام، یک طرح اجرایی خوب و مناسب با یک تشخیص افتراقی از عوامل خاصی شروع می‌شود که شرایط اقتصادی یک کشور را شکل داده‌اند.

فصل سوم

چرا بعضی از کشورها
پیشرفت نمی‌کنند؟

از جمعیت ۶/۳ میلیارد نفری جهان، تقریباً پنج میلیارد نفر حداقل به اولین پله توسعه اقتصادی رسیده‌اند. به تعبیری، پنجمین ششم از کل جمعیت جهان حداقل یک گام بالاتر از فقر شدید هستند. از این گذشته، در حدود ۴/۹ میلیارد نفر از جمعیت جهان در کشورهای زندگی می‌کنند که میانگین درآمد - برحسب سرانه تولید ناخالص داخلی - در آنها، بین سال‌های ۱۹۸۰-۲۰۰۰ افزایش داشته است. جمعیت بیشتری، یعنی حدود ۵/۷ میلیارد نفر از مردم جهان نیز در کشورهای زندگی می‌کنند که امید به زندگی در آنها افزایش یافته است. بر این اساس، توسعه اقتصادی حقیقتی است که اتفاق افتاده است. وسعت و گستره فقر شدید، هم از جهت تعداد کل افراد و هم از نظر نسبت آن به جمعیت جهان، در حال کاهش است. واقعیت این است که بدانیم چرا می‌توانیم به گونه‌ای واقع‌گرایانه انتظار داشته باشیم تا قبل از سال ۲۰۲۵، جهانی عاری از فقر شدید داشته باشیم.

علت این تصور دقیقاً این است که توسعه اقتصادی در بسیاری از نقاط جهان در جریان است و یا می‌تواند وجود داشته باشد، اما از همه مهم‌تر، شناخت و حل مشکلات مناطقی است که توسعه اقتصادی در آنها اتفاق نمی‌افتد و مردم آن یا هنوز بر پلکان نردبان توسعه قرار نگرفته و یا در پایین‌ترین پله آن هستند. برای آنکه به علت و چرایی موفقیت یا ناکامی رشد اقتصادی پی ببریم ابتدا به چارچوب فکری مشخصی نیاز داریم که براساس آن بتوانیم تغییرات سرانه تولید ناخالص داخلی را در گذر زمان بررسی کنیم. قبلاً نیز در مورد بعضی از عواملی که باعث افزایش و ارتقای توسعه بلندمدت می‌شوند، بحث کرده‌ام، اما در اینجا نیز قصد دارم به‌طور دقیق‌تری به آنها بپردازم و بگویم که چرا روند توسعه اقتصادی در بعضی مناطق و خصوصاً در فقیرترین نواحی موفق نیست. شاید بهترین و صریح‌ترین راه این باشد که بحث در این خصوص را با یک مورد بسیار خاص آغاز کنیم: خانواده‌ای که فقط یک مزرعه دارد.

۳-۱ رشد درآمد خانوار

خانواده‌ای را در نظر بگیرید که از زن، شوهر و چهار فرزند (دو دختر و دو پسر) تشکیل شده است که در یک مزرعه دو هکتاری زندگی می‌کنند. این خانواده به کشت و تولید ذرت می‌پردازد و سرپناهی در قالب یک کلبه خشت گلی دارد. این خانواده به شدت فقیر تمام محصول ذرت خود را مصرف می‌کند و در اغلب ایام سال، تقریباً هیچ‌گونه درآمد نقدی دیگر ندارد. فرزندان این خانواده در حوالی مزرعه به جمع‌آوری هیزم برای آشپزی پرداخته و از چشمه‌ای که در آن نزدیکی است، آب آشامیدنی لازم را تهیه می‌کنند.

این خانواده طی سال جاری دو تن ذرت در هر هکتار و یا به‌طور کلی چهار تن ذرت تولید می‌کند. اگرچه این خانواده ذرت تولیدی خود را صرف تهیه غذای خود می‌کند؛ اما آمارگران دولت درآمد این خانواده را براساس قیمت بازار ذرت برآورد می‌کنند. فرض کنید هر تن ذرت در بازار محلی ۱۵۰ دلار به فروش می‌رسد. بر این اساس درآمد سالیانه‌ای که برای این خانواده در نظر گرفته می‌شود، ششصد دلار (۱۵۰ دلار برای هر تن) سرانه صد دلار (یعنی ششصد دلار تقسیم بر تعداد اعضا خانواده) خواهد بود. دولت برای برآورد تولید ناخالص ملی کشور، این ارقام را به سایر درآمدهای خانوار اضافه خواهد کرد. درآمد سرانه خانوار در سال بعد را حداقل به چهار روش می‌توان افزایش داد.

۳-۱-۱ پس‌انداز

این خانواده ممکن است تصمیم بگیرد از این پس، سه تن از چهار تن ذرت برداشتی خود را مصرف کند و یک تن آن را به بازار ببرد. با یکصدوپنجاه دلار حاصل از فروش این یک تن ذرت، این خانواده درزمینه حیوانات اهلی (شاید مرغ و جوجه، گوسفند، گاو نر یا یک گاو شیری) سرمایه‌گذاری می‌کند. این حیوانات اهلی، جریان درآمدزای جدیدی ایجاد می‌کنند که یا به‌صورت بهبود محصولات غذایی و در اثر استفاده از کود حیوانی یا گاو نر در عملیات زراعی صورت می‌گیرد و یا در قالب فروش شیر گاو، گوشت حیوانات، پوست یا تخم‌مرغ انجام می‌شود. به‌اصطلاح اقتصادی، پس‌انداز انجام شده درزمینه مصرف محصول اولیه، باعث انباشت سرمایه (به‌صورت حیوانات اهلی) و به‌تبع آن سبب افزایش بهره‌وری خانوار می‌شود.

۲-۱-۳ دادوستد

در یک جریان متفاوت، خانوار مورد نظر از کشاورز دیگری که در همسایگی اوست یاد می‌گیرد که مزرعه‌اش، شرایط جوی و خاک مناسبی برای پرورش دانه وانیل دارد که درآمد حاصل از آن نیز به مراتب بیشتر است. بعد از انجام مشورت و بررسی لازم، خانواده تصمیم می‌گیرد وانیل را به عنوان محصول فروشی^۱ خود انتخاب کند. این خانواده در سال بعد، هشتصد دلار از طریق فروش وانیل به دست می‌آورد و از این رقم، ششصد دلار آن را صرف خرید چهار تن غلات غذایی می‌کند. با افزایش تعداد کشاورزان وانیل‌کار در سطح منطقه، گروه جدیدی از شرکت‌های تجاری نیز شکل می‌گیرد که به طور تخصصی به حمل‌ونقل، ذخیره و نگهداری وانیل، مواد غذایی و منابع کشاورزی می‌پردازند.

این الگو در واقع نمونه‌ای از دیدگاه آدام اسمیت در خصوص ارتباط دوجانبه از تخصصی شدن به بازارهای توسعه یافته است که با هدف افزایش تخصصی تر شدن صورت گرفته است. خانوار کشاورز به طور تخصصی به زراعت و کشت وانیل که ارزش بیشتری دارد می‌پردازد، چون در مزرعه‌ای زندگی می‌کند که از شرایط اکولوژیکی مناسب برای رشد و پرورش درخت وانیل برخوردار است. این خانوار برای انجام دادوستد با سایر خانواده‌ها که به طور تخصصی به تولید غذا می‌پردازند، به بازار متکی است. با افزایش درآمد و بزرگ تر شدن دامنه بازار، به قول اسمیت، فضای لازم برای تخصصی تر شدن خدمات حمل‌ونقل در این زمینه نیز ایجاد می‌شود. بدین ترتیب، فعالیت‌های اقتصادی در بین شرکت‌های بیشتری تقسیم خواهد شد که اغلب به اقداماتی نظیر خانه‌سازی، تولید پوشاک، راهداری، لوله‌کشی، آب و سیستم‌های بهداشتی و امثال آن خواهند پرداخت.

۳-۱-۳ فناوری

از طرفی معمولاً یک مأمور گسترش کشاورزی چگونگی رسیدگی به مواد مغذی خاک به روش پیشرفته و اصلاح شده را به خانواده‌های کشاورز آموزش می‌دهد و به آنها می‌آموزد که چطور با کشت گیاهان و درختان تثبیت‌کننده نیتروژن می‌توانند باعث ذخیره‌سازی مجدد مواد نیتروژنی خاک شده و با بهره‌گیری از بذرهای اصلاح شده، سود و منفعت چند

1. Cash Crop

برابری را نصیب خود سازند. انواع و گونه‌های جدید غلات رشد سریع‌تری دارند و در مقابل آفات مقاوم‌ترند و رشدونمو آنها با تجدید مواد مغذی خاک به‌خوبی صورت می‌گیرد. در نتیجه، محصول زراعی در طول یک سال به سه تن ذرت در هر هکتار یا ۶ تن در کل مزرعه، افزایش می‌یابد. بنابراین، درآمد سرانه خانوار مورد نظر نیز به ۱۵۰ دلار افزایش پیدا می‌کند (به سه تن در هر هکتار در مقایسه با دو تن در هر هکتار و ۱۵۰ دلار به‌ازای هر تن ذرت می‌رسد که بین ۶ عضو خانواده تقسیم شده است).

۳-۱-۴ افزایش منابع

خانواده کشاورز می‌تواند بعد از پیشرفت و موفقیت دولت در مهار مهاجرت‌های غیرقانونی که در سراسر نواحی رودخانه‌ای آفریقا را دربرگرفته به یک مزرعه بزرگ‌تر و حاصلخیزتر نقل مکان کند. بدین ترتیب، ناگهان هزاران هکتار اراضی زراعی جدید و گسترش چشمگیری در ظرفیت تولید ایجاد می‌شود. در نتیجه وقتی هر خانواده در منطقه آزاد جدیدی قرار می‌گیرد که می‌تواند تولید محصولات غذایی خود را تا سه برابر افزایش بدهد، درآمدها بالا رفته و گرسنگی کاهش پیدا می‌کند.

این چهار روش به‌سوی درآمد بالاتر درواقع راه‌های اصلی و مهمی هستند که اقتصاد از طریق آنها و البته به‌مراتب پیچیده‌تر از آنچه من شرح دادم، رشد می‌کند. در اقتصادهای حقیقی افزایش سرانه تولید ناخالص داخلی درواقع حاصل اجرایی شدن اغلب یا همه این چهار فرایند است: پس‌انداز و انباشت سرمایه، افزایش تخصصی شدن و دادوستد، پیشرفت تکنولوژیکی (و افزایش حاصل از بیشتر شدن محصول به‌ازای مقدار مشخصی از منابع) و سرانه منابع طبیعی بیشتر (و در پی آن افزایش میزان سرانه محصول). اگرچه من این فرایندها را برای افزایش درآمد در سطح یک خانواده تشریح کرده‌ام، اما واقعیت این است که هر یک از این چهار فرایند در تعامل هزاران و یا میلیون‌ها خانواری مؤثر است که از طریق بازار و فعالیت‌های گروهی و براساس سیاست‌ها و سرمایه‌گذاری‌های عمومی با هم در ارتباط هستند. حال سؤال این است که چه چیزی در این میان می‌تواند باعث کاهش درآمد سرانه خانوار بشود؟ به‌طور کلی اقتصاد می‌تواند زمان را به عقب برگرداند و به‌جای حرکت رو به جلو، پسرفت داشته باشد. در ادامه، به بعضی از مواردی که باعث بروز این حرکت رو به عقب می‌شود، اشاره می‌کنیم.

۳-۱-۵ عدم پس‌انداز

فرض کنید خانواده مورد بحث ما گرسنه است و در نتیجه هر چهار تن ذرت تولیدی خود را مصرف می‌کند و چیزی از آن را برای عرضه در بازار و فروش نگه نمی‌دارد و بدین ترتیب درآمدی برای خرید خیش و گاوآهن کسب نمی‌کند. در واقع در طول سال جاری خیش و گاوآهن موجود نیز دچار آسیب و استهلاک می‌شود. در نتیجه محصول سال بعد از چهار تن کمتر می‌شود و به تبع آن درآمد سرانه خانوار نیز کاهش می‌یابد. شکسته شدن و استهلاک گاوآهن به‌عنوان کاهش و افت سرمایه و یا کاهش سرانه سرمایه کارگر تلقی می‌شود.

۳-۱-۶ عدم دادوستد

در یک مورد دیگر، فرض کنید خانوار روستایی مورد نظر، مطالبی را در مورد فرصت کشت و پرورش وانیل می‌شنود، اما قادر به استفاده از این فرصت نیست. مثلاً ممکن است راهی برای ایجاد ارتباط بین مزرعه و بازار وجود نداشته باشد که در این صورت بازاریابی وانیل یا استفاده از این فرایند در تهیه غذا برای خانواده مذکور غیرممکن است. در نتیجه این خانواده از فرصت مذکور برای کشت تخصصی محصول فروشی خود صرف‌نظر می‌کند و کماکان محصول غذایی قبلی را تولید می‌کند که ادامه حیاتش نیز به آن وابسته است. در این صورت تجارت و دادوستد نیز ممکن است آسیب ببیند، یا دچار محدودیت‌هایی نظیر خشونت (که مانع از حمل‌ونقل کالاها می‌شود)، آشفتگی‌های پولی (به صورتی که پول ابزار مناسبی برای مبادله نباشد)، کنترل قیمت و دیگر اشکال دخالت و اعمال نظر دولتی بشود که به‌نوعی مانع از تخصصی شدن و تجارت هستند.

۳-۱-۷ روند معکوس تکنولوژیکی

اگر مانند اغلب مناطق روستایی آفریقا، بچه‌ها، پدر یا مادر خود را در اثر ابتلای به ایدز (اچ.آی.وی) از دست بدهند، چه اتفاقی می‌افتد؟ در این صورت فرزند ارشد مسئولیت را به عهده می‌گیرد اما او برای بر خورداری از مهارت‌های صحیح کشاورزی فرصت کافی در اختیار نداشته است. بنابراین، محصول بعدی آنها افت می‌کند و این بچه‌ها به ناچار باید

به دیگر خانواده‌های روستا متوسل و متکی شوند. در این صورت درآمد خانوار به صفر تنزل پیدا کرده، چون سطح دانش تکنولوژیکی خانوار عملاً کاهش یافته است. حقیقت این است که مهارت‌های تکنولوژیکی به صورت خودکار منتقل نمی‌شوند. هر نسل جدیدی باید تخصص و دانش تکنولوژیکی را فراگیرد.

۳-۱-۸ کاهش منابع طبیعی

یکی از احتمالات دیگری که وجود دارد این است که ممکن است نه تنها زمین زراعی دیگری وجود نداشته باشد، بلکه بخشی از اراضی کشاورزی موجود نیز به دلیل افت یا نقص زیست‌محیطی دچار ضعف و آسیب شده باشد. مخصوصاً در مواردی که خانوار کشاورز قادر به تأمین کود مورد نیاز برای زمین نبوده و از گیاهان یا درختان تثبیت‌کننده نیتروژن اطلاعی نداشته باشد و به تبع این مسائل، اراضی کشاورزی او نیتروژن خود را به طور کامل از دست داده باشد. نتیجه چنین کنش و واکنشی این است که فقط یک هکتار از زمین کشاورزی برای تولید محصول باقی می‌ماند و درآمد سالیانه خانوار به حد زیان‌بار سرانه پنجاه دلار کاهش می‌یابد (با احتساب دو تن و ۱۵۰ دلار برای هر تن محصول که به ۶ نفر اعضای خانوار تقسیم شده است).

۳-۱-۹ شوک بهره‌وری معکوس

یک بلای طبیعی مثل بروز سیل، خشک‌سالی، موج گرما، یخبندان، طاعون یا بیماری در خانواده (مثلاً جدال با مالاریا) یا ترکیبی از این بلاها، تمام درآمد خانوار در طول سال را از بین می‌برد.

۳-۱-۱۰ رشد جمعیت

نسل عوض می‌شود. والدین می‌میرند و دو هکتار زمین موجود بین دو پسر خانواده تقسیم می‌شود. اکنون هریک از این دو پسر همسر و چهار فرزند دارند. به فرض آنکه محصول تولیدی یعنی دو تن در هر هکتار بدون تغییر باقی‌مانده باشد، درآمد سرانه خانوار به نصف تنزل پیدا کرده است چون، جمعیت یا تعداد افرادی که در همان مزرعه زندگی می‌کنند، دو برابر شده است. این تجربه‌ای است که در نسل‌های اخیر در بسیاری

از مناطق روستایی آفریقا به وضوح وجود داشته است. موارد ساده‌ای که به آنها اشاره شد حاکی از آن است که راه‌های مختلفی وجود دارد که از طریق آن می‌توان اقتصاد یک خانواده را رشد داد و همچنین راه‌های زیادی وجود دارد که می‌تواند باعث افول اقتصاد خانوار بشود. اولین وظیفه متخصصان توسعه که شرایط متنوع کشورهای خاصی را مدنظر دارند این است که بدانند کدام‌یک از این فرایندهای مختلف اثربخش و کدام‌یک فاقد اثربخشی لازم است. دانستن اینکه یک اقتصاد در حال افول است، کافی نیست. باید بدانیم چرا اگر ما در جهت ساخت یا بازسازی رشد اقتصادی گام برمی‌داریم، رشد اقتصادی عملاً اتفاق نمی‌افتد.

۳-۲ چرا کشورها به رشد اقتصادی نمی‌رسند؟

رایج‌ترین توضیح در مورد اینکه چرا بعضی از کشورها به رشد اقتصادی نمی‌رسند غالباً به ضعف و اشتباهات فقرا اشاره دارد: فقر حاصل حکومت فاسد و نادرست و انحطاط فرهنگ‌هاست که مانع از توسعه نوین می‌شود. باین حال عواملی به مراتب پیچیده‌تر از نظام اقتصادی یک جامعه وجود دارد که بخش‌های مختلف و متغیر آن حاکی است که فقط یک چیز می‌تواند اشتباه باشد. مشکلات ممکن است در بخش‌های مختلفی از ماشین اقتصادی بروز کنند و گاهی تشدید این مشکلات ممکن است حرکت این ماشین را تا حد توقف تحت تأثیر قرار بدهد.

در رشد اقتصادی بروز هشت مشکل مهم و عمده می‌تواند، باعث رکود یا افت اقتصاد شود. من بروز این آسیب‌ها و مشکلات را در بسیاری از نقاط جهان شاهد بوده‌ام. هر یک از این موارد عملکرد و اثربخشی خاص خود را دارد و به همین خاطر ارائه یک تحلیل مناسب و جامع در مورد آنها از اهمیت خاصی برخوردار است.

۳-۲-۱ تله فقر: فقر به عنوان یکی از علل رکود اقتصادی

اصلی‌ترین مشکل فقیرترین کشورها این است که فقر خود نیز می‌تواند یک تله باشد. وقتی فقر خیلی شدید است، افراد - به تنهایی - توان رهایی از آشفتگی و بدبختی را ندارند. علت این است: نوع فقری را در نظر بگیرید که حاصل نبود سرانه سرمایه است.

دهکده‌های فقیر فاقد کامیون، جاده‌های هموار، ژنراتورهای برق و کانال‌های آبرسانی هستند. سرمایه انسانی بسیار اندک است و گرسنگی، ابتلا به بیماری و روستاییان بی‌سواد که برای بقا مبارزه می‌کنند نیز از دیگر ویژگی‌های آن است. سرمایه ملی به شدت تقلیل یافته است: درختان را بریده‌اند و خاک مواد مغذی خود را کاملاً از دست داده است. در چنین شرایطی وجود سرمایه بیشتر - فیزیکی، انسانی، طبیعی - ضروری است؛ اما این سرمایه مستلزم داشتن پس‌انداز است. وقتی مردم فقیرند؛ اما کاملاً مفلس و درمانده نیستند، ممکن است بتوانند پس‌انداز داشته باشند. وقتی مردم کاملاً مفلس و درمانده باشند، به تمام درآمد خود یا حتی اندکی بیشتر از آن نیاز دارند تا بتوانند زنده بمانند. در این صورت عملاً درآمد نهایی آنها بالاتر از سطح لازم برای بقا نیست که بتوانند آن را برای آینده پس‌انداز کنند.

این درواقع اصلی‌ترین دلیلی است که نشان می‌دهد چرا فقیرترین فقرا مستعدترین قشری هستند که ممکن است در تله نرخ رشد اقتصادی کم یا منفی گرفتار شوند. آنها فقیرتر از آن هستند که بتوانند برای آینده پس‌انداز کنند و بدین ترتیب با انباشت سرانه سرمایه بتوانند از بدبختی و فلاکت رهایی یابند. در جدول ۱-۳ نرخ پس‌انداز ناخالص داخلی به‌عنوان سهمی از تولید ناخالص داخلی کشورها با سطوح درآمد متفاوت، نشان داده شده است. بدیهی است که فقیرترین فقرا از پایین‌ترین نرخ پس‌انداز برخوردارند، چون این افراد تمام درآمد خود را فقط برای بقا و ادامه حیات خود صرف می‌کنند.

جدول ۱-۳ نرخ پس‌انداز در کشورهای در حال توسعه

سطح درآمد در سال ۲۰۰۲، برحسب درصد از تولید ناخالص داخلی	
کشورهای با درآمد بالای متوسط	۲۵ درصد
کشورهای با درآمد پایین‌تر از متوسط	۲۸ درصد
کشورهای با درآمد کم	۱۹ درصد
کشورهای کمتر توسعه‌یافته	۱۰ درصد

مأخذ: بانک جهانی، ۲۰۰۴.

درحقیقت، اقدامات استاندارد در جهت پس‌انداز داخلی، براساس حساب‌های ملی

رسمی در مورد پس‌انداز فقرا تا حدودی اغراق‌آمیز عمل می‌کند، چون اطلاعات موجود در این زمینه دال بر این نیست که فقرا و نیازمندان مثلاً با قطع درختان، از بین بردن ترکیبات و مواد مغذی خاک، استخراج مواد معدنی، انرژی، ذخایر فلزی و صید بی‌رویه، ظرفیت منابع طبیعی خود را از بین برده یا به پایان رسانده‌اند. این نوع سرمایه‌های طبیعی در اطلاعات مربوط به حساب‌های ملی رسمی لحاظ و مورد توجه قرار نمی‌گیرد و در نتیجه، کاهش یا اتمام آنها پس‌انداز منفی تلقی نمی‌شود. وقتی درختی قطع می‌شود و چوب آن به‌عنوان هیزم به فروش می‌رسد و درختی به‌جای آن کاشته نمی‌شود، عوایدی که نصیب چوب‌بر می‌شود، درآمد او محسوب می‌شود؛ اما درعین حال این عواید را باید تبدیل یک دارایی سرمایه‌ای (درخت) به یک دارایی مالی (پول) دانست.

۲-۲-۳ جغرافیای طبیعی

حتی اگر تله فقر را تحلیل درستی فرض کنیم باز هم این سؤال مطرح می‌شود که چرا بعضی از کشورهای فقیر در این تله گرفتار می‌شوند و بعضی دیگر نمی‌شوند. پاسخ این سؤال اساساً در مشکلات مربوط به جغرافیای طبیعی ریشه دارد که بارها و به کرات مورد بی‌توجهی واقع شده است. به‌عنوان مثال آمریکایی‌ها معتقدند که ثروتشان را خودشان به‌دست آورده‌اند. درواقع آنها به یاد ندارند که وارث قاره وسیعی بوده‌اند که از منابع طبیعی غنی، خاک خوب و مناسب و بارش کافی، رودخانه‌های پهناور قابل کشتی‌رانی، هزاران مایل نوار ساحلی و ده‌ها بندر طبیعی برخوردار است که زیربنای فوق‌العاده‌ای را برای تجارت دریایی مهیا می‌کنند.

کشورهای دیگر از چنین امتیازاتی بهره‌مند نیستند. بسیاری از فقیرترین کشورهای جهان به‌دلیل هزینه‌های زیاد حمل‌ونقل به‌شدت با مشکل و محدودیت مواجه‌اند، چون مثلاً محصور در خشکی هستند؛ در دامنه کوه‌های مرتفع واقع شده‌اند و یا فاقد رودهای قابل کشتی‌رانی، سواحل طولانی و اسکله‌های طبیعی مناسب هستند. فرهنگ به‌تنهایی وجود فقر در بولیوی، اتیوپی، قرقیزستان یا تبت را توجیه نمی‌کند. از طرفی، جغرافیای کوهستانی منطقه‌ای محصور به خشکی را در نظر بگیرید که با نوعی انزوای اقتصادی و هزینه‌های بسیار زیاد حمل‌ونقل روبه‌رو است که تقریباً مانع از انجام هرگونه فعالیت اقتصادی نوین است. آدام اسمیت از نقش و اهمیت هزینه‌های گزاف حمل‌ونقل در

جلوگیری از تحقق توسعه اقتصادی کاملاً آگاه بود. وی به‌خصوص، امتیازات و ویژگی‌های نزدیکی و برخورداری از امکان مبادلات تجاری دریایی و کم‌هزینه را حائز اهمیت خاصی می‌دانست و بر آن تأکید داشت و معتقد بود اقتصادهایی که از هم فاصله زیادی دارند، آخرین مناطقی هستند که به توسعه اقتصادی خواهند رسید:

حمل‌ونقل دریایی در مقایسه با مبادلات زمینی، بازار بسیار گسترده‌تر و وسیع‌تری را پیش روی صنایع مختلف قرار می‌دهد. بنابراین باید گفت اینکه صنعتی بتواند رشد کند و به شاخه‌های بیشتری تقسیم شود و توسعه بیابد، عملاً به سواحل دریایی و نواحی ساحلی رودخانه‌های قابل کشتی‌رانی بستگی دارد و در این صورت است که طولی نمی‌کشد چنین پیشرفت‌هایی به مناطق داخلی کشور نیز تعمیم پیدا می‌کند.

البته محدودیت‌ها و موانع جغرافیایی دیگر هم در این زمینه مطرح هستند. کشورهای زیادی نیز وجود دارند که در دام زمین‌های لم‌یزرع و بی‌حاصل گرفتارند و به همین خاطر بهره‌وری کشاورزی آنها بسیار اندک است و از نظر وقوع خشک‌سالی‌های طولانی بسیار آسیب‌پذیرند. اغلب مناطق گرمسیری و استوایی، شرایط اکولوژیکی خاصی دارند که مستعد بروز بیماری‌ها و امراض مهلکی نظیر مالاریا، شیسستوزومیازیس^۱، تب دانگ^۲ و ده‌ها بیماری کشنده دیگر است. در این بین منطقه آفریقای سیاه (ساب‌سahاران) ضمن برخورداری از میزان بارندگی مطلوب درجه حرارت مناسب، دارای نوعی پشه است که آن را به کانون و مرکز جهانی مالاریا مبدل کرده است و شاید بتوان گفت که این مهم‌ترین عاملی است که روند توسعه اقتصادی آفریقا را در طول تاریخ و بیش از هر عامل دیگری کند کرده است. جارد دایموند^۳ در کتاب بی‌ظیرش موسوم به *تفنگ‌ها، میکروب‌ها و فلزها*^۴ تعبیر بسیار ظریف و دقیقی دارد که نشان می‌دهد چطور جغرافیا به شکل‌گیری مراحل اولیه تمدن بشری کمک کرده است. وی در این کتاب به نکات برجسته و مهمی اشاره می‌کند که بیانگر چگونگی تفاوت آمریکا، آفریقا، اروپا و آسیا از نظر انواع مختلف محصولات بومی، اهلی‌سازی حیوانات، سهولت حمل‌ونقل، امکان

۱. Schistosomiasis: از بیماری‌های انگلی شناخته شده که بالغ بر ۲۰۷ میلیون نفر را در جهان و به‌خصوص در

کشورهای در حال توسعه در آسیا، آفریقا، آمریکای جنوبی، مرکزی و خاورمیانه مبتلا کرده است - م.

2. Dengue Fever

3. Jared Diamond

4. Guns Germs and Steel

گسترش فناوری، بوم‌شناسی بیماری‌ها و دیگر عوامل جغرافیایی مرتبط با توسعه اقتصادی است. البته اهمیت بعضی از این عوامل با ظهور حمل‌ونقل و ارتباطات جدید، کم و به تبع آن انتقال محصولات و گونه‌های مختلف جانوری به نقاط مختلف جهان، کم‌وبیش تحت تأثیر قرار گرفت.

خوشبختانه هیچ‌یک از این عوامل برای توسعه اقتصادی زیان‌بار و مخرب نیستند. اکنون زمان آن رسیده که علیت‌گرایی جغرافیایی را به‌عنوان یک عامل مخوف کنار بگذاریم چون این اتهام نابه‌جایی است که با اشاره به کاستی‌ها و ویژگی‌های منفی جغرافیایی حاکی است که جغرافیا به‌طور تنها و یک‌جانبه تعیین‌کننده اصلی برآیند و بازخورد اقتصادی کشورهاست. نکته اینجاست که تفاوت و تنوعی که به آن اشاره شد عملاً کشورهای دارای این ویژگی‌های جغرافیایی را ملزم می‌کند تا در زمینه‌های بیشتر و مستعدتری که سایر کشورها مجبور به انجام آن نیستند، سرمایه‌گذاری‌های مضاعفی بکنند. مثلاً می‌توان از یک کشور محصور در خشکی، به یک بندر مستقر در کشور دیگر جاده‌ای احداث کرد. همچنین می‌توان بیماری‌های گرمسیری را کنترل و مهار کرد. از طرفی می‌توان با سیستم‌های آبیاری، بر مشکل اقلیم‌های خشک و کم‌بازرسی فائق آمد. شرایط نامساعد جغرافیایی مشکلاتی را به همراه دارد که می‌توان آنها را حل نمود و مثلاً با سرمایه‌گذاری‌های طبیعی و مدیریت مطلوب حفظ و نگهداری آنها را برطرف کرد. اما به‌هرحال شرایط سخت و نامساعد جغرافیایی طبعاً هزینه حل مشکلات کشاورزی، حمل‌ونقل و بهداشت را افزایش می‌دهد و احتمال گرفتاری یک کشور در تله فقر را نیز بیشتر می‌کند.

۳-۲-۳ تله مالی

حتی در شرایطی که اقتصاد بخش خصوصی دچار فقر و آسیب‌های آن نشده است نیز ممکن است دولت از منابع لازم برای ساخت و احداث زیرساخت‌هایی که رشد اقتصادی به آنها وابسته است، برخوردار نباشد. دولت‌ها اغلب برای سرمایه‌گذاری در زمینه کالاها و خدمات عمومی از قبیل مراقبت‌های بهداشتی اولیه، راه‌ها، شبکه‌های برق، بنادر و مواردی از این دست، حساس هستند. از طرفی، گاهی ممکن است دولت ابزارهای مالی لازم برای تأمین این کالاهای عمومی را در اختیار نداشته باشد و این مسئله می‌تواند سه دلیل عمده داشته باشد. اول اینکه، ممکن است جمعیت آن کشور دچار فقر باشند که

در این صورت وضع و اخذ مالیات از آنها، امکان‌پذیر نیست. دوم آنکه، دولت ممکن است نالایق، فاسد یا فاقد صلاحیت باشد و در نتیجه قادر به جمع‌آوری درآمدهای مالیاتی نباشد. سوم اینکه، ممکن است دولت از قبل بدهی‌های سنگینی داشته باشد (مثلاً بدهی‌هایی که از دهه قبل به‌جا مانده است) و در نتیجه می‌بایست درآمد محدود مالیاتی خود را به‌جای سرمایه‌گذاری‌های جدید، صرف بازپرداخت بدهی‌های گذشته بکند. از مورد سومی که به آن اشاره شد معمولاً با نام انباشت و برجسته شدن بدهی یاد می‌کنند. بدهی‌های به‌جا مانده از گذشته چشم‌انداز رشد آینده را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. در چنین شرایطی، لغو بدهی تنها راهی است که می‌تواند فرصت تازه‌ای به کشور بدهد تا حرکت خود در مسیر توسعه اقتصادی را از سر بگیرد.

۴-۲-۳ ناکامی حاکمیت

توسعه اقتصادی به دولتی نیازمند است که بر محور توسعه مبتنی و متمرکز باشد. دولت در این خصوص نقش و وظایف متعددی دارد. دولت شناسایی و سرمایه‌گذاری درزمینه طرح‌های زیربنایی دارای اولویت را به عهده دارد و باید تمام خدمات اجتماعی و زیربنایی مورد نیاز مردم را نه فقط در اختیار برخی از آنها، بلکه در اختیار عموم قرار بدهد. درواقع دولت باید شرایط مناسبی را برای سرمایه‌گذاری مشاغل خصوصی فراهم کند. سرمایه‌گذاران این بخش باید باور کنند که در آینده به آنها اجازه فعالیت و کسب سود داده خواهد شد. دولت باید از تقاضای رشوه یا هرگونه پرداخت‌های جانبی خودداری کند. به‌علاوه دولت باید صلح و آرامش و امنیت داخلی را به‌گونه‌ای حفظ کند که ایمنی افراد و دارایی آنها هیچ‌گاه به‌طور جدی مورد تهدید قرار نگیرد و در کنار آن سیستم قضایی را برقرار کند که تعریف واضحی از حقوق مالکیت و اجرای صحیح قراردادها در آن لحاظ شده باشد و برای حفظ قلمرو ملی از هرگونه تهاجمی از آن دفاع کند.

وقتی دولت‌ها در هریک از مواردی که گفته شد، ناکام و ناتوان باشند - خلأ و شکاف عمیقی در زیرساخت‌ها باقی می‌ماند و فساد تا حدی بالا می‌رود که به فعالیت اقتصادی آسیب می‌رساند و با عدم موفقیت دولت در حفظ و تأمین امنیت و آرامش داخلی، قطعاً اقتصاد کشور در مسیر افول قرار می‌گیرد و غالباً به‌صورت بد و اسفباری

شکست می‌خورد. درحقیقت، در بسیاری موارد که دولت‌ها قادر به انجام وظایف و تعهدات اولیه خود نیستند، صحبت از ناکامی و عدم موفقیت دولت به میان می‌آید و این ناکامی معمولاً با ویژگی‌هایی نظیر جنگ، انقلاب، کودتا، هرج‌ومرج و موارد مشابهی همراه است. در ادامه خواهیم دید که ناکامی‌های دولت نه تنها می‌تواند باعث شکست اقتصادی بشود، بلکه ممکن است گام آخر آن را نیز به‌شدت تحت‌الشعاع قرار بدهد. ناکامی دولت و شکست اقتصادی می‌توانند در ترسیم روح مخوف و سرسام‌آور بی‌ثباتی در پی هم آمده و بر آن اثرگذار باشند.

۳-۲-۵ موانع فرهنگی

حتی در شرایطی که فرهنگ‌ها سعی در پیشبرد و ترقی کشورهايشان دارند، محیط فرهنگی می‌تواند یکی از موانع توسعه باشد. اصول و هنجارهای فرهنگی و عقیدتی جامعه ممکن است مانع از ایفای نقش زنان باشد و مثلاً سبب شود که نیمی از جمعیت یک کشور از حقوق اقتصادی یا سیاسی محروم و یا از تعلیم و تربیت بی‌نصیب باشند و به این ترتیب مشارکت نیمی از جمعیت کشور در روند کلی توسعه از بین رفته یا تضعیف می‌شود. محروم کردن زنان از حقوق و آموزش مشکلات عدیده‌ای را ایجاد می‌کند. مهم‌تر آنکه، شاید انتقال جمعیتی از مناطق بسیار حاصلخیز به نقاط کمتر حاصلخیز به‌شدت کاهش یافته و یا کاملاً متوقف می‌شود. خانواده‌های فقیر کماکان ۶ یا ۷ فرزند دارند، چون نقش و وظیفه زنان عمدتاً در تربیت و پرورش فرزندان خلاصه شده و عدم برخورداری از تحصیلات و امکانات آموزشی بدین‌معناست که زن در بازار کار نیز فرصت چندانی ندارد. در چنین شرایطی زنان غالباً از حقوق قانونی و امنیت اقتصادی اولیه برخوردار نیستند و به همین خاطر وقتی طلاق می‌گیرند شرایط اجتماعی آنها بدتر و اسفبارتر می‌شود و عملاً بدون آنکه امیدی به بهبود وضعیت خود داشته باشند، در فقر کامل باقی می‌مانند.

اقلیت‌های قومی یا مذهبی نیز ممکن است موانع فرهنگی مشابهی داشته باشند. بعضی از گروه‌ها نیز ممکن است، به دلیل هنجارهای اجتماعی خاص از دستیابی به خدمات عمومی (مثل مدرسه، امکانات بهداشتی یا آموزش شغلی) محروم باشند. این

اقلیت‌ها ممکن است از ورود به دانشگاه‌ها یا مشاغل بخش دولتی منع شوند. آنها حتی ممکن است در جامعه نیز با آزار و اذیت‌هایی نظیر تحریم مشاغل و فعالیت‌های آنها یا تخریب فیزیکی اموالشان روبه‌رو باشند. در بدترین شرایط نیز ممکن است موردی مشابه با آنچه تحت عنوان «پاکسازی قومی»^۱ در شرق آفریقا و در رابطه با اجتماع هندی اتفاق افتاد، روی بدهد که سبب شد عده کثیری با فرار از آنجا زندگی خود را نجات بدهند.

۳-۲-۶ ژئوپلیتیک^۲

تجارت امری دوسویه است. موانع تجاری که کشورهای خارجی ایجاد می‌کنند می‌تواند مانع روند توسعه اقتصادی یک کشور فقیر بشود. این موانع گاهی سیاسی هستند که در آن صورت معمولاً یک کشور قدرتمند اقدام به وضع تحریم‌های تجاری علیه کشوری می‌کند که نظر مساعدی نسبت به آن ندارد. هدف از اعمال چنین تحریم‌هایی ممکن است تضعیف یا خلع یک رژیم نفرت‌انگیز و بد باشد، اما به‌رحال این تحریم‌ها بدون آنکه باعث خلع رژیم حاکم بر کشور مورد نظر شود، اغلب بر فقر مردم آن می‌افزاید. علاوه بر تجارت، عوامل متعدد دیگری نیز وجود دارد که بر توسعه یک کشور مؤثرند و بنا به دلایل ژئوپلیتیکی ممکن است، این عوامل از سوی کشورهای خارجی وضع و کنترل شوند.

۳-۲-۷ نبود نوآوری

وضعیت اسفبار مخترعان را در یک کشور فقرزده تصور کنید. حتی اگر این مخترعان بتوانند روش‌های علمی جدیدی را برای تأمین نیازمندی‌های اقتصادی محلی ارائه کنند، باز هم امکان تأمین نیاز سرمایه‌گذاری درزمینه تحقیق و توسعه از طریق فروش محصول خود در بازار محلی، بسیار اندک و ناچیز است. قدرت خرید محلی برای خرید یک محصول جدید کم است و برای اینکه یک نوآوری با موفقیت وارد بازار شود، حتی اگر فرض کنیم آن کشور فقرزده از بهترین و کامل‌ترین قوانین جهان برخوردار است، باز هم سود کافی را نصیب این محصول جدید نخواهد کرد. مشکل موجود در این رابطه،

1. Ethnic Cleansing

۲. جغرافیای سیاسی - م.

حقوق مالکیت مربوط به نوآوری نیست، بلکه اندازه و وسعت بازار است. بنابراین، کشورهای فقیر و ثروتمند از نظر گرایش به نوآوری با هم تفاوت بسیار فاحشی دارند. کشورهای ثروتمند بازارهای بزرگی دارند که انگیزه بروز نوآوری و معرفی فناوری‌های جدید به بازار را افزایش می‌دهد و در نتیجه باعث افزایش بهره‌وری و گسترش بیشتر بازار شده و برای نوآوری انگیزه جدید ایجاد می‌کند. این کنش عملاً واکنش زنجیره‌ای خاصی ایجاد می‌کند که اقتصاددانان به آن «رشد درون‌زاد»^۱ می‌گویند. نوآوری، وسعت بازار را افزایش می‌دهد، بازار بزرگ‌تر نیز انگیزه نوآوری را بیشتر می‌کند. بنابراین، رشد اقتصادی و نوآوری، هر دو در یک روند کمکی و متقابل به پیش می‌روند.

در کشورهای ثروتمند آمریکای شمالی، اروپای غربی و شرق آسیا، روند سرمایه‌گذاری کلان در زمینه تحقیق و توسعه باعث فروش محصولات دارای پروانه ثبت اختراع در بازار بزرگ می‌شود و به این ترتیب نقش کلیدی و حساسی را در رشد اقتصادی ایفا می‌کند. کشورهای پیشرفته معمولاً ۲ درصد یا کمی بیشتر از تولید ناخالص ملی خود را مستقیماً در فرایند تحقیق و توسعه سرمایه‌گذاری می‌کنند و این رقم گاهی بیش از ۳ درصد از تولید ناخالص داخلی آنهاست. این رقم، در کنار صدها میلیارد دلاری که هر ساله صرف فعالیت‌های تحقیق و توسعه می‌شود، در واقع سرمایه‌گذاری بسیار زیاد و چشمگیری است. به علاوه، این سرمایه‌گذاری‌ها به راحتی در زمینه بازار صورت نمی‌گیرد. دولت‌ها، به خصوص در مراحل اولیه تحقیق و توسعه سرمایه‌گذاری‌های کلانی می‌کنند (البته با وجودی که دولت‌ها در این زمینه از سرمایه مشخصی برخوردارند، اما در زمینه تحقیق معمولاً بیشتر از توسعه سرمایه‌گذاری می‌کنند).

در اغلب کشورهای فقیر و به خصوص کشورهایی که کوچک‌ترند، روند نوآوری هیچ‌گاه آغاز نمی‌شود. مخترعان و نوآوران در واقع هیچ اختراعی نمی‌کنند، چون می‌دانند که قادر به بازگرداندن سرمایه و تأمین هزینه‌های ثابت و درعین حال سنگین تولید و توسعه یک محصول جدید را نخواهند داشت. دولت‌های فقرزده نیز برای تأمین و پشتیبانی علوم مقدماتی در آزمایشگاه‌های دولتی و دانشگاه‌ها، از توانایی لازم برخوردار

نیستند. بدین ترتیب دانشمندان نیز به کار خود ادامه نمی‌دهند. حاصل این فرایند، بروز نابرابری در فعالیت‌ها و اقدامات مربوط به نوآوری است که این نیز به نوبه خود باعث بزرگ‌نمایی نابرابری‌های موجود در درآمدهای جهانی می‌شود. اگرچه کشورهای کم‌درآمد امروزی فقط ۳۷ درصد از جمعیت جهان و ۱۱ درصد از تولید ناخالص داخلی جهان را به خود اختصاص می‌دهند (متناسب با تفاوت‌های موجود در قدرت خرید)، اما این کشورها سهمی کمتر از یک درصد از کل اختراعات ثبت شده در آمریکا از سوی مخترعان این کشور در سال ۲۰۰۰ را به خود اختصاص می‌دهند. بیست کشور اول در ثبت اختراعات که همگی از کشورهای پردرآمد هستند، بالغ بر ۹۸ درصد از کل اختراعات موجود در جهان را دربرمی‌گیرند.

در طول دو قرن، خلأ نوآوری یقیناً یکی از اساسی‌ترین دلایلی است که سبب شده تا ثروتمندترین و فقیرترین کشورها تا این حد از هم فاصله بگیرند و همچنین مهم‌ترین دلیلی است که به واسطه آن فقیرترین فقرا نتوانسته‌اند در مسیر رشد هیچ جای پای برای خود پیدا کنند. کشورهای ثروتمند از نوآوری به ثروت بیشتر و به تبع آن به نوآوری‌های بیشتر می‌رسند، درحالی‌که کشورهای فقیر چنین نیستند. خوشبختانه فرصت‌های معدودی برای نوآوری وجود دارد، اگرچه این فرصت‌ها نیز آنچنان‌که ما امیدواریم، منسجم و پایدار نیستند.

عامل اول مطرح در این زمینه، گسترش فناوری است. حتی وقتی کشورها خودشان مخترع فناوری نیستند، باز هم می‌توانند از طریق واردات فناوری، از آن سود ببرند. امروزه همه کشورها بدون استثنا از رایانه‌های شخصی استفاده می‌کنند و تلفن‌های همراه نیز به همه نقاط جهان، حتی مناطق بسیار فقیر نیز رسیده است. بر این اساس، نوآوری‌ها را می‌توان از طریق واردات کالاهای مصرفی، واردات سرمایه در قالب مشاغل (و مثلاً به شکل واردات ماشین‌آلات)، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (که در آن معمولاً یک شرکت دارای فناوری پیشرفته اقدام به تأسیس یک کارخانه در یک کشور فقیر می‌کند)، یا از طریق کتابچه، به‌طور شفاهی و یا با مهندسی معکوس وارد کرد. تاریخ مملو از نمونه‌های مختلفی است که در آن کالاهای سرمایه‌ای و طرح‌ها به سرقت رفته و به نقطه جدیدی برده شده‌اند.

به‌هرحال، واردات فناوری در فقیرترین کشورها، ممکن است با شکست و ناکامی

همراه شود. این کشورها ممکن است فقیرتر از آن باشند که بتوانند کالاهای سرمایه‌ای را خریداری کنند و یا ممکن است به دلیل نداشتن زیرساخت‌های لازم، جذابیت منطقه‌ای خاصی برای سرمایه‌گذاری خارجی نداشته باشند. اما واقعیت این است که اغلب اوقات مشکل حادث‌تری وجود دارد. بسیاری از پیشرفت‌های کلیدی و مهم تکنولوژیکی که در کشورهای ثروتمند حاصل شده است، در مناطق گرمسیری، اراضی و سرزمین‌های خشک یا نواحی کوهستانی کاربرد چندانی ندارند و حال آنکه امروزه خیل عظیمی از جمعیتی که در فقر شدید به سر می‌برند، در این مناطق زندگی می‌کنند. سرمایه‌گذاری‌های کلان در زمینه تحقیقات زیست‌پزشکی^۱ در کشورهای ثروتمند به بیش از هفتاد میلیارد دلار می‌رسد، اما باین حال به چالش‌های مناطق گرمسیری یعنی امراضی نظیر مالاریا، توجه چندانی نمی‌شود. سرمایه‌گذاری کشورهای ثروتمند در این خصوص تعجب‌آور نیست، چون اساساً بر تحقیق در مورد بیماری کشورهای ثروتمند مبتنی است.

بسیاری از کشورهای فقیر شرق آسیا در گسترش فناوری از طریق نوآوری‌های خانگی و با موفقیت در جذب سرمایه‌گذاران خارجی که فناوری مورد نظر را نیز برای آنها آورده است، تا حدودی موفق بوده‌اند. اوایل دهه ۱۹۶۰، شرکت‌هایی نظیر تگزاس اینسترومنت^۲، نشنال سمی کانداکتور^۳ و هیولت پاکارد^۴ و سایرین، فعالیت‌هایی را در سنگاپور، جزیره پنانگ (مالزی) و دیگر مناطق شرق آسیا آغاز کردند. آنها هم پول هنگفتی از این راه به دست آوردند و هم اقتصادهای فقیر این مناطق را با فناوری علمی پیچیده و فرایندهای مدیریتی پیشرفته آشنا کردند. اگر یک کشور فقیر بتواند جذابیتی برای شرکت‌های دارای فناوری پیشرفته ایجاد کند، به نحوی که آنها بتوانند بخشی از فعالیت‌های تولید خود را به آن کشور منتقل کنند، آنگاه چنین کشور فقیری، حتی به مقدار اندک، میزبان و پذیرای توسعه‌ای است که به شکل تولید جدید و پیشرفته و تکنیک‌های مدیریتی در آن ظهور کرده است. در شرایط معمول و مناسب، قبول انجام چنین فعالیت‌هایی در قلمرو یک کشور می‌تواند باعث انتشار علم و دانش و مشارکت در

1. Biomedical
2. Texas Instrument
3. National Semiconductor
4. Hewlett Packard

روند جدید تولید بشود و به این ترتیب سود حاصل از این فعالیت به شرکت‌های داخلی نیز انتقال می‌یابد.

این فرایند در بخش‌هایی نظیر پوشاک که از نظر تکنولوژیکی کوچک هستند نیز اتفاق می‌افتد. وقتی سرمایه‌گذاران خارجی نظیر Wal-Mart، J. C. Penny، Yves Saint Laurent و سایرین، تولیدات خود را به تولیدکنندگان داکا سفارش می‌دهند، در واقع جدیدترین طرح‌های مد را به واحد تولید محلی می‌آورند و به این ترتیب یک زنجیره عرضه جهانی ایجاد می‌کنند. واحدهای تولیدی محلی کار برش، دوزندگی، مارک‌زنی و بسته‌بندی کالایی را به عهده دارند که برای آمریکا و اروپا طراحی شده و در نهایت نیز به آنجا ارسال می‌شود. این کارخانه‌ها در حقیقت به زمین‌های آموزشی مهمی برای بالا رفتن از نردبان فناوری تبدیل می‌شود که باعث می‌شوند فناوری از موضع اولیه به پله بعدی صعود کند. یک شرکت برش‌کاری و دوزندگی در ابتدا، ممکن است ۱۰۰ درصد از سفارشات طرح‌های مد را از خارج دریافت کند؛ اما به مرور که در روند کار قرار گرفت ممکن است شروع به جذب و استخدام طراح برای خودش بکند و سپس نه تنها کار حاصل از عملیات مونتاژ را به فروش برساند، بلکه فروش طرح‌های خود را نیز آغاز کند. چنین پیشرفتی بارها و بارها در اقصی نقاط جهان اتفاق افتاده است.

چه عاملی مانع از پیشرفت این روند در جای‌جای جهان است؟ البته این روند در نهایت محقق می‌شود؛ اما در مراحل اولیه، این روند تقریباً همیشه از یک بندر آغاز می‌شود. نقشه‌های ۳ و ۴ که موقعیت‌های شرکت‌های چندملیتی فعال در بخش الکترونیک، نساجی و تولید لباس را نشان می‌دهد، حاکی است که این شرکت‌ها به خصوص در کشورهای فقیر، در مناطق ساحلی واقع شده‌اند. سرزمین‌های ساحلی از نظر استعداد جذب این نوع صنایع واقعاً عقب‌افتاده هستند.

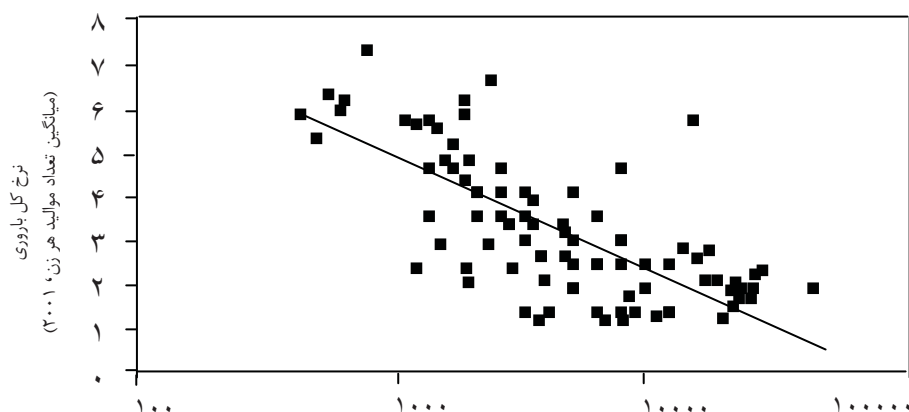
رشد و شکل‌گیری این مراکز برای سرمایه‌گذاری‌های خارجی - مانند جزایر پنانگ (مالزی)، سنگاپور، تایوان، هنگ‌کنگ و موریس - به هیچ‌وجه اتفاقی نیست چون این مراکز همگی جزایری هستند که در مسیر تجاری اروپا - آسیا واقع شده‌اند. اینکه برترین شهر اقتصادی چین یعنی شانگ‌های، درست در سواحل دهانه رود یانگ‌تسه^۱ واقع شده نیز تصادفی نیست. واقع شدن بخش مونتاژ مکزیک در امتداد رود ریوگرانند نیز اتفاقی

نیست، چون ساحل اقتصادی مکزیک در واقع مرز این کشور با آمریکا است. مزیت‌های جغرافیایی مشابهی در بسیاری از نقاط و مناطق جهان وجود دارد که طی سال‌های اخیر، سرمایه‌گذاری‌های خارجی چشمگیری در آنها شده است. راکلو در لهستان، براتیسلاوا در اسلواکی، لادا بولیس لاو در جمهوری چک و لوبل جیانا در اسلوانی همگی به دلیل نزدیکی به بازارهای اروپای غربی از انتقال فناوری و مشاغل متعدد حاصل از آن برخوردار بوده‌اند.

۸-۲-۳ تله جمعیتی

طی دهه‌های اخیر، اغلب کشورها افت چشمگیری را در نرخ باروری تجربه کرده‌اند. نیمی از جهان شامل تمام کشورهای ثروتمند تقریباً به آنچه اصطلاحاً «نرخ جابه‌جایی باروری» گفته می‌شود، رسیده و یا نزدیک شده‌اند. این اصطلاح بدین معناست که هر مادری به‌طور متوسط یک دختر را پرورش می‌دهد تا در نسل بعدی جایگزین او شود. نرخ جابه‌جایی باروری دو فرزند است که یکی از آنها به‌طور متوسط، دختر است. (درواقع، نرخ جابه‌جایی اندکی بیشتر از دو است و علت این امر احتمال زنده نماندن دختر تا رسیدن به سن تولید مثل است). در مقابل، در فقیرترین کشورها، نرخ باروری، پنج یا بیشتر است. در این کشورها هر مادری به‌طور متوسط دو دختر و گاهی سه دختر یا بیشتر را پرورش می‌دهد. در چنین شرایطی، جمعیت ملی در هر نسل دو برابر می‌شود.

به‌هر حال گذار و تغییر جمعیتی در اغلب نقاط جهان اتفاق افتاده است. از این گذشته، با آنکه انتقال جمعیتی اروپای غربی بالغ بر یک قرن یا بیشتر طول کشید، اما این انتقال جمعیت در کشورهای در حال توسعه در قرن بیست‌ویکم در طول چند دهه و یا چند سال اتفاق افتاده است. در بنگلادش، نرخ بهره‌وری کل از ۶/۶ در سال ۱۹۷۵ به ۳/۱ در سال ۲۰۰۰ کاهش یافت و این در حالی است که ما در همان مقطع شاهد فعالیت چشمگیر گروه‌های تأمین منابع مالی خرد^۱ (کمیته پیشرفت روستایی بنگلادش) در روستایی خارج از داکا بودیم.



سرنانه تولید ناخالص داخلی، ۲۰۰۱

توضیح: محور X یک مقیاس لگاریتمی است.

مأخذ: محاسبه داده‌ها براساس اطلاعات بانک جهانی، ۲۰۰۴.

نمودار ۱-۳ باروری و توسعه اقتصادی

در ایران، بعد از انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹، شکل‌گیری حتی از این هم سریع‌تر بود و نرخ مذکور از ۶/۷ در سال ۱۹۸۰ به ۲/۶ در سال ۲۰۰۰ رسید. به نظر می‌رسد که انقلاب ایران نسلی از دختران جوان را به مدارس کشاند و این شکوفایی در سوادآموزی دختران، به سرعت و تا حد چشمگیری به میل به داشتن فرزند کمتر تعبیر شده است. یکی از دلایل گرفتار شدن در تله فقر، تله جمعیت است و آن زمانی است که خانواده‌های فقیر ترجیح می‌دهند فرزندان زیادی داشته باشند. البته این انتخاب آنها طبیعی است؛ اما می‌تواند نتایج مصیبت‌باری در پی داشته باشد. وقتی خانواده‌های فقیر فرزندان زیادی داشته باشند، طبعاً خانواده نمی‌تواند در زمینه تغذیه، بهداشت و تحصیلات هر یک از فرزندان، سرمایه‌گذاری لازم را انجام بدهد. چنین خانواده‌هایی ممکن است فقط بتوانند زمینه تحصیل یک فرزند را فراهم کنند و بر این اساس فقط یک پسر از فرزندان خود را به مدرسه بفرستند. بنابراین نرخ بالای باروری در یک نسل می‌تواند منجر به فقر کودکان و همچنین بالا بودن نرخ باروری در نسل بعد بشود. رشد ناگهانی جمعیت نیز فشارهای زیادی را

به اندازه مزارع و منابع زیست‌محیطی وارد می‌آورد و در نتیجه باعث تشدید فقر می‌گردد. تله جمعیت نیز مانند سایر موانع موجود در مسیر رشد اقتصادی، چاره‌پذیر است. تعلیم و تربیت و تحصیلات دختران به زنان امکان می‌دهد تا راحت‌تر به جرگه نیروی کار ملحق شوند و بدین ترتیب قدرت کسب درآمد آنها را بیشتر و هزینه در خانه ماندن برای پرورش بچه‌ها را افزایش می‌دهد. تحصیلات، قانون و فعالیت اجتماعی می‌تواند زنان را توانمندتر بکند تا راحت‌تر بتوانند در مورد باروری خود تصمیم بگیرند (به جای آنکه فقط شوهران یا دیگر اعضای خانواده این تصمیم را برای آنها بگیرند). برای تضمین بقای فرزندان می‌توان وجود بیماری را در آنها بررسی کرد و این بدان معناست که والدین می‌توانند فرزندان کمتری داشته باشند تا اطمینان حاصل کنند که این بچه‌ها زنده خواهند ماند و در دوران پیری والدین از آنها مراقبت می‌کنند. برنامه‌ریزی خانواده و خدمات بهداشت تناسلی را حتی در جوامع بسیار فقیر نیز می‌توان ارائه کرد. به هر حال تأمین همه این خدمات به پول نیاز دارد و جای این پول نیز در فقیرترین اقتصادهای جهان خالی است.

نمودار ۱-۳ ضمن نشان دادن نرخ کل باروری در سال ۲۰۰۱، آن را با درآمد سرانه ملی کشور مقایسه می‌کند. نرخ کل باروری و نرخ رشد جمعیت، به خصوص در فقیرترین نقاط جهان به شدت بالاست. در اینجا تعبیر واضحی از تله جمعیت ارائه شده است: فقیرترین نقاط که بسیاری از آنها بزرگ‌ترین موانع موجود در مسیر رشد اقتصادی جدید را نیز پیش رو دارند، مناطقی هستند که خانواده‌های آنها بیشترین تعداد فرزند را دارند و جمعیت نیز در آنها در حال افزایش است. رشد جمعیت بالای این مناطق باعث فقر شدیدتر می‌شود و فقر بیشتر نیز نرخ بالای باروری را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

۳-۳ کشورهای که رشد نیافته‌اند

نقشه ۵ همه کشورهای جهان را نشان می‌دهد که در آنها تولید ناخالص داخلی در دوره بیست‌ساله بین سال‌های ۱۹۸۰-۲۰۰۰، کاهش یافته است. توجه به این نکته ضروری است که هیچ کشور ثروتمندی در آمریکای شمالی، اروپای غربی یا شرق آسیا نیست که رشد نیافته باشد! در واقع تمام مشکلات موجود در این زمینه به جهان در حال توسعه مربوط است. از این بین در حدود ۴۵ کشور در سرانه تولید ناخالص داخلی، رشد منفی

داشته‌اند (در سال ۱۹۸۰، فقط کشورهایی که حداقل دو میلیون نفر جمعیت داشتند مورد ارزیابی قرار گرفتند تا از تأثیر ویژگی و خصایص کشورهای بسیار کوچک در این ارزیابی پرهیز شود).

شاید بتوان اقتصادهای موجود در جهان را برحسب درآمد سرانه آنها در سال ۱۹۸۰ به ۶ گروه زیر تقسیم کرد:

- همه کشورهای کم‌درآمد،
- کشورهای صادرکننده نفت با درآمد متوسط،
- کشورهای با درآمد متوسط که قبلاً کمونیست بوده‌اند،
- سایر کشورهای با درآمد متوسط،
- کشورهای صادرکننده نفت با درآمد بالا،
- همه کشورهای دیگر با درآمد بالا.

در جدول ۲-۳، کشورهای هر گروه در دو ستون طبقه‌بندی شده‌اند: این دو گروه عبارت‌اند از کشورهایی که رشد اقتصادی مثبت داشته‌اند و کشورهایی که رشد اقتصادی آنها روند نزولی فاحشی داشته است. در سمت راست جدول نیز تعداد کشورهای هر ستون نشان داده شده است. چندین نکته مهم در این خصوص وجود دارد. اول اینکه بزرگ‌ترین مشکل افت اقتصادی در واقع در فقیرترین کشورها و به‌خصوص در منطقه آفریقای سیاه (ساب‌سahاران) اتفاق می‌افتد. نکته دومی که در این جدول مشاهده می‌شود این است که به‌غیر از کشورهای صادرکننده نفت و کشورهای تازه استقلال‌یافته شوروی سابق، تمام کشورهای پردرآمد و همچنین کشورهای دارای درآمد متوسط، رشد اقتصادی داشته‌اند. تنها مورد عدم رشد اقتصادی در بین کشورهای پردرآمد مربوط به عربستان سعودی است که یک کشور صادرکننده نفت محسوب می‌شود. در بین کشورهای دارای درآمد متوسط، بیشترین نسبت عدم رشد اقتصادی مربوط به کشورهای صادرکننده نفت و جوامع سابقاً کمونیستی (پسا کمونیستی)^۱ بوده است. در میان سایر کشورهای دارای درآمد متوسط، دوازده کشور از چهارده کشور موجود، رشد اقتصادی مثبت داشته‌اند.

جدول ۲-۳ طبقه‌بندی کشورها در سال ۱۹۸۰

		رشد اقتصادی مثبت		رشد اقتصادی منفی		جمع کل
کشورهای کم‌درآمد		مالزی	بنگلادش	کنیا	آنگولا	
		مراکش	بنین	ماداگاسکار	بولیوی	
		موزامبیک	بورکینافاسو	مالی	بروندی	
		نیپال	کامبوج	نیکاراگوئه	کامرون	
		پاکستان	چاد	نیجر	جمهوری	
		پاپوآ گینه نو	شیلی	نیجریه	آفریقای مرکزی	
		سنگال	چین	پرو	جمهوری	
		سری‌لانکا	جمهوری دومینیک	فیلیپین	دمکراتیک کنگو	
		سودان	مصر	رواندا	ساحل عاج	
		سوریه	السالوادر	سیرالئون	اکوادور	
		تانزانیا	غنا	توگو	اتیوپی	
		تایلند	گینه	زامبیا	گواتمالا	
		تونس	هند	هائیتی		
		ترکیه	اندونزی	هندوراس		
۲۵ ۳۷	(+) (-)	ایران	اردن			
		ویتنام				
		جمهوری کره				
		جمهوری دمکراتیک				
		خلق لائو				
		مالاوی				
کشورهای با درآمد متوسط	کشورهای شوری سابق	مجارستان	آلبانی	مولداوی	ارمنستان	
		لهستان	بلغارستان	رومانی	بلاروس	
		جمهوری چک	جمهوری چک	روسیه	کرواسی	
		اسلواکی		تاجیکستان	گرجستان	
				ترکمنستان	قزاقستان	
				اوکراین	جمهوری	
				ازبکستان	قرقیزستان	
				لتونی		
		لیتوانی				
۱۵ ۶	(+) (-)					

جدول ۲-۳ طبقه‌بندی کشورها در سال ۱۹۸۰

		رشد اقتصادی مثبت	رشد اقتصادی منفی	جمع کل
	صادرکنندگان نفت	ونزوئلا	الجزایر	۲۰ (-)(+)
	سایر کشورهای با درآمد متوسط	لبنان مکزیک پرتغال کلمبیا ۲۱۲ سنگاپور کاستاریکا (-)(+) اسپانیا یونان اروگوئه هنگ کنگ	پاراگوئه آفریقای جنوبی	
کشورهای با درآمد بالا	صادرکنندگان غیرنفتی	ایتالیا ژاپن هلند نیوزیلند نروژ ۰۱۸ سوئد فرانسه (-)(+) سوئیس آلمان انگلیس اسرائیل آمریکا		
	صادرکنندگان نفتی		عربستان سعودی	۱۰ (-)(+)

مأخذ: همان.

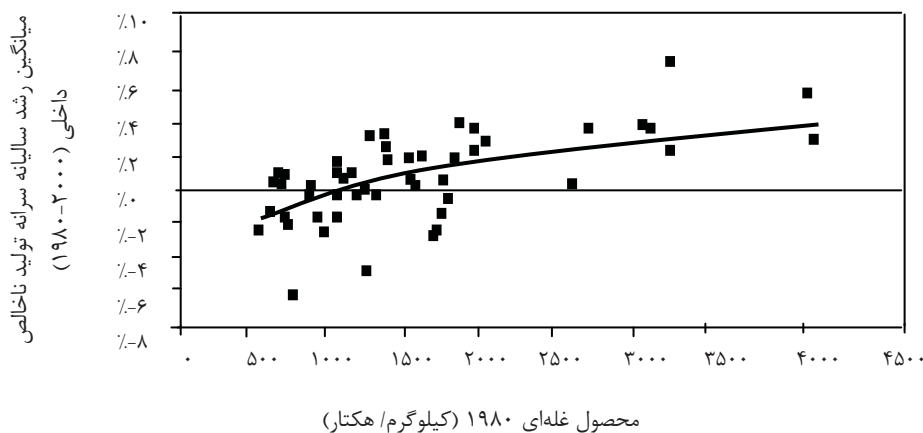
افت اقتصادی در کشورهای تولیدکننده نفت و جوامع پساکمونیست، وضعیت بسیار نامتعارفی را نشان می‌دهد. البته، کشورهای نفت‌خیز، جوامع فقرزده‌ای نیستند بلکه کشورهایی با درآمد متوسط و یا جوامعی پردرآمد هستند که فعالیت اقتصادی آنها به‌شدت به صادرات نفت وابسته است. فرازوفروود اقتصاد این کشورها در واقع همپای قیمت واقعی نفت صورت می‌گیرد؛ قیمت نفت نیز با قیمت کالاهای وارداتی مانند ماشین‌آلات یا کالاهای مصرفی مرتبط است. طی دهه ۱۹۷۰ قیمت نفت افزایش

فاحشی داشت و این افزایش قیمت نیز باعث رشد و ارتقا چشمگیر استاندارد زندگی در اقتصادهای مربوط شد، اما طی دهه‌های ۱۹۸۰-۱۹۹۰ قیمت نفت به شدت سقوط کرد و این افت قیمت باعث افت شدید استانداردهای زندگی شد. اگر درس و آموزه‌ای در این تحلیل‌ها وجود داشته باشد، به طور حتم این است که اگر اقتصادی به صادرات یک محصول (یا معدودی از محصولات) متکی باشد، به دلیل نوسانات قیمت آن محصول در بازارهای جهانی، تغییرپذیری بالایی خواهد داشت. از آنجاکه نفت محصول بسیار تغییرپذیری است، طبعاً درآمد واقعی اقتصادهای نفت نیز بسیار تغییرپذیرند.

افت اقتصادی در جوامع پساکمونیستی در نوع خود مورد خاصی محسوب می‌شود. این کشورها در زمان تغییر نظام شکست‌خورده کمونیستی و روی آوردن به اقتصاد بازار از نظر سرانه تولید ناخالص داخلی دچار افت یک باره فاحشی شده‌اند. حتی در مواردی که در آن به اصطلاح قوی‌ترین اقتصادهای انتقالی مطرح است - جمهوری چک، مجارستان و لهستان - تا چند سال، سرانه تولید ناخالص داخلی دورانی توأم با رکود و افت فاحش را طی کرد، چون صنایع سنگین قدیمی وابسته به اقتصاد اتحاد شوروی دچار رکود یا ورشکستگی شدند و بخش‌های جدید فرصت توسعه پیدا کردند. نتیجه این روند چیزی بود که اقتصاددانان از آن به عنوان «رکود انتقالی»^۱ نام برده‌اند. تا اواخر دهه ۱۹۹۰، جوامع پساکمونیستی رشد اقتصادی خود را از سرگرفته بودند، اما رشد سرانه تولید ناخالص داخلی آنها کمتر از میزان مشابه در پیش از فروپاشی اتحاد شوروی سابق بود.

چرا بعضی از کشورهای فقیر رشد می‌کنند و برخی دچار رکود می‌شوند کشورهای فقیر برای گرفتار شدن در تله فقر بسیار مستعد هستند. از بین ۵۸ کشور غیرنفتی که درآمد سرانه آنها کمتر از سه هزار دلار است، ۲۲ کشور (۳۸ درصد از آنها) سقوط فاحشی داشته‌اند. باین حال ۳۶ کشور دیگر باقی‌مانده در این گروه رشد اقتصادی داشته‌اند. حال باید دید که چطور است که بعضی از کشورهای بسیار فقیر از تله فقر گریخته‌اند در حالی که سایرین نتوانسته‌اند؟ مقایسه کشورهایی که در این خصوص موفق و ناموفق بوده‌اند حاکی است که گروه موفق‌تری که رشد اقتصادی داشته‌اند، دارای ویژگی‌های خاصی هستند. به نظر می‌رسد که در رابطه با این کشورها مهم‌ترین ویژگی بهره‌وری غذایی است. کشورهایی که

محصول غله‌ای زیادی در مقیاس هکتار داشتند و آنها که سطح بالایی از منابع کودی را در مقیاس هکتار مصرف کرده‌اند، در واقع کشورهای فقیری هستند که مستعد رشد اقتصادی‌اند. کشورهایی که روند خود را در سال ۱۹۸۰ با محصول کمی شروع کرده‌اند، کشورهایی هستند که مستعد افت اقتصادی و رکود بین سال‌های ۱۹۸۰-۲۰۰۰ می‌باشند. نمودار ۲-۳ این مسئله را به‌وضوح نشان می‌دهد: در بین کشورهای کم‌درآمد، در سال ۱۹۸۰ محصول غله‌ای زیاد (که با محور افقی اندازه‌گیری شده است) با نرخ رشد اقتصادی بالا (که با محور عمودی اندازه‌گیری شده است) مرتبط است. بر این اساس، تله فقر عمدتاً پدیده‌ای روستایی و مربوط به روستاییان کشاورزی است که گرفتار افزایش جمعیت و رکود و یا سقوط سرانه تولید غذا شده‌اند.



مأخذ: همان.

نمودار ۲-۳ محصول غله‌ای و رشد در میان کشورهای کم‌درآمد

بزرگ‌ترین تفاوت بین آفریقا و آسیا این است که آسیا طی دهه‌های اخیر سرانه تولید غذای بالا و فزاینده‌ای داشته است، در حالی که این سرانه در آفریقا کم و نزولی بوده است. در آسیا نواحی روستایی و بیرون شهر دارای تراکم جمعیتی بوده و شبکه جاده‌ای گسترده‌ای دارد که امکان حمل‌ونقل کود به مزارع و محصول به بازارها را فراهم می‌کند. کشاورزان از

کود و آبیاری بهره می‌گیرند و در نتیجه محصولات غذایی فراوان هستند. مؤسسات اهداکننده و کمک‌رسان نیز در آسیا از توسعه گونه‌های پرمحصول حمایت زیادی می‌کنند. تحت چنین شرایطی، کشاورزان آسیایی توانستند با کشت و پرورش گونه‌های پرمحصول، «انقلاب سبز» یعنی افزایش تولید غذایی هر کشاورز را رقم بزنند. نواحی بیرون شهر و حاشیه‌ای در آفریقا نیز کم‌وبیش دارای تراکم جمعیت است، اما جاده‌ای برای حمل کود و محصول در آنها وجود ندارد. کشاورزان در مزارع محصولات غذایی از کود استفاده نمی‌کنند و به جای آبیاری فقط به بارش باران متکی هستند. مؤسسات و تشکل‌های یاری‌رسان در این زمینه، به شکل اسفباری فاقد منابع لازم برای حمایت از اقدامات علمی در جهت بهبود و اصلاح گونه‌های گیاهی مناسب و متناسب با شرایط آفریقا هستند. کشاورزان آفریقایی، تحت چنین شرایط سخت و ناملایمی عملاً نتوانستند سود چندانی از توسعه انقلاب سبز در گونه‌های پرمحصول محصولات غذایی نصیب خود سازند. اگرچه آسیا و آفریقا، هر دو در سال ۱۹۸۰ بسیار فقیر بودند، اما همان‌طور که در جدول ۳-۳ نشان داده شده است، کشاورزی آسیا به سرعت و با اختلاف فاحش از کشاورزی آفریقا پیشی گرفت. این روند از آن زمان به مبنایی برای رشد چشمگیر آسیا مبدل شد.

جدول ۳-۳ شرق آسیا و آفریقای سیاه در سال ۱۹۸۰

آفریقای سیاه	شرق آسیا	
۹۲۷	۲۰۱۶	محصول غله‌ای (کیلوگرم/هکتار)
۴	۳۷	اراضی آبی (درصد از زمین زراعی)
۴	۴۳	سهمی از منطقه زراعی تحت کشت گونه‌های جدید
۳۸	۷۰	نرخ باسوادی بزرگسالان (درصد)
۱۱۶	۵۶	نرخ مرگ‌ومیر نوزادان (از هر هزار زایش)
۶/۶	۳/۱	نرخ کل باروری (زایش هر زن)

مأخذ: همان.

البته گرایش‌های دیگری نیز در اطلاعات و داده‌های ارائه شده وجود دارد. کشورهای آسیایی که تجربه رشد اقتصادی را از سال ۱۹۸۰ آغاز کرده بودند، شرایط اجتماعی

بهتری داشتند: نرخ باسوادی بیشتر، مرگ‌ومیر کمتر نوزادان و نرخ پایین‌تر کل باروری از جمله ویژگی‌های آنها بود. بنابراین چنین کشورهایی برای گرفتار شدن در دام جمعیت ناشی از رشد سریع و فزاینده جمعیت که بخشی از مزارع را تحت فشار قرار می‌داد، چندان مستعد نبودند. بدین ترتیب، بار دیگر روستاییان آسیایی از این جهت نیز وضعیتی بهتر از هم‌تایان آفریقایی خود داشتند. یکی از گرایش‌های دیگر موجود این است که کشورهای فقیر پرجمعیت ظاهراً در مقایسه با کشورهای فقیر با جمعیت کمتر، عملکرد بهتری داشته‌اند. جمعیت بیشتر ممکن است با گسترش و افزایش بازارهای داخلی، جذابیت بیشتری برای سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی ایجاد کرده باشد. از طرفی توسعه زیرساخت‌های مهم و حیاتی نظیر جاده و برق‌رسانی در کشورهای پرجمعیت‌تر، آسان‌تر است، چون احداث این شبکه‌های زیربنایی مستلزم صرف هزینه اولیه زیادی است که سرمایه‌گذاری لازم در مورد آن از سوی اقتصادهای بزرگ‌تر و پرجمعیت‌تر، با سهولت بیشتری صورت می‌گیرد.

۳-۴ چرا کشورهای با درآمد متوسط آمریکای لاتین پیشرفت نکردند؟

تله فقر در فقیرترین کشورها از بعضی جهات و در مقایسه با رکودی که در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ تعدادی از کشورهای آمریکای جنوبی و مرکزی را فراگرفت، چندان هم ابهام برانگیز نیست. جدول ۲-۳ نشان می‌دهد کشورهایی مانند اکوادور، گواتمالا، پاراگوئه و پرو رکود اقتصادی فاحشی داشته‌اند. اگرچه این کشورها دارای جمعیت فقیر و درمانده نیز هستند، اما این کشورها در کل فقیر محسوب نمی‌شوند. پس چطور می‌توان عدم توسعه آنها را توجیه کرد؟

در بخش‌های بعد با جزئیات بیشتری به طرح این سؤال می‌پردازم. اما در اینجا به ذکر سه ویژگی بارز این اقتصادها بسنده خواهیم کرد. نخست اینکه، همه این اقتصادها دارای مشکلات جغرافیایی خاصی هستند. اکوادور و پرو از جمله کشورهای آندین^۱ هستند که جمعیت آنها بین دو قسمت پست گرمسیری و مناطق مرتفع کوهستانی تقسیم شده است. وضعیت حمل‌ونقل در این دو کشور گران و پرمخاطره است. البته پاراگوئه یک کشور

1. Andean Countries

محصور در خشکی است. گواتمالا نیز از ترکیب کوهستان‌ها و جنگل‌های پست گرمسیری و بارانی تشکیل شده است. دوم اینکه، کشورهای آندین و جوامع آمریکای مرکزی به شدت دچار تقسیم‌بندی‌های اجتماعی و خصوصاً مرزبندهای قومی و نژادی هستند. جمعیت اروپایی‌الاصل این کشور ظاهراً از جمعیت بومی و دورگه این کشور ثروتمندترند. اروپایی‌ها با شکست جمعیت بومی این کشور به روش‌های مختلفی آنها را سرکوب کردند و تا چندی پیش علاقه چندانی به سرمایه‌گذاری در زمینه انسانی نداشتند. بنابراین، سیاست در این کشور به شدت پرتنش و گاهی با خشونت همراه بوده است. سوم آنکه، همه این کشورها در قبال شوک‌های طبیعی و اقتصادی شدید بیرونی، آسیب‌پذیر هستند. خطرات طبیعی شامل زلزله، خشک‌سالی، سیل و رانش زمین می‌باشد. خطرات اقتصادی نیز شامل بی‌ثباتی فراگیر در قیمت‌های بین‌المللی اقلام صادراتی مهم این کشورها نظیر مس، پودر ماهی، قهوه، موز و سایر محصولات کشاورزی و معدنی است.

۳-۵ ادامه فقر شدید در اثنای رشد اقتصادی

حتی در میان کشورهای فقیر آسیایی که رشد اقتصادی محسوسی داشته‌اند، فقر شدید غالباً خیل عظیمی از جمعیت کشور را دربرمی‌گیرد. رشد اقتصادی معمولاً توزیع یکسان و هماهنگی در سطح یک کشور ندارد. استان‌های ساحلی چین که با سرمایه‌گذاری و تجارت جهانی در ارتباط هستند، به مراتب سریع‌تر از سایر مناطق غیرساحلی غربی کشور رشد کرده‌اند. ایالت‌های جنوبی هند که به‌طور جدی در تجارت جهانی سهیم هستند نیز به مراتب زودتر از نواحی شمال واقع در دره گنگ، به توسعه اقتصادی رسیده‌اند. بنابراین، حتی در شرایطی که میانگین رشد اقتصادی بالاست، باز هم ممکن است بخش‌هایی از یک کشور سال‌ها و یا چندین دهه در مسیر این رشد قرار نگیرد. یکی از دیگر دلایل پایداری و ماندگاری فقر، عدم موفقیت دولت است. رشد می‌تواند باعث توانمندسازی خانوارهایی شود که با فرصت‌های بازار در ارتباط هستند اما درعین حال ممکن است از این رشد، بهره‌ای نصیب فقیرترین فقرای همان جامعه نشود. افراد بسیار فقیر معمولاً به دلیل نداشتن سرمایه انسانی - تغذیه خوب، بهداشت و تحصیلات کافی - از نیروهای بازار جدا شده‌اند. مهم اینکه هزینه‌های اجتماعی ناشی از

انباشت سرمایه انسانی شامل فقیرترین افراد نیز می‌شود و این در حالی است که دولت‌ها اغلب در انجام چنین سرمایه‌گذاری‌های موفق عمل نمی‌کنند. رشد اقتصادی باعث توانمند شدن خانواده‌ها می‌شود؛ اما وضع نظام مالیاتی به حد کافی نیست که با دریافت آن دولت‌ها بتوانند متناسب با آن هزینه‌های اجتماعی را افزایش بدهند. حتی هنگامی که دولت‌ها درآمد دارند نیز اگر فقیرترین افراد جامعه از اقلیت‌های مذهبی یا قومی آن کشور باشند، دولت‌ها معمولاً آنها را نادیده می‌گیرند.

سومین دلیل ادامه فقر در خلال روند رشد، دلیلی فرهنگی است. در بسیاری از کشورها صرف‌نظر از حقوق و سیاسی بودن بعضی از تعصبات موجود، زنان با تبعیض‌های فرهنگی شدیدی روبه‌رو هستند. به‌عنوان مثال در جنوب آسیا مطالعات موردی متعدد و گزارش‌های رسانه‌ای زیادی در رابطه با زنان جوانی ارائه شده است که نشان می‌دهد آنها حتی در مواقعی که خانواده از غذای کافی بهره‌مند بوده است نیز در معرض سوءتغذیه شدید قرار گرفته داشته‌اند. زنانی که اغلب بی‌سواد هستند معمولاً از سوی منسوبین خود مورد بدرفتاری قرار می‌گیرند. آنها از جایگاه اجتماعی و حتی حمایت قانونی لازم برای برخورداری از بهداشت اولیه و رفاه نیز بهره‌مند نیستند.

به‌طور خلاصه، پایداری و ادامه فقر، حتی در خلال رشد اقتصادی نیز دلایل بی‌شماری دارد. فقط با تحلیل و بررسی شرایط خاص می‌توان درک و برداشت دقیقی از این مسئله داشت. تصمیم‌سازان، سیاستگذاران و تحلیلگران باید نسبت به شرایط جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی که هر یک ممکن است نقش خاصی را در این خصوص ایفا کنند، دقت و حساسیت لازم را داشته باشند.

۳-۶ بزرگ‌ترین چالش: غلبه بر تله فقر

وقتی کشورها روی نردبان توسعه قرار می‌گیرند، معمولاً می‌توانند از آن بالا بروند. با هر پله صعود، ظاهراً همه ویژگی‌های خوب با هم محقق می‌شوند: حجم سرمایه بالا، تخصصی شدن بیشتر، فناوری پیشرفته‌تر و نرخ باروری پایین‌تر. اگر کشوری در پایین نردبان توسعه گرفتار شود و با اولین پله آن فاصله زیادی داشته باشد، ممکن است هیچ‌گاه نتواند از نردبان بالا برود. مهم‌ترین هدف توسعه اقتصادی برای فقیرترین

فصل سوم چرا بعضی از کشورها پیشرفت نمی‌کنند؟ ۱۲۱

کشورها این است که به آنها کمک شود تا روی پله این نردبان قرار بگیرند. کشورهای ثروتمند برای سرمایه‌گذاری در کشورهای فقیر و ثروتمند کردن آنها، هیچ اجباری ندارند، بلکه آنها باید تا حدی در این کشورها سرمایه‌گذاری کنند که کشورهای فقیر بتوانند به نردبان توسعه برسند. سپس پویایی چشمگیر و رشد اقتصادی متکی به خود این کشورها می‌تواند به جریان بیافتد.

توسعه اقتصادی اتفاق می‌افتد. این روند می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد. این روند می‌تواند خود ساخته باشد، اما به هر حال باید آغاز شود.

فصل چہارم

اقتصاد کلینیکی

جهان ثروتمند آموزش دوره دکترای اقتصاددانان را به خود اختصاص می‌دهد و دانشجویان دوره دکترای جهان ثروتمند نیز به سهم خود بر مؤسسات بین‌المللی خاصی نظیر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی حاکم‌اند. این مؤسسات درخصوص چگونگی خروج از تله فقر به کشورهای فقیر مشاوره می‌دهند. اقتصاددانان این مقطع، افراد روشن‌فکر و بانگیزه‌ای هستند. من به‌خوبی از این موضوع آگاهم چون بسیاری از آنها تحت تعلیم و آموزش من بوده‌اند. اما آیا مؤسساتی که این افراد در آن کار می‌کنند نسبت به مشکلات کشورهایی که این افراد در آنها فعالیت می‌کنند، درک و برداشت صحیحی دارند؟ پاسخ منفی است. اقتصاد توسعه برای اینکه شباهت بیشتری به پزشکی نوین، یک حرفه سخت و دقیق، شناخت و یک واقعیت داشته باشد باید مورد تجدیدنظر و بازنگری دقیق قرار بگیرد.

اقتصاد توسعه امروز از بعضی جهات شبیه به طب قرن هجدهم است. در آن زمان پزشکان و اطبا برای گرفتن خون بیماران خود از زالو استفاده می‌کردند و غالباً در حین انجام این کار آنها را می‌کشتند. در ربع قرن گذشته که کشورهای فقیر از جهان ثروتمند درخواست کمک کرده‌اند، آنها را به سراغ پزشک پول جهان یعنی صندوق بین‌المللی پول فرستاده‌اند. اصلی‌ترین تجویز صندوق بین‌المللی پول در این خصوص، بستن کمربند بودجه‌ای بیماران بسیار فقیر به کمربند این صندوق بوده است. سختی تجویز صندوق بین‌المللی پول در نهایت منجر به بروز آشوب و ناآرامی، کودتا و فروپاشی و از بین رفتن خدمات عمومی شد. در گذشته و هنگامی که یکی از برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول در خلال ناآرامی اجتماعی و اخلال اقتصادی به هم خورد، صندوق بین‌المللی پول به‌راحتی آن را به حساب ضعف بردباری و بی‌کفایتی دولت گذاشت. سرانجام روند تغییر

این روش آغاز شد. صندوق بین‌المللی پول در تلاش برای یافتن راهکارهای مؤثرتری برای فقیرترین کشورهاست.

حدود بیست سال طول کشید تا من متوجه شوم که اقتصاد توسعه خوب باید چگونه باشد و هنوز هم در این زمینه در حال یادگیری هستم. خوشبختانه در مورد خودم و کشورهایی که در آنها کار کرده‌ام، از ابتدای انجام فعالیت‌های مشورتی پی بردم که آموزش رسمی من برای انجام وظیفه در این زمینه کافی نبوده است. با آنکه در خلال مطالعات پیشرفته‌ای که داشتم با بسیاری از ابزارهای مهم آشنا شده بودم؛ اما هنوز زمینه‌ای که بتوان این ابزار را در آن به کار برد، فرانگرفته بودم. همچنین یاد گرفته بودم باور کنم که ابزارهای اقتصاد استاندارد در صورتی کافی هستند که به‌درستی مورد استفاده قرار بگیرند. مدت‌ها طول کشید تا به این نکته پی ببرم که اگر قرار باشد کشورهای بحران‌زده و فقیر بتوانند بر مشکلاتی که دارند غلبه کنند، وجود ابزارها و راهکارهای بیشتر نیز ضروری است.

من روش جدیدی را برای اقتصاد توسعه پیشنهاد می‌کنم، روشی که به آن اقتصاد کلینیکی می‌گویم تا از آن برای ترسیم شباهت‌های موجود بین اقتصاد توسعه مطلوب و یک پزشکی کلینیکی خوب استفاده می‌شود. در طول بیست سال گذشته به دفعات از من خواسته شد تا رسیدگی و بررسی یک اقتصاد بیمار - یک اقتصاد بحران‌زده - را به عهده بگیرم و راهکار درمانی مناسبی برای آن تجویز کنم. در طول این سال‌ها همواره از این متعجب بودم که این تجربه چقدر شبیه روش کلینیکی و بالینی همسر من سونیا در پزشکی اطفال است. بارها با ترس و تردید دیده بودم که چطور او، اغلب در نیمه شب، به ملاقات یک بیمار اورژانسی یا بیمار خاص می‌رود و به‌سرعت به نتایج مؤثر و شگفت‌انگیزی می‌رسد. اقتصاد توسعه، امروزه دیگر شبیه پزشکی نوین نیست؛ اما باید سعی شود تا این شباهت به‌وجود آید. اگر اقتصاددانان توسعه، درس‌ها و آموزه‌های مهم پزشکی نوین را هم در رابطه با توسعه علوم اساسی و هم در نظام‌دهی روش‌های کلینیکی یعنی درست‌جایی که علم باید در مورد یک بیمار خاص به اجرا گذاشته شود، فراگیرند، اقتصاد توسعه می‌تواند پیشرفت چشمگیری بکند.

۴-۱ درس‌هایی از طب بالینی (کلینیکی)

نیمه شب با دکتر تماس می‌گیرند. کودکی دچار تب بالا شده است. چه باید کرد؟ این درست شبیه تماسی است که اواسط سال ۱۹۸۵ با من گرفته شد و آن زمانی بود که بولیوی دچار تب بالایی از تورم بیش از حد شده بود. علوم پزشکی و روش‌های درمانی راهکارهای بسیار سختی را برای مهار تب توصیه می‌کنند. اما در طب کلینیکی، پنج درس عمده وجود دارد که با اقتصاد کلینیکی مرتبط است.

درس اول این است که بدن انسان سیستم پیچیده‌ای دارد. طب یونان باستان بر این باور بود که بیماری حاصل عدم توازن چهار مایع بدن است. شاید این مسئله در بیش از دو هزار سال قبل اهمیت خاصی داشته، اما آنچه امروز در این خصوص می‌دانیم به مراتب فراتر و بیشتر است. بدن انسان دارای فرایندهای بیولوژیکی و بیوشیمی بسیار پیچیده‌ای است. تقسیم روان‌شناسی انسان به سیستم‌های متعدد و مرتبط دیگر - اعصاب، گردش خون، تنفسی، گوارشی، غدد، مصونیت، تناسلی و غیره - به‌گونه‌ای است که با وجود این پیچیدگی، در سطح فرایندهای بیولوژیکی مهم بدن قرار می‌گیرد. منشأ و ریشه بیماری‌ها نیز ممکن است عوامل عفونی، مخاطرات محیطی، ناهنجاری‌های ژنتیکی، سوءتغذیه یا عوامل مختلف دیگر و یا ترکیب پیچیده‌ای از این عوامل باشد.

پیچیدگی سیستم بدن انسان دلایلی به مراتب فراتر از این دارد که در غیر این صورت ممکن بود همه چیز بدن به هم بریزد. مهم‌تر اینکه نقص عملکرد در یک نقطه می‌تواند باعث بروز نقص‌های بیشتری بشود. تب ناشی از سرایت یک عامل عفونی و میکروبی ممکن است باعث بروز حمله مغزی بشود که در این صورت تب به مراتب بیش از عفونت در بروز آن مؤثر بوده است. نارسایی قلبی نیز می‌تواند باعث بروز نارسایی کبدی بشود و این عارضه زمانی اتفاق می‌افتد که کلیه نتواند بعضی از سموم خطرناک بدن را دفع کند. از دست رفتن خون می‌تواند باعث اختلال هر سیستمی شده و باعث ایجاد شوک در بدن بشود. پزشکان بخش اورژانس باید تلاش کنند تا عملکرد اولیه هر سیستمی را در سطح حداقل نگه دارند و این کار را نه فقط به‌علت خود آن سیستم، بلکه برای جلوگیری از بروز خطرات پیچیده دیگری که ممکن است باعث اختلال سیستم‌های حیاتی دیگر بشود، انجام می‌دهند. هنگامی که حرکت مارپیچی و رو به

عقب در بیمار آغاز می‌شود، ممکن است کنترل و مهار آن بسیار سخت باشد، چون نارسایی‌های داخلی بسیار سریع و پیچیده صورت می‌گیرند.

درس دوم این است که هر پیچیدگی مستلزم تشخیص متفاوتی است. پزشکی که کودکی با تب بالا را برای اولین بار ویزیت می‌کند، می‌داند که بروز تب ممکن است عوامل مختلف و متعددی داشته باشد. اولین گام دکتر، پیدا کردن علت تب در این مورد خاص است. بعضی از علل بروز تب خطرناک هستند و برخی دیگر چنین نیستند. بعضی از آنها قابل درمان و برخی دیگر غیرقابل درمان هستند. بعضی از این علل نیاز به توجه و رسیدگی فوری دارد و بعضی دیگر چنین نیستند (البته شاید افزایش سطح و یا حتی کودک را بتوان به‌عنوان یک مورد استثنا برشمرد). تب ممکن است بر اثر عفونت‌های مختلف (میکروبی، قارچی، ویروسی، یاخته‌ای)، زخم، بیماری‌های خودایمنی^۱، سرطان‌ها، مسمومیت و عوامل دیگر بروز کند. از آنجاکه تب، بیش از آنکه یک بیماری باشد، یک نشانه بیماری است، پزشک برای اجرای صحیح روش درمانی ابتدا باید علت اصلی بروز این نشانه را تشخیص بدهد.

پزشک برای رسیدن به پاسخ صحیح در این زمینه، اقدامات خود را براساس یک چک‌لیست انجام می‌دهد. همسر من به‌عنوان یک پزشک ممکن است یک ساعت را فقط صرف سؤال کردن از بیمار بکند و سپس قبل از آنکه قضاوتی در مورد بیماری بکند انجام آزمایشات مختلفی را برای او تجویز کند. درعین حال ممکن است مورد دیگری باشد که در آن علت بیماری به‌وضوح مشخص باشد. گوش دردی که با تب همراه باشد، علامت خوبی است که نشان می‌دهد، بیماری یک گوش درد عمومی (عفونت گوش) است، به‌خصوص اگر خواهر یا برادر آن کودک نیز مثلاً طی هفته قبل از آن به همین درد مبتلا بوده باشد، چون این بیماری خاص به‌سرعت بین بچه‌های هم‌کلاسی یا اعضای خانواده سرایت می‌کند. بد نیست بدانیم که چک‌لیست پزشک به‌طور اتفاقی تنظیم نشده است. درواقع اصول خاصی وجود دارد که مراحل چک‌لیست براساس آن تنظیم شده و پزشک نیز بررسی و معاینه خود را براساس آنها انجام می‌دهد. همسر من، در وهله اول برخورد با کودکی که تب بالایی دارد، بلافاصله گردن او را معاینه می‌کند تا انقباض احتمالی آن را

بررسی کند - این یک علامت هشداردهنده برای مننژیت است که می‌تواند باعث بروز تب بشود. این یکی از معدود شرایطی است که ممکن است منجر به مرگ فوری کودک تبار بشود. اگر گردن کودک سفت شده باشد، همسر من پیش از آنکه سؤال دیگری بپرسد، او را به بخش اورژانس می‌فرستد. در چنین شرایطی، اصل این است که تشخیص نباید بی‌جهت درمان را به تأخیر بیاندازد و چنانچه در بخش‌های بعد خواهیم دید، این یکی از درس‌های خوب صندوق بین‌المللی پول است که گاهی به بررسی مشکلاتی می‌پردازد که در هنگام فروپاشی یک اقتصاد باید به آنها پرداخت.

اصل دیگری که باید به آن اشاره کرد، یک همه‌گیرشناسی کاربردی است. دکتر قبل از هر چیز باید به‌جای عوامل مبهم، به محتمل‌ترین شرایط بیاندیشد. وقتی کودک تباری مراجعه می‌کند با اینکه سرطان هم می‌تواند باعث تب بشود، اما ترس از وجود سرطان، ضرورت معاینه او نیست. بیماری‌های بسیار زیادی در اثر عفونت ایجاد می‌شود و به همین خاطر ابتدا باید محتمل‌ترین عوامل موجود مورد بررسی و معاینه قرار بگیرند. به قول پزشکان، «با دیدن علائم بیماری، باید به دنبال بیماری‌های شایع و رایج بود، نه به دنبال بیماری‌های نادر و کمیاب»^۱ (به تعبیری، یک پزشک در واشنگتن بیشتر باید به دنبال تشخیص بیماری‌های رایج باشد. اما باین حال برای این پزشک در کنیا عاقلانه‌تر این است که به دنبال امراض نادر و غیرمعمول هم باشد). متخصصان و اپیدمیولوژیست‌ها همواره خاطر نشان می‌کنند که یک بیمار ممکن است هم‌زمان از بیش از یک عارضه رنج ببرد و این بیماری‌ها و عوارض نیز ممکن است به هم ربط داشته باشند.

درس سوم این است که همه علم پزشکی همان پزشکی خانواده است. تشخیص بیماری یک کودک کافی نیست. برای درمان موفقیت‌آمیز بیماری یک کودک، شناخت وضعیت اجتماعی او نیز مهم است. آیا والدین او قادر به تأمین درمان او هستند؟ آیا مادر این کودک دچار بیماری، فقر شدید، سوءاستفاده با شرایط دیگری نیست که مانع از ادامه

۱. "When you Hear Hoof Beats, Think of Horses, not Zebras": «با شنیدن صدای سم در مرغزار، باید منتظر دیدن گله اسب‌ها باشیم، نه گورخر» طبیعی است که در آمریکا و کشورهای اروپایی انتظار دیدن اسب در مرغزارها بیش از دیدن گورخر که حیوانی نادر و کمیاب است، طبیعی جلوه می‌کند. بنابراین با دیدن علائم معمول بیماری‌ها باید به‌جای امراض نادر، به دنبال بیماری‌های شایع و رایج بود - م.

مسیر درمانی تجویز شده برای کودک او باشد؟ آیا جراحی کودک واقعاً در اثر سانحه است یا نشانه بدرفتاری؟ وقتی مادری با اضطراب از طریق تلفن وضعیت کودک را شرح می‌دهد، آیا عکس‌العمل درستی دارد یا فقط در حال نمایش مجموعه‌ای از واکنش‌های افراط‌آمیز است؟ همسر من با دریافت یک تلفن شب هنگام، به نجات جان یک کودک مبادرت می‌کند، وضعیت را برای من این‌گونه توصیف می‌کند که «این نگرانی شدید و غیرمعمول مادری است که حقیقت را نمی‌گوید. فکر می‌کنم که کودک را مستقیماً به اورژانس خواهیم فرستاد». مطمئناً عارضه مننژیت او به‌موقع کنترل خواهد شد.

درس چهارم اهمیت کنترل و ارزیابی در درمان موفقیت‌آمیز است. پزشکان از نمودارهایی استفاده می‌کنند تا بدانند بیمار در چه وضعیتی بوده است. حتی یک تشخیص اولیه دقیق نیز می‌تواند نادرست باشد. آزمایشات و اقدامات آزمایشگاهی ممکن است پاسخ‌های مثبت و منفی نادرستی را ارائه کنند. کودک ممکن است دچار عارضه‌های مهمی شده باشد که حتی تشخیص دقیق یکی از آنها، فقط بخشی از دلیل لازم برای بیماری است. در بسیاری از موارد فقط با کنترل دقیق، ارزیابی، نمونه‌گیری و آزمایش مجدد می‌توان بازگشت سلامتی بیمار را تضمین کرد. بنابراین، متخصصان بالینی خوب و کارآزموده یک تشخیص واحد را کاملاً بی‌نقص تلقی نمی‌کنند، بلکه از آن به‌عنوان مبنای فرضیه مطرح در آن مورد استفاده می‌کنند. بر این اساس، فرضیه موجود ممکن است مورد تأیید قرار بگیرد، اما دکتر همواره آماده است، در صورتی که شواهد و علائم بیماری روش جدیدی را طلب کند، مسیر درمانی را تغییر بدهد.

درس پنجم این است که پزشکی یک حرفه است و به‌عنوان یک حرفه، به اصول محکم و مؤثر، اخلاق و آیین‌نامه نیاز دارد. سوگندنامه پزشکی (سوگند بقراطی) فقط یک کنجکاوی تشریفاتی نیست که اجداد و دودمان این حرفه را به پزشکان یادآوری کند. با آنکه این سوگندنامه به‌صورت شفاهی قرائت نمی‌شود و طبعاً بعد از گذشت دو هزار سال این سوگندنامه مذکور نیست که به‌عنوان فراخوان متمایزی برای قبول مسئولیت‌های خطیر اخلاقی، پزشکان آموزش‌دیده امروزی را وارد این حرفه مقدس کرده است. پزشک با بیماران خود رابطه خاصی دارد. رابطه‌ای که به پزشک امکان می‌دهد تا وارد خصوصی‌ترین حریم‌های فردی و خانوادگی بیمار خود نیز بشود. پزشک

نیز دارای نوسان مرگ و زندگی است و استفاده از این نوسان برای پول درآوردن یا کسب منفعت شخصی نیز کار دشواری نیست. سوگند پزشکی به پزشکان گوشزد می‌کند که به هیچ وجه نباید از موقعیت خودشان سوءاستفاده کنند. رأی و نظر آنها نباید برای کسب منفعت شخصی باشد، بلکه باید به نفع بیمار باشد. درعین حال لازم است که پزشکان با یافته‌های جدیدی نظیر روش‌های درمانی و داروهای جدید همگام باشند تا بتوانند متضمن ارائه بالاترین سطح کیفی مراقبت‌های پزشکی باشند.

۲-۴ اقتصاد توسعه به مثابه اقتصاد کلینیکی

چالش تنظیم و تدوین ملاحظات سیاسی برای یک اقتصاد و خصوصاً یک اقتصاد فقیر و بی‌ثبات، با بسیاری از چالش‌های طب کلینیکی، مشترک است. باین حال رویکرد اقتصاد توسعه هنوز هم کارساز نیست. اقتصاددانان به گونه‌ای آموزش ندیده‌اند که مانند متخصصان بالینی فکر کنند و در دوره‌های آموزشی پیشرفته خود نیز تجربه کلینیکی مشخصی ندارند. یک دانشجوی بالاتر از مقطع لیسانس در دوره دکترای اقتصاد در آمریکا ممکن است دوره تحصیلی مناسبی در خصوص بحران توسعه در آفریقا را طی کند، بدون اینکه حتی پایش به کشور یا کشورهای مورد مطالعه‌اش برسد، یک مشاور ممکن است مجموعه اطلاعاتی را مثلاً در مورد خانوارهای نیجریه ارائه کند و از دانشجویان بخواهد بدون استفاده از مضمون، تاریخ یا مشاهده مستقیم، بر روی آن داده‌ها تحلیل آماری انجام بدهند. این دانشجویان ممکن است چندین سال بعد و برای اولین بار فرصت حضور در نیجریه را پیدا کنند.

پنج درس مهم طب کلینیکی که به آن اشاره شد، در اقتصاد مطلوب، معادل‌های مشخصی دارد. نخست اینکه، اقتصادها نیز همانند افراد سیستم‌های پیچیده‌ای هستند. جوامع نیز مانند گردش خون، تنفس و سایر سیستم‌های انسان دارای سیستم‌های جداگانه‌ای برای حمل‌ونقل، نیرو، ارتباطات، اجرای قانون، دفاع ملی، مالیات و همچنین سیستم‌های دیگری است که برای آنکه کل اقتصاد عملکرد درستی داشته باشد، باید همه آنها درست کار بکنند. درست شبیه به انسان، نقص عملکرد هر سیستم می‌تواند منجر به بروز نقص در دیگر بخش‌های اقتصاد بشود. دولت آمریکا در اواخر دهه ۱۹۹۰ از بولیوی خواست تا محصول کاکائوی روستاییان خود را از بین ببرد و این امر باعث

تشدید فقر روستایی شد. درعین حال وقتی دولت تلاش کرد با اجرای برنامه‌های اجتماعی و توسعه‌ای نسبت به اوج‌گیری فقر روستایی واکنشی نشان بدهد، بحران موجود عملاً به یک بحران مالی تبدیل شد. وقتی مؤسسات و سازمان‌های اهداکننده خارجی، از جمله دولت آمریکا نتوانستند به بحران مالی بولیوی کمک کنند، این بحران به نوعی اختلال و آشوب شهری مبدل شد که طی آن نیروهای پلیس، ارتش در خیابان‌ها با روستاییان به زدوخورد و درگیری پرداختند. در نهایت، دولت این کشور سرنگون شد و بولیوی وارد دوره بی‌ثباتی جدید و گسترده‌ای شد.

دوم آنکه، اقتصاددانان نیز مانند متخصصان پزشکی نیازمند یادگیری هنر تشخیص افتراقی هستند. کتب آسیب‌شناسی پزشکی امروزه حجمی بالغ بر دو هزار صفحه دارند، اما باین‌حال همین حجم ممکن است مربوط به یکی از سیستم‌های مهم بدن باشد. پزشکان می‌دانند که گاهی ممکن است بسیاری از اقدامات درست نباشد و وجود یک نشانه خاص مثل تب بالا، ده‌ها یا حتی صدها علت مهم و اساسی داشته باشد. برعکس، صندوق بین‌المللی پول فقط بر محور محدودی از موضوعات متمرکز شده است که فساد، موانع بنگاه‌های خصوصی، کسری بودجه و مالکیت دولتی تولید از آن جمله‌اند. همچنین فرض صندوق مذکور بر این است که هر مرحله از تب مانند مراحل دیگر آن است و از این‌رو می‌کوشد تا ابزار استاندارد برای کاهش بودجه، آزادسازی تجارت و خصوصی‌سازی بنگاه‌های دولتی را تقریباً بدون توجه به زمینه خاصی ارائه کند. صندوق بین‌المللی پول در واقع مشکلات فوری و اضطراری زیادی نظیر دام فقر، آگرونومی یا برزشناسی، آب‌وهوا، بیماری، حمل‌ونقل، جنسیت و آسیب‌شناسی‌های دیگری که توسعه اقتصادی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند را نادیده گرفته است. اقتصاد کلینیکی باید به دست‌اندرکاران توسعه یاد بدهد که به شکل مؤثرتری علل اصلی و حیاتی معضلات اقتصادی را بیابند و روش درمانی مناسبی را برای آن تجویز کنند که بیشترین تناسب و همخوانی را با شرایط خاص هر کشور داشته باشد. گاهی صندوق بین‌المللی پول در افغانستان یا بولیوی به‌طور خودکار باید به هزینه‌های حمل‌ونقل بیاندیشد و پردازد و زمانی توجه این صندوق مثلاً در سنگال باید به مالاریا معطوف باشد.

سوم اینکه، اقتصاد کلینیکی درست مانند طب کلینیکی باید فرایند درمان را نه به صورت فردی بلکه برحسب شرایط خانوادگی در نظر بگیرد. به تعبیری، اگر غنا در

بازارهای بین‌المللی موانع تجاری متعددی پیش رو دارد که مانع از فروش کالا و خدمات این کشور در بازارهای جهانی است؛ اگر غنا تحت فشار کوهی از بدهی‌های غیرقابل پرداخت به‌جا مانده از دهه‌های گذشته است؛ اگر غنا نیازمند سرمایه‌گذاری فوری درزمینه زیرساخت‌های اولیه به‌عنوان پیش‌شرط لازم برای جذب سرمایه‌گذاران جدید است و اگر غنا تحت تأثیر مهاجرت‌های پناهندگی و ناآرامی‌های ناشت گرفته از کشورهای همسایه است، گفتن اینکه این کشور باید اقدام لازم را در این زمینه به‌عمل آورد، کافی نیست. به تعبیر خلاصه‌تر، از نظر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، اینکه به غنا بگویند تجارت را آزاد کند، در بودجه کشور توازن برقرار کند و سرمایه‌گذار خارجی جذب کند کافی و مطلوب است، اما این اقدام و توصیه‌ها فقط در صورتی به بار خواهد نشست که همراه با اصلاحات تجاری در کشورهای ثروتمند، لغو و بخشش بدهی، افزایش کمک‌های مالی خارجی برای سرمایه‌گذاری درزمینه زیرساخت‌های اولیه و پشتیبانی از منطقه غرب آفریقا برای حفظ صلح صورت بگیرد. درخصوص کشورها می‌توان گفت که هر کشوری نسبت به کل جامعه جهانی درواقع بخشی از این خانواده محسوب می‌شود. این درحقیقت یکی از مفروضات اهداف توسعه هزاره و به‌خصوص ایده مشارکت جهانی برای تحقق این اهداف است، اما باین حال بخشی از روش درمانی کلینیکی واقعی محسوب نمی‌شود.

چهارم آنکه، یک توسعه مطلوب مستلزم نظارت و ارزیابی و خصوصاً مقایسه اهداف و برایندهاست. وقتی اهداف تعیین شده محقق نشده باشند، پیگیری علت این مسئله مهم است اما نه فقط برای توجیه و عذر و بهانه آوردن در مورد توصیه یا تجویزی که قبلاً مطرح شده بود. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول طبق رویکرد توسعه‌ای موجود به اهداف توسعه‌ای چندانی دست نیافته‌اند که براساس آنها بتوان عملکرد کشور یا در ابعاد وسیع‌تر تجویز خودشان را ارزیابی کنند. از طرفی، کشورها معمولاً براساس ورودی و منابع سیاسی ارزیابی می‌شوند نه براساس بازخورد و برایندهای سیاسی. ممکن است برای کشوری تجویز شود که کاهش کسری بودجه‌اش را با یک درصد از تولید ناخالص داخلی خود جبران کند. در این صورت ارزیابی لازم در این زمینه براساس انجام یا عدم انجام چنین اقدامی صورت می‌گیرد، نه برحسب اینکه انجام چنین اقدامی باعث ایجاد رشد سریع‌تر یا کاهش فقر یا ایجاد راهکاری برای حل یک بحران بدهی خواهد شد. در نتیجه گفت‌وگوهای فرمایشی بیشتر با محوریت اینکه آیا یک سیاست مشخص

به اجرا درآمده است یا خیر، جریان پیدا می‌کند نه براساس اینکه آیا سیاست پیشنهادی و تجویز شده در گام اول سیاست درستی بوده است یا خیر. این وضعیت بیشتر مرا به یاد کشاورزانی می‌اندازد که مرغ‌هایشان می‌میرند. روحانی محلی آن قدر راه چاره مطرح می‌کند - دعا، معجون‌های مختلف و سوگند - تا اینکه همه مرغ‌ها تلف می‌شوند. سپس این کشیش می‌گوید «خیلی بد شد». «من ایده‌های خوب دیگری هم داشتم».

پنجم اینکه، توسعه عملاً فاقد استانداردهای حرفه‌ای و اخلاقی لازم است. البته منظور من این نیست که دست‌اندرکاران امر توسعه فاسد یا به دور از اخلاقیات هستند؛ چنین ویژگی‌هایی به‌ندرت دیده می‌شود. بلکه منظور این است که جامعه اقتصاد توسعه با احساس مسئولیتی که لازمه آن است، عمل نمی‌کند. ارائه مشورت و نظر اقتصادی به دیگران مستلزم تعهد و پایبندی به تلاش برای یافتن راه‌حل و پاسخ‌های صحیح است و نباید فقط در انتظار دستیابی به راهکارهای ساختگی و سطحی نشست. این کار در واقع مستلزم آن است که به‌طور کامل تحت تأثیر تاریخ، سیاست و اقتصاد منطقه‌ای که مشاور حرفه‌ای در آن مشغول به کار است، انجام شود. پایبندی به ارائه مشاوره صادقانه به کشور مورد نظر و همچنین به مؤسسه‌ای که مشاور مذکور را استخدام و به منطقه خاصی اعزام کرده نیز ضروری است. همه مشکلاتی که جهان فقرزده با آن روبه‌رو است، مشکلات خانگی نیستند و همه مشکلات موجود نیز الزاماً با حاکمیت خوب، الزام به صرفه‌جویی یا سایر اصلاحات بازار برطرف نخواهند شد. راه‌حل و راهکارهای واقعی مستلزم بخشش جدی‌تر بدهی‌ها، کمک توسعه‌ای بیشتر، تجارت آزادتر با کشورهای ثروتمند و مواردی از این قبیل نیز خواهد بود. هر یک از مقامات بانک جهانی یا صندوق بین‌المللی پول و سایر دست‌اندرکاران دانشکده‌ای امر توسعه موظف و مسئول بیان حقیقت به تصمیم‌گیرندگان کشور فقرزده و همچنین انعکاس آن به مسئولان و تصمیم‌سازان کشورهای ثروتمند و قدرتمند نیز هستند.

۳-۴ جایی که توسعه اقتصادی مسیر اشتباهی را طی کرده است

اقتصاد کلینیکی درحقیقت به مفهوم تغییر روند توسعه‌ای بیست سال گذشته است که اساساً از آن به‌عنوان «دوران تعدیل ساختاری» یاد شده است. این دوران که در آمریکا با

ریاست جمهوری رونالد ریگان و در انگلیس با نخست‌وزیری مارگارت تاچر با رویکرد محافظه‌کاری همراه بود، بر یک دیدگاه ساده و حتی ساده‌لوحانه نسبت به چالش فقر مبتنی بود. کشورهای ثروتمند به کشورهای فقیر می‌گفتند: «فقر حاصل اشتباه خود شماست. اگر مثل ما باشید (یا آن‌طور که ما می‌خواهیم باشید) – مبتنی‌بر بازار آزاد و کارآفرینی و از لحاظ مالی مسئول) در آن صورت شما هم می‌توانید از ثروت حاصل از توسعه اقتصادی ناشی از فعالیت بخش خصوصی بهره‌مند شوید. برنامه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در دوران تعدیل ساختاری اساساً برای رسیدگی به چهار عارضه و مشکل طراحی شده بود که گمان می‌رفت زمینه اصلی تمام بیماری‌های اقتصادی است: حاکمیت ضعیف، دخالت زیاد و آشکار دولت در بازارها، صرف هزینه‌های گزاف از سوی دولت و مالکیت دولتی بیش از حد. الزام به صرفه‌جویی، خصوصی‌سازی، آزادسازی و حاکمیت مطلوب نیز برنامه روزانه آن زمان بود.

البته در برنامه تعدیل ساختاری، حقایقی نیز وجود داشت. بسیاری از کشورهای فقیری که از اوایل دهه ۱۹۸۰ دچار بحران اقتصادی بودند عملاً به دلیل سوءمدیریت شدید اقتصادی دچار این مشکل شده بودند. بسیاری از کشورها سیستم تجاری بسته را انتخاب کرده بودند. استراتژی‌های جهان دوم و جهان سوم شکست خورده بود و لازم بود کشورهای مشمول این دو گروه به سوی سیستم اقتصادی بین‌المللی مبتنی‌بر بازار جهانی هدایت شوند. اما مشکلات سیاست و حاکمیت در فقیرترین کشورها فقط بخشی از ماجرا بود و در بسیاری از مناطق، اصل ماجرا نیز محسوب نمی‌شد. درحقیقت لازم بود مشکلات سیستم تجاری بسته و روند گسترده ملی کردن صنعت بدون نادیده گرفتن مشکلات و معضلات مالاریا، ایدز، جغرافیای کوهستانی و عدم بارش کافی، مورد توجه و رسیدگی قرار بگیرد. اما افسوس که این رویکرد چندوجهی تا چندی پیش عملاً به مباحث سیاسی مربوطه راه نیافت.

متأسفانه کمک ناکافی و ناکامی‌های تجویز صحیح در دوران تعدیل ساختاری جنبه‌های آزاد و ایدئولوژیکی نیز داشت. جنبه آزاد آن به‌وضوح مشخص است. تصور می‌شد مسئولیت کاهش فقر به‌طور کامل به عهده خود کشورهای فقیر است. افزایش کمک‌های مالی خارجی نیز ضروری به‌نظر نمی‌رسید. درواقع سرانه کمک خارجی در

کشورهای فقیر در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ افت چشمگیری کرد. به‌عنوان مثال سرانه کمک در آفریقای سیاه که در سال ۲۰۰۲ میزان ثابتی داشت از ۳۲ دلار به‌ازای هر آفریقایی در سال ۱۹۸۰ به ۲۲ دلار به‌ازای هر نفر در سال ۲۰۰۱، سقوط کرد و این افت در دوره‌ای افتاد که بیماری‌های همه‌گیر آفریقا شیوع گسترده‌ای پیدا کرده بود و نیاز به افزایش هزینه‌های عمومی تشدید شده بود. مؤسسات اهداکننده فکر می‌کردند هرچه در توان داشته‌اند را در این زمینه به‌کار بسته‌اند و مشکلات باقی‌مانده ناشی از موضوعاتی است که خارج از چارچوب مسئولیتی آنهاست.

جنبه‌های ایدئولوژیکی مشورت‌دهی نیز به‌اندازه کافی واضح هستند. دولت‌های محافظه‌کار ایالات متحده و انگلیس یا هر جای دیگر، برای پیشبرد برنامه‌هایی که از حمایت داخلی برخوردار نبودند، از مشاوره و تجویزهای بین‌المللی استفاده می‌کردند. بسیاری از کشورهای آفریقایی در طول دو دهه گذشته توصیه‌های مکرری را از بانک جهانی در رابطه با خصوصی‌سازی خدمات بهداشتی یا حداقل وضع شهریه کاربردی برای بهداشت و آموزش و پرورش دریافت کرده است. با این حال اغلب کشورهای پردرآمد که سهام‌دار بانک جهانی نیز هستند از سیستم‌های بهداشت و سلامتی برخوردارند که امکان دسترسی جهانی را تضمین می‌کند. آنها همچنین از نظام آموزشی برخوردارند که برخورداری از تحصیلات و آموزش دولتی را نیز امکان‌پذیر می‌کند.

۴-۴ تشخیص افتراقی برای کاهش فقر

اهداف توسعه هزاره فرصتی را در اختیار جهانیان قرار می‌دهد که بتوانند با گذشت بیست سال از ناکامی و عدم موفقیت سیاست‌های تعدیل ساختاری، عملکرد بهتری در قبال فقیرترین کشورها داشته باشند. اهداف توسعه هزاره در واقع بیانگر اهدافی است که نه تنها مبانی کمک را معرفی می‌کنند، بلکه بر اهمیت ارزیابی توصیه سازمان‌ها و مؤسسات بین‌المللی نیز تأکید می‌کنند. عدم تحقق اهداف توسعه هزاره، هم ناکامی کشورهای ثروتمند و هم شکست کشورهای فقیر است. چون هر دوی این گروه‌ها در قبال موفقیت خود مسئول‌اند. این حقیقت که اهداف توسعه هزاره در سراسر آفریقا، منطقه آندین و آسیای میانه محقق نشده، حاکی است که مشکلات به‌مراتب فراتر از چارچوب حاکمیت

است. بسیاری از دولت‌های این مناطق جسارت، صداقت و ذکاوت و بصیرت لازم را از خود نشان داده‌اند. با این حال روند توسعه کماکان در حال شکست است. در این موارد به کارگیری رویکرد اقتصاد کلینیکی، استراتژی بهتری را معرفی خواهد کرد.

نکته مهم موجود در اقتصاد کلینیکی، تشخیص افتراقی کاملی است که به دنبال آن، راهکار درمانی مناسبی به کار گرفته می‌شود. در رابطه با انجام یک آزمایش جسمانی پزشک براساس مجموعه‌ای از سؤالات پیش می‌رود: آیا دارویی مصرف می‌کنید؟ آیا به چیزی حساسیت دارید؟ آیا اخیراً مورد عمل جراحی قرار گرفته‌اید؟ آیا بیماری‌هایی که به آن اشاره شده در پیشینه خانوادگی شما وجود داشته است؟ اقتصاددانان کلینیکی نیز باید به همین ترتیب عمل کنند. در جدول ۱-۴ من چک‌لیستی تشخیصی با هفت قسمت را ارائه کرده‌ام که لازم است در رابطه با «آزمایش جسمانی» هر کشور فقرزده‌ای مورد استفاده قرار بگیرد.

۴-۵ وسعت فقر شدید

مجموعه‌ای از سؤالات موجود مربوط به وسعت فقر شدید است. اقتصاددانان کلینیکی باید با استفاده از تحقیقات موجود یا جدید انجام شده درخصوص خانوار، داده‌های سیستم اطلاعات جغرافیایی، حساب‌های درآمد ملی و سایر اطلاعات موجود، اقدام به ترسیم نقشه‌های فقر بکنند. چه نسبت و درصدی از خانوارها در فقر شدید به سر می‌برند؟ چند درصد از خانوارها از نیازمندی‌های اولیه درزمینه تحصیل، مراقبت‌های بهداشتی، آب و بهداشت، برق، راه و تغذیه محروم هستند؟ توزیع فاصله‌ای فقر به چه صورت است؟ آیا فقر عمدتاً شهری یا روستایی است و آیا در مناطق معدودی متمرکز است یا به‌طور یکسان در سراسر کشور پراکنده است؟ فقر با وضعیت جمعیت خانوار (خانواده تحت سرپرستی مرد یا زن، تعداد فرزندان، بهداشت اعضای خانواده) و مالکیت دارایی و فعالیت‌های اقتصادی (اقتدار فقیر فاقد زمین، کشاورز خرده‌مالک، بازرگانی، صنعت و غیره) چه رابطه‌ای دارد؟

در رابطه با ترسیم نقشه فقر، اقتصاددانان کلینیکی باید عوامل مهم و خطرناکی که ممکن است طی سال‌های آتی باعث تشدید فقر بشوند را شناسایی کنند. گرایش‌های جمعیتی (باروری، مرگ‌ومیر، مهاجرت داخلی و بین‌المللی) که ممکن است بر کمیت و کیفیت توزیع فقر اثرگذار باشند، کدام‌اند؟ کدام‌یک از گرایش‌ها و شوک‌های محیطی

(تغییرات سطح دریا، فرسایش ساحلی، جنگل‌زدایی، فرسایش زمین، کاهش منابع آب زیرزمینی، افت تنوع زیستی) بر فقر اثرگذار هستند؟ کدام یک از شوک‌های آب‌وهوایی (پدیده ال‌نینو، گرمای بلندمدت، خشک‌سالی شدید، رویدادهای جوی شدید) ممکن است بهداشت عمومی، بیماری و بهره‌وری کشاورزی را تحت تأثیر قرار بدهد؟ تغییراتی که در شیوع و همه‌گیری بیماری‌های مسری صورت می‌گیرد، چه تأثیری بر اقتصاد ملی و منطقه‌ای دارد؟ نوسانات بازار جهانی در رابطه با کالاهای اساسی چه تأثیری بر فقر شدید و چشم‌انداز رشد اقتصادی دارد؟

جدول ۴-۱ چک‌لیست انجام تشخیص افتراقی

سرانه اراضی قابل کشت	۱. تله فقر
تأثیرات محیطی نسبت جمعیت - زمین	ترسیم نقشه فقر
شرایط کشاورزی	نسبت خانوارهای محروم از نیازهای اولیه
درجه حرارت، نزولات آسمانی، بهره‌گیری از نور خورشید	توزیع فاصله‌ای فقر خانوار
طول دوره و پایداری فصل رشد	توزیع فاصله‌ای زیرساخت‌های اساسی (برق، جاده، مخابرات، آب و بهداشت)
خاک، توپوگرافی، میزان مناسب بودن برای آبیاری	توزیع قومی، جنسیتی و نسلی فقر
تنوع آب‌وهوایی میان سال (مانند ال‌نینو)	عوامل مهم خطرناک
تغییرات بلندمدت در الگوهای آب‌وهوایی	گرایش‌های جمعیتی
بوم‌شناسی امراض	گرایش‌های زیست‌محیطی
بیماری‌های انسانی	شوک‌های آب‌وهوایی
آفات و امراض گیاهی	بیماری
امراض حیوانی	نوسانات قیمت کالا سایر
۵. الگوهای حاکمیت و کاستی‌های آن	۲. چارچوب سیاست اقتصادی
حقوق سیاسی و مدنی	محیط بازرگانی
سیستم‌های مدیریت دولتی	سیاست تجاری
تمرکززدایی و فدرالیسم مالی	سیاست سرمایه‌گذاری
الگوهای فساد و شدت آن	زیرساخت

سرمایه انسانی	خشونت داخلی و امنیت خشونت برون مرزی و امنیت
۳. چارچوب مالی و دام مالی	تقسیمات قومی، مذهبی و سایر شاخه‌های فرهنگی
درآمدهای بخش دولتی و طبقه‌بندی هزینه‌ها درصد از تولید ناخالص ملی	۶. موانع فرهنگی
مقایسه سطح کلی با معیارهای بین‌المللی	روابط جنسیتی
اداره مالیات و مدیریت هزینه	تقسیمات مذهبی و قومی
نیازهای سرمایه‌گذاری دولتی برای تحقق اهداف مربوط به کاهش فقر	پراکندگی یهودیان
بی‌ثباتی اقتصاد کلان انباشت بدهی بخش دولتی	۷. ژئوپلیتیک
بدهی‌های پنهان و شبه‌مالی	روابط امنیتی بین‌المللی تهدیدات امنیتی برون‌مرزی
چارچوب هزینه‌های میان‌مدت بخش دولتی	جنگ تروریسم
۴. جغرافیای طبیعی	پناهندگان تحریم‌های بین‌المللی موانع تجاری
وضعیت حمل‌ونقل نزدیکی جمعیت به بنادر، مسیرهای تجاری بین‌المللی و آبراه‌های قابل کشتی‌رانی	مشارکت و همکاری با گروه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی
دسترسی جمعیت به راه‌های روسازی شده دسترسی جمعیت به حمل‌ونقل موتوری	
تراکم جمعیت	
هزینه‌های اتصال به شبکه برق، مخابرات و جاده‌ای	
پیشرفت سیاسی و دوام آن	

۴-۶ سیاست اقتصادی

دومین سری از سؤالات موجود، مربوط به چارچوب سیاست اقتصادی است. در این زمینه سؤالات متعارف زیادی مطرح است، اما لازم است به‌طور نظام‌مند و منظم به آنها

پرداخته شود. هزینه انجام فعالیت تجاری در یک کشور (و در مناطق مختلف یک کشور) چیست؟ پوشش زیرساخت‌های اساسی (برق، آب، جاده و خدمات حمل‌ونقل) در مناطق شهری و روستایی که اهمیت ملی کمتری دارند و همچنین میانگین ملی این پوشش زیربنایی چقدر است؟ نبود زیرساخت‌ها تا چه حد هزینه‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد؟ چارچوب سیاست تجارت چیست و موانع تجاری چگونه هزینه‌های تولید را به‌خصوص در مشاغل و فعالیت‌های صادراتی تحت تأثیر قرار می‌دهد؟ انگیزه و مشوق سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی چیست و چطور می‌توان نظام انگیزشی موجود را با نظام مشابه موجود در کشورهای رقیب مقایسه کرد؟ آیا سرمایه‌گذاری دولت در زمینه سرمایه انسانی از طریق برنامه‌های مربوط به تغذیه، بهداشت عمومی، کنترل بیماری، تعلیم و تربیت و برنامه تنظیم خانواده به حد کافی صورت می‌گیرد؟

۴-۷ چارچوب مالی

سومین سری از سؤالات مطرح در این زمینه، مربوط به چارچوب مالی است، چون بودجه موجود باید با میزان سرمایه‌گذاری‌های حیاتی در زمینه زیرساخت‌ها و خدمات اجتماعی تناسب داشته باشد. سطح کنونی مصرف بودجه و درآمدهای عمومی چگونه است؟ این سطوح باید هم برحسب درصدی از تولید ناخالص داخلی و هم برحسب دلار به‌ازای نفر محاسبه و برآورده شود. سهم مخارج عمومی از تولید ناخالص داخلی در مقوله‌های مختلف (بهداشت، تعلیم و تربیت و زیرساخت‌ها) در واقع حاکی از میزان تلاش یک کشور برای کاهش فقر است. کل مخارج و هزینه‌ها برحسب دلار به‌ازای هر فرد نیز حاکی از صرف هزینه کافی برای تأمین نیازهای اولیه برای پشتیبانی از رهایی از تله فقر است. دولت تا چه حد از انباشت بدهی‌های بخش دولتی به‌جا مانده از گذشته، آسیب دیده است؟ بخشودگی بدهی‌ها چقدر در ظرفیت دولت برای توسعه خدمات عمومی مؤثر است؟ آیا در بخش دولتی خطوط پنهان دیگری نظیر بدهی بانک مرکزی یا خسارت‌های پنهان نظام بانکداری تجاری نیز وجود دارد که پوشش آنها می‌بایست از طریق بودجه دولت صورت بگیرد؟

۴-۸ جغرافیای طبیعی و بوم‌شناسی انسانی

چهارمین مقوله از سؤالات موجود، مربوط به جغرافیای طبیعی و بوم‌شناسی انسانی (به

مفهوم وجه اشتراک جامعه با محیط طبیعی) است. اقتصاددانان هیچ آموزشی در این زمینه ندیده‌اند، در حالی که این مسئله در تشخیص و غلبه بر فقر شدید از اهمیت بسزایی برخوردار است. وضعیت حمل و نقل به‌طور متوسط و در مناطق فرعی کشور چگونه است؟ چه میزان از جمعیت کشور به بنادر دریایی و فرودگاه‌ها، رودخانه‌های قابل کشتی‌رانی، جاده‌های روسازی شده و خدمات ریلی نزدیک هستند؟ هزینه‌های حمل و نقل بار (کود، محصولات غذایی، ماشین‌آلات و محصولات صنعتی) در داخل کشور و در محدوده‌های بین‌المللی چگونه است و چطور می‌توان این هزینه‌ها را با هزینه‌های مشابه کشورهای رقیب مقایسه کرد؟ توزیع جمعیت بین مناطق ساحلی و داخلی، نواحی مسکونی شهری و روستایی و بین مناطقی که دارای تراکم یا پراکندگی جمعیت هستند، چگونه است؟ تأثیر تراکم جمعیتی در نقاط مختلف کشور بر هزینه زیرساخت‌هایی نظیر بهره‌مندسازی جمعیت از خدمات جاده‌ای، برق و شبکه مخابراتی چگونه است؟

میزان تأثیر وضعیت کشاورزی از محیط طبیعی چگونه است؟ طول دوره فصل رشد چقدر است و چه تأثیری بر انتخاب محصول، تغذیه و سطح درآمد دارد؟ الگوهای مناسب خاک، توپوگرافی، هیدرولوژی و بهره‌برداری از زمین با توجه به تأثیر آنها بر عواید محصول، مناسب بودن برای آبیاری و هزینه‌های اصلاح اراضی کدام‌اند؟ تأثیرپذیری وضعیت کشاورزی از تغییرات آب‌وهوایی بین‌المللی مثلاً مربوط به نوسانات ال‌نینو، چگونه است؟ تأثیرپذیری وضعیت کشاورزی از شرایط بلندمدتی مانند گرم شدن جهانی زمین و تغییرات ایجاد شده در الگوی نزولات آسمانی مانند کاهش محسوس بارش باران در ساحل آفریقا چگونه است؟

تغییرات عملکرد اکوسیستم و تخریب احتمالی آن در گذر زمان چگونه است؟ آیا جنگل‌زدایی، عملکرد اکوسیستم (مثلاً با کمک به تخریب زمین و تشدید وقوع سیل) و زندگی فقرا را (مثلاً با از بین بردن منبع تأمین هیزم) تهدید می‌کند؟ آیا فقدان تنوع زیستی کارکرد اکوسیستم را (مثلاً با کاهش گرده افشانی محصولات کشاورزی) تهدید می‌کند آیا گونه‌های مهاجم باروری زمین و شیلات را تحت تأثیر قرار می‌دهند؟ آیا رهاسازی مواد سمی به داخل محیط زیست، هوا و آب آشامیدنی را با تهدید مواجه می‌کند؟

بوم‌شناسی بر اهمیت امراض و تغییرات آن در طول زمان چه تأثیری دارد؟ مالاریا بیماری خاصی است که تا حد زیادی متأثر از آب‌وهوا و نوعی پشه است. آیا مالاریا

بیماری همه‌گیری است یا بیماری بومی محسوب می‌شود که (مثلاً به‌طور سالیانه) شیوع و به‌مرور زمان و در اثر جابه‌جایی جمعیت و تغییرات آب‌وهوایی انتقال و سرایت پیدا می‌کند؟ الگوهای اصلی امراض حیوانات که ممکن است تأثیر چشمگیری بر بهره‌وری کشاورزی به‌جای بگذارد (مانند بیماری خواب آفریقایی که یک نمونه کلاسیک است)، کدام‌اند؟ کدام‌یک در آفات و امراض نباتی، بیشترین تهدید را متوجه زندگی، تجارت بین‌المللی و سلامت انسان می‌کند؟

۹-۴ الگوهای حاکمیت

مقوله پنجم از تشخیص افتراقی شامل آن دسته از الگوهای حاکمیت است که فراتر از جزئیات مربوط به پردازش بودجه و سیاست‌های مبسوط اقتصادی است. تاریخ نشان داده است که دموکراسی لازمه توسعه اقتصادی نیست. از طرف دیگر، رژیم‌هایی که خودکامه، مستبد و بی‌قانون است، به راحتی اقتصاد کشور را نابود خواهد کرد. آیا حاکمیت قانون وجود دارد یا حاکمیت فقط دستور مستبدانه یک دیکتاتور است؟ آیا نظام‌های مدیریت دولتی برای ثبت فعالیت‌های تجاری، دارایی‌های تجاری، حمایت از قراردادهای، پیشنهاد مناقصه‌ها و مزایده‌ها - عملکرد مؤثری دارند؟ آیا ارائه خدمات عمومی از قبیل آب و بهداشت، برق، سلامت اولیه و تعلیم و تربیت کافی است (با توجه به منابع موجود) یا این خدمات به‌طور عمده در معرض ائتلاف و شیادی است؟ آیا جانشینی و انتقال قدرت از یک حکومت به حکومت بعدی با نظم خاصی انجام می‌شود یا احتمال سوءاستفاده و اعمال نظر حاکمان فعلی در آن وجود دارد؟ آیا خدمات عمومی از طرف نخبگان مشخص یا یکی از بخش‌های کشور و یا گروه‌های قومی خاصی اداره می‌شود؟

۱۰-۴ موانع فرهنگی توسعه اقتصادی

مقوله ششم از موضوعات مطرح در این زمینه مربوط به موانع فرهنگی موجود در مسیر توسعه اقتصادی است. آیا جامعه براساس طبقه، کاست، قومیت، مذهب یا نابرابری جنسیتی تقسیم و تفکیک شده است؟ آیا زنان و دختران در حقوق فردی (مثل انتخاب‌های جنسی و تولید مثل) و دسترسی به خدمات عمومی (تعلیم و تربیت،

تسهیلات و امکانات بهداشتی، خدمات مربوط به برنامه تنظیم خانواده) با تبعیض شدید مواجه‌اند. آیا زنان به‌طور قانونی یا غیررسمی از حق مالکیت و دارایی موروثی محروم‌اند؟ آیا زنان می‌توانند با برخورداری از فرصت کاملاً برابر و فراتر از تولید خانگی، در اقتصاد مشارکت داشته باشند. آیا هنجارهای فرهنگی و روش‌های جاری حاکی از محدودیت فرصت‌های اقتصادی گروه‌های اقلیت است؟ آیا خشونت‌های درون‌قومی گسترش یافته است؟ پراکندگی‌های جمعیتی نظیر مناطق ساحلی چین و بعضی از جوامع هند از نظر سرمایه‌گذاری، وجوه نقد و برقراری ارتباطات اجتماعی چه نقشی دارند؟

۱۱-۴ ژئوپلیتیک

آخرین مقوله مطرح در تشخیص افتراقی به ژئوپلیتیک یعنی امنیت و روابط اقتصادی کشور با بقیه کشورهای جهان مربوط است. آیا هر کشور بخشی از یک بلوک امنیتی است که می‌تواند محدوده و چارچوب امکانات اقتصادی خود را تعریف کند؟ آیا کشور در معرض تحریم‌های بین‌المللی است و در این صورت پیامدهایی که این تحریم‌ها برای توسعه اقتصادی دارند، چیست؟ آیا تهدیدات امنیتی برون‌مرزی حادی نظیر مهاجرت پناهندگان، تروریسم یا جنگ و درگیری‌های برون‌مرزی وجود دارد؟ آیا کشورهای همسایه و هم‌جوار در رابطه با زیرساخت‌های برون‌مرزی با یکدیگر همکاری می‌کنند؟ آیا گروه تجاری منطقه‌ای مؤثر و کارآمدی وجود دارد و در این صورت آیا این گروه از توسعه تجارت حمایت می‌کند یا فقط بر جلب توجه تجاری اعضای غیرعضو این گروه مبتنی است؟ کدام‌یک از موانع تجاری موجود در جهان ثروتمند به‌طور جدی مانع از توسعه اقتصادی است؟

چک‌لیست طولانی است. پاسخ همه این سؤالات را نمی‌توان در یک چکاپ پانزده دقیقه‌ای در کلینیک تعیین کرد؛ از طرفی همه این سؤالات را نمی‌توان از طریق فقط یک مؤسسه بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول مورد بررسی قرار داد. پاسخ این سؤالات همچنین باید نظام‌مند و به‌روز باشد و برای اینکه تحلیل درستی در مورد آن انجام شود باید آنها را مورد مقایسه قرار داد. مؤسسات مختلف از کشورهای کم‌درآمد گرفته تا سایر اعضای بین‌المللی، باید برای بررسی این موضوعات تشخیصی با هم همکاری کنند. نه تنها

صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، بلکه دیگر مؤسسات تخصصی سازمان ملل، نظیر سازمان بهداشت جهانی، یونیسف، سازمان غذا و کشاورزی (فائو) و بسیاری از سازمان‌های دیگر نیز باید در زمینه‌های تشخیصی با یکدیگر همکاری کنند.

۱۲-۴ تحصیلات یک اقتصاددان

انجام یک تشخیص افتراقی نقطه شروع روند مورد نظر ماست نه پایان راه. البته گام‌های بعدی طراحی برنامه‌های مرتبط و رسیدگی مؤسسات ذی‌ربط به موانع و محدودیت‌های مهمی است که در مسیر کاهش فقر وجود دارد و به کمک تشخیص افتراقی شناخته شده‌اند. اگر سؤالاتی که از ابتدا پرسیده می‌شود درست باشد، این استراتژی‌ها مؤثرتر واقع خواهند شد. این سؤالات در بخش‌های بعدی کتاب به‌طور صریح مشخص خواهند شد. مدت‌ها طول کشید تا من به لزوم برخورداری از یک رویکرد جدید در اقتصاد توسعه، پی بردم. وقتی به دفتر اقتصادی خودم رفتم از امتیاز بازننگری - یا یک چک‌لیست تشخیصی کامل - بی‌نصیب بودم. در واقع، هنگامی که در ژوئیه سال ۱۹۸۵ به لاپاز بولیوی رسیدم، اصلاً چک‌لیستی در اختیار نداشتم. من فقط به‌دلیل بروز یک مشکل خاصی در یک موقعیت مشخص در آنجا بودم. در واقع من به‌هیچ‌وجه فکر نمی‌کردم که در طول آن سفر، درگیر موضوعاتی خواهم شد که محور اصلی تحقیقات و پژوهش‌های عملی من طی بیست سال آینده را تشکیل خواهد داد. اینها موضوعاتی بود که در کمال تعجب، برای بررسی و رسیدگی به آنها هیچ‌گونه آموزشی ندیده بودم.

فصل پنجم

تورم افسارگسیخته

بولیوی

مانند بسیاری از اتفاقاتی که در دوران فعالیت حرفه‌ای من افتاده است، اولین باری که به مسیر جاده فرودگاه لاپاز رفتم، کاملاً اتفاقی بود. آن منطقه در حدود سیزده هزار فوت بالاتر از سطح دریا قرار داشت. من فقر شدید را اولین بار از نزدیک در سفری که در سال ۱۹۷۸ به هندوستان داشتم، دیده بودم؛ اما اولین کار دانشکده‌ای و علمی من بیشتر در رابطه با اقتصاد آمریکا و اروپا صورت گرفته بود نه در خصوص فقر شدید و اینکه چرا در جهانی که از ثروت فزاینده‌ای برخوردار است، کماکان فقر وجود دارد.

اوایل دهه ۱۹۸۰، اقتصاد توسعه در برنامه و دوره‌های دکترای آمریکا موضوعی جانبی بود که عمدتاً از سوی دانشجویان کشورهای فقیری مورد مطالعه قرار می‌گرفت. اگرچه من هم به مسئله توسعه علاقه‌مند بودم؛ اما تخصص و دوره‌های آموزشی که گذرانده بودم، عمدتاً با محوریت اقتصاد بین‌الملل و به خصوص مسائل مالی (مالیه) بین‌الملل بود. در پاییز سال ۱۹۸۰ که به‌عنوان استادیار به هیئت علمی دانشگاه هاروارد پیوستم، بیشتر در زمینه مشکلات کشورهای ثروتمند فعالیت می‌کردم و گردش سرمایه مالی بین‌المللی بین کشورهای فقیر و ثروتمند را بررسی می‌کردم. با شروع بحران بدهی کشورهای در حال توسعه در سال ۱۹۸۲، نگارش مقالات نظری خودم را در مورد چگونگی آغاز بحران بدهی، آغاز کردم. بر این اساس، سوابق تاریخی موجود در مورد بحران‌های بدهی و خصوصاً «رکود بزرگ» را همراه با سازوکارهایی که برای خلاصی کشورها از ورشکستگی به کار گرفته شده بود مورد مطالعه و بررسی قرار دادم. تا حدودی به این نتیجه رسیدم که من اولین نفری خواهم بود که در دهه ۱۹۸۰ این سازوکارها را به کار خواهم گرفت.

فعالیت من، به‌طور مستقیم یک اقدام عملی نبود، بلکه نوعی کار نظری و آماری محسوب می‌شد. در آن زمان فکر می‌کردم هر آنچه در مورد این موضوع باید دانست را

می‌دانم. به‌عنوان یکی از اعضای جوان هیئت علمی سخنرانی‌های زیادی می‌کردم که به‌شدت مورد تشویق و تمجید قرار می‌گرفت و مطالب زیادی منتشر می‌کردم و به‌این ترتیب پیشرفت علمی سریعی در شغل خود داشتم که باعث شد در سال ۱۹۸۳ یعنی در سن بیست‌وهشت سالگی به تصدی شغلی برسم.

بعدها از یکی از دانشجویان سابق اهل بولیوی خودم یادداشتی دریافت کردم که در آن از من خواسته شده بود در صورت امکان در سمیناری شرکت کنم که قرار بود از سوی گروهی از میهمانان بولیویایی دانشکده برگزار شود. دانشجوی سابق من، دیوید بلانکو، در دهه ۱۹۷۰ وزیر دارایی بولیوی بوده است. در اولین سال تدریسم وقتی او خودش را به‌عنوان وزیر دارایی معرفی کرد و گفت علت تحصیلش در این رشته آن است که بداند در زمان تصدی خود در پست وزارت، دقیقاً چه عملکردی داشته است، خیلی خوشحال شدم. از آنجاکه بلافاصله بعد از این سمینار باید در سمینار توسعه، در بانک جهانی شرکت می‌کردم، فکر کردم حضور و استماع سخنرانی مربوط به بولیوی در این جلسه می‌تواند بر دانش من بیافزاید. از بین اعضای هیئت علمی دانشگاه هاروارد که به آن سمینار دعوت شده بودند فقط دو نفر بودیم که در آن جلسه حضور یافتیم. شاید این یکی از خوش‌یمن‌ترین اتفاقاتی بود که برای من افتاده بود. یک جوان بولیویایی به نام رونالد مک‌لین که فارغ‌التحصیل دانشگاه کندی بود و بعدها شهردار شهر لاپاز شد و به جمع دوستان صمیمی من پیوست، با قرار گرفتن در جایگاه و ارائه تصویر خیره‌کننده‌ای از وضعیت تورم افسار گسیخته بولیوی و به‌نحوی که انتظار آن را داشتم، سمینار را افتتاح کرد. خوب به یاد دارم که او سخنرانی خود را با معرفی بازار سیاه ارز آغاز کرد که در آن مقادیر هنگفتی پسو^۱ در بازار خیابانی پرهیاهوی آونیدا کاماچو در شهر لاپاز پایتخت بولیوی، با دلار مبادله و معاوضه می‌شد.

از دیدگاه یک متخصص مالی نظیر من، بحران بولیوی در حال تشدید بود. من وضعیت تورم افسار گسیخته آلمان در سال ۱۹۲۳ را همراه با چند مورد تورم شدید دیگر مورد بررسی و مطالعه قرار داده بودم. این رخدادها قدیمی برای دانشجویان رشته اقتصاد افسانه بود. موضوع تورم شدید کنیا حالت‌هایی از غم‌وشادی را در ما ایجاد می‌کرد

۱. واحد پول بولیوی.

(وقتی به کافه‌ای می‌روید، ابتدا فقط دو آبجو سفارش بدهید که مبادا قیمت سفارش شما زیاد شود؛ به جای تاکسی بیشتر از اتوبوس استفاده کنید، چون در اتوبوس شما اول کرایه‌تان را می‌پردازید و مواردی از این قبیل). اما درعین حال هیچ‌گاه انتظار نداشتیم به‌غیراز موارد مندرج در کتب تاریخ با تورم شدید واقعی و افسار گسیخته‌ای مواجه شویم. در اوایل دهه ۱۹۸۰، بسیاری از اقتصاددانان دانشگاهی از تورم شدید دهه ۱۹۲۰ به‌عنوان مبنای تحلیل‌های نظری بعضی از مباحث کنونی اقتصاد کلان استفاده می‌کردند و من نیز بعضی از مقالات جدید آن را مطالعه کرده بودم. در آن سمینار، در یک لحظه دستم را بلند کردم و در مورد مطلبی که بیان شده بود، صحبت کردم. سپس درحالی که با اعتمادبه‌نفس به‌سمت تخته‌سیاه می‌رفتم. گفتم، «قضیه به این صورت است». وقتی گچ را سرچایش گذاشتم، صدایی از انتهای کلاس گفتم، «خوب اگر شما این قدر باهوش هستید، چرا برای کمک به ما به لاپاز نمی‌آیید؟» من خندیدم. او در ادامه گفت، «جدی می‌گوییم». او کارلوس ایتورالد، شخصیت سیاسی برجسته‌ای بود که طی سال‌های بعد، وزیر روابط خارجه، سفیر آن کشور در آمریکا و البته دوست من شد. اعضای گروه به من گفتند که به دنبال یک مشاور اقتصادی هستند. من غافل‌گیر شده بودم. من حتی نمی‌دانستم که بولیوی دقیقاً در کجای آمریکای جنوبی واقع شده است و قطعاً نمی‌دانستم دخالت من در این مسئله بی‌خطر و عاقلانه است یا نیست. از این‌رو به آنها گفتم که مجدداً به دیدار آنها خواهم رفت. صبح روز بعد به آنها گفتم که اگرچه تا به حال اقدامی شبیه به کمک به یک کشور انجام نداده‌ام؛ اما اگر شما واقعاً علاقه‌مند به استفاده از کمک من هستید، من هم مایلم در این خصوص تلاش خودم را به کار بگیرم. همچنین، به آنها گفتم که من برای حزب سیاسی آنها کار نخواهم کرد، بلکه فقط برای دولتی که بعد از انتخابات آتی تعیین می‌شود، کار می‌کنم. نمی‌خواستم خودم را درگیر سیاست حزبی بکنم، چون مانع از پویایی و فعالیت من می‌شد. در طول دوران فعالیتیم در بولیوی و سایر مناطق، این دیدگاه من باعث شد بتوانم به‌عنوان یک خارجی بی‌طرف و قابل اعتماد به دولت‌های احزاب سیاسی مختلف مشاوره بدهم. گروه مذکور قبول کرد که در صورت موفقیت در انتخابات با من تماس بگیرد. آن هنگام، ماه مه بود. اوایل ماه ژوئیه رونی مک‌لین با من تماس گرفت. «ما در انتخابات

پیروز شدیم، چمدان خودت را ببند». بر این اساس از دانیل کوهن که یک اقتصاددان فرانسوی بود همراه با فیلیپ لاراین که دانشجوی مقاطع تکمیلی بود خواستم مرا در این سفر همراهی کنند. به این ترتیب، ما در نهم ژوئیه ۱۹۸۵ عازم لاپاز شدیم.

۱-۵ ترسیم طرح ثبات

از لحظه‌ای که از هواپیما پیاده شدم فهمیدم که منظور از توسعه اقتصادی چیست. این در واقع سرآغاز تلاشی بیست‌ساله در جهت لزوم رسیدن به یک اقتصاد کلینیکی جدید بود که با استفاده از آن بتوان به کشوری نظیر بولیوی کمک کرد. همه آنچه در آغاز کار با خود داشتم، یک دفترچه یادداشت و چند مقاله در مورد تورم افسار گسیخته و شدید بود. خوشبختانه از آنچه قرار بود با آن مواجه شویم، درک و برداشت نظری اولیه لازم را داشتم. ابتدا اهرم‌های پولی اولیه‌ای را که باعث بروز تورم شدید شده بود، شناختم. دولت برای جبران کسری بودجه هنگفت کشور و تأمین منابع آن اقدام به چاپ اسکناس می‌کرد. من ابتدا متوجه علل و ریشه‌های اصلی کسری بودجه نشدم و نتوانستم سیاست فرایند بودجه‌ای کشور را بفهمم. اما پی بردم که دولت بولیوی برای فروش اوراق بهادار به بخش خصوصی داخلی و خارجی، از اعتبار لازم برخوردار نیست. در عوض، دولت مجبور بود اوراق بهادار خود را مستقیماً در ازای پول نقد به بانک مرکزی بولیوی (که سرواژه اسپانیایی آن BCB است) بفروشد تا با پول آن حقوق نظامیان، معدنچیان و معلمان را پرداخت کند. تورم شدید بولیوی از این جهت با سایر تورم‌هایی که در تاریخ اقتصادی به آنها اشاره شده، تفاوتی نداشت. دولت این کشور همانند سایر دولت‌های قبلی چاپ اسکناس را به منظور پرداخت صورت‌حساب‌هایش انجام می‌داد و در نتیجه، با چاپ اسکناس، عملاً باعث کاهش ارزش پول آن کشور و در پی آن افزایش قیمت اجناس می‌شد.

وقتی دولت حقوق‌ها را پرداخت می‌کرد، تزریق پول به جریان مالی عملاً باعث افزایش بی‌رویه قیمت‌ها می‌شد. هر تزریقی که در پول رایج بولیوی صورت بگیرد، باعث می‌شود مردم پول (پسو) بیشتری را برای خرید دلار به بازار سیاه ببرند. به این ترتیب قیمت دلار برحسب پسو افزایش فاحشی یافت: در ژوئن سال ۱۹۸۳ ارزش هر دلار برابر با پنج هزار پسو، در ژانویه سال ۱۹۸۴ برابر با ده هزار پسو، در ژوئن ۱۹۸۴ پنجاه هزار پسو،

در دسامبر ۱۹۸۴ دوست و پنجاه هزار پسو و در ژوئیه سال ۱۹۸۵ به دو میلیون پسو رسید و این رشد بی‌رویه ارزش دلار درست هم‌زمان با ورود گروه سه‌نفره اقتصاددانان بی‌تجربه (ما) به این کشور بود. در آن زمان با آنکه خریده‌ها با پسو انجام می‌شد؛ اما برچسب قیمت اجناس داخل فروشگاه‌ها، برحسب دلار درج شده بود. بنابراین، هر جنس یک دلاری در ژوئیه ۱۹۸۵ در حدود دو میلیون پسو ارزش داشت و این در حالی بود که دو سال قبل ارزش چنین کالایی پنج هزار پسو بود. طی فاصله یک ساله بین ژوئیه ۱۹۸۴ تا ژوئیه ۱۹۸۵، قیمت‌ها حدود سه هزار درصد (سی برابر) افزایش یافته بود.

ثانیاً، من متوجه شدم که پایان دادن به تورم شدید می‌تواند به سرعت انجام شود و به محض تثبیت ارزش پسو نسبت به دلار این اتفاق محقق خواهد شد. البته این مهم در صورتی امکان‌پذیر بود که دولت می‌توانست وابستگی خود به استقراض از بانک مرکزی کشور را قطع کند. البته توقف ناگهانی تورم ۲۴ هزار درصدی این کشور قابل تصور نبود. عده‌ای فکر می‌کردند که اگر این تورم افسارگسیخته و شدید یک باره متوقف شود، الزاماً باعث فروپاشی اقتصادی خواهد شد. آنها معتقد بودند راه بهتر این است که سعی شود کاهش تورم به صورت تدریجی و از هزاران درصد در سال به صدها درصد در سال دوم و سپس چند ۱۰۰ درصد در سال سوم برسد و به همین ترتیب ادامه پیدا کند. اگرچه هیچ تورمی تا آن زمان به این روش متوقف نشده بود؛ اما بعضی از مشاوران دولت چنین سیاستی را توصیه می‌کردند.

چند روز بعد از ورود ما از من خواسته شد با اتاق بازرگانی بولیوی - آمریکا گفت‌وگویی داشته باشم و من نیز همراه با دانش نظری و تاریخی خودم به آنجا رفتم. من از یکی از مقالات جدید توماس سارجنت آمار و ارقامی را ارائه کردم که نشان می‌داد تورم شدید آلمان در تاریخ ۲۰ نوامبر سال ۱۹۲۳، طی یک روز به پایان رسیده بود و گفتم که من برای بولیوی نیز همین را پیش‌بینی کرده‌ام. حضار به شدت از این پیش‌بینی شگفت‌زده و خوشحال شدند.

گروه کوچک من که با بهره‌گیری از همکاران بولیویایی تقویت شده بود، بررسی خود را آغاز کرد. ما به دنبال مجموعه‌ای از اقدامات مالی بودیم که با استفاده از آن بتوان سریعاً به وابستگی دولت به سرمایه‌گذاری بانک مرکزی برای تأمین کسری بودجه پایان داد.

طولی نکشید که از گفت‌وگو با همکاران بولیویایی و همچنین با مرور کتب موجود پی بردیم که کلید حل مسائل بودجه در قیمت نفت است. درآمدهای دولت به شدت به مالیات هیدروکربن‌ها متکی بود که بخش اعظمی از آن از سوی شرکت دولتی پتروشیمی YPFB پرداخت می‌شد. این شرکت قیمت نفت و بنزین را (برحسب پسو) تعیین می‌کند. قیمت نفت معمولاً هرچند ماه یک بار تغییر می‌کند؛ اما این بار قیمت نفت در طول مدتی که ارزش پسو ثابت نگه داشته شده بود، در مقایسه با سایر قیمت‌ها و البته برحسب دلار آمریکا افت فاحشی پیدا کرد. در عوض، پایین بودن قیمت نفت به بودجه کشور آسیب می‌زد.

در اینجا به ذکر نمونه‌ای می‌پردازیم: فرض کنید قیمت بنزین در روزی که نرخ مبادله پسو - دلار یک میلیون پسو به‌ازای هر دلار است، دویست و پنجاه هزار پسو در هر لیتر تعیین می‌شود. بنابراین قیمت بنزین برحسب دلار آمریکا $0/25$ دلار در هر لیتر است. حالا تصور کنید نرخ مبادله ارزی ماهیانه ۵۰ درصد کاهش پیدا کند. ظرف سی روز ارزش هر دلار آمریکا به $1/5$ میلیون پسو خواهد رسید. ظرف شصت روز ارزش هر دلار به $2/25$ میلیون پسو می‌رسد. اگر قیمت بنزین برحسب پسو تا شصت روز ثابت بماند (با توجه به سال‌های ۱۹۸۴-۱۹۸۵، این اتفاق نامرسوم و غیرمعمول نبود) ارزش هر لیتر بنزین برحسب دلار نیز بر $0/11$ دلار کاهش خواهد یافت (250 هزار پسو در هر لیتر عملاً با افزایش ارزش هر دلار به $2/25$ میلیون پسو، چندین برابر شد). از آنجاکه بودجه دولت به مالیات‌های نفتی متکی است، مبنای مالیاتی عملاً فروپاشیده است.

البته وضعیت واقعی قیمت نفت به مراتب وحشتناک‌تر از مثالی است که مطرح شد. در آگوست ۱۹۸۵ قیمت هر لیتر بنزین برحسب دلار آمریکا، در بولیوی حدود $0/03$ دلار در لیتر افت کرد. تمام محموله‌های بنزین از طریق مرز زمینی به پرو قاچاق می‌شد. درآمدهای بودجه‌ای از بین رفته بود. کسری بودجه به مرز ۱۰ درصد از تولید ناخالص داخلی رسیده بود و تمام آن با چاپ اسکناس (از نظر فنی با استقراض پول از بانک مرکزی) تأمین می‌شد. طبق برآورد ما اگر قیمت بنزین (و سایر سوخت‌ها)، با توجه به قیمت واقعی جهانی آن که $0/28$ دلار در لیتر بود، ده برابر افزایش می‌یافت، این افزایش قیمت به تنهایی بخش اعظمی از کسری بودجه را تأمین و طبعاً به‌کارگیری مجموعه اقدامات و بسته عملیات مؤثر دیگری در رابطه با درآمد و هزینه‌ها نیز می‌توانست مابقی کسری بودجه را نیز جبران کند.

بنابراین گروه من، افزایش یک باره قیمت نفت به‌عنوان عامل کلیدی و همراه با مجموعه اقدامات مالی دیگری را برای توقف تورم پیشنهاد کرد. همکاران بولیویایی ما با تردید به این مسئله فکر می‌کردند که افزایش فاحش قیمت نفت به‌جای توقف تورم باعث تشدید آن خواهد شد. درحقیقت ازمنظر افرادی که آموزش خاصی در این زمینه ندیده بودند، اینکه افزایش قیمت نفت به‌عنوان راهکار مهمی در تثبیت قیمت مطرح شود، مضحک و نامعقول به‌نظر می‌رسید. چنین راهکاری فقط در برداشت نظری و تئوریک مشکل مذکور مصداق داشت که براساس آن علل بروز تورم افسار گسیخته و شدید، وضعیت خاص پولی و بودجه‌ای تشخیص داده شده بود. به‌این ترتیب من هم دچار شک و تردید شدم. به‌طور کلی این بخش از مشکل آسان به‌نظر می‌رسید. بنابراین من به این نتیجه رسیدم که جان می‌نارد کینز در سال ۱۹۲۳ درست گفته بود که چطور روند تورم ناچیز تلقی شده بود و چطور پیامد مخرب این روند ناچیز به بروز تورم شدیدی منجر شد. برای از بین بردن و برانداختن پایه و اساس یک جامعه، هیچ ابزاری بهتر و مطمئن‌تر از تخریب و تضعیف پول رایج آن کشور نیست. همه اهرم‌های پنهان قانون اقتصادی در جهت تخریب و نابودی به‌کار گرفته می‌شوند و این فرایند را به‌گونه‌ای انجام می‌دهند که حتی یک نفر از هریک میلیون نفر نیز قادر به تشخیص آن نیست.

ما طی دو هفته گزارش مکتوب خود را تنظیم کردیم و در بیست‌و‌چهارم ژوئیه لاپاز را ترک کردیم. اگرچه ما با این اطمینان به آنجا رفته بودیم که دوستان‌مان بعد از انتخابات به قدرت برسند و درواقع نتایج انتخاباتی به‌منزله یک ضرب‌الاجل بود، اما این بدان معنا بود که رئیس‌جمهور بعدی نه فقط براساس آرا، بلکه ازسوی کنگره انتخاب خواهد شد. وقتی به بوستون بازگشتیم، شنیدم آن حزب سیاسی که ما با آن همکاری کرده بودیم، موسوم به جنبش دمکراتیک ناسیونالیستی^۱، پیروز نشده است. در ششم آگوست، ویکتور پاز استنسورو از حزب مخالف جنبش ملی انقلابی بولیوی^۲ به ریاست جمهوری آن کشور منصوب شد. من با مشاوران اقتصادی ارشد پاز استنسورو و خصوصاً با گونزالو (گونی) سانچز دلوزادا که یک تاجر برجسته بود، ملاقات کرده بودم. با اینکه وقتی شنیدم جنبش دمکراتیک ناسیونالیستی یک نسخه از طرح تثبیت ما را به

1. Nationalistic Democratic Action (NDA)

2. Bolivian National Revolution (BNR)

رئیس‌جمهور جدید و گروهش داده‌اند، خوشحال شدم، اما هرگز تصور نمی‌کردم که با دولت جدید آن کشور نیز ارتباطی برقرار کنم.

درواقع رئیس‌جمهور جدید اقدام خود را خیلی زود آغاز کرد. او از گونی خواست هدایت این کار را به عهده بگیرد و یک طرح جامع و ضربتی برای اصلاحات اقتصادی تنظیم کند که حیطة آن به مراتب فراتر از تثبیت ارزش پول رایج کشور باشد. پیش‌نویس این طرح به نوعی انقلابی بود و براساس آن بولیوی می‌بایست اقتصاد خود را از وضعیت ساکن و بسته - اقتصاد کشورهای جهان سوم در آن زمان - به یک اقتصاد باز مبتنی بر بازار تغییر می‌داد. در این طرح تغییراتی که در طول آن دهه ممکن بود در اروپای شرقی اتفاق بیافتد در مقیاسی محدودتر، پیش‌بینی شده بود. این طرح شامل موضوعاتی در خصوص تثبیت - از جمله اصلی‌ترین تاکتیک افزایش قیمت‌های انرژی - بود؛ اما حیطة آن فراتر از تثبیت موضوعاتی بود که گروه ما هیچ‌گاه حتی در مورد آن بحث و گفت‌وگو هم نکرده بود.

پاز استنسورو به‌عنوان یک سیاست‌مدار با تدبیر و سیاست که برای چهارمین بار از سال ۱۹۵۲ به ریاست جمهوری رسیده بود، راهی را آغاز کرده بود که به‌جز یک رهبر پشت پرده و کارآموده، کسی قادر به انجام آن نبود. وی درحالی‌که طرح گونی را در دست داشت، کابینه جدیدش را به کاخ ریاست جمهوری فراخواند و به آنها گفت، «هیچ‌کس از اینجا بیرون نمی‌رود. هیچ‌کس حق مصاحبه با مطبوعات را ندارد. ما می‌خواهیم به گفت‌وگو بنشینیم و در مورد یک استراتژی اقتصادی به توافق برسیم و سپس همه ما آن را امضا کنیم. اگر می‌خواهید، استعفا بدهید. اما در غیر این صورت شما عضو دولت هستید و باید بخشی از این تصمیم باشید». آنها سه شبانه‌روز به گفت‌وگو نشستند و تصمیمی اتخاذ کردند که بعدها به‌عنوان «فرمان عالی شماره ۲۱۰۶۰»^۱ شناخته شد. این فرمان درواقع طرحی برای پایان دادن به تورم شدید کشور و همچنین تبدیل تمام‌عیار اقتصاد بولیوی بود.

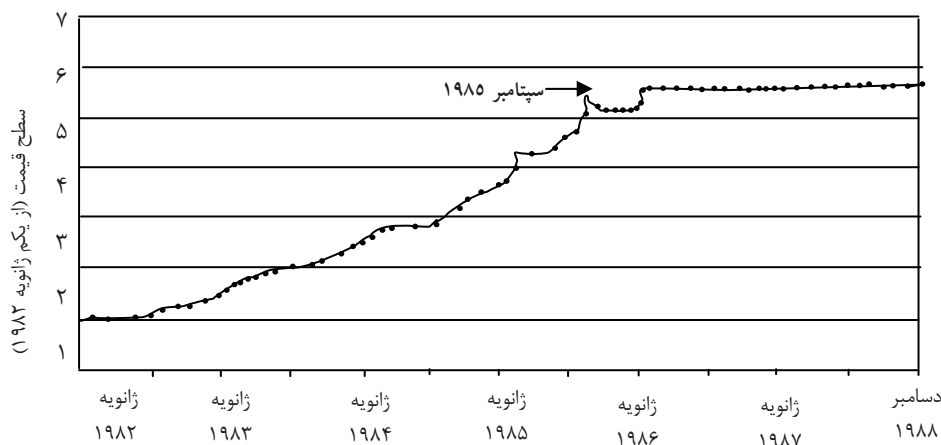
این برنامه از بیست‌ونهم آگوست با افزایش فاحش و ناگهانی قیمت نفت آغاز شد. با افزایش قیمت بنزین، کسری بودجه عملاً بسته شد. بدین ترتیب پول وارد شرکت‌های نفتی دولتی شد و از این طریق شرکت‌ها نیز به خزانه بودجه رسید. پایان سریع کسری بودجه باعث تثبیت سریع نرخ ارز شد. از آنجا که قیمت‌ها براساس دلار تنظیم شده بود و

1. Supreme Decree 21060.

پرداخت‌ها به پسو صورت می‌گرفت، تثبیت ناگهانی نرخ مبادله ارزی دلار آمریکا با پسوی بولیوی، منجر به ثبات یک باره قیمت (ارزش) پسو شد. بدین ترتیب ظرف یک هفته، تورم حاد و شدید حاکم بر کشور پایان یافت.

نمودار ۱-۵ سطح قیمت ماهیانه را از سال ۱۹۸۲ (زمان شروع تورم) تا سال ۱۹۸۸ نشان می‌دهد. در این شکل توقف ناگهانی افزایش سطح قیمت‌ها در سپتامبر سال ۱۹۸۵، مشخص شده است. نمودار ۲-۵، همین مسئله را با دقت بیشتر و از آگوست تا سپتامبر سال ۱۹۸۵، به صورت هفتگی نشان می‌دهد. ماده‌های اول اجرای برنامه تثبیت با لحظات سختی همراه بوده است و اواخر سال ۱۹۸۵، ثبات تا مرز فروپاشی و نابودی پیش رفت، اما مشخص شد که تورم روند خوبی را طی کرده بود. این تورم که سه سال به طول انجامیده بود، ظرف یک روز پایان یافت.

اگر در آن مقطع همه وقایع و رخدادها به آرامی پیش می‌رفت، شاید دیگر هیچ‌وقت در مسائل بولیوی دخالت نمی‌کردم. به‌رحال خیلی زود پی بردم که تورم شدید بولیوی و کسری بودجه که عامل این تورم بود، در واقع نشانه‌های بیماری حادتری بودند.



مأخذ: www.udope.gov.bo

نمودار ۱-۵ قیمت‌ها در بولیوی ۱۹۸۲-۱۹۸۸

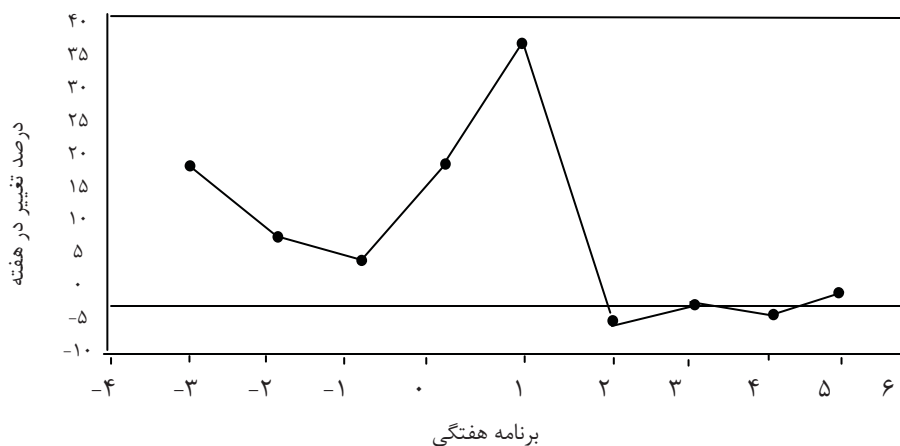
در آن زمان، برداشت من از وضعیت بولیوی کاملاً سطحی بود - البته در حدی بود که بتوان ارزیابی کرد که چطور می‌توان یک طرح تثبیت را آغاز کرد، اما این برداشت در حدی نبود که بتوان گفت چرا چنین تورم شدیدی در آنجا بروز کرده بود و چرا تغییرات متعدد و سریعی در این خصوص به جریان افتاده بود. در واقع شرایط متزلزل‌تر و کشنده‌تر از حد تصور من بود.

۲-۵ شکست ساختار اصلی

در بیست و چهارم اکتبر سال ۱۹۸۵، بورس فلزات لندن، تجارت قلع را به حالت تعلیق درآورد و این به مفهوم آغاز شکست قیمت‌ها بود. طی ۹ ماه بعد، قیمت قلع در حدود ۵۵ درصد افت کرد. این افت قیمت در پی ورشکستگی کارتل قلع که بولیوی هم یکی از اعضای آن بود صورت گرفت، چون بدین ترتیب کارتل مذکور دیگر قادر به خرید انبوه قلع و تثبیت قیمت آن در نرخ از پیش هدف‌گذاری شده نبود. بولیوی نیز یک کشور صادرکننده قلع بود. معادن قلع دولتی این کشور یکی از مهم‌ترین منابع شغلی، حمایت سیاسی، پشتیبانی اجتماعی از کارگران و مالیات بود. بنابراین، باز هم شکاف بزرگ دیگری در کسری بودجه این کشور آسیب‌دیده و فقرزده ایجاد شد و در نتیجه شروع زودهنگام روند ثبات در این کشور بار دیگر و ناگهان با مشکل مواجه شد. بلافاصله بعد از این رخداد با من تماس گرفته شد: پرزیدنت پاز استنسورو از من خواست به بولیوی برگردم.

در آن زمان من با تاریخچه اقتصادی بولیوی بیشتر آشنا شده بودم. جالب‌تر اینکه کتاب بی‌نامی در کتابخانه دانشگاه هاروارد پیدا کرده بودم که نوشته جورج ادر بود. وی در سال ۱۹۵۶، مشاور اقتصادی خارجی دولت بولیوی بود که به آنها توصیه کرده بود تورم آن کشور که به دنبال آن انقلاب سال ۱۹۵۲ بولیوی به وقوع پیوست را خاتمه بدهند. جورج ادر برای اجرای برنامه تثبیت اقتصادی یک کمیته دولتی تشکیل داده و به آنها مشاوره می‌داد. ادر ایده‌های بسیار خوبی داشت. البته نقش شخصیت‌ها نیز کاملاً آشنا بود، مثلاً ویکتور پاز استنسورو که رهبری انقلاب سال ۱۹۵۲ را به عهده داشت، در خلال سال‌های ۱۹۵۶-۱۹۵۲ نیز رئیس‌جمهور بولیوی بود.

(هفته = ۰ = ۲۶ اگوست تا ۱ سپتامبر ۱۹۸۵)



نمودار ۲-۵ نرخ هفتگی تورم

وقتی به لاپاز برگشتم، برای اولین بار با استنسورو ملاقات کردم و یادداشتی تقدیم او کردم که با عطف به وضعیت سال ۱۹۵۶، حاوی پیشنهادات و توصیه‌های من بود. وی که تحت تأثیر آن یادداشت قرار گرفته بود، از من خواست تا در صورت امکان فعالیتیم را به‌عنوان مشاور او ادامه بدهم. من هم پذیرفتم، چون می‌دانستم این کار فرصت نظاره بر ادامه روند، پیشنهاددهی و کسب تجربه در این زمینه را برایم فراهم خواهد کرد. دوباره به خانه برگشتم تا برای مراجعت به آن کشور بعد از چند ماه دیگر برنامه‌ریزی کنم. یک ماه بعد یعنی در ایام کریسمس، مجدداً یک تماس ضروری با من گرفته شد: تورم شدید برگشته بود؟ آیا امکان مراجعت سریع من وجود داشت؟ به‌رحال بلافاصله بعد از سال جدید به آنجا رفتم. طی توقف کوتاهی که در لیما (پرو) داشتم، در اخبار شنیدم که گیلرمو بدرگال، وزیر برنامه‌ریزی بولیوی استعفا داده و در هنگام ترک سمت خود، درخواست کرده بود تا حقوق‌ها ۵۰ درصد افزایش پیدا کند که مردم تا حدودی بتوانند با موج جدید انفجار قیمت‌ها کنار بیایند. به‌نظر می‌رسید که تورم آن کشور متوقف، و سپس مجدداً آغاز شده بود. می‌دانستم که مرحله جدید تورم باعث بروز دوره جدیدی از بی‌ثباتی سیاسی خواهد شد. از این‌رو به‌محض ورود به لاپاز، بعد از خروج از

هواپیما، مستقیماً به بانک مرکزی رفتم. حتم داشتم که این بانک در ماه دسامبر ذخایر پولی هنگفتی داشته است.

یک تیم فنی در بانک مرکزی توضیح داد که بودجه می‌بایست در ماه دسامبر و به‌عنوان بسته کریسمس حقوق ماهیانه را به‌صورت دو برابر پرداخت کند. البته این کار را می‌شد با مدیریت پولی بهتر و مؤثرتری انجام داد، اما یکی از کارکنان بانک مرکزی با دقت برایم توضیح داد که، «ما هیچ‌گاه یک وزیر دارایی در کشور نداشته‌ایم که حداقل دو کریسمس را در مسند وزارت گذرانده باشد». دولت حتی نمی‌دانست چطور باید دستمزد فوق‌العاده ماهیانه را کنترل و مدیریت کند، درحالی‌که این معضل از نظر مالی سنگین و ناگهانی نبود.

بعد از پی بردن به واقعیت به‌سرعت تدبیر و چاره‌ای اندیشیدم. سپس گفتم که بانک مرکزی باید ذخایر ارزی خودش را در ازای دریافت پسو که تازه رواج پیدا کرده بود به بازار پول بفروشد. این عملیات ارزی درواقع تمام پسوی تازه رواج‌یافته را از بازار جمع می‌کرد. بدین ترتیب نرخ مبادله پسو نیز تقویت شده و جلوی روند فزاینده قیمت پسو گرفته و تبعات اعلام افزایش دستمزدها نیز برطرف می‌شود. البته این روش رایج نبود چون در این صورت، بولیوی در از دست دادن ذخایر ارزی محدود خود برای رسیدن به وضعیتی خطر می‌کرد که به‌نظر می‌رسید از قبل نیز در حال افول بود. به‌رحال من هم باور داشتم که این کار، خطر کردن و ریسک بود. درواقع بازگشت به وضعیت تورم شدید بسیار مخرب و زیان‌بار بود. ازاین‌رو این ایده را برای گونی که بعد از مدتی به سمت وزیر برنامه‌ریزی آن کشور رسید، مطرح کردم. او از این ایده استقبال کرد. سپس با هم، نزد رئیس‌جمهور رفتیم و او نیز نظرم را پذیرفت.

عملیات مبادله ارزی آغاز شد. درست طبق نظریات و تئوری پول، نرخ مبادله تثبیت شد و سپس شروع به تقویت کرد. بعد از مدت‌ها، این اولین باری بود که پول رایج بولیوی واقعاً قوی شده بود. از طرفی رئیس‌جمهور اعلام کرد که «هیچ افزایش حقوقی صورت نخواهد گرفت». «ما ثبات را حفظ خواهیم کرد و اطمینان خواهیم داد که سیاست پولی ما پایدار و ثابت باقی خواهد ماند». در نتیجه دولت با خطمشی ثابتی که در پیش گرفت، توانست اعتبار و محبوبیت زیادی در بین مردم کسب کند. بعد از این جدال جدی، تورم دیگر هیچ‌گاه حتی در حد یک تهدید هم، بازنگشت.

بازگشت من، حداقل در آن مقطع موفقیت‌آمیز بود، اما من از سوی صندوق بین‌المللی پول در واشنگتن احضار شدم که توضیح بدهم چرا دولت بولیوی را ترغیب کرده‌ام تا ذخایر ارزی ناچیز خود را به آن ترتیب «از دست بدهد». من منطق و فلسفه این کار را توضیح دادم. صندوق بین‌المللی پول این اقدام را قبول نداشت و معتقد بود فروش ارز به این شکل قابل توجیه نیست. البته برای مخالفت خیلی دیر شده بود. عملیات مبادله ارزی با موفقیت به انجام رسیده بود. من با پرواز عصر همان روز بعد از اولین تقابلی که با صندوق بین‌المللی پول داشتم، با خوشحالی واشنگتن را ترک کردم. از طرفی به این نتیجه رسیدم که «مشورت رسمی» واشنگتن نیز نقاط ضعف خاص خود را داشت. البته من در آن زمان فقط ابعاد کوچکی از آن را در ذهن داشتم.

۳-۵ محکم کردن غلبه بر تورم

من همچنین متوجه شدم که در این‌گونه بحران‌ها، لحظه‌ای آرامش وجود ندارد. پیش از آنکه روند تثبیت بولیوی به استحکام کافی برسد، این کشور کماکان با چهار مانع بزرگ دیگر روبه‌رو بود. نخست سقوط قیمت قلع در اکتبر سال ۱۹۸۵ عملاً در حال بلعیدن بودجه و از بین بردن ثبات اقتصاد کلان بود. معادن قلع دیگر سودآور نبودند. بخش معدن کل بودجه کشور را با یک کسری عظیم مواجه می‌کرد. سرگردانی و بلاتکلیفی گسترده‌ای در میان نیروی کار فعال در معادن قلع بولیوی ایجاد شده بود و این مسئله در نظر افساری که تحت تأثیر آن قرار داشتند، معضل شوک‌آور و دردآوری بود. تقریباً پنج‌ششم از کارگران معادن قلع در نهایت کار خود را از دست دادند. دوره‌ای طولانی از فعالیت در معادن قلع بولیوی در واقع با سقوط و فروپاشی کارتل قلع پایان یافته بود.

دومین مانع مربوط به بحران بدهی‌های کشور بود. دولت بولیوی عملاً ورشکسته بود. این کشور قادر به بازپرداخت بدهی‌های خارجی مربوط به دولت‌های خارجی و بانک‌های بین‌المللی نبود و تقریباً از یک سال پیش بازپرداخت وام‌هایش را به تعویق انداخته و تعلیق کرده بود. اکنون که بولیوی به ثبات رسیده بود، صندوق بین‌المللی پول این کشور را تحت فشار گذاشته بود که بازپرداخت وام‌هایش را از سر بگیرد. من احساس می‌کردم این گام در آن مقطع ممکن است به راحتی بولیوی را دچار بحران

سیاسی کند و تورم را به این کشور بازگرداند. این اقدام موج شدیدی از فشار سیاسی همراه با فشار اجتماعی غیرقابل تحملی را برای اقشار فقیر بولیوی ایجاد می‌کرد چون در این صورت دولت کشورشان مجبور به کاهش هزینه‌ها و افزایش مالیات (البته در صورتی که امکان جمع‌آوری آن وجود داشت) بود. براساس پیشنهاد راسخ من و موافقت و حمایت قاطع گونی، بولیوی به صندوق بین‌المللی پول، پاسخ منفی داد: این کشور بازپرداخت بدهی‌های خود را از سر نخواهد گرفت. مخالفت بولیوی با از سرگیری بازپرداخت بدهی‌هایش و همچنین اصرار و پافشاری این کشور بر لغو بدهی‌ها عملاً باعث شد روند لغو و بخشش بدهی فقیرترین کشورهای جهان به جریان بیافتد.

چگونگی روند مباحث و مناظره‌های مربوط به بدهی این کشور نیز یکی از موضوعات خیره‌کننده و جالب توجه برای من بود. من به اتفاق تیم صندوق بین‌المللی پول یک روز عصر گفت‌وگوهایمان در این خصوص را در سالن ملاقات دفتر گونی آغاز کردیم. من با تأکید اعلام کردم که از سرگیری بازپرداخت بدهی‌ها باعث افت فاحش استانداردهای زندگی به سطحی که مردم فقرزده قبلاً در آن به سر می‌بردند، خواهد شد و در نتیجه از لحاظ سیاسی باعث بی‌ثباتی کشور می‌شود. صندوق بین‌المللی پول نیز بر این باور بود که چاره دیگری وجود ندارد؛ بازپرداخت بدهی‌ها باید از سر گرفته شود. پس از یک گفت‌وگوی پرشور قرار گذاشتیم بقیه بحث و تبادل نظر را ظهر روز بعد انجام بدهیم. هنگام صرف نهار، من در مورد اینکه چرا از سرگیری بازپرداخت‌ها در آن مقطع، اقدام کاملاً نادرستی است، توضیح مختصری دادم و گفتم که چطور بحران‌های بدهی گذشته نیز با اتخاذ یک تدبیر مؤثر و کاهش چشمگیر بدهی‌ها، برطرف شده بود. در واقع، بولیوی و بسیاری از کشورهای دیگر، در دهه ۱۹۳۰ بدهی‌های خود را پرداخت نکرده بودند و بدین ترتیب در دهه ۱۹۴۰ بدهی آنها لغو و بخشیده شده بود. بر این اساس، من با جسارت اعلام کردم این روش تنها راهی بود که در دهه ۱۹۸۰ نیز باید تکرار می‌شد.

البته تیم صندوق بین‌المللی پول نیز دستورالعمل‌هایی را برای این کشور داشت. دولت رونالد ریگان هنوز لزوم لغو بدهی را تصویب نکرده بود و ظاهراً بی‌میل نبود بولیوی را تحت فشار بگذارد تا برای بدهکاران بزرگ‌تری نظیر آرژانتین، برزیل و مکزیک درس عبرتی باشد. همین‌طور که مشغول صحبت بودم، رئیس هیئت صندوق بین‌المللی

پول عصبانی و برافروخته‌تر می‌شد. او از شنیدن این لحن تند آن هم از سوی یک مشاور، به شدت عصبانی بود. سرانجام با خشم و عصبانیت گفت، «پروفسور ساش، این قابل قبول نیست». «ما هیچ‌وقت چنین طرحی را جهت تصویب برای هیئت‌مدیره ارسال نخواهیم کرد». وقتی ایشان با مخالفت بیشتر من روبه‌رو شد، اعلام کرد، «وقتی برگردم، با «بیل رودز» تماس خواهیم گرفت و مطمئنم که او نیز خواهد گفت که این استدلال کاملاً غیرقابل قبول است». من همان‌جا متوجه شدم که «بیل رودز» مدیر ارشد سیتی‌بانک^۱ و مسئول بدهی‌های آمریکای لاتین است. در واقع رئیس هیئت‌اعزامی صندوق بین‌المللی پول در کشوری ورشکسته با مردمی گرسنه، با معادن بسته شده، تورم و ناآرامی عملاً می‌گفت که رأی و نظر سیتی‌بانک در مورد سیاست صندوق بین‌المللی پول در خصوص لغو بدهی، صائب است.

با مکی کوتاه اما با تمسخر گفتم، «آه، حالا فهمیدم. اجازه بدهید منظور شما را برای دوستان بولیویایی خودم توضیح بدهم. شما می‌خواهید با سیتی‌بانک تماس بگیرید که پرسید آیا سیاست‌های بولیوی مناسب و مؤثر است؟ در این صورت لابد، استراتژی بدهی صندوق بین‌المللی پول هم از طرف بانک‌های بین‌المللی تعیین می‌شود؟» وی به شدت خشمگین شد. دفترچه‌اش را بست و از جا بلند شد و نشان داد که جلسه تمام شده است و در حالی که سایرین با عجله در پی او به راه افتاده بودند، از اتاق خارج شد. به هر حال، اتفاق جالب این بود که بعد از آن، صندوق بین‌المللی پول دیگر از بولیوی نخواست بازپرداخت بدهی‌هایش را از سر بگیرد. فکر می‌کنم آنها به این نتیجه رسیده بودند که دولت‌های بستانکار که متولیان اصلی صندوق بین‌المللی پول هستند، سیاست‌های بدهی را براساس خواسته‌های بانک‌های مهم بین‌المللی تنظیم می‌کنند و از سیاست‌های اقتصاد کلان و تعهدات بین‌المللی نسبت به ضرورت‌ها و نیازهای کشورهای فقیر شدید هستند، اثرپذیری چندانی ندارند. صندوق بین‌المللی سرانجام تأیید کرد که بولیوی ورشکسته است و برای آنکه بتواند مجدداً روی پای خود بایستد، باید بدهی‌های این کشور را مشمول لغو و بخشودگی کرد.

از آن پس، بدهی‌های بولیوی در حالت تعلیق باقی ماند. در سال ۱۹۸۷، من کمک

1. Citibank

کردم تا مذاکراتی درباره قرارداد لغو بدهی‌های بولیوی، با بانک‌های مهم تجاری و بستانکار این کشور صورت بگیرد که این اقدام نیز به پایه و اساس و الگویی برای عملیات لغو بدهی مبدل شد. مضمون این ایده توأم با جسارت و زیاده‌روی بود، اما درعین حال تنها راه واقعی و مؤثر موجود برای رویارویی با شرایط اقتصادی آن کشور بود. به‌رحال این روش در بلندمدت هم به نفع بستانکاران و هم به نفع بدهکاران بوده است، چون - وقتی به‌درستی به کار گرفته شود - اجرای آن به کشورها امکان داده که بتوانند روی پای خود بایستند و بدهی‌های خود را پرداخت کنند و یا حداقل در صورت لزوم ارائه مساعدت‌های بین‌المللی آینده، فشار کمتری را به نظام بین‌المللی تحمیل کنند. استراتژی لغو بدهی تاکنون در مورد ده‌ها کشور به کار گرفته شده؛ اما درعین حال، جامعه بین‌الملل برای بخشش بدهی و توانمندسازی کشورهای واقعاً فقربزه و کمک به از سرگیری رشد اقتصادی و توسعه در کشورهای به‌شدت بدهکار، همواره بسیار بی‌میل و کند عمل کرده است.

طبق معمول، جان می‌نارد کینز، نقطه‌نظرات زیادی در مورد موضوع بازپرداخت بدهی داشت. کینز در دوران بعد از جنگ جهانی اول، در مورد اقتصاد سیاسی جوامعی که دچار مشکلات اقتصادی حادی بودند، به نتایج درخور توجهی رسید و آنها را به زیبایی به رشته تحریر درآورد. وی به این نتیجه رسیده بود که به حاشیه راندن کشورها چه از طریق درخواست غرامت جنگ از آلمان و چه از طریق بازپرداخت بدهی‌های دوران جنگ به متحدان پیروز جنگ، امتیاز چندانی به همراه ندارد. کینز هشدار داد که این کار ممکن است باعث گسست سیاسی بشود. وی در کتابش موسوم به *تبعات اقتصادی صلح*^۱ به‌طور اکید خواستار لغو مطالبات مربوط به بعد از جنگ جهانی اول شده بود که من هفتادوپنج سال بعد (سه ربع قرن) به ارزش فوق‌العاده آن پی بردم:

شاید گفتن این مسئله اغراق‌آمیز باشد که پرداخت سود و سرمایه‌ای که از سوی متحدان اروپایی به‌عنوان وام دریافت شده، غیرممکن باشد، اما طبعاً برای اینکه کشورهای بدهکار ملزم به انجام این کار بشوند باید تحت فشار زیادی قرار بگیرند. بنابراین می‌توان انتظار داشت که آنها برای رهایی و فرار از این بازپرداخت، تلاش

مستمری را به کار بستند و همین تلاش‌ها منبع دائمی و همیشگی چالش، اصطکاک و خصومت در طول سال‌های آتی خواهد بود ...

بدین ترتیب بدهکاران علاقه و انگیزه زیادی دارند تا دوستان بیشتری در زمینه‌های دیگر بیابند و روابط دوستانه آتی نیز قطعاً امتیاز مهم خلاصی از پرداخت بدهی‌های خارجی را به همراه خواهد داشت. از طرف دیگر، اگر این بدهی‌های بزرگ بخشیده شوند، دوام و دوستی کشورهایی که به تازگی با هم ارتباط برقرار کرده‌اند، مستحکم‌تر و قوی‌تر خواهد شد. وجود جنگ و چالش بزرگ بدهی‌ها، برای ثبات مالی هر کشوری، تهدید محسوب می‌شود ...

به هر حال هیچ حرکت دیگری از ما ساخته نیست، مگر آنکه خود را از این قیدوبند کاغذی رها کنیم. یک آتش‌بازی معمولی، شاید از جمله نیازهایی باشد که اگر درست و حساب شده به آن بپردازیم می‌تواند رویداد ملایم و خوشایندی باشد که هیچ بی‌عدالتی و آسیبی را متوجه کسی نکند، اما همین رخداد خوشایند اگر به اوج خود برسد به شعله و حریق می‌مبدل می‌شود که ممکن است همه چیز را از بین ببرد.

کینز هشدار داد که عدم موفقیت در رسیدگی به بحران بدهی، ممکن است در نهایت مانند ظهور بلشویسم و نازیسم در اروپا، منجر به بروز فاجعه بشود: ورشکستگی و انحطاط اروپا، اگر بگذاریم ادامه پیدا کند، در بلندمدت و شاید هم به سرعت و شدیداً، همه چیز را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.

سومین مانع مهم موجود، اصلاح نظام مالیاتی، یعنی اجرای بهار سال ۱۹۸۶ بود. این بار نوبت طبقات مرفه بولیوی بود که در نظام مالیاتی کشور مشارکت کنند. من دوستانی در میان دولت و حامیان سیاسی دولت پیدا کردم. بسیاری از ثروتمندترین ملاکین بولیوی نمی‌دانستند چرا باید برای مراتع هزار هکتاری آنها مالیات وضع شود. گفت‌وگوها و مباحث سیاسی همواره در معرض خطرند؛ اما در نهایت اصلاحات مالیاتی مورد تصویب قرار گرفت و به تحکیم و تقویت مبنای مالی مناسب، کمک کرد. بولیوی کماکان کشوری است که نابرابری‌های فاحشی در آن وجود دارد. اما این کشور در سال ۱۹۸۶ در جهت رسیدن به عدل و انصاف بیشتر گام رو به جلویی برداشت و این گام در حفظ تثبیت پولی و وجاهت سیاسی کشور، اقدام مهمی محسوب می‌شد.

اقدام و راهکار مالی مهم دیگری که در آن سال انجام شد، تأسیس یک صندوق

اجتماعی اضطراری بود که می‌توانست به جدیدترین شرایط اجتماعی ضروری کشور رسیدگی کند. به‌مرور متوجه می‌شدم که پایان تورم شدید این کشور در واقع به مفهوم پایان درد و رنج و رهایی از فقر شدید نبود. از این‌رو با ناراحتی به کارگروه اقتصادی دولت گفتم که اگر آنها از شجاعت، جسارت، ثابت‌قدمی و درستکاری برخوردار بودند، می‌توانستند امیدوار باشند که فقرزدگی و تورم افسارگسیخته کشور را به کشور فقرزده‌ای تبدیل کنند که قیمت‌ها در آن ثابت است. پایان این تورم شدید حداقل می‌تواند مبنایی برای توسعه ایجاد کند.

گونی سانچر دلوزادا متوجه شد که بولیوی باید خودش این کشور را دوباره احیا کند چون معادن قلع این کشور دیگر هرگز به رشد و شکوفایی نخواهند رسید. اما به‌رحال تغییر شکل و تجدید نوآوری و ابتکار زمان‌گیر است. تا آن زمان بولیویایی‌ها فقط برای بقا تلاش می‌کردند. مردم به شغل، مراقبت‌های بهداشتی و مدرسه برای تحصیل فرزندان خود نیاز داشتند. لغو و بخشش بدهی فقط بخشی از راه‌حل مؤثر در این زمینه بود. بخش دیگری از این راهکار، سخت‌کوشی برای جلب مساعدت‌های خارجی بیشتر بود. البته یافتن راه‌های جدیدی که براساس آن بتوان فقیرترین اقشار مردم را از کمک‌های اضطراری مستقیم برخوردار کرد نیز کاملاً ضروری است. یک روز در دفتر کار «گونی» درحالی‌که مشغول بررسی تبادل نظر گروهی بودیم به نقطه مشترکی رسیدیم که مضمون آن تأسیس یک صندوق اجتماعی اضطراری بود که بتوان با تزریق مستقیم پول به فقیرترین کشورها برای کمک در سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های محلی مانند برداشت آب یا آبیاری و اصلاح و بهبود جاده‌ای، به آنها کمک کرد. بدین ترتیب من تلفن را برداشتم و با بانک جهانی تماس گرفتم. کاترین مارشال، رئیس گروه بولیوی در بانک بلافاصله پاسخ داد و گفت، حق با شماست، بگذارید همین کار را بکنیم. در مدت زمان کوتاهی توانستیم با حمایت بانک جهانی، صندوق اجتماعی اضطراری را تأسیس و راه‌اندازی کنیم. این صندوق در بدترین و شکننده‌ترین شرایطی که با مشکلات مضاعفی همراه بود، شبکه ایمنی نسبتاً کوچکی - شغل و زیرساخت‌هایی در سطح روستا - را ارائه می‌کرد.

آخرین فعالیت سنگین من در بولیوی در همین زمینه، یک سال بعد بود که طی آن

آمریکا از طریق اقدام نظامی برای جلوگیری از تجارت مواد مخدر از منطقه آندین، برخورد شدیدی با بولیوی داشته باشد. ورود نیروهای نظامی آمریکا باعث فرار قاچاقچیان مواد مخدر بولیوی شد. این مسئله به سرعت باعث بروز یک بحران مالی شد. من و گونی نیز با مغتنم شمردن فرصت تصمیم گرفتیم به طور جدی تر به از بین بردن مزارع کاکائو (که برگ آن در تولید کوکائین کاربرد داشت) مبادرت کنیم. ما معتقد بودیم که اگر آمریکا به طور جدی در زمینه گزینه‌های توسعه‌ای دیگر برای ده‌ها هزار پرورش‌دهنده سازمان یافته و از حیث سیاسی متحد، سرمایه‌گذاری چشمگیری انجام بدهد، آنگاه ممکن است بتوان بولیوی را به طرف محصولات کشاورزی و تولیدی دیگری سوق داد.

من و گونی گروهی متشکل از تعدادی انسان‌شناس، متخصصان کشاورزی و کارشناسان کشت و پرورش کاکائو را تشکیل دادیم تا برنامه‌ای را با مضمون استفاده از مساعدت خارجی بیشتر طراحی کنیم تا بتوانیم راهکار اقتصادی دیگری برای تولید کاکائو ارائه کنیم که از این طریق بتوانیم تا حدودی مردم را با معرفی مشاغل جایگزین از مناطق تحت کشت کاکائو دور کنیم و تا حدودی بتوانیم محصولات دیگری را جایگزین آن سازیم. دولت ایالت متحده همانند بسیاری از موارد دیگر در این خصوص نیز در طول پانزده سال بعد و به تدریج بعضی از این رویکردها را به طور نامنظم اتخاذ کرد. البته گاهی اتفاق می‌افتد که کشوری نظیر آمریکا این کار را بعد از تقسیم چشم‌انداز تأمین بودجه به ده قسمت، انجام می‌دهد. آمریکا از همان زمان تاکنون به دنبال ارزان‌ترین راه حل است و سعی می‌کند هزینه‌های آن را به مردم فقیرترین کشورها تحمیل کند و بدین ترتیب هیچ‌گاه سرمایه‌گذاری کافی در زمینه تعهد نسبت به یک راهکار واقعی را متحمل نمی‌شود.

من برای ارائه این تحلیل همراه با گونی به واشنگتن رفتیم. عدم حمایت آمریکا از بولیوی واقعاً وحشتناک بود. در حقیقت، در آنجا به گونی گفته شد که برای انجام هرگونه اقدامی در این زمینه، هیچ‌گونه منابع مالی در اختیار نیست و تنها گزینه موجود استفاده از ابزار نظامی است. بدترین ملاقاتی که در آن زمان داشتم با جورج شولتز، وزیر خارجه وقت آن کشور بود که حدود نیم‌ساعت برای وزیر دارایی بولیوی توضیح داد که مشکلات بودجه‌ای آمریکا چگونه بود و اینکه آن کشور واقعاً پولی برای کمک به بولیوی نداشت.

این صحبت در واقع مربوط به کشوری بود که درآمد سرانه آن شاید سی برابر بیشتر از بولیوی بود و این اظهار نظر زمانی صورت گرفت که بولیوی در حال اجرای پیشنهاد آمریکا در خصوص جلوگیری از کشت و پرورش کاکائو بود و این کار ثبات اقتصادی و سیاسی بولیوی را در معرض خطر جدی قرار می‌داد.

۴-۵ آگاهی از جغرافیا

شاید پس از سه سال فعالیت در بولیوی، طی تماس تلفنی زودهنگامی که از سوی دیوید موراوز، یکی از مشاوران خوش‌فکر و خوش‌ذوق بانک جهانی داشتم، گفت‌وگویی در خصوص رئالیسم اقتصادی داشتیم. موراوز کارشناس تجارت بین‌المللی بود و کتب ارزشمندی در مورد فروپاشی بخش پوشاک و نساجی کلمبیا در دهه ۱۹۷۰ نوشته بود. وی با واقعیات و امور عملی تجارت موافق بود. بانک او را برای بررسی یک موضوع مهم اعزام کرده بود: بولیوی بعد از قلع و کاکائو چه چیزی می‌تواند صادر کند؟

موراوز گفت‌وگوی خود را با مشاهدات مستقیمی که داشت، آغاز کرد: این یک کشور محصور در خشکی است که در فراز کوه‌های منطقه آندین واقع شده و هزینه‌های حمل‌ونقل در آنجا به‌شدت بالاست. تنها محصولاتی که بولیوی قادر به صادرات آن بوده است، اقلام و کالاهایی هستند که ارزش واحد وزنی آنها بسیار زیاد است، چون فقط این کالاها هستند که می‌توانند بر هزینه‌های گزاف حمل‌ونقل غلبه کنند. موراوز معتقد بود که بولیوی در دوران استعمار اسپانیا، ابتدا به‌عنوان یک کشور صادرکننده نقره ظهور کرده و بعدها به صادرکننده طلا مبدل شده بود. این کشور در اواسط قرن نوزدهم نیز شکوفایی لاستیک، در اوایل قرن بیستم رشد و شکوفایی قلع، در دهه‌های ۱۹۷۰-۱۹۶۰ شکوفایی هیدروکربن‌ها و در دهه ۱۹۸۰ رشد و شکوفایی کاکائو را تجربه کرده بود. درحقیقت اهم صادرات بولیوی شامل کالاهایی بود که ارزش واحد وزنی بسیار زیادی داشتند. در این صورت این کشور چه چیزی را می‌تواند صادر کند؟

نقطه‌نظرات موراوز در مورد معضلات جغرافیایی بولیوی (البته نه در حد باور نکردنی) واقعاً برای من تازگی داشت. البته من می‌دانستم که بولیوی کشوری محصور در خشکی و کوهستان است. چشم‌انداز کوهستان‌های این کشور تا حد زیادی بر جذابیت بولیوی می‌افزود، وجود ارتفاع زیاد و تنگی نفس مزمن من در لاپاز و وضعیت محصور در خشکی

و تردیدهای موجود نسبت به این کشور و احساسات شدید آن نسبت به شیلی که در سال ۱۸۸۴ باعث جدایی سرزمین ساحلی از بولیوی شده بود، از دیگر ویژگی‌های این کشور به‌شمار می‌رفت. باین‌حال من هنوز در مورد اینکه چرا این شرایط عوامل جغرافیایی مهم و شاید برجسته‌ترین و مهم‌ترین عوامل مؤثر در فقر مزمن این کشور هستند، چیزی نگفته بودم. در تمام طول دوران آموزشی من، هیچ‌گاه سخنی از موضوع جغرافیای طبیعی و توزیع فاصله‌ای فعالیت اقتصادی مطرح نشده بود.

طی پانزده سال بعد، مشکل جغرافیایی به یکی از اصلی‌ترین‌های فکری من تبدیل شد. چون زمانی که بررسی اهرم‌های اقتصادی جغرافیا را آغاز کردم، فکر کردن به چنین چیزی دشوار بود. کشورها تا حد زیادی بر مبنای موقعیت، همسایگی و مجاورت، توپوگرافی و منابع شکل گرفته‌اند. آدام اسمیت تفکرات گسترده‌ای در این باره داشت اما من سال‌ها بود که آثار او را مطالعه نکرده بودم. صحبت‌های من با موراوتز مرا به فکر واداشت و فهمیدم که تقریباً تمام تفاسیر بین‌المللی و نوشته‌های علمی اقتصادی موجود در مورد بولیوی این نکته بسیار بدیهی را نادیده گرفته‌اند. نادیده گرفته شدن بدیهی‌ترین و اصلی‌ترین ویژگی‌های یک واقعیت اقتصادی در تئوری اقتصاددانان علمی و دانشگاهی که از هزاران مایل آن طرف‌تر به اقصی نقاط جهان ارسال می‌شود، به‌شدت مرا آزرده‌خاطر کرد.

خوشبختانه در اولین مرحله از مشورت‌دهی من به آن کشور این اشتباه جدی، باعث اختلال چندانی نشد. انتصاب من عمدتاً با هدف پایان دادن به تورم شدید آن کشور و ایجاد مجدد یک مبنای مالی و سرمایه‌ای برای توسعه اقتصادی بود. خدا را شکر که تئوری پول در نقطه‌ای با سیزده هزار فوت ارتفاع از سطح دریا نیز مؤثر بود. رویکرد و دیدگاه‌های من در مورد چگونگی پایان دادن به تورم و غلبه بر بحران بدهی نیز مؤثر بود. به‌رحال پس از آنکه توجه خود را بعد از تثبیت متوجه توسعه کردم، تمرکز و توجه دوباره به جغرافیای طبیعی و تبعات اقتصادی آن نیز اهمیت یافت.

۵-۵ درس‌های اولیه از اقتصاد کلینیکی

بولیوی، برداشت اولیه از مشکلات توسعه اقتصادی را در من ایجاد کرد. بدین ترتیب به‌وضوح دریافتم که برای ارائه راهنمایی صحیح در مورد موضوعات اساسی توسعه باید

مطالب زیادی را فراگیرم. دیگر هیچ‌گاه اقتصاددانی نخواهم بود که جزئیات اساسی مربوط به یک کشور را نادیده بگیرم و به موضوعاتی نظیر کوهستانی بودن یا محصور بودن در خشکی و یا درگیری در جنگ با همسایگان توجه نکنم. من حتی با منابع پایه، آب‌وهوا، توپوگرافی روابط سیاسی با همسایگان، تقسیمات سیاسی و قومی داخلی و نزدیکی به بازارهای جهانی نیز علاقه‌مند و آشنا شدم. به تعبیر خلاصه‌تر، سعی کردم به متخصص کلینیکی مجربی تبدیل شوم که از مهارت‌های مختلف تشخیص افتراقی برخوردار است. البته من هنوز هم به‌طور صریح به این شرایط فکر نمی‌کردم، اما این نکته که من اقتصاددانی بودم که در ملاقات‌های خانگی شرکت می‌کردم در حال شکل‌گیری بود. بر این اساس، من مسائل متعدد خاصی را آموختم که بعدها مشخص شد نکات مؤثر و مفیدی هستند.

- تثبیت روند پیچیده‌ای است. پایان دادن به کسری بودجه هنگفت، یک گام مستقیم در این زمینه است؛ اما کنترل و مهار اهرم‌های اساسی عامل کسری بودجه روند بلندمدت و پیچیده‌تری است. برای کمک به روند جدید تثبیت قیمت در بولیوی باید عوامل متعددی را تغییر داد: قیمت داخلی نفت، بستن معادن قلعی که سودآور نیستند، اصلاح نظام مالیات داخلی، لغو بدهی و صندوق‌های اجتماعی به‌منظور کاهش بحران فقر شدید.

- ابزارهای اقتصاد کلان دارای قدرت محدودی هستند. بولیوی، حتی پس از موفقیت در تثبیت اقتصاد کلان خود، کماکان با مشکلات بلندمدت زیادی مواجه بود، و این به دلیل مشکلات ذاتی و طبیعی این کشور بود: جغرافیای این کشور؛ نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی فاحشی که باعث تقسیم آن شده بود؛ روابط سیاسی منطقه‌ای سرشار از مشکلی که به‌خصوص در رابطه با شیلی، برزیل و آرژانتین وجود داشت.

- تغییر و تحول موفقیت‌آمیز در واقع مستلزم تلفیقی از دانش فنی، رهبری سیاسی شجاعانه و مشارکت اجتماعی گسترده است. بدون دانش فنی، هیچ‌گاه نمی‌توان به تثبیت موفقیت‌آمیز یا لغو بدهی‌ها رسید. بدون برخورداری از رهبری قوی پرزیدنت ویکتور پاز استنورو و گونی سانچز دلوزادا نیز، حتی همان طرح‌ها نیز شکست می‌خورد.

- موفقیت، اساساً مستلزم انجام اصلاحات جسورانه داخلی و برخورداری از کمک

مالی خارجی است. بولیوی به اصلاحات متهورانه، منسجم و پیچیده‌ای نیاز داشت. جامعه بین‌الملل نیز باید در زمینه لغو بدهی و مساعدت کافی به این کشور اقدام می‌کرد.

- کشورهای فقیر باید حق خود را مطالبه کنند. اگر من و گونی سرسختانه موضوع لغو بدهی‌های بولیوی را دنبال نمی‌کردیم، این کشور سال‌های سال باید کماکان تحت فشار ناشی از بدهی خارجی به سر می‌برد. بدون شک، صندوق بین‌المللی پول در این رابطه کمکی به بولیوی نمی‌کرد. شاید به دلیل خامی و بی‌تجربگی، فکر می‌کردم که برای کاهش بدهی یک روش کاملاً متفاوت نه تنها لازم نیست، بلکه غیرممکن است. البته بعدها مشخص شد که این نظریه درستی بود. از آن به بعد سعی کردم ضرورت‌ها و نیازها را بهتر بشناسم و به آنچه اصطلاحاً از لحاظ سیاسی ممکن گفته می‌شود، اهمیت چندانی ندهم. وقتی چیزی ضروری است، می‌تواند و باید ممکن باشد.

جدول ۱-۵ پیشرفت بولیوی از سال ۱۹۸۵

۲۰۰۲	۱۹۸۵	
۹۴۰	۸۳۵	سرانه تولید ناخالص داخلی (ثابت - ۱۹۹۵ - دلار)
۸۷	۷۴	نرخ باسوادی بزرگسالان (درصد از جمعیت پانزده‌ساله و بالاتر)
۹۴	۹۱	ثبت‌نام در مدارس ابتدایی (درصد)
۶۷	۲۹	ثبت‌نام در مدارس راهنمایی (درصد)
۳۹	۲۱	ثبت‌نام در مقاطع سه‌گانه مدارس (درصد)
۵۶	۸۷	نرخ مرگ‌ومیر نوزادان (از هر هزار زایش زنده)
۷۱	۱۲۲	نرخ مرگ‌ومیر کودکان زیر پنج سال (در هر هزار نفر)

نکته: در هر جا که اطلاعات مربوط به سال‌های ۱۹۸۵ یا ۲۰۰۲ در دسترس نباشد، جدول فوق نزدیک‌ترین سال را نشان می‌دهد.

مأخذ: اطلاعات بانک جهانی، ۲۰۰۴.

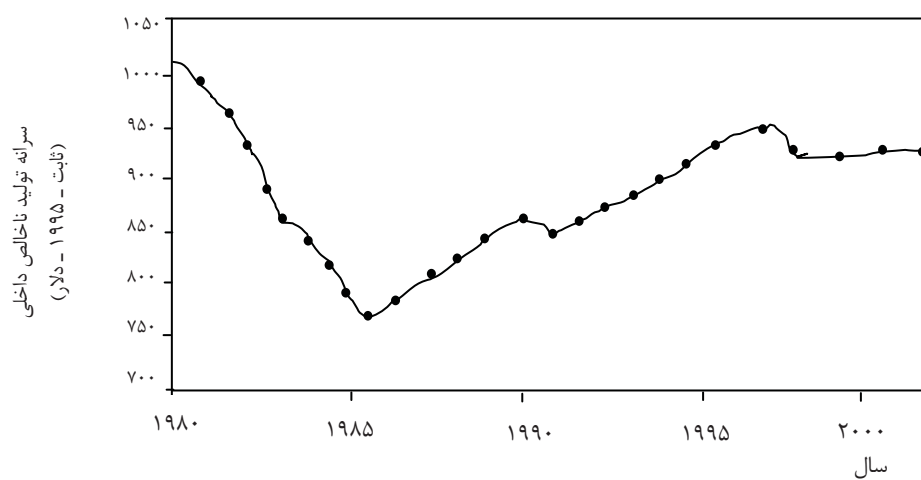
بولیوی از سال ۱۹۸۵ پیشرفت چشمگیری کرده است. ثبات سیاسی و اجتماعی، قانون اساسی، تورم پایین، سرانه رشد اقتصادی مثبت (البته روند رشد برای تقویت حمایت دولتی بسیار کند بوده است)، پیشرفت چشمگیر در باسوادی و ثبت‌نام در مدارس،

کاهش چشمگیر نرخ مرگ‌ومیر کودکان و نوزادان از جمله مواردی است که می‌توان برشمرد. جدول ۱-۵ بعضی از این پیشرفت‌ها را نشان می‌دهد. اوایل دهه ۱۹۸۰ در آمد سرانه کاهش فزاینده‌ای داشت: بعد از انجام و موفقیت برنامه تثبیت، این روند به‌نحوی که با منحنی وی (V) شکل در نمودار ۳-۵ نشان داده شده است، افزایش یافت. گونی سانچز دلوزادا به‌واسطه این تغییر مورد تمجید زیادی قرار گرفت و توانست با پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری، بین سال‌های ۱۹۹۷-۱۹۹۳ بر مسند قدرت تکیه بزند. به‌رحال در اواخر دهه سال ۱۹۹۰، روند رشد بولیوی دچار رکود شد و در سال‌های آغازین سده جدید، بحران اقتصادی گسترده‌ای سراسر آمریکای جنوبی را فراگرفت.

بدین ترتیب، بولیوی تا به امروز فقیر و ازهم‌گسیخته باقی مانده است. طرح تثبیت و بازارهای باز، حتی تا یک نسل بعد هم باعث پایان فقر نشد. هنوز هم تقسیمات قومی حادی در این کشور وجود دارد. سانچز دلوزادا برای بار دوم در انتخابات ریاست جمهوری به پیروزی رسید.

بنابراین، ماجرای وضعیت بولیوی در واقع نشانگر پیشرفت اصلاحات اقتصاد کلان همراه با مشکلات و محدودیت‌های حاد آن است. ثبات قیمت و اصلاحات بازار روند رشد را مجدداً به جریان انداخت، اما این رشد هم بسیار ناچیز بود و هم تأثیر آن روی جمعیت به حدی نبود که بتواند آنها را از فقر شدید خلاص کند. تغییر اقتصادی در بولیوی فقط تا حدودی به انجام رسید. بولیوی یک گام بر روی نردبان توسعه برداشته است، اما صعود این کشور به گام دوم بسیار کند و درعین حال با تردید و ابهام همراه بوده است.

پیشرفت بولیوی در اواسط دهه ۱۹۸۰ در راستای تثبیت و حفظ روند رشد عملاً توجه بین‌المللی را به‌سوی دیدگاه‌های تکمیلی من در رابطه با بخشش بدهی، تثبیت و طرح‌های اجتماعی معطوف کرد. من برای همکاری با رهبران ملی آرژانتین، برزیل، ونزوئلا و پرو دعوت شده بودم و به همین خاطر به‌سرعت به کسب اطلاعاتی در مورد تاریخ، جغرافیای طبیعی، شرایط اجتماعی و شرایط اقتصادی آمریکای جنوبی پرداختم. در عوض، این فعالیت من، باعث شد اوایل سال ۱۹۸۹ تماس و دعوت غیرمنتظره‌ای از لهستان داشته باشم که فصل تازه‌ای را در چرخه حرفه‌ای من رقم زد.



مأخذ: اطلاعات بانک جهانی، ۲۰۰۴.

نمودار ۳-۵ درآمد بولیوی

فصل ششم

بازگشت لهستان

به اروپا

اوایل سال ۱۹۸۹، به‌طور کاملاً غیرمنتظره از سوی کرزیستف کرواکی^۱ با من تماس گرفته شد. او یکی از مقامات سفارت لهستان در واشنگتن بود که خواستار ملاقات با من در دفتر کارم در هاروارد شده بود، من قبول کردم. البته نمی‌دانستم موضوع از چه قرار است، اما احتمالاً برای دعوت و شرکت در مراسم تاریخی مهمی بود که قرار بود در اروپای شرقی صورت بگیرد.

چند روز بعد، کرواکی در دفتر کارم حضور یافت و در مورد مشکلات اقتصادی حادی صحبت کرد که کشورش با آن مواجه شده بود و پرسید که آیا ممکن است توصیه و پیشنهادات من در مورد آمریکای لاتین بتواند در مورد لهستان هم مؤثر و مرتبط باشد. او در مورد کشوری صحبت کرد که در مشکل عمیقی گرفتار بود: لهستان از مدت‌ها پیش، بخشی از بازپرداخت بدهی‌های بین‌المللی خود را به حالت تعلیق درآورده بود، اقتصاد این کشور دچار تورم شدید و فزاینده‌ای بود و بحران سیاسی این کشور نیز در حال وخامت و تشدید بود. وی گفت دولت کشورش قصد انجام اصلاحات را دارد.

لهستان از دیرباز به‌عنوان لیبرال‌ترین کشور کمونیستی شناخته شده بود، اما با شکل‌گیری «جنبش هم‌بستگی»^۲ در سال ۱۹۸۰ و کودتای نظامی یک سال بعد از آن، لهستان در واقع تنها کشور اروپای شرقی تحت سلطه شوروی بود که تحت حکومت نظامی قرار داشت. اما حتی در دوران حکومت نظامی بین سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۸۱، لهستان کماکان کشور آزاد و بی‌بندوبار با اقتصادی آشفته و توأم با هرج‌ومرج بود که بازار سیاه و قاچاق در آن، بیداد می‌کرد. اگرچه افراد زیادی در این رابطه دستگیر و زندانی می‌شدند، اما صدای اعتراض و مخالفت کماکان به گوش می‌رسید.

1. Krzysztof Krowacki

2. Solidarity, 1980.

من بیش از یک ساعت، با علاقه و اشتیاق به صحبت‌های میهمانم گوش کردم. ما درخصوص بحران بدهی کشورهای در حال توسعه و توصیه‌هایی که من برای آمریکای جنوبی داشتم نیز گفت‌وگو کردیم. در پایان مصاحبه وی از من خواست تا در صورت تمایل به لهستان سفر کنم تا با تنی چند از همکارانش به بحث درخصوص این موضوعات بپردازم. به او گفتم که به وقایع لهستان علاقه‌مند بوده‌ام و بعد از اعتصاب و تظاهرات کارگری در سال ۱۹۶۷، از راکو در لهستان دیدن کرده‌ام. من وقایع لهستان و مسائل اروپای شرقی را با علاقه فراوان دنبال کرده بودم و علت این مسئله آن بود که همسر و خانواده‌اش از چک‌اسلوواکی مهاجرت کرده بودند.

درواقع با اشاره به این مسئله، من به‌طور محترمانه دعوت او را رد کردم و توضیح دادم که ترجیح می‌دهم که برای یک دولت کمونیستی کار نکنم. من یکی از طرفداران پروپاقرص «لخ والسا»^۱ بودم که کماکان تحت بازداشت خانگی به سر می‌برد. اگر فرصتی پیش می‌آمد که می‌توانستم با دولت و جنبش هم‌بستگی (قانونی) صحبت و گفت‌وگویی داشته باشم، حتماً این کار را می‌کردم. همچنین، گفتم اگر بعد از جدایی ما، شرایط تغییر کرد و حکومت نظامی برداشته شد، لطفاً با من تماس بگیرید. در آن صورت به آنجا خواهم آمد.

چهار هفته بعد کرواکی با من تماس گرفت و گفت، «پروفسور ساش، گفته بودید اگر شرایط تغییر کرد، با شما تماس بگیرم. خوب، ظاهراً دولت قصد دارد با انجام میزگردی که اوایل ماه آوریل تشکیل می‌شود، اتحادیه هم‌بستگی را به رسمیت بشناسد». خبر بسیار جالبی بود. البته من ارزش این خبر را چندان جدی نگرفتم چون این وقایع تا وقتی اتفاق نیافتد، مسلم و حتمی نیستند. باین حال گفتم، اگر واقعاً قرار است چنین اتفاقی بیافتد، روی من حساب کنید. لطفاً ترتیبی اتخاذ کنید که هنگام ورودم به آن کشور بتوانم با اقتصاددانان جنبش هم‌بستگی و دولت ملاقات کنم. مایلیم در صورت امکان از دانش و تجربیات من برای کمک به ایجاد ارتباط و رفع شکاف موجود بین این دو جناح استفاده شود.

1. Lech Walesa

۱-۶ انقلاب دمکراتیک لهستان

من در پنجم آوریل سال ۱۹۸۹ وارد ورشو شدم. میزبان من یک اقتصاددان حرفه‌ای از مؤسسه تجارت^۱ بود. من در خصوص مدیریت بدهی توضیحاتی دادم و طبق برنامه با تنی چند از اقتصاددانان جنبش هم‌بستگی ملاقات کردم و سپس به کاخی راهنمایی شدم که دور نهایی مذاکرات برای رسیدن به توافق نهایی میزگرد در آنجا به پایان رسید. من عصر آن روز به دیدارم پایان دادم و مراجعت کردم. این درواقع سفری یک‌روزه اما برای من عملاً یک سفر تاریخی و به یادماندنی بود.

چند هفته بعد جورج سوروس که یکی از خیرین و سرمایه‌گذاران سرشناس بود با من تماس گرفت و گفت که با بعضی از رهبران دولتی و هم‌بستگی تماس داشته و در همین خصوص قرار است سفری هم به لهستان داشته باشد. وی از من پرسید که آیا ممکن است او را در این سفر همراهی کنم؟ به او گفتم، برای من واقعاً کافی است چون اخیراً گفت‌وگوهای مبسوطی در ورشو انجام داده‌ام و از من دعوت شد تا هر زمان که امکان داشت به آنجا بروم. سوروس بر این باور بود که حمایت مالی او که یکی از اهرم‌های مؤثر و زمینه‌ساز دمکراسی‌سازی در سراسر اروپای شرقی بوده است. درواقع کمک‌های به‌موقع او در تأمین دستگاه‌های فاکس، دستگاه فتوکپی، بلیط هواپیما و بسیاری از مساعدت‌های دیگر تأثیر چشمگیر و سرعت‌بخشی در روند انقلاب دمکراتیک اروپای شرقی داشت. در ماه مه سال ۱۹۸۰ من با همراهی سوروس با تنی چند از مقامات دولتی و اقتصاددانان جنبش هم‌بستگی ملاقات کردم.

در بهار همان سال تقریباً همه انتظار داشتند حکومت کمونیستی کماکان ادامه پیدا کند. هرج‌ومرج اقتصادی همچنان وجود داشت و تلاش برای رسیدن به نوعی تعادل سیاسی و اجتماعی که در آن بتوان جریان اصلاحات را به پیش برد، کماکان دیده می‌شد. هیچ‌کس نمی‌دانست چه باید کرد. اقتصاد شکست خورده بود، برنامه‌ریزی‌ها دچار اضمحلال شده بود، بازار سیاه، تورم و کمبودها بسیار فاحش و فراگیر شده بود. در پایان سفر به گروه هم‌بستگی و دولت لهستان گفتم مایلیم با مشارکت هرچه بیشتر به بحران اقتصادی فزاینده آن کشور کمک کنیم. از جورج سوروس خواستم ترتیبی اتخاذ

کند تا در صورت امکان بنیاد استفان باتوری^۱ هزینه‌های یک گروه کوچک را در این رابطه تقبل کند. بدین ترتیب از یکی از دوستان که قبلاً دانشجوی من بود دعوت کردم تا همراه با دیوید لیپتون که در نگارش و تألیفات همکار نزدیکم بود و بعدها در صندوق بین‌المللی پول با من همکار شد، به جمع گروه من ملحق شوند. با این گروه کار مشاوره‌ای خود را آغاز کردیم؛ اما کماکان هیچ برنامه مکتوبی در مورد آنچه می‌بایست اتفاق بیافتد را تنظیم نکردیم.

چهارم ژوئن سال ۱۹۸۹ نقطه عطف سیاسی لهستان محسوب می‌شد. در این روز درست همانند کشتار میدان تیان آنمن چین، لهستان اولین انتخابات نسبتاً آزاد خود در طول نیم قرن گذشته‌اش به اجرا گذاشت. براساس توافق مبتنی بر مذاکرات انجام شده دو مسئله اتفاق افتاد: نخست اینکه، با ایجاد یک مجلس عالی^۲ زمینه را برای تشکیل یک مجلس سنای جدید مهیا کردند. دوم اینکه، حدود یک‌سوم از کرسی‌های مجلس سفلی نمایندگان^۳ به رأی گذاشته شد. جنبش هم‌بستگی با به‌دست آوردن نودونه کرسی از یکصد کرسی سنا، هر دو مجلس را همراه با ۳۵ درصد از کرسی‌های مجلس نمایندگان برای انتخابات تصاحب کرد. نتیجه این رویداد در واقع یک زلزله سیاسی بود: سرآغاز فرایند جدید سیاسی و هم‌صدایی عمومی در اینکه، «ما خواهان برکناری کمونیست‌ها هستیم».

دو ماه بعد از آن در واقع برجسته‌ترین و شاخص‌ترین بخش زندگی حرفه‌ای من بود. بعد از انتخابات که به لهستان برگشتم. گرزگورز (لری) لیندنبرگ که یکی از فعالان جوان و پرنرزی بود من و لیپتون را یک‌به‌یک به ملاقات استراتژیست‌های اصلی جنبش هم‌بستگی برد: برونیسلاو جرمک، جاست کرون و آدام میکنیک، این سه شخصیت از برجسته‌ترین مبارزان حقوق بشر در سطح جهانی هستند؛ هر سه آنها در پایان بخشیدن به تقسیمات ناشی از جنگ سرد در اروپا، نقش بسزایی داشتند.

عصر یک روز در نشستی که با جرمک داشتم او پرسید که به‌نظر من جنبش هم‌بستگی در آن مقطع چه باید بکند. ما چند ساعتی به بحث و گفت‌وگو پرداختیم. من گفتم که انتخابات فرصت حاکمیت را به هم‌بستگی داده است. چون نمی‌خواستم خامی

1. Stefan Batory Foundation
2. Uppet Chamber
3. Lower House

کنم و چیزی بگویم که حاکی از سطحی‌نگری و بی‌تجربگی باشد، در ادامه گفتم، این در حالی است که تاریخ اخیر اروپای شرقی شاهد حوادث اسفباری بوده است که اگر از حکومت نظامی لهستان صرف‌نظر کنیم، می‌توان به سرکوبی آلمان شرقی تحت هدایت و رهبری شوروی سابق در سال ۱۹۵۳، مجارستان در سال ۱۹۵۶ و چک‌اسلواکی در سال ۱۹۶۸ اشاره کرد. با این حال نتایج انتخابات کاملاً مشخص بود.

جرمک اندکی تأمل کرد. من وزن و تأثیر وقایع تاریخی را در ابروهای گره‌خورده‌اش به‌وضوح می‌دیدم. صرف‌نظر از همه مشکلات عملی هرگونه تقسیم قدرت در اروپای شرقی، جرمک مطمئن نبود که جنبش هم‌بستگی بتواند اقتصاد کشور که اگر نگوئیم در حال سقوط آزاد، اما قطعاً در هرج‌ومرج کامل قرار داشت را سامان‌دهی کند. او نمی‌دانست که آیا بهتر است «هم‌بستگی» از مجرای حاشیه‌های سیاسی وارد شود و به ارائه توصیه و پیشنهادات خود بپردازد - مثلاً از طریق کمیته اقتصادی خود در مجلس سنا - و سعی نکند مسئولیت کاری را بپذیرد که حاصل عملکرد خودش نبوده و انجام اصلاحات آن به‌راحتی امکان‌پذیر نیست.

این بار نوبت من بود که درنگ و تأمل کنم. سپس توضیح دادم که امکان هدایت اقتصاد کشور از بیرون میدان وجود دارد و این مهم در صورتی محقق می‌شود که جنبش هم‌بستگی بتواند نقش برجسته و تاریخی خود را در کمیته سنا ایفا کند. در ادامه، زحمات و مشکلات اجرا و کنترل برنامه تثبیت را شرح دادم. همچنین توضیح دادم که چطور ماهیت واقعی اصلاحات اقتصادی، مثلاً در بولیوی، «مدام بد و بدتر می‌شد». در بخش دیگری از توضیحاتم گفتم که اداره و پیشبرد اقتصاد در شرایط تورم شدید و بحران بدهی‌های خارجی کار بسیار پرمخاطره‌ای است. البته در عین حال توضیح دادم که چرا به اعتقاد من، هم‌بستگی می‌توانست موفق بشود. من تأکید داشتم که اصلاحات اقتصادی مؤثر است. هم‌بستگی از حمایت عمومی برخوردار است. بنابراین زمان عمل فرارسیده است.

بعد از چندین ساعت گفت‌وگو، جرمک به آرامی برخاست. «من نگران هستم چون فکر می‌کنم حق با شماست. شاید چاره‌ای جز این نداریم».

جرمک پیشنهاد کرد من و لیپتون دفعه بعد به ملاقات جاسک کرون برویم. چند روز بعد، عصرهنگام در آپارتمانش به دیدار او رفتیم. وقتی به آپارتمان کوچکش وارد

شدیم، به سمت اتاق مطالعه رفتیم، وی در آن اتاق پشت میز شلوغی نشسته بود که روی آن و اطرافش پر از کتاب‌های مختلف بود. اولین بسته سیگارش را از چندین بسته سیگاری که داشت همراه با یک شیشه نوشیدنی برای آن روز عصر خود بیرون آورد. او خیلی بد انگلیسی صحبت می‌کرد و فقط کمی بهتر از این حد، این زبان را متوجه می‌شد. سپس لبخندی زد و گفت، «بسیار خوب، شما برای چه اینجا هستید؟»

«خوب، راستش از من خواسته شد به دیدار شما بیایم تا در مورد امکان و چگونگی خروج لهستان از این هرج و مرج گفت و گو کنیم». وی درحالی که لری ترجمه جملاتش را انجام می‌داد گفت: «بسیار خوب، حالا نظرتان چیست؟» من هم سعی کردم توضیح بدهم که انجام اصلاحات اقتصادی در لهستان به چه معناست. همچنین گفتم که لهستان باید یک بار دیگر به کشوری معمولی با یک اقتصاد متعارف تبدیل بشود. انقلابیون اروپای شرقی و از جمله کرون در طول مبارزات خود پرچم و بیرق بازگشت به اروپا را حمل کرده بودند. بدیهی است که این افراد، آرمان‌گرایان خیالی یا مخترعان آتی یک نظام اجتماعی جدید نبودند. درخواست صریح آنها این بود که لهستان و همسایگانش باید مجدداً بخشی از اروپای متحد معمولی بشوند. از نقطه نظر اقتصادی این مسئله به مفهوم برخورداری از نوعی اقتصاد ترکیبی بود که همسایگان غربی لهستان داشتند.

بدین ترتیب من ضمن ادامه توضیحاتم، به طرح استراتژی اقتصادی برای بازگشت لهستان به اروپا پرداختم و بخشی از تجربیات خودم در بولیوی را شرح دادم، چون بولیوی نیز پس از چندین دهه اعمال سیاست حمایت از محصولات داخلی که به صورت خودخواسته به اجرا گذاشته بود، عملاً به اقتصاد جهانی بازگشته بود. من همچنین موقعیت لهستان را با شرایط خاص اسپانیا و پرتغال در دهه ۱۹۷۰ که هریک از آنها به ترتیب تحت حاکمیت نظامی فرانکو و سالازار قرار داشتند، مقایسه کردم. این کشورها به لحاظ اقتصادی و سیاسی در قرنطینه بودند و سپس با انجام اصلاحات اقتصادی و سیاسی مجدداً به قلب اروپا بازگشته بودند. بازگشت آنها به اروپا دارای شاخص و ویژگی برجسته‌ای بود که پیشرفت اقتصادی، نرخ بالای رشد اقتصادی و موفقیت در جذب سرمایه‌گذاری خارجی اشتغال‌زا از سایر کشورهای اروپایی از جمله موارد حائز اهمیت آن بود. من گفتم که پایه و اساس اصلی بازگشت لهستان به اروپا انجام تجارت مبتنی بر

بازار با اروپا؛ هدایت و ترغیب مردم، کالاها و شرکت‌ها به انجام مبادله با مبدأ و مقصد اروپا و همچنین ترغیب لهستان به اتخاذ یا وضع الگوهای حاکمیتی، سازمانی و قانونی اروپای غربی است تا هرچه زودتر - شاید در یک جدول زمانی پنج‌ساله - لهستان بتواند به یکی از اعضای جامعه اروپا مبدل شود (اتحادیه اروپا در سال ۱۹۹۲ تشکیل شد و آن زمان هنوز سه سال با تشکیل این اتحادیه فاصله داشت). به‌هرحال رسیدن به این جایگاه مستلزم اجرای قاطعانه برنامه تثبیت خواهد بود، چون بحران موجود به نوعی شامل کمبودها، بازارهای سیاه تورم حاد و پیچیده‌ای بود. از طرفی انبوه بدهی‌های پرداخت نشده خارجی می‌بایست از طریق گفت‌وگو و مذاکره و بخشودگی بخشی از آن به شکلی که در سال ۱۹۸۷ در مورد بولیوی اتفاق افتاده بود، کاهش می‌یافت.

البته این گفت‌وگو قبل از تشکیل دولت تحت رهبری جنبش هم‌بستگی انجام شد و به همین خاطر به ارائه توضیحات بداهه خودم ادامه می‌دادم. هرچند دقیقه‌ای که می‌گذشت کرون روی میز می‌کوبید و گفت: (Tak Rozumiem, Tak Rozumiem) - یعنی، «بله، می‌فهمم»، «بله، می‌فهمم». دود تمام اتاق را پر کرده بود و شیشه نوشیدنی در حال خالی شدن بود. من کماکان به صحبت ادامه دادم و چیزی حدود سه چهار ساعت دیگر حرف زدم. من خیس عرق شده بودم. نمی‌دانم آن شب او چند پاکت سیگار کشید، فقط می‌دانم ته سیگارهایش را در یک زیرسیگاری کاملاً پر، مچاله می‌کرد. اواخر عصر همان روز وی گفت، من متوجه موضوع شدم. این کار را انجام بدهید. طرح خودتان را تهیه کنید.

با خودم فکر کردم، موضوع جالبی است. او از ایده‌های ما خوشش آمد. من هم گفتم، «آقای کرون ما به کشورمان بازمی‌گردیم و طی یک یا دو هفته آینده ایده‌ها و طرح خود را برایتان فاکس می‌کنیم». او باز هم روی میز کوبید و گفت: «نه، ما الان به این طرح احتیاج داریم». من گفتم، «منظورتان چیست؟» وی گفت: «من این طرح را فردا صبح می‌خواهم». من و لیپتون فقط همدیگر را نگاه کردیم. کرون مجدداً گفت: «من این طرح را فردا صبح می‌خواهم». ساعت حدوداً یازده‌ونیم شب بود. لری گفت، «بسیار خوب ما به دفتر روزنامه *گازتا*^۱ خواهیم رفت. آنجا یک دستگاه رایانه هست. شما می‌توانید طرح مورد نظرتان را در آنجا تایپ کنید». لری لیندنبرگ درواقع مدیر بازرگانی روزنامه *گازتا* و *یبورکزا* بود. این نشریه درواقع روزنامه‌ای بود که به‌تازگی

ازسوی جنبش هم‌بستگی قانونی شده بود و سردبیری جدید آن را آدام میکینیک به عهده داشت.

۶-۲ برنامه‌ای برای ایجاد اقتصاد بازار

نیمه شب بود که به اتاق خبر رسیدیم، اتفاقی که به‌تازگی با تغییر کاربری کلاس یک مهدکودک به آن صورت درآمده بود. من مقابل صفحه کلید (کی‌بورد) نشستم و همراه با لیتون شروع به نوشتن طرحی برای تغییر لهستان از اقتصاد سوسیالیستی شوروی محور و تبدیل آن به کشوری با اقتصاد بازار در جامعه اروپا کردیم. ما از شب تا صبح مشغول انجام این کار بودیم و در پایان موفق به تهیه و چاپ نسخه‌ای پانزده صفحه‌ای شدیم که موضوعات کلیدی و ترتیب اصلاحات برنامه‌ریزی شده در آن لحاظ شده بود. به‌نظر من این اولین باری بود که کسی یک طرح جامع برای تبدیل یک اقتصاد سوسیالیستی به اقتصاد بازار تهیه می‌کرد. این طرح به‌طور خلاصه به مسائل تجارت، نرخ ارز، آزادسازی قیمت، قابلیت تبدیل پول، تثبیت، سیاست صنعتی، لغو بدهی و تا حدودی به خصوصی‌سازی که با بیشترین ابهام ممکن مواجه بود، می‌پرداخت.

طرح ما درواقع تبدیل فاحش و سریع به اقتصاد بازار - جهش از روی شکاف سازمانی - بود که می‌بایست از طریق معرفی نیروهای بازار، حتی پیش از تحقق گسترده خصوصی‌سازی صورت می‌گرفت. فرضیه ما که صحت و درستی آن ثابت شده بود، این بود که اگر با وجود این واقعیت که اغلب شرکت‌ها و بنگاه‌های دولتی بیشتر شبیه ساختارهای بدون مالک هستند تا تحت مالکیت دولت، به آنها اجازه داده می‌شد که براساس نیروها و اهرم‌های بازار عمل کنند، طبعاً عملکرد آنها شبیه به‌نوعی تجارت منظم و قاعده‌مند می‌شود. ما تأکید داشتیم که دولت باید هرچه سریع‌تر تا دیر نشده است به شیوه‌های مختلف خصوصی‌سازی، مالکانی حقیقی برای این شرکت‌ها یا بنگاه‌ها پیدا کند.

در وضعیت کمبودهای اقتصادی که قرار بود طی سال‌های آتی نیز ادامه داشته باشد و تکرار شود، برنامه ما اساساً بر پنج محور استوار بود:

- تثبیت - پایان بخشیدن به تورم شدید و ایجاد پول باثبات و قابل تبدیل،
- آزادسازی - فراهم کردن بستر لازم در بازارها و قانونی شمردن فعالیت‌های اقتصادی

خصوصی در آن، پایان دادن به کنترل قیمت و تدوین و اتخاذ قانون تجاری مورد نیاز،

- خصوصی سازی - شناسایی و معرفی مالکین خصوصی برای دارایی‌هایی که در حال حاضر در تملک دولت‌هاست. خصوصی سازی این دارایی‌ها ممکن است متناسب با شرایط موجود به صورت تمام بخش‌های شرکت‌ها و یا بخشی از آنها (ماشین‌آلات، ساختمان‌ها، اراضی) صورت بگیرد،

- شبکه تأمین اجتماعی - حقوق و مقرری، مراقبت‌های بهداشتی و دیگر امتیازات و منافع لازم برای سالمندان و نیازمندان، خصوصاً با هدف تسهیل گذار مورد نظر،
- هماهنگ سازی سازمانی - اتخاذ گام به گام قانون اقتصادی، روش‌ها و نهادهای اروپای غربی به منظور موفقیت برای داوطلب شدن عضویت در اتحادیه اروپا (در سال ۱۹۸۹ این اتحادیه کماکان به عنوان جامعه اروپا شناخته شده بود).

چالش‌های موجود در لهستان، تا حدودی شبیه به مشکلات آمریکای لاتین بود؛ اما از بعضی جهات نیز تفاوت‌های اساسی و فاحشی با آن داشت. شباهت‌های آن بیشتر مربوط به حوزه اقتصاد کلان بود. لهستان نیز همانند آمریکای لاتین تورم بالایی داشت و دچار کسری بودجه چشمگیر و بدهی خارجی انباشته شده‌ای بود. پول رایج این کشور نیز مانند بسیاری از بخش‌های آمریکای لاتین ثبات نداشت و به نرخ رسمی مبادله ارزی قابل تبدیل نبود و به همین خاطر نرخ رسمی مبادله ارز با نرخ موجود در بازار سیاه اختلاف بسیار زیادی داشت. این اختلاف فاحش باعث قاچاق ارز و همچنین فرار مالیاتی شده بود.

اختلاف و تفاوت موجود از بعضی جهات شاید مهم‌تر بود. لهستان جامعه‌ای باسواد و از نظر قومی نسبتاً یکسان و هماهنگ بود. بنابراین تنش‌های طبقاتی و قومی که باعث تقسیم بولیوی شده بود، خوشبختانه در این کشور وجود نداشت. از طرفی لهستان کشور فقرزده‌ای نبود. البته زیرساخت‌های این کشور در وضعیت نابسامان و خرابی بود و به ترمیم و بازسازی کلان نیاز داشت؛ گذشت چندین دهه از روند صنعتی سازی این کشور که با مصرف کلان و چشمگیر انرژی و عدم نظارت زیست‌محیطی همراه بود، آب‌وهوای این کشور را آلوده کرده بود و کارخانجات قدیمی و مربوط به عصر شوروی سابق که در این کشور فعالیت می‌کردند در بازارهای غربی قابل رقابت نبودند. اما با این حال، لهستان

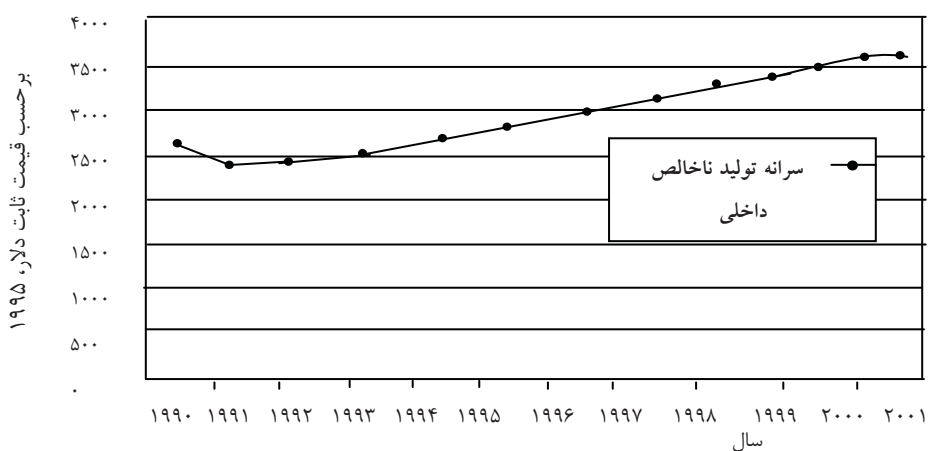
کشوری عمدتاً شهری، باسواد و برخوردار از زیرساخت‌های اولیه (جاده، برق، آب لوله‌کشی و فاضلاب، بندر و فرودگاه) بود. جغرافیای این کشور نیز وضعیت مطلوبی داشت. نزدیکی این کشور به آلمان حداقل در طول تاریخ مدرن این کشور می‌توانست امتیاز بزرگی باشد، چون این نزدیکی می‌توانست مسیر تجارت دوطرفه بین لهستان و بزرگ‌ترین اقتصاد اروپای غربی را هموار و تسهیل کند (در گذشته بعضی از این نزدیکی و مجاورت‌ها باعث هجوم و حملات مکرر و در نتیجه، فتوحات نیروهای بیگانه بود).

البته بزرگ‌ترین اختلاف این کشور با آمریکای لاتین این بود که جامعه لهستان می‌دانست به کجا برود: به سوی اروپای غربی. لهستان قبل از سال ۱۹۴۵ دارای اقتصاد بازار بود و بخشی از اصلاحات مورد نظر در واقع احیا و اجرایی کردن اصول بازرگانی دهه ۱۹۳۰ بود. بخش دیگری از این اصلاحات، اتخاذ قوانین جامع‌تری در رابطه با بازرگانی نوین بود که به نوعی مبنای قانونی مشترک جامعه اروپا نیز محسوب می‌شد. لهستان در تلاش برای بازگشت خود به اروپا، حداقل تا حدودی، الگوی ارزشمندی داشت: اسپانیا، بعد از مرگ دیکتاتور فرانسیسکو فرانکو.

اسپانیا و لهستان از برخی جهات مهم، موقعیت مشابهی در اروپا داشتند. هر دوی آنها کشوری کاتولیک با جمعیتی حدود چهار میلیون نفر هستند. هر دو در حاشیه اقتصاد قاره اروپا و تقریباً به یک فاصله از سرزمین منطقه صنعتی راین واقع‌اند که طبق نقشه ۶، اسپانیا در جنوب و لهستان در شرق آن واقع است. به‌علاوه هر دوی آنها آخرین کشورهای صنعتی شده در اروپا هستند.

در سال ۱۹۵۵، سرانه تولید ناخالص داخلی در اقتصاد این دو کشور تقریباً یکسان و در یک محدوده بود: سرانه اسپانیا در این زمینه ۵۱۶ دلار و سرانه لهستان ۷۵۵ دلار بود. هر دوی این کشورها جنگ‌زده و آسیب‌دیده از جنگ بودند (اسپانیا از جنگ داخلی آسیب‌دیده بود)؛ لهستان به‌تازگی تحت کنترل سیاسی اتحاد شوروی درآمد بود. اسپانیا به تدریج و حتی در زمان حیات فرانکو روند آزادسازی را اجرا کرد و پس از مرگ فرانکو در سال ۱۹۷۵، به روند الحاق این کشور به اروپا سرعت بیشتری داد. این کشور سرانجام در سال ۱۹۸۶ به عضویت جامعه اروپا درآمد. بازگشت اسپانیا به اروپا تأثیر بسزایی در رشد اقتصادی این کشور به‌جای گذاشت. اسپانیا با جذب سرمایه‌گذاری‌ها و گردشگران اروپای

غربی توانست صادرات خود به کشورهای همسایه را شکوفا کند و به این ترتیب به یکی از کشورهای برخوردار از سریع‌ترین رشد اقتصادی در اروپا مبدل شود. بدین ترتیب، تولید سرانه داخلی اسپانیا در سال ۱۹۸۹ تقریباً به چهار برابر سرانه مشابه در لهستان رسید. امیدواری و باور من این بود که لهستان می‌تواند برای نقطه شروع و ترمیم بالغ بر چهل سال از گذشته خود از الگوی شکوفایی اسپانیا استفاده کند. با این حال وقتی کار نوشتن طرح به پایان رسید هنوز یک تردید عمده وجود داشت. تکلیف صنایع سنگین قدیمی ساخته شده در لهستان که برپایه ارتباطات انرژی و تجارت با اتحاد شوروی بنا شده چه خواهد شد؟ ما باید در اسرع وقت در این مورد به نتیجه می‌رسیدیم. شروع این گذار طبعاً کاهش چشمگیر تولید صنعت قدیمی کشور را به همراه داشت. بنابراین در اولین تغییرات، کاهش فاحشی در تولیدات صنعتی ایجاد شد و شرکت‌های قدیمی دوران اتحاد شوروی را دچار رکود کرد. روند اصلاحات دو سال طول کشید و در سال ۱۹۹۱، تولید ناخالص ملی این کشور احیا و بهبود خود را آغاز کرد. خوشبختانه این روند بهبود به سرعت پیشرفت کرد و تولید ناخالص داخلی لهستان را مطابق با آنچه در نمودار ۱-۶ آمده است، همراه با سطح تولید صنعتی این کشور به حد فراتر از سال ۱۹۸۹ رساند.



مأخذ: بانک جهانی، ۲۰۰۴.

نمودار ۱-۶ تولید ناخالص داخلی و تولیدات صنعتی در لهستان

۳-۶ شروع طرح

صبح روز بعد، طرح خود را نزد جاست کرون بردیم. او گفت، «بسیار خوب، این خوب است. حالا به ملاقات میکینیک بروید». آدام میکینیک که سردبیر روزنامه *گازتا* نیز بود، در واقع سومین عضو از گروه متفکران سه‌نفره هم‌بستگی بود. میکینیک ضمن برخورداری از شجاعت و درایت، در واقع روشن‌فکرترین شخصیتی بود که من در انقلاب دمکراتیک اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق دیده بودم.

من طرح را برای او تشریح کردم. گفت‌وگوی کوتاهی هم با هم داشتیم. وی گفت، «من اقتصاددان نیستم و طبعاً این چیزها را نمی‌فهمم». در پایان گفت‌وگویمان او پرسید، «آیا این طرح مؤثر خواهد بود؟ این آن چیزی است که من می‌خواهم بدانم. آیا مؤثر خواهد بود؟» من در جواب گفتم، «بله این طرح می‌تواند مؤثر باشد». او گفت، «آیا مطمئن هستید که این طرح مؤثر واقع می‌شود؟» در پاسخ گفتم، «بله این طرح خوبی است و مؤثر خواهد بود». میکینیک گفت، «بسیار خوب، در این صورت آخرین قطعه پازل مرا کامل کرده‌اید. البته من می‌دانم از نظر سیاسی چه بکنم. حالا شما استراتژی اقتصادی مورد نیاز را هم برایم اضافه کنید. در این صورت می‌توانیم به ملاقات دولت برویم».

طی چند روز، میکینیک سرمقاله‌ای در *گازتا* و *بیورکز/نوشت* و در آن به تشریح گذار و تغییر سیاسی لهستان پرداخت: وی به زبان لهستانی نوشته بود «ریاست جمهوری شما، نخست‌وزیر ما»،^۱ قدرت تقسیم خواهد شد. جنبش هم‌بستگی دولت را شکل خواهد داد؛ ریاست جمهوری و وزرای قدرت (وزیر دفاع، وزیر کشور، اطلاعات و پلیس) در اختیار کمونیست‌ها خواهد بود. اعتمادسازی در کشوری که بیش از نیم‌قرن تجزیه سیاسی را یدک می‌کشید، بازی ظریف و حساسی بود. پیشنهاد توافق میکینیک نه تنها بر رئالیسم سیاسی، بلکه بر این رویکرد بنیادگرایانه مبتنی بود که رهبران جنبش هم‌بستگی و حزب کمونیست لهستان همگی میهن‌پرستان لهستانی هستند و این ویژگی بیش از آنچه باعث تفرقه و جدایی آنها باشد، باعث اتحاد و انسجام آنهاست. با توجه به اینکه وزارتخانه‌های قدرت در اختیار کمونیست‌ها قرار داشت، این احتمال

1. "Wasza Prezydentura, Nasz Premier"

می‌رفت که سران شوروی سابق با تصدی بعضی از رهبران هم‌بستگی در وزارتخانه‌های غیرنظامی موافقت کنند.

در این خصوص، میکینیک، کرون و جرمک به من و لیپتون توصیه کردند که زمان توجیه لخ والسا فرارسیده است. چند روز بعد با یک هواپیمای کوچک از ورشو به سوی گدانسک، پرواز کردیم. به محض پیاده شدن از هواپیما با تاکسی به سمت ساختمانی نسبتاً خالی و دخمه‌مانند در امتداد خیابان مجاور کارخانجات کشتی‌سازی گدانسک رفتیم. این درواقع همان مکانی بود که لخ والسا در سال ۱۹۸۰ با پریدن از دیوار آن در شروع انقلاب آزادی در اروپای شرقی گام برداشته بود.

سپس به طرف دفتر والسا راهنمایی شدیم. روی تمام دیوارها تصاویری از مارتین لوترلینگ، جان کندی و رابرت کندی و اعلامیه‌ها و احکام مختلفی دیده می‌شد. از پنجره اتاق، لنگر بزرگی بر سر در ورودی کارخانه کشتی‌سازی پیدا بود. والسا وارد اتاق شد و ما به او سلام و اظهار ادب کردیم. وی بی‌درنگ گفت‌وگو را شروع کرد. «هدف شما از آمدن به اینجا چیست؟ خواسته شما چیست؟» من گفتم، «آقای والسا، ما به اینجا آمده‌ایم تا با شما در مورد این واقعیت گفت‌وگو کنیم که لهستان در آستانه سقوط در تورم شدیدی است. ما برای انجام اصلاحات و تثبیت اقتصادی طرحی داریم که می‌خواهیم آن را ارائه کنیم». او با عجله حرفم را قطع کرد. «من برای انجام یک گفت‌وگوی انتزاعی اینجا نیامده‌ام؛ من می‌خواهم بدانم چطور می‌توان بانک‌ها را به گدانسک بازگرداند».

من تعجب کرده بودم؛ اما موضع خودم را محکم حفظ کردم و گفتم، «آقای والسا، تورم شدید یک موضوع انتزاعی نیست. بحران اقتصادی موجود، واقعاً می‌تواند باعث تخریب و از بین رفتن جامعه لهستان بشود». سعی کردم توضیح بدهم که طبق دیدگاهم چه اتفاقاتی ممکن بود رخ بدهد. او به صحبت‌هایم گوش داد و یک یا دو سؤال پرسید و سپس گفت، «من می‌خواهم بدانم که چطور می‌توان بانک‌های خارجی را به این شهر بازگرداند. ما ساختمان‌های خوبی در این شهر داریم. ما به این بانک‌ها احتیاج داریم. من می‌خواهم به من کمک کنید تا یک بانک را به گدانسک برگردانم». من گفتم، «بسیار خوب، بدون شک من برای کمک به شما در این زمینه تلاش خواهم کرد».

گفت‌وگویی ما اندکی ادامه یافت و سپس او به خاطر حضور ما در آنجا تشکر و هنگام خروج ما را بدرقه کرد. من به کلی متعجب و مبهوت شده بودم.

چند سال بعد من به سفارت بلژیک در مسکو رفتم و با تعدادی از سفرا به گفت‌وگو پرداختم. سفیر بلژیک مرا کنار کشید و گفت، «شاید تعجب کنید؛ اما بعد از ملاقات شما با لخ والسا در تابستان سال ۱۹۸۹، من نفر بعدی بودم که با او ملاقات کردم. در آن زمان من سفیر بلژیک در لهستان بودم». واقعاً نتوانستم تعجب و حیرت خودم را پنهان کنم. وی ادامه داد، «آقای والسا به من گفت، من نمی‌دانم آن آقا منظور و مقصود گفته‌هایش چه بود؛ اما شک ندارم که نکات جالبی را مطرح می‌کرد».

همان‌طور که گفته شد، من جلسات متعددی با لخ والسا داشتم. تحسین و تقدیر من از والسا، بسیار زیاد بود و هست. بدون شک او مشوق و انگیزه اصلی برای برداشتن گام اول یعنی ورود من به لهستان بود. او همان تکنسین برقی بوده که با پریدن از دیوار کارخانجات کشتی‌سازی عملاً آزادی را به کشورش آورده است، اما واقعیت این است که او برای فراگیری اقتصاد کلان فرصت‌چندانی در اختیار نداشته بود. به‌رحال او ماهیت بشر و سیاست را به‌خوبی می‌شناخت و من در این دو زمینه همانند تمام جهان از او چیزهای زیادی یاد گرفتم. والسا یکی از رؤسای جمهور بزرگ لهستان در اوائل دهه ۱۹۹۰ و یکی از مبارزان اسطوره‌ای و آزادی‌خواهان نامدار جهان بوده است.

من و لیپتون مجدداً به آمریکا بازگشتیم. حدود یک هفته بعد یعنی اواسط ماه ژوئیه من با میکینیک، گفت‌وگوی تلفنی داشتم. «بالاخره قرار شد چه کار کنیم؟» میکینیک در پاسخ گفت «همه‌چیز مرتب است، طرح را اجرا می‌کنیم». پرسیدم، منظورتان چیست؟ او گفت، «گورباچف با ما تماس گرفت و گفت با تغییرات پیشنهادی موافقت کرده است». اتحاد شوروی با تصدی یک نخست‌وزیر از جنبش هم‌بستگی و یک رئیس‌جمهور از حزب کمونیست موافقت کرده بود. این تصمیم در واقع یکی دیگر از کمک‌های فوق‌العاده گورباچف به صلح جهانی و پایان بخشیدن به جنگ سرد بود. گورباچف در به قدرت رسیدن جنبش هم‌بستگی در لهستان کمک شایانی کرده بود. به قدرت رسیدن حزب هم‌بستگی عمل انجام شده‌ای نبود که رهبر شوروی مغرضانه آن را پذیرفته باشد. این در واقع هدفی بود که گورباچف در جهت تحقق صلح توسعه داده بود.

من و لیپتون اوایل آگوست به لهستان بازگشتیم و طرح اصلاحات خود را به اعضای حزب هم‌بستگی در پارلمان لهستان ارائه کردیم. روزنامه *گازتا* و *یورکز* نیز مقالات و مطالب زیادی با مضمون «طرح ساش» به‌عنوان راهکاری برای خروج لهستان از بحران اقتصادی، منتشر کرد. در روز ۲۴ آگوست یعنی هم‌زمان با روی کارآمدن مازوویسکی به‌عنوان نخست‌وزیر، از من دعوت شد تا برای اعضای جنبش هم‌بستگی در پارلمان صحبت کنم. این رخداد در واقع اولین روز آزادی سیاسی لهستان در طول نیم‌قرن بود. رسانه‌های ملی و بین‌المللی در آنجا حضور داشتند و علاوه‌بر آنها، رهبر اکثریت سنا یعنی باب داوول و همسرش الیزابت داوول نیز در آن محفل حاضر بودند.

ابتدا سناتور داوول به ایراد سخنرانی پرداخت. وی آرزوهای خوب رئیس‌جمهور و مردم ایالات متحده را به حضار ابلاغ کرد. وی از مردم لهستان خواست بدانند که مردم آمریکا در این لحظه آزادی در کنار و همراه آنها هستند. ایالات متحده برای کمک به تضمین موفقیت لهستان در مسیر دموکراسی و آزادی، تلاش خواهد کرد. وی پس از تشویق طولانی حضار در جای خود نشست. پس از او از من خواسته شد تا در جایگاه حضور پیدا کنم.

صحبت‌م را با اشاره به عمق و شدت بحران اقتصادی لهستان آغاز کردم و توضیح دادم که تورم شدید آن کشور در حال غلیان و نظام اجتماعی آن در حال سقوط و فروپاشی است. لهستان می‌بایست با شتاب و جسورانه به‌سوی نظام بازار حرکت می‌کرد. سپس گفتم موضوع مهم دیگری نیز وجود دارد که ذهن هر کسی را به‌خود معطوف کرده است: این موضوع رقم چهل میلیارد دلار بدهی خارجی لهستان به جهان بود. بسیاری از مردم از این بیم داشتند که این بدهی به اصلی‌ترین عامل جدایی لهستان از اروپا و مانع موفقیت و سعادت این کشور مبدل بشود.

«در اینجا آنچه سناتور داوول گفته بود را یادآور می‌شوم. سناتور داوول گفته بود که مردم آمریکا با شما هستند. من مطمئنم که این گفته صحت دارد. ما آمریکایی‌ها می‌دانیم که لهستان پس از پشت سر گذاشتن سلطه‌های چهل‌وپنج‌ساله، امروز دارای یکی از مهم‌ترین و مثبت‌ترین رخدادهای تاریخ جدید است. آمریکایی‌ها با شما خواهند بود، اروپا نیز با شماست. بنابراین من مطمئنم سناتور داوول نیز موافق است که

بدهی‌های لهستان باید لغو و بخشیده شود چون بدون شک، بدهی‌های مربوط به دوران استیلای شوروی به‌رحال آزادی مردم لهستان را به مخاطره می‌اندازد».

سپس به موضوعی پرداختم که به کرات تکرار شده بود. گفتم، «بحران بدهی شما به اوج خود رسیده است. تنها کاری که می‌توانید بکنید ارسال کارت پستی برای بستانکارانتان است: از شما بسیار سپاسگزاریم، اما اکنون ما در مرحله دمکراسی و آزادی هستیم و نمی‌توانیم بدهی‌های مربوط به دوران شوروی را به شما پرداخت کنیم». همچنین اضافه کردم، «دیگر فکرش را هم نکنید، همه‌چیز تمام شد». با ذکر این جملات، موجی از تشویق و هلهله و البته در بعضی موارد شوک و تعجب شدید ایجاد شد.

بعد از مراسم آن روز عصر، جمع کثیری از مردم در واشنگتن سعی کردند به رهبران جدید لهستان بفهمانند که من شخصیت خطرناکی هستم. حداقل یک شخصیت برجسته لهستانی مستقر در واشنگتن نیز به نخست‌وزیر کشورش توصیه کرد پیش از آنکه من به اصلاحات اقتصادی لهستان آسیبی برسانم، مرا از آن کشور بیرون کند. البته این باعث نگرانی من شده بود. با آنکه می‌دانستم تمام دیدگاه‌هایم درست هستند اما، جایگاه من به‌عنوان یک مشاور، موقعیت شکننده و متزلزلی بود. لهستان به گذاری مستحکم و قاطع به سمت اقتصاد بازار احتیاج داشت که درعین حال با روند تثبیت، قابلیت تبدیل پول و لغو بدهی نیز همراه باشد. بسته اصلاحات به دلیل اینکه با وجود تشدید بحران فزاینده کشور، فرصت خوبی برای بهبود و پیشرفت فراهم می‌کرد، از جذابیت لازم برخوردار بود.

عصر روز بعد، من و لیپتون با تادئوس مازوویچکی^۱، نخست‌وزیر جدید، ملاقات کردیم. سپس اواخر همان شب به ساختمان شورای وزرا که به سبک معماری استالینی ساخته شده بود، رفتیم. نخست‌وزیر با حالتی توأم با خستگی به ما خوشامد گفت؛ خستگی در چهره‌اش کاملاً پیدا بود. او شخص سالخورده‌ای بود و ماه‌های سختی که در پیش داشت، برایش سخت و طاقت‌فرسا بود. من هم نمی‌دانستم چه انتظاری از رویکرد او نسبت به بحران اقتصادی داشته باشم. او در یک جمله نگرانی‌های مرا برطرف کرد و به‌درستی موضوع پی برد. او به من گفت، «من به دنبال لودویگ ارهارد لهستانی هستم».

1. Tadeusz Mazowiecki

لودویگ ارهارد، وزیر امور اقتصادی آلمان غربی در دوران بعد از جنگ بود که قاطعانه و ثابت قدم، کشور را در مسیر اصلاح بازار قرار داده بود. وی مدیر اقتصادی سرشناس و موفقی بود که در اوایل دهه ۱۹۶۰ به عنوان یک وزیر دارایی موفقیت چندانی کسب نکرده بود. شهرت او اساساً به دلیل پایان یک شبه کنترل قیمت‌ها در آلمان غربی به دست آمده بود و این اقدامی بود که باعث شد اجناس و کالاها از بازار سیاه به داخل فروشگاه‌ها بازگردد. البته من هم انجام چنین اقدام مؤثر و بزرگی را پیشنهاد کرده بودم و این همان اقدامی بود که بعدها شوک‌درمانی نامیده شد. گفتنی است که ارهارد اصلی‌ترین عامل انگیزش و مشوق گونزالو سانچز دلوزادا در بولیوی نیز بوده است.

ما به گفت‌وگو ادامه دادیم. من ایده‌هایی که داشتیم را شرح دادم و او هم در پاسخ گفت که طرح‌های پیشنهادی به آنچه او قصد انجام آن را داشته، بسیار نزدیک و شبیه هستند. او در واقع به کسی نیاز داشت که بتواند چنین اقدام بزرگی را هدایت و رهبری کند. او در این خصوص از شخصی به نام لسزک بالچروویچز نام برد که من نمی‌شناختمش. در نهایت بالچروویچز هدایت این اقدام را به عهده گرفت و به‌راستی که او «لودویگ ارهارد لهستان» بود - رهبری شجاع، برجسته و ثابت قدم.

دو هفته بعد، من و لیپتون با بالچروویچز ملاقات کردیم. طی آن دیدار من دقیایقی را صرف تشریح طرح خودمان کردم که البته او از قبل با آن آشنایی داشت. سپس او نمودار بزرگی را بیرون آورد و آن را روی میز باز کرد. او گفت، «ما می‌خواهیم این کار را انجام بدهیم و قصد داریم این کار را خیلی زود به انجام برسانیم». او، استاد دانشگاه اقتصاد و برنامه‌ریزی ورشو بود. او همچنین محقق و پژوهشگر مورد احترام و از نظر سیاسی مستقلی بود که فوق لیسانس خود را در رشته بازرگانی از دانشگاه سنت جان در نیویورک سیتی اخذ کرده بود. او انگلیسی را عالی صحبت می‌کرد، اقتصاد بازار را به خوبی می‌شناخت و در ضمن دهنده دو ماراتن نیز بود. او برای مسیری که در پیش داشت، به چنین استقامتی احتیاج داشت.

بدین ترتیب، ما همکاری خود را با بالچروویچز آغاز کردیم تا ایده‌های طرح را در قالب سیاست تدوین کنیم. یک مرحله از کار ترسیم ایده‌ها بود، مرحله دیگر تشریح برنامه بود و مرحله سوم ایجاد چارچوب قانونی و تنظیم بودجه و دستورالعمل مالی برای

آن بود. همه جزئیات مربوط به این مسئله قاطعانه و اجتناب‌ناپذیرند. به همین دلیل پیشبرد و اجرای اصلاحات از خارج از پارلمان کشور امکان‌پذیر نیست. اصلاحات باید از سوی یک تیم اجرایی و تحت مدیریت یک رهبر کاردان هدایت شود. قرار شد اولین ارائه بالچروویچز در خصوص طرح‌هایش اواخر سپتامبر سال ۱۹۸۹ در واشنگتن و در اجلاس سالیانه صندوق بین‌المللی پول انجام شود. ما در تهیه پیش‌نویس طرح به او کمک کردیم و او در فرصت پیش آمده آن را به رؤیت رهبران مالی اجلاس مذکور نیز رساند. مقطع زمانی بسیار مهمی بود. همه جهان در انتظار شنیدن برنامه‌ای بود که لهستان قصد اجرای آن را داشت.

صبح یک روز در طول جلسات صندوق بین‌المللی پول با بالچروویچز تماس گرفتم و گفتم، ایده‌ای دارم. می‌خواهم کاری کنم که همین امروز یک میلیارد دلار به دست بیاوری. در واقع قصد دارم برای صندوق تثبیت پول رایج لهستان یا به عبارتی صندوق تثبیت زلوتی^۱ پول به دست بیاورم. اگر بخواهیم صندوق زلوتی لهستان را به یک پول قابل تبدیل مبدل کنیم به‌نظرم باید درست از ابتدای شروع روند اصلاحات، ارزش پولی این صندوق (زلوتی) را ثابت نگهداریم. لهستان برای انجام این کار به ذخیره ارزی خارجی نیاز خواهد داشت که بتواند از آن به‌طور محسوس در صندوق تثبیت پولی استفاده کند. بالچروویچز در جواب گفت، «آیا فکر می‌کنی بتوانی چنین پولی را تأمین کنی؟ اگر بتوانی یک میلیارد دلار پول فراهم کنی، عالی است».

من و لیپتون که تا حدودی به این مسئله عادت کرده بودیم یک دستگاه رایانه روی میز اتاق ناهارخوری لیپتون نصب کردیم و به کمک آن یادداشتی تایپ کردیم که در آن چگونگی ذخیره یک میلیارد دلار در صندوق تثبیت زلوتی، شرح داده شده بود. در آن یادداشت همچنین موضوع قابلیت تبدیل پول و ثبات آن به‌عنوان یکی از ارکان اصلی بازگشت لهستان به اروپا مطرح شده بود. سپس به ملاقات سناتور دول رفتیم. برای او هم این موضوع را شرح دادیم و او نیز خوشش آمد. او از ما دعوت کرد تا ساعتی را در دفترش سپری کنیم و با ژنرال برنت اسکوکرافت که مشاور امنیت ملی بود، دیداری داشته باشیم. ما موضوع را برای ژنرال اسکوکرافت هم توضیح دادیم و او نیز از

آن خوشش آمد. در پایان همان روز طرح مذکور در کاخ سفید هم مورد قبول واقع شد و طی یک هفته بعد دولت بوش حمایت یک میلیارد دلاری خود از صندوق تثبیت زلوتی را اعلام کرد و قرار شد دویست میلیون دلار از این رقم را آمریکا تأمین کند و هشتصد میلیون دلار باقی مانده آن را نیز از طریق مشارکت و مساعدت دولت‌های دیگر تأمین شود. تا پایان سال صندوق مذکور طبق پیش‌بینی تشکیل و از یکم ژانویه ۱۹۹۰ مصادف با آغاز روند اصلاحات لهستان آماده بهره‌برداری شد.

۴-۶ از طرح تا اجرا

انفجار بزرگ^۱ لهستان یا آنچه به آن شوک‌درمانی گفته شد، در اولین روز از سال جدید آغاز شد. تقریباً همه اهرم‌های کنترل قیمت برداشته شد. ارزش پول رایج به شدت سقوط کرد و سپس در نرخ جدیدی معادل ۹۵۰۰ زلوتی در ازای هر دلار، ثابت شد. از حمایت صندوق تثبیت زلوتی برای پول رایج کشور استفاده شد و بانک مرکزی لهستان اعلام کرد که آماده است با دخالت در بازار ارز نرخ آن را معادل ۹۵۰۰ زلوتی در ازای هر دلار ثابت نگه دارد. مجموعه قواعد و قوانین اقتصادی جدیدی به اجرا گذاشته شد، به خصوص قوانینی که درب‌های تجارت و بازرگانی را به سوی شرکت‌های خصوصی باز می‌کرد. موانع تجاری موجود در مسیر مبادله با اروپای غربی برداشته شد و تجارت خصوصی اجازه یافتند برای خرید و فروش کالا و اجناس، به کشورهای همسایه اروپای غربی خود رفت‌وآمد کنند.

روزهای اول هولناک بود. با برطرف شدن مسئله کنترل قیمت‌ها، انباشت چشمگیر تقاضاهای مربوط به عصر سوسیالیست باعث جهش فاحش قیمت‌ها و افزایش پنج برابری آنها شد. به عنوان مثال، قیمت یک قطعه گوشت ظرف چند روز از کیلویی یک هزار زلوتی به کیلویی پنج هزار زلوتی افزایش یافت. باین حال طی روزهای پیش از آغاز اصلاحات، حتی قیمت یک‌هزار زلوتی گوشت هم تقریباً کاذب بود. فقط افرادی که صبح زود می‌توانستند در صف فروشگاه‌های خاصی جای بگیرند، شانس این را داشتند که گوشت را به این قیمت بخرند، اما اغلب خریداران با قفسه‌های خالی فروشگاه‌ها مواجه

می‌شدند و دست خالی می‌ماندند. اگر مردم واقعاً قصد خرید و دسترسی به گوشت را داشتند باید بهای آن را به قیمت بازار سیاه که گاهی بیش از پنج هزار زلوتی در هر کیلو بود، می‌پرداختند. بنابراین در بسیاری از موارد، آنچه به صورت شوک حاصل از جهش پنج برابری قیمت‌ها نمود پیدا کرده بود، درحقیقت اگر قیمت‌های بازار سیاه قبل از اول ژانویه ۱۹۹۰ با قیمت‌های بازار آزاد بعد از این تاریخ مقایسه می‌شد، حاکی از کاهش قیمت‌ها بود. پس از اصلاحات، اجناس و کالاها به جای پس‌کوچه‌های بازار سیاه در قفسه‌های فروشگاه‌ها قابل دسترسی بود. بروز این تغییرات با کاهش زمان و انرژی که صرف خرید کالا می‌شد، عملاً هزینه کالاها و اجناس را نیز کاهش داد.

تئوری یک چیز است و عمل چیز دیگری است. اگرچه کاملاً اطمینان داشتم که پایان کنترل قیمت‌ها در یکم ژانویه ۱۹۹۰ باعث بازگشت و فراوانی اجناس در فروشگاه‌ها با قیمت قابل قبولی خواهد شد؛ اما روزهای اول این ماه به‌طور کلی بسیار پراضطراب بود. من به‌طور منظم و مداوم از آمریکا با لهستان در تماس بودم. لری لیندبرگ عصبی و افروخته‌تر می‌شد. «یک هفته گذشته و ما هنوز اجناس و کالایی در فروشگاه‌ها نمی‌بینیم». ولی بعد از این وقفه ناگهان پیشرفت آغاز شد. «جفری، فروشگاه‌ها پر از اجناس مختلف است! فروشگاه زنجیره‌ای نزدیک اینجا فروش فوق‌العاده‌ای را آغاز کرده که در آن قیمت بسیاری از وسایل و لوازم خود را کاهش داده است. این اولین باری است که در دوران اخیر عمرم شاهد چنین حراجی هستم. ظاهراً اتفاق مورد نظر شروع شده است».

درحقیقت، طی چند هفته فروشگاه‌ها دوباره پر از کالا شد. من و لیپتون در دیداری که در آن مقطع از لهستان داشتیم در یکی از فروشگاه‌های مجاور وزارت دارایی آن کشور گشت‌وگذار کردیم تا در دسترس بودن محصولات گوشتی فراوری شده‌ای نظیر کالباس را بررسی کنیم. اواخر سال ۱۹۸۹ سوسیسی و کالباس به‌هیچ‌وجه قابل دسترسی نبود. اواسط ژانویه سوسیسی و محصولات مشابه آن حدوداً تا ساعت یازده صبح در فروشگاه‌ها موجود بود. چند هفته بعد، سوسیسی در تمام طول روز و به مقدار کافی در فروشگاه‌ها وجود داشت. جالب اینکه تجارت و مبادله دوجانبه‌ای نیز بین لهستان و آلمان آغاز شد. لهستانی‌ها با خودروهای کوچک خود به نواحی مرزی آلمان

می‌رفتند و اجناس مورد نظرشان را خریداری می‌کردند و در لهستان به فروش می‌رساندند. آنها اجناس را در صندوق عقب خودروی خود به فروش می‌رساندند و پول رایج خود یعنی زلوتی را با مارک آلمان مبادله می‌کردند (این مبادله پولی با شروع سال جدید، قانونی شد) و سپس مارک آلمان را برای پرداخت در قبال خریدهای بعدی خود استفاده می‌کردند. سایرین هم به امور دیگری نظیر فروش اجناس لهستانی - مثل گوشت‌های فراوری شده - یا استفاده از نیروی کار لهستانی در ساختمان‌سازی در اروپای غربی می‌پرداختند که در نتیجه باعث افزایش جریان مارک آلمان و سایر پول‌های رایج در اروپای غربی در بازار لهستان می‌شد.

البته هیچ‌یک از این مبادلات تجاری، لهستان را یک‌شبه ثروتمند نمی‌کرد. کالاهایی که به‌تازگی در دسترس قرار گرفته بود، گران و درآمدها کم بودند. لهستانی‌ها دیگر تمام زندگی روزمره خود را صرف پیدا کردن اجناس در بازار سیاه یا صف کشیدن در جلوی فروشگاه‌های خالی از جنس نمی‌کردند. آزادی تجارت و مبادله طی سال‌های آتی به زیربنای رشد اقتصادی کشور تبدیل می‌شد. البته، الگوهای مصرف نیز دچار تغییرات بسیار فاحشی شد که بعضی از آنها بسیار مطلوب و مفید و بعضی دیگر نامطلوب بودند. یکی از این تغییرات مطلوب در ترکیب برنامه غذایی لهستانی‌ها صورت گرفت. تا سال ۱۹۹۰، برنامه غذایی لهستان سرشار از محصولات لبنی پرچرب بود که این امر نیز حاصل یارانه‌های سنگینی بود که برای تولیدکنندگان لبنیات در نظر گرفته شده بود. در آغاز سال ۱۹۹۰، یارانه‌ها برداشته شد و برنامه غذایی به‌سوی میوه و سبزیجات گرایش پیدا کرد و از محصولات لبنی پرکلسترول فاصله گرفت. میوه‌هایی مانند موز که در لهستان غیرقابل دسترسی بودند، اکنون به‌دلیل مبادله دوجانبه، قابل دسترسی بود. در واقع برنامه غذایی جدید، طی چند سال باعث کاهش بیماری‌های قلبی نیز شد.

اما بزرگ‌ترین تغییر فاحش، در شرکت‌های بزرگ صنعتی دولتی لهستان صورت گرفت. بسیاری از شرکت‌ها فقط به‌واسطه برنامه‌ریزی مرکزی^۱ باقی مانده بودند. این شرکت‌ها به‌خصوص با توجه به فراوانی اجناس غربی در بازار، عملاً کالا و محصول قابل فروشی تولید نمی‌کردند. تعدادی از آنها نیز فقط محصولاتی تولید می‌کردند که به

شوروی فروخته می‌شد که این کشور نیز دیگر مشتری مناسبی محسوب نمی‌شد. بسیاری از صنایع سنگین کشور چندین دهه بود که به تحویل انرژی هنگفت و ارزان قیمت از شوروی به لهستان وابسته و متکی بودند. در آغاز سال ۱۹۹۰ و هم‌زمان با پایان حاکمیت کمونیستی در لهستان، اتحاد شوروی فروش نفت و گاز به اروپای شرقی را دقیقاً مبتنی بر بازار آغاز کرد و این مسئله باعث کاهش چشمگیر عرضه محصولات مرتبط شد. شرکت‌های بزرگ صنایع سنگین مجبور بودند نیروهای خود را تعدیل کنند و بعضی از آنها نیز برای همیشه تعطیل شدند. بزرگ‌ترین رنج و آسیب موجود متوجه کارگران میان سال چهل تا پنجاه‌ساله بود که متناسب با اقتصاد کمونیستی که دیگر وجود نداشت، آموزش دیده و تجربه کسب کرده بودند. بسیاری از این کارگران که در حالت تعلیق به سر می‌بردند تا مدتی مشمول بیمه بیکاری شدند و بعد از بازنشستگی پیش از موعد، برایشان مقرری وضع شد. آنها در واقع فریب تاریخ را خورده بودند و گمان می‌کردند با برخورداری از آموزش و دانشی که دارند، در تمام طول عمر از اشتغال تولیدی بهره‌مند خواهند بود.

خوشبختانه سرمایه‌گذاری خارجی از جانب آلمان و سایر کشورهای اروپای غربی نسبتاً زود رشد کرد و افزایش یافت. اواخر سال ۱۹۸۹ و هنگام بازگشتم به بوستون از من خواسته شد با مدیر ارشد شرکت چندملیتی ABB^۱ در فرودگاه زوریخ ملاقات کنم. او به من گفت که شرکت متبوعش در حال بررسی سرمایه‌گذاری در لهستان است: قبول مسئولیت اداره یک کارخانه دولتی ساخت توربین‌های برق. او از من خواست در صورت امکان با اعضای هیئت‌مدیره آن کارخانه ملاقات کنم و طی آن ملاقات، همه از اینکه من چقدر نسبت به وضعیت لهستان خوش‌بین بودم، شگفت‌زده شده بودند. خوشبختانه رهبری و مدیریت شرکت تا حدودی این خوش‌بینی را داشت و به همین خاطر سرمایه‌گذاری مذکور به جریان افتاد. اقدام در این زمینه بسیار موفقیت‌آمیز بود و شرکت مذکور توانست توربین‌های برقی خود را از طریق شبکه تولید جهانی شرکت در تمام جهان به فروش برساند. موفقیت این شرکت در واقع نمونه واضحی بود که نشان می‌داد چطور پیوستن لهستان به اقتصاد جهانی توانست باعث اشتغال‌زایی در لهستان،

1. Asea Brawn Boveri (ABB)

افزایش بهره‌وری در صنعت محلی، کمک به پیوستن لهستان به اقتصاد اروپایی و آغاز روند طولانی افزایش بهره‌وری و ارتقا استانداردهای زندگی شود.

به‌طور کلی، شرکت‌های اروپای غربی بعد از سال ۱۹۸۹، سرمایه‌گذاری در اروپای شرقی را آغاز کردند و این کار را در قالب راه‌اندازی تأسیسات تولیدی و تسهیلات لازم برای صادرات کالاهای تولیدی به بازارهای اروپای غربی انجام دادند و از امتیاز پایین بودن دستمزد در شرق نیز بهره بردند. همین الگو، هنگام پیوستن اسپانیا به جامعه اروپا در دهه‌های ۱۹۸۰-۱۹۷۰، به پیشرفت سریع رشد اقتصادی اسپانیا کمک شایانی کرد. طبق معمول، جغرافیا نیز تأثیر و قدرت خود را در شکل‌گیری تحولات اقتصادی در شرق نشان داد. یک کشور پساکمونستی سابق تحت تأثیر بازارهای اروپای غربی به وضعیتی رسیده بود که جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی^۱ افراد در آن کاهش یافت. این مسئله در نمودار ۲-۶ نشان داده شده است. فاصله پایتخت هریک از کشورهای پساکمونستی از اشتوتگارد که در قلب اقتصاد اروپا قرار داشت، بر روی محور افقی مشخص شده است و در محور عمودی این شکل نیز میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به‌ازای هر فرد در سال ۱۹۹۶ نشان داده شده است. محور نزولی این نمودار اگرچه تحلیل دقیقی محسوب نمی‌شود، اما حاکی از وجود نوعی ارتباط قوی است: نزدیک‌تر بودن به اروپای غربی یعنی افزایش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی.

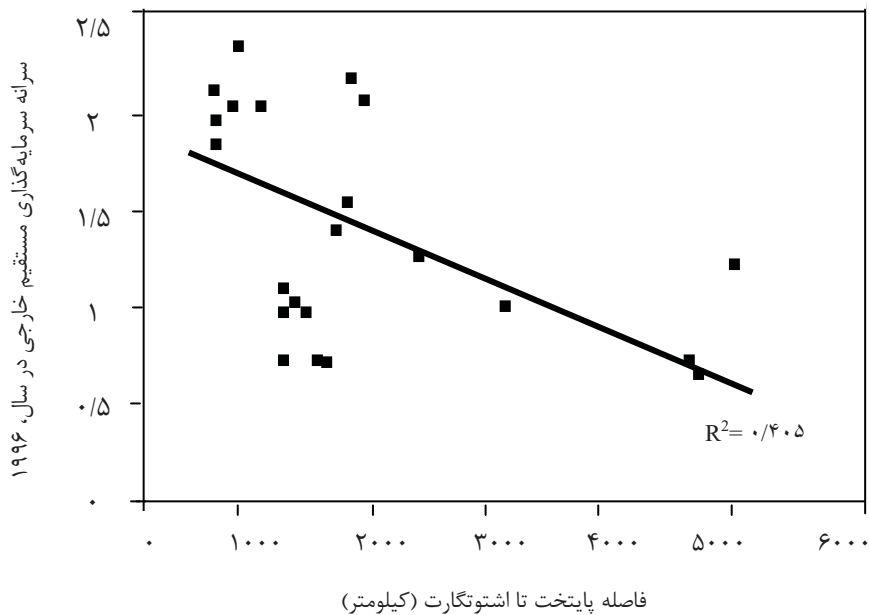
طی دو سال، برای بسیاری از مردم لهستان روند خروج از مصائب و سختی‌ها آغاز شد و افزایش یافت. این خیزش و تجدید حیات اولین رشد پساسوسیالیستی در تمام کشورهای اروپای شرقی بود. در واقع روند خوش‌بینی در محیطی شروع به افزایش کرد که از نظر تاریخی، مملو از بدبینی بود. به‌هر حال پیشرفت و بهبود واقعی کماکان مستلزم یافتن راه‌حلی برای رفع بدهی‌های خارجی لهستان بود که همانند یک ابر طوفان‌زای دائمی بر سر لهستان سایه انداخته بود.

۵-۶ پایان دادن به بدهی‌های سرسام‌آور دوران شوروی سابق

قطعاً اگر منفعت حاصل از اصلاحات قرار بود در جهت پرداخت اصل و فرع بدهی‌های

1. Foreign Direct Investment (FDI)

انباشته شده کشور مصرف شود، بالچروویچز نمی‌توانست چالش و انحرافات آسیب‌زای اصلاحات اقتصادی را مدیریت کند. سود حاصل از اصلاحات باید در اختیار مردم لهستان قرار می‌گرفت نه اینکه به بستانکاران خارجی این کشور داده می‌شد و این نکته مهمی در اقتصاد سیاسی بود که من سال‌ها آن را در رابطه با آمریکای لاتین و اروپای شرقی مورد تأکید قرار داده بودم. بالچروویچز تصمیم گرفت همان خط‌مشی و روشی که من توصیه کرده بودم را ترسیم کند. لهستان، مذاکره برای لغو بخش اعظمی از بدهی‌های خارجی‌اش را محور کار خود قرار داد تا مطمئن شود که آینده این کشور در گرو بدهی‌های مربوط به دوران شوروی سابق نخواهد بود و مردم لهستان خودشان ثمره حرکت شجاعانه به‌سوی دموکراسی و پیوستن به اقتصاد بازار جهانی را برداشت خواهند کرد.



نمودار ۲-۶ سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و موقعیت آن در اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق

افسوس که انجام این مذاکرات کار ساده‌ای نبود. من بارها از مقامات ارشد مالی

آمریکا، اروپا و ژاپن شنیدیم که دولت‌های بستانکار غربی بدهی‌های یک کشور اروپایی را نخواهند بخشید. آنها می‌گفتند بولیوی یک مورد خاص بود اما لهستان کاملاً فرق می‌کند. اما با این حال وقتی بالچروویچز به ملاقات هلموت گهل رفت، پیشرفت عملاً حاصل شد. قبل از اینکه بالچروویچز به این ملاقات برود به او پیشنهاد کردم که اگر توافق‌نامه ۱۹۵۳ لندن را مطالعه کند، به وی کمک خواهد کرد چون طبق این توافق‌نامه، فاتحان متفق جنگ جهانی دوم با کاهش بدهی‌های مربوط به دوران پیش از جنگ جهانی دوم، به جمهوری فدرال دمکرات آلمان فرصت شروع مجدد تازه‌ای بخشیدند. در ملاقات آنها که طی آن صدر اعظم گهل به لغو بدهی‌های لهستان اعتراض کرده بود، بالچروویچز به او گفته بود که آلمان هم زمانی چنین درخواستی داشته و در راستای آن به همین نتیجه یعنی لغو بدهی‌هایش رسید و سپس شرح مختصری از توافق‌نامه صلح ۱۹۵۳ را شرح داده بود. گهل در نهایت با انجام این راهکار در مورد لهستان که در رابطه با آلمان نیز صورت گرفته بود، موافقت کرد و آن را یک لحظه تاریخی نامید. این همان پیشرفت و گام به جلو برد. در نهایت حدود ۵۰ درصد از بدهی‌های لهستان لغو و بخشوده شد که این میزان رقمی بالغ بر پانزده میلیارد دلار بود. البته به کشورها گفته می‌شود که اگر بدهی‌های آنها لغو شود، آنها دیگر خوش حساب محسوب نخواهند شد. هرچند این مبحث مربوط به گذشته است. اگر کشوری بدهی‌های زیادی داشته باشد در آن صورت نمی‌تواند معتبر و خوش حساب باشد. سرمایه‌گذاران منطقه‌ای، دیگر به چنین کشوری وام نخواهند داد. اگر لغو بدهی براساس واقعیت‌های مالی و در چارچوب منطقی و باورپذیر مذاکرات صورت گرفته باشد و کشور مورد نظر نیز از آن پس به دنبال سیاست‌های اقتصادی سالم و مناسبی باشد، در این صورت لغو بدهی به جای کاهش اعتبار و خوش‌حسابی آن کشور، باعث افزایش آن خواهد شد. به‌طور کلی باید گفت کشوری که تحت حاکمیت و مدیریت مطلوبی اداره می‌شود و بدهی‌های محدودی دارد، می‌تواند وام‌های جدیدی هم بگیرد. بدیهی است که لغو بدهی را نمی‌توان برحسب تفنن یا بدون هدف انجام داد. این امکان نباید به‌عنوان نوعی بازی برای گریز از انجام تعهدات گذشته مورد استفاده قرار بگیرد. لغو بدهی باید نشانگر واقعیت‌های حقیقی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی باشد. در چنان شرایطی،

هرگونه لغو بدهی مبتنی بر مذاکره می‌تواند امید و فرصت‌های جدیدی در اختیار کشور بدهکار قرار دهد و باعث تجدید اعتبار و خوش‌حسابی آن کشور بشود. این در واقع اتفاقی است که دقیقاً در مورد لهستان افتاد و در دهه ۱۹۹۰ باعث احیای اعتبار در بازارهای سرمایه این کشور شد.

افسوس که یوگسلاوی این قدر خوش‌اقبال نبود. در زمانی که من به لهستان مشاوره می‌دادم، هم‌زمان از من خواسته شده بود تا به یوگسلاوی نیز کمک کنم که بتواند از قید تورم شدید حلزونی، انباشت بدهی خارجی و سقوط و فروپاشی سوسیالیسم رهایی پیدا کند. آنته مارکوویچ^۱، آخرین نخست‌وزیر حکومت فدراتیو یوگسلاوی، در ژانویه ۱۹۹۰ طرح تثبیتی را آغاز کرد که من در تدوین آن کمک کرده بودم. این طرح شروع شگفت‌انگیز و فوق‌العاده‌ای داشت و مؤثر واقع شد. اما به دلیل اقدامات موفقیت‌آمیز و درعین حال تعمدی و مصیبت‌بار اسلوبودان میلوشویچ در تضعیف دولت فدرال و برنامه‌های اقتصادی آن، به شدت تحت‌الشعاع قرار گرفت. مارکوویچ برای مبارزه با میلوشویچ که در آن زمان رهبر صربستان هم بود، به شجاعت و حمایت بیشتری نیاز داشت. بر این اساس، مارکوویچ از قدرت‌های غربی خواست تا بدهی‌های یوگسلاوی را به تعویق بیاورند - نه اینکه لغو کنند. تعویق و عقب‌انداختن بدهی‌های این کشور می‌توانست ضمن احیای مالی، وجهه سیاسی تازه‌ای به مارکوویچ بدهد و هر دوی این ویژگی‌ها نیز می‌توانست به اجرای طرح تثبیت کمک کند و سپس موفقیت این طرح نیز باعث تقویت و ثبات بیشتر او بشود.

با این حال، با وجودی که میلوشویچ در مبارزه‌اش پیروز شد و توانست باعث سقوط و فروپاشی یوگسلاوی بشود، کابینه اول دولت بوش، اتحادیه اروپا و صندوق بین‌المللی پول حتی تجدیدنظر نسبی در شرایط وام‌های یوگسلاوی را نپذیرفتند. به اعتقاد من، این امتناع به‌وضوح حاکی از غفلت آنها از داشتن سیاست خارجی و افتراق سیاست خارجی بین‌المللی بود. اگرچه میلوشویچ - نه غرب - را باید به دلیل فروپاشی یوگسلاوی محکوم کرد، اما عملاً هیچ اقدام عاجل دیگری هم برای جلوگیری از این فروپاشی و حفظ آن کشور انجام نشد. وارن زیمرمن، سفیر وقت آمریکا در آن کشور که من ارتباط

1. Ante Markovic

محدودی با او داشته‌ام، شرحی از فروپاشی این کشور را در کتابی تحت عنوان منشأ یک فاجعه: یوگسلاوی و ویران‌گرانش، ارائه کرد که در آن به نتیجه مشابهی رسیده بود.

۶-۶ درس‌هایی از اصلاحات لهستان

در سال ۲۰۰۲، لهستان برحسب میزان سرانه، ۵۰ درصد ثروتمندتر از سال ۱۹۹۰ بود و رکود موفقیت‌آمیزترین رشد را در میان کشورهای پساکمونیستی اروپای شرقی یا اتحاد شوروی سابق، از آن خود کرده بود. در یکم ماه مه سال ۲۰۰۴، یعنی پانزده سال بعد از شروع دموکراسی، لهستان به عضویت اتحادیه اروپا درآمد. بدین ترتیب بازگشت لهستان به اروپا محقق شد. اصلاحات اقتصادی این کشور ادامه یافت، اگرچه این کشور کماکان با چالش‌های متعددی روبه‌رو بود که از چندین دهه قبل یعنی پیش از بستن و برطرف کردن شکاف ثروت و درآمد با همسایگان ثروتمندش در اروپای غربی، نشئت می‌گرفت.

اولین دلیل دعوت من به لهستان، داشتن تجربه همکاری با بولیوی و همسایگانش در آمریکای جنوبی بود. درس‌ها و تجارب حاصل از اجرای برنامه تثبیت و لغو بدهی در آمریکای لاتین، برای لهستان مفید واقع شده بود، چون اولین بار که کرزایستوف کرواکی در ژانویه ۱۹۸۹ به دفتر من در هاروارد آمد نیز به این مسئله امیدوار بود. من بعد از ورود به لهستان آموزه‌های زیادی را فراگرفتم و این درس‌ها نه تنها از نظر شناخت آنچه لهستان (و همسایگانش) به آن احتیاج داشتند، بسیار مهم بود، بلکه از جهت شناخت و آشنایی با رویدادها و استراتژی‌های توسعه اقتصادی در آمریکای لاتین و سایر نقاط جهان نیز حائز اهمیت شایانی بود. هم شباهت‌ها و هم تفاوت‌های این مورد با بولیوی مرا تحت تأثیر قرار داده بود. از این رو به تدریج پی بردم که چطور جغرافیا، تاریخ و پویایی اجتماعی درونی هر کشور عملکرد اقتصادی آن کشور را شکل می‌دهد. اقتصاد کلینیکی نیز به همین ترتیب روند شکل‌گیری و تکامل خود را آغاز می‌کرد.

نخست اینکه بیش از هر زمان دیگری به این نتیجه رسیدم که چطور سرنوشت هر کشوری تا حد زیادی تحت تأثیر روابط خاص آن کشور با سایر کشورهای جهان رقم می‌خورد. تاریخ بولیوی، بحران‌ها و چشم‌اندازهای اقتصادی این کشور همگی حاکی است که این کشور، سرزمینی کوهستانی و محصور در خشکی است که حیات و بقای

آن را به صادرات منابع طبیعی وابسته کرده است. تاریخ بولیوی، بحران‌ها و چشم‌اندازهای اقتصادی این کشور از سوی دیگر حاکی است که موقعیت این کشور به‌مثابه سرزمین پستی است که بین آلمان در غرب و روسیه در شرق قرار گرفته است. در طول دو قرن یعنی بین سال‌های ۱۹۸۹-۱۷۶۳، سرزمین وسیع و پهناور پومرانیا^۱ یکی از بدترین - اگر نگوئیم بدتر از بدترین - موقعیت‌های ارضی این گره خاکی بوده است. ارتش‌های روسیه و آلمان بارها و به دفعات لهستان را مورد حمله قرار داده بودند. لهستان که عملاً از روی نقشه محو شده بود - این کشور در نیمه دوم قرن هجدهم از سوی همسایگان قدرتمندش از پا درآمده بود - به‌عنوان بخشی از توافق‌نامه صلح بعد از جنگ جهانی اول دوباره در حال ظهور و شکل‌گیری قرار گرفت. اما استقلال به مفهوم آزادی واقعی این کشور نبود. لهستان در سپتامبر سال ۱۹۳۹، یعنی در همان ماه مجدداً مورد حمله آلمان و اتحاد شوروی قرار گرفت و این در واقع آغاز جنگ جهانی دوم بود که در پی آن طی سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۴۵، تحت سلطه اتحاد شوروی درآمد.

به اعتقاد من، اگرچه لهستان در طول بیش از دو قرن از سخت‌ترین شرایط جغرافیایی جهان برخوردار بود، اما در عین حال بعد از سال ۱۹۸۹ ثابت کرد که یکی از خوش‌اقبال‌ترین کشورها بوده است. با برقراری صلح در سراسر اروپا سرزمین پست وسیع بین آلمان و روسیه می‌توانست به‌جای تردد تانک‌های حامل نیروهای مبارز ارتش‌ها، بهترین مسیر ممکن برای کامیون‌های حامل کالاهای تجاری و مبادلاتی و خودروهای حامل گردشگران باشد. درحقیقت، جغرافیای لهستان در شکوفایی تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی و برتری و پیشرفت این کشور بعد از سال ۱۹۸۹ تأثیر چشمگیری داشت. شرکت ABB، فولکس‌واگن و ده‌ها شرکت دیگر اروپای غربی، لهستان را یکی از بهترین و مستعدترین پایگاه‌های عملیات تولید برای بازار اروپا می‌دانستند. به این ترتیب لهستان میلیاردها دلار سرمایه‌گذاری خارجی را به همان شیوه بولیوی جذب کرد، درحالی‌که این جذب سرمایه برای بولیوی که در منطقه‌ای کوهستانی واقع بود، در حد یک رؤیا باقی ماند.

دوم آنکه، من یک بار دیگر به اهمیت مضمون راهنمایی اولیه در خصوص تغییر و

تحول وسیع و فراگیر اقتصادی پی بردم. این مضمون آن قدر پرمحتوا و مؤثر بود که می‌توانست چارچوب مباحث مهم یک جامعه را شکل بدهد و میلیون‌ها انسان را در مورد تغییراتی که در پیش بود، راهنمایی کند. در بولیوی مضامین و مفاهیم راهنما عبارت بودند از دموکراسی، پایان تورم شدید، احیای مجدد کشور و سوق دادن آن از تولید قلع و کاکائو به سمت محصولات جدید در لهستان اصول راهنما و هدایت‌کننده، علاوه بر سایر عوامل موجود، بازگشت این کشور به اروپا بود. اروپای غربی خصوصاً جامعه اروپا (و بعدها اتحادیه اروپا) نقطه عطف یعنی اصول سازمان‌دهی و حتی وظایف مورد نظر برای پیشبرد گذار و روند تحول لهستان را تنظیم و ارائه کردند. طبعاً اگر نقطه نهایی و هدف غایی قابل تحقق به نظر می‌رسید، سختی‌ها و تردید موجود در این مسیر، در جامعه لهستان تحمل می‌شد. در واقع وعده عضویت در اتحادیه اروپا حدود چهارده سال بعد از شروع اصلاحات تحقق یافت.

سوم و مهم‌تر اینکه من یک بار دیگر احتمال عملی کردن تفکر ذهنی گسترده‌ای را به‌وضوح می‌دیدم. لهستان نیازمند نوعی تغییر و تحول اساسی از یک اقتصاد سوسیالیستی رو به زوال به یک اقتصاد بازار بود. نقطه نهایی مشخص بود، اما مسیر رسیدن به آن معلوم نبود. به نظر می‌رسید وقایع مختلفی در طول این مسیر رخ بدهد. لهستان باید به اقتصادهای بازار کشورهای هم‌جوارش و خصوصاً اقتصاد آلمان ملحق می‌شد. برای پیوستن به چنین اقتصادهایی، لهستان به پول رایج باثبات و قابل تبدیلی احتیاج داشت که در تجارت مبتنی بر بازار از آن استفاده کند. اما قابلیت تبدیل زلوتی به عنوان پول رایج این کشور مسیر دشوار و طولانی به نظر می‌رسید، مگر آنکه اعتبار و اطمینان به این واحد پولی به سرعت احیا می‌شد، و این در واقع همان ایده «صندوق تثبیت زلوتی» بود. از طرفی لهستان به برقراری و دوباره‌سازی اعتبار خود احتیاج داشت، اما انباشته شدن بدهی‌های مربوط به دوران شوروی مانعی بود که در این مسیر وجود داشت؛ بنابراین، ایده لغو بدهی‌ها از طریق مذاکره و گفت‌وگو نیز شکل گرفت. با نشان دادن اینکه چطور از این راهکارهای سیاسی می‌توان برای اتخاذ یک رویکرد جامع‌تر استفاده کرد و همچنین با استناد به سوابق تاریخی مشابه عملی (مانند توافق‌نامه سال ۱۹۵۳ در مورد بدهی آلمان) من عملاً توانستم راهکارهای کاربردی

خودم که برای تبیین چگونگی رفع موانع موجود در مسیر بازگشت لهستان به اروپا مؤثر بود را به مخاطبین خودم بقبولانم.

چهارم اینکه، یاد گرفتم جواب منفی را به‌عنوان یک پاسخ قطعی قبول نکنم. بالغ بر دو سال بسیاری از مقامات مالی ارشد هفت کشور ثروتمند جهان موسوم به کشورهای گروه هفت به من گفته بودند که بدهی‌های لهستان لغو نخواهد شد. اما در نهایت این بدهی‌ها لغو شد. در واقع، مانند اغلب اوقات، منطقی بر همه چیز غلبه کرد. باین حال، گاهی همانند آنچه در یوگسلاوی اتفاق افتاد و یا با روش‌های مهمی که در روند اصلاحات روسیه انجام شد، منطقی نیز شکست می‌خورد. باین حال تجربه شنیدن خیر، خیر، خیر که در نهایت با جواب مثبت «بله»، همراه شد، دیدگاه من در مورد حمایت سیاسی را به شدت تحت تأثیر قرار داد. من چیزی که از نظر سیاسی غیرممکن تلقی شده است را بدیهی و مقبول نمی‌دانم، بلکه آماده‌ام تا محکم و پیوسته در مورد آنچه باید اتفاق بیافتد به بحث و گفت‌وگو بپردازم و اصرار در این زمینه حتی در مواردی که ادعای غیرممکن بودن انجام آن کار وجود دارد نیز کماکان بر قوت خود باقی است. این ویژگی هم ممکن است باعث پیشرفت چشمگیر و هم باعث یأس و ناامیدی بشود و این همان چیزی بود که من در رابطه با اصلاحات روسیه تجربه کردم.

در نهایت باید بگویم که تجربه لهستان، درس مهم و اساسی دیگری را ثابت کرد که من قبلاً آن را به‌وضوح در بولیوی شاهد بودم. هنگامی که جامعه‌ای دچار بحران عمیق و حادی می‌شود، تقریباً همیشه برای بازگشت به مسیر عادی خود به کمک خارجی نیاز دارد. کشورها نیز مانند افرادی هستند که وقتی دچار مشکل و گرفتاری می‌شوند به کمک خانواده، دوستان، مشاوران یا برنامه‌های عمومی احتیاج دارند و بدون این کمک‌ها بعید است به‌راحتی بتوانند روی پای خود بایستند. جوامعی که گرفتار بحران هستند، آماج و اهداف مستعدی برای نفوذ اهرم‌های قدرتمند آشوب و ناآرامی هستند. در چنین شرایطی حتی وقتی رهبران قصد مدیریت و رهبری دارند، ممکن است جوامع دچار شکست و تزلزل بشوند و مانند آنچه در اوایل دهه ۱۹۹۰ در یوگسلاوی اتفاق افتاد، دچار خشونت، جنگ یا هرج‌ومرج بشوند. در چنین شرایطی سرمایه‌گذاران کشور را ترک می‌کنند و این خروج را نه فقط به دلیل نقاط ضعف اساسی، بلکه به این دلیل انجام می‌دهند که می‌بینند

سایر سرمایه‌گذاران نیز آن کشور را ترک می‌کنند. در واقع گاهی مصیبت و فاجعه می‌تواند به یک پیشگویی کام‌بخش^۱ مبدل شود.

در چنین شرایطی، کمک خارجی حداقل از دو جهت حائز اهمیت و حیاتی است. اول اینکه، ممکن است برای رسیدن به حقوق اساسی نیاز به چنین کمکی وجود داشته باشد. مثلاً در این مورد می‌توان به موضوع لغو بدهی اشاره کرد. دوم آنکه، ممکن است چنین کمکی برای اعتمادسازی نسبت به اصلاحات پیش رو، ضرورت داشته باشد. نمونه بارزی که در این خصوص می‌توان برشمرد، صندوق تثبیت زلوتی است. داشتن یک میلیارد دلار در بانک کافی بود تا لهستانی‌ها متقاعد شوند که زلوتی به‌عنوان پول رایج کشورشان می‌تواند ثبات داشته باشد و از قابلیت تبدیل پولی برخوردار باشد (خصوصاً به این دلیل که مابقی سیاست‌های اقتصاد کلان مسئولانه به اجرا درآمده است). تقریباً به تمام کشورها از بعضی جهات کمک شایانی شده است: آمریکا در خلال جنگ استقلال خود از کمک و حمایت فرانسه برخوردار شد. اروپا و ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم کمک و مساعدت هنگفتی از آمریکا دریافت کردند و گره نیز یک دهه بعد از کمک مشابهی برخوردار شد. اسرائیل نیز کمک مالی هنگفتی از آمریکا دریافت کرده است. بدهی‌های آلمان و لهستان لغو شده است. باید هوشیار و مراقب باشیم که نه تصور اغراق‌آمیزی در این خصوص داشته باشیم و نه به فقیرترین یا آسیب‌پذیرترین و یا بحران‌زده‌ترین مردم جهان به راحتی بگوییم که مشکلاتشان را خودشان حل کنند.

۱. Self-fulfilling Prophecy: نوعی پیشگویی که به‌صرف تبعات ناشی از گفتن آن حتماً به‌وقوع خواهد

فصل هفتم

آنکه باد می‌کارد، طوفان
درو می‌کند: تلاش روسیه
برای رسیدن به وضعیت
عادی

بعد از یک سال پرتلاطم و سخت در لهستان که از آوریل ۱۹۸۹ تا اواسط سال ۱۹۹۰ طول کشید، تصمیم گرفتم به مسیر کار و فعالیت دانشگاهی و علمی خودم بازگردم. در سال ۱۹۹۰ به طور منظم به اروپای شرقی سفر کردم و با منطقه و بسیاری از رهبران دمکراتیک جدید بیشتر آشنا شدم. طولی نکشید که با تعدادی از اقتصاددانان جوان شوروی دیدار کردم که به چگونگی و آشنایی با گذاری که در لهستان و کشورهای هم‌جوارش جریان داشت، علاقه‌مند بودند.

در تابستان سال ۱۹۹۰، از من و دیوید لیپتون دعوت شد تا به ملاقات مدیر گاس‌پلن^۱ یا آژانس برنامه‌ریزی اقتصادی روسیه برویم. قصد ما از این دیدار صحبت در خصوص اصلاحات لهستان بود. به ما گفته شد که ما در واقع اولین خارجی‌هایی هستیم که تاکنون به طبقه بالای گاس‌پلن دعوت شده‌ایم، آن طبقه مملو از مجسمه‌ها و تصاویر مارکس و لنین و دیگر شخصیت‌های برجسته کمونیست بود. به هر حال ما در خصوص منطق و قواعد اصلی اصلاحات بازار توضیح مبسوطی به طراحان و برنامه‌ریزان ارشد شوروی دادیم. پرسترویکای^۲ گورباچف در جریان بود. اما ظهور و بروزی در اقتصاد نداشت و فقط باعث سقوط بیشتر در ورطه بازار سیاه، تشدید کمبودها و پیچیده‌تر شدن تورمی شده بود که مشابه آن را تابستان گذشته در لهستان دیده بودیم.

گسترش مشکلات اقتصادی اتحاد شوروی، اساساً حاکی از سقوط و اضمحلال نظام سوسیالیستی بود که اخیراً در اروپای شرقی نیز اتفاق افتاده بود. اما ویژگی‌ها و شرایط

1. Gosplan-russia's Economic Planning Agency

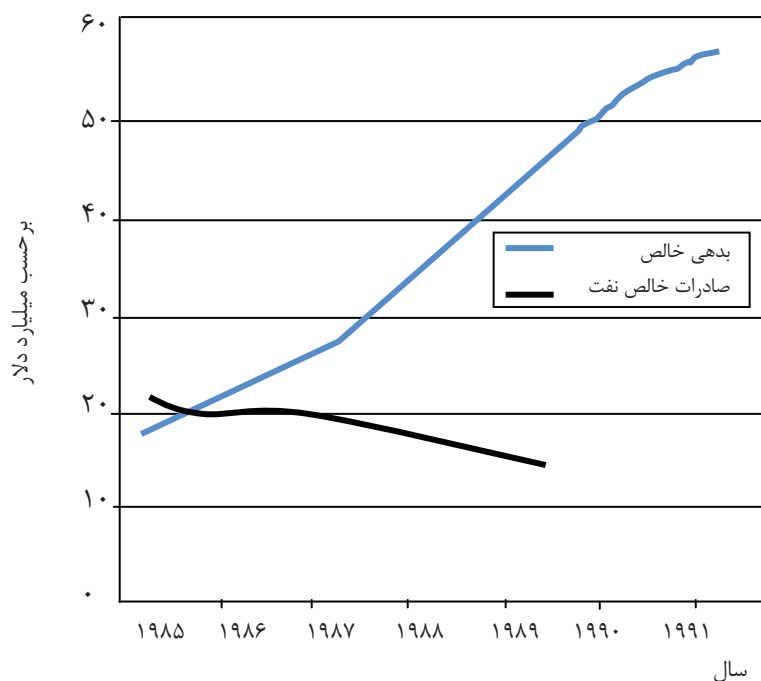
۲. پرسترویکا یا بازسازی از سیاست‌های اصلاحی میخائیل گورباچف در ایجاد فضای باز سیاسی و اصلاحات اقتصادی بود - م.

حساس دیگری هم بود که به شدت باعث تشدید بحران شوروی شده بود. از همه مهم‌تر اینکه، شوروی برای کسب ارز خارجی تقریباً به‌طور کامل به صادرات نفت و گاز متکی بود و از طرفی خود این کشور نیز برای پیشبرد اقتصاد صنعتی‌اش، بخشی از نفت و گاز خود را در صنعت سنگین کشور که مصرف انرژی بالایی داشت، صرف می‌کرد. به‌رحال با به قدرت رسیدن گورباچف، از اواسط دهه ۱۹۸۰ دو شوک بزرگ به شوروی وارد شد. اول اینکه، قیمت جهانی نفت سقوط کرد و باعث افت فاحش درآمد صادراتی شوروی در این زمینه شد. دوم آنکه، تولید نفت شوروی به شدت افزایش یافت و سپس شروع به کاهش محسوس کرد، چون میادین و حوزه‌های نفتی قدیمی این کشور تهی شد و هیچ سرمایه‌گذاری جدیدی در زمینه استخراج از میادین نفتی مستقر در نواحی قطبی این کشور که دسترسی به آنها نیز به مراتب سخت‌تر بود، صورت نگرفت. همه این اقدامات بی‌ثمر بود. بر این اساس هیچ راهی برای سیستم قدیمی وجود نداشت. در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰، اقتصاد شوروی در بین دو لبه قیچی قرار گرفته بود که یک تیغه آن افت درآمد حاصل از صادرات نفت و دیگری افزایش بدهی خارجی این کشور بود که در نمودار ۱-۷ نشان داده شده است. درآمدهای نفتی در سال ۱۹۸۵ بدهی خالص خارجی شوروی را افزایش داد (۲۲ میلیارد دلار در مقابل هجده میلیارد دلار) اما در سال ۱۹۸۹ این میزان بدهی به ۴۴ میلیارد دلار رسید (این روند تا سال ۱۹۹۱ رقم مذکور را به ۵۷ دلار رسانید)، در حالی که درآمدهای نفتی این کشور به سیزده میلیارد دلار سقوط کرد. در سال ۱۹۹۱، بستانکاران این کشور (که اغلب آنها برترین بانک‌های آلمان بودند) وام‌دهی خود را به شوروی متوقف کردند و خواستار دریافت بازپرداخت وام‌هایشان شدند و این کار عملاً زمینه لازم برای فروپاشی اقتصادی را فراهم می‌کرد.

جورج سوروس در این مورد به من کمک کرد تا با گری گوری یاولینسکی که یکی از اصلاح‌طلبان جوان بود ملاقاتی داشته باشم؛ او در واقع مشاور اقتصادی جدید میخائیل گورباچف بود. یاولینسکی برای من توضیح داد که گورباچف اوایل سال ۱۹۹۰ او را به لهستان فرستاده است تا از نزدیک شاهد وقایع روزهای اول اصلاحات آن کشور باشد. یاولینسکی از آنجا طی یادداشتی به مسکو نوشته بود که بازگشت اجناس و کالاها به فروشگاه‌های لهستانی روند خوبی داشته و عملکرد لهستان در این زمینه حاوی درس‌ها و

فصل هفتم آنکه باد می‌کارد، طوفان درو می‌کند: تلاش روسیه برای ... ۲۱۱

آموزه‌های خوبی برای گورباچف بوده است. جالب اینکه وقتی او سعی داشت این پیام را از طریق سفارت شوروی در ورشو برای گورباچف ارسال کند، سفیر سرسخت شوروی از ارسال این پیام خودداری می‌کند و یاولینسکی به‌ناچار آن را شخصاً برای گورباچف می‌برد.



مأخذ: اطلاعات بدهی آسلوند ۱۹۹۵، درآمد حاصل از صادرات نفت طبق برآورد اطلاعات صندوق بین‌المللی پول، ۱۹۹۱.

نمودار ۱-۷ قیچی نفت و بدهی روسیه

در اولین دیدارم با یاولینسکی او طرح چهل‌روزه‌ای را پیشنهاد کرد که هدف آن سرعت بخشیدن به روند اصلاح بازار در شوروی بود و این در حالی بود که درخواست تسریع انجام اصلاحات بازار موضوع اکید مباحث و گفت‌وگوهای آن وقت بود. من و یاولینسکی اوایل سال ۱۹۹۱ گفت‌وگو و مذاکرات خوبی با هم داشتیم و سپس وی در بهار همان سال به هاروارد آمد تا در معیت من، گراهام آلیسون از دانشگاه هاروارد و

استانلی فیشر از مؤسسه فناوری ماساچوست^۱ درخصوص طرحی همکاری کنیم که بعدها «معامله بزرگ»^۲ نام گرفت. مضمون معامله بزرگ این بود که گورباچف سعی کند روند اصلاحات اقتصادی و دموکراسی‌سازی را تسریع کند و این امر را تحت حمایت همه‌جانبه مالی آمریکا و اروپا انجام بدهد. قرار بود این اصلاحات اقتصادی تقریباً به تبعیت از خط‌مشی لهستان در این زمینه و البته متناسب با مقتضیات شرایط شوروی صورت بگیرد؛ برقراری دموکراسی در این کشور نیز شامل انجام انتخابات آزاد در جمهوری آن کشور بود که در آن مقطع کماکان دولت‌های خودمختاری در اتحاد شوروی تلقی می‌شدند که هرروزه بر خودمختاری آنها افزوده می‌شد.

این اقدام موج شدیدی از فعالیت سیاسی در هاروارد ایجاد کرد. آلیسون سعی کرد این موضوع را در واشنگتن برای دولت اول بوش مطرح کند. اما مشاوران بوش از ارائه طرح مساعدت‌های مالی همه‌جانبه استقبال نکردند. گورباچف نیز با هدف جلب مساعدت‌های مالی همه‌جانبه به اجلاس سال ۱۹۹۰ گروه هفت موسوم به G7 رفته بود تا در مورد بدهی‌های خارجی انباشته شده به توافق برسد، اما نتوانست هیچ کمکی جذب کند. به این ترتیب، بحران شوروی به شدت وخیم‌تر و تشدید شد. یاولینسکی به روسیه بازگشت و من هم برای گذراندن تعطیلات تابستانی که برایم ضرورت داشت، در آگوست سال ۱۹۹۱ به اروپا رفتم. در اولین بعدازظهر تعطیلاتم طی یک تماس تلفنی از من خواسته شد برنامه شبکه سی.ان.ان را تماشا کنم. ظاهراً توطئه‌ای برای براندازی گورباچف در راه بود. اگرچه این توطئه ناکام ماند اما بوریس یلتسین را در مبارزه سیاسی با گورباچف به برتری رساند. قرار بود روسیه همراه با چهارده دولت دیگر تحت حاکمیت شوروی که غالباً در حال افول به سر می‌بردند به‌زودی به کشور مستقلی تبدیل شوند.

در نوامبر سال ۱۹۹۱، بوریس یلتسین از ایگور گایدار به‌عنوان یک اقتصاددان جوان روسی خواست تا یک تیم اقتصادی تشکیل بدهد. گایدار، من و لیپتون را به ویلایی واقع در خارج مسکو دعوت کرد تا با همکاری سایر اعضای گروه جدیدش، طرحی اصلاحی را برای روسیه تدوین و آماده کنیم. روسیه هنوز یکی از جمهوری‌های اتحاد شوروی بود،

1. Massachusetts Institute of Technology (MIT)

2. Grand Bargain

اما بدیهی بود که به‌زودی به استقلال رسیده و یلتسین نیز ریاست جمهوری دولت حاکم را به عهده خواهد گرفت. البته زمان و پیچیدگی انجام این تغییرات تا حدودی بغرنج و دشوار بود. ما چند روزی را در آن ویلا سپری کردیم. با توجه به تجربه لهستان و اطلاع کافی از وقایع اقتصادی اروپای شرقی، بحث بسیار طولانی و مفصلی را با تیم جدید در خصوص اصلاحات روسیه آغاز کردیم.

۱-۷ روسیه: دنیای جداگانه

تفاوت بین روسیه و آنچه در سایر نقاط جهان مشاهده شده بود، به‌نوعی فرق داشت. در روسیه همه‌چیز پیچیده‌تر از آن بود که در لهستان وجود داشت: ابعاد مشکلات؛ پوشش اختناق‌آور سوسیالیستی در سطح جامعه؛ هزاران سال استبداد و خودکامگی؛ وجود یازده ساعت منطقه‌ای جداگانه فقط در روسیه؛ وجود جمعیتی در حدود چهار برابر بیشتر از جمعیت لهستان؛ وجود ویژگی‌های عمیق و ریشه‌دار جغرافیایی، فرهنگی، مذهبی و تفاوت‌های زبانی در روسیه و بین این کشور با غرب. حتی دانش و آگاهی از مفهوم واقعی اقتصاد بازار در لهستان به‌مراتب بیشتر از روسیه بود. لسزک بالچروویچز، وزیر دارایی لهستان بالغ بر دو سال در آمریکا تحصیل کرده بود و مدرک کارشناسی ارشد خود را از آنجا گرفته بود. هیچ‌یک از اعضای رهبری روسیه از چنین تجربه‌ای برخوردار نبودند. گایدار فقط چند هفته‌ای را در غرب گذرانده بود و در آن زمان از جنبه تجربیات جهانی با تمام رهبران در حال ظهور روسیه، فاصله زیادی داشت.

روسیه واقعاً دنیای مجزا و جداگانه‌ای بود. من به این نتیجه رسیدم که اگرچه روسیه نتوانسته بود روند اصلاحی خود را با محوریت بازگشت به اروپا به شیوه‌ای که لهستان انجام داده بود، محقق کند، اما به‌رحال توانسته بود از شعار یلتسین مبنی بر تبدیل روسیه به یک قدرت معمولی - و نه یک امپراتوری، بلکه کشوری که در پی ایجاد دمکراسی و برقراری اقتصاد بازار است - تبعیت کند. اما در روسیه چه کسی می‌دانست این واقعاً به چه معنا است؟ در روسیه هیچ‌گاه کسی در شرایط عادی زندگی نکرده بود. مردم روسیه تحت حاکمیت استالینی، برنامه‌ریزی مرکزی هفتادوپنج ساله، هزاران سال استبداد و قرن‌ها بردگی و رعیت‌مآبی زندگی کرده بودند که طی آن اکثریت و خیل عظیمی از جمعیت کشور بدون برخورداری از آزادی به‌عنوان دهقان و روستاییان محروم

زندگی خود را سپری کرده بودند. بر این اساس رسیدن به وضعیت عادی به راحتی قابل دستیابی نبود. البته من هیچ‌گاه نگفتم که رسیدن به چنین وضعیتی آسان است، بلکه فقط معتقدم که امکان‌پذیر است.

این تغییر در تاریخ جدید دشوارترین مرحله گذار است، چون فاصله بین شرایطی که روسیه در آن قرار دارد با آنچه باید در آن قرار داشته باشد - از نظر صلح و ثبات داخلی و توسعه اقتصادی - تا حد غیرقابل تصویری زیاد است. تمام نهادها و مؤسسات سیاسی و اقتصادی بنیادی روسیه، نیازمند تجدید ساختار و ترمیم اساسی بودند. ساختار اقتصادی روسیه - پیوستگی و ارتباط کارخانجات، مردم، منابع طبیعی و فناوری - تا حد زیادی به بن‌بست رسیده بود. ظاهراً افراد در موقعیت نامطلوبی قرار داشتند. جمعی از مردم در سیبری و در شهرهای کاملاً محرمانه‌ای زندگی می‌کردند که اساساً با اهداف نظامی ساخته شده بودند. این افراد در صنایع سنگینی اشتغال داشتند که وابستگی شدیدی به مصرف شدید منابع نفت و گاز طبیعی داشتند، البته این در صورتی ادامه می‌یافت که ذخایر و منابع موجود با هیچ محدودیتی مواجه نبود. به‌عنوان مثال در سال ۱۹۸۹، اتحاد جماهیر شوروی بالغ بر ۵۵۷ کیلوگرم فولاد به‌ازای هر نفر تولید کرد، درحالی‌که این رقم در ایالات متحده حدود ۳۸۲ کیلوگرم به‌ازای هر نفر بود و جالب‌تر اینکه درآمد سرانه در روسیه کمتر از یک‌سوم مقدار مشابه در آمریکا برحسب میزان قدرت خرید برآورد شده است. با این حال در همان مقطع زمانی، یعنی اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰، تولید نفت و گاز این کشور به‌شدت دچار افت شد. بدین ترتیب ذخایر موجود این کشور به اتمام رسید و رهبران اتحاد شوروی به‌خصوص در موقعیت‌های جغرافیایی سخت و دشوار سرمایه‌گذاری کافی برای اکتشاف ذخایر و میادین جدید که اغلب در مناطق قطبی آن کشور بود، انجام نداده بودند. براساس برآورد اداره اطلاعات انرژی ایالات متحده، تولید کل نفت اتحاد جماهیر شوروی از دوازده میلیون بشکه در روز طی سال ۱۹۸۹ به حدود ۱۰/۳ میلیون بشکه در سال ۱۹۹۱، کاهش یافت.

بدیهی است که هیچ سیاست اقتصادی نمی‌تواند آن قدر مؤثر و فراگیر باشد که طی چند روز، چند هفته و یا چند سال بتواند باعث ایجاد تحول در مردم، کارخانجات و سایر تجهیزات بشود. بدیهی بود که تغییر و تحول واگذاری که شوروی به آن احتیاج داشت، پیچیده و چالش‌برانگیز خواهد بود. تعبیر ژورنالیستی شوک‌درمانی که برای توصیف

افراطی این اصلاحات به کار رفته بود، کاملاً اشتباه بود. در واقع با هیچ حرکت و اقدام واحدی نمی‌شد به شرایط سخت و معضلات روسیه پایان داد. شوک‌های اولیه کنترل قیمت، قابلیت تبدیل پول رایج و آزادسازی بازار همانند اقداماتی که در لهستان انجام شد، می‌توانست بستر کمک به بخشی از شرایط روسیه را فراهم کند، اما این اقدامات روی هم‌رفته قادر به حل مشکلات و معضلات ناشی از هرج‌ومرج ساختاری، سقوط و افت منابع انرژی و بحران‌های بی‌شمار دیگر وابسته به همین مشکلات، نبود. اقدامات اصلاحی در بهترین شرایط فقط می‌توانست روسیه را در مسیری قرار بدهد که به تغییر و تحولات بلندمدت اقتصادی و اجتماعی کلان بیانجامد. باین حال روسیه کماکان به کمک‌های بین‌المللی زیادی احتیاج داشت تا بتواند همه مسیرهای توسعه‌ای و تحولی‌اش را به موفقیت برساند و بخش‌های جدیدی از منابع مالی لازم برای تثبیت پول رایج کشور (روبل) و لغو بخشی از بدهی‌های دوران اتحاد شوروی را محقق کند.

آیا چنین چیزی امکان‌پذیر بود؟ به اعتقاد من، امکان‌پذیر بود. من مطمئن بودم این کار ارزش امتحان کردن دارد. به‌طور کلی گزینه‌های محتمل موجود در این زمینه چه بودند؟ جنگ جدید با غرب؟ دلیل اینکه من به‌عنوان مشاور گایداری و گروهش انتخاب شده بودم، صرفاً اطمینان و اعتماد من به تأثیر این طرح نبود، بلکه بیشتر به این خاطر بود که به اعتقاد من این اصلاحات باید به محک آزمایش گذاشته می‌شد. این اقدامات اصلاحی در واقع بهترین فرصت ممکن را برای ایجاد صلح، دموکراسی و موفقیت و پیشرفت اقتصادی فراهم می‌کرد.

اساسی‌ترین توصیه من به روسیه این بود که اصلاحات اساسی ممکن - از قبیل تثبیت پولی و آزادسازی - را هرچه سریع‌تر به اجرا درآورد و در نهایت البته به‌صورت یک‌شبه و یک‌باره، به‌خصوصی‌سازی برسد. ما کماکان رسیدن به وضعیت و شرایط عادی را بر تک‌قطبی بودن و انحصار ترجیح می‌دادیم. ما همچنین به مخاطبین خود تأکید می‌کردیم تا اقدامات از کمک‌های خارجی موجود حداکثر استفاده را بکنند. گایداری نیز با این عقیده موافق بود. بر همین اساس او با تشکیل تیمی متشکل از مشاوران خارجی از ما خواست استراتژی مکتوبی را تنظیم و آماده کنیم تا در ماه دسامبر به بوریس یلتسین ارائه شود. من به‌عنوان سخن‌گو و دبیر اصلی گروه انتخاب شدم و سپس در دسامبر سال ۱۹۹۱ دو بار با بوریس یلتسین در کاخ کرملین ملاقات کردیم.

در دومین ملاقاتی که صبح روز یازدهم دسامبر داشتیم، یلتسین با خوش‌رویی و آغوش باز به طرف ما آمد و با پرشورترین حالت ممکن در جایش نشست. «آقایان، در واقع به‌عنوان اولین نفر می‌خواهم به شما بگویم که کار اتحاد شوروی تمام شد». وی ادامه داد، «من چند لحظه قبل در اتاق مجاور با سران ارتش اتحاد شوروی ملاقات داشتم و همه آنها با انحلال اتحاد شوروی موافقت کردند». کار ما با یک فوریت مضاعف همراه شد. اتحاد شوروی منحل شد؛ روسیه به‌زودی به استقلال خواهد رسید و اصلاحات اقتصادی طی چند هفته آتی آغاز خواهد شد.

روسیه اصلاحات اقتصادی خود را در دوم ژانویه ۱۹۹۲ یعنی دو سال بعد از شروع اصلاحات لهستان آغاز کرد. گایداری در سال ۱۹۹۲ به‌عنوان معاون نخست‌وزیر روسیه منصوب شد و سپس در پایان همان سال به‌جای ویکتور چرنومایردین به نخست‌وزیری رسید. تا پایان هفته اول این روند، تفاوت‌های موجود بین رویکردهای سیاسی و اجتماعی روسیه و لهستان در مسیر اصلاحات کاملاً مشخص شد. در لهستان اولین روزهای اصلاحات با قبول بیم و هراس و آشفتگی همراه بود. در روسیه هجمه‌گایدار و اعضای گروهش بلافاصله آغاز شد و این هجوم هم از درون کابینه و هم از سوی رقبا و چرنومایردین به‌عنوان جانشین احتمالی او صورت می‌گرفت، اما این چالش‌ها از سوی رهبران دومای روسیه (پارلمان این کشور) شدت بیشتری داشت. چون اغلب آنها خواستار استعفای گایداری بودند. در واقع چنین به‌نظر می‌رسید که اصلاح‌طلبان سال‌ها در انتظار رسیدن به مسند مورد نظر و قدرت بوده‌اند. اما بخش اعظمی از اصلاحات فقط به‌صورت سایه‌کم‌رنگی از آنچه طرح شده بود به اجرا گذاشته شد.

۷-۲ تلاش برای استفاده از کمک خارجی

از نظر من، مسئله کمک خارجی برای روسیه اصلی‌ترین موضوع در دو سال آتی این کشور بود. به اعتقاد من روسیه نیز به چیزی شبیه به آنچه لهستان دریافت کرده بود احتیاج داشت، البته این کمک باید در قالب چهار عامل عمده صورت می‌گرفت تا براساس آن روسیه بتواند اقتصاد وسیع‌تر و چالش‌های بزرگ‌تری را که دارد، برطرف نماید. همان‌طور که بارها گفته‌ام برنامه کمک پانزده میلیارد دلاری سالیانه برای

توانمندسازی روسیه در تثبیت پول رایج این کشور، ارائه و معرفی شبکه ایمنی و امنیت اجتماعی برای اقشار آسیب‌پذیر و مقرری‌بگیر و کمک به بازسازی صنعت این کشور از جمله ارکان اصلی این کمک‌هاست. به نظر من خواستن کمک پانزده میلیارد دلاری سالیانه درخواست زیادی نبود چون این رقم در واقع مقدار ناچیزی معادل یک درصد از درآمد جهان ثروتمند و رقم ناچیزی از هزینه سالیانه‌ای بود که صرف مهمات و تجهیزات جنگ سرد شده بود. اگر جنگ سرد پایان می‌یافت، این رقم کسر بسیار ناچیز و ارزشمندی برای رسیدن به صلح محسوب می‌شد.

البته این دیدگاه در واشنگتن مورد قبول واقع نشد. من تا چند سال بعد، ابعاد و جوانب انکار این مسئله از سوی واشنگتن را نفهمیدم چون در آن زمان همیشه احساس می‌کردم شانس مبارزه برای دریافت کمک همواره وجود دارد. به‌رحال در این مورد با وجود همه مشکلات موجود در مسیر پیشرفت، من به یاد داشتیم که در جذب کمک برای لهستان و بولیوی نیز بارها به من گفته شده بود که بدهی این کشورها لغو نشده و هیچ کمکی به آنها نخواهد شد اما من شاهد بودم که در کمال شگفتی و به‌سرعت همه این کمک‌ها در حق آن کشورها انجام شد. بنابراین برداشت مفهومی من از این پاسخ‌ها مثبت بود، اما ممکن بود دیرتر انجام شود.

من برای پشتیبانی از روند تغییر روسیه و گذار این کشور از بحران، سه اقدام عاجل و ضروری را توصیه و از آن حمایت می‌کردم:

• تشکیل صندوق تثبیت روبل به‌عنوان پول رایج کشور به ترتیبی که در لهستان نیز اتفاق افتاد،

• تعلیق فوری بازپرداخت بدهی‌های روسیه و به دنبال آن لغو اهم بدهی‌های این کشور،
• ترسیم برنامه جدیدی برای روند گذار و انتقال این کشور به وضعیت جدید به‌طوری که محور اصلی این برنامه بخش‌های اجتماعی آسیب‌پذیر اقتصاد روسیه باشند. بعدها بسیاری از منتقدان مرا به این متهم کردند که شایعات ظالمانه و مسئله‌سازی درخصوص ایدئولوژی بازار آزاد را در روسیه ترویج می‌کنم. البته موضوع این نبود. اهم فعالیت من در طول دو سال تلاش ناموفقی بود که برای بسیج و جمع‌آوری مساعدت بین‌المللی برای کمک به آسان کردن مشکلات اجتناب‌ناپذیری انجام داده بودم که اقدامات روسیه برای غلبه بر مشروعیت شوروی در پیش رو داشت.

مجرای طولانی تشکیل صندوق تثبیت روبل به‌عنوان پول رایج کشور در واقع یکی از مواردی است که حاکی از غفلت و سهل‌انگاری آشکار غربی‌هاست. البته روندی که در لهستان اتفاق افتاده بود، ارزش و اهمیت ایجاد این صندوق تثبیت را به‌وضوح نشان می‌داد. تشکیل این صندوق به لهستان امکان داد تا قاطعانه و به‌سرعت به پول رایج قابل تبدیلی برسد که در عوض به‌عنوان یکی از ارکان و محور مالی تجارت بین‌المللی مبتنی بر بازار مورد استفاده قرار بگیرد. صندوق تثبیت زلوتی (پول رایج لهستان) آن قدر در تقویت و اعتمادسازی در پول رایج جدید کشور موفق بود که بانک لهستان هیچ‌گاه برای حمایت از ارزش زلوتی، به برداشت از صندوق مذکور نیاز پیدا نکرد (چند سال بعد یک میلیارد دلار به پشتیبان بودجه‌ای دیگر اقدامات و راهکارهای اصلاحاتی تبدیل شد). استدلال من این بود که اگر لهستان به یک میلیارد دلار احتیاج داشت، روسیه به صندوقی با پنج میلیارد دلار موجودی احتیاج دارد. صندوق بین‌المللی پول ابتدا با استناد به بعضی از زمینه‌ها و دلایل فنی نادرست با این مسئله مخالفت کرد (صندوق بین‌المللی پول می‌خواست روبل روسیه کماکان در سراسر اتحاد شوروی سابق در جریان و رواج باشد و با پول ملی دیگری جایگزین نشود) و البته بخش دیگری از مخالفت این صندوق به جهت مقاومت سیاسی آمریکا و دیگر رهبران گروه هفت بود.

اواسط سال ۱۹۹۲ بود که بالاخره ایده تشکیل صندوق تثبیت پول سرانجام مورد تأیید اعضای گروه هفت قرار گرفت، اما باین‌حال به مرحله اجرا گذاشته نشد. زمانی که ایجاد این صندوق اساساً از سوی اعضای گروه هفت مورد تأیید قرار گرفته بود، گایداری عملاً فرصت را از دست داده بود، چون کنترل بانک مرکزی در اختیار مخالفان اصلاحات قرار داشت و گروه هفت نیز ظاهراً از مسکوت ماندن این طرح راضی بود. تقریباً در اواسط دوره تورم شدید و تحولات سیاسی، زمان‌بندی حائز اهمیت خاصی بود اما برنامه زمانی ایجاد و راه‌اندازی صندوق تثبیت پول از سوی غرب به بدترین شکل ممکن مورد بی‌توجهی و اهمال واقع شد.

البته اشکال عمده دیگری نیز در این خصوص وجود دارد که لازم است به آن اشاره شود. در نظام شوروی، روبل به‌عنوان واحد پولی این کشور در سراسر اقتصاد این کشور رایج بود. اکنون که اتحاد شوروی به بیش از پانزده دولت مستقل تقسیم شده بود، طبعاً لازم بود تعداد پول‌های رایج در این کشورها نیز بیشتر شوند. در غیر این صورت هر کشور،

با بانک مرکزی تازه استقلال یافته‌اش، قطعاً فقط درصدد توزیع و انتشار روبل می‌بود. تنها گزینه محتمل برای پانزده پول رایج ملی جداگانه، روبل واحدی بود که تحت حمایت یک بانک مرکزی فراملی مانند بانک مرکزی اروپا باشد. به‌رحال در شرایط سیاسی حاکم بر سال ۱۹۹۲ میزان همکاری بین دولت‌های به‌جا مانده از فروپاشی شوروی، درخور توجه نبود. این کشورها با بیشترین سرعت ممکن از هم فاصله می‌گرفتند.

تبدیل روبل روسیه به پانزده پول رایج ملی دیگر، کار نسبتاً پیچیده اما درعین حال عملیات فنی قابل مدیریتی بود که به‌نظر من می‌شد و می‌بایست در شش‌ماهه اول سال ۱۹۹۲ انجام شود. البته این کار در نهایت دو سال طول کشید و علت این زمان طولانی تا حدودی به‌دلیل مخالفت و اعتراضات عدیده صندوق بین‌المللی پول در مقابل ایجاد پول‌های ملی جداگانه بود. البته تحلیلگران صندوق بین‌المللی پول از طرفی، امیدوار بودند بتوانند راهکار جمعی و مشترکی برای ایجاد یک پول مشترک پیدا کنند که براساس آن بانک‌های مرکزی مختلف، سیاست پولی مشترکی اتخاذ کنند. ارزیابی آنها در این زمینه درحقیقت تحلیل اشتباهی بود که در سال ۱۹۹۳ با تغییری که در آن صورت گرفت به یکی از اقداماتی مبدل شد که آنها در اولین سال‌های اجرای اصلاحات روسیه انجام دادند.

همان‌طور که در اواخر دهه ۱۹۸۹ در لهستان نیز شاهد آن بودیم، تردید و بدبینی تا حدی در میان تصمیم‌سازان روسیه وجود داشت که بعید می‌دانستند روبل بتواند به پول قابل تبدیلی مبدل شود. گئورگی ماتیوخین، رئیس وقت بانک مرکزی روسیه به من گفت، «راستش من انجام این قابلیت تبدیل پولی سریع را باور ندارم، اما اگر شما می‌توانستید پنج میلیارد دلار مورد نظر را برای صندوق تثبیت روبل فراهم کنید، آن وقت از این طرح حمایت می‌کردم» و این درست همان ایرادی بود که دو سال قبل، رئیس بانک مرکزی لهستان نیز به من گرفته بود. البته موضع ماتیوخین و مسئولیت او برای ایجاد صندوق تثبیت پول دلیل محکمی محسوب می‌شد. چون او نه تنها می‌توانست مردم را مجاب کند، بلکه قادر بود شک و تردیدهای موجود نسبت به اصلاحات در میان اعضای دولت که در رابطه با لهستان هم وجود داشت را نیز برطرف کند.

تلاش من برای صندوق تثبیت روبل در ماه‌های اول سال ۱۹۹۲ و مهار شک و تردید فزاینده و سرسختی سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول و سران گروه هفت ناموفق بود. در

آوریل ۱۹۹۲، من همراه با لورنس ایگل‌برگر، که وزیر خارجه وقت کشور بود در یک برنامه خبری عصر شرکت کردم و او به من پیشنهاد کرد از محل استودیوی برنامه با هم به شهر برگردیم. در مسیر بازگشت او به من گفت، «جفری، می‌خواهم موضوعی را برایت توضیح بدهم. آیا واقعاً می‌دانی صندوق تثبیت پولی که تو در جهت آن تلاش می‌کنی چیست؟ فرض کن من آنچه تو در این باره می‌گویی را قبول دارم. تصور کن لسزک بالچروویچز یعنی وزیر دارایی لهستان نیز هفته گذشته همین را به من می‌گفت. اما من می‌خواهم تو یک نکته را درک کنی. این کار قرار نیست اتفاق بیافتد.» من واقعاً گیج و مبهوت شده بودم، به‌خصوص با توجه به اینکه موافقت او با این قضیه قبلاً برایم محرز شده بود. «راستی می‌دانی امسال چه سالی است؟» «البته، سال ۱۹۹۲ است.» «امسال، سال انتخابات است. تو باید این مسئله را درک کنی. این مسئله امسال اتفاق نمی‌افتد، پس فراموشش کن.»

خوب، من هم مسئله را فراموش کردم، اگرچه نظرش را قبول نداشتم. مدت‌ها بود که هیچ پاسخ منفی (نه) به مثبت (بله) تبدیل نشده بود. معلوم شد ایگل‌برگر تا حدودی درست می‌گفت: پیشنهاد مذکور آن قدر به تأخیر افتاد و مشمول مرور زمان شد که قابل بحث و مناظره شده بود. البته به نظر می‌رسید پیغام ایگل‌برگر در این زمینه نشانگر فرایندی بود که در واشنگتن جریان داشت. نخست اینکه پاتریک بوچانان پرزیدنت بوش را به دلیل لقب «رئیس‌جمهور سیاست خارجی» مسخره می‌کرد و علت استهزا، نوع حمله و مخالفت و تحریک مشاوران سیاسی بوش برای مخالفت با هر طرح و ابتکار سیاست خارجی مهمی بود. از این گذشته، این مقطع زمانی در واقع دوره‌ای بود که ریچارد چنی، که بعدها وزیر دفاع آمریکا شد و معاونش یعنی پُل ولفوویتز طرح «راهنمای برنامه‌ریزی دفاعی»^۱ بحث‌برانگیز خود را ارائه کردند که هدف اصلی آن اطمینان از برتری بلندمدت نظامی آمریکا بر تمام کشورهای رقیب از جمله روسیه بود.

من در ذهن خودم روسیه را نیز مانند لهستان تحلیل کرده بودم و فقط آن را چهار برابر بزرگ‌تر و شاید از نظر ساختاری و فرهنگی ده برابر سرسخت‌تر می‌دانستم. من هم مانند یاولینسکی و گایداریاحساس کرده بودم اصلاحات لهستان درس‌ها و آموزه‌های ارزشمندی مانند اقدامات لازمی که باید از سوی جامعه بین‌الملل برداشته شود را برای

روند اصلاحات روسیه به ارمغان آورده است. من در سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۹۲ بر این باور بودم که آمریکا بستر لازم برای پیشرفت روسیه در این زمینه را همانند آنچه در مورد لهستان انجام داده بود، با درک و بینش خاصی فراهم خواهد کرد و اصلاً فکر نمی‌کردم که موضوع به این صورت پیش برود. استراتژیست‌های آمریکا و به‌خصوص افراد عضو کابینه و دولت اول بوش، لهستان را جناح شرقی ائتلاف غربی می‌دانستند. لهستان به‌طور آشکار یکی از داوطلبان عضویت در اتحادیه اروپا و ناتو بود. بنابراین تقویت لهستان بدون شک تقویت منافع غرب نیز بود. به اعتقاد من این مسئله در مورد روسیه هم صادق بود؛ اما اکنون دیگر شک داشتم که چنی و ولفوویتز چنین عقیده‌ای داشته باشند. روسیه قرار نبود و تصمیم نداشت عضوی از جامعه اروپا یا اتحادیه اروپا باشد. قطعاً این کشور هیچ تصمیمی برای پیوستن به ناتو هم نداشت. روسیه کماکان کشوری بود که بیش از بیست هزار سلاح هسته‌ای در اختیار داشت. با توجه به «تفکر با حاصل جمع صفر»^۱ که چنی و ولفوویتز مطرح کرده‌اند، اکنون به‌نظر می‌رسید بتوان انتظار داشت که کمک به بهبود سریع روسیه قطعاً از سوی جورج اچ دبلیو بوش در کاخ سفید و سازمان دفاعی او، عملاً برای منافع آمریکا مضر و خطرناک تلقی می‌شد.

موضع و رفتار اعضای گروه هفت در قبال بدهی‌های مربوط به دوران شوروی روسیه نیز معضل مشابهی بود. من تأکید داشتم که پرداخت اصل و فرع بدهی‌های روسیه به‌طور یک‌جانبه و در قالب برنامه بلندمدتی بین روسیه و بستانکارانش به حالت تعلیق درآید. در اواخر نوامبر سال ۱۹۹۱ که گایدار با معاونین وزرای گروه هفت دیدار کرد، دیوید مالفورد که معاون وزیر خزانه‌داری آمریکا بود، به گایدار هشدار داده که «پرداخت بدهی‌ها را متوقف نکنید» «پرداخت‌ها را ادامه بدهید» سایر معاونین گروه هفت هم با یکدیگر هم‌صدا شده و به گایدار هشدار دادند که اگر روسیه تعهدات خود در پرداخت بدهی‌های خارجی‌اش را متوقف کند، ارسال کمک‌های غذایی اضطراری به آن کشور ممکن است به حالت تعلیق درآید. از این بدتر آنکه، اعضای گروه هفت با بعضی از کشورهای تازه استقلال‌یافته منطقه موضوعی را تحت عنوان «تعهد چندگانه و مشترک» به بحث و گفت‌وگو گذاشتند و طی آن هریک از کشورهای فوق متعهد شدند تا در صورت نیاز نهایت

تلاش خود را در رابطه با بدهی‌های مربوط به دوران شوروی به‌کار بگیرند. این مسئله باعث بروز مشکلات مالی و سیاسی زیادی شد که حل و فصل آنها سال‌ها به طول انجامید. اصرار و تأکید اعضای گروه هفت در مورد بازپرداخت بدهی‌ها کاملاً صریح و بی‌ملاحظه بود. این گروه به‌طور صریح تأکید داشت که ذخایر ارزی روسیه در سال ۱۹۹۲ به‌طور کامل به پایان خواهد رسید و این اتفاقی بود که دقیقاً در فوریه سال ۱۹۹۲ به‌وقوع پیوست.

البته من همیشه اینکه روسیه و فروشگاه زنجیره‌ای آر.اچ.می‌سی،^۱ بازپرداخت بدهی‌های خودشان در یک روز از فوریه سال ۱۹۹۲ متوقف کنند را موضوع عجیبی می‌دانستم. به‌هرحال، شرکت می‌سی مشمول قانون ورشکستگی آمریکا می‌شد و براساس آن می‌توانست نوعی پوشش و محافظ قانونی در مقابل بستانکارانش به‌عنوان وقفه و مهلتی برای پرداخت بدهی‌هایش داشته باشد و حتی طبق این قانون ورشکستگی، امکان تزریق وام جدید از بازار را نیز به‌عنوان یک ابزار محافظتی در اختیار داشت. (قانون ورشکستگی آمریکا دریافت وام جدید برای بازپرداخت بدهی‌های قدیمی دارای اولویت را مجاز می‌داند). این ابزارهای محافظتی در چارچوب قانون ورشکستگی باعث حفظ شرکت می‌سی شده و به آن امکان داد تا بتواند روی پای خود بایستد و به‌این ترتیب باعث حفظ منافع بستانکارانی شد که در غیر این صورت از قبول تعهد و ادعاهای بی‌ارزش یک فروشگاه زنجیره‌ای ورشکسته شانه خالی می‌کردند. برعکس این مورد، روسیه از هیچ‌یک از این امتیازات برخوردار نبود. این کشور از هیچ حمایت قانونی در قبال بستانکاران برخوردار نبود، مهلتی برای تعویق پرداخت بدهی‌هایش نداشت و قطعاً قادر به تزریق سرمایه جاری (در گردش) جدیدی به وضعیت موجود خود نبود. در نتیجه، هم روسیه و هم بستانکاران این کشور از این شرایط متضرر می‌شدند.

در آوریل سال ۱۹۹۲، غرب واگذاری بسته‌ای به ارزش ۲۴ میلیارد دلار را به‌عنوان اعطای کمک به روسیه اعلام کرد. البته این فقط یکی از موارد گمراه‌کننده‌ای بود که در جریان به‌ظاهر بی‌پایان اعلام کمک کشورهای ثروتمند به کشورهای فقیر مطرح شد. این در حالی بود که درحقیقت در اعلام واگذاری این کمک، تقریباً هیچ پولی به روسیه

۱. R. H. Macy & Co. شرکت فروشگاه‌های زنجیره‌ای می‌سی که قبلاً فروشگاه‌های زنجیره‌ای وابسته نام داشت - م.

داده نشد. بخش اعظمی از این پول شامل وام‌های کوتاه‌مدت با نرخ بهره بازار بود تا روسیه به کمک آن بتواند از تولیدکنندگان آمریکایی و اروپایی که نفوذ سیاسی چشمگیری در دولت‌های متبوعشان داشتند، کالاهایی را خریداری کند که نیاز مبرمی به آنها نداشت. بسته به اصطلاح کمک ۲۴ میلیارد دلاری با «طرح مارشال» که باعث بازسازی اروپا شده بود، کاملاً متفاوت و مغایر بود. براساس طرح مارشال، آمریکا به جای اعطای وام‌های کوتاه‌مدت، به اروپا کمک بلاعوض کرد.

در نهایت اینکه، سال ۱۹۹۲ عملاً سال بسیار بدی برای اصلاحات روسیه و اصلاح‌طلبان آن بود. در واقع بعد از اجرای اولین مرحله از آزادسازی قیمت‌ها، اصلاحات دیگر یا هیچ‌گاه شروع نشد و یا به شکل مقطعی و کوتاه به جریان افتاد. کماکان بسیاری از ابزارهای کنترل قیمت هنوز وجود داشت. تجارت بین‌المللی فقط تا حدودی باز و آزاد شده بود. پول رایج کشور از نظر قابلیت تبدیل اندکی بهتر شده بود. تورم موجود در کشور تمام طول سال کماکان وجود داشت. این وضعیت تا حدودی ناشی از فشارهای سیاسی مداومی بود که از توسعه و اتخاذ سیاست‌های پولی ثابت جلوگیری می‌کرد. از طرفی این نیز به نوبه خود تا حدودی حاصل سیاست‌های نادرست و فاجعه‌آمیز رئیس بانک مرکزی یعنی ویکتور گراشچنکو بود که من او را بدترین رئیس وقت بانک مرکزی در کل جهان می‌دانستم. به هر حال، این وضعیت به نوعی از ضعف عملکرد صندوق بین‌المللی پول در تقویت پول ملی روسیه نیز نشئت می‌گرفت. وابستگی پانزده کشور مستقل به پول واحد دوران شوروی یعنی روبل، همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد، به سقوط انجامید. از آنجاکه هزینه‌های تورم به سرعت افزایش می‌یافت، هریک از این کشورها اساساً به دنبال ایجاد اعتبار یا به تعبیر واضح‌تر در پی «چاپ اسکناس و پول» بود.

با گسترش و اوج‌گیری تورم در آخرین ماه‌های سال ۱۹۹۲ – هم‌زمان با پیش‌بینی‌ها و وعده‌های گروه اقتصادی گایداری – گایداری عملاً امتیاز سیاسی خود را از دست داد. وقتی مخالفین اصلاحات با اعتراض شدید، خواستار مرگ گایداری شدند، دیگر حتی یلتسین هم نتوانست او را از این وضعیت نجات بدهد. در دسامبر سال ۱۹۹۲، گایداری جای خود را به ویکتور چرنومیردین داد که یکی از صاحب‌منصبان سرشناس دوران شوروی بود و به‌عنوان وزیر انرژی آن کشور از اصلاحات حمایت و دفاع کرده بود.

وقتی گایدار از سمت خود کنار رفت، من هم تصمیم گرفتم از منصب مشاور روسیه استعفا بدهم. با این حال در طول تعطیلات کریسمس به سر می‌بردم که بوریس فدروف که به‌تازگی وزیر دارایی شده بود، با من تماس گرفت. او اصلاح‌طلب جوان، سرسخت و راسخی بود که با من تماس گرفته بود تا بگوید چرنومیردین نخست‌وزیر و خودش نیز وزیر دارایی روسیه شده است. آیا این امکان وجود داشت که هفته آینده در واشنگتن ملاقاتی داشته باشیم؟

ما در یکی از دفاتر بانک جهانی با هم ملاقات کردیم. فدروف گفت که چالش سختی را در پیش داشته و مایل است تلاش خود را برای به‌کار انداختن جریان اصلاحات به‌کار ببندد. البته او نسبت به دیدگاه‌های چرنومیردین چندان خوش‌بین نبود و نسبت به گراشچنکو نیز خوش‌بینی و امیدواری محسوسی نداشت. فدروف از من خواست در صورت امکان به او کمک کنم و اینکه آیا ممکن است دفتر کوچکی در وزارت دارایی افتتاح کنم و به‌عنوان مشاور او به فعالیت بپردازم؟ با وجود آنکه گایدار کنار گذاشته شده بود و شرایط سیاسی نیز اوضاع نابسامانی داشت، تصمیم گرفتم و به این نتیجه رسیدم که یک بار دیگر تلاش خود را برای کمک به این کشور به‌کار بگیرم.

سال ۱۹۹۳ شرایطی داشت که از اوضاع سال ۱۹۹۲ بهتر نبود. اصلاح‌گران و اصلاح‌طلبان کماکان دیدگاه خود را به‌طور محدودی دنبال می‌کردند. فدروف یک سال دیگر بر مسند خود باقی ماند و سپس در پایان سال ۱۹۹۳ برکنار شد. گایدار یک بار دیگر در اواخر سال ۱۹۹۳ روی کار آمد؛ اما این بار فقط یک ماه‌ونیم دوام آورد و در دسامبر همان سال دوباره برکنار شد. آن سال در واقع سال پرچالشی برای مهار و جلوگیری از رشد تورم بود. آن سال در عین حال، برای من سالی بود که طی آن سعی کردم دولت کلینتون را متقاعد کنم تا بیش از آنچه دولت بوش در این زمینه عمل کرده بود، کمک کند. متأسفانه زمانی که کلینتون به قدرت رسید و روی کار آمد، گایدار و بسیاری از اعضای گروهش از مسند قدرت خلع شده بودند. نخست‌وزیر جدید یعنی چرنومیردین نیز شخصیتی نبود که بتوان او را یک اصلاح‌طلب مشتاق و بانگیزه تلقی کرد.

در اولین مراحل انتقال دولت بوش به کلینتون، کاملاً مشخص بود که اعطای کمک‌های همه‌جانبه به روسیه افزایش نخواهد داشت. مایکل مندلبوم که یکی از مشاوران

کلینتون در امور روسیه بود، در دوران مبارزات انتخاباتی از گروه کلینتون کناره‌گیری و اظهار کرده بود در صورتی که روی کار بیاید هیچ مسئولیتی را نخواهد پذیرفت. او برای من تشریح کرد که گروه کلینتون در مخالفت با انجام برنامه‌های همه‌جانبه در مورد روسیه مصمم شده بود و قصد داشت فقط به تلاش‌های تحت رهبری صندوق بین‌المللی پول در این زمینه بسنده کند. البته کلینتون سطح پشتیبانی از روسیه را افزایش داد و از یلتسین حمایت سیاسی درخور توجهی کرد، اما آمار و ارقام اعلام شده درخصوص کمک به روسیه با اغراق همراه بود. کمک‌هایی که در قالب حمایت مفید از نیازهای بودجه‌ای و خدمات دارویی و پزشکی ازسوی آمریکا صورت می‌گرفت، بسیار ناچیز بود. بخش اعظمی از همین کمک ناچیز نیز در قالب اعتبارات بازرگانی صورت می‌گرفت و صندوق بین‌المللی پول کماکان به سیاست‌های زشت و ناشیانه خود در قبال روسیه ادامه می‌داد و این امر نیز عملاً مانع از تأثیر کمک‌های محدود دریافتی ازسوی روسیه بود.

به‌طور کلی، سال‌های حکومت کلینتون در واقع دورانی بود که طی آن بودجه کمک‌های خارجی کاهش داشت. در واقع آمریکا در این دوران با وجود کاهش هزینه‌های نظامی زمان صلح و ذخیره آن، عملاً هیچ‌گونه سرمایه‌گذار جایگزینی در رابطه با کمک به کشورهای فقیر یا مناطق بحران‌زده جهان انجام نداد. پریزیدنت کلینتون سعی داشت گام‌های بیشتری خصوصاً برای پایان دادن به این شرایط بردارد، اما واقعیت این بود که او در کنار یک گنگره مقاوم و سرسخت کار می‌کرد. وی در اواخر دوران حکومتش انگیزه لازم برای بخشش بدهی فقیرترین کشورها را به‌دست آورد و توجه خود را به مبارزه با ایدز معطوف کرد و این مبارزه را تا زمان ترک کاخ سفید ادامه داد. نظر من نسبت به روسیه این بود که سال ۱۹۹۳، سال دیگری بود که امید چندانی در آن وجود نداشت. بدین ترتیب، من هم اواخر سال ۱۹۹۳ یعنی هم‌زمان با خلع مجدد گایداری و فدروف، استعفا دادم. البته استعفای من در ژانویه ۱۹۹۴ اعلام شد و این به مفهوم پایان همکاری من به‌عنوان مشاور سیاسی در روسیه بود. پس از آن یک سالی را به انجام کارهای پژوهشی و تحقیقاتی پرداختم و به «بنیاد فورد»^۱ کمک کردم تا یک مؤسسه تحقیقاتی در مسکو تأسیس کند. البته من تا شروع سال ۱۹۹۵ دیگر به روسیه بازنگشته بودم. نقش

مشاوره‌ای من در آن کشور فقط دو سال پراضطراب و پرچالش را تجربه کرد. من در پیشبرد دیدگاه‌هایی که به آنها اعتقاد داشتم و به‌خصوص در مورد ایده استفاده از حمایت مالی خارجی در انجام اصلاحات روسیه، موفقیت بسیار کمی به‌دست آورده بودم.

قصور و ناکامی غرب در کمک به این کشور هزینه‌های بسیار گزافی را در پی داشت. مردم روسیه ابتدا نسبت به این مسئله خوش‌بین بودند. اما به تدریج در اواخر دهه ۱۹۹۰ به‌شدت بدبین شده و روحیه و اعتماد خود را از دست داده بودند. اوایل دهه ۱۹۹۰ هنوز روزنه امیدی برای شکل‌گیری و تبلور دموکراسی وجود داشت و نهادهای آزادی‌بیان و رسانه‌های تازه استقلال‌یافته ظهور و بروز نسبی داشتند. تا پایان همان دهه، امید و خوش‌بینی به‌طور کامل از بین رفت و مردم روسیه مجدداً در پی رهبر قدرتمندی برآمدند که از قدرت و حمایت مرکزی برخوردار باشد. وقتی اصلاح‌طلبان به کمک‌های مورد نیاز خود دست نیافتند، از سوی سایر شخصیت‌های برجسته خاکستری و ثروت‌اندوزان و فرصت‌طلبان فاسد کنار گذاشته شدند.

اما بدترین رخداد ممکن در سال‌های ۱۹۹۶-۱۹۹۵ اتفاق افتاد و من نیز از حاشیه نظاره‌گر آن بودم. روند خصوصی‌سازی روسیه طی این دو سال عملاً به یک فعالیت ننگ‌آور و جنایی مبدل شد. اساساً گروه فاسدی که تحت عنوان بازرگان و تاجر فعالیت می‌کردند و بعدها معلوم شد که همگی از حامیان اغنیا و نخبگان مالی جدید روسیه هستند، توانستند به میلیاردها دلار از ثروت منابع ملی کشور که اهم آن دارایی‌های نفت و گاز دولتی این کشور بود، دسترسی پیدا کنند. اگر بخواهیم برآورد دقیق‌تری ارائه کنیم باید گفت که رقمی بالغ بر یکصد میلیارد دلار از نفت و گاز این کشور همراه با بسیاری از کالاهای ارزشمند دیگر در ازای واریز فقط یک میلیارد دلار به خزانه کشور، در اختیار اشخاص حقیقی و افراد معدودی قرار گرفته بود. به این ترتیب، عده‌ای یک‌شبه، میلیاردر شدند و به مالکان (نوکیسه) صنعت نفت و گاز روسیه مبدل گشتند.

وقتی روند نادرست خصوصی‌سازی در قالب برنامه شرم‌آور و نامتعارف سهام در ازای وام اعلام شد که طی آن کارمندان می‌توانستند در ازای دریافت وام از دولت از سهام شرکت برخوردار شوند، من سعی کردم به دولت آمریکا، صندوق بین‌المللی پول، سازمان همکاری اقتصادی و توسعه و سایر دولت‌های عضو گروه هفت، این مسئله را

هشدار بدهم. من بازیگران این سناریو را به‌خوبی می‌شناختم و می‌دانستم که این روش نادرست و پرفسادی است. در نهایت از این طریق ذخایر و منابع ارزشمند دولتی به تاراج می‌رفت و خزانه روسیه به‌شدت آسیب می‌دید. به‌عنوان مثال، به‌جای استفاده از درآمد حاصل از فروش نفت و گاز در پرداخت حقوق و مقرری افراد، ماحصل بخش انرژی مستقیم وارد جیب‌های اشخاص حقیقی و شخصی می‌شد.

کشورهای غربی بدون کوچک‌ترین هشدار اجازه دادند این اتفاق رقم بخورد. گفته شده که بسیاری از اعضای دولت کلینتون تصور می‌کردند تخصیص و واگذاری وام‌ها در قالب قرارداد و معامله صریح و شفاف صورت می‌گیرد: یلتسین دارایی‌های دولت را از دست خواهد داد و هم کاسه‌های او - نوکیسه‌ها و اغنیا جدید - در قبال این اقدام در انتخابات سال ۱۹۹۶، به انتخاب مجدد او کمک مالی می‌کنند. واقعاً که چه راه فاجعه‌آمیز و غیرمؤثری برای پشتیبانی مالی مبارزات انتخاباتی مدنظر قرار گرفته بود! احتمالاً به همین ترتیب رقمی بالغ بر ده‌ها میلیارد دلار از ذخایر دولت از دست رفت و در ازای آن چند صد میلیون دلار به مبارزات انتخاباتی یلتسین اختصاص داده شد.

در سال ۱۹۹۷، پروفیسور آندری اشلیفر که یکی از همکاران من در بخش اقتصاد دانشگاه هاروارد بود، پی برد که در زمانی که در قالب قراردادی بین آمریکا و روسیه، او مشاور رهبری روسیه در امر خصوصی‌سازی بوده است، دولت آمریکا سرمایه‌گذاری‌های شخصی خاصی در روسیه انجام داده است. اما این اقدام به شکل گسترده‌ای باعث اعتراض عمومی شد. چون دانشگاه هاروارد اطلاعات خاصی از اقدامات و عملکرد اشلیفر در اختیار نداشت من آنها را انکار کردم، اما اکنون بی‌تردید آن را نقض آشکار اخلاق حرفه‌ای می‌دانم. در سال ۲۰۰۴ که بررسی و رسیدگی این موضوع را دادگاه عهده‌دار شده بود، حکمی صادر شد که طی آن اشلیفر به اتهام فریب دولت آمریکا، گناهکار شناخته شد. دادگاه چنین تشخیص داد که هاروارد به‌عنوان یک مؤسسه راهی برای پی بردن به نیات و مقاصد اشلیفر نداشته است. به‌هرحال من از برخورد و رفتار انجام شده با اشلیفر یا بازجویی آشکار در خصوص هویت حرفه‌ای هریک از ما که در همان دوره زمانی در روسیه فعالیت کرده بودیم، به‌شدت ناراحت و عصبانی بودم. بسیاری از همکاران من در جمع شخصیت‌های علمی هاروارد نیز همین احساس را داشتند و ناراحت بودند.

۳-۷ درس‌هایی از روسیه

با گذشت چندین سال از شروع اصلاحات هنوز برای قضاوت نهایی درباره چشم‌اندازهای دمکراسی و اقتصاد بازار در روسیه، خیلی زود است. شاید کنایه معروف چوان‌لای^۱ نخست‌وزیر چین را به یاد داشته باشید که پرسید آیا انقلاب فرانسه شکست بود یا پیروزی: «برای پاسخ به این سؤال خیلی زود است». ما هم هنوز نمی‌دانیم که آیا روسیه به یک کشور معمولی تبدیل خواهد شد که از دمکراسی و اقتصاد بازار بهره‌مند باشد. به‌رحال ما نمی‌دانیم که فرصت‌های بسیاری در این کشور از دست‌رفته است. اگر روسیه از صندوق تثبیت پول، تعلیق بدهی، لغو بخشی از بدهی‌های موجود و یک برنامه کمکی واقعی برخوردار بود، قطعاً خیلی راحت‌تر به ثبات رسیده بود. چون در این صورت اصلاح‌طلبان نیز جایگاه و موضع خود را در مسند قدرت حفظ کرده بودند. فساد ظهور و بروز کمتری می‌یافت و اعضای الیگارشی هیچ‌گاه به معروفیت خانوادگی نمی‌رسیدند. در نتیجه درآمد حاصل از نفت و گاز نیز به‌جای سرازیر شدن در جیب‌های شخصی وارد خزانه دولت می‌شد و بدین ترتیب وضعیت مستمری‌بگیران، بیکاران و سایر اقشاری که زندگی آنها به درآمدهای عمومی و دولتی وابسته بود، بهبود محسوس‌تری می‌یافت و کشور نیز می‌توانست سرمایه‌گذاری‌های دولتی لازم برای از سرگیری رشد اقتصادی را انجام دهد.

بالین حال و با وجود تمام ناآرامی‌ها و علی‌رغم اینکه بخش اعظمی از مسیر غلط و به بیراهه رفته، اما بخشی از آن نیز به‌درستی پیش رفته است. بخت و اقبال با جهان همراه بود. با وجود تحولات دهه ۱۹۹۰ و نبود کمک‌های مستمر خارجی، روسیه توانست ضمن حفظ صلح و آرامش، کماکان با سایر کشورهای جهان همکاری داشته باشد. بروز خشونت و درگیری در چین هزینه‌های سنگینی به همراه داشته و اوضاع آن هنوز رو به وخامت است، اما شرایط می‌توانست به مراتب بدتر از این باشد. موارد دیگری نظیر جنگ داخلی، تکثیر تسلیحات هسته‌ای، برنامه‌ها و سناریوهای متعدد دیگری نیز پیش‌بینی شده بود که هنوز هیچ‌یک از آنها بروز نکرده است.

روسیه به یک اقتصاد بازار دست یافت، البته به الگویی که در قبال کالاهای اساسی و به‌خصوص نفت و گاز، هنوز از تعادل و توازن لازم برخوردار نیست. روند برنامه تثبیت

1. Chou En-lai

بعد از سال‌ها تورم شدید سرانجام در اواخر دهه ۱۹۹۰ محقق شد و بلافاصله بعد از تحقق آن یعنی در سال ۱۹۹۸، بحران نظام هماهنگ‌سازی پرداخت‌ها بروز کرد. به‌هر ترتیب، بعد از این مرحله، رشد اقتصادی آغاز شد و این رشد که از سرعت نسبتاً خوبی هم برخوردار بود، عمدتاً براساس قیمت بین‌المللی نسبتاً بالای حامل‌های انرژی صورت گرفت و باعث کاهش ارزش پول رایج و درعین حال، افزایش صادرات شد.

اما مهم‌ترین سؤال موجود این است که آیا دمکراسی در روسیه حکم‌فرما خواهد شد و با برطرف کردن مشکلات موجود، تاریخ هزارساله سلطه‌گرایی و اقتدارطلبی این کشور برچیده خواهد شد. البته گرایش‌های موجود نسبت به حاکمیت سلطه‌طلبانه کماکان قوی است. اگرچه پرزیدنت ولادیمیر پوتین اساساً با ابزار و نمادهایی از قانون و مشروطه‌خواهی و دمکراسی چندحزبی حکومت می‌کند، اما به‌هر ترتیب او توانست قدرت را متمرکز، رسانه‌ها را مهار و مخالفان مستقل را وادار به سکوت کند. با این حال بخش اعظمی از تاریخ این کشور کماکان سرشار از ابهام و نقاط کور است. هجوم پوتین به الیگارش‌ها و وابستگان آنها در سال‌های ۲۰۰۳-۲۰۰۴ را می‌توان نوعی چالش واقعی با ثروت‌اندوزی‌های نامشروع تلقی کرد. از طرفی اقدام او در این زمینه را می‌توان حمله به نوعی از دارایی‌های مستقل دانست که ممکن بود حاکمیت و برتری دولت را به چالش بکشند. البته شاید بهتر این باشد که برداشت نهایی را تلفیقی از این دو تلقی دانست. مرور زمان همه‌چیز را مشخص خواهد کرد.

روسیه نیز همانند بولیوی و لهستان تا حدودی تحت تأثیر قوی شرایط طبیعی خود می‌باشد و به همین خاطر به پازل جغرافیای اقتصادی جهان قطعه دیگری اضافه می‌کند. روسیه دارای دو مشخصه و ویژگی عمده جغرافیایی است که ساختار طبیعی این کشور را شکل می‌دهند. نخست اینکه این کشور سرزمینی پهناور یا به عبارت بهتر، پهناورترین و بزرگ‌ترین کشور جهان است. جمعیت این کشور عمدتاً در محدوده اوراسیا، یعنی کاملاً به دور از بنادر، رودهای قابل کشتی‌رانی و تجارت بین‌المللی زندگی می‌کنند. از این رو در طول تاریخ روسیه، این کشور مشارکت اقتصادی نسبتاً ضعیفی با سایر کشورهای جهان داشته است. دوم اینکه، روسیه کشوری با عرض جغرافیایی بسیار زیاد است و ضمن کوتاه بودن فصل رویش در آن، دارای شرایط جوی و آب‌وهوایی سخت و خشنی است. تراکم جمعیت در طول تاریخ این کشور همواره اندک بوده چون

میزان تولید غذا به‌ازای هر هکتار نیز در این کشور پایین بوده است. در نتیجه می‌توان گفت که در بخش اعظمی از تاریخ روسیه، بیش از ۹۰ درصد از جمعیت این کشور به‌عنوان کشاورز با زندگی در روستاهای کم‌جمعیت به تولید محصولات غذایی در مزارع بسیار کوچک پرداخته‌اند. شهرهای این کشور معدود و اکثراً با فاصله زیاد از یکدیگر قرار دارند. تقسیم کار که عمدتاً به زندگی شهری و تجارت بین‌المللی وابسته است، هیچ‌گاه ویژگی بارز و برجسته زندگی اجتماعی نبوده است.

آدام اسمیت در حدود ۲۲۸ سال پیش و هنگامی که کتاب ثروت ملل را می‌نوشت، به‌خوبی به این نکته اشاره کرده است.

همه بخش‌های آسیایی که قسمت اعظمی از آنها در فاصله نسبتاً زیادی از شمال دریای اوکسینه^۱ و دریای مازندران و اسکیتاهای^۲ باستان، تارتاری^۳ جدید و سیبری قرار دارد، در همه اعصار جهان ظاهراً در شرایط بربریت و بی‌تمدنی خاصی قرار داشته‌اند که امروزه هم در این مناطق شاهد آن هستیم. خلیج تارتاری دریای منجمدی است که امکان کشتی‌رانی در آن وجود ندارد و با آنکه بسیاری از بزرگ‌ترین رودهای جهان از این کشور می‌گذرند، اما این رودها آن‌قدر از هم دور هستند که امکان مبادلات بازرگانی و ارتباطات در بخش‌های اعظمی از آنها وجود ندارد.

با مرور وقایع گذشته، آیا با توجه به آنچه امروزه می‌دانم مشاوره نادرست و متفاوتی در مورد روسیه ارائه کرده‌ام؟ من نسبت به دریافت کمک همه‌جانبه از سوی آمریکا - به‌خصوص از سوی ریچارد چنی و پل ولفوویتز در برخی از مناصب رهبری این کشور، خوش‌بین نبوده‌ام، چون دیدگاه این افراد به‌گونه‌ای بود که به‌جای آنکه روسیه را در چشم‌انداز تجاری آینده و به‌عنوان یک شریک در سیاست خارجی خود تلقی کنند، کماکان آن را یک تهدید می‌پنداشتند. با توجه به این مسائل، من امیدواری چندانی به موفقیت در این زمینه نداشتم. اما آیا این می‌توانست باعث ایجاد تفاوت در توصیه و مشاوره من بشود؟ پاسخ این سؤال قطعاً منفی است. من کمک بیرونی و خارجی را برای

۱. Euxine: بخشی از دریای سیاه، نامی یونانی به مفهوم دریای آرام و مساعد - م.

۲. Scythia: قبایل وحشی ساکن محدوده‌های اروپای شرقی تا شوروی سابق - م.

۳. Tartary: خلیج و تنگه‌ای در شرق روسیه واقع در اقیانوس آرام که دریای ژاپن را به دریای خشک وصل می‌کند - م.

پیشبرد اصلاحات ضروری می‌دانستیم، اما به‌هرحال بدون کمک خارجی هم، اصلاحات باید انجام می‌شد. بدیهی است که بدون کمک کافی، اجماع سیاسی در مورد اصلاحات تا حد زیادی تحت‌الشعاع قرار می‌گرفت و تضعیف می‌شد و به‌این ترتیب روند اصلاحات نیز تحت تأثیر واقع می‌شد و در معرض خطر فزاینده شکست قرار می‌گرفت. اما به‌هرحال همه توصیه‌ها و مشاوره‌های مربوط به تعدیل و موازنه بودجه، قابلیت تبدیل پول رایج، تجارت بین‌المللی و تغییرات مربوط به آنها با یا بدون کمک‌های خارجی، ضرورت و معنا و مفهوم خاص خود را داشت. اغلب اتفاقات و رخداد‌های بدی که در این خصوص به‌وقوع پیوست - مانند دزدی‌های هنگفتی که از سرمایه و دارایی‌های دولتی و در قالب دستورالعمل‌های خصوصی‌سازی صورت گرفت - با مشاوره و توصیه‌های من و صداقت و اصول درستکاری و برابری که برای من ارزشمند محسوب می‌شود، کاملاً مغایرت داشت.

چین و گذار این کشور از اقتصاد سوسیالیستی‌اش که در ادامه به آن خواهیم پرداخت بسیار کم‌چالش‌تر و آرام‌تر بوده است، اما رشد برق‌آسای اقتصادی چین، بیشتر حاصل جغرافیای متفاوت، ژئوپلیتیک و جمعیت آن است نه ثمره گزینه‌های سیاسی متمایز این کشور.

فصل هشتم

چین: پیشرفت، پس از

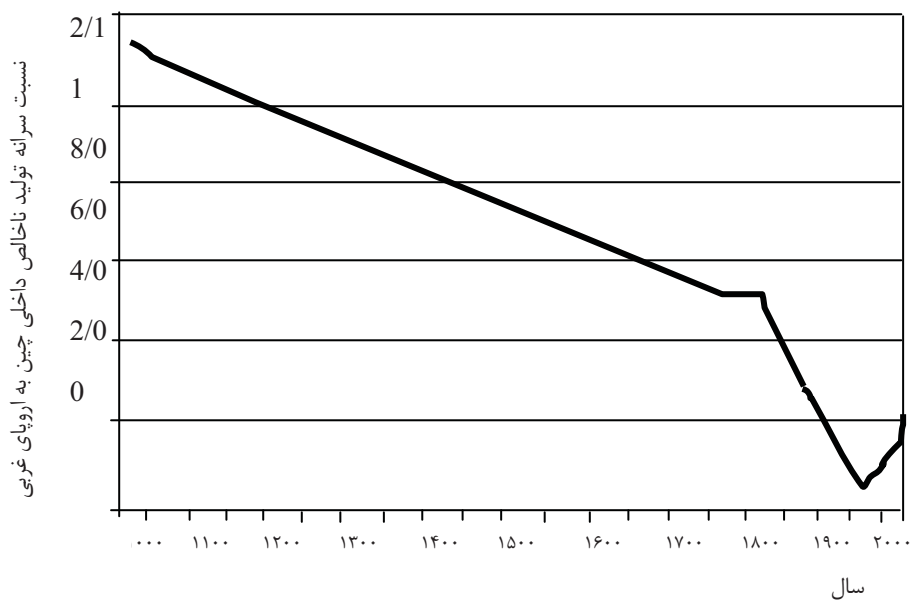
پنج قرن

اوایل دهه ۱۹۹۰، من روند آشنایی دست اول با وضعیت توسعه اقتصادی و توسعه نیافتگی در آمریکای لاتین، اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق را آغاز کرده بودم، اما اطلاعات و دانش من نسبت به آسیا در حد بسیار محدودی باقی مانده بود. من بارها به آسیا سفر کرده و طی یک سال مطالعاتی و تحقیقاتی در سال ۱۹۸۶ در ژاپن زندگی کرده بودم. طی آن یک سال ملاقات و دیدارهای منظمی با دولت جدید کورازون آکینو در فیلیپین داشتم و به سایر مناطق آسیا نیز سفرهایی داشتم. سفرهای من در این منطقه باعث شد درک و برداشت بهتری از گذار و تحول بزرگ اقتصادی آسیا داشته باشم؛ نیرو و انرژی زیادی صرف این تحول شده بود، چون در واقع تحولات انجام شده در این منطقه، روند اقتصاد کل جهان را تحت تأثیر قرار داده و دچار تغییراتی می‌کرد. از سال ۲۰۰۴-۱۹۹۲ فرصت‌های متعددی برای من پیش آمد که بتوانم به‌طور مستقیم و فعالانه در زمینه چالش‌های اصلاح اقتصادی آسیا کار کنم.

من به دلایل خاصی چندین بار نیز به چین رفته بودم. چین از سال ۱۹۷۸ روند اصلاحی فاحشی را در رابطه با بازار به اجرا گذاشته بود. این اصلاحات بدون هرگونه سؤال و مسئله خاصی، به پیشرفت درخور توجهی رسیده بود و به تحقق سریع‌ترین نرخ رشد اقتصادی که تا آن زمان در چنین اقتصاد بزرگی دیده شده بود، کمک کرد. این موضوع در واقع هم یک سیاست جدی تلقی می‌شد و هم نوعی بازی خانگی علمی و آکادمیک برای مقایسه روند اصلاحات چین با روسیه بود. من باید پی می‌بردم که چرا چین به روش متفاوتی عمل کرده بود و اینکه آیا عملکرد چین در قبال اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق یا برعکس این فرایند دارای درس‌ها یا آموزه‌های مؤثری هست. از سال ۱۹۹۲ سفرهای منظمی به چین داشتم و عنوان مشاور به عضویت «انجمن

اقتصاددانان چین^۱ درآمد. این انجمن از گروهی از محققان و پژوهشگران چینی تشکیل شده بود که اقتصاد چین را از منظر و دیدگاه‌های مقایسه‌ای مورد مطالعه قرار می‌دادند. چندی بعد من به‌عنوان مشاور یکی از مقامات ارشد دولتی در حوزه برخی از موضوعات سیاسی منصوب شدم که نظام بهداشت عمومی چین و مشکلات توسعه اقتصادی استان‌های غربی دورافتاده این کشور از جمله موضوعات مطرح در آن حوزه بود. من همیشه چالش‌های پیش روی چین را با توجه خاص مورد بررسی و تأمل قرار می‌دادم. جمعیت ۱/۳ میلیارد نفری چین در واقع بیش از یک‌پنجم جمعیت کل جهان را دربرمی‌گیرد. جمعیت کل آسیا، حدود ۶۰ درصد جمعیت کل جهان را شامل می‌شود. سرنوشت آسیا در واقع سرنوشت جهان است. اما در آن سوی جمعیت کثیری که در این منطقه ساکن هستند، نکته بسیار عمیق‌تری در مورد واقعیت اقتصادی اساسی این سرزمین پهناور وجود دارد و آن این است که هند و چین کشورهای فقیری هستند که با کمک (کشورهای پردرآمد، پیشرفت کرده‌اند. به‌طور کلی هر دو کشور هندوستان و چین تمدن‌های کهنی هستند که از قرون گذشته نه چندان دور، از جهات مهمی از اروپا نیز جلوتر بودند. ظهور غرب - بخش غربی سرزمین گسترده اوراسیا - یکی از بزرگ‌ترین مقاطع تاریخ بشری است که طی آن در طول ده‌ها قرن یا بیشتر، آسیا حتی بیشتر از اروپا، پیشگام و طلایه‌دار تکنولوژی و فناوری بوده است. آسیا از نظر پیشرفت فقط به اروپا و آمریکا نرسیده، بلکه جایگاه سابق خود به‌عنوان یک رهبر و طلایه‌دار تکنولوژیکی را نیز دوباره به‌دست آورده است. نمودار ۱-۸ سقوط طولانی در عین برخورداری از درآمد نسبی و پیشرفت سریع در طول دهه‌های اخیر را نشان می‌دهد و من سعی کرده‌ام در این شکل نموداری از درآمد سرانه چین نسبت به درآمد سرانه اروپای غربی را در طول زمانی بالغ بر یک هزار سال ترسیم کنم! برآوردهای انجام شده به لطف آنگوس مادیسون که از مورخان اقتصادی است، صورت گرفته و در ارقام مربوط به قرون گذشته ممکن است از دقت بالایی برخوردار نباشد، اما به‌رحال این آمار و ارقام نشانگر حقایق آشکاری هستند. چین، زمانی پیشرو و طلایه‌دار بوده است. این کشور از سال ۱۵۰۰ پیشتازی خود را از دست داد. در این مقطع، چین در حالی دچار رکود شد که اروپا به پیشرفت نائل شد. به همین ترتیب، چین نه تنها نسبت

به شرایط، بین نیمه قرن نوزدهم و نیمه قرن بیستم، بلکه به طور مطلق عقب افتاد و جا ماند. در سال ۱۹۷۵، درآمد سرانه چین فقط ۷/۵ درصد درآمد سرانه مشابه در اروپای غربی در همان زمان بود، اما از آن به بعد و به خصوص در ربع قرن گذشته، چین توانست با صعودی فاحش و چشمگیر، در سال ۲۰۰۰، رقم مذکور را به ۲۰ درصد درآمد سرانه اروپا برساند. با وجود آنکه ممکن است این رشد چندان زیاد به نظر نرسد - در نمودار ۸-۱ نیز چندان زیاد به نظر نمی‌رسد - اما این میزان رشد دارای اهمیت تاریخی چشمگیری است. چین به فقر شدید این کشور پایان داده و روندی را آغاز کرده که به سیر نزولی قرن‌های گذشته‌اش جهت معکوس و فزاینده‌ای داده است.



مأخذ: مادیسون، ۲۰۰۱.

نمودار ۸-۱ درآمد سرانه در چین نسبت به اروپای غربی

۸-۱ چگونه چین پیشتازی خود را از دست داد؟

چین در کدام مرحله دچار اشتباه شد و چرا؟ این سؤال نقطه شروع خوبی برای تعمق و

تأمل در مورد این موضوع است که چرا چین امروزه از چنین سرعت رشد مشهودی برخوردار است و این کشور برای آنکه بتواند این حرکت خود را در سال‌های آتی نیز ادامه بدهد، چه باید بکند. تاریخ اقتصادی چین دارای نقاط و مقاطع زمانی خاصی است: سال‌های ۱۴۳۴، ۱۸۳۹، ۱۸۹۸، ۱۹۳۷، ۱۹۴۹ و ۱۹۷۸. آشنایی با این سال‌ها که در طول بیش از پنج قرن (نیم‌هزاره) پراکنده‌اند، پازل چین از دوره‌ای که به‌عنوان یک نقطه عطف در رأس پیشتازان تکنولوژیکی جهان قرار داشته تا تبدیل شدن به یک کشور فقرزده و سپس شروع موفقیت جدیدی که با رشد اقتصادی غیرمنتظره‌ای همراه است را به‌خوبی مشخص می‌کند.

اوایل شروع سده شانزدهم یعنی هنگامی که «کریستف کلمب»^۱ مسیر دریایی به آمریکا را کشف کرد و «واسکو دا گاما»^۲ «دماغه امیدنیک»^۳ را برای رسیدن به آسیا طی کرد، چین آشکارا و حداقل در طول یک‌هزاره ابرقدرت بلامنازع تکنولوژیکی جهان بود. اروپا سرانجام بعد از سال ۱۵۰۰ با استفاده از قطب‌نما، باروت و ماشین چاپ که همگی از نوآوری‌های چین بودند، بر آسیا غلبه کرد. هیچ هدف و سرنوشتی در این تغییر مسیر وجود نداشت. ظاهراً برتری و استیلای چین از دست‌رفته بود و به همین خاطر سال ۱۴۳۴ از این جهت سال بسیار مهمی محسوب می‌شود. در آن سال امپراتور مینگ دروازه چین را به روی تجارت بین‌المللی به‌طور کامل بست و با این کار بزرگ‌ترین و پیشرفته‌ترین ناوگان کشتی‌های فعال در عرصه‌های آبی این کشور را از کار انداخت. ناوگان چین بین سال‌های ۱۴۳۳-۱۴۰۵، تحت فرماندهی ژنرال معروف «زنگ‌هی»^۴ از تمام بنادر موجود در اقیانوس هند که در مسیرش به‌سوی شرق آفریقا قرار داشتند بازدید کرد و ضمن برافراشتن پرچم کشورش و تبادل دانش و فرهنگ کشور خود، سرزمین‌های پهناوری را در منطقه اقیانوس هند کشف کرد. بعد از این رخداد، بارگاه امپراتوری کشور به این نتیجه رسید که این سفر بسیار پرهزینه بوده است و شاید دلیل این تصمیم، افزایش تهدیدات حاصل از حملات یاغیان مهاجر علیه مرز زمینی چین در

1. Christopher Columbus
 2. Vasco da Gama
 3. Cape of Good Hope
 4. Zheng He

شمال این کشور بود. به هر دلیل، از آن پس امپراتور به اکتشاف و تجارت از طریق دریاها پایان داد و کارخانجات کشتی‌سازی را تعطیل کرد و محدودیت‌های بسیار سخت و شدیدی را برای آینده تجار و بازرگانان چینی وضع کرد. طبعاً در چنین شرایطی چین دیگر هیچ‌گاه نتوانست رهبری تکنولوژیکی خود در ناوبری و ساخت‌وساز دریایی یا استیلا و حکمرانی بر دریاها را حتی در محدوده‌های مجاور این کشور به‌دست بیاورد.

هنگامی که آدام اسمیت در شاهکار هنری سال ۱۷۷۶ خود در وصف چین می‌نوشت آن را کشوری ثروتمند اما غیرپویا توصیف کرد. در واقع پویایی‌گرایی و تحرک چین تحت تأثیر گرایش‌ها و رویکردهای داخلی این کشور و نداشتن منافع مشخص در تجارت، افت کرده بود. صحبت از هزینه‌های سیاست حمایت‌گرایی تجاری است! چین رهبری جهان در این زمینه را با چرخش درونی عملاً واگذار کرده بود. اسمیت این وضعیت را به‌گونه‌ای منطقی و خلاصه به‌شرح زیر توصیف می‌کند:

ظاهراً چین مدت‌های مدیدی را ثابت و غیرپویا بوده و احتمالاً مدت‌ها پیش از این توانسته بود به این حد از ثروت و سرمایه برسد که با ماهیت قوانین و نهادهای این کشور نیز کاملاً منطبق و سازگار است. اما این انطباق و ویژگی تکمیلی همراه با سایر قوانین و سازمان‌ها ممکن است به‌مراتب کم‌اهمیت‌تر و پایین‌تر ماهیت سرزمینی (ارضی)، آب‌وهوایی و موقعیتی باشند که این قوانین و چارچوب لازم آن هستند. کشوری که تجارت خارجی را نادیده می‌گیرد یا از آن اجتناب می‌کند و حتی کشتی‌های کشورهای خارجی را فقط در یک یا دو بندر خود راه می‌دهد، مسلماً نمی‌تواند حجم مبادلات و تعاملات تجاری خود را به سطحی برساند که حاصل عملکرد قوانین و چارچوب‌های سازمانی کاملاً متفاوت و باز است.

سال ۱۸۳۹ یکی دیگر از برگ‌های مهم و حیاتی موجود در تاریخ اقتصادی چین است. انزوای اقتصادی چین در این سال پایان یافت؛ اما این کار بسیار سخت و دشوار انجام شد. همان‌طور که در بسیاری از نقاط جهان نیز اتفاق افتاده بود، مهارت و سلطه صنعتی اروپا و پیشرفت آن با حرکت و گسترش تمدن آن همراه شد و همان‌طور که مارکس پیش‌بینی کرده بود، مرزها را درنوردید و دیوارها را فرو ریخت. این هجوم اروپا به‌خصوص در چین بسیار فاجعه‌آمیز بود. بریتانیای کبیر در سال ۱۸۳۹ چین را مورد حمله قرار داد تا بستر لازم برای گسترش قاچاق مواد مخدر را برای خود هموارتر کند و

به این ترتیب اولین «جنگ تریاک»^۱ را در سال ۱۸۴۹-۱۸۳۹ به راه انداخت تا چین را وادار به بازگشایی دروازه‌های تجارت بکند. بریتانیا علاوه بر سایر مقاصد و اهداف خود، اصرار داشت چین را مجاب کند تا واردات تریاک حاصل از منافع تجاری انگلیس که عملاً در هند تولید و مبادله می‌شد را بپذیرد. سیاستگذاران و تصمیم‌سازان انگلیسی به بازار وسیع چین علاقه‌مند بودند و می‌خواستند راهکاری برای چگونگی حل و فصل معمای تب ملی انگلیس پیدا کنند: چای چینی. این راه حل ابتکاری و درعین حال کاملاً مخرب بود. تحت این شرایط انگلیس به چین تریاک می‌فروخت و در ازای آن پولی به دست می‌آورد که با آن چای چینی خریداری کند. این معامله چیزی شبیه به جنگی است که امروزه کلمبیا و آمریکا بر سر حق فروش کوکائین با هم دارند.

در نیمه دوم قرن نوزدهم، چین توسعه تجاری خود را آغاز کرد و حتی گام‌هایی در جهت صنعتی شدن برداشت که البته این روند تحت نظارت و کنترل مؤثر قدرت‌های اروپایی صورت گرفت. برخورد و تقابل بین اروپا و درون‌نگری و بسته بودن چین در این زمینه، برخوردی سخت و پرهیاهو بود. به هر حال اروپا در ایجاد تحولات اجتماعی عمده و مهمی نظیر مهار خشونت و ناآرامی‌های داخلی شورشیان تایپه که میلیون‌ها نفر را در برمی‌گرفت، کمک شایانی کرد. اعمال فشار به چین برای انجام اصلاحات در اقتصاد و نظام سیاسی این کشور چندین سال ادامه داشت. با شروع روند سریع صنعتی شدن ژاپن که با انقلاب بزرگ سال ۱۸۶۸ این کشور همراه شد و از آن به عنوان «اصلاحات میجی»^۲ نام برده شده است، اعمال فشار بر چین بیشتر شد و ژاپن از یک سو انگیزه بیشتری برای اصلاحات پیدا کرد و از طرف دیگر به یک منبع و منشأ مشاوره در این زمینه مبدل شد.

سال ۱۸۹۸ برای چین، هم یک مقطع نمادین و هم نشانه‌ای از سرنوشت این کشور بود. شاید به این دلیل که آن سال آخرین شانس خاندان در حال زوال چینگ^۳ برای نجات از سقوط و فروپاشی سیاسی و در نتیجه، رهایی چین از چندین دهه آشوب و ناآرامی بود. در آن سال بسیاری از اصلاح‌طلبان جوان که به شدت تحت تأثیر پیشرفت و موفقیت ژاپن در تحولات کاپیتالیستی و صنعتی شدن قرار گرفته بودند، بر انجام یک

1. Opium Wars

2. Meiji Restoration

3. Ching Dynasty

برنامه اصلاحاتی یکصد روزه بسیار سریع و ضرب‌الاجلی در چین تأکید داشتند. امپراتریس ثروتمند کشور هیچ نقش و رضایتی از این موضوع نداشت. به همین دلیل اصلاح‌طلبان فوق‌دستگیر و اعدام شدند و فقط معدودی از آنها توانستند به ژاپن فرار کنند. این ماجرا به نوعی تصویر هشدارآمیزی از سرنوشت احتمالی اصلاح‌طلبان اقتصادی بود. رخدادهای دیگری نیز اتفاق افتاده که نشان می‌دهد چین بهای گزاف و مخوفی را برای شکست اصلاحات پرداخت کرده است.

در آستانه انقلاب سال ۱۹۱۱، رژیم حاکم بر چین عملاً مشروعیت و ثروت خود را از دست داد. درحقیقت چین دیگر نتوانست در مقابل تعرض بیگانگان یا فشار اعمالی از سوی ژاپن یا اروپا مقاومت کند. روند صنعتی شدن در بسیاری از شهرهای بزرگ ساحلی که بنادر آنها با نفوذ و هجوم قایق‌های توپدار اروپایی باز شده بود، به جریان افتاده و بستر مناسبی برای سرمایه‌گذاران ژاپنی و اروپایی شده بود. شانگ‌های که از پیشتر شهری صنعتی محسوب می‌شد، درزمینه صادرات محصولات نساجی به اقصی نقاط جهان رشد و شکوفایی بیشتری پیدا کرد. خاندان و سلسله چینگ تحت لوای امیدوارکننده انقلاب ملی چین، سقوط کرد. اما باین حال همه‌چیز آن‌طور که باید پیش نرفت. انقلاب این کشور نتوانست به وحدت سیاسی لازم و اصلاحات اقتصادی برسد و به‌این ترتیب در سال ۱۹۱۶، چین درگیر ناآرامی‌های داخلی و اغتشاش سیاسی شد و قدرت کشور به شکل فزاینده‌ای بین ارتش‌های منطقه‌ای تقسیم شد. بدین ترتیب، سقوط و افول اقتصادی آغاز شد. طبق برآوردهای به‌عمل آمده ازسوی مادیسون، درآمد سرانه چین در سال ۱۸۵۰ حدود ۲۲ درصد درآمد سرانه انگلیس، در سال ۱۹۰۰ حدود ۱۴ درصد و در سال ۱۹۳۰ حدود ۱۹ درصد درآمد سرانه این کشور بوده است. برعکس، نسبت مشابه درآمد سرانه ژاپن به انگلیس در سال ۱۸۵۰ حدود ۳۱ درصد، در سال ۱۹۰۰ بالغ بر ۲۵ درصد و در سال ۱۹۳۰، حدود ۴۲ درصد درآمد سرانه انگلیس بوده است.

تقسیمات داخلی چین و ضعف اقتصادی این کشور درواقع فرصت لازم برای سلطه نظامی همسایه قدرتمند و صنعتی شده این کشور یعنی ژاپن را به‌خوبی فراهم کرد. ژاپن در سال ۱۹۳۷، یعنی ۶ سال بعد از آنکه به زور قلمروهای مورد منازعه منچوری را اشغال کرده بود، به خاک چین حمله کرد. تهاجم ژاپن به چین در این مقطع نه تنها بسیار مخرب و ظالمانه بود، بلکه نظم سیاسی داخلی این کشور را نیز به‌شدت برهم زد. به دنبال این تهاجم،

جنگ داخلی آغاز شد و سپس به پیروزی شورش نیروهای کمونیستی به رهبری مائوتسه تانگ انجامید. در سال ۱۹۴۹ نیز، جمهوری خلق چین تأسیس شد.

۲-۸ از آشوب تا پیشرفت

شاید هیچ کشوری در جهان، حتی روسیه، این حد از ناآرامی‌ها و نوسانات اجتماعی و اقتصادی را از مبدایی مصیبت‌بار تا مقصدی پیروزمندانه، به‌نحوی که چین از زمان انقلاب سال ۱۹۴۹ خود داشته، تجربه نکرده باشد. اگر مروری به گذشته داشته باشیم، می‌بینیم که دوران مائوئیستی فقط با چند پیشرفت بزرگ و چشمگیر همراه بوده است که عمده‌تاً شامل بهبود وضعیت بهداشت عمومی در کشور بود و هم‌زمان شکست و ناکامی‌های بزرگی را نیز تجربه کرد که از جمله آنها می‌توان به عدم موفقیت در توسعه صنعتی سوسیالیستی اشاره کرد که تقریباً به روشی که در اقتصاد شوروی تجربه شده بود، به شکست انجامید. البته پیشرفت‌های حاصله در زمینه بهداشت عمومی درخور توجه هستند چون این موفقیت‌ها به‌طور حتم بخشی از پایه و اساس شکوفایی اقتصادی بعد از سال ۱۹۷۸ چین را رقم زده‌اند. در زمان استقلال این کشور، امید به زندگی ۴۱ سال و نرخ مرده‌زایی (مرگ‌ومیر قبل از تولد از بین هریک هزار زایش) حدود، ۱۹۵ بود. نرخ زایش زنان در این کشور به‌طور متوسط ۶ فرزند بود. در سال ۱۹۷۸ یعنی هم‌زمان با شروع اصلاحات بازار، امید به زندگی به ۶۵ سال افزایش یافت و مرگ‌ومیر نوزادان در همان مقیاس به ۵۲ مورد کاهش یافت و نرخ کل باروری به عدد سه رسید. این پیشرفت‌ها در واقع حاکی از سیاست‌ها و راهکارهای بزرگ متعددی بود که در دوران مائو به‌کار گرفته شده بود. نخست اینکه مبارزه در راستای ارتقای بهداشت عمومی کاهش یافت یا به‌کلی برطرف شد و انتقال و سرایت بسیاری از بیماری‌های عفونی نظیر مالاریا، کرم حلقوی،^۱ شیستوزومیازیس، وبا، آبله و طاعون، ریشه‌کن شد. دوم اینکه، در این دوره نوآوری جدیدی موسوم به «دکتر پابرهنه»^۲ به‌صورت تشکیلی ایجاد شد که به انجام مراقبت‌های بهداشتی در مناطق روستایی

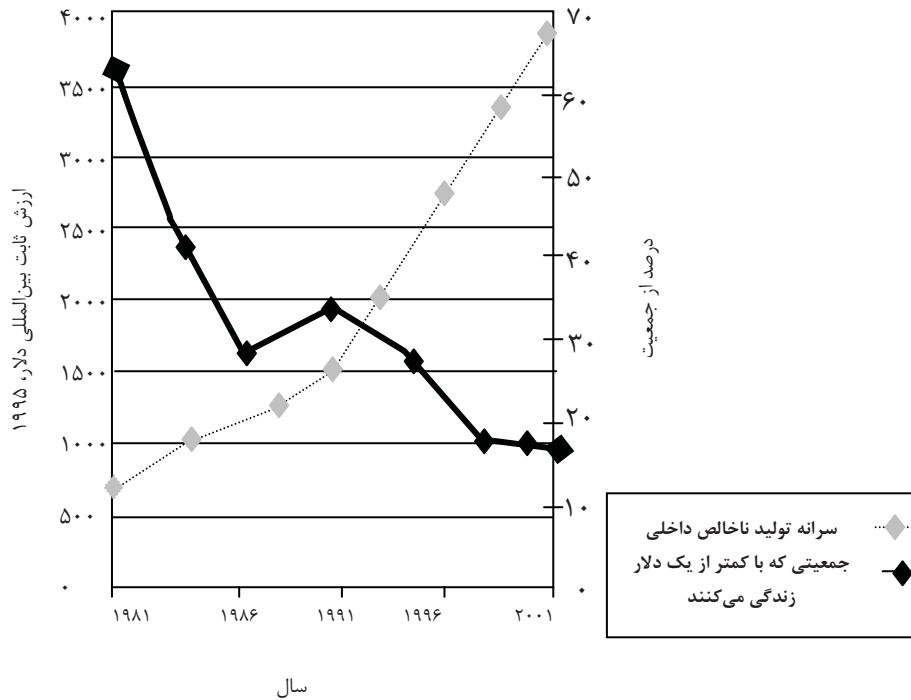
۱. نوعی انگل روده‌ای - م.

۲. Barefoot Doctor: گروهی از کشاورزان که آموزش‌های بسیار اولیه و ابتدایی پزشکی و دارویی را برای کمک به مردم مناطق روستایی فراگرفتند - م.

می‌پرداختند و آموزش‌های اولیه و ضروری در زمینه خدمات بهداشتی و سلامتی و مواردی نظیر پیشگیری و درمان بیماری‌های عفونی را به مردم ارائه می‌کردند. سوم آنکه، پیشرفت‌های مهم در زمینه زیرساخت‌ها (جاده، برق، آب آشامیدنی و سرویس‌های بهداشتی) باعث بهبود ایمنی و محیط زیست طبیعی شد. چهارم اینکه، در بهره‌وری محصولات افزایش چشمگیری حاصل شد و این بهبود وضعیت تا حدودی از طریق معرفی گونه‌های زراعی پرمحصول در دوران انقلاب سبز چین به‌دست آمد. به‌عنوان مثال طبق آمار رسمی موجود، محصولات غله‌ای از ۱/۲ تن در هکتار در سال ۱۹۶۱ به حدود ۲/۸ تن در هکتار در سال ۱۹۷۸ افزایش یافت.

البته چین تبعات و مصائب فاجعه‌آمیز ناشی از حاکمیت مستبدانه فردی را نیز تجربه کرده است. دو مورد از بزرگ‌ترین فجایع موجود در این زمینه «جهش رو به جلوی بزرگ»^۱ بین سال‌های ۱۹۶۱-۱۹۵۸ و دیگری انقلاب فرهنگی بین سال‌های ۱۹۷۶-۱۹۶۶ بود. جهش رو به جلوی بزرگ، طرح دیوانه‌واری از مائو بود که هدف آن سرعت بخشیدن به روند صنعتی شدن از طریق کشف به‌اصطلاح معادن آهن موجود در حوزه‌های تحت نفوذ بود. به میلیون‌ها نفر از روستاییان سراسر کشور گفته شده بود که دست از کشت و زرع بردارند و در مقیاس اندک و به روش غیرمؤثری به تولید سنگ معدن آهن بپردازند و به‌این ترتیب برنامه‌ریزی کاملاً غلطی در مورد معادن آهن به اجرا درآمد. اجرای این سیاست، باعث بروز قحطی و گرسنگی شد و اخبار حاصل از آن نیز به‌دلیل گزارش‌های غلط و ساختگی و توصیف دنیای خیالی رهبری ارشد کشور و به‌خصوص مائو، به گوش مسئولان نمی‌رسید. حاصل این رویکرد مرگ ده‌ها میلیون انسان بود. انقلاب فرهنگی کشور که در سال ۱۹۶۶ آغاز شد در واقع تلاش چندین ساله مائو برای ایجاد یک انقلاب دائمی و ماندگار از طریق تحول در برنامه‌ریزی‌های عادی و فرایندهای اداری بود. این انقلاب عملاً باعث سرنگونی جامعه چین شد، به زندگی‌ها آسیب زد، باعث افزایش آوارگی و خودکشی شد و در تحصیل و تعلیم تربیت کل نسل جوان چین، بالغ بر یک دهه یا بیشتر، وقفه ایجاد کرد. بسیاری از محققان و رهبران کنونی چین آن دوران را بیرون از مناطق شهری گذرانده‌اند. با مرگ مائو در سال ۱۹۷۶ و دستگیری باند چهارنفره باقی‌مانده‌اش در سال ۱۹۷۶ و به

قدرت رسیدن «تنگ هسایو - پینگ» در سال ۱۹۷۸، گسترش و توسعه چین آغاز شد.



مأخذ: چن و راولیون، ۲۰۰۴، بانک جهانی، ۲۰۰۴.

نمودار ۲-۸ رشد اقتصادی و کاهش فقر در چین

از سال ۱۹۷۸، چین از موفق‌ترین اقتصاد جهان برخوردار شد، به‌نحوی که میانگین نرخ سرانه رشد آن به ۸ درصد در سال رسید. با وجود این نرخ، میانگین درآمد سرانه حدود دو برابر مدت زمان ۹ ساله قبل شد و رقم آن در مقایسه بین سال‌های ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۳ حدود هشت برابر افزایش یافته بود. کاهش فقر شدید در این کشور، همان‌طور که در نمودار ۲-۸ نشان داده شده، بسیار چشمگیر بوده است. در سال ۱۹۸۱ بالغ بر ۶۴ درصد از جمعیت کشور با درآمدی کمتر از یک دلار در روز زندگی می‌کردند. در سال ۲۰۰۱ این رقم به ۱۷ درصد از کل جمعیت کاهش یافت. موتور محرکه رشد با

قدرت به حرکت خود ادامه می‌دهد؛ اما رشد سرانه در حال حاضر اندکی کندتر از چند سال قبل است. البته این مسئله برای کشوری مانند چین که روند رشد سریعی دارد، تعدیل سرعت روند رشد در طول زمان امری عادی است؛ چنانچه ژاپن نیز در نیمه دوم قرن بیستم روند مشابهی را تجربه کرد. دلیل اصلی این فرایند آن است که بخش اعظمی از رشد این کشور به‌خصوص با بهره‌گیری از فناوری کشورهای پیشرفته و نوآور تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد. در واقع ورود این فناوری‌ها به عرصه بهره‌برداری و در نتیجه، کم شدن شکاف و فاصله درآمدی با کشورهای پیشرفته، فرصت رشد آسان از طریق واردات این فناوری‌ها عملاً کمتر و محدودتر می‌شود.

۳-۸ نگاه نزدیک به پیشرفت چین

خوشبختانه در آغاز دوران حکومت «تنگ» و طی سفر کوتاهی که به چین داشتم، این فرصت پیش آمد تا از نزدیک نظری اجمالی بر وضعیت این کشور داشته باشم. چین هنوز هم پس‌لرزه‌های حکومت مائوئیستی را تحمل می‌کرد. لباس‌های مورد استفاده به رنگ خاکی و قهوه‌ای بود و زنان و مردان هر دو، بیشتر ملبس به شلوار و فرنج‌های آبی تیره از جنس نخ و کتان بودند. پکن دریایی از دوچرخه‌ها و خیل عظیمی از کامیون‌ها بود و تقریباً هیچ خودروی شخصی در آن دیده نمی‌شد. کشاورزان روستایی در حاشیه راه‌ها اقدام به فروش کلم و سبزیجات می‌کردند و این از یک‌سو حاکی از آزادی‌های جدید و امکان فروش محصول از سوی آنها بود و از طرف دیگر فقر آنها را در فروش تنها چیزی که داشتند به تصویر می‌کشید. جهانگردان کماکان به‌سوی فروشگاه‌های مخصوص توریستی راهنمایی می‌شدند و در آن فروشگاه‌ها نیز به آنها توصیه می‌شد خرده‌ریزهای زینتی دست‌ساز و پوشاک خریداری کنند.

در سفر دومی که در سال ۱۹۹۲ به چین داشتم، تغییرات مشهود شده بود. این سفر من با دعوت انجمن اقتصاددانان چین^۱ انجام شد. این انجمن متشکل از گروهی از اقتصاددانان برجسته و جوان آن کشور بود که اغلب آنها تحصیلات خود را در غرب انجام داده بودند و با اشتیاق می‌کوشیدند تا بهترین و مؤثرترین عوامل اصلاحات اقتصادی و

تغییرات ساختاری و سازمانی را بشناسند. به‌نظر می‌رسید که تاریخچه زندگی و سرگذشت هریک از اعضای این انجمن به‌گونه‌ای است که می‌توان براساس آن یک نمایش‌نامه یا داستان بلند تنظیم کرد. این افراد آشوب و اغتشاشات چین جدید را نیز تجربه کرده بودند. اغلب آنها با پیشینه‌ای از طبقه متوسط فرزندان پزشکان، معلمان و مقامات دولتی بودند. در منطق بیمار و نادرست مائوئیسم، سوابق این افراد مظنون محسوب می‌شد و خانواده‌های آنها از این بابت در طول دوران انقلاب فرهنگی، بهای سنگینی را پرداخت کرده بودند. والدین این افراد مشاغل و موقعیت و جایگاه اجتماعی خود را از دست دادند، فرزندان آنها با آرزوهایی کوچک و معدود، چند سالی را به مناطق روستایی و بیرون از شهر فرستاده شدند که بسیاری از آنها نوعاً در روستاهای فقربزه به کارگران کشاورزی و رعیت مبدل شدند. روند تحصیل و آموزش رسمی آنها به تعویق افتاد. بسیاری از افراد آن نسل دیگر هیچ‌گاه تحصیل را از سر نگرفتند.

به‌رحال اعضای انجمن اقتصاددانان چین گروه منتخبی بودند. تقریباً همه اعضای این انجمن از بازماندگان انقلاب فرهنگی بودند که به‌نوعی در رشته‌های مختلفی مانند ریاضیات، زبان و حتی علوم به‌طور خودآموز و با استفاده از کتاب‌هایی تحصیل کرده بودند که در آن زمان به‌صورت غیررسمی در میان جمعیت آواره آن وقت دست‌به‌دست می‌شد. آنها در پایان دهه ۱۹۷۰ یعنی هم‌زمان با بازگشایی دانشگاه‌ها از سوی «تنگ» بعد از انقلاب فرهنگی، در امتحانات دانشگاهی حضور یافتند. عجب جذب استعدادی صورت گرفت؟ از بین صدها هزار دانشجویی که برای ورود به رقابت پرداختند فقط چند هزار نفر برگزیده شدند. این افراد در دوران تحصیل خود خوش درخشیدند و سپس در دهه ۱۹۸۰ عازم ورود به دوره‌های دکترا در آمریکا و اروپا شدند و اکنون یعنی در دهه ۱۹۹۰ کار و زندگی خود را وقف ایجاد پیشرفت اقتصادی چین و گسترش فضای باز و آزادی فردی کرده بودند.

کنفرانس سال ۱۹۹۲ انجمن اقتصاددانان چین در جزیره هانیان^۱ برگزار شد، این جزیره یکی از مناطق ویژه اقتصادی جدید چین بود. حتی مسافت فرودگاه تا محل برگزاری آن همایش نیز به یاد ماندنی بود. ما شب به آنجا رسیده بودیم و سپس چند

1. Hainan Island

مایلی را زیر نور آتش و مشعل در کنار جاده طی کردیم. در آن لحظه به مزاح گفتیم هریک از اینها یک ساختمان در حال ساخت است که شیفت شبانه آنها سخت کار می‌کنند؛ سه یا چهار طبقه بالاتر از سطح زمین که با داریست‌های نه چندان محکمی از بامبو بنا شده بود. تجهیزات سنگین بسیار کمی در آنجا دیده می‌شد و شاید به جرئت بتوان گفت که هیچ جرثقیلی در آنجا نبود. این ساختمان‌های چند طبقه با دست ساخته می‌شد و بالا می‌رفت! آنجا بود که فهمیدم نرخ رشد ۹ درصدی یعنی: اقتصادی که ۲۴/۷ رشد می‌کند و با شیفت‌های کاری ۲۴ ساعته و شبانه‌روزی، حتی زمان‌های ازدست‌رفته را نیز پوشش می‌دهد. در مورد چین بالغ بر ۵۵۰ سال زمان ازدست‌رفته وجود داشت.

شرکت‌کنندگان در آن همایش از من دعوت کردند در مورد اصلاحات اقتصادی که چندی پیش در اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق آغاز شده بود، سخنرانی کنم. آنها برای برداشتن چنین اطلاعاتی بسیار مشتاق و حریص بودند. مطبوعات رسمی چین با لحن و ادبیات بسیار تند و زنده‌ای روند اصلاحات اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق را تفسیر کرده بودند و علت این مسئله بیشتر این بود که آنها اصلاحات بازار را با دمکراسی‌سازی مخلوط و ترکیب می‌کردند. رهبری چین قصد داشت اصلاحات بازار مورد نظرش را با ادامه حاکمیت تک‌حزبی هدایت کند. شاید گفتن این نکته چندان مرتبط به‌نظر نرسد، اما اولین انتخابات نسبتاً آزاد لهستان در چهارم ژوئن ۱۹۸۹ یعنی درست در تاریخ بروز وقایع میدان تیان آنمن انجام شده بود. با این تفاوت که برای برگزاری آن انتخابات، تبلیغات و اعلامیه‌های سیاسی بیشتری پخش شده بود. چین در راستای اصلاحات بازار در حال شکوفایی بود، در حالی که اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق رکود بسیار گسترده و پرپیامدی را در حوزه صنعت سنگین خود تجربه می‌کردند. آیا چین مسیر و روش بهتری را برای اصلاحات انتخاب کرده بود؟ این فرایند چه درس و آموزه‌ای می‌توانست برای اروپای شرقی داشته باشد؟ چین چه چیزی را باید در مورد وقایع اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق می‌دانست؟ اینها سؤالاتی بود که برای سال‌های آتی توجه مرا به‌خود معطوف می‌کرد.

معیار طرح این سؤالات چیزی است که من به‌تدریج به غلط بودن آن، هم در مورد

واقعیات و هم در مورد تعبیر و تعاریف اقتصادی پی بردم. برداشت و درک استاندارد این است که چین روند خود را به تدریج طی کرد، در حالی که اروپای شرقی روندی افراطی و سریع و همراه با شوک‌درمانی داشت (شرایط وخیمی که مرا نیز تحت تأثیر قرار می‌داد). سیاست گام‌به‌گام^۱ چین، منطقی و انسانی، اما افراطی‌گری اروپای شرقی، مختل‌کننده بود. بسیاری بر این باور بودند که چین در تعلیق و جلوگیری از اجرای دموکراسی در کشور بسیار عاقلانه عمل کرد و ابتدا صبر کرد تا اقتصاد کشور برای اجرای آزادی سیاسی جایگاه و آمادگی لازم را پیدا کند، در حالی که اروپای شرقی یک باره و مستقیماً به سراغ اجرای دموکراسی رفت.

البته من از ابتدای شروع این خط‌مشی به چند دلیل با آن موافق نبودم. اول اینکه، می‌دانستم گورباچف سیاست گام‌به‌گام را در اتحاد شوروی و در دوران پروسترویکا (بازسازی) به اجرا گذاشته و در حقیقت بسیاری از اصلاحات شوروی را به تأسی و با الگوبرداری از پیشرفت و موفقیت‌های چین در این روند انجام داده بود. با این حال آن روش هم مؤثر واقع نشده بود. مجارستان نیز یکی از موارد دیگری است که به دلیل «سوسیالیسم گولاش»^۲ خود معروف بوده است، این رویکرد نیز یکی دیگر از انواع اصلاحات بازار است که تحت حاکمیت تک‌حزبی انجام می‌شود. اصلاحات تدریجی و گام‌به‌گام مجارستان نیز درست همانند اتحاد شوروی با هیاهوی زیادی به شکست انجامیده بود که دلایل آن را اقتصاددان سرشناس مجارستانی یعنی «جانوس کورنای» به تفصیل شرح داده و بررسی کرده است. برعکس، سیاست گام‌به‌گام چین که به خوبی در مورد آن تبلیغ شده بود نیز مقاطع بسیار نفس‌گیر و افراطی به همراه داشت که به عنوان مثال می‌توان به اولین مرحله خروج از مالکیت اشتراکی در کشاورزی آن کشور اشاره کرد. پس می‌توان گفت که تفاوت موجود در روند اصلاحات این کشورها به مراتب فراتر از کنترل سرعت حرکت روند اصلاحات بوده است.

من تصمیم داشتم این راز را با کاربرد دقیق روش تشخیص افتراقی، حل کنم و این همان کاری بود که در بسیاری از مقالات و سخنرانی‌هایم و اغلب با همکاری و مشارکت دانشجویانم و بعدها با پروفسور «وینگ تای وو» که همکار تألیف و نگارش‌های من در

1. Gradualism

2. Goulash Socialism

دانشگاه کالیفرنیا در دیویس بود، انجام می‌دادم. تجزیه و تحلیل ما از تفاوت‌های موجود بین شوروی (و اروپای شرقی) با چین بعد از همکاری با اقتصاددان برجسته چینی و عضو انجمن اقتصاددانان چین یعنی پروفیسور «زیائوکای یانگ» از دانشگاه موناخ، قوت بیشتری به خود گرفت.

تشخیص ما با بررسی تفاوت اساسی موجود بین اقتصادهای اروپای شرقی و شوروی با اقتصاد چین آغاز شد. از سال ۱۹۷۸ یعنی هم‌زمان با شروع اصلاحات بازار، چین کماکان دارای اقتصادی عمدتاً کشاورزی و روستایی بود. تقریباً ۸۰ درصد از جمعیت این کشور در مناطق روستایی زندگی می‌کردند و از این جمع کثیر حدود ۷۰ درصد آنها رعیت یا کارگران کشاورز بودند. طی دهه‌های ۱۹۷۰-۱۹۶۰ این کارگران در قالب شوراهای محلی زراعت اشتراکی سازمان‌دهی شدند و از زمین اجاره‌ای و پرداخت شورایی برخوردار شدند. خانواده‌های مستقل بابت فعالیت‌ها یا سرمایه‌گذاری که روی اراضی انجام می‌دادند، چیزی از این شوراها دریافت نمی‌کردند. محصول خروجی از این شوراهای محلی بسیار ناچیز بود و این امر حاکی از نبود انگیزه و مشوق در بین خانوارها بود. فقط ۲۰ درصد از جمعیت کشور در شهرها مشغول به کار بودند و تقریباً همین نسبت از جمعیت نیز در انواع مختلفی از شرکت‌های دولتی اشتغال داشتند. بدیهی است که این دو شاخه اشتغال برای چنان جمعیتی به‌شدت ناکافی بود. کارگران از نظر حقوق و مزایا (و مثلاً مواردی نظیر مراقبت‌های بهداشتی) تحت پوشش تضمینی بودند و نمی‌توانستند از آن صرف‌نظر کنند. چنانچه به‌طور معمول تعبیر می‌شد، آنها یک «کاسه فلزی برنج» (آب‌باریکه) در اختیار داشتند که افت و رکود اقتصادی نمی‌توانست آن را شکسته و از بین ببرد.

اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق، ساختار کاملاً متفاوتی داشتند. برخلاف چین، در سال ۱۹۷۸ حدود ۶۰ درصد از جمعیت منطقه در مناطق شهری زندگی می‌کردند و فقط ۴۰ درصد از کل جمعیت در نقاط روستایی به سر می‌بردند. از کل نیروهای کار، حدود ۴۰ درصد از آنها نیروی کار صنعتی، ۴۰ درصد نیروی کار بخش خدماتی و ۲۰ درصد باقی‌مانده نیز در بخش کشاورزی اشتغال داشتند. در نمودار ۳-۸ ساختار اقتصادی چین و روسیه با هم مقایسه و تفاوت‌های اساسی آنها برحسب درصد نیروی کار فعال در عرصه‌های صنعت و کشاورزی نشان داده شده است. در اقتصاد شوروی

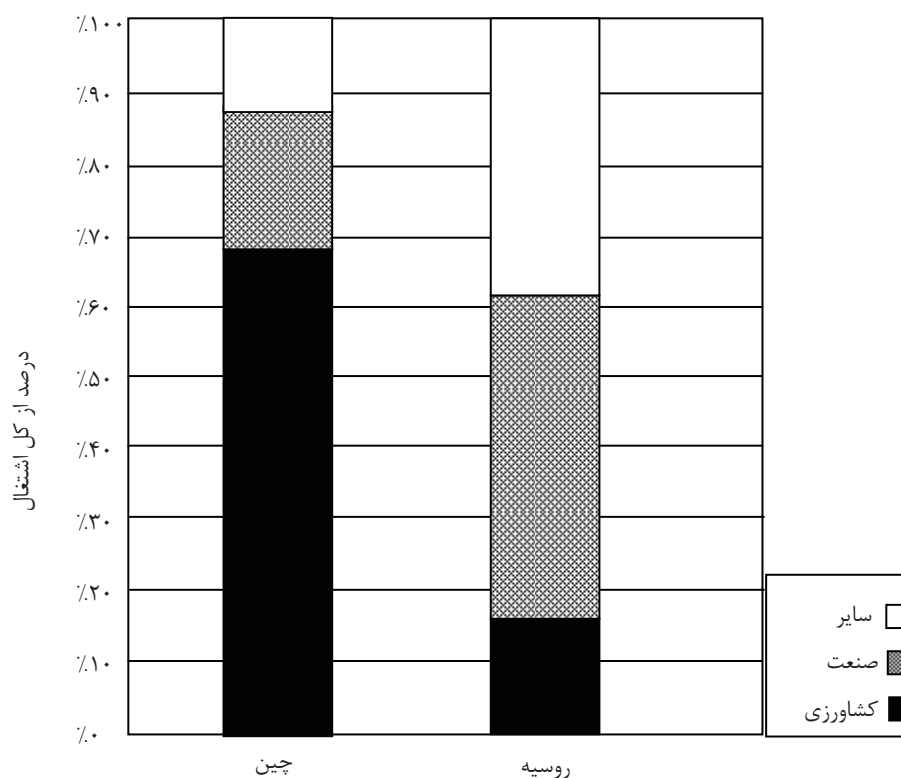
تقریباً ۱۰۰ درصد جمعیت در شرکت‌های دولتی اشتغال داشتند که وضعیت آن در نمودار ۴-۸ ترسیم شده است. حتی مزارع این کشور نیز به شکل شوراهای محلی رایج در چین، بلکه به صورت بنگاه‌های دولتی که کارگران روزمزد جذب می‌کردند، سازمان‌دهی شده بود. در واقع می‌توان گفت که در سیستم شوروی نیز ۱۰۰ درصد نیروی کار فقط از معادل گندم همان «کاسه فلزی برنج» برخوردار بودند.

به این ترتیب، کل تفاوت این موارد در نقطه شروع آنها بود. در هر دو مورد، بخش شرکت‌های دولتی چالش‌های زیادی را به روند موجود تحمیل می‌کرد. با توجه به تضمین حقوق، شغل و مزایای کار برای کارگران از سوی شرکت‌ها و بنگاه‌های دولتی، طبعاً این شرکت‌ها هم از نظر تعداد، ناکافی و هم با افت بودجه فاحشی مواجه بودند. فقط اعمال زور یا تهدید به زور باعث می‌شد به تقاضای افزایش حقوق کارگران توجه چندانی نشود، چون آنها می‌دانستند که بدون نگرانی از بیکار شدن یا ترس از دست دادن امتیازات می‌توانند بر افزایش دستمزد خود اصرار کنند. شرکت‌های دولتی فقط با کمک یارانه‌های بودجه و بانک‌های دولتی، امکان ادامه فعالیت پیدا می‌کردند و می‌توانستند از عهده خسارت‌های درونی یا بیرونی برآیند.

از طرف دیگر، دولت برای بخش مزارع اشتراکی روستایی چین به جای یارانه، مالیات وضع کرده بود. دولت تمام محصولات غذایی کشاورزان را به قیمت پایینی می‌خرید تا بتواند یارانه لازم برای تأمین مواد غذایی ارزان قیمت کارگران شهرها را فراهم کند. از این گذشته، کارگران کشاورز و رعایا درآمد و مزایای تضمینی به قول معروف، از کاسه فلزی برنج برخوردار نبودند. همان طور که در مورد کشاورزان و رعایای عهد قدیم چین مصداق داشت، آنها فقط می‌خواستند به جای اینکه دولت از آنها مالیات بگیرد، دست از سرشان بردارد. از طرفی، تعداد شوراهای محلی روستایی نیز بسیار کم بود و محصولات غله‌ای تولیدی آنها نیز بسیار ناچیز بود، چون در فرایند فعالیتی آنها مشوق‌های کاری مناسبی وجود نداشت.

درآمد کشاورزان به تلاش آنها برای تولید بستگی نداشت، بلکه بیشتر و اساساً به محصول تولیدی شوراها وابسته بود. به این ترتیب، بازگشت به نظام «مسئولیت خانوار» که طبق آن خانواده‌های کشاورز بر روی قطعه زمین خود به کشت و زرع می‌پرداختند و

سود و منفعت بیشتری را نصیب آنها می‌کرد، تا حد چشمگیری انگیزه فعالیت در این زمینه را افزایش داد.

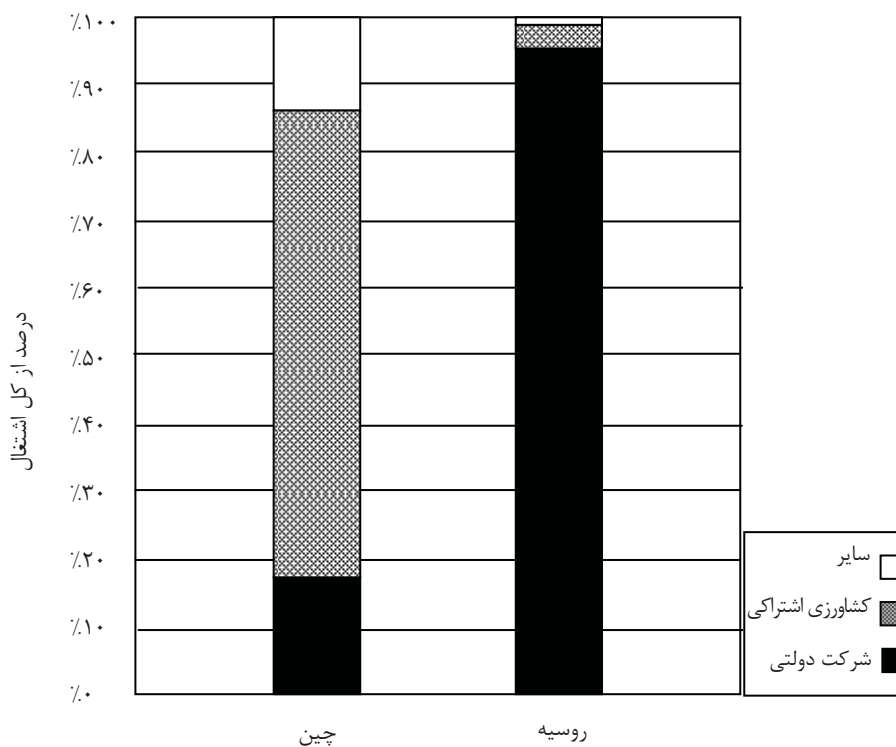


مأخذ: اطلاعات ساش و وو، ۱۹۹۴.

نمودار ۳-۸ توزیع اشتغال برحسب بخش در سال ۱۹۸۰

بنابراین چین توانست اصلاحات خود را با انفجار در تولید محصولات کشاورزی و اصلاح سریع بازار در بخش محصولات غذایی آغاز کند. بین سال‌های ۱۹۷۷-۱۹۷۹، نظام شورایی مزارع اشتراکی خودبه‌خود و نه براساس دستور از بالا به پایین، بلکه در اثر اقدام روستاییان در سراسر کشور و با استفاده از خلأ قدرتی ناشی از مرگ مائو، برچیده شد. پس از آنکه برچیده شدن این کشاورزی اشتراکی، به‌سرعت گسترش و تحقق یافت،

حزب کمونیست چین نیز در سال ۱۹۷۹ از آن حمایت کرد؛ اما اصل این اقدام به صورت خودجوش شکل گرفته بود.



مأخذ: همان.

نمودار ۴-۸ توزیع اشتغال برحسب نوع سازمان در سال‌های ۱۹۸۴-۱۹۸۵

هیچ مرحله‌ای از این تغییر، به صورت تدریجی انجام نشد. این در واقع یک «شوک درمانی» تمام‌عیار بود. حدود هفتصد میلیون نفر از خانواده‌های کشاورز یک باره به جای کشاورزی اشتراکی، در قطعه زمین‌هایی که به خودشان اختصاص یافته بود، به کشاورزی پرداختند. این نظام جدید مسئولیت خانوار به کشاورزان انگیزه بیشتری داد تا با تلاش و جدیت بیشتری کار کنند و منابع موجود را با دقت بیشتری به کار بگیرند و در

نتیجه، محصول بیشتری برداشت کنند. بر این اساس، تولید محصولات غذایی افزایش یافت و عرضه مواد غذایی به مناطق شهری به جای آنکه در اثر برچیده شدن نظام کشاورزی اشتراکی کاهش بیابد، با افزایش چشمگیری همراه شد. به تعبیر خلاصه، مرحله اول اصلاحات چین نوعی «انفجار محصول» بود و این تحول هم برای بخش شهری و هم بخش روستایی یک موفقیت ۱۰۰ درصد یا یک موقعیت بُرد-بُرد^۱ محسوب می‌شد.

گام بعدی در روند اصلاحات چین در دهه‌های ۱۹۹۰-۱۹۸۰، باز هم سرعت زیاد و درعین حال نتایج مثبتی داشت. نخست اینکه دهقانان روستایی فرصت یافتند تا دست از کشاورزی بردارند و در بخش صنعت روستایی مشغول به کار شوند. این بخش در آن زمان به شرکت‌های شهر و روستا^۲ معروف بود. به این ترتیب، یک باره میلیون‌ها شغل صنعتی در صدها هزار از این شرکت‌ها ایجاد شد. دوم آنکه، تجارت بین‌المللی و سرمایه‌گذاری به خصوص در مناطق ویژه تجارت آزاد که به مناطق ویژه اقتصادی^۳ معروف بود، آزاد شد. به این ترتیب، سرمایه‌گذاران خارجی، کسب درآمد را محتمل و در دسترس دیدند. آنها می‌توانستند فناوری خارجی و سرمایه لازم را وارد کنند و از نیروی کار ارزان‌قیمت چینی برای تولید محصولات صادراتی کاربر^۴ به بازارهای جهانی استفاده کنند. این باعث شد خیل عظیمی از کارگران چینی از مناطق اطراف شهرها عازم مناطق آزاد تجاری بشوند. آزادسازی بخش کشاورزی در واقع جمع‌کننده نیروی کار را به سوی بخش تولید محصولات صادراتی روانه کرد. ظرف چند سال بعد از ایجاد مناطق آزاد تجاری، چین افزایش صادرات خود را براساس محصولات کاربری نظیر پوشاک، پارچه و منسوجات، کفش، پلاستیک، اسباب‌بازی و مونتاژ قطعات و تجهیزات الکترونیکی شروع کرد. در طول دو دهه میزان محصولات صادراتی این کشور از چند میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ به بیش از دویست میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ افزایش یافت.

اختصاص و راه‌اندازی چند منطقه آزاد تجاری، نقطه عطفی در تاریخ طولانی حضور

1. Win-Win
2. Township and Village Enterprises (TVEs)
3. Special Economic Zones (SEZs)
4. Labor-intensive

چین در بازارهای جهانی و به‌خصوص در قرن نوزدهم ایجاد کرد. بعدها مشخص شد که مناطق ویژه اقتصادی به لحاظ نقش و تأثیر، تا حد زیادی شبیه به مراکز آزادسازی اولیه اقتصاد چین در اواسط قرن نوزدهم و بعد از جنگ تریاک بود. درحقیقت تفاوت اصلی موجود بین دوره اولیه و دوره اخیر این بود که چین در اواسط دهه ۱۸۰۰، تحت حاکمیت شبه‌استعماری بود، درحالی‌که مقطع حال حاضر این کشور نوعی از حاکمیت انتخابی را تجربه می‌کرد. این مسئله درواقع ضمن تقویت مشروعیت مناطق آزاد تجاری امروزی به روند اصلاحات نیز عمق و قوت بیشتری می‌داد. ایده استفاده از مراکز حساس برای صنعتی شدن به‌عنوان استراتژی توسعه، انتخاب مناطقی که مستعد سرمایه‌گذاری‌های صنعتی هستند نیز از جمله مواردی است که در بسیاری از مناطق آسیا مانند توسعه اقتصادی موفقیت‌زا و پیشرفت‌های دوران بعد از جنگ جهانی دوم کره، تایوان، هنگ‌کنگ، سنگاپور، جزیره پنانگ (مالزی) و دیگر مناطق مختلف آسیا، تأثیر بسزایی داشته است.

چنانچه گفته می‌شود عامل مؤثر دیگر در این زمینه، تاریخ است. این مناطق آزاد پیشرفت کردند. در این مناطق ترکیبی از نیروی کار بسیار ارزان‌قیمت، دسترسی به فناوری بین‌المللی، انباشت سرمایه‌گذاری‌های فزاینده، به‌خصوص در دهه ۱۹۹۰، هم از طریق سرمایه‌های داخلی و هم به‌صورت سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به‌طور هم‌زمان وجود داشت.

سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از سه قسمت تشکیل شده بود. بخشی از آن، جریان سرمایه بین‌المللی خاصی بود که از فواصل دور و از مراکز مالی و صنعتی آمریکا و اروپا سرازیر می‌شد. بخش مهم دیگر این سرمایه‌گذاری، پول و سرمایه‌ای بود که به جوامع ساحلی چین در آسیا یا رهبرانی تعلق داشت که می‌توانستند فرصت‌های تجاری مناسب را تشخیص بدهند و چارچوب سرمایه‌گذاری این عده در نهایت خانوادگی بود. بخش سوم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نیز پولی بود که اصطلاحاً به آن «پول قابل انتقال»^۱ می‌گفتند و این سرمایه درواقع پولی بود که معمولاً از طریق شرکت‌های دولتی از چین خارج می‌شد و از دست واسطه‌های مالی هنگ‌کنگ می‌گذشت و سپس مجدداً در

شرکت‌های مستقر در قلمرو چین سرمایه‌گذاری می‌شد. به‌رحال این روند با ترکیبی از نیروی کار ارزان‌قیمت که شمار آن به صدها میلیون نفر می‌رسید، فناوری جدید، سرمایه کافی و وجود محیط تجاری ایمن و مطمئن عملاً ماشین پول‌سازی بسیار بزرگی در عرصه تاریخ نوین تولید کرد.

البته اصلاحات چین در یک زمینه واقعاً تدریجی و گام‌به‌گام بود: بخش شرکت‌های دولتی. در چین، آزادسازی تا حدودی صورت گرفت؛ اما این کشور در دهه‌های ۱۹۸۰-۱۹۹۰ شرکت‌های دولتی را خصوصی‌سازی نکرد. دولت هم سعی نکرد کاسه فلزی برنج را بشکند، ولی این رویکرد همان‌طور که قابل پیش‌بینی بود، نتایج مطلوبی به همراه نداشت. دستمزدها افزایش یافت، بهره‌ها کاهش یافت و مشکلات و فشارهای بخش‌های بانکی و بودجه‌ای چند برابر شد. با این حال دولت، کماکان شرکت‌های دولتی را با لحاظ کردن تعدیل نیروی اندک و تغییرات مالکیتی محدود، فعال نگه داشت تا اینکه در اواخر دهه ۱۹۹۰ روند اصلاحات شرکت‌های دولتی به مفهوم واقعی آغاز شد. در آن زمان، بیکاری در مناطق شهری به دلیل تعدیل صدها هزار و سپس میلیون‌ها نفر از کارگران و کارکنان شرکت‌های دولتی تشدید شد.

سیاست گام‌به‌گام یا انجام اصلاحات به سبک چینی، در واقع به مفهوم تندروری در اصلاحات روستایی، آزادسازی و باز کردن بستر تجارت در اقتصاد و سپس اصلاح تدریجی و گام‌به‌گام شرکت‌های دولتی بود. بر این اساس، چین در ترتیب و توالی این مراحل، سخت‌ترین و دشوارترین مرحله را در رابطه با بخش آخر داشت. این در واقع یک ویژگی و امتیاز انحصاری بود که ساختار اقتصاد چین از سال ۱۹۷۸ از آن بهره‌مند شده بود.

۴-۸ مقایسه چین با اروپای شرقی و روسیه

اکنون به بررسی تفاوت اروپای شرقی در سال ۱۹۸۹ و اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ می‌پردازیم. در هر دوی این موارد اساساً هیچ بخش شرکتی غیردولتی وجود نداشت که مشمول آزادسازی شود. همه از کاسه فلزی برنج بهره‌مند بودند و تمام شرکت‌ها نیز از دولت یارانه دریافت می‌کردند. فشار و مشکلات بودجه‌ای و تأمین پولی از قبل، محسوس و سنگین و بی‌ثباتی در سطح اقتصاد کلان نیز مشهود بود. بدتر اینکه، اتحاد شوروی و

بخش اعظمی از اروپای شرقی از مدت‌ها پیش غرق در بدهی‌های بین‌المللی بودند و به همین خاطر امکان استفاده از کمک مالی در قالب دریافت وام‌های جدید نیز برای آنها وجود نداشت. برعکس، بستانکاران خارجی نیز مدام بازپرداخت وام‌هایشان را از شوروی مطالبه می‌کردند.

گورباچف بین سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۸۵ سعی کرد ضمن حفظ «کاسه فلزی برنج» در بخش دولتی، هم‌زمان با آزادسازی بخش غیردولتی، روش گام‌به‌گام و تدریجی چین در اصلاحات را به اجرا بگذارد. اما نتیجه این اقدام چیزی جز یک فاجعه نبود. درحالی‌که بیش از ۸۰ درصد از نیروی کار فعال چین در خارج از شرکت‌های دولتی این کشور اشتغال داشتند، این نسبت از کارگرانی که در اتحاد شوروی هیچ‌گونه وابستگی به دولت نداشتند، فقط یک درصد بود. بنابراین در شوروی نیروی کار ذخیره‌ای که بخواهد جذب بخش غیردولتی بشود، عملاً وجود نداشت، درحالی‌که در چین خیل عظیمی از این نیروها جذب شرکت‌های شهری و روستایی و مناطق آزاد شدند. از طرفی هیچ جهش و روش مهندسی مؤثری برای افزایش تولید محصولات غذایی شوروی وجود نداشت، چون در مورد مزارع تحت مالکیت دولت در شوروی (که تقریباً مشابه مزارع اشتراکی بودند) مانند آنچه در چین اتفاق افتاده بود، امکان واگذاری آنها به رعایا وجود نداشت. مزارع شوروی غالباً سرمایه‌بر^۱ و به‌گونه‌ای بود که برخلاف مزارع کوچک و متعدد خانوارها یا شوراهای روستایی چین، بسیار وسیع و مستلزم عملیات اجرایی عمده‌ای برای کشت غلات بود. کشاورزان شوروی، برخلاف زارعین چینی، نمی‌خواستند دولت دست از سر آنها بردارد و به حال خود رهایشان کند. آنها می‌خواستند و انتظار داشتند که از تضمین امنیت شغلی دولتی برخوردار باشند.

بنابراین وقتی آزادسازی بخش دولتی و غیردولتی از سوی گورباچف انجام شد، اتفاقات و پیامدهای ناگواری به همراه آورد. هیچ موج و پیشرفتی در بخش‌های جدید ایجاد نشد و تنها بازخورد این اقدام، تقاضای افزایش دستمزد و خسارات وارده به شرکت‌های دولتی بود. کسری بودجه تا حد چشمگیری تشدید شد و حتی افزایش غیرمعارف تولید برای بازارهای داخلی و محلی (مانند آنچه در شهرها و روستاهای چین اتفاق افتاده بود) یا

1. Capital-intensive

افزایش فاحش صادرات (مانند آنچه در مناطق آزاد تجاری چین تجربه شده بود) نیز نتوانست کسری بودجه این کشور را جبران کند. بنابراین، سبک تدریجی و گام‌به‌گام اتحاد شوروی، طبق دستورالعمل پرسترویکا (بازسازی) عملاً باعث بی‌ثباتی بیشتر شد و به‌هیچ‌وجه نتوانست بازخوردهای اقتصادی اصلاحات چین را در شوروی تداعی کند.

براساس تشخیص افتراقی می‌توان حداقل پنج تفاوت ساختاری بین اقتصادهای شوروی و اروپای شرقی از یک‌سو و اقتصاد چین از سوی دیگر را به ترتیب زیر برشمرد:

- اقتصادهای اتحاد شوروی و اروپای شرقی بدهی‌های خارجی هنگفتی داشتند، در حالی که چین نداشت.

- چین دارای نوار ساحلی وسیعی بود که به رشد ناشی از صادرات این کشور کمک می‌کرد، در حالی که اتحاد شوروی و اروپای شرقی چنین خطوط ساحلی گسترده‌ای نداشتند و در نتیجه از دسترسی کم‌هزینه به تجارت بین‌المللی بی‌نصیب و محروم بودند.
- چین از امتیاز جوامع و مناطق برون‌مرزی دریایی تحت حاکمیت این کشور برخوردار بود که این جوامع برای چین نقشی مشابه با سرمایه‌گذاران خارجی ایفا می‌کردند، در حالی که اتحاد شوروی و اروپای شرقی از امتیاز قابل‌مقایسه‌ای در این زمینه برخوردار نبودند.

- اتحاد شوروی در مرحله شروع اصلاحات دچار سقوط و افت فاحش تولید نفت شده بود، در حالی که در چین این‌گونه نبود.

- اتحاد شوروی با بهره‌گیری از فناوری‌های غیرقابل رقابت با انواع غربی (آمریکایی، اروپایی و ژاپنی) بخش اعظمی از مسیر صنعتی شدن را طی کرده بود، در حالی که چین با بهره‌گیری از فناوری سطح پایین در این مسیر، کماکان این فرصت و امکان را داشت که به راحتی تخصص تکنولوژیکی غرب را در این جهت به کار بگیرد.

همه تفاوت‌هایی که به آنها اشاره کردیم باعث شد، روند اصلاحات در اتحاد شوروی و اروپای شرقی به مراتب سخت‌تر از آنچه در چین گذشت، اتفاق بیافتد. هیچ‌یک از این تفاوت‌ها بدان معنا نیست که اصلاحات چین چندان ماهرانه و دقیق نبوده و یا اصلاحات اروپای شرقی کاملاً مطلوب بوده است. قبلاً اشاره کرده و توضیح دادم که روند اصلاحات در روسیه تا چه حد غلط و فاجعه‌آمیز پیش رفت. به تعبیر بهتر باید گفت که حتی این مقایسه بین روسیه و چین نیز به‌طور کامل بی‌پایه و اساس است. روش اصلاحات چین نه تنها

نمی‌توانست در روسیه مؤثر واقع شود، بلکه واقعیت این است که سیاست و سبک گام‌به‌گام چین در این زمینه در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ عملاً به کار گرفته و با شکست مواجه شده بود.

۵-۸ بزرگ‌ترین چالش‌های چین

بد نیست بدانیم که پیشرفت اقتصادی چین قطعی و مسلم است و رشد پیروزمندانه این کشور در سال‌های اخیر ممکن است در ابعاد بسیار وسیعی گسترش پیدا کند. اگرچه من کاملاً به این مسئله خوش‌بین هستم که چین چندین دهه را با همین رشد سریع طی خواهد کرد و به همین دلیل فاصله و شکاف درآمد سرانه‌ای که طی قرن‌ها متمادی در این کشور ایجاد شده بود را به حداقل خواهد رساند، اما در عین حال می‌دانم که در این راه با چالش‌های مهمی مواجه است.

نخست اینکه، رشد چین در همه زمینه‌ها به‌طور یکسان و هماهنگ بالا نیست اقتصاد چین هم مانند هر اقتصاد دیگری در جهان تا حد زیادی تحت تأثیر جغرافیایی این کشور و در واقع براساس نوعی تقسیمات شرق - غرب و شمال - جنوب شکل گرفته است. بخش شرق - غرب این کشور برجسته و درخور توجه است. ساحل شرقی چین در جوار اقیانوس آرام است و بعضی از مهم‌ترین شهرهای بندری جهان، از جمله (از شمال به جنوب) بنادر تیان جین،^۱ شانگ‌های، گوانگ ژو،^۲ هنگ‌کنگ و جزیره هاینان، در امتداد آن واقع‌اند. استان‌های ساحلی این کشور در تجارت دریایی با بازارهای عمده و مهم جهان از امتیاز کوتاه و پایین بودن زمان و هزینه حمل‌ونقل نیز برخوردارند. در مرز غربی چین، فلات تبت با ارتفاع ۴۵۰۰ متری از سطح دریا و صحراهای آسیای میانه قرار دارند. هر دوی این نواحی مرزهای صعب‌العبوری هستند که به دلیل بعد مسافت بسیار زیادی که تا مراکز تجاری عمده جهان دارند، هزینه حمل‌ونقل از مسیر آنها بسیار بالاست. بر این اساس، بدیهی است که استان‌های غربی چین رشدی به مراتب آهسته‌تر از استان‌های شرقی این کشور داشته‌اند و سرمایه‌گذاران خارجی نیز همان‌طور که نقشه ۷ نشان داده شده است، تقریباً کل سرمایه‌گذاری‌های خود را در استان‌های ساحلی شرقی چین متمرکز کرده‌اند.

1. Tianjin

2. Guangzhou

پاسخ صریح و راحتی برای این شکل از تقسیمات وجود ندارد. این در واقع جغرافیای اقتصادی است و رشد بخش شرق - غرب نیز طبیعی است. این ویژگی به هدر نخواهد رفت. این ویژگی تا حدودی باعث موجی از مهاجرت‌های داخلی شده و جویندگان کار را از غرب به شرق خواهد کشاند. البته بد نیست بدانیم که این روند پیش از این، بزرگ‌ترین مهاجرت موجود در جهان امروز را رقم زده است که طی آن شاید حدود ۱۵۰ میلیون نفر به صورت دائمی یا فصلی بین استان‌های داخلی یا ساحلی جابه‌جا شده‌اند. از طرفی ممکن است این ویژگی از جهت سرمایه‌گذاری استان‌های ساحلی در بخش‌های داخلی نیز مورد توجه قرار بگیرد. طبعاً این گونه سرمایه‌گذاری‌ها با ساخت مدارس و سرویس‌های بهداشتی بهتر به بهبود زیرساخت‌ها، توسعه صنعتی و توسعه اجتماعی کمک خواهد کرد.

اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق نیز تقسیم شرقی - غربی مشابهی داشتند، اما در این کشورها و مناطق، بخش‌های غربی‌تر به بازارهای مهم اتحادیه اروپا نزدیک‌ترند. همان‌طور که استان‌های شرقی چین به مراتب سریع‌تر از استان‌های غربی رشد کردند، آن دسته از کشورهای اروپای شرقی که هم‌جوار اتحادیه اروپا بودند نیز در مقایسه با کشورهای اتحاد شوروی سابق که فاصله زیادی از این اتحادیه داشتند، رشد سریع‌تری داشتند.

تقسیم‌بندی شمالی - جنوبی چین تا حدودی کم‌رنگ‌تر به نظر می‌رسد؛ اما در عین حال بسیار حائز اهمیت است. بخش شمالی این کشور در مقایسه با جنوب، خشک است. کمبود آب در شمال چین در سال‌های آتی اهمیت اجتماعی و اقتصادی فزاینده‌ای خواهد یافت. چین مدت‌هاست که در حال بررسی صرف میلیاردها دلار هزینه برای هدایت رودخانه‌های جنوبی این کشور به سمت مناطق شمالی از طریق سه کانال و آبراه بزرگ است. البته ارزیابی دقیق هزینه‌ها، کارایی و آثار اکولوژیکی این کار بسیار دشوار و خطرپذیری آن نیز بسیار بالاست.

دومین چالش بزرگ پیش روی چین، تصمیم‌گیری و تعیین نقش بخش دولتی در حفاظت اجتماعی و زیست‌محیطی در روند اصلاحات بازار است. چین از بعضی جهات در اصلاحات بازار حتی بالاتر از حد انتظار ظاهر شده است. با برچیده شدن نظام مزارع اشتراکی روستایی که به شدت ناکارآمد بودند، تنها سیستم بهداشت عمومی اولیه که بر ساختار همان نظام اشتراکی بنا شده بود نیز، منحل شد. تا دهه ۱۹۸۰، فقرای روستائین

چین مجبور بودند هزینه‌های بهداشت و سلامت خود را از جیب خودشان پرداخت کنند. این مسئله نتیجه وخیمی داشت. بسیاری از فقرا و نیازمندان نمی‌توانند از عهده هزینه مراقبت‌های بهداشتی مورد نیاز خود برآیند. در بعضی از مناطق روستایی، نرخ مرگ‌ومیر نوزادان در سال‌های اخیر افزایش یافته است، در حالی که رشد ثروت و سرمایه در چین نیز محسوس بوده است. وقتی در سال ۲۰۰۳، سارس^۱ در این کشور شایع شد، چین پی برد که این کشور از سیستم بهداشت عمومی کارآمدی در مناطق روستایی برخوردار نیست که بتواند بیماری‌های همه‌گیر و مسری را شناسایی و کنترل کند. به‌طور خلاصه، چین در سال‌های آتی باید سیستم حمایت و حفاظت اجتماعی کارآمد یا به تعبیر دقیق‌تر یک سیستم مراقبت‌های بهداشتی عمومی در مناطق روستایی ایجاد نماید.

به همین ترتیب، لازم است چین در زمینه ایجاد سیستم حفاظت زیست‌محیطی نیز اقدام مؤثر و جدی‌تری به‌عمل بیاورد. این کشور با جمعیتی حدود ۱/۳ میلیارد نفر که احتمالاً تا نیمه قرن حاضر به ۱/۴ میلیارد نفر می‌رسد و با برخورداری از بالاترین میزان تراکم جمعیتی در جهان، تخریب انسانی اکوسیستم این کشور را کاملاً محتمل کرده است. چین قبلاً هم با مشکلات و فشارهای زیست‌محیطی روبه‌رو بود که از جمله آنها می‌توان به بلایای طبیعی متعدد نظیر سیل، هزینه‌های بخش سلامت در اثر آلودگی شدید هوای شهری و نیازمندی سریع و فزاینده به آب در نواحی خشک شمالی این کشور، اشاره کرد. به‌علاوه ممکن است با توجه به رشد بیش از حد مصرف سوخت‌های فسیلی در چین، این کشور حتی از آمریکا به‌عنوان بزرگ‌ترین و تنها کشور ایجادکننده تغییرات بشری در شرایط آب‌وهوایی نیز سبقت بگیرد. بنابراین، بنا به دلایل داخلی و بین‌المللی، چین باید تهدیدات زیست‌محیطی را به‌طور جدی مدیریت کند و این وظیفه خطیری است که درایت رهبری دولت بر آن باید به‌مراتب بیشتر از روند اصلاحات بازار باشد.

سومین عرصه مهم و نگران‌کننده‌ای که چین طی سال‌ها و دهه‌های آتی با آن مواجه خواهد بود اصلاحات سیاسی است. به‌نظر من دمکراسی‌سازی در چین تحقق خواهد یافت، اما این روند فقط در صورتی به آرامی و بی‌چالش پیش خواهد رفت که رهبری این کشور به این نکته توجه داشته باشد که دمکراسی‌سازی یا برقراری

۱. Severe Acute Respiratory Syndrome (SARS): سندرم حاد تنفسی شدید - م.

دمکراسی در چین هم از نظر داخلی و هم بین‌المللی در رفاه چین ارزش و اهمیت فاحشی دارد. به‌طور کلی، یکی از دلایل خوش‌بینی در این زمینه این است که وقتی توسعه اقتصادی صورت می‌گیرد، تقاضای دمکراسی‌سازی و شفافیت نیز بیشتر می‌شود. این پدیده اگرچه جهانی نیست، اما فرایند بسیار متداولی است که قطعاً در چین محقق خواهد شد. علت اینکه با قاطعیت از تحقق آن یاد می‌کنم این است که پیشرفت و موفقیت این روند در تایوان، کره جنوبی و دیگر فرهنگ‌ها و کشورهای هم‌جوار آن، بر کسی پوشیده نیست. چین نیروها و اهرم‌های قدرتمند و مؤثری نظیر نرخ باسوادی و سطح رشد ثروت و سرمایه‌خصوصی را به‌عنوان عوامل داخلی در راستای تحقق دمکراسی به‌کار خواهد گرفت و از طرفی گروه‌های ذی‌نفع مختلف جامعه نیز مستعد و علاقه‌مند به مشارکت سیاسی در این زمینه هستند تا از این طریق تا حدودی از حقوق مالکیت خود دفاع کنند.

با این حال آنچه بدیهی و آشکار به‌نظر می‌رسد این است که چین به نظام سیاسی متفاوتی نیاز خواهد داشت. شاید بتوان گفت که نظام سیاسی حاکم بر چین، قدیمی‌ترین ساختار دولتی جهان است: ریشه‌های این نظام به‌طور مستقیم به ابزارهای حکومتی سلسله «هان» یعنی حدود ۲۲۰۰ سال پیش بازمی‌گردد. ایده دولت متمرکز، یعنی توزیع و اعمال قدرت از رأس هرم حاکمیت و سلسله‌مراتب تحت امر آن به سطوح منطقه‌ای، محلی و بالاخره روستاها، الگوی اولیه چین از زمان وحدت این کشور در سال ۲۰۲ قبل از میلاد بوده است. آنچه تحقق دولت متمرکز را در چین ممکن ساخت، وجود جوامع روستایی بسیار گسترده در این کشور بود. این روستاها با وجود قرار گرفتن در منطقه‌ای بسیار وسیع، شباهت زیادی به یکدیگر داشتند: این جوامع روستایی برنج‌کار (شالی‌کار) متشکل از میلیون‌ها نفر انسان بود که با برخورداری از ویژگی‌های فرهنگی و اقتصادی مشترک، در صدها هزار روستای آن کشور زندگی می‌کردند. در چنین شرایط همگن و مشابهی، یک استراتژی حکومتی شکل گرفت و رشد کرد که در آن، احکام و دستورات از بالا به پایین صادر می‌شد و به سطوح مختلف منتقل می‌شد و در نهایت به نقاط پایانی یعنی جوامعی می‌رسید که ساختار و سازمان داخلی اولیه بسیار مشابهی داشتند. البته پیشرفت و ادامه فعالیت دولت متمرکز چین، دمکراسی‌سازی این کشور را

پیچیده و دشوار خواهد کرد. این مدل حکومتی بالغ بر دو هزار سال به‌عنوان یک الگوی قابل اجرا در سازمان سیاسی این کشور حاکم بوده است. چین، در طول تاریخ کهن خود و با چند مورد استثنا همواره دولت واحدی داشتند که به نسبت وسعت و جمعیت کثیرش درگیری و خشونت‌های داخلی بسیار ناچیزی را تجربه کرده است. سیاست‌مداری و مملکت‌داری این کشور موفقیت و پیشرفت چشمگیری داشته است، چون به‌طور کلی باید دید که معیار موفقیت سیاست‌مداری چیست؟ این معیار، توانایی همزیستی مردم است. با وجود پیشرفت‌های اولیه‌ای که این کشور به‌دست آورده است؛ اما هنوز روند توسعه اقتصادی خود را تا پایان به پیش نبرده است. مرکزیت یافتن چین حاصل تقریباً پانصد سال تصمیم‌گیری رأس هرم حاکمیت این کشور بوده که درعین حال، فعل و انفعالات و واکنش‌های اقتصادی منفی بسیار زیادی را نیز به همراه داشته است. اجرای چنین روندی قطعاً در اروپای غربی غیرممکن بوده است چون در این منطقه قدرت سیاسی و اقتصادی همیشه تمرکززدایی شده بوده‌اند.

دولت مرکزی این کشور با بیش از دو هزار سال سابقه پیشرفت و موفقیت، کماکان دوام و بقای خود را حفظ کرده است. چرا؟ دستگاه دولتی متمرکز چین که در سراسر چنین سرزمین وسیعی امتداد دارد، به‌هیچ‌وجه با پویایی یک اقتصاد بازار کاملاً متفاوت و تمرکززدایی شده و یک جامعه مبتنی بر بازار که اساساً بر مهاجرت، مبان‌ی چندگانه قدرت و ثروت و تنوع منطقه‌ای متکی است، سازگار و قابل انطباق نیست. البته این پویایی فشار زیادی را به سیاست‌مداری و مملکت‌داری در چین تحمیل کرده است.

سازمان اجتماعی دو هزارساله چین با شروع روند شهرگرایی و تنوع فعالیت‌های اقتصادی مختلفی که در بخش‌های گوناگون کشور دنبال می‌شد، عملاً سقوط کرد. این فعالیت‌های مختلف همراه با تنوع فرهنگی، قومی و نمایش زبانی باعث مطرح شدن و لزوم نیازمندی‌های زیربنایی، آموزشی و دیگر نیازهای متفرقه می‌شود. درواقع دیگر در چین این امکان وجود ندارد که دستور یا حکمی از بالا صادر شود که بتواند ۱/۳ میلیارد نفر جمعیت این کشور را دربرگیرد. بخشی از پیشرفت و موفقیت چین در طول بیست سال گذشته دادن قدرت و اختیار به دولت‌های ایالتی و محلی بوده است تا این دولت‌ها برحسب سطح تنوعی که دارند بتوانند با ایجاد نظام تقسیم کار دقیق‌تر و ایجاد تحرک‌پذیری در آن، در اسرع وقت به راهکار مؤثر مورد نظرشان برسند.

نیاز چین به مشروعیت بخشیدن به دولت‌های محلی بیش از هر زمان دیگری است، چون اغلب تصمیمات در سطوح محلی اتخاذ می‌شوند. اما اگر این تصمیمات از سوی افرادی گرفته شوند که رأس هرم حاکمیت آنها را انتخاب کرده باشد و عملاً قادر به اداره امور نباشند و انتصابات آنها نیز مشروع و قانونی تلقی نشود، الگوی فوق محکوم به شکست است. البته این الگو با توجه به فساد مشهود و فاحش موجود در دولت‌های محلی و منطقه‌ای قبلاً شکست خورده است. نظام تک‌حزبی نیز در حال از دست دادن محبوبیت خود است؛ ولی با این حال چین در تلاش است تا حتی در صورت بروز درگیری، از هرگونه ناآرامی داخلی پرهیز کند. رهبران کشور باید از این ناآرامی و اغتشاشات دوری کنند، اما در عین حال باید برای تمرکززدایی قدرت نیز راهی پیدا کنند.

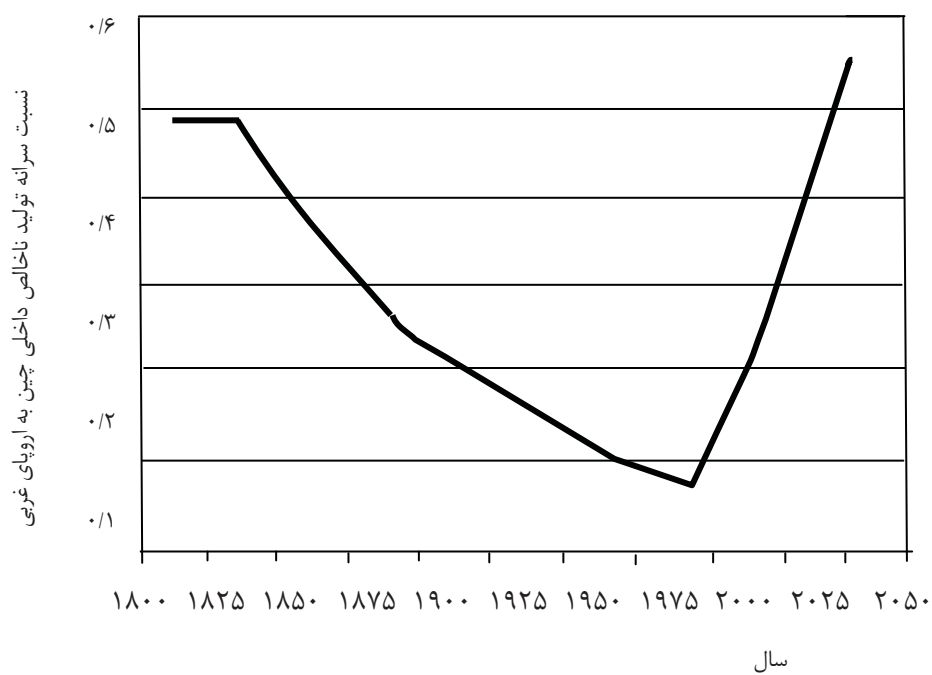
به اعتقاد من، نظام دمکراتیک فدرال محتمل‌ترین و بهترین راه‌حل ممکن در این زمینه خواهد بود، اما رسیدن از مقطع کنونی به چنان هدفی، مسیر دشوار و پردردسری خواهد بود. البته در حال حاضر نیز روند پرتحرک دمکراسی در چین وجود دارد که از جمله می‌توان به برگزاری انتخابات غیرحزبی اشاره کرد که طی آن افراد به جای نمایندگی از سوی احزاب سیاسی سازمان‌یافته، در مواضع فردی در آن ظاهر می‌شوند. هوجین تائو، دبیر کل حزب کمونیست اخیراً اعلام کرد، «دمکراسی پیگیری موضوعات بشری است و همه کشورها باید با جدیت، حمایت و محافظت از حقوق دمکراتیک مردم را دنبال کنند». فاصله حرف تا عمل بسیار زیاد است، اما این فاصله طی سال‌های آتی بسیار کمتر می‌شود.

حال سؤال این است که آیا می‌توان این تغییرات را به‌طور تدریجی و با آرامش مدیریت کرد و یا اینکه افراطیون و مقامات فاسد و چاپلوسان نظام تک‌حزبی، روند تغییرات تدریجی را تا نقطه شکست و توقف به تأخیر می‌اندازند. برای تحقق حاکمیت دمکراتیک بهترین راه، تکامل تدریجی است که امکان آن نیز وجود دارد. کشورهای نظیر تایوان و کره نشان می‌دهد که فرایند تغییر واگذار با حفظ تمامیت ملی و عملکرد مطلوب اقتصادی هم‌زمان نیز امکان‌پذیر است. چین علاوه بر این موارد با چالش‌های سیاسی دیگری نیز روبه‌رو است.

۸-۶ فرصت تاریخی چین

این احتمال وجود دارد که چین اولین کشور بزرگ فقرزده قرن بیستم باشد که در قرن بیست‌ویکم به فقر خود پایان بدهد. نرخ فقر شدید در این کشور که قبلاً به شدت بالا بود، در حال افت سریع و کاهش است. همان‌طور که قبلاً گفتیم حرکت آرام چین در مسیر درآمد نسبی به آغاز پیشرفت و حرکت صعودی این کشور منتهی شده است. مروری بر ربع قرن گذشته حاکی است که مسیر نزولی هزار سال از تاریخ این کشور دچار تغییرات نسبتاً محسوسی شده است. خبر خوب در مورد چین و جهان که من به آن اعتقاد دارم این است که چشم‌اندازهای پیشرفت سریع این کشور در بهترین وضعیت چندین قرن گذشته قرار دارد. در واقع چین در طول نیم قرن توانست فاصله‌ها را به حداقل برساند. اقتصاددانان با یک حساب سرانگشتی از رشد این کشور معتقدند که فاصله درآمدی بین اقتصادهای فقیر و ثروتمند به ۲ درصد در سال کاهش خواهد یافت. البته این مهم در صورتی محقق می‌شود که سایر مؤلفه‌های آنها (مانند جغرافیا، سیاست و غیره) مشابه هم باشند. این کم شدن فاصله به این دلیل نیست که کشور ثروتمندتر، فقیرتر می‌شود، بلکه بدین سبب است که کشور عقب‌مانده می‌تواند با تجمیع سرمایه و فناوری لازم، به رشد سریع خود کمک کند. با این توضیح خلاصه به وضوح می‌بینیم که امکانی که چین در نیمه اول قرن حاضر از آن برخوردار است در نمودار ۵-۸ نمایش داده شده است. می‌توان انتظار داشت که تا سال ۲۰۵۰ میانگین درآمد چین به نصف مقدار مشابه در اروپای غربی برسد و در عین حال موضع نسبی این کشور در سرآغاز عصر صنعتی نیز حفظ شود.

روند اصلاحات چین باعث بازسازی اقتصاد جهانی و سیاست جهانی می‌شود. اصلاحات شوروی که در دهه ۱۹۸۰ و تحولات هند نیز که اوایل دهه ۱۹۹۰ آغاز شد، بدون شک تا حدی تحت تأثیر پیشرفت‌های حاصله در چین قرار گرفته بود. تجربیات من در رابطه با مسائل چین طی دهه گذشته بیشتر شده بود و به‌عنوان یک مشاور و پژوهشگر در امور هند نیز اندوخته تجربی فراوانی کسب کرده بودم. چین ثابت کرده بود که کشوری با بیش از یک میلیارد نفر جمعیت نیز می‌تواند به پیشرفت و توسعه بی‌سابقه‌ای دست پیدا کند. بسیاری از مردم اقصی نقاط جهان و از جمله خود من، از اینکه آیا هند هم خواهد توانست به سرعت به چنین پیشرفتی برسد، در شک و تردید هستیم. این موضوعی است که از سال ۱۹۹۴ به شدت ذهن مرا به خود معطوف ساخته است.



مأخذ: مادیسون، ۲۰۰۱ و نسبت‌های نویسنده.

نمودار ۵-۸ چشم‌انداز پیشرفت چین

فصل نهم

اصلاحات بازار هند: غلبه

امید بر وحشت

هندوستان روند اصلاحات وسیع و گسترده خود را در سال ۱۹۹۱، آغاز کرد. این اصلاحات از برخی جهات مهم شباهت زیادی به اصلاحات رایج در چین، اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق داشت. اواسط سال ۱۹۹۴ از من دعوت شد تا در دهلی نو ملاقاتی با اعضای دولت داشته باشم و درخصوص جهانی شدن و اصلاحات اقتصادی در جهان سخنرانی کنم. به خصوص از اینکه فرصتی پیش آمده بود تا با آقای مان موهان سینگ، وزیر دارایی هند ملاقات کنم بسیار خرسند بودم چون ایشان اقتصاددان برجسته و سرشناس جهانی در امر توسعه بود که تحصیلاتش را در آکسفورد و کمبریج گذرانده بود و هدایت اصلاحات هند را نیز به عهده داشت. البته تا آن زمان من افتخار همکاری با آقای سینگ، نخست‌وزیر هند تا ماه مه ۲۰۰۴ و بعضی از دیگر رهبران این کشور از جمله «اتال بیهاری واجپایی»، نخست‌وزیری که مدت کوتاهی در سال ۱۹۹۶ و سپس از سال ۱۹۹۸-۲۰۰۴ بر مسند حکومت بود را از قبل داشتم.

من طی سفر یک‌ماهه‌ای که در سال ۱۹۷۸ برای تحصیلات دانشگاهی به هند رفته بودم برای اولین بار فقر شدید را در آن کشور از نزدیک دیده بودم. از اولین روز حضورم در هند در سال ۱۹۷۸ واقعاً حیرت‌زده شدم. هند واقعاً شرایطی تکان‌دهنده و باورنکردنی داشت: زنان مختلف ملبس به ساری‌های رنگارنگ در فروشگاه‌ها می‌گشتند، گاوهای زیادی در خیابان‌ها پرسه می‌زدند، میمون‌ها به جست‌وخیز در سقف و بام خانه‌ها مشغول بودند، مراسم تشییع جنازه در مسیر پرازدحام بازار دیده می‌شد، شخصیت‌های روحانی و مقدس با پوشش‌هایی شبیه لنگ، معابد بسیار متنوع و مختلف، افراد مسن فقیری که در گوشه خیابان به تکدی‌گری مشغول بودند و سیک‌های عمامه به‌سر، طیف وسیعی از مناظر مختلفی بود که به چشم می‌خورد. صحنه‌هایی که دیدم

چالش فقر شدید را به مراتب شدیدتر از حد تصور من تا آن زمان، به تصویر کشیده بود. چرا این تمدن کهن و گسترده به چنین فقری دچار است؟ برای کمک به این کشور چه می‌شد کرد؟ آیا هند قادر است غذای مورد نیاز خود را تأمین کند؟ من در طول آن سفر کتاب *درام آسیا* اثر معروف گونار میردال^۱ برنده جایزه نوبل را همراه خودم داشتم. با خودم فکر کردم کاش می‌شد روزی بتوانم برای تشخیص این مشکلات یا کمک به حل آنها کاری بکنم.

تقریباً بیست سال بعد من دوباره به هندوستان سفر کردم، اما این بار تجربه و آمادگی بیشتری نسبت به سفر اولم داشتم. تا آن زمان من بسیاری از نقاط جهان را دیده بودم و بیش از یک دهه در زمینه مشکلات توسعه اقتصادی مطالعه و فعالیت کرده بودم. من از دوران آموزش بعد از فارغ‌التحصیلی خودم براساس تعهد و احساس مسئولیت شخصی که داشتم مایل بودم حتی در ابعاد کوچک در مبارزه علیه فقر شدید در هند شرکت داشته باشم. از طرفی من در کل، خوش‌بین بودم. اگر چین توانسته بود با نرخ بی‌سابقه و غیرمنتظره‌ای از تله فقر رهایی پیدا کند و با جهانی شدن به شکوفایی فناوری برسد، چرا هند نباید بتواند چنین حرکتی بکند؟ سپس با خودم می‌گفتم حتماً هند هم می‌تواند و «مان موهان سینگ» و همراهانش نیز به این مسئله توجه دارند.

چند روزی بعد از ورودم در سال ۱۹۹۴ به این کشور، با پازل و معمای جدیدی مواجه شدم. رهبران دولتی از جمله سینگ و گروهش، نسبت به اصلاحات هند بسیار خوش‌بین بودند و جامعه بازرگانی این کشور نیز به همان نسبت به انجام این مهم خوش‌بین و امیدوار بود. البته، قشر دانشگاهی و علمی آن کشور چنین دیدگاهی نداشتند. من بعد از سخنرانی‌های متعدد، به ابهام و اعتراضات اساتید اقتصاد در آن رابطه پی بردم. «فقر تشدید خواهد شد و به رشد هم نخواهیم رسید». این بدبینی‌ها باعث دلسردی و تأثیر منفی بود، اما چشم‌ها را به روی بعضی از ابعاد موضوع باز می‌کرد. به ترتیب این شرایط باعث شد من در نهایت به تاریخ هند توجه بیشتری بکنم.

من در آستانه ایراد یک سخنرانی پرهیجان در محل برگزاری همایش‌های دانشگاهی مرکز بین‌المللی هند بودم که مضمون آن بررسی فرصت‌های رشد حاصل از

1. Gonar Mirdal

سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بود. ابتدا نگاهی به چهره‌های مردد موجود در میان جمعیت انداختم و سپس ناگهان احساس کردم تحت تأثیر آن جو قرار گرفته‌ام. با این حال به‌سادگی از چگونگی انجام سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشوری سخن گفتم که حاکمیت و تسلط خود بر شرکت‌های خصوصی را از دست داده بود! این در واقع مهم‌ترین ویژگی هند بود که قربانی کمپانی هند شرقی شده بود. این کمپانی پیش از آنکه تحت سلطه امپراتوری بریتانیا درآید، یک شرکت سهامی خاص بود. تاریخ هندوستان در قرون هفدهم و هجدهم تحت استیلای ارتش‌های خصوصی طماع و حریصی بود که به‌شدت در این تمدن بزرگ می‌تاختند. بر این اساس، روشن‌فکرانی که از مصائب و شرایط سخت گذشته این کشور آگاه بودند، عقیده داشتند که جهانی شدن فرایندی نبود که به‌راحتی بتوان آن را به اجرا گذاشت.

۹-۱ تاریخ سه‌هزارساله هند و جهان

تاریخ پرسابقه و درخشان هندوستان، امروزه نیز از همان اهمیت برخوردار است. تاریخ‌نگاران اعتقاد داشتند که ساختار اجتماعی سنتی هند و اقشار و طبقات اجتماعی ضعیف آن، عمدتاً نشانگر تأثیر تاریخ سازنده این کشور است. اگرچه بسیاری از نکات مبهم و اعتراضات مربوط به ترسیم نقشه اولیه هیستون^۱ هندوستان یا نقشه‌برداری موروثی جمعیت این کشور در واقع حاکی است که وداهای باستان^۲ شرح بسیار واضحی از شکست جمعیت بومی هند (دراویدیان)^۳ ارائه می‌کند که نشان می‌دهد این جمعیت چطور از هجوم قبایل آسیای میانه که بعدها به طبقه برتر «برهمن» تبدیل شده‌اند، شکست خورده‌اند. مطالعات اخیر نشان می‌دهد، برهمن‌ها به اتباع آسیای میانه و آسیای صغیر (آناتولی) به‌مراتب بیشتر از جنوب هندوستان نزدیکی و قرابت موروثی دارد. بنابراین تفاوت‌های طبقاتی و تابوهای موجود در حقیقت حاکی از روابط اجتماعی اولیه‌ای

1. Histon

۲. Ancient Vedas: ادعیه و آیین‌های هندوان در مجموعه‌ای به نام وداها به معنی دانش به زبان سانسکریت گرد

آمده است و به آن شروتی یعنی وحی و الهام و علوم مقدس موروثی می‌گویند - م.

۳. گروهی از سیاهپوستان بدوی بومی هند - م.

است که بین دو جناح غالب و مغلوب وجود داشته است. به هر دلیل، هندوستان کشور منحصربه‌فردی است که آمیزه‌ای از فرهنگ‌ها، قومیت‌ها، زبان‌ها، الفباها و مذاهب را در خود جای داده است. تنوع و گوناگونی گسترده، اولین و بارزترین ویژگی این کشور است. تاریخ هندوستان در واقع حاوی تصویری منحصربه‌فرد از فاتحان و امپراتوری‌های در حال رقابت است. با آنکه جمعیت غالب این کشور از زمان «وداها» هندو بوده است؛ اما حکام هند در هزاره گذشته اغلب مسلمان یا مسیحی بوده‌اند. مناطق پرجمعیت حاشیه رود گنگ که از دیرباز در حوالی دهلی و آگرا متمرکز بوده‌اند، از قرن یازدهم به بعد همواره مورد تاخت‌وتاز و تهاجم مسلمانان بوده و مغلوب آنها شده‌اند. امپراتورها و فرمانروایان معروف مغول که ساخت «تاج‌محل»^۱ و «قلعه سرخ»^۲ دهلی را انجام داده بودند، در واقع مهاجمان مسلمان منطقه آسیای میانه بودند. البته فرمانروایان قدرتمند دیگری هم بودند که در سال ۱۶۰۲ بر نواحی شمال هند حکومت می‌کردند و این مصادف با زمانی بود که گروه کوچکی از تجار و بازرگانان با کسب اجازه و امتیاز از ملکه الیزابت اول وارد سواحل کروماندل^۳ در نزدیکی شهر کنونی چنای شدند که تا چندی پیش هم با نام مدرس^۴ شناخته می‌شد. وقتی مغول چهار نواحی جلگه‌ای حاشیه رود گنگ را به تصرف خود درآوردند، صفوف طولی از مهاراجه‌ها و شاهزادگان مبارز بر دیگر نقاط و مناطق شبه‌قاره حکومت می‌کردند.

نیروهای انگلیسی با بهره‌گیری از نبوغ سیاسی و بی‌رحمی محضی که داشتند توانستند با اتخاذ استراتژی «تفرقه بیانداز و حکومت کن» به برتری برسند. واقعاً چطور ممکن بود یک کمپانی کوچک تجاری از کشوری با پنج میلیون نفر جمعیت بتواند حتی به نیمه راه یک امپراتوری و آن هم در شبه‌قاره‌ای برسد که بیش از یکصدوده میلیون نفر جمعیت داشت؟ کمپانی هند شرقی گام‌به‌گام و از زمان ورود نامیمونش در سال ۱۶۰۲ تا زمان فتح کامل شبه‌قاره در سال ۱۸۵۷ تحت حمایت پادشاهی انگلیس بود و با فریب و نیرنگ برای استمرار حاکمیت آن می‌جنگید و درعین حال روزی در کنار یک

1. Taj Mahal
2. Red Fort
3. Coromandal
4. Madras

حاکم و روز دیگر حامی حکام دیگری بود؛ این کمپانی اغلب به متحدانش خیانت می‌کرد و دشمنانش را در میدان جنگ با پول و رشوه و مبارزه برای کسب قدرت و سلطه، شکست می‌داد.

یقیناً چگونگی وقوع این اتفاقات را باید یکی از بزرگ‌ترین ابعات حیرت‌انگیز تاریخ دانست. آری، انگلیس و جنگ‌افزارهای پیشرفته‌ترش عامل مؤثری بودند. بریتانیا به‌گونه‌ای بر عرصه دریاها حکم‌فرمایی می‌کرد که حکام هندی هیچ‌گاه اقدامی در راستای شکست این انحصار نکردند، چون انگلیس درحقیقت قدرت صنعتی بلامنزاع جهان در قرن نوزدهم بود. با این حال هم‌زمان با توسعه کمپانی هند شرقی در قرن هفدهم، جمعیت هندوستان به حدود ۲۲ برابر جمعیت انگلیس رسید و به‌این ترتیب از امتیاز بازی در خانه^۱ برخوردار بودند. هند همچنین توانست از انگلیس به‌عنوان یک قدرت صنعتی و تولیدکننده نیز پیشی بگیرد. پوشاک و منسوجات هند در سراسر جهان جایگاه ویژه‌ای یافته بود و صادرات پوشاک این کشور بخش اعظمی از تجارت جهان در حوزه البسه و منسوجات را به‌خود اختصاص داده بود، بر این اساس پیشرفت و به قدرت رسیدن بریتانیا نه تنها در رشد صنعتی و دلاوری‌های نظامی متجلی بود، بلکه آثار آن در ضعف عمیق موجود در ساختار سیاسی و اجتماعی هند نیز مشهود بود. از نظر سیاسی گسترش بیش از حد امپراتوری مغول در اوایل قرن نوزدهم که در حکم‌فرمایی بر بخش اعظمی از قلمرو شبه‌قاره ناکام ماند و نتوانست از پشتیبانی جمعیت هندوی منطقه برخوردار شود، عملاً رو به افول گذاشت و در آستانه فروپاشی قرار گرفت. بدین ترتیب امپراتوری مغول به دولت‌های مستقل مختلفی تجزیه و تقسیم شد که بریتانیا نیز رویکرد بسیار سخت و بی‌رحمانه‌ای را در قبال تقسیمات سیاسی و امتیازات آنها در پیش گرفت. هم‌زمان، تقسیم‌بندی‌های اجتماعی هند و سلسله‌مراتب طبقاتی (کاست) بارز این کشور - آن قدر شدید بود که حتی راه رفتن یکی از اعضای طبقات بالا در کنار اعضای طبقات پایین یا هندی‌های مطرود دیگر، امر بسیار مذمومی بود - نیز نقش و تأثیر مهمی داشت. جامعه‌ای که از انسجام، وفاداری و همدلی قوی و مستحکمی برخوردار نباشد، راحت‌تر شکست می‌خورد.

۹-۲ حکومت انگلیس و مشروعیت آن

مبارزات نظامی با درگیری و رویارویی‌های اقتصادی همراه بود. از ابتدا تا انتهای قرن هجدهم، انگلیس از یک واردکننده عمده پوشاک و منسوجات هندی به یک صادرکننده مطرح به هندوستان تبدیل شد. اواسط قرن نوزدهم، انگلیس عملاً فروشنده اصلی پوشاک هند بود و این کار را با جایگزین کردن دستگاه‌های مکانیزه انگلیسی به جای کارگران میلیون‌ها دستگاه بافندگی دستی هند، انجام داد. البته این مسئله در کتاب‌های مربوطه اساساً به صورت تصویری از نیروهای بازار ترسیم می‌شد که صرفاً در اثر پیشرفت فناوری شکل گرفته بودند. به ترتیب در این کتابچه‌ها، این مسئله نادیده گرفته شده بود که انگلیس محدودیت‌های تجاری زیادی را برای صادرات منسوجات هند در طول قرن مهم هجدهم وضع کرد و به این ترتیب فرصت لازم را برای برتری محصولات نامرغوب‌تر خودش فراهم کرده بود. به طور خلاصه باید گفت که انگلیس به دنبال سیاست صنعتی سلطه‌جویانه‌ای بود تا بتواند به برتری و استیلای تجارت منسوجات هند پایان بدهد.

برتری و استیلای نظامی انگلیس در هند در سال ۱۸۵۷ کامل شد و کمپانی هند شرقی که قبلاً تحت کنترل دولت اداره می‌شد، سرانجام اختیار حقوقی هند را رسماً به پادشاهی انگلیس منتقل کرد. البته هندوستان برای پادشاهی انگلیس به مثابه نگین ارزشمندی بود و بخش اعظمی از سیاست خارجی انگلیس در خاورمیانه، آسیای میانه و بسیاری از نقاط جهان به محافظت از این نگین گران‌بها اختصاص یافته بود. انگلیس همچنین از اواخر قرن نوزدهم به بعد سرمایه‌گذاری سنگین و چشمگیری را در زمینه‌های مختلف شبه‌قاره و از جمله سرمایه‌گذاری در راه‌سازی، راه‌آهن، شبکه‌های برق‌رسانی و خطوط تلگراف انجام داد تا به توسعه هند کمک کند. به هر حال در محاسبات صحیح حکومت انگلیس می‌بایست نقاط ضعف و ضرر و زیان‌های امپراتوری‌ها که محسوس و شدید هم بود نیز در نظر گرفته می‌شد.

شاید مهم‌ترین نکته‌ای که می‌توان به آن اشاره کرد این باشد که حکومت بریتانیا چه در سطح مقدماتی و چه در سطح نخبه‌پروری به شدت از تحصیل و آموزش مردم هند اکراه داشت. اگرچه شخصیت‌های برجسته و نخبگان هندی دیگری نظیر مهندس گاندی^۱

۱. مهاتما گاندی که نام اصلی او مهندس کارامچاند گاندی است.

و جواهر لعل نهرو که تحصیلاتی عالی در سطح جهانی داشتند و در راستای استقلال هند گام برمی‌داشتند، بسیار محدود بود. درحقیقت تحت حاکمیت انگلیس و سلطه آن، هند کماکان قاره‌ای متشکل از روستاییان بی‌سواد باقی مانده بود. هند در زمانی که به استقلال رسید نیز فقط ۱۷ درصد باسواد داشت. بهداشت عمومی این کشور نیز به شکل اسفباری مورد بی‌توجهی واقع شده بود. در سال ۱۹۴۷، امید به زندگی در این کشور فقط ۳۲/۵ سال بود. علاوه بر این، انگلیس به‌هیچ‌وجه علاقه‌ای به صنعتی شدن هند نداشت و به تعبیر واضح‌تر نوعی از صنعتی شدن که ممکن بود به هر نحوی منافع صنعتی خانگی انگلیس را تهدید کند، ابدأ مدنظر انگلیس نبود. تأسیسات زیربنایی و زیرساخت‌های ایجاد شده در هند اساساً با هدف استثمار موارد خامی مانند پنبه هند در کارخانجات انگلیسی تأسیس شده بود و محور اصلی آن صنعتی‌سازی خود هند نبود. البته در این خصوص هم موارد استثنایی وجود داشت، اما در کل همه این موارد به اثبات حاکمیت کمک می‌کردند. چنانچه آنگوس مادیسون می‌گوید، «سرمایه‌داران هندی که ظهور کردند به‌شدت به سرمایه تجاری انگلیس وابسته بودند و بسیاری از بخش‌های مهم صنعت نظیر کشتی‌رانی، بانکداری، بیمه، زغال‌سنگ، کشت ذرت و کنف هندی (جوت) تحت سلطه شرکت‌های انگلیسی بود».

بزرگ‌ترین و مهم‌ترین نمونه از بی‌مسئولیتی پادشاهی انگلیس، واکنش و تلاشی بود که این کشور در قبال قحطی‌های مکرر و شیوع امراض در نیمه دوم قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم، نشان داد. همان‌طور که مایک دیویس در کتب معروفش موسوم به *هولوکاست بازپسین دوره ویکتوریا*^۱ شرح داده است، هند بارها قربانی آسیب ناشی از عدم باران‌های موسمی شده که احتمالاً ناشی از نوسانات جوی و تغییرات جنوبی‌ال‌نینو در غرب اقیانوس آرام بوده است. عدم بارش باران‌های موسمی باعث بروز خشک‌سالی و گرسنگی در طول سال می‌شد و بعد از این واقعه با اولین بارش مجدد باران و کثرت ناگهانی تعداد پشه‌ها باعث شیوع و همه‌گیری شدید مالاریا و ابتلای مردمی می‌شد که در اثر گرسنگی و مصائب کاملاً ضعیف شده بودند. ساخت تأسیسات زیربنایی انگلیس - سدها، کانال‌های آبرسانی و جاده‌ها - باعث تقویت و کمک به شرایط زیستی پشه‌های آنوفل در مجاورت محل‌های مسکونی شده و در نتیجه آسیب‌پذیری مردم هند در قبال مالاریا را افزایش می‌داد.

البته به دلیل عدم بارش باران‌های موسمی یا افزایش تکثیر پشه‌های ناقل بیماری نمی‌توان انگلیس را سرزنش کرد. از طرفی نقش پشه‌ها در انتقال بیماری مالاریا تا سال ۱۸۹۸ کشف نشده بود.

(رونالد راس،^۱ دانشمند بزرگ انگلیسی که در هند کار می‌کرد برای اولین بار مستقل از جیووانی باتیستا گراسی که یک دانشمند ایتالیایی بود، در مورد چرخه زندگی انگل مالاریا توضیحات کاملی ارائه کرد). قصور و کوتاهی بریتانیا بیشتر به دلیل عکس‌العمل در قبال قحطی بود. آنها در قبال رنج و عذاب خیل کثیر مردم و همچنین در سازمان‌دهی تأمین مواد غذایی و سایر خدمات اجتماعی ناتوان عمل کردند. دیویس به نقل از لرد کرزون، نایب‌السلطنه بریتانیا، خطاب به مردم قحطی‌زده هند چنین می‌گوید:

هر حکومتی که موقعیت مالی هند را به قیمت هزینه‌های بشردوستانه به خطر بیاندازد، مستعد و مستحق انتقاد شدید است؛ اما هر حکومتی که با بذل و بخشش، باعث تضعیف اعتماد به نفس مردم بشود، به ارتکاب جنایت عمومی محکوم خواهد شد.

در نهایت میلیون‌ها انسان جان باختند در حالی که مقامات امپراتوری فقط نظاره‌گر منفعل آن بودند.

آخرین قحطی بزرگ هند در بنگال و در سال ۱۹۴۳ یعنی سال‌های افول حاکمیت امپراتوری اتفاق افتاد. سال‌های دهه ۱۹۶۰ باز هم بارش باران‌های موسمی را به همراه نداشت؛ اما این بار دولت حاکم بر هند با توزیع گسترده جیره غذایی اضطراری به نجات جان جمعیت گرسنه کشور شتافت. این رهایی از فاجعه گرسنگی باعث شد آمارتیا سن به‌وضوح به این نتیجه برسد که بروز قحطی بیش از آنکه حاصل نوسانات جوی و آب‌وهوایی و تولید محصول باشد، حاصل سیاست‌های استبدادی است (البته دیدگاه‌های سن گاهی فراتر از واقعیات رفته و به این ادعا می‌رسد که در حکومت‌های دموکراسی، قحطی هیچ‌گاه اتفاق نمی‌افتد. در شرایط اقلیمی و جوی سخت آفریقا که مردم بسیار آسیب‌پذیر آن اساساً به کشاورزی متکی به باران وابسته‌اند، حتی در نظام‌های دموکراسی هم وقوع قحطی و خشک‌سالی محتمل است).

۱. Ronald Ross: دانشمند و باکتری‌شناس انگلیسی و کارمند انگلیسی خدمات پزشکی هند که در سال ۱۹۸۷ که توضیح داد انگل مالاریا از افراد بیمار توسط پشه‌ها به افراد سالم منتقل می‌شود - م.

در بعضی از مطالب تاریخی اخیر و به خصوص در مورد امپراتوری‌ها، تاریخ‌شناس معروف یعنی نائل فرگوسن، از گسترش فناوری و دانش بریتانیا و انتقال آن به هند و سایر ممالک مستعمره، تمجید شده است. به اعتقاد من اینها همگی مطالب و قضاوت‌های گمراه‌کننده‌ای هستند، چون اگرچه امپراتوری زیرساخت‌ها و تکنولوژی را گسترش داد، اما این اقدامات اساساً به خاطر منافع بریتانیا صورت گرفت. در واقع می‌توان گفت که بدون امپراتوری نیز این گسترش فناوری به روش‌های دیگری صورت می‌گرفت: تجارت کالاهای سرمایه‌ای، تقلید و مهندسی معکوس، خرید و مشاوره فنی (این خرید همواره قیمت مشخصی دارد) و اشاعه و ترویج دانش علمی از طریق کتب، کنفرانس‌های جهانی، تبادل دانشجو و آکادمی‌های علمی. به‌عنوان مثال، ژاپن برای رسیدن به امتیازات تکنولوژیکی عصر صنعتی در دام امپراتوری گرفتار نشد. ژاپن با حفظ حاکمیت خود حتی سریع‌تر از برخی مستعمرات در مسیر صنعتی شدن صعود کرد. در واقع همان‌طور که مادیسون می‌گوید «بی‌توجهی و اهمال حاکمیت بریتانیا در آموزش فنی و عدم تمایل شرکت‌های انگلیسی و مؤسسات مدیریتی در ارائه آموزش و انتقال تجربیات مدیریتی به هندی‌ها، از مهم‌ترین عواملی محدودکننده و بازدارنده کارایی صنعتی هند بود».

عملکرد و بازده اقتصادی کلی هند تحت حاکمیت انگلیسی‌ها بسیار اسفبار بود. اطلاعات مادیسون حاکی است که هند در سال‌های بین ۱۸۷۰-۱۶۰۰ عملاً هیچ رشد سرانه‌ای نداشته است. گفتنی است که سرانه رشد اقتصادی این کشور از سال ۱۸۷۰ تا زمان استقلال هند در سال ۱۹۴۷ نیز رقم ناچیزی حدود ۰/۲ درصد در سال بود و این در حالی است که رقم مشابه در انگلیس طی همان سال یک درصد بوده است.

۳-۹ استقلال و حق انتخاب اقتصادی هند

هند نیز مانند سایر کشورهای جهان مستعمره، فشار شدید سلطه استعمار را تجربه کرده بود. وقتی اروپا در اثر دو جنگ بزرگ جهانی و «رکود بزرگ» عملاً از پا درآمده بود، مستعمرات اروپا آماده بودند تا در جهت رسیدن به استقلال خود گام بردارند. در این بین، هندوستان اولین کشوری بود که در نیمه شب پانزدهم آگوست سال ۱۹۴۷، استقلال خود را اعلام کرد. بدین ترتیب، همان‌طور که نهری در عبارت معروفش گفت، برای هند «دیدار با سرنوشت» همراه با وعده دیدار با همزاد اهریمنی‌اش یعنی حاکمیت

استعماری آغاز شد، چون این وضعیت در واقع هند را نسبت به تجارت بین‌المللی و سرمایه‌گذاری خارجی و تقسیم‌بندی‌های اجتماعی حساس کرده و باعث تضعیف این کشور هم از نظر داخلی و هم در قیاس با سایر مواضع بیرونی و جهانی شده بود.

با شروع فعالیت نهر و به‌عنوان نخست‌وزیر هند، وی به‌سرعت استراتژی سوسیالیسم دمکراتیک را پایه‌ریزی کرد. وی نیز همانند سایر حاکمان دوران بعد از استعمار، به دنبال راهی برای توسعه اقتصادی متکی به‌خود بود، یعنی راهی که به بازارهای جهانی، تجارت بین‌المللی و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی متکی و وابسته نباشد. نهر و همکارانش که در راستای ساخت کشور تلاش می‌کردند، پس از مبارزه طولانی و سخت خود علیه حاکمیت استعماری دیگر حاضر نبودند دوران جدیدی از انقیاد را در مقابل نیروهای اقتصادی خارجی تجربه کنند. البته آنها دلایل دیگری هم برای انتخاب استراتژی توسعه با نگاه به درون (خودکفایی) داشتند. بازارهای جهانی در سال ۱۹۴۷ شرایط سختی داشتند و «رکود بزرگ» این احساس را به‌وجود آورده بود که نیروهای بازار قابل اعتماد نیستند. از این گذشته، پیروزی و موفقیت ظاهری روند صنعتی شدن در اتحاد شوروی که تا حدودی با اطلاعات دروغین و فشارهای پنهانی توأم با اغراق منعکس می‌شد، باعث شده بود این ذهنیت قوت بگیرد که زمان برنامه‌ریزی دولتی فرارسیده است.

بنا به دلایلی که گفته شد، نهر و سیستمی را انتخاب کرد که از کنترل قوی دولتی برخوردار بود. در چنین شرایطی، انجام هر کاری به‌مجزوز نیاز داشت: تجارت، سرمایه‌گذاری، توسعه ظرفیت کارخانه. به واحدهای بزرگ صنعتی مجوز فعالیت داده نشده و دلیل این مسئله ظاهراً این بود که برای بنگاه‌ها و مؤسسات کوچکی که از نظر فنی عقب‌مانده بودند، فضای بیشتری باز شود. کارگاه‌های بافندگی دستی در مقابل بافندگی‌های صنعتی مورد حمایت قرار گرفتند. امکان اخراج کارگران صنعتی منتفی شد. اراضی شهری بدون مجوز امکان تبدیل شدن و تغییر به کاربری صنعتی را نداشتند. حساب‌های بانکی، انتقال پول و سرمایه‌گذاری‌های خارجی همه به‌مجزوز نیاز داشتند. به‌طور خلاصه، اقتصاد با گره و تنگناهایی همراه شده بود و فضای چندانی برای رشد اقتصادی باقی نمانده بود، تا جایی که نرخ رشد «هند» به ۳/۵ درصد در سال رسید و

سرانه این رشد در خلال سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۵۰ به حدود ۱/۹ درصد رسیده بود. اولین پیشرفت اقتصادی بزرگ هند اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ یعنی مصادف با اعلام انقلاب سبز در این کشور به‌وقوع پیوست. پرورش‌دهندگان علمی نباتات و گیاهان توانستند گونه‌های جدیدی از ذرت، گندم و برنج را پرورش بدهند که در آنها، رشد گیاه به‌جای ساقه به‌خود دانه برسد. این مسئله منجر به افزایش محصولات غذایی و در نتیجه رهایی از قحطی شد. بدین ترتیب، پس از انقلاب سبز، هند حتی در سال‌هایی که از بارش باران‌های موسمی محروم بود نیز توانست مواد غذایی مورد نیازش را تأمین کند. بنابراین ماجرای به‌ظاهر پایان‌ناپذیر جدال با گرسنگی عمومی در هند، قبل از آنکه اصلاحات بازار باعث رشد اقتصادی مداوم این کشور بشود، پایان یافت.

انقلاب سبز به‌خصوص در پنجاب که برخورداری از آبیاری و خط آهن باعث معرفی سریع محصولات و گونه‌های پرمحصول موجود در آن می‌شد، باعث افزایش درآمدها نیز شد. اما به‌طور کلی، هند کماکان گرفتار رشد پایین و دور از انتظاری بود. اواخر دهه ۱۹۸۰، راجیو گاندی، اصلاحات محدودی را در بازار انجام داد که به‌نظر می‌رسید تا حدودی باعث افزایش رشد اقتصادی شده است، اما آنچه رشد اقتصادی مذکور را تا حدودی تسریع کرده بود، استقراض خارجی موقتی بود. دوره استقراض و قرضه خارجی هند اواسط سال ۱۹۹۱ عملاً قطع شد، چون سرمایه‌گذاران خارجی پی بردند که سطح بدهی‌های خارجی هند بدون هیچ‌گونه تناسبی با افزایش صادرات این کشور به‌سرعت رو به افزایش است. هم‌زمان با خروج وجه و سرمایه از سوی سرمایه‌گذاران و درخواست آنها مبنی بر بازپرداخت وام‌هایشان، ذخایر ارزی هند افت فاحشی کرد. بدین ترتیب بحران موازنه پرداخت‌ها نیز اوج گرفت. سرانجام مان موهان سینگ وارد عمل شد و به‌خوبی متوجه شد که زمان پایان دادن و لغو حاکمیت مجوزهای رایج در کشور فرارسیده است. از اواسط سال ۱۹۹۱ به بعد، هند بخشی از موج جهانی اصلاحات بازار شد و در روند جهانی شدن به کشورها و مناطقی نظیر چین، اتحاد شوروی، اروپای شرقی و آمریکای لاتین پیوست.

۹-۴ شروع اصلاحات

اولین گام سینگ پایان دادن به محدودیت‌ها و روال اداری خزنده در تجارت بین‌المللی و

سرمایه‌گذاری بود. فعالیت در تمام زمینه‌های تجاری که فرصت‌های سودآوری بودند، یک باره مجاز شد. دولت موانع تعرفه‌ای را کاهش داد و سهمیه وارداتی بسیاری از انواع کالاها را برداشت. چهره‌های غیراقتصاددان از این می‌ترسیدند که این اقدامات باعث گشایش و حل مشکلات واردات و سپس تولیدکنندگان هند را با دریایی از اجناس وارداتی ارزان قیمت مواجه کند. در واقع آنها نمی‌دانستند که با آزادسازی واردات، دولت عملاً به صادرات نیز کمک می‌کند و آن را بهبود می‌بخشد. بر این اساس، تولیدکنندگان هندی ناگهان توانستند کالاهای سرمایه‌ای و بعضی منابع واسطه‌ای را به قیمت رقابتی از بازارهای جهانی خریداری کنند و این مسئله به آنها امکان داد تا بتوانند اجناس تولیدی خودشان را به قیمت پایین‌تری در بازارهای جهانی به فروش برسانند. در نتیجه دولت به تدریج سرمایه‌گذاری شرکت‌های خارجی در هند را تسهیل و آسان‌تر کرد. بر همین اساس دولت برای تشویق سرمایه‌گذاران خارجی، تعداد مجوزهای مورد نیاز را از نظر درصد مالکیت خارجی یک شرکت و تعداد بخش‌هایی که خارجی‌ها مجاز به سرمایه‌گذاری در آن بودند، آزادتر شد.

شاید هم، چندان عجیب نبود که اواسط سال ۱۹۹۴ وقتی به هند رفتیم و درست سه سال از شروع این تحول بزرگ گذشته بود، این کشور همچنان گرفتار آثار بحران مالی بود و اقتصاددانان آکادمیک و دانشکده‌ای این کشور نیز همچنان به وضعیت موجود بدبین بودند. چطور امکان رقابت در بازارهای جهانی برای هند ممکن بود؟ هند چطور می‌توانست از قرار گرفتن تحت سلطه یک کمپانی هند شرقی جدید دوری کند؟ ادعای من در مورد تأثیر عملکرد و اجرای آزادسازی - که مانع از رشد صادرات هند شده بود - همواره با این هشدار مواجه بود که «هند کشور متفاوتی» است. هند در کدام یک از بخش‌ها به رقابت خواهد پرداخت؟ این سؤال بود که به کرات از من می‌پرسیدند. خدا را شکر که به جای من، خود بازار این حق انتخاب را تعیین کرد! چون من گزینه‌های مورد نظرم را به محصولات پرکاربر - مانند کفش، اسباب‌بازی، پوشاک و لوازم الکترونیکی - اختصاص داده بودم که در چین هم توصیه کرده بودم. با آنکه این بخش‌ها به سود و درآمد چشمگیری رسیده بودند، اما عملاً در طول دهه اول اصلاحات موتور رشد هندوستان محسوب نشده بودند. هند با تبدیل شدن به یک قطب بزرگ در بخش خدمات صادرات در عرصه فناوری‌های جدید اطلاعاتی، حیرت جهانیان را برانگیخت.

اواسط دهه ۱۹۹۰، حمایت مایکروسافت از برتری و سلطه نرم‌افزارهای رایانه‌ای و ظهور اینترنت در این کشور به‌عنوان یک ابزار تجاری همراه با امکان آموزش و سرگرمی، این واقعیت را به تصویر کشید که تعداد کثیری از مهندسين نرم‌افزار هندی در مشاغل واقع بر روی لبه تیغ، فعالیت می‌کنند. «دره سیلیکان»^۱ که به‌عنوان کانون اصلی انقلاب فناوری اطلاعات مشهور بود، میزبان و پذیرای خیل کثیری از هندی‌های مجرب و آموزش‌دیده و باانگیزه شده بود. مشاغل کوچک مربوط به فناوری اطلاعات که هندی‌ها سهم ناچیزی در مالکیت یا مدیریت آن داشتند به‌سرعت به شرکت‌هایی مبدل شد که مالکیت آنها را به‌طور کامل هندی‌ها به عهده داشتند و جای پای خود را در آن صنعت محکم کرده بودند که از جمله آنها می‌توان به شرکت‌های سایکومور^۲ و اینفوسیس^۳ اشاره کرد. شرکت مایکروسافت نیز سرمایه‌گذاری چشمگیر و سنگینی در رابطه با مهندسين نرم‌افزار هند انجام داد، چون این مهندسين در واقع لژیون‌های آن شرکت در هند بودند و در این کشور در موقعیت نسبتاً مخاطره‌آمیز و بی‌ثباتی اقدام به برنامه‌نویسی می‌کردند.

عواملی که باعث تضعیف توان هند در رقابت مؤثر در صنعت فناوری اطلاعات می‌شد، به شکل فزاینده‌ای در حال علنی شدن بودند. نخست اینکه، هند در طول بیش از یک نسل کارآفرینان و مهندسان کارآمدی را در مؤسسات فناوری هند^۴ پرورش داده بود که این مؤسسات در واقع هفت مرکز جهانی با شرایط پذیرش آسان در سراسر کشور بود. فارغ‌التحصیلان مؤسسات فناوری هند با توجه به اقتصادی نسبتاً راکد این کشوری عمدتاً به آمریکا مهاجرت می‌کردند. اواسط دهه ۱۹۹۰، این عده به رهبران تجاری نسل خود تبدیل می‌شدند و مسند رهبری شرکت‌هایی نظیر مایکروسافت، مکنزی و شرکا، سیتی‌گروپ، بسیاری از بانک‌های سرمایه‌گذاری، شرکت‌های فناوری اطلاعات و دیگر کمپانی‌های مهم بین‌المللی را در اختیار می‌گرفتند.

دوم اینکه، بسیاری از این اتباع هندی خارج از کشور خود، به ایجاد روابط تجاری با کشور خود پرداختند و این فرایندی بود که به یمن فناوری‌های نوین اطلاعاتی راحت‌تر

۱. Silicon Valley: محلی در دره سانتاکلارای کالیفرنیا با وسیع‌ترین تمرکز تجارت، کار و فناوری در جهان - م.

2. Sycamore

3. Infosys

4. Indian Institute of Technology (IITs)

انجام می‌شد. چندین دهه رکود و بسته بودن اقتصاد هند و رشد آن با آثاری که بر زیرساخت‌های طبیعی هند بر جای گذاشته، باعث شده است که این کشور به‌خصوص در مقطع شروع روند صادرات خود نقاط ضعف و کاستی‌هایی فاحشی پیش رو داشته باشد. تسهیلات و تأسیسات بندری این کشور ضمن ازدحام زیاد و ضعف مدیریت، به‌راحتی قابل دسترسی و بهره‌برداری نبود. اغلب راه‌های این کشور مسدود، خراب یا مملو از دست‌اندازهای آسیب‌زا بودند. اما وقوع انقلاب فناوری اطلاعات در این کشور به این معنا بود که صادرات اطلاعات از طریق ماهواره‌ای در اواسط دهه ۱۹۹۰ و کابل‌های فیبر نوری در چند سال بعد از آن، توانست تا حد زیادی ضعف و کاستی و عقب‌ماندگی‌های موجود در بخش‌های بندری و جاده‌ای را جبران کند. فقط وجود یک آنتن ماهواره بر روی بام تنها چیزی بود که با استفاده از آن نیمی از راه برقراری ارتباط با سراسر جهان امکان‌پذیر بود.

در سال ۱۹۹۴ برای اولین بار از عملیات یکی از دفاتر پشتیبانی دریایی بازدید کردم و این درواقع برخوردی بود که من تا آن زمان به دفعات تجربه کرده بودم. طی آن دیدار ما از منطقه صادرات لوازم الکترونیکی سانتاکروز در بمبئی و دفتر سوئیس ایر دیدن کردیم. در آنجا صفوفی از خانم‌های جوانی به چشم می‌خوردند که اطلاعات کارت پرواز یا فرم‌های جایزه مسافت پروازهای انجام شده در مسافرت‌های ماه گذشته خود را وارد رایانه می‌کردند. سوئیس ایر سوابق اطلاعاتی این زمینه را به‌راحتی در زوریخ و ژنو جمع‌آوری می‌کرد و آنها را در پرواز سوئیس ایر به هند ارائه و سپس آنها را با کسر کوچکی از هزینه‌های بازگشت در دفتر سوئیس پردازش می‌کرد. این اطلاعات وارد برنامه رایانه‌ای موسوم به صفحه گسترده شده و سپس از طریق یک خط اختصاصی ماهواره‌ای به دفتر مرکزی باز می‌گشت. اواخر دهه ۱۹۹۰، مراکز عملیاتی فناوری اطلاعات (آی تی) هند در شهرهای بنگلور، چنای، حیدرآباد و بمبئی، اصلی‌ترین مراکز هدف برای شرکت‌های بزرگی بود که به دنبال مهندسی نرم‌افزار، خدمات نسخه‌برداری از داده‌ها، گرافیک رایانه‌ای، عملیات پشتیبانی، طراحی کامپیوتری و هر می از سایر فعالیت‌های مربوط به فناوری اطلاعات بودند.

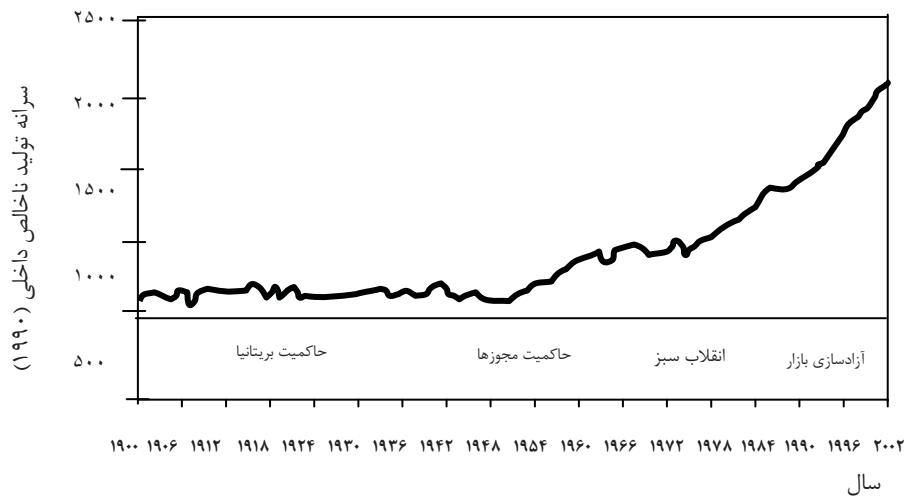
از نقطه‌نظر اصلاحات اقتصادی، مشخص بود که هند از نظر بین‌المللی قابل رقابت

است. رشد و شکوفایی صادرات که البته در مراحل اولیه به جای آنکه در رابطه با تولید بسیاری از محصولات مورد نظر صورت بگیرد، در بعضی از خدمات متجلی شد، از جمله عواملی است که در رشد اقتصادی سریع تاریخ هند تأثیری چشمگیر داشته است. ترس از اینکه ممکن است بعضی از شرکت‌های چندملیتی بتوانند بر هند و روند حرکت این کشور غلبه کنند، بیشتر مضحک به نظر می‌رسید. برعکس، پیشرفت و موفقیت چشمگیر هند در عقد قرارداد با آمریکا به منظور تأمین کالاهای مورد نظرش از طریق سفارش از بیرون عملاً در آمریکا به یک موضوع سیاسی مبدل شده بود و براساس آن اتهامات بی‌اساسی علیه هند مطرح می‌کردند که حاکی از آن بود که این کشور به شکل غیرعادلانه‌ای مشاغل آمریکاییان را از دست آنها درآورده است. در واقع، این کشور به بهترین شکل و در بهترین زمان ممکن با کارآفرینی کشور از نیروهای جهانی شدن برای کم کردن فاصله تکنولوژیکی خود با اقتصادهای مطرح و برتر جهان استفاده می‌کرد و این نیروها نیز مؤثر واقع می‌شدند.

بنابراین، حاصل اصلاحات هندوستان افزایش یا گام رو به جلویی در نرخ رشد این کشور بود. اگر از منظر بلندمدت به روند حرکتی این کشور توجه کنیم، می‌بینیم که هند در طول قرن بیستم، چهار مرحله از رشد را پشت سر گذاشته است: رشد کم تحت حاکمیت بریتانیا (۱۹۴۷-۱۹۰۰)، رشد کم تحت حاکمیت نظام مجوز نهر و (۱۹۷۰-۱۹۴۷)، رشد سریع‌تر با وقوع انقلاب سبز (۱۹۹۱-۱۹۷۰) و رشد بالای پایدار با آزادسازی بازار در دهه ۱۹۹۰ (۲۰۰۰-۱۹۹۱). این مراحل در تصویر ۱ نشان داده شده است.

بیم و هراسی که در خصوص جهانی شدن وجود داشت تا حد زیادی اغراق‌آمیز بود؛ اما به هر حال دلایلی مناسب و معقولی وجود دارد که نشان می‌دهد باید نسبت به سیاست‌های شرکت‌های چندملیتی هوشیار بود. یکی از نمونه‌های بارز این مسئله مربوط به اولین دیدار من از دهلی است که در اواخر دومین دوره ریاست جمهوری کلینتون صورت گرفت. سفیر آمریکا در هند از من دعوت کرد تا یک یا چند روز قبل از قرار ملاقاتم با نخست‌وزیر هند، به ملاقات او در سفارت بروم. سفیر در حالی که در چشمانم خیره شده بود به من گفت، «لطفاً به دوستانان تأکید کنید هرچه زودتر مشکل‌شان با انرون را حل کنند». منظور او از این مسئله اختلاف تجاری موجود بین این شرکت

آمریکایی با دولت ایالت مهاراشترا در مورد قیمت‌گذاری برق در نیروگاهی بود که شرکت انرون ساخته بود «در صورت عدم توافق طرفین، ممکن بود موضع هند در قبال بسیاری از شرکت‌های آمریکایی به خطر بیافتد». من همیشه از انجام این گفت‌وگوهای ثقیل با یک مقام ارشد آمریکایی به نیابت از یک کمپانی آمریکایی بیزار بودم و حال که می‌بینم انرون به یک تصویر و پوستر بچه‌گانه از یک شرکت کثیف آمریکایی تبدیل شده، تداعی آن مسائل بیش از پیش مرا می‌آزارد.



مأخذ: مادیسون، ۱۹۹۵.

نمودار ۱-۹ رشد اقتصادی هند از سال ۱۹۰۰

۹-۵ چالش‌های اقتصادی هند

هند در سال ۱۹۹۴ با چهار چالش عمده مواجه بود و این چالش‌ها تا دهه بعدی نیز کماکان بزرگ‌ترین و مهم‌ترین معضلات این کشور بودند که البته در گذر این زمان تا حدودی از شدت آنها کاسته شده بود. نخست اینکه، اصلاحات این کشور باید گسترش می‌یافت. آزادسازی شروع شده بود، اما اصلی‌ترین بخش‌های اقتصاد هند کماکان تحت تأثیر سیستم‌هایی که از نیم قرن پیش جریان داشتند، مختل و فلج بودند. دوم اینکه، هند باید

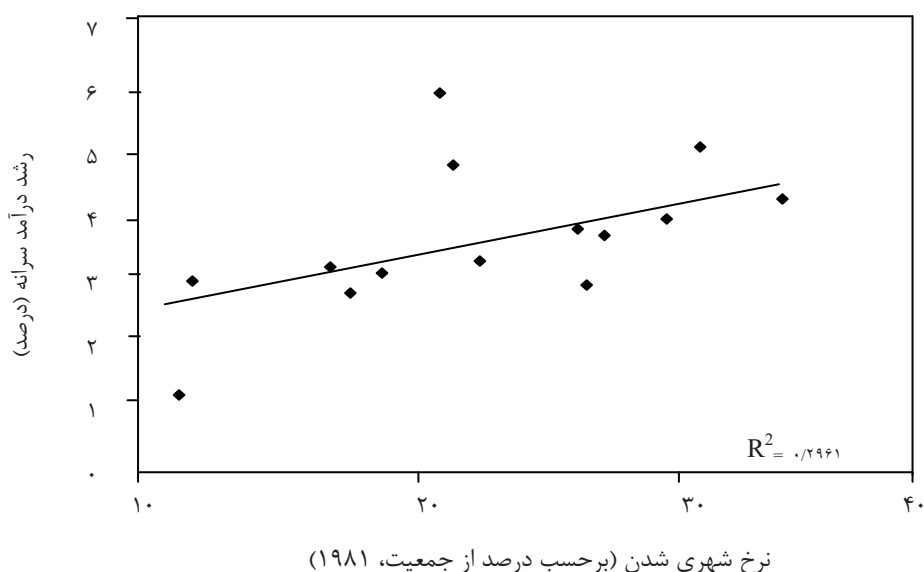
سرمایه‌گذاری سنگین و درخور توجهی را در زمینه زیرساخت‌های اولیه - راه‌ها، بنادر، برق، آب و بهداشت، مخابرات - انجام می‌داد تا بدین ترتیب هزینه‌های تولید را کاهش بدهد و اتحاد داخلی کشور و انسجام آن با بازارهای جهانی را تقویت کند. سوم آنکه، هند به سرمایه‌گذاری هرچه بیشتر در زمینه بهداشت و سلامت و آموزش مردم کشورش احتیاج داشت و می‌بایست این سرمایه‌گذاری را به‌خصوص برای طبقات پایین‌تر اجتماعی و یا اقشار مطرودی که با محرومیت‌های شدید و مداوم روبه‌رو بودند، صورت می‌داد. چهارم اینکه، هند باید به این نکته پی می‌برد که چطور و به چه میزان سرمایه‌گذاری اجتماعی و زیربنایی انجام بدهد، چون از سال ۱۹۹۴، بودجه این کشور در وضعیت خطرناکی قرار داشت و کسری بودجه در ابعاد وسیع هم در دولت‌های ایالتی و هم در دولت مرکزی وجود داشت.

بعد از سفری که در سال ۱۹۹۴ داشته‌ام گزارش مفصلی در مورد این چالش‌ها تهیه کردم: این کار من به‌نوبه خود، مباحث و مناظره‌های پرچالش و بحث‌برانگیزی را با دولت و مجامع دانشگاهی به راه انداخت. در سال ۱۹۹۶، من و همکارم نیروپام باجپایی به‌عنوان مشاور دولت مرکزی و هم‌زمان دولت ایالت تامیل نادو که یکی از ایالت‌های جنوبی هند و برخوردار از رشد سریع بود، منصوب شدیم. هر دوی ما از اینکه می‌دیدیم طی سال‌های اخیر بسیاری از راهکارهای پیشنهادی ما اتخاذ و به اجرا درآمده است، خوشحال بودیم.

بحث و ادعای اصلی ما این بوده است که هند نیز می‌توانست به نرخ رشدی برسد که در چین اتفاق افتاده بود و این مهم فقط در صورتی میسر بود که این کشور روند اصلاحات خود را عمیق‌تر و گسترده‌تر بکند. شرایط و اتفاقات ما را ناامید نکرده بود. در سال ۲۰۰۴ رشد هند به ۷ درصد در سال می‌رسید و این رقم در حال نزدیک شدن به نرخ رشد چین بود. از طرفی، کاهش فقر شدید در این کشور نیز نتایج مطلوب مشهودی به همراه داشت.

البته این روند به‌سادگی قابل کنترل و پیشگیری بود. اما نتایج حاصله در این زمینه از این حد فراتر رفت. به‌نحوی که شواهد به‌وضوح نشان داد که رشد اقتصادی هند کاملاً شهری بوده و فاصله بین استانداردهای زندگی در نقاط شهری و برون‌شهری طی سال‌های اخیر تشدید شده است. مطالعات من و همکارم نیروپام باجپایی به این نتیجه رسیده بود که نرخ شهرنشینی در سطح ایالتی بارزترین شاخص نرخ رشد نسبی در میان ایالت‌های هندوستان و به‌خصوص شهری‌ترین آنها از سال ۱۹۸۱ بوده و این ایالت‌ها از سریع‌ترین نرخ رشد نیز برخوردار بوده‌اند. در نمودار ۲-۹، رابطه بین رشد در سطوح ایالتی طی

سال‌های ۱۹۸۱-۱۹۹۱ برحسب میزان شهرنشینی هریک از ایالت‌ها از سال ۱۹۸۱، نشان داده شده است. بدیهی است که نقاط و بخش‌های شهری شده هند از بیشترین و سریع‌ترین رشد برخوردار بوده‌اند و این پدیده عجیبی نیست. انقلاب سبز بیشترین تأثیر را بر رشد و شکوفایی درآمد روستایی در دهه ۱۹۷۰ داشت، درحالی‌که رشد اقتصادی تا آن زمان اساساً بر تولیدات شهری و صنعت فناوری اطلاعات شهری متمرکز بود. در انتخابات سال ۲۰۰۴، شعار بخش روستایی این بود که «کافی، کافی است» و این بدان معنا بود که مناطق روستایی باید از رشد سریع هند، بیشتر بهره‌مند شوند.



نمودار ۲-۹ نرخ رشد در سال‌های ۱۹۸۱-۱۹۹۱ و شهرسازی ایالتی در سال ۱۹۸۱

با انتصاب مان موهان سینگ به‌عنوان نخست‌وزیر جدید، دولت هند سیاست‌های خود را بر ترمیم و اصلاحات لازم برای رشد مناطق روستایی متمرکز کرد. رویکرد اصلی که به اعتقاد من روش بسیار مناسب و مؤثری است، افزایش سرمایه‌گذاری در مناطق روستایی برای اطمینان از این هدف است که همه روستاهای هند به‌زودی از امتیاز و مزایای زیرساخت‌های اولیه و خدمات اجتماعی بهره‌مند خواهند شد. لازم به ذکر است که دولت

این کشور قویاً اعلام کرده است که «برق حق همه است» و همه باید از خدمات بهداشت و سلامت ضروری و برخورداری از آب آشامیدنی سالم، برخوردار باشند. در جامعه هندوستان شعارهای پوپولیستی و عوام‌گرایانه محض وجود ندارد. بلکه موارد موجود در واقع اهداف دست‌یافتنی و قابل تحقق و مبانی لازم برای سرمایه‌گذاری‌های ضروری است. این اهداف متعلق به همه تقسیمات اجتماعی هند بوده و دولت این کشور نسبت به تحقق آنها نه تنها برای طبقات بالای اجتماعی، بلکه برای همه اقشار این کشور متعهد است و می‌کوشد تا همه آحاد مردم از مزایا و خدمات اجتماعی اولیه و زیرساخت‌های ضروری مذکور بهره‌مند شوند. تعهدات جدید دولت در واقع بخش ضروری و اصلی دوره توسعه موفقیت‌آمیز هستند و مهم‌تر اینکه یکی از ارکان اصلی رهایی تاریخی هند از تله فقر محسوب می‌شوند. پی. چیدامبارام، وزیر دارایی این کشور، نطق تبیین بودجه سال ۲۰۰۴ خود را با نقل قول زیر ابراز کرد:

کشورهای جهان و از جمله هند، اهداف برنامه توسعه هزاره را مدنظر قرار داده‌اند. زمان ما برای تحقق اهداف این برنامه، پایان هزاره فعلی نیست، بلکه ما سال ۲۰۱۵ را برای تحقق این اهداف در نظر گرفته‌ایم. آیا ما به این اهداف خواهیم رسید؟ در طول یازده سالی که تا این موعده باقی است، سرنوشت و هدف ما در دستان خود ماست. پیشرفت همیشه در یک مسیر هموار نیست، اما اجتناب‌ناپذیر هم نیست. سنت تیروالووار دو هزار سال پیش گفت: «حاکمان خوب کسانی هستند که به‌جای جرم و جنایت به اخلاق و تعهد پایبندند و در مسیر شجاعت و صداقت گام برمی‌دارند». اگر بخواهیم حکومت خود را با احساس و تعقل همراه کنیم و در مسیر شجاعت و صداقت گام برداریم، می‌توانیم سرنوشت آینده را رقم بزنیم، و در این صورت این قرن، قرن هندوستان خواهد بود.

۹-۶ درس‌هایی از هندوستان

چیدامبارام، وزیر دارایی کشور، درست می‌گفت. قرن بیست‌ویکم احتمالاً دورانی است که طی آن هند نیز مانند چین، قرن‌ها سقوط و افت نسبی اقتصادی این کشور را به‌طور اساسی تغییر خواهد داد. من از اوایل دهه ۱۹۹۰ چنین دیدگاه خوش‌بینانه‌ای داشتم و

خوشبختانه وقایع نیز صحت این دیدگاه را به اثبات رسانده‌اند. بحث بدبینانه و توأم با تردیدی که شرح آن در دهه ۱۹۷۰ را مطرح کردم و بار دیگر در نیمه اول دهه ۱۹۹۰ مجدداً مطرح شد - اینکه هند به واسطه فرهنگ، تاریخ یا جغرافیای این کشور محکوم به فقر مداوم است - درست نیست. برخلاف نقطه نظر بدبینان، نرخ رشد «هند» به هیچ وجه اصلاح‌ناپذیر و غیرقابل ترمیم نیست. انقلاب سبز و پس از آن روند اصلاحات بازار رشد گند دهه‌های ۱۹۶۰-۱۹۵۰ را تحت الشعاع قرار داد. مشکلات مزمن و حاد طبقاتی که به نوعی مانع از پویایی اجتماعی شد و بخش‌هایی زیادی از جمعیت این کشور را از بهداشت، آموزش و تغذیه کافی محروم کرده بود، در قبال نیروهای سیاسی و اقتصادی مقتدر و قدرتمند، انعطاف‌پذیر و قابل اصلاح هستند. هم‌زمان با پیشرفت روند توسعه اقتصادی و گسترش فزاینده شهرنشینی و شهری شدن هندوستان، هنوز هم بسیاری از تقسیم‌بندی‌های طبقاتی نسبتاً بزرگ در سطوح روستایی در حال مهاجرت به سوی بازار کار شهری هستند. از طرفی، دمکراسی نیز در حال از بین بردن سلسله‌مراتب اجتماعی قدیمی حاکم بر بعضی مناطق است. «یک نفر، یک رأی» شاکله اصلی صحنه سیاسی اواسط سال ۲۰۰۴ بود و این مقطع درست زمانی بود که روستاهای هند با صدایی شفاف و رسا خواستار برخورداری از سهم بیشتر در سرمایه‌گذاری‌های دولتی شدند.

هند همچنین در خصوص ثروت و غنای تقسیم کار بین‌المللی و اینکه چطور این کشور در واکنش به احتمالات تکنولوژیکی تغییر می‌کند، درس‌ها و تجارب آموزنده‌ای برای جهان دارد. واقعاً چه کسی ۲۵ سال پیش می‌توانست حدس بزند که هندوستان فقرزده خواهد توانست در دهه ۱۹۹۰ با بهره‌گیری از خدمات اطلاعاتی پیشرفته، در عرصه اقتصاد جهانی به رشد و شکوفایی برسد؟ هیچ‌کس. امکانات تکنولوژیکی بهره‌مند از برنامه‌ریزی‌های نرم‌افزاری اینترنتی، پردازش و برنامه‌ریزی‌های تجارت دریایی، یادداشت‌برداری از داده‌های دور دست و میزبانی از دیگر صنایع مبتنی بر فناوری اطلاعات با وجود اوج اهمیتی که داشته، اما برای رسیدن به چنان پیشرفتی کافی نبوده است. من بارها و به‌عنوان اولین نفر شاهد این مسئله بوده‌ام که چطور سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت هند در زمینه‌هایی مثل تحصیلات عالی و به‌خصوص در زمینه مؤسسات فناوری باعث بهره‌مندی این کشور از امتیازات و امکانات جدید در حوزه فناوری اطلاعات شده است. همه این اقدامات به‌نوبه خود بستر و فضای مناسبی برای صنایع تازه‌تأسیس مبتنی بر فناوری اطلاعات شده‌اند. در

بازدیدهایی که از هند داشته‌ام اغلب با دانشمندان سرشناس و برجسته‌ای ملاقات کرده‌ام که با تحصیلات تخصصی و سال‌ها تحقیق و پژوهش خود، نقش ارزنده و مؤثری را در توسعه اقتصادی هند ایفا کرده‌اند.

تنوع جغرافیایی هند نیز یکی از ویژگی‌های دیگری است که باعث تعمیق برداشت من از وضعیت محیط طبیعی این کشور و چگونگی کمک و تأثیر آن در فعالیت اقتصادی این کشور داشت. انقلاب سبز هند نیز همانند آنچه در چین اتفاق افتاد، در طول دهه‌های ۱۹۸۰-۱۹۷۰ باعث نوعی توسعه روستایی شد و جالب اینکه وقوع انقلاب سبز در هند، ایالت پنجاب را به ثروتمندترین و سریع‌ترین ایالت کشور از نظر رشد، مبدل ساخت. اما این مرحله از رشد روستایی، دوام چندانی نداشت. از دهه ۱۹۸۰ و خصوصاً از دهه ۱۹۹۰، تولیدات و خدمات شهری در تعیین مسیر روند حرکتی مؤثر واقع شد. در نتیجه، شهرهای بزرگ بندری و ساحلی - بمبئی، کلکته، چنای - ستاره‌های درخشان رشد اقتصادی هند شده بودند. مناطق پست ساحلی و به‌خصوص دشت‌های هم‌جوار رود گنگ تا حدودی از این قافله عقب ماند و این شبیه به اتفاقی بود که برای بخش‌های غربی چین در مقایسه با استان‌های ساحلی آن کشور افتاده بود. جغرافیا - با نزولات ناشی از آن، درجه حرارت، خاک، منابع طبیعی و امراض مسری - کماکان با مؤلفه‌هایی نظیر بوم‌شناسی بیماری، تولید غلات و سایر عوامل، توسعه منطقه‌ای هند را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

بازگشت چین و هندوستان به سطوح بالای اقتصاد جهانی در قرن بیست‌ویکم قطعاً باعث شکل‌گیری سیاسی و اجتماعی جهان می‌شود. سلطه فراگیر غرب که بیش از پنج قرن از حکم‌فرمایی و استیلای آن می‌گذرد، در آستانه افول است. ما نه تنها باید چنین توسعه‌هایی را از منظر شگفتی مدنظر قرار بدهیم بلکه باید به پیشرفت آنها نیز امیدوار باشیم. آدام اسمیت، اتحاد اروپا و آسیا از طریق تجارت دریایی و همچنین کشف آمریکا را دو مورد از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین وقایع تاریخ بشری می‌دانست. وی بر این باور بود که ایجاد چنین اتحادی، از بعضی جهات، بین اقصی نقاط جهان، به آنها امکان می‌دهد تا خواسته‌های یکدیگر را محقق کنند، بهره‌مندی یکدیگر از امتیازات و امکانات را افزایش بدهند، به صنایع یکدیگر کمک کنند و اینکه چنین گرایشی به‌طور کلی مفید و مؤثر به نظر می‌رسد. با این حال، اسمیت با اظهار تأسف تصریح می‌کرد که «برتری زور»

در اروپا «به اروپاییان امکان داده بود تا در قبال بروز هرگونه بی‌عدالتی در هریک از آن کشورهای دوردست، از نوعی مصونیت برخوردار باشند». وی امیدوار بود روزی فرابرسد که برابری شهامت و زور به رعایت هرچه بیشتر حقوق دیگران بیانجامد و همچنین معتقد بود که «بازرگانی گسترده» به تحقق هرچه سریع‌تر چنان روزی کمک خواهد کرد. اگر رفتار و عملکرد عاقلانه‌ای داشته باشیم، دوره احترام متقابل و تبادل سودمندی و امتیاز بین شرق و غرب به‌طور پایدار قابل دستیابی خواهد بود.

فصل دهم

مرگ خاموش: آفریقا
و بیماری

تا قبل از سال ۱۹۹۵ هرگز به آفریقای سیاه سفر نکرده بودم. پس از کار و تحقیق در سایر مناطق جهان، به ضرورت روزافزون شناخت چالش‌های توسعه فقیرترین منطقه جهان پی بردم. آنچه در این منطقه یافتیم وخیم‌تر از چیزی بود که انتظارش را داشتیم و دلایل وخامت اوضاع نیز با آنچه معمول و متداول است، کاملاً تفاوت داشت. یک دهه کار و مطالعه در آفریقا، نکات فراوانی را درباره فقر شدید، قدرت و محدودیت‌های جهانی شدن و نیروی تزلزل‌ناپذیر روحیه بشری در مواجهه با ناملايمات، به من آموخت.

از زمانی که کار در آفریقا را شروع کردم، خود را برای مشاهده مسائلی آماده کرده بودم که بیش از سایر مسائل و حقایقی که در سال‌های قبل با آنها مواجه شده بودم، از وضوح و شفافیت برخوردارند. بیش از یک دهه مشاوره اقتصادی از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۵ به من نکات آموزنده‌ای را درباره هنر تشخیص تفاوت^۱ آموخته بود، بنابراین بهتر می‌توانستم به چگونگی این نکته پی ببرم که بحران توسعه آفریقا بیانگر تعاملات بین تاریخ، جغرافیا، سیاست‌های داخلی و ژئوپلیتیک است. این تعاملات باعث گرفتاری آفریقای محروم در تله فقر شده بود. بدتر آنکه از اواسط دهه ۱۹۹۰، آفریقا با سرعت به سمت بیماری عالم‌گیر ایدز یکی از مهلک‌ترین بیماری‌های تاریخ بشری پیش می‌رفت.

۱-۱۰ چه کسی، چه کسی را درباره مدیریت اندرز می‌دهد؟

جهان خارج برای مشکلات و مسائل مرتبط با بحران بلندمدت آفریقا پاسخ‌های حاضر و آماده‌ای را ارائه می‌دهد. تمام مسائل همواره با فساد و سوءحاکمیت مرتبط بوده است. مأموران و مسئولان غربی، از جمله هیئت‌های اعزامی صندوق جهانی پول و بانک جهانی

1. Differential Diagnosis

به کشورهای آفریقایی، همواره عقیده داشته‌اند که آفریقا نیاز دارد که خود برای بهبودی خود اقدام کند و به نیروهای بازار اجازه دهد که بدون دخالت حکمرانان فاسد به فعالیت و عملیات بپردازند. بیل آریلی^۱ یکی از مجریان میزگردهای تلویزیونی آمریکا اخیراً به اظهار عقیده‌ای رایج در این زمینه پرداخت و گفت «آفریقا یک قاره فاسد است، قاره‌ای که در هرچ‌ومرج قرار دارد. ما قادر نیستیم بسیاری از نظام‌های خود را که به آفریقا فرستاده‌ایم در آنجا اجرا کنیم. پول در آنجا دزدیده می‌شود. در رویارویی با چنین موقعیتی که در آن دولت به‌طور هماهنگ عمل نمی‌کند و در شرایطی که فساد همه جا را فراگرفته است، چگونه می‌توان از این معضل گذر کرد»؟

دول غربی در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به اجرای سیاست‌های بودجه‌ای سخت‌گیرانه در آفریقا پرداختند. صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به تعیین سیاست‌های اقتصادی قاره مقروض پرداختند و مقررات و اصول نظارت بودجه‌ای سخت‌گیرانه‌ای را ارائه کردند که تحت عنوان برنامه‌های تطابق ساختاری شناخته می‌شد. با آغاز قرن ۲۱، آفریقا حتی از اواخر دهه ۱۹۶۰ یعنی زمانی که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی پا به عرصه اقتصاد آفریقا گذاشت نیز فقیرتر شده و بیماری، رشد جمعیت و نابودی محیط زیست از کنترل خارج گشته بود.

هنگامی که سخن از اتهامات حاکمیت نامناسب به میان می‌آید، غرب باید کمی محتاط‌تر و محافظه‌کارانه‌تر سخن بگوید. هیچ‌چیز نمی‌تواند در ظلم و چپاول بلندمدتی که بر آفریقا تحمیل کرد، از جهان غرب پیشی بگیرد. به دنبال سه قرن تجارت برده از سال ۱۵۰۰ تا اوایل دهه ۱۸۰۰، یک قرن حکومت استعماری ظالمانه نیز بر آفریقا تحمیل شد. دوران استعماری، علاوه بر نابودی اقتصادی آفریقا، این کشور را از برخورداری از شهروندان و رهبران تحصیل کرده، زیرساخت‌های اساسی و تسهیلات بهداشتی و پزشکی عمومی نیز محروم کرد. مرزهای کشورهای تازه استقلال‌یافته طبق همان خطوط و مرزهایی شکل گرفت که امپراتوران سابق آن را به شکلی کاملاً خودسرانه و اختیاری تعیین کرده بودند و به این ترتیب توزیع و جداسازی گروه‌های محلی و قومی، اکوسیستم‌ها، آب‌خیزها و منابع مالی به شیوه‌های اختیاری و دلخواهی صورت گرفت.

1. Bill O'Reilly

با پایان دوران استعمار و آغاز جنگ سرد، آفریقا به بازیچه‌ای محض تبدیل شد. جنگجویان غربی جنگ سرد و جاسوسان و عاملان سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا (سیا)^۱ و سازمان‌های همتای آن در اروپا به مخالفت با رهبران آفریقایی برخاستند که در آن زمان به اشاعه ناسیونالیسم روی آورده و خواهان کمک اتحاد جماهیر شوروی سابق بودند و یا شرایط بهتری را در رابطه با سرمایه‌گذاری غرب در معادن و منابع انرژی آفریقا طلب می‌کردند. عاملان سازمان سیا و جاسوسان بلژیکی اولین نخست‌وزیر کاریزمای کنگو یعنی پاتریک لومومبا^۲ را ترور کرده و موبوتو سسه سکو^۳ که فردی ظالم و ستمگر بود را به‌جای او برگزیدند. در دهه ۱۹۸۰، آمریکا به حمایت از شورش خونین و خشونت‌آمیز یوناس ساویمبی^۴ علیه دولت آنگولا برخاست و ضدکمونیست بودن او را بهانه‌ای برای این حمایت اعلام کرد، درحالی‌که حقیقتاً وی تبهکاری خشونت‌طلب و فاسد بود. آمریکا به مدت طولانی از حکومت آپارتاید آفریقای جنوبی حمایت کرد و در طول مدت زمانی که این رژیم به مسلح کردن شورشیان خشونت‌طلب رنامو^۵ در کشور همسایه یعنی موزامبیک می‌پرداخت، آمریکا نیز حمایت خود را گسترش داد. سیا در برکناری خونین رئیس‌جمهور غنا یعنی کوآمه انکروما^۶ که در سال ۱۹۶۶ به‌وقوع پیوست نیز دست داشت. در واقع از میان دلایل مختلف بروز تمامی بحران‌های سیاسی کشورهای آفریقایی - سودان، سومالی و سایر کشورها - دخالت غربی‌ها تاریخچه‌ای دیرینه دارد.

اما آنچه غرب همواره از انجام آن سر باز می‌زد، سرمایه‌گذاری در توسعه اقتصادی بلندمدت آفریقا بود. وقتی سیاستگذاران اصلی آمریکا در دهه ۱۹۶۰ تصمیم گرفتند از اجرای سیاستی شبیه طرح مارشال^۷ در خصوص آفریقا حمایت نکنند، دیگر کار از کار گذشت؛ اگرچه چنین سیاستی دقیقاً همان چیزی بود که برای شکل‌گیری

1. Central Intelligence Agency (CIA)

2. Patrice Lumumba

3. Mobutu Sese Seko

4. Jonas Savimbi

۵. Renamo: نیروهای مقاومت ملی موزامبیک - م.

6. Kwame Nkrumah

۷. Marshall Plan: طرح کمک آمریکا برای توسعه اقتصادی کشورهای اروپای غربی که پس از جنگ جهانی دوم

برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم در این کشورها اجرا شد - م.

زیرساخت‌های یک رشد بلندمدت، مورد نیاز بود. البته این بدان معنا نیست که مقامات آمریکایی تشخیص ضرورت اجرای چنین سیاستی را تکذیب کردند - آنها می‌دانستند که طرح مارشال ضروری است - بلکه رهبران سیاسی این کشور مایل به پرداخت هزینه اجرای چنین طرحی نبودند.

رئیس سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا در آوریل ۱۹۶۵، برآورد اطلاعاتی ملی^۱ درباره «مشکلات و چشم‌اندازهای آفریقای سیاه»^۲ را ارائه کرد. این برآورد به شکل صحیحی، نتایج زیر را درباره چشم‌اندازهای رشد در آفریقا معرفی نمود:

رشد اقتصادی در بسیاری از مناطق (آفریقا - م) بسیار آهسته و کند خواهد بود؛ در واقع، امکان شکست چنین رشدی در بسیاری از کشورهای قاره آفریقا محتمل و قابل پیش‌بینی است. کمبود و فقدان شدید تمام انواع مهارت‌های فنی و مدیریتی به شکل گسترده مشهود است؛ درحقیقت، نهادهای بنیادی و افراد مورد نیاز برای توسعه اقتصادی یا ناکافی هستند و یا اصلاً وجود ندارند. علاوه بر این، به‌شدت بعید و غیرمحتمل است که کشورهای آفریقایی بتوانند برای دستیابی به توسعه اقتصادی به تعویق افتاده خود، از کمک‌ها یا سرمایه‌گذاری‌های خارجی برخوردار شوند (جمله آخر مورد تأکید قرار گرفته بود).

همان‌طور که یکی از کارمندان شورای امنیت ملی در ژوئن ۱۹۶۵ در توجیه مک جورج باندی،^۳ دستیار ویژه لیندون جانسون^۴ در امور امنیت ملی، گفته بود، حکم رئیس‌جمهور به وزارت خارجه، هشدار می‌دهد که افزایش چشمگیر و قابل ملاحظه‌ای در کمک‌های خارجی آمریکا [به آفریقا] مشاهده نمی‌شود.

۲-۱۰ دلایل عمیق‌تر فقر در آفریقا

هم منتقدان حکومت‌های آفریقایی و هم منتقدان تجاوز و دخالت‌های غرب در امور آفریقا مسیر نادرستی را طی کرده‌اند. سیاست‌مداران سرانجام نتوانسته‌اند بحران اقتصادی بلندمدت آفریقا را شرح و توضیح دهند. این ادعا که فساد، منبع اصلی این

1. National Intelligence Estimate

2. Problems and Prospects in Sub-saharan Africa

3. Mc George Bundy

۴. Lindon Johnson: رئیس‌جمهور وقت آمریکا - م.

مشکل است با تجربه‌های عملی یا مذاقه‌های جدی، سازگاری و هماهنگی چندانی ندارد. در طول یک دهه گذشته به خوبی شاهد بودیم که چگونه برخی کشورهای آفریقایی مانند غنا، مالاوی، مالی و سنگال از رشد و شکوفایی اقتصادی بازمانده و در آن شکست خوردند، در حالی که برخی از جوامع آسیایی مانند بنگلادش، هند، اندونزی و پاکستان که از فساد گسترده‌ای برخوردار بودند به رشد اقتصادی سریع دست یافتند. جدول ۱-۱۰ به قیاس درجه درک فساد و نرخ رشد اقتصادی مربوط به این کشورهای آفریقایی و آسیایی می‌پردازد که از سوی سازمان شفافیت بین‌المللی^۱ صورت گرفته است. مشاهده می‌شود که کشورهای آفریقایی حتی در صورت برخورداری از فساد کمتر در قیاس با هم‌تایان آسیایی خود نیز از رشد اقتصادی کمتری برخوردارند. با بهره‌گیری از آزمون‌های رسمی آمار می‌توان به این نتیجه رسید که سرانه رشد اقتصادی آفریقا در مقایسه با سایر کشورهای در حال توسعه که دارای سطح یکسانی از فساد و درآمد هستند، به شکل چشمگیری کمتر و حدود ۳ درصد در سال می‌باشد.

جدول ۱-۱۰ فساد و رشد اقتصادی

متوسط رشد سرانه تولید ناخالص داخلی سالانه، ۱۹۸۰-۲۰۰۰	نرخ درک فساد*		
۰/۳	۷۰	غنا	آفریقای سیاه
۰/۵	۷۶	سنگال	
-۰/۵	۷۸	مالی	
۰/۲	۸۳	مالاوی	
۳/۵	۸۳	هند	آسیای شرقی
۲/۴	۹۲	پاکستان	
۳/۵	۱۲۲	اندونزی	
۲/۰	۱۲۳	بنگلادش	

* اعداد بزرگ‌تر بیانگر فساد بیشتر است.

مأخذ: سازمان شفافیت بین‌المللی و گزارش فساد جهانی، ۲۰۰۴.

رویکردهای به‌کار گرفته شده برای بررسی فقر در آفریقا اغلب به ابتذال و پیش‌داوری انجامیده و در تشریح توسعه اقتصادی، از قدرت توصیفی ناچیزی برخوردار بوده‌اند. اما مطالعه من در خصوص آفریقا هم عقلانی و هم نوعی سرگذشت و ماجراجویی انسانی است. به‌نظر من تلاش انجام گرفته در این راستا به نمایان شدن برخی دلایل عمیق‌تر محرومیت و وضعیت ناگوار در آفریقا کمک کرده و راه‌حل‌های امیدوارکننده‌ای را برای مقابله با این معضل ارائه کرده است.

۳-۱۰ اولین رویارویی

آنچه از آغاز سیاحت در مرزهای آفریقا، از زیمبابوه تا زامبیا، توجه مرا به‌خود جلب کرد و در طول سفرهای بی‌شمار من به این قاره مرا بیش از هر چیز تحت تأثیر قرار داد، بوم‌شناسی^۱ طبیعی متمایز و نقش آن در کمک به شکل‌گیری تاریخ اقتصادی اخیر آفریقا بود. ای. ا. ویلسون^۲ زیست‌شناس مشهور آمریکایی، کاملاً به‌درستی عقیده دارد که انسان‌ها برای احساس پژواک و طنینی خاص در دشت‌های آفریقایی، جایی که بشر از ۱۵۰ هزار سال قبل در آنجا می‌زیست، نوعی استعداد ذاتی دارند. باین‌حال اگرچه این دشت‌ها بسیار جذاب و فریبنده هستند، اما چالش‌های فراوان و منحصربه‌فردی را بر توسعه اقتصادی مدرن تحمیل می‌کنند بیماری، خشک‌سالی و دوری از بازارهای جهانی، فقط سه مورد از این چالش‌هاست. قبلاً گفته شد که آدام اسمیت در کتاب خود تحت عنوان ثروت ملل^۳ به بررسی مورد آخر از این موارد سه‌گانه می‌پردازد و در سال ۱۷۷۶ اعلام می‌کند که آفریقا از دیرباز فقیر بوده و دلیل این فقر عدم برخورداری از رودخانه‌های قابل کشتی‌رانی و خلیج‌های طبیعی است که بتوان از طریق آن به منافع کم‌هزینه تجارت دریایی دست یافت.

در حال گذر از کلبه‌های خشتی کم‌تعدادی که در مناطق روستایی جنوب زامبیا بنا شده بودند، از مشاهده انزوای اقتصادی گسترده خانوارهای ساکن در این کلبه‌های روستایی و کلبه‌های واقع در نزدیکی جاده آسفالتی که روی آن در حال رانندگی بودم،

1. Ecology

2. E. O. Wilson

3. The Wealth of Nations

به شدت شگفت‌زده شدم. این مناطق مسکونی عمدتاً از تعداد اندکی کلبه تشکیل شده بودند که اطراف منطقه مخصوص نگهداری مرغ و خروس و انبار هیزم حلقه زده بودند. این مناطق مسکونی فاقد هرگونه امکانات مخابراتی و برق بودند، علاوه بر این هیچ‌گونه امکان حمل‌ونقل موتوری یا حتی ارابه‌ای که توسط حیوانات حمل شود نیز در این مناطق به چشم نمی‌خورد. تراکم ناچیز جمعیتی این مناطق بیانگر بازدهی ناچیز و اندک مزارعی بود که محصول به دست آمده از آنها می‌توانست فقط تعداد اندکی از افراد را تحت پوشش قرار دهد. (این منطقه یکی از مناطقی بود که از بارندگی مستمر و خاک نسبتاً قابل قبولی برخوردار بود؛ سایر بخش‌های آفریقا که پس از دیدار از این منطقه به مطالعه در آنها پرداختم، محروم‌تر بودند). با مطالعه در این مناطق دانستم که خاک مزارع آن فاقد مواد مغذی بوده و مزارع رعیتی آن برای فروش محصولات یا خرید کودهای شیمیایی، به بازارهای سازمان‌یافته دسترسی ندارند. اگرچه درک دقیق من از این مشکلات سال‌ها بعد حاصل شد و قطعاً این آگاهی را از تفاسیر مختلف علوم اقتصادی کسب نکردم!

به خوبی می‌شد فهمید که انزوا و عدم وجود زیرساخت‌های اولیه از مشخصه‌های بارز اکثر مناطق روستایی آفریقا است و بیشتر مردم آفریقا در این مناطق روستایی ساکن هستند. در واقع شاید از همان آغاز این حقایق بر من روشن و آشکار بود. اطلاعات مربوط به تراکم جمعیتی، جاده‌ها، وسایل نقلیه موتوری، دسترسی به امکانات مخابراتی و برقی و سایر موارد در منابع اطلاعاتی منتشره نیز قابل دسترسی بود. اما بدون بهره‌گیری از مزیت سفر به جوامع روستایی آفریقا هرگز نمی‌توانستم بفهمم که در این منابع اطلاعاتی باید دنبال چه چیزی بگردم و یا اینکه این اطلاعات چه مفهومی دارند.

قبل از رسیدن به لوساکا^۱ در اولین سفر خود به آفریقا، می‌دانستم که مسائل موجود در این قاره بسیار متفاوت است، اما هرگز نمی‌توانستم وسعت این تفاوت را حدس بزنم. در حال حاضر حضور یکی از نیروهایی که در دهه آتی مرا درهم خواهد شکست، به خوبی احساس نمی‌شود. در روز دوم یا سوم سفر به سواحل زامبیا همکار من از دانشگاه هاروارد اطلاع داد که یکی از همکاران زامبیایی او در پروژه اصلاحات مالی اخیراً در گذشته است.

وقتی از او پرسیدم متوفی چند سال داشته است، او پاسخ داد: «هم‌سن و سال ما بود». وقتی پرسیدم: «چرا فوت کرده است؟» او گفت: «ایدز، جفری،^۱ ایدز».

این اولین آشنایی من با حقایق مربوط به بیماری ایدز در آفریقا بود. یک گروه از دانشگاه هاروارد در طول سه سال گذشته رهبری اجرای پروژه‌ای را برای کمک به احیای زامبیا پس از مواجهه با یک بحران مالی فاجعه‌آمیز به عهده داشت. مردم زامبیا هرگز نتوانستند دوباره روی پای خود بایستند؛ در عوض تعداد قابل توجهی از آنها از جمله افراد تحصیل کرده مشارکت‌کننده در پروژه، جان خود را از دست دادند. قرار بود این پروژه به‌عنوان یک طرح «ظرفیت‌سازی» عمل کند، اما زامبیا بیش از آنکه به ظرفیت‌ها و استعداد‌های مورد نظر دست پیدا کند، استعدادهای پرورش‌یافته خود را به‌سرعت از دست می‌داد.

ایدز تا اواسط دهه ۱۹۹۰ بی‌رحمانه پیش می‌رفت، اما آثار و تبعات وخیم‌تر آن هنوز در راه بود: فقدان بی‌پایان کار، تشییع جنازه و نجا‌های آهسته مرگ پشت در بود. ایدز در تأثیرگذاری مخرب و مهلک خود بر جامعه آفریقا تنها نبود. خیلی زود و به‌طور وضوح از حضور قاتل مودی دیگری آگاهی پیدا کردم: مالاریا. ابتدا فکر می‌کردم مالاریا کمتر از آنی اهمیت دارد که مجبور شوم هفته‌ای یک بار داروی مفلوکین^۲ تزریق کنم. اما به تدریج به عمق فاجعه پی بردم. تقریباً تمام همکاران آفریقایی ما، بدون استثنا به‌دلیل حملات آنفلوانزا مانند مالاریا، چندین روز از سال را از دست می‌دادند. هرچند وقت یک بار می‌شنوم که یکی از فارغ‌التحصیلان آفریقایی دانشکده ما که برای سفری کوتاه به آفریقا برگشته بود، بر اثر حمله شدید بیماری مالاریا از پای درآمده است. برخی از آنها در بیمارستان در گذشته‌اند و برخی دیگر به مرگ نزدیک‌اند. آنچه بیش از پیش تعجب مرا برمی‌انگیخت، همه‌گیری مالاریا میان کودکان بود. فرزندان تمام افراد - غنی و فقیر - در معرض ابتلای به مالاریا بودند و تمام آنها در خطر عواقب و عوارض خطرناک آن بودند.

با توجه به اینکه همسر من پزشک است، با مباحث متعدد پزشکی خوگرفته‌ام. اما ورای تمام این حقایق باید بگویم که مرگ و بیماری یکی از درون‌مایه‌های همیشگی سفر

۱. Jeff: مخفف جفری، نام نویسنده - م.

من به آفریقا بوده‌اند. در هیچ جای دیگر، حتی در ارتفاعات بولیوی که مملو از بیماری است نیز تا این حد با بیماری و مرگ مواجه نبوده‌ام. هند نیز هیچ‌وقت چنین احساسی را از مرگ در من برنیا نگیخته است. با آغاز هزاره جدید، امید زندگی در آفریقای سیاه به ۴۷ سال رسیده است که حدود دو دهه کمتر از امید زندگی در آسیای شرقی (۶۹ سال) و ۳۱ سال کمتر از متوسط امید زندگی در کشورهای توسعه‌یافته (۷۸ سال) است. در بخش‌هایی از آفریقا به دلیل گسترش ایدز، امید زندگی حدود بیست سال کاهش یافته است. نقشه جهانی امید زندگی در نقشه ۸، موقعیت منحصر به فرد و غیرعادی آفریقا را نشان می‌دهد.

به تدریج دانستم که حضور دائمی بیماری و مرگ در ناتوانی بلندمدت آفریقا برای دستیابی به توسعه اقتصادی، نقش عمیق و مهمی ایفا کرده است. چالش و مشکل حل نشده‌ای که پیش روی اقتصاددانان و متخصصان توسعه اقتصادی قرار دارد این است که بفهمند چرا دستیابی به توسعه اقتصادی در آفریقا تا این حد دشوار بوده است و این دشواری نه فقط در زمان حال، بلکه برای سالیان سال و نه در بخش‌هایی از مناطق گرمسیری آفریقا، بلکه در تمام این مناطق (به‌استثنای پنج کشور آفریقای شمالی و آفریقای جنوبی) وجود داشته است. حتی قبل از انقلاب صنعتی نیز آفریقا کمترین نرخ شهرگرایی را در کل دنیا داشته و به نظر می‌رسد در آغاز دوران رشد اقتصادی مدرن نیز از پایین‌ترین استانداردهای زندگی در جهان برخوردار بوده است. طبق اظهارات آنگوس مادیسون،^۱ تاریخ‌دان اقتصادی مشهور انگلیسی، از سال ۱۸۲۰ و در دوره‌های مختلف، آفریقا در میان تمام نقاط دنیا از پایین‌ترین نرخ رشد برخوردار بوده است. این نرخ رشد اندک از قبل از زمان حکومت استعماری اروپا بر آفریقا در دهه ۱۸۸۰ تا زمان استقلال آن را شامل می‌شود. آیا بار غیرعادی بیماری را می‌توان دلیلی مهم برای این رشد پایین دانست؟

تصمیم گرفتم با بهره‌گیری از گروهی از پروژه‌های تحقیقاتی و عملکردهای مشورتی به مسئله عدم توسعه اقتصادی آفریقا بپردازم. قطعاً بخشی از پاسخ این مشکل به تصمیمات دولتی مربوط می‌شود که از سوی حکومت‌های آفریقایی اتخاذ می‌شوند. من به دفعات به زیمبابوه سفر کرده و از نزدیک شاهد آثار چپاول و ویرانی‌های رابرت موگابه^۲ بوده‌ام. زیمبابوه کشوری است که تعریف قدیمی حکومت نادرست و فلاکت‌بار، توضیح و

1. Angus Maddison

2. Robert Mugabe

دلیل کافی برای بیماری‌های آن است (اگرچه بدون شک ملت آن از مشکلات جدی دیگری نیز در عذاب هستند). من در سال ۱۹۹۷ برای سخنرانی در یک اجلاس ملی به شهر هاراره^۱ در زیمبابوه دعوت شده بودم و تنها سخنران خارجی این اجلاس به‌شمار می‌رفتم. هنگام سخنرانی به‌طور جدی هشدار دادم که زیمبابوه از لحاظ مالی در لبه پرتگاه قرار دارد. برحسب اتفاق در همان هنگام برق هتل و محل اجلاس قطع شد و من مجبور شدم به‌دلیل کار نکردن سیستم برق اضطراری در روشنایی شمع از هفده ردیف پله پایین بیایم. متأسفانه درستی سمبل دردناک قطعی برق در زیمبابوه سال‌ها بعد به اثبات رسید.

بخش دیگری از مشکل عدم توسعه اقتصادی آفریقا قطعاً در اجرای اصلاحات سنتی بازار، به‌ویژه در رابطه با توسعه صادرات، ریشه دارد. آسیا صعود از نردبان توسعه را با صادرات پوشاک آغاز کرد. به‌شدت در شگفت بودم که چرا کشورهای آفریقایی به این کار روی نمی‌آورند. البته یک کشور از این قاعده استثنا بود که صحت این قاعده را ثابت کرد: جزیره موریس،^۲ جزیره‌ای واقع در اقیانوس هند و مشرف به ساحل آفریقای شرقی. در دوران استعمار، این جزیره مستعمره انگلیس بود و برای این کشور نیشکر تولید می‌کرد، اما پس از استقلال به صادرات پوشاک روی آورد. در زمان استقلال کشور در سال ۱۹۶۸، یک استاد دانشگاه چینی تبار ساکن جزیره به دیدار برادر خود در تایوان رفت. برادر وی در مناطق توسعه صادرات که آن زمان به‌تازگی در تایوان و سایر مناطق آسیا تأسیس شده بودند، نقش مهمی داشت. استاد دانشگاه ایده تأسیس این مناطق را به اولین نخست‌وزیر جزیره موریس یعنی سیووساگور رامگولام^۳ ارائه کرد و او اولین منطقه آزاد تجاری را در سال ۱۹۷۱ در جزیره تأسیس کرد. دنباله ماجرا کاملاً تاریخ‌ساز بود. در سال ۱۹۹۶، من رابرت رابین،^۴ رئیس خزانه‌داری آمریکا را توجیه کردم تا به افزایش تعداد مناطق آزاد تجاری آفریقا بپردازد و در عوض دسترسی این قاره به بازارهای آمریکا را برای صادرات منسوجات تضمین کند. این ایده مستقیماً به پیش‌نویس‌های اولیه خزانه‌داری آمریکا در خصوص قانون جدید اصلاح تجارت آفریقا وارد شد که بعدها در اواخر سال ۲۰۰۰ به

1. Harare

2. Mauritius

3. Seewoosagur Ramgoolam

4. Robert Robin

قانون رشد و فرصت آفریقا^۱ تبدیل شد. قانون رشد و فرصت آفریقا در حال حاضر به روند ایجاد مشاغل تولیدی شهری در چندین کشور آفریقایی کمک می‌کند.

با این حال هرچه بیشتر در آفریقا تفحص کردم بیشتر به این نتیجه رسیدم که اگرچه حکومت غارتگر و متجاوز می‌تواند توسعه اقتصادی را به‌طور کامل درهم شکسته و آن را کاملاً از بین ببرد، اما در صورتی که کشور در تله فقر گرفتار باشد، حکومت با کفایت و اصلاحات مناسب بازار نیز به تنهایی برای تضمین رشد، کافی نیستند. من بسیاری از مناطقی که دارای حکومت مناسب بوده و با تمام قدرت علیه مسائل مختلف مبارزه کرده‌اند را از نزدیک دیده و در این مناطق کار کرده‌ام. کشورهایی مانند بوتسوانا، اتیوپی، غنا، مالاوی، موزامبیک، نیجریه (تحت ریاست جمهوری آلو سنگون آباسانجو)^۲، سنگال، تانزانیا و اوگاندا با توجه به فشاری که از سوی فقر شدید، بی‌سوادی، عدم وجود منابع مالی، دیون و بدهی‌های سنگین، ایدز، مالاریا و قحطی و خشک‌سالی‌های پی‌درپی بر این کشورها تحمیل می‌شود، دارای حکومت‌هایی هستند که بیش از حد انتظار، مناسب و مطلوب می‌باشند. وجود مناطق آزاد تجاری در تمام کشورهای نام برده، به‌خصوص در کشورهای محاط در خشکی (تعداد آنها در آفریقا به پانزده کشور می‌رسد که بیش از سایر قاره‌ها می‌باشد)، نه تنها کافی نیست، بلکه نمی‌تواند حتی طبق معقول‌ترین جدول زمانی نیز باعث رهایی آنها از فقر شدید بشود. به این ترتیب در خصوص این مناطق که در آنها مبارزه با فقر و بیماری حیاتی‌تر از گزینه‌های خصوصی‌سازی، کسری بودجه یا سیاست‌های تجاری است، چه تدبیری می‌توان اندیشید؟ برای شناخت - و غلبه بر - چنین بحران‌هایی، لازم است که ارتباطات درونی بین فقر شدید، بیماری‌های مهلک، شرایط متغیر و ناملازم جوی، هزینه‌های گزاف حمل‌ونقل، گرسنگی دائمی و تولیدات ناکافی مواد غذایی را بشناسیم. اولین اقدام تهاجمی من به این ترکیب پیچیده از طریق شناخت بیماری‌ها - به‌خصوص ایدز و مالاریا - صورت گرفت که در سال ۱۹۹۷ مطالعه دقیق خود را درباره این بیماری‌ها آغاز کردم. پس از آن و به‌خصوص در زمینه «پروژه هزاره سازمان ملل»^۳، توجه خود را بر مسائل زیربنایی و افزایش تولید غذا متمرکز کردم.

1. African Growth and Opportunity Act (AGOA)
2. Olusegun Obasanjo
3. UN Millennium Project

۴-۱۰ معمای مالاریا

باید مطالب زیادی را درباره بیماری و بهداشت عمومی می‌آموختم. مدت‌ها طول کشید تا به عمق فاجعه و هولناک بودن مسائل پی ببرم. هنوز به یاد دارم درحالی‌که شگفت‌زده شده بودم، می‌پرسیدم: «یعنی چه که مردم به بیمارستان و نزد دکتر نمی‌روند؟ آنها ایدز دارند اما به نزد پزشک نمی‌روند؟ کودکان آنها به دلیل ابتلا به مالاریا به کم‌خونی شدید دچار شده‌اند، اما تحت معالجه قرار نمی‌گیرند؟ این چه‌طور ممکن است؟» «یعنی چه که اینجا دارو نیست؟ یعنی چه که هیچ‌گونه طرح درمانی وجود ندارد؟ یعنی چه که آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا^۱ هیچ اقدامی نمی‌کند؟ یعنی چه که بانک جهانی سال‌هاست که برای ایدز یا مالاریا هیچ طرح و برنامه‌ای در این کشور ندارد؟» اینها سؤالاتی بود که تا قبل از سفر به آفریقا هرگز از کسی نپرسیده بودم. عجیب است که سایر اقتصاددانان از جمله نمایندگان اعزامی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به آفریقا نیز هرگز با چنین سؤالاتی مواجه نشده بودند.

مالاریا اولین موضوع تحقیق من بود. مالاریا یک بیماری مهلک و ناشی از انگلی تک‌سلولی است که توسط پشه‌ای خاص از نوع آنوفل^۲ منتقل می‌شود. مالاریا کاملاً قابل درمان است، با این حال این بیماری به‌طور اجتناب‌ناپذیری جان سه میلیون انسان و اکثراً کودکان کم‌سن و سال را می‌گیرد که ۹۰ درصد این افراد در آفریقا زندگی می‌کنند. حدود ۱۰ درصد باقی‌مانده مرگومیر حاصل از مالاریا نیز در مناطق گرمسیری آمریکا و آسیا به‌وقوع می‌پیوندد. درحقیقت چهار نوع مالاریای انسانی وجود دارد. مالاریای ناشی از «پلاسمودیوم فالسی پاروم»^۳ که مهلک‌ترین نوع مالاریا و عامل سطح وسیعی از ابتلا به مالاریا در آفریقا می‌باشد. مالاریای ناشی از «پلاسمودیوم ویواکس»^۴ که در مناطق گرمسیری و نیمه‌گرمسیری خارج از آفریقا شایع بوده و کمتر کشنده است. لازم است بار دیگر حقیقت اصلی مرتبط با این بیماری را یادآوری کنیم: مالاریا کاملاً قابل معالجه است، اما درعین حال سالیانه جان سه میلیون انسان را به‌ویژه در آفریقا می‌گیرد، جایی

1. United States Agency for International Development (USAID)

2. Anopheles

3. Plasmodium Falciparum

4. Plasmodium Vivax

که درمان و معالجات ارزان قیمت وجود دارد، اما مردم فقیر به این درمان‌ها دسترسی ندارند. این آمارها تعجب مرا برانگیخت، همچنان که تخمین‌های فعلی که نشان می‌دهد بیش از پنج میلیارد پرونده پزشکی در سال به بیماری مالاریا مربوط می‌شود، باعث تعجب است. تقریباً تمام افراد ساکن در مناطق گرمسیری آفریقا حداقل یک بار در سال با این بیماری مواجه می‌شوند. در برخی از مناطق، تمام جمعیت سراسر سال را با انگل مالاریا در بدن خود سپری می‌کنند (اگرچه در اغلب موارد هیچ‌گونه علائم بالینی مشاهده نمی‌شود). من دو نقشه جهانی تهیه کردم که یکی از آنها بیانگر سرانه پایین رشد ناخالص داخلی و دیگری نشان‌دهنده انتقال مالاریا در سه برهه زمانی ۱۹۴۶، ۱۹۶۶ و ۱۹۹۴ می‌باشد. (با بهره‌گیری از نقشه دوم می‌توان با مناطقی آشنا شد که در طول پنجاه سال گذشته، مالاریا در آنها ریشه‌کن شده است). همان‌طور که در نقشه‌های ۹ و ۱۰ نشان داده شده است، مناطق فقیر به گستردگی و بزرگی مناطق مبتلا به مالاریا هستند. این مسئله، چهار پرسش مهم را مطرح می‌کند: اول آنکه، آیا مالاریا در گسترش فقر نقش دارد و یا فقر، شیوع مالاریا را افزایش می‌دهد، یا هر دوی اینها؟ دوم آنکه، چرا مشکل مالاریا در آفریقا تا این حد وخیم است؟ سوم آنکه، برای قطع رابطه فقر و مالاریا چه اقداماتی صورت گرفته است؟ چهارم آنکه، چه اقدامات دیگری می‌توان در این راستا انجام داد؟ توجه به این سؤالات، چشمان مرا به‌سوی مسائل و حقایقی گشود که تا قبل از نیمه دهه ۱۹۹۰ هرگز تصورشان را نمی‌کردم. این سؤالات مرا از مالاریا به ایدز، بهداشت عمومی و سپس اهداف توسعه هزاره^۱ رهنمون شدند.

اولین پرسشی که سعی در یافتن پاسخ آن داشتم این بود که آیا وابستگی درونی مالاریا و فقر به‌دلیل عدم دسترسی کشورهای فقیر به ابزار لازم برای مبارزه با مالاریاست و یا به‌دلیل نقشی است که مالاریا در توسعه فقر شدید ایفا می‌کند؟ علائم و شواهد صحت هر دوی این احتمالات را ثابت می‌کند. قطعاً فقر باعث تشدید مالاریا می‌شود، چون در صورت وجود فقر دولت‌ها و خانوارهای محروم و تهیدست، از ابزار مالی لازم برای مقابله با مالاریا برخوردار نیستند. خانوارها و دولت‌های غنی‌تر می‌توانند به سم‌پاشی خانه‌ها بپردازند و از حشره‌کش‌ها استفاده کنند، تمهیدی که در بسیاری موارد کاملاً مؤثر است؛

آنها می‌توانند در منازل خود درب و پنجره‌های حفاظدار و دارای توری نصب کنند و به این ترتیب در گام نخست از ورود پشه‌های آنوفل به منازل جلوگیری کنند؛ آنها می‌توانند از پشه‌بند‌های سم‌پاشی شده‌ای استفاده کنند که میزان ابتلا به مالاریا را در دهکده‌ها به‌طور چشمگیری کاهش می‌دهد؛ و بالاخره اینکه دولت‌ها و خانوارهای ثروتمندتر می‌توانند دسترسی به مراقبت‌های بهداشتی و پزشکی مؤثر را هنگام ضرورت تضمین کنند.

با این حال باید گفت مالاریا نیز به ایجاد فقر منجر می‌شود و بنا به برخی دلایل تبعات آن از تبعات بدیهی مانند غیبت از مدارس و محل کار فراتر می‌رود. یادآوری این نکته مفید است که مالاریا و تب زرد ساخت کانال پاناما را به مدت بیش از سی سال به تعویق انداخت. اولین تلاش برای ساخت این کانال که از سوی فردیناند دلسپس^۱ مهندس بزرگ فرانسوی، صورت گرفت، با حمله این دو بیماری به نیروهای کار که توسط پشه منتقل می‌شوند، با شکست و ناکامی مواجه شد. پس از سرمایه‌گذاری عظیم آمریکا برای کنترل حشرات مورد نظر که از سوی کلنل ویلیام سی. گورگاس^۲ رهبری شد، ساخت این کانال سرانجام به پایان رسید. تاکنون مالاریا باعث توقف سرمایه‌گذاری‌ها و پروژه‌های عظیمی از جمله ساخت معدن، منطقه زراعی یا مکان توریستی جدید شده است.

مالاریا همچنین بر سرمایه‌گذاری‌های منابع انسانی نیز تأثیرات مخرب فراوانی به‌جای گذاشته است. کودکانی که مکرراً به مالاریا مبتلا می‌شوند، در تمام دوران زندگی خود از کم‌خونی مزمن و عوارض پیچیده این بیماری رنج می‌برند. با تکرار ابتلا به این بیماری، کودکان ممکن است به دلیل مراقبت‌های ضعیف پزشکی و عدم توانایی یادگیری، خیلی زود مدرسه و تحصیل را ترک کنند. اما این بیماری ارتباط عمیق‌تر، اگرچه غیرمستقیم، دیگری هم با فقر دارد. در مناطقی که نرخ ابتلا به مالاریا در آن بسیار بالاست، این بیماری از نقل و انتقالات جمعیتی و سرمایه‌گذاری بر منابع انسانی جلوگیری می‌کند. وقتی تعداد زیادی از کودکان جان خود را از دست می‌دهند، والدین برای جبران این فقدان زیاده‌روی کرده و فرزندان بیشتری به دنیا می‌آورند که این مسئله نیز نتایج مخربی را به دنبال دارد. خانواده‌ها که برای تحصیل و آموزش تمام فرزندان خود، ثروت و امکانات مالی کافی در اختیار ندارند مجبور می‌شوند فقط یکی از

1. Ferdinand de Lesseps

2. William C. Gorgas

فرزندان خود که معمولاً بزرگ‌ترین آنهاست را به مدرسه بفرستند. به این ترتیب اگر کودکان مناطق مالاریا خیز موفق به ادامه حیات شوند، در حالی وارد دوران بزرگسالی می‌شوند که فاقد تحصیلات لازم برای کسب موفقیت در زندگیشان هستند.

با این حال باید پرسید چرا آفریقا در مقایسه با سایر مناطق جهان در قبال بیماری مالاریا تا این حد آسیب‌پذیر است؟ بارها این سؤال از من پرسیده شده است که چرا مالاریا آن‌گونه که آفریقا را مبتلا و زمین‌گیر کرده است نتوانسته آمریکا را از پای بیاورد، در حالی که این کشور نیز تا دهه ۱۹۴۰ به این بیماری مبتلا بود (همان‌طور که در نقشه ۱۰ می‌بینیم). مدت زمانی طول کشید تا بتوانم به مسائل بوم‌شناختی این بیماری پی ببرم، اما پس از درک این مسائل پاسخ پرسش فوق را نیز یافتم. کنترل مالاریا در آمریکا و تمام مناطق خارج از آفریقا بسیار ساده‌تر از کنترل آن در آفریقا بود. وضعیت ابتلا به مالاریا در آفریقا وخیم‌تر بود و این وخامت اوضاع نه به حکومت نامناسب و نه به عدم وجود خدمات پزشکی عمومی ارتباط داشت، بلکه دلیل آن، محیط زیست منحصربه‌فرد بیماری در آفریقا بود. مالاریا در آفریقا همراه با انسان، تکامل و تحول پیدا کرده و همراه با انسان رشد یافته بود و نتیجه آن شدت و تراکم انتقال بیماری به گونه‌ای بود که با انتقال بیماری در سایر مناطق جهان غیرقابل قیاس و منحصربه‌فرد بود.

من دانستم مالاریا زمانی به انسان منتقل می‌شود که پشه آنوفل ماده از خون فردی که قبلاً به این بیماری مبتلا شده تغذیه کند. انگل مالاریا پس از بلعیده شدن توسط پشه آنوفل، راه خود را به سمت دستگاه گوارش این حشره باز می‌کند و سپس در این منطقه از بدن حشره، یک دوره تکثیر جنسی را طی می‌کند و پس از آن در غدد بزاقی پشه جای می‌گیرد که در این حالت در صورت گزیده شدن فردی دیگر از سوی پشه آنوفل به بدن قربانی منتقل می‌شود. اما نکته اصلی آنکه دوره تکثیر جنسی انگل آنوفل که اسپروگونی^۱ نامیده می‌شود، حدود دو هفته طول می‌کشد که دقیقاً با طول عمر پشه آنوفل ماده برابر است. اگر پشه آنوفل قبل از اتمام دوران دگردیسی انگل بمیرد، هرگز قادر به انتقال بیماری نخواهد بود. مهم‌ترین نکته بوم‌شناختی در این رابطه آن است که هرچه دمای محیط گرم‌تر باشد، دوره دگردیسی سریع‌تر کامل می‌شود - و احتمال ناقل

1. Sporogony

بودن پشه آنوفل افزایش می‌یابد. مالاریا عمدتاً بیماری است که مخصوص مناطق گرمسیری می‌باشد و اگر هوای گرم را پیش‌نیاز و شرط لازم برای این بیماری بدانیم، باید گفت آفریقا این شرط را داراست!

نکته مهم دیگری که ذکر آن ضروری به نظر می‌رسد این است که برخی از انواع پشه‌ها ترجیح می‌دهند انسان‌ها را بگزند درحالی‌که سایر انواع پشه‌های آنوفل تغذیه از دام را مناسب می‌دانند. انتقال مالاریا مستلزم دو گزش پی‌پی انسانی است: اولین گزش برای اینکه پشه آنوفل، انگل را بلعد و دومین گزش برای اینکه فرد دیگری را پس از دو هفته به بیماری مبتلا کند. اگر پشه مکرراً از دام تغذیه کند، قطعاً حداقل یکی از گزش‌ها، اگر نگوییم هر دوی آنها، از گله خواهند بود. مثلاً در هند پشه‌های آنوفل تمایل دارند فقط یک‌سوم از تغذیه خود را از انسان و دوسوم گزش باقی‌مانده را از دام تأمین کنند. متأسفانه آفریقا دارای نوع دیگری از پشه آنوفل است که تمایل دارد تمام صددرصد گزش‌های خود را بر روی انسان انجام دهد. بنابراین شانس اینکه یک پشه هندی از دو انسان تغذیه کند، ۱ به ۹ است؛ درحالی‌که این نسبت در آفریقا ۱ به ۱ و در حقیقت تقریباً قطعی و حتمی است. بنابراین به دلیل تفاوت انواع پشه‌های آنوفل، قدرت انتقال مالاریا در آفریقا ۹ برابر هند است.

بنابراین، آفریقا در مواجهه با مالاریا واقعاً بد اقبال است: دمای هوای بالا، لانه‌های لاروی^۱ فراوان و وجود نوعی از پشه آنوفل که تغذیه از انسان را به دام ترجیح می‌دهد. با قرار دادن تمام این عوامل در یک الگوی ریاضیاتی، نقشه ۱۱ حاصل شد. سایه روشن‌های تیره‌تر در آفریقا بیانگر این است که انتقال این بیماری به دلیل عوامل بوم‌شناختی، بسیار بالاست. بحران آفریقا در تمام جهان منحصر به فرد است و فقط بخش‌های پراکنده‌ای از آسیا (به‌ویژه پاپوآ گینه‌نو^۲) در عوامل بوم‌شناختی با آفریقا برابری می‌کند.

تمام عوامل یاد شده در توضیح اینکه چرا آفریقا بیش از تمام سایر مناطق دنیا از مالاریا رنج می‌برد، ما را یاری می‌کند، اما این بدان معنا نیست که موقعیت آفریقا کاملاً

۱. Breeding Sites: به محل زندگی لاروهای آنوفل، لانه لاروی یا ژیت لاروی گفته می‌شود - م.

2. Papua New Guinea

مأیوس‌کننده است و راه‌حلی برای این مشکل وجود ندارد. اصلاً این‌طور نیست. سم‌پاشی خانه‌ها، پشه‌بندهای آغشته به حشره‌کش و داروهای ضد مالاریا در آفریقا نیز مانند تمام نقاط جهان کاربرد دارد. اگرچه این فناوری‌ها نمی‌توانند به همان شیوه که مالاریا را در آمریکا و اروپا ریشه‌کن کردند، آن را در آفریقا نیز از بین ببرند، اما می‌توانند بیماری را کنترل کرده و به‌طور چشمگیری شمار کشته‌شدگان این بیماری را کاهش دهند. هیچ کودکی نباید از این بیماری بمیرد و اگر تمام کودکان به تمام ابزار مدرن پیشگیری و مداوای بیماری دسترسی داشته باشند، هیچ کودکی از مالاریا نخواهد مرد! اما مالاریا تله ماهرانه‌ای را گسترده است: این بیماری کشورها را فقیر می‌کند و به‌این‌ترتیب امکان پیشگیری و درمان آن بسیار پرهزینه و گران‌قیمت می‌شود. به‌این‌ترتیب در یک دور تسلسل، مالاریا ادامه می‌یابد و فقر عمیق‌تر می‌شود.

این آگاهی مرا به‌سمت سؤال سوم سوق داد: چه باید کرد؟ باید اعتراف کنم زمانی که برای بار اول به دنبال راه‌حل‌های احتمالی می‌گشتم، حتی نمی‌توانستم تصور کنم که به چه چیزی خواهیم رسید. در آن زمان من به‌عنوان یک اقتصاددان و متخصص اقتصاد کلان، کاملاً به امور تجارت، کسری بودجه، تورم و نرخ‌های تبدیل ارز اشراف داشتم. فکر می‌کردم درباره اصلاحات بازار و جهانی شدن تا حدی آگاهی و تخصص دارم و باور داشتم که این مسائل از اهمیت بالایی برخوردارند. با این حال می‌دانستم که مالاریا مسئله مهم‌تری است که به‌درستی با مرگ و زندگی انسان در ارتباط است. من کاملاً انتظار داشتم به این نتیجه برسم که آنچه می‌توان برای مقابله با مالاریا انجام داد، قبلاً امتحان شده است. قطعاً قبول داشتم که جامعه جهانی نباید درحالی که سالیانه میلیون‌ها کودک جان خود را بر اثر مالاریا از دست می‌دهند، ساکت مانده و نظاره‌گر این فاجعه باشد. اما وقتی من و همکارم امیر عطاران^۱ به بررسی شمار کمک‌کنندگان به روند مقابله با مالاریا در آفریقا پرداختیم، دانستیم که سطح این کمک‌ها بسیار ناچیز است. در آن زمان که برای مقابله با این بیماری سالیانه دو الی سه میلیارد دلار مورد نیاز بود، میزان کمک‌ها فقط به ۱۰ میلیون دلار می‌رسید.

من که به‌شدت منقلب و متعجب شده بودم، سایت‌های اینترنتی بانک جهانی و

آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا و همچنین طرح انواع پروژه‌ها را مورد بررسی قرار دادم. قطعاً ما یک تلاش جمعی برای کمک به مبارزه با مالاریا در آفریقا را مورد اغماض قرار داده بودیم. اما نه، برآوردهای اولیه کاملاً صحیح بود. مالاریا بر صفحه نمایش رادار سیاستگذاری هیچ‌یک از سازمان‌های فوق مشاهده نمی‌شد. به نظر می‌رسید بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول آن‌قدر مشغول مباحث کسری بودجه و خصوصی‌سازی کارخانه‌های شکر بودند که دیگر فرصتی برای مقابله با مالاریا باقی نمی‌ماند.

۵-۱۰ فاجعه ایدز در آفریقا

این آموخته‌ها گامی هرچند کوچک به سوی شناخت ایدز بود. سه سؤال مرتبط با مالاریا در خصوص بیماری ایدز نیز مطرح می‌شود. نقش این بیماری در روند رشد اقتصادی و فقر چیست؟ دلایل شرایط خاص این بیماری در آفریقا چیست؟ چه اقداماتی در این باره می‌توان انجام داد؟ پاسخ به این سؤالات نیز با پاسخ به سؤالات مرتبط با بیماری مالاریا مشترک است و فقط یک تفاوت عمده وجود دارد: تاکنون پاسخ واضحی برای این پرسش پیدا نشده است که چرا شیوع بیماری ایدز در آفریقا بسیار بیشتر و گسترده‌تر از سایر مناطق جهان می‌باشد.

ساده‌ترین پاسخی که به‌طور گسترده مورد پذیرش قرار گرفته این است که در آفریقا روابط جنسی خارج از چارچوب روابط پایدار بلندمدت، بسیار بیشتر از سایر مناطق جهان اتفاق می‌افتد. باین‌حال اطلاعات و شواهد موجود بارها صحت این فرضیه که به‌طور گسترده مورد قبول واقع شده را زیر سؤال برده است. شاید شبکه روابط جنسی در آفریقا متفاوت است (مثلاً در این قاره رابطه بین مردان مسن با زنان جوان، بسیار شایع‌تر است و روابط جنسی با شرکای متعدد به‌طور هم‌زمان، بیشتر از سایر نقاط مشاهده می‌شود، در حالی که افراد کمتری وجود دارند که شریک جنسی خود را تا آخر عمر برای خود حفظ کنند). شاید ایدز در آفریقا به این دلیل آسان‌تر از سایر نقاط جهان شیوع پیدا می‌کند که جمعیت این قاره از بیماری‌های دیگری نیز رنج می‌برند (مانند مالاریا و یا سایر بیماری‌هایی که از طریق مقاربت جنسی منتقل می‌شوند)، یا شاید به این دلیل است که مردان در آفریقا کمتر تحت عمل جراحی ختنه قرار می‌گیرند و یا

کمتز هنگام روابط جنسی خارج از چارچوب خانواده، از وسایل پیشگیری‌کننده مانند کاندوم استفاده می‌کنند. شاید دلیل شیوع سریع‌تر ایدز در آفریقا این باشد که انواع فرعی این بیماری ویروسی (که کلید^۱ نامیده می‌شوند)، در آفریقا متفاوت باشند. حقیقت این است که هیچ‌کس درباره این دلایل مطمئن نیست. تنها امر مسلم این است که ایدز در سراسر آفریقا، به‌خصوص در مناطق آسیب‌دیده‌ای مانند شرق و جنوب این قاره، یک تراژدی تمام‌عیار و یک بلای گسترده است.

در رابطه با هزینه‌های اقتصادی این بیماری و بلای موجود می‌توان گفت که کاملاً با هزینه‌های اقتصادی مالاریا برابری می‌کند و حتی از آن نیز فراتر می‌رود. آفریقا در حال از دست دادن آموزگاران و پزشکان، مسئولان خدمات شهری و کشاورزان، پدران و مادران است. در این قاره بیش از ۱۰ میلیون نوزاد یتیم وجود دارد. هزینه‌های کار و تجارت نیز به دلیل آشفتگی و بی‌نظمی حاصل از هزینه‌های گسترده پزشکی، عدم حضور، غیبت‌های مداوم و مرگ بی‌شمار کارگران، افزایش یافته است. سرمایه‌گذاران خارجی از حضور در ورطه ایدز در آفریقا هراسان هستند. میلیون‌ها خانوار نیز با بیماری سرپرست خانوار در حال مقابله هستند که صرف‌نظر از آسیب‌های روانی و عاطفی، وقت و هزینه هنگفتی از آنها را تلف می‌کند.

بار دیگر به دنبال اقدامات انجام گرفته و اقداماتی بودم که می‌شد در آینده انجام داد. تا اواخر دهه ۱۹۹۰، درمان ایدز در کشورهای ثروتمند با موفقیتی رو به رشد در حال انجام بود و برای این منظور از داروهای ضدترتروویروس استفاده می‌شد که ترکیبی از سه دارو بود و اصطلاحاً درمان ضدترتروویروس با فعالیت بالا^۲ یا همان درمان ضدترتروویروس، نامیده می‌شد. این درمان چهره ایدز را در کشورهای ثروتمند تغییر می‌داد. به این ترتیب افراد مبتلا به ایدز امیدواری می‌یافتند. افراد دیگری که فکر می‌کردند ممکن است به بیماری مبتلا شده باشند، برای انجام آزمایش تمایل نشان می‌دادند. چشم‌انداز درمان دارویی و در نتیجه آمادگی تعداد بیشتری از افراد برای مشاوره و آزمایش داوطلبانه، بیانگر این بود که برنامه‌های پیشگیری و درمان به شکل دوجانبه مورد حمایت و اجرا قرار گرفته‌اند.

1. Clade

2. Highly Active Antiretroviral Therapy (HAART)

جدول ۱۰-۲ بودجه‌های توسعه جهانی برای کنترل بیماری‌های مقاربتی، از جمله ایدز در آفریقای سیاه (۱۹۹۸-۱۹۹۰)

جمع کل وام‌های اهدایی بانک جهانی (میلیون دلار آمریکا)	منابع اهدا				جمع کل منابع	سال
	همکاری فنی	پیوسته	متصل	جمع کل		
۰/۰	۹/۹	۱۸/۱	۱۰/۸	۲۸/۹	۲۸/۹	۱۹۹۰
۰/۰	۱۰/۳	۹/۳	۱۸/۸	۳۸/۴	۳۸/۴	۱۹۹۱
۰/۰	۲/۶	۲۲/۶	۱۴۸	۵۳/۷	۵۳/۷	۱۹۹۲
۰/۰	۳/۱	۳/۴	۲۸/۱	۳۹/۱	۳۹/۱	۱۹۹۳
۷۶/۳	۲۸/۱	۲۸/۳	۴۶/۴	۸۶/۲	۱۶۲/۵	۱۹۹۴
۴۰/۰	۲۸/۲	۴۳/۱	۲۵/۷	۹۹/۳	۱۳۹/۳	۱۹۹۵
۰/۰	۸/۹	۱۰/۵	۲۵/۶	۴۳/۷	۴۳/۷	۱۹۹۶
۰/۰	۱۸/۱	۲۲/۳	۴۹/۰	۸۸/۳	۸۸/۳	۱۹۹۷
۰/۰	۱۷/۲	۲۰/۶	۲۴/۷	۷۳/۹	۷۳/۹	۱۹۹۸

مأخذ: عطاران و ساش، ۲۰۰۱.

درحقیقت انتظار داشتیم که این اتفاق در کشورهای کم‌درآمد نیز به‌وقوع بپیوندد. با وجود توجه جهانی به ایدز، نگرانی‌ها و سخنرانی‌های ارائه شده، می‌پنداشتم که کشورهای خیر و نیکوکار آماده کمک به کشورهای فقیر برای مبارزه با این اپیدمی وحشتناک هستند. اما بار دیگر پیش‌بینی‌های من نادرست بود. من و عطاران به سراغ ارقام مربوط به کمک‌های اهدایی رفتیم و از آنچه در این باره یافتیم، به‌شدت متحیر و شگفت‌زده شدیم. آیا می‌توانست حقیقت داشته باشد که جهان برای مقابله با ایدز در سراسر آفریقا فقط هفتاد میلیون دلار اهدا کرده است؟ آیا این متقاعدکننده بود؟ از زمان آغاز انتشار این اطلاعات که در جدول ۱۰-۲ نشان داده شده است، هیچ‌گونه تأیید یا تکذیبی از جانب اهداکنندگان به‌دست ما نرسید. با کمال تعجب آمار و ارقام جمع‌آوری شده، کاملاً صحیح بودند و من و عطاران به‌سرعت آنها را در یکی از

معروف‌ترین مجله‌های پزشکی انگلیس، یعنی *لانست*^۱ چاپ کردیم. بارها و بارها به تفاوت بین آنچه درباره مقابله جامعه جهانی با مالاریا و ایدز گفته می‌شد و آنچه به‌راستی در این باره انجام شده بود، پی بردم. مثلاً، یک بار یکی از مسئولان صندوق بین‌المللی پول در نامه‌ای که در *فایننشال تایمز*^۲ به چاپ رسید، گفته بود که هزینه پرداخت شده از سوی صندوق بین‌المللی پول برای مراقبت‌های پزشکی و آموزش و پرورش در کشورهای فقیر، بین سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۶، حدود ۲/۸ درصد افزایش داشته است. در حالی که حقیقت این است که اگرچه مسئول صندوق بین‌المللی پول از لحاظ فنی حقیقت را می‌گفت، اما هزینه پزشکی که طبق برنامه‌های این صندوق پرداخت شده بود، در آفریقا به شکل شگفت‌انگیز و در واقع متحیرکننده‌ای، اندک و ناچیز بود. در اغلب موارد هزینه‌های بهداشت عمومی در سال ۱۹۹۶ کمتر از ۱۰ دلار برای هر فرد بود، بنابراین می‌توان گفت افزایش این هزینه‌ها در واقع از صفر به صفر بود. در ابتدا از اینکه صندوق بین‌المللی پول از چنین حقه‌هایی برای فریب افکار عمومی بهره می‌گیرد. شگفت‌زده بودم، اما بعدها دانستم که صندوق هیچ احساسی نسبت به این ارقام ندارد. مدیریت و مسئولان این صندوق درباره بهداشت عمومی، آگاهی بسیار اندکی دارند و از قدیم نسبت به اینکه هزینه بهداشت عمومی اختصاص یافته برای هر فرد در کشورهای هدف حدود ۱۰ یا ۱۰۰ یا ۱۰۰۰ دلار و یا بیشتر باشد، هیچ‌گونه توجهی نداشته‌اند (این بی‌توجهی در مورد کشورهای ثروتمندی هم که هیئت‌مدیره این نهاد را تشکیل می‌دهند، کاملاً صدق می‌کند).

در همان زمان من در یکی از سخنرانی‌های خود اعلام کردم که بانک جهانی در سال‌های ۱۹۹۵-۲۰۰۰ برای کنترل ایدز در آفریقا هیچ‌گونه کمک یا وامی پرداخت نکرده است. یکی از سخن‌گویان بانک به شدت به من اعتراض کرد: «شما نمی‌فهمید که چه می‌گویید. ما چندین برنامه مقابله با ایدز را در چند کشور اجرا کرده‌ایم.» «اما این غیرممکن است؛ من تحقیق کرده‌ام و حتی یک وام هم پیدا نکرده‌ام که از سوی بانک شما به این امر اختصاص داده شده باشد.» باید گفت باز هم مسئولان بانک جهانی از لحاظ فنی درست می‌گفتند، اما این حقیقت گویی به شکلی بود که سرانجام باعث

1. *The Lancet*

2. *Financial Times*

تحریف واقعیت می‌شد. شاید تعداد اندکی کشور وجود داشت که مقابله با ایدز در آنها در یک جمله یا یک پاراگراف از طرح‌های اعطای وام به بخش بهداشت عمومی مورد اشاره قرار گرفته بود. بخش اختصاص یافته به ایدز اغلب ناچیز و اندک بود، شاید چند میلیون دلار در طول سالیان متمادی. تا سال ۲۰۰۰، این اقدامات ناچیز حتی بهره‌گیری از داروهای ضدتروویروس برای درمان ایدز را نیز شامل نمی‌شد.

در اواخر دهه ۱۹۹۰، به دنبال درگیری علنی و آشکار با صندوق بین‌المللی پول بر سر سوءمدیریت آنها در مقابله با بحران مالی شرق آسیا در سال‌های ۱۹۹۷-۱۹۹۸، از عملکرد جامعه مالی بین‌المللی در مقابل ایدز و مالاریا به شدت خشمگین شدم. در آن زمان پایان دادن به بی‌اعتنایی کامل جوامع بین‌المللی در رابطه با بیماری‌های مهلک آفریقا را خواستار شدم. من به شدت این موضوع را مورد انتقاد قرار دادم که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی چندین دهه در آفریقا حضور داشتند، اما چشمان خود را به سوی بارزترین حقایق این قاره و فجایع انسانی و اقتصادی رو به رشد آن بسته بودند.

در این زمان با همکاری آلوسگون آسانجو، رئیس‌جمهور نیجریه، به فراهم کردن مقدمات نشست سراسری در آفریقا و پیرامون مالاریا پرداختیم که در آوریل ۲۰۰۰ و شهر آبوجای^۱ نیجریه، انجام شد. من و همکارانم، که چندین متخصص جهانی بیماری مالاریا در هاروارد - از جمله اندی اسپایل من، آواش تکلهایمانوت (مدعوی از سازمان بهداشت جهانی) و آنتونی کیزوسکی - را شامل می‌شدند، به نگارش گزارش کلیدی پرداختیم که بیانگر پیشینه‌ای از بار سنگین و غیرقابل تحملی بود که مالاریا بر توسعه اقتصادی آفریقا تحمیل کرده بود. این گزارش همچنین حاوی فرصت‌های موجود برای کنترل این بیماری بود.

در این هنگام دکتر گرو هارلم براندتلند^۲ که اخیراً به‌عنوان دبیر کل سازمان بهداشت جهانی انتخاب شده بود به ملاقات من آمد. براندتلند، نخست‌وزیر سابق نروژ و بدون شک یکی از ماهرترین رهبران سیاسی جهان بود. او در اواسط دهه ۱۹۸۰ ریاست کمیسیون مشهور براندتلند را به عهده داشت که این کمیسیون ابداع‌کننده ایده توسعه پایدار بود. او به من گفت، «اگر می‌خواهی توجه کسی را به بحران‌های بهداشتی آفریقا

1. Abuja

2. Gro Harlem Brundtland

جلب کنی، به آنها پول نشان بده. به آنها کمک کن تا هزینه‌های اقتصادی بیماری‌های عالم‌گیر و همچنین منافع اقتصادی کنترل بیماری را بشناسند و درک کنند. علاوه بر این، با تأکید بر هزینه‌ها و منافع اقتصادی، به ارائه راه‌حل‌های عملی بپرداز.»

براندتلند به من پیشنهاد کرد برای انجام این کار ریاست یک کمیسیون متشکل از متخصصان اقتصاد کلان و متخصصان بهداشت عمومی را تقبل کنم. به این ترتیب کمیسیون اقتصاد کلان و بهداشت و سازمان بهداشت جهانی^۱ پا به عرصه نهاد. من به مدت دو سال، از آغاز سال ۲۰۰۰ تا اواخر سال ۲۰۰۱، ریاست این کمیسیون را به عهده داشتم. در دسامبر ۲۰۰۱، کمیسیون اقتصاد کلان و بهداشت گزارش خود را تحت عنوان «سرمایه‌گذاری در عرصه سلامت برای توسعه اقتصادی»،^۲ منتشر کرد. این گزارش حاصل کار هجده عضو کمیسیون، از جمله هارولد وارموس، برنده نوبل و رئیس سابق مؤسسات بین‌المللی بهداشت و سلامتی؛ سوپاشای پانیچپاکدی، رئیس آتی سازمان تجارت جهانی، رابرت فوگل، برنده نوبل و تاریخ‌نگار اقتصادی دانشگاه شیکاگو، و مانموهان سینگ، وزیر دارایی سابق و نخست‌وزیر آتی هند، بود. علاوه بر این کمیسیون عالی‌رتبه، ما از ۶ کارگروه نیز کمک گرفتیم که بیش از صد متخصص از سراسر جهان را شامل می‌شدند. کمیسیون و کارگروه‌های مورد نظر نمایندگان عالی‌رتبه‌ای از صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و چندین سازمان اهداکننده را نیز دربرداشتند.

کمیسیون این فرصت را به من داد تا فرضیه خود را در رابطه با «خرد جمعی»،^۳ محک بزنم. طبق فرضیه من، اگر تعدادی از افراد که دارای دیدگاه‌های کاملاً متفاوتی هستند را در یک اتاق گرد هم آوریم و اطلاعات، تحقیقات پیشینه‌ای و زمان نامحدود را برای مباحثه در اختیار آنها قرار دهیم، امکان دارد که بین عقاید و موقعیت‌های به‌ظاهر آشتی‌ناپذیر آنها، ارتباط ایجاد شود. من این روند را «کنکاش یا مشورت تحلیلی»^۴ نامیده‌ام. این فرضیه کاملاً صحیح است. در آغاز، کمیسیون در رابطه با شناخت مقصر بحران بیماری رو به رشد آفریقا به‌شدت دچار اختلاف نظر بود: آفریقایی‌ها به‌دلیل سوء مدیریتشان، صنعت داروسازی به‌دلیل حرص و طمع آن و کشورهای ثروتمند به‌دلیل بی‌توجهی مغرضانه‌شان. آیا آفریقا

1. The WHO Commission on Macroeconomics and Health (CMH)

2. Investing in Health for Economic Development

3. Collective Rationality

4. Analytical Deliberation

نیازمند کمک‌های بیشتر بود و یا فقط بهره‌برداری و استفاده صحیح از منابع موجود کافی بود؟ آیا داروهای ضدایدز در آفریقا قابل استفاده بود؟ می‌توان گفت که اولین روز از روند دوساله ما با بحث و دعوا بر سر این مسائل و برخی مسائل دیگر سپری شد. در آخرین روز این دوره دوساله که گزارش مورد نظر منتشر شد، ما به اجماعی رسیدیم که نه تنها مورد تأیید هجده عضو کمیسیون و صد متخصص عضو کارگروه‌ها بود، بلکه بخش عمده‌ای از نمایندگان صنعت داروسازی و جوامع غیردولتی نیز آن را پذیرفتند. ما برای جمع‌آوری شواهد و رسیدن به اجماع بر سر سه مسئله اساسی، تلاش کرده بودیم:

اول آنکه، آیا بیماری حاصل فقر، دلیل فقر و یا هر دوی آنهاست؟ کمیسیون به این نتیجه رسید که هر دوی این فرضیات کاملاً صحیح است. عدم سلامتی به فقر و فقر به عدم سلامتی می‌انجامد.

دوم آنکه، چرا امید به زندگی در کشورهای فقیر چندین دهه کمتر از کشورهای ثروتمند است؟ چرا امید به زندگی در آفریقا، که در سال ۲۰۰۰ حدود ۴۷ سال بود، بیش از سه دهه کمتر از امید به زندگی ۷۸ ساله کشورهای ثروتمند است؟ کمیسیون هشت دلیل را برای تفاوت عمده فشار حاصل از بیماری در آفریقا تعیین کرد: ایدز، مالاریا، سل، اسهال، بیماری‌های حاد تنفسی، بیماری‌های قابل پیشگیری با واکسن، اختلالات تغذیه‌ای و زایمان‌های خطرناک.

سوم کشورهای ثروتمند برای سرمایه‌گذاری در عرصه سلامتی باید تا چه میزان به کشورهای فقیر کمک کنند؟ طبق محاسبات کمیسیون، میزان اهدای کمک‌های مالی باید از سالیانه ۶ میلیارد دلار به سالیانه ۲۷ میلیارد دلار (تا سال ۲۰۰۷) افزایش پیدا می‌کرد. با توجه به اینکه رشد ناخالص داخلی کشورهای اهداکننده که از سال ۲۰۰۱ حدود ۲۵ تریلیون دلار بود، کمیسیون یک‌صدم درآمد کشورهای ثروتمند را به سرمایه‌گذاری سالیانه اختصاص داد. کمیسیون با بهره‌گیری از بهترین شواهد و اسناد مربوط به بیماری‌های همه‌گیر، نشان داد که این میزان سرمایه‌گذاری می‌تواند از مرگ سالیانه هشت میلیون انسان جلوگیری کند.

گزارش کمیسیون اقتصاد کلان و بهداشت با استقبال چشمگیری مواجه شد. قبل از آنها، گزارش‌ها می‌آمدند و می‌رفتند، اما به‌نظر من منصفانه است که بگوییم این بار گزارش آمد و ماند. این گزارش نشان داد که ما به‌عنوان یک نسل می‌توانیم برای بهبود جهان

خود، اقدامی اساسی و مهم انجام دهیم. گزارش مورد نظر مخاطبان بسیاری پیدا کرد، چون بر مبنای اجماعی گسترده و شگفت‌انگیز تهیه شده بود. سرآغاز این اقدام با کمک و حمایت افرادی مشتاق آغاز شد که صلاحیتشان را داشت: براندتلند؛ کِلر شورت، وزیر توسعه بین‌المللی انگلیس؛ رای گیل مارتین، مدیرعامل شرکت داروسازی مِرک^۱ و بونو^۲.

هم‌زمان با آغاز نشست و جلسات کمیسیون، من ایده تشکیل یک صندوق جهانی برای مبارزه با ایدز و مالاریا را مطرح کردم. من در سخنرانی خود در کنفرانس بین‌المللی ایدز که در ژوئیه ۲۰۰۰ و در دوربان^۳ برپا شد، پیشنهاد تأسیس چنین صندوقی را ارائه کردم. سخنرانی من و ایده تأسیس یک صندوق جهانی جدید در همه جا پیچید. من برای مذاکره در خصوص امور عملی و طرح چنین صندوقی به دیدن کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل، که او را بهترین دولتمرد جهان می‌دانم، رفتم. او نسبت به طرح من علاقه فراوانی ابراز کرد و از من خواست در ماه‌های آتی برای اصلاح و تهذیب این ایده با نیروها و پرسنل او از نزدیک همکاری داشته باشم.

هنوز برای تکمیل شدن پازل، یک قطعه دیگر مورد نیاز بود. از اوایل سال ۲۰۰۱، جوامع اهداکننده هنوز با ایده استفاده از داروهای ضدایدز برای نجات جان انسان‌هایی که در کشورهای کم‌درآمد، مراحل پایانی بیماری ایدز را پشت سر می‌گذاشتند، مخالف بودند. داروهای ضدایدز برای جوامع اهداکننده، بسیار گران‌قیمت و از لحاظ فنی بی‌فایده بودند و به‌طور خلاصه مقرون‌به‌صرفه نبودند. به‌دست آوردن سرمایه‌گذاری جهانی برای این داروها در آفریقا هنوز مبارزه‌ای سخت و دشوار بود. رایج‌ترین ادعا در این زمینه این بود که روش درمانی استفاده از داروهای ضدایدز به‌رحال مؤثر و کارگر واقع نمی‌شود چون بیماران محروم و بی‌سواد قادر نخواهند بود خود را با رژیم‌های پیچیده دارویی تطبیق دهند.

همکار من پُل فارمر^۴ باعث شد که من و تا حدی تمام جهان، این ادعا و مباحث را برای همیشه به‌دست فراموشی بسپاریم. پُل که استاد پزشکی دانشگاه هاروارد و در عرصه پزشکی جهانی، یک اسطوره بود، از سال ۱۹۸۵ در منطقه محروم و فقیرنشین فلات مرکزی هائیتی، یک کلینیک تأسیس کرده بود. پُل با استفاده از شرکت‌های خیرخواهانه

1. CEO of Merck
2. Bono
3. Durban
4. Paul Farmer

و داروهای اهدایی بیماران مبتلا به ایدزی که رژیم دارویی آنها تغییر کرده بود (و آنها دیگر به برخی از قرص‌های خود نیازی نداشتند)، شروع به معرفی درمان دارویی ضدایدز به بیماران ایدزی کرد. او به نتایج کلینیکی چشمگیر و قابل توجهی دست یافت. وی در ژانویه ۲۰۰۱، من و همسر من را برای مشاهده نتایج مذکور به کلینیک خود دعوت کرد. ما به دهکده‌ها و دیدار پدران و مادرانی رفتیم که قبلاً در آستانه مرگ قرار داشتند، اما اکنون حی و حاضر کنار فرزندان خود ایستاده بودند. هر جا که می‌رفتیم، به گرمی از سوی انسان‌هایی مورد استقبال و میهمان‌نوازی قرار می‌گرفتیم که در صورت عدم دسترسی روزانه به تنها چند قرص، ممکن بود اکنون جان خود را از دست داده باشند.

۶-۱۰ ایجاد صندوق جهانی مبارزه با ایدز، سل و مالاریا

اکنون زمان آن فرارسیده بود که این منافع و نتایج موفقیت‌آمیز را در اختیار فقیرترین مردم جهان و به‌خصوص مردم آفریقا قرار دهیم. من و پُل فارمر به همراه دو همکار دیگر در مبارزه با ایدز - بروس واکر، استاد دانشکده پزشکی هاروارد و ماکس اسکس، استاد دانشکده بهداشت عمومی هاروارد - تصمیم گرفتیم اسناد و مدارکی را تهیه کنیم که نشان دهد امکان مداوای بیماران ایدزی در حال مرگ وجود دارد و می‌توان در مدت چند سال اندک، این درمان را در اختیار میلیون‌ها انسان قرار داد. سرانجام، هر چهار نفر به فراهم کردن بیانیه اجماع اعضای دانشگاه هاروارد پرداختیم. حدود ۱۲۸ عضو دانشکده، بیانیه‌ای را امضا کردند که نشان می‌داد چگونه اجرای گسترده درمان دارویی ضدایدز در مناطق محروم جهان امکان‌پذیر است.

یکی از نکات کلیدی مطرح شده از سوی ما این بود که ارائه درمان دارویی در مناطق محروم برای جوامع اهداکننده بسیار ارزان‌تر و کم‌هزینه‌تر از تهیه این دارو در کشورهای ثروتمند است. تحت نظام حق ثبت اختراع^۱، داروهای ضد تروویروس با قیمتی بسیار گزاف‌تر از قیمت واقعی تولید، عرضه می‌شوند. شرکت‌ها می‌توانند قیمت گزافی را برای داروهای تولیدی خود تعیین کنند، چون حق ثبت اختراع به آنها نوعی

۱. patent: حق ثبت اختراع یا حق انحصاری اختراع به حق انحصاری مالکیت یک اختراع گفته می‌شود که دولت آن را برای چند سال به شخص یا به یک سازمان می‌دهد - م.

حق انحصاری موقت می‌دهد. تئوری اقتصادی چنین حقی این است که منافع حاصل از قیمت‌های حمایت شده از سوی حق انحصاری می‌تواند در گام اول پشتوانه‌ای برای شرکت‌ها باشد تا در پژوهش‌ها و طرح‌های توسعه‌ای مشارکت کنند. اما با توجه به اینکه هزینه‌های تولید یک رژیم دارویی ضد تروروپروس در سال حدود پانصد دلار یا کمتر است (در مقایسه با قیمت‌های بازار آمریکا که سالیانه به ۱۰ هزار دلار می‌رسد)، با کمک جوامع اهداکننده، امکان دسترسی کشورهای فقیر به این دارو مهیا می‌شود، به شرط آنکه شرکت‌های تولیدکننده این دارو را در بازارهای کم‌درآمد با قیمت تولید عرضه کنند و نه با قیمت‌های انحصاری. این هدف محقق شد. صاحبان حق انحصاری پذیرفتند که قیمت‌های خود را در بازارهای کم‌درآمد کاهش دهند، در حالی که چندین شرکت تولیدکننده دارویی عام نیز با ارائه داروهای رقابتی ارزان‌قیمت در کشورهایی که حق انحصاری وجود نداشت و یا در کشورهایی که می‌شد با برخی تمهیدات خاص بر حقوق انحصاری غلبه کرد، رقابت تولید داروهای ارزان‌قیمت را افزایش دادند.

به این ترتیب بیانیه اجماع نشان داد که می‌توان تنها با چند میلیارد دلار کمک‌های اهدایی، سالیانه چند میلیون بیمار فقیر را مداوا کرد. بیانیه به سرعت در سراسر جهان منتشر شد و برای آنتونی فاوسی^۱ در مؤسسات ملی بهداشت،^۲ سازمان بهداشت جهانی،^۳ مؤسسات و بنیادها، رؤسای جمهور آفریقا و البته برای کوفی عنان، دبیر کل سازمان ملل، فرستاده شد. من چند هفته پیش از برپایی نشست ایدز آبوجا در آوریل ۲۰۰۱، همکاری نزدیکی با کوفی عنان و نیروهای وی داشتم تا به اصلاح ایده تأسیس یک صندوق جهانی جدید و اقتصادهایی بپردازم که قرار بود شالوده و زیربنای این صندوق را تشکیل دهند. دبیر کل سازمان ملل با ارائه سخنرانی زیبا و تاریخی خود در نشست آبوجا، حمایت خود را از تأسیس «صندوق جهانی مبارزه با ایدز، سل و مالاریا»^۴ اعلام کرد. یک ماه بعد، کوفی عنان همراه با پرزیدنت آباسانجو در گاردن رز^۵ ایستاده بود و به سخنرانی پرزیدنت بوش در خصوص اعلام عضویت آمریکا در صندوق جهانی، گوش می‌کرد. در ژوئن همان

1. Anthony Fauci
2. The National Institutes of Health
3. World Health Organization (WHO)
4. Global Fund to Fight AIDS, TB, and Malaria
5. Garden Rose

سال مجمع عمومی سازمان ملل و به دنبال آن رهبران گروه ۸ در ماه ژوئیه، حمایت خود را از صندوق اعلام کردند. در اواخر سال ۲۰۰۱، صندوق آغاز به کار کرد. مثل همیشه این مبارزات هرگز به پایان نرسید و به عرصه‌های جدیدی نیز راه یافت. از زمان تأسیس صندوق، مبارزات مستمری برای دستیابی به منابع بلندمدت و قابل اعتماد صورت گرفته است تا احتیاجات صندوق تأمین و به کشورهای کم‌درآمد در تهیه و اجرای طرح‌های مناسب با چالش‌های این کشور کمک شود. با این حال پس از سال‌ها بی‌توجهی گسترده، سرانجام مبارزه با ایدز، مالاریا و سل، به مبارزه‌ای متصل و یکپارچه تبدیل شده است.

۷-۱۰ برخی نکات آموزنده

یک دهه کار بی‌وقفه و طاقت‌فرسا در آفریقا قاطعیت و اراده مرا برای مبارزه با تبعیضات و درک نادرستی که باعث شده بود صدها میلیون انسان محروم در رنج و عذابی بی‌دلیل گرفتار شوند، افزایش داده است. آفریقا بی‌دلیل به‌عنوان «قاره فاسد» شهرت یافته است. حتی اگر این جملات ذاتاً نژادپرستانه نباشند، هنوز به‌دلیل وجود نژادپرستی گسترده، به‌عنوان تعالیم و احکامی رایج و متداول در جوامع ما وجود دارند. بسیاری از دول آفریقایی به‌شدت تلاش می‌کنند تا درست و صحیح عمل کنند، اما آنها با موانع بی‌شماری مانند فقر، بیماری، بحران‌های بومی، بی‌توجهی ژئوپلیتیکی و بدتر از اینها مواجه هستند. از زمان انتشار گزارش اقتصاد کلان و بهداشت و آغاز فعالیت صندوق جهانی، من در آفریقا توجه خود را به مسائلی فراتر از بهداشت عمومی معطوف کرده‌ام. آفریقا نه تنها برای کنترل بیماری، بلکه برای مقابله با گرسنگی مداوم، انزوای روستایی، و انحطاط و فساد رو به رشد محیط زیست که اغلب حاصل افزایش جمعیت است نیز به راه‌حلهایی نیاز دارد. مانند مشکل بیماری، برای فشار بیش از حدی که آفریقا در قبال هریک از موارد فوق متحمل می‌شود نیز دلایل خاصی وجود دارد. به‌عبارت‌دیگر، علاوه‌بر شرایط اقتصادی، شرایط جغرافیایی نیز در تضعیف آفریقا نقش دارد. قبلاً گفته شد که آفریقا فاقد رودخانه‌های قابل کشتی‌رانی است و برای ترانزیت کالا و تجارت آسان، به اقیانوس دسترسی ندارد. علاوه‌بر این، اکثریت جمعیت آفریقا به‌جای زندگی در سواحل، در مناطق داخلی این قاره زندگی می‌کنند. در واقع بیشترین تراکم جمعیت آفریقایی سیاه

در مناطق مرتفع، مانند اتیوپی و رواندا واقع شده است چون میزان بارش در این مناطق نسبتاً قابل قبول و خاک آن تا حدی بهتر از خاک مناطق پست داخلی و سواحل می‌باشد. با این حال ساکنان این مناطق مرتفع به سهم بین‌المللی کار دسترسی ندارند و از این جهت در انزوا قرار گرفته‌اند. به طور کلی، آفریقا فاقد سیستم‌های آبیاری کشاورزی است و بیش از ۹۰ درصد محصولات غذایی به صورت دیم و با بهره‌گیری از باران، آبیاری می‌شوند. روند بارندگی در دشت نیمه‌مرطوب و خشک ساحل^۱ نزدیک صحرای آفریقا^۲ کاملاً متغیر است. خاک این منطقه از مدت‌ها قبل فاقد مواد مغذی یا پوشش‌های مغذی ارگانیک است. بدون امکانات حمل‌ونقل، مخابرات، بیمارستان و کودهای شیمیایی، رشته پیوند گرسنگی - بیماری - فقر، عمیق‌تر شده است.

ترکیب شرایط جغرافیایی نامطلوب آفریقا و فقر شدید آن، هولناک‌ترین ورطه فقر در جهان را ایجاد کرده است. با این حال شرایط آفریقا مأیوس‌کننده نیست، بلکه کاملاً برعکس، برای بهبود این شرایط هنوز جای امیدواری است. همان‌طور که همکاران متخصص بیماری مالاریا در مورد پشه‌بند، استفاده از اسپری‌های حشره‌کش در داخل منازل و داروهای ضد مالاریای مؤثر نکاتی را به من آموختند و همان‌طور که همکاران متخصص بیماری ایدز به من نشان دادند که چگونه می‌توان با بهره‌گیری از برنامه‌های موفقیت‌آمیز پیشگیری‌کننده به داروهای ضدایدز دست یافت، به همان ترتیب نیز همکاران من در امور کشاورزی مناطق گرمسیری، برق‌رسانی مناطق روستایی، جاده‌سازی، آب آشامیدنی سالم و بهداشتی به من آموختند که در رابطه با این موارد و سایر موارد حیاتی چه اقداماتی می‌توان انجام داد.

من دانستم که مشکلات آفریقا بسیار صعب و دشوار و درعین حال با بهره‌گیری از فناوری‌های اثبات شده و عملی، قابل حل است. بیماری‌ها قابل کنترل، محصولات کشاورزی کاملاً قابل افزایش و زیرساخت‌های اساسی مانند جاده‌های هموار و برق قابل توسعه به روستاها هستند. ترکیبی از سرمایه‌گذاری‌های مختلف که مطابق با نیازها و شرایط محلی باشد به خوبی می‌تواند اقتصاد آفریقا را از تله فقر نجات دهد. این‌گونه دخالت‌ها و مشارکت‌ها باید به‌طور نظام‌مند، دقیق و متحدانه صورت بگیرد، چون هر یک

1. Sahel

2. Sahara

دیگری را به شدت تقویت می‌کند. با توجه و تمرکز کشورهای آفریقایی و جامعه بین‌الملل، قاره آفریقا می‌تواند به زودی شاهد انقلاب سبز خود بوده و از رشد جهش‌یافته مبتنی بر مناطق روستایی برخوردار شود و به این ترتیب نسل آتی خود را از مصائب مداوم حاصل از قحطی به وجود آمده از خشک‌سالی، نجات دهد. زودتر از آنچه پیش‌بینی می‌کردم، فرصت مهم و جدیدی را برای عملی کردن و تحقق این ایده به دست آوردم.

فصل یازدهم

هزاره جدید، یازده
سیپتامبر و سازمان ملل

هزاره جدید با نشانه‌های امیدوارکننده‌ای آغاز شد. جهان موفق شد بدون وقوع هیچ‌گونه حادثه‌ای از بحران رایانه‌ای هراس‌آور Y2K^۱ جان سالم به در ببرد. جشن‌های گرامیداشت هزاره جدید در سراسر جهان بدون هیچ‌گونه مشکلی برگزار شد. اقتصاد آمریکا همچنان پیشرو بود. پیشرفت‌های اقتصادی در هند، چین و بالاخره حتی در روسیه نویددهنده این بود که جهانی شدن می‌تواند وعده‌های خود را عملی کند. شکوفایی و رشد فناوری اطلاعات هنوز در اوج درخشش قرار داشت. ما متحیر و شگفت‌زده شاهد روند حیرت‌آور عصر جدید اینترنت، ارتباطات جهانی جدید و سیل به‌ظاهر پایان‌ناپذیر تولیدات جدید، روش‌های جدید سازمان‌دهی کار و تجارت و روش‌های جدید ایجاد ارتباط بین مردم و سیستم‌های تولیدی در سراسر جهان بودیم. اگرچه آفریقا همچنان سرزمین بحران‌رهایی‌ناپذیر باقی ماند، اما حتی در آنجا نیز گسترش دموکراسی و امکان انتقال فناوری‌های جدید مبارزه با ایدز، مالاریا و سایر بیماری‌ها، ایجاد امیدواری می‌کرد.

شاید مهم‌ترین انعکاس ژئوپلیتیکی این امید جدید «مجمع هزاره» بود که در سپتامبر ۲۰۰۰ در سازمان ملل تشکیل شد. این مجمع بزرگ‌ترین گردهمایی رهبران جهان در تاریخ بود. حدود یکصد و چهل و هفت تن از سران کشورها و دولت‌ها به نیویورک آمدند و به‌جز ایجاد راهبندان عظیم در خیابان‌ها، اقدامات دیگری را نیز به انجام رسانیدند. رهبران جهان در نشست تاریخی خود در سازمان ملل، به شکلی قاطع و کوبنده، تصمیم و اراده جهانی برای پایان دادن به چالش‌انگیزترین و آزاردهنده‌ترین مشکلات به ارث رسیده از قرن بیستم را اعلام کردند. آنها ابراز امیدواری کردند که با

۱. بحران ویروس کامپیوتری Y2K که کل شبکه‌های انرژی را در ژانویه سال ۲۰۰۰ با تهدید مواجه کرد - م.

ثروت، فناوری‌های نوین و آگاهی جهانی که انسان‌ها با آن وارد قرن بیست‌ویکم شده بودند، بتوانند فقر شدید، بیماری و تخریب محیط زیست را از میان بردارند.

در این نشست، کوفی عنان، دبیر کل سازمان ملل سند قابل توجهی را به جهانیان عرضه کرد. سند «ما انسان‌ها: نقش آمریکا در قرن ۲۱» بیانگر اعتقاد قوی دبیر کل به این باور بود که سازمان ملل نه تنها نماینده ۱۹۱ دولت عضو این سازمان، بلکه نماینده تمام مردم جهان است که به‌عنوان افراد مستقل از حقوق و وظایفی برخوردارند که دسترسی جهانی به این حقوق و وظایف وجود دارد. این سند با دیدگاهی وسیع نسبت به این چالش‌های بزرگ آغاز می‌شد و با شناخت قدرتمند دلایل ریشه‌ای آنها، مجموعه‌ای از توصیه‌ها را برای مقابله با این چالش‌ها از طریق همکاری و اقدامات جهانی ارائه می‌کرد.

سند مذکور پایه‌ای شد برای اعلام یک بیانیه جهانی، تحت عنوان بیانیه هزاره، که از سوی رهبران شرکت‌کننده در این مجمع منتشر شد. مطالعه این بیانیه برای تمام ما ارزشمند و مفید خواهد بود. علی‌رغم رنج و مشقت‌های فراوان ما در سال‌های میانی، بیانیه هزاره هنوز هم این امید را می‌دهد که جهان با تمام پیچیدگی‌ها و جدایی‌های موجود بتوانند برای مقابله با چالش‌های بزرگ متحد شوند. این بیانیه، همانند گزارش دبیر کل سازمان ملل به بررسی مسائل جنگ و صلح، سلامتی و بیماری و فقر و ثروت می‌پردازد و برای بهبود شرایط بشری، مجموعه‌ای از تعهدات را به جهان القا می‌کند. به‌خصوص این بیانیه برای کاهش فقر شدید، بیماری و محرومیت به ارائه مجموعه‌ای از اهداف تعیین شده و مدت‌دار می‌پردازد. بعدها این اهداف از بیانیه هزاره خارج و تحت عنوان هشت «اهداف توسعه هزاره»، ارائه شدند.

در جدول ۱-۱۱، فهرست هشت هدف توسعه هزاره و هجده هدف فرعی که برای رسیدن فقیرترین مردم جهان به توسعه پایدار، تعهدات متعهدانه‌ای به‌شمار می‌روند، ارائه شده است. هفت هدف اول خواهان کاهش اساسی فقر، بیماری و تخریب محیط زیست می‌باشند. هدف هشتم عمده‌تاً تعهدی است برای مشارکت جهانی، ترکیبی از تلاش کشورهای غنی و فقیر برای مشارکت در رسیدن به هفت هدف اول. در اهداف توسعه هزاره به شکلی هوشمندانه نشان داده شده است که فقر شدید، ابعاد گسترده‌ای دارد که نه تنها درآمد پایین، بلکه آسیب‌پذیری در قبال بیماری‌ها، محرومیت از تحصیل،

گرسنگی و سوء تغذیه مداوم، عدم دسترسی به تسهیلات رفاهی اولیه از جمله آب آشامیدنی و بهداشت، تخریب و انحطاط محیط زیست مانند نابودی جنگل‌ها و فرسایش خاک را هم شامل می‌شود که زندگی انسان‌ها و سایر موجودات زنده را تهدید می‌کند.

جدول ۱-۱۱ اهداف توسعه هزاره

به نصف تقلیل دادن شمار افرادی که درآمد آنها کمتر از یک دلار در روز است، در دوره زمانی ۲۰۱۵-۱۹۹۰	۱. ریشه‌کنی فقر شدید و گرسنگی
به نصف تقلیل دادن شمار افرادی که از گرسنگی رنج می‌برند، در دوره زمانی ۲۰۱۵-۱۹۹۰	
تضمین شود که تا سال ۲۰۱۵، کودکان تمام مناطق جهان، دختران و پسران به شکل مساوی، قادر خواهند بود دوران تحصیل ابتدایی را به پایان برسانند	۲. دستیابی جهانی به تحصیلات مقدماتی
کاهش تبعیض جنسیتی در دوران تحصیل ابتدایی و متوسطه، ترجیحاً تا سال ۲۰۰۵ و کاهش تبعیض جنسیتی در تمام سطوح تحصیلی تا قبل از پایان ۲۰۱۵	۳. افزایش برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان
کاهش نرخ مرگ‌ومیر کودکان زیر پنج سال به دوسوم در دوره زمانی ۲۰۱۵-۱۹۹۰	۴. کاهش مرگ‌ومیر کودکان
کاهش نرخ مرگ‌ومیر مادران به سه‌چهارم، در دوره زمانی ۲۰۱۵-۱۹۹۰	۵. بهبود سلامت مادران
توقف بیماری ایدز تا سال ۲۰۱۵ و آغاز ابطال گسترش این بیماری	۶. مبارزه با ایدز، مالاریا و سایر بیماری‌ها
توقف بیماری مالاریا و سایر بیماری‌های عمده تا سال ۲۰۱۵ و آغاز ابطال وقوع آنها	
وارد کردن اصول توسعه پایدار به سیاست‌ها و برنامه‌ها و ابطال از دست دادن منابع زیست‌محیطی	۷. تضمین بقای محیط زیست
تقلیل دادن تعداد افراد فاقد دسترسی مداوم به آب آشامیدنی و بهداشت اولیه به نصف، تا سال ۲۰۱۵	
دستیابی به بهبود چشمگیر در زندگی حداقل ۱۰۰ میلیون زاغه‌نشین تا سال ۲۰۲۰	

جدول ۱-۱۱ اهداف توسعه هزاره

<p>توسعه یک نظام مالی و تجاری آزاد، قاعده‌مند، قابل پیش‌بینی و غیر تبعیض‌آمیز. این نظام مستلزم برخورداری از مدیریت صحیح، توسعه، کاهش فقر - هم ملی و هم بین‌المللی است. توجه به نیازهای خاص کشورهای کمتر توسعه‌یافته. این امر شامل تحقق دسترسی آزاد از تعرفه و عوارض به صادرات کشورهای توسعه‌یافته؛ طرح اصلاحی رهایی از دیون برای کشورهای فقیر و بسیار مقروض و لغو بدهی‌های رسمی دوجانبه؛ و اختصاص مساعدت رسمی توسعه بیشتر برای کشورهای متعهد به کاهش فقر</p>	<p>۸. گسترش مشارکت جهانی برای توسعه</p>
<p>توجه به نیازهای خاص کشورهای محاط در خشکی و کشورهای جزیره‌ای کوچک در حال توسعه (از طریق برنامه «عمل برای توسعه پایدار کشورهای جزیره‌ای کوچک در حال توسعه»^۱ و نتایج حاصل از بیست‌ودومین نشست ویژه مجمع عمومی سازمان ملل)</p>	
<p>توجه گسترده و جامع به مشکلات بدهی کشورهای در حال توسعه از طریق تمهیدات ملی و بین‌المللی برای به تعویق انداختن بدهی‌ها در درازمدت</p>	
<p>توسعه و اجرای راهبردهای مؤثر برای فراهم کردن مشاغل شایسته و تولیدی برای جوانان، در راستای همکاری با کشورهای در حال توسعه</p>	
<p>ایجاد امکان دسترسی به داروهای اساسی قابل خرید در کشورهای در حال توسعه، در راستای همکاری با شرکت‌های داروسازی</p>	
<p>قابل دسترسی کردن منافع و امکانات فناوری‌های نوین، به‌ویژه اطلاعات و ارتباطات، در راستای همکاری با بخش خصوصی</p>	

بدون شک، اهداف توسعه هزاره می‌توانست همراه با ایجاد امیدواری، برخی

بدبینی‌ها را نیز به وجود آورد. در اغلب موارد، اهداف مورد نظر مستلزم تعهدات بلندمدت جامعه بین‌المللی بود که این تعهدات در گذشته محقق نشده بودند. صرف‌نظر از سایر تعهدات، یکی از مشهورترین تعهدات قرن گذشته، تقاضای جامعه بین‌المللی در سال ۱۹۷۸ برای «بهداشت برای همه تا سال ۲۰۰۰»^۱ بود. با وجود چنین تعهدی بود که جهان همراه با بیماری عالم‌گیر ایدز، بیماری‌های از نو احیا شده سل و مالاریا و هزاران فقیر فاقد امکان دسترسی به خدمات بهداشتی اولیه مطمئن و حتی در برخی مواقع، بدون دسترسی به هیچ‌گونه از این خدمات، وارد سال ۲۰۰۰ شد. در کنفرانس جهانی کودکان سال ۱۹۹۰، دنیا دسترسی جهانی به تحصیلات ابتدایی تا سال ۲۰۰۰ را خواستار شد، باین‌حال بیش از ۱۳۰ میلیون، (یا بیشتر) از کودکانی که در سن تحصیلات ابتدایی قرار داشتند، نتوانستند در سال مورد نظر وارد مدرسه شوند. کشورهای ثروتمند به هدف اختصاص ۰/۷ درصد از تولیدات ناخالص داخلی به مساعدت رسمی توسعه^۲، یعنی کمک مالی مستقیم به کشورهای فقیر، کاملاً پایبند بودند، باین‌حال در دهه ۱۹۹۰، سهم کمک‌های مالی به‌عنوان بخشی از تولیدات ناخالص داخلی کشورهای ثروتمند، عملاً از ۰/۳ به ۰/۲ درصد کاهش یافت.

باین‌حال، وقتی رهبران جهان، بیانیه هزاره و اهداف توسعه هزاره در این بیانیه را تصویب کردند، در میان مردم جهان این حس وجود داشت که این بار - آری، این بار - ممکن است اهداف مورد نظر محقق شوند. جهان احساس می‌کرد که شکوفایی اقتصادی روزافزون، قدرت جدید و گسترده فناوری‌های نوین و بی‌سابقه بودن ارتباط جهانی ما انسان‌ها این بار بتواند ما را به تحقق اهداف فوق برساند.

این خوش‌بینی چه زود از بین رفت. مسائل کوچکی مانند آسیب آمریکا از مشکلات و محدودیت‌های انتخابات ملی، پایان شکوفایی بازار سهام و هجوم رسوایی‌های شرکت‌های خبرساز، باعث از بین رفتن این خوش‌بینی شد؛ اما این مسائل اکنون در سایه حوادث یازده سپتامبر، بسیار ناچیز و بی‌اهمیت به نظر می‌رسد. این روز به دلیل روش‌های غیرعاقله‌ای که دولت آمریکا در پاسخ به آن برگزید، تغییر زیادی کرد. اکنون بیش از همیشه نیازمند بازگشت به آمال و امیدهای «اهداف توسعه هزاره» هستیم.

1. Health for All by the Year 2000

2. Official Development Assistance (ODA)

من نیز مانند تمام مردم جهان واقعه یازده سپتامبر را آن قدر دقیق به یاد دارم که گویی همین چند دقیقه پیش رخ داده است. نحوه آگاهی من از این حادثه به گونه‌ای بود که هنوز هم تحت تأثیر ماهیت جامعه جهانی انسان‌ها قرار دارم. من در دفتر خود در دانشگاه هاروارد در حال اجرای یک کنفرانس ویدئویی زنده برای آفریقای جنوبی و ارائه یک سخنرانی در خصوص ایدز برای گروهی از رهبران و صاحبان مشاغل در دوربان بودم. در حال صحبت ناگهان متوجه شدم افراد حاضر در جایگاه مخصوص پخش کنفرانس در آفریقای جنوبی شروع به نجوا و صحبت‌های در گوشی با یکدیگر کردند. وقتی یکی از افراد رو به دوربین و خطاب به من گفت: «پروفسور ساش، متأسفانه باید به اطلاع برسانم که کشور شما مورد حمله قرار گرفته است و ما باید فوراً کنفرانس را خاتمه دهیم»، به شدت حیرت‌زده شدم. با این خبر ارتباط ما قطع شد و من از اتاق بیرون رفته و چند تن از همکاران خود را دیدم که حیران و متعجب در راهروهای دانشگاه سرگردان‌اند. مردم در سالن اجتماعات مرکزی و در مقابل یک تلویزیون بزرگ، اجتماع کرده بودند.

این وقایع برای همگی ما وقایعی است که هرگز آنها را فراموش نخواهیم کرد. هدف و مفهوم این وقایع هنوز قطعی و واضح نیست. اما آنچه در عرض چند ساعت در سراسر آمریکا قطعی شد این بود که همه چیز تغییر کرده است و آنچه ما در آن روز تجربه کرده بودیم، به نقطه عطفی بزرگ در تاریخ تبدیل خواهد شد. توماس فریدمن،^۱ یکی از برجسته‌ترین روزنامه‌نگاران آمریکایی، بلافاصله پس از وقوع این حوادث اعلام کرد که یازده سپتامبر آغاز جنگ جهانی سوم است و این ایده در میان مردم وحشت‌زده آمریکا به سرعت منتشر شد. پرزیدنت بوش در آن زمان و بارها پس از آن گفت که یازده سپتامبر دیدگاه او را نسبت به تمام مسائل مربوط به مقام وی، کشور آمریکا، آسیب‌پذیری‌های این کشور و جایگاه آن در جهان تغییر داد. در واقع یازده سپتامبر آغازگر جنگ خودسرانه دولت بوش علیه تروریسم بود. رئیس‌جمهور اعلام کرد از آن زمان تمام دوره ریاست جمهوری به ریشه‌کنی ترور اختصاص خواهد یافت.

سهولت سخن گفتن متخصصان از آغاز جنگ جهانی سوم مرا به شدت حیرت‌زده کرد. آنها از بازی با آتش و یا بهتر است بگوییم از تخریب جهان با حریق مدتش سخن

1. Thomas Friedman

می گفتند. از خودم می پرسیدم آیا آنها نمی دانند جنگ جهانی اول چه طور یک قرن پیش جهانی شدن را از بین برد؟ این بار هم صاحب نظران و متخصصان امر از دیدن اعزاز سربازان به جنگ، فقط ابراز خوشحالی و خرسندی می کردند و اطمینان داشتند که پرونده این کار شسته و رفته در عرض یک ماه بسته خواهد شد. اما با این کار بند از دست و پای اهریمن جنگ گسست و درحالی که یادآور بحران بزرگ اقتصادی^۱ جنگ جهانی دوم، انقلاب بلشویکها و غیره بود، آتش خانمان سوز آن تا اواخر قرن بیستم در سراسر کره خاکی گسترش یافت.

از نظر من نیز حوادث یازده سپتامبر دلخراش بود، اما باعث تغییر همه چیز نمی شد - مگر آنکه آمریکا در پاسخ به این حوادث، خودسرانه و بدون تأمل عمل می کرد. علاوه بر اینها، از نظر من مردم آمریکا در گذشته نیز حوادث تروریستی را تجربه کرده بودند و در آینده نیز تجربه این حوادث حتمی بود. ما بارها شاهد اقدامات تروریستی در سراسر خاورمیانه، در کنیا و تانزانیا و در خاک آمریکا از جمله حمله به مرکز تجارت جهانی در سال ۱۹۹۳ و حمله به اوکلاهاما در سال ۱۹۹۵ بوده ایم. تروریسم بلایی است که باید با آن مبارزه کرد، اما نمی توان آن را به طور کامل ریشه کن کرد، همان طور که جهان قادر نخواهد بود تمام بیماری های مسری را به طور کامل ریشه کن کند. پرزیدنت بوش در مبارزات انتخاباتی خود در سال ۲۰۰۴ نیز به نکته ای مشابه اشاره کرد - «فکر نمی کنم بتوان برای این جنگ (جنگ علیه تروریسم)، پایانی را متصور بود، اما می پندارم بتوانیم شرایطی را ایجاد کنیم که در آن افرادی که از ترور به عنوان یک وسیله بهره می گیرند، در بخش هایی از جهان مردود و مطرود واقع شوند» - اما او یک روز بعد، برخلاف عقاید خود عمل کرد.

تروریسم تنها تهدیدی نیست که جهان با آن روبه روست. اشتباه بزرگی است، اگر بخواهیم تمام نیرو، تلاش، منابع و زندگی خود را وقف مبارزه با تروریسم نماییم، درحالی که چالش های بزرگ تر و عمیق تر به حال خود رها شده اند. در حوادث یازده سپتامبر تقریباً سه هزار انسان بی جهت جان خود را در مرکز تجارت جهانی از دست دادند؛ درحالی که از زمان وقوع این حوادث، حدود ۱۰ هزار آفریقایی روزانه به شکلی

دلخراش و کاملاً بی‌جهت جان خود را بر اثر ابتلا به ایدز، سل و مالاریا از دست می‌دهند. ما باید حوادث یازده سپتامبر را همواره به یاد داشته باشیم به‌خصوص به‌دلیل اینکه مرگ روزانه یازده هزار آفریقایی قابل‌پیشگیری است.

علاوه‌بر این، تروریسم دارای دلایل متعدد و پیچیده‌ای است و به همین دلیل نمی‌توان فقط با بهره‌گیری از ابزار نظامی با آن مبارزه کرد. برای مبارزه با تروریسم باید با فقر و محرومیت نیز مبارزه کرد. اتخاذ رویکرد صرفاً نظامی علیه تروریسم، محکوم به شکست است. همان‌طور که یک پزشک برای مقابله با بیماری، هم از تجویزات دارویی بهره می‌گیرد و هم سیستم ایمنی بیمار را با تجویز تغذیه مناسب و تشویق بیمار برای بهره‌مندی از یک روش زندگی سالم، ارتقا می‌دهد، ما نیز باید ضعف‌های بنیادین جوامعی که تروریسم در آنها اتفاق می‌افتد - یعنی فقر شدید، عدم تحقق گسترده نیازهای شغلی، درآمد و شأن انسانی و عدم ثبات سیاسی و اقتصادی حاصل از شرایط پست انسانی - را مورد بررسی و رسیدگی قرار دهیم. اگر جوامعی مانند سومالی، افغانستان و غرب پاکستان سالم‌تر بود، تروریست‌ها نمی‌توانستند به این آسانی در این مناطق فعالیت کنند.

بنابراین پاسخ مناسب به حوادث یازده سپتامبر، نیازمند یک راهکار دوسویه است، نه یک برخورد یک‌جانبه. قطعاً ملل متمدن ملزم به رویارویی با چالش نفوذ در شبکه‌های تروریستی هستند که مسئول این حملات می‌باشند. نظارت‌های مالی و اقدامات نظامی مستقیماً علیه گروه القاعده یک پاسخ ضروری، اما ناکافی بود. علاوه‌بر این اقدامات، لازم بود به ریشه‌های عمیق‌تر تروریسم در جوامعی بپردازیم که در چرخه شکوفایی جهانی قرار ندارند، در حاشیه اقتصاد جهانی قرار گرفته‌اند، محروم از هرگونه امیدواری هستند و همانند کشورهای دارای نفت منطقه خاورمیانه، ازسوی کشورهای ثروتمند مورد سوءاستفاده و چپاول قرار گرفته‌اند. کشورهای ثروتمند، که در رأس آنها آمریکا قرار دارد، می‌بایست تلاش‌های خود را به‌جای تمرکز بر راهبردهای نظامی بر توسعه اقتصادی متمرکز می‌کرد.

در جنگ جهانی دوم، رهبران ائتلاف بزرگ در مبارزه با فاشیسم به‌خوبی فهمیده بودند که موفقیت در این جنگ مستلزم به‌دست آوردن اعتماد و اطمینان جهان نیز

هست. فرانکلین دلانو روزولت^۱ بر مبنای دفاع از چهار آزادی - آزادی از ترس، آزادی بیان، آزادی مذهب و به طور قاطعانه، آزادی انتخاب - آمریکا را وارد جنگ جهانی دوم کرد. سخنان مهیج و تکان دهنده او امروز نیز طنین انداز است:

در روزهای آتی که ما در آنها به دنبال امنیت هستیم، خواهان ایجاد جهانی خواهیم بود که بر مبنای چهار آزادی اساسی بشری پایه ریزی شده باشد. اولین آنها، آزادی بیان و سخن - در سراسر جهان - است.

دومین آزادی، آزادی تمام افراد - در تمام جهان - برای پرستش خداوند به شیوه‌ای است که خود می‌پسندند.

آزادی سوم آزادی انتخاب است که طبق تعابیر جهانی شامل ادراک و شعور اقتصادی می‌باشد که زندگی صلح‌آمیز و سالم برای ملل تمام کشورها - در سراسر جهان - را تضمین می‌کند.

چهارمین آزادی، رهایی از ترس است که طبق تعابیر و تعاریف جهانی به معنای کاهش جهانی تسلیحات تا حد و به شیوه‌ای است که هیچ کشوری - در سراسر جهان - در شرایطی قرار نداشته باشد که بتواند علیه کشور همسایه، اقدام متجاوزانه‌ای انجام دهد. وقتی روزولت و وینستون چرچیل^۲ برای اعلام منشور آتلانتیک^۳، بیانیه مشترک آمریکا و انگلیس در خصوص اهداف جنگ، با یکدیگر ملاقات کردند، آنها امیدهای جهان برای دستیابی به شکوفایی مشترک را نیز به عنوان یکی از اهداف حیاتی جنگ، مورد تأکید قرار دادند.

بعدها ثابت شد که این اهداف جنگی، سخن‌سرایی بیهوده و توخالی بوده‌اند. این اهداف همچنین پایه‌هایی موفقیت‌آمیز برای صلح جهانی پس از جنگ به شمار می‌رفتند. سازمان ملل در سال ۱۹۴۵، به منظور ارائه چارچوبی اساسی برای همکاری جهانی، تأسیس شد. طرح مارشال، تعهد آمریکا نسبت به آزادی انتخاب را به اثبات رساند و این روش در سایر برنامه‌های توسعه آسیا و آمریکای لاتین نیز به کار گرفته شد. با گذشت زمان این طرح ناپدید شد، کمک‌های آمریکا از ۰/۲ درصد تولیدات ناخالص داخلی در

1. Franklin Delano Roosevelt
2. Winston Churchill
3. The Atlantic Charter

روزهای آغازین طرح مارشال به کمتر از ۰/۲ درصد در حال حاضر کاهش پیدا کرد. بلافاصله پس از وقایع یازده سپتامبر من نکات فوق را در مقاله‌ای تحت عنوان «تسلیمات رستگاری جمعی»^۱ در نشریه *اکنومیست*^۲ به چاپ رساندم. آن دسته از تسلیمات رستگاری جمعی - داروهای ضدایدز، پشه‌بندهای ضد مالاریا، چاه‌های حفاری شده برای آب آشامیدنی سالم و غیره - که به آنها اشاره کرده بودم، می‌تواند علاوه بر نجات جان میلیون‌ها انسان، حامی امنیت جهانی نیز باشد.

در پاییز آن سال به نظر می‌رسید، دولت بوش به‌غیر از رویکرد نظامی، به اقدامات دیگری نیز بپردازد. در نوامبر سال ۲۰۰۱ این دولت آغاز گردهمایی جهانی تجارت در دوحه قطر را تسریع کرد. بیانیه دوحه، اصلاح سیستم تجاری به‌منظور تحقق و تأمین نیازهای کشورهای فقیرتر را مورد تأکید قرار داد. اتفاق مهم‌تر بعدی در مارس ۲۰۰۲، در شهر مونتری مکزیک و در کنفرانس بین‌المللی سرمایه‌گذاری برای توسعه، به‌وقوع پیوست. این کنفرانس به چالش‌های عرضه ابزار مالی مورد نیاز برای پیشرفت اقتصادی، اختصاص داشت. اجماع مونتری حاصل از این کنفرانس به شکلی مثمرتر، هم نقش سرمایه‌گذاری خصوصی و هم مساعدت رسمی توسعه را مورد تأکید قرار داد.

اجماع مونتری نشان داد که نباید انتظار داشت کشورهای فقیر با سیل سرمایه‌گذاری‌های خصوصی مواجه شوند، چون این کشورها فاقد آن دسته از ساختارهای اساسی و سرمایه‌های انسانی هستند که باعث جذب سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی و حتی سرمایه‌گذاری‌های خصوصی داخلی می‌شوند. از سوی دیگر کمک به کشورهایی که در توسعه اقتصادی پیشرفت بیشتری داشته‌اند - به اصطلاح بازارهای نوظهور - می‌تواند نقش ناچیزی ایفا کند، در حالی که سرمایه‌های خصوصی می‌تواند باعث توسعه چشمگیر همین کشورها شود. اجماع مونتری در این باره می‌گوید:

«مساعدت رسمی توسعه به‌عنوان مکمل سایر منابع مالی توسعه، به‌ویژه در کشورهایی برای جذب سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خصوصی کمترین ظرفیت را دارند، نقش اساسی ایفا می‌کند. مساعدت رسمی توسعه برای بسیاری از کشورهای آفریقایی، کشورهای توسعه‌نیافته، کشورهای جزیره‌ای در حال توسعه و کشورهای در حال توسعه

1. Weapons of Mass Salvation

2. The Economist

محصور در خشکی، هنوز بزرگ‌ترین منبع سرمایه‌گذاری خارجی به‌شمار می‌رود و در دستیابی به اهداف توسعه و اهداف بیانیه هزاره و سایر اهداف بین‌المللی توسعه، نقش حیاتی ایفا می‌کند».

آمریکا و سایر امضاکنندگان اجماع مونتری در پاراگراف بعدی این اجماع، به توافقی مهیج‌تر دست پیدا کردند: «تأکید بر اینکه تمام کشورهای توسعه‌یافته از تلاش واقعی برای تحقق هدف اختصاص ۰/۷ درصد از تولید ناخالص داخلی به مساعدت رسمی توسعه، بازمانده‌اند». از سال ۲۰۰۲، میزان این کمک‌ها حدود ۵۳ میلیارد دلار، یعنی فقط ۰/۲ درصد از تولید ناخالص داخلی کشورهای ثروتمند بوده است. درخصوص آمریکا باید گفت، کمک‌های خارجی این کشور باید از پانزده میلیارد دلار در سال ۲۰۰۴ (۰/۱۴ درصد از تولید ناخالص داخلی) به ۷۵ میلیارد دلار (۰/۷ درصد از تولید ناخالص داخلی این کشور)، افزایش پیدا کند. می‌بینیم که شکاف بسیار عمیق است.

پرزیدنت بوش برای اعلام افزایش حیرت‌انگیز و خوشایند کمک‌های خارجی آمریکا در طرحی جدید تحت عنوان «حساب چالش هزاره»^۱ شخصاً به مونتری سفر کرد. او متعهد شد که آمریکا کمک‌های مالی خود را به کشورهای بی‌اراده و ظرفیت بهره‌گیری مؤثر از سرمایه‌گذاری مورد نظر را نشان دهند، افزایش خواهد داد. او قول افزایش ۱۰ میلیارد دلاری این کمک‌ها را در سه سال مالی آتی به جهانیان داد و اظهار داشت که این افزایش به‌ترتیب، در سال اول، ۱/۶ میلیارد دلار، در سال دوم، ۳/۴ میلیارد دلار و در سال سوم، پنج میلیارد دلار خواهد بود. وقتی خبر طرح جدید آمریکا برای اولین بار به گوش شرکت‌کنندگان این کنفرانس رسید، جان نگرپونته،^۲ سفیر آمریکا در سازمان ملل نزد من آمده، ضربه‌ای به پشت من زد و در گوشم نجوا کرد: «آنچه را که می‌خواستی، به‌دست آوردی».

برای لحظه کوتاهی خوش‌بینی مرا فراگرفت. بله، به‌سرعت فهمیدم که میزان افزایش کمک‌های خارجی آمریکا، نسبت به بزرگی اقتصاد این کشور آن‌قدر ناچیز و اندک است که حتی با گذشت سه سال اول حساب چالش هزاره نیز، کمک‌های ارائه شده کمتر از ۰/۲ درصد از تولید ناخالص داخلی آن خواهد بود. اگرچه این اقدام، گامی

1. Millennium Challenge Account (MCA)

2. John Negroponte

استوار در راستای رسیدن به اختصاص ۰/۷ درصد از تولید ناخالص داخلی به مساعدت رسمی توسعه محسوب نمی‌شد، اما فکر کردم شاید دولت بوش در تراژدی یازده سپتامبر ضرورت ایجاد رابطه جدید با جهان را احساس کرده است، رابطه‌ای که در آن آمریکا می‌توانست بار دیگر به‌عنوان قهرمانی فعال برای کاهش فقر شدید محسوب شود. با خود می‌گفتم، حتی اگر حساب چالش هزاره در آغاز بسیار ناچیز باشد، باز هم می‌تواند به ۰/۷ درصدی که آمریکا با آن موافقت کرده است، افزایش یابد.

افسوس که فقط چند ماه بعد تمام امیدهای من نقش بر آب شد. بار دیگر، رهبران جهان برای یک کنفرانس بین‌المللی و این بار در ژوهانسبورگ آفریقای جنوبی و در مجمع جهانی توسعه پایدار، گرد هم آمده بودند. این نشست، دهمین سالگرد مجمع زمین در ریو^۱ بود، مجمعی که تصمیمات مربوط به حفاظت از محیط زیست جهان در مقابل تهدیدات رو به رشد بشری، اتخاذ شد. مهم‌تر آنکه در مجمع ریو، چارچوب کنوانسیون سازمان ملل در خصوص تغییرات آب‌وهوایی^۲ شکل گرفت و در این کنوانسیون، دولت‌های سراسر جهان متعهد شدند که برای کنترل انتشار گازهای مخرب گلخانه‌ای که به گرم شدن بلندمدت زمین و سایر تغییرات آب‌وهوایی خطرناک منجر می‌شود، اقدامات لازم را به‌عمل آورند. کنوانسیون سازمان ملل در خصوص تغییرات آب‌وهوایی مبنای مذاکرات پروتکل کیوتو برای محدود کردن انتشار گازهای گلخانه‌ای قرار گرفت.

گذشت زمان با مجمع ریو مهربان نبوده است. پروتکل کیوتو تصویب نشده باقی ماند و دولت بوش در ماه‌های آغازین حکومت خود از پیمان کیوتو خارج شد و این اقدام با توجه به اینکه پرزیدنت بوش پدر قبلاً چارچوب کنوانسیون سازمان ملل در خصوص تغییرات آب‌وهوایی کنوانسیون سازمان ملل در خصوص تغییرات آب‌وهوایی را امضا کرده بود، دوگانگی و طنز خاصی را به همراه داشت. با این حال وقتی جهانیان در مجمع ژوهانسبورگ گرد هم آمدند، همانند نشست مونتری، این امید در دل‌ها به‌وجود آمد که شاید جهان و آمریکا دوباره با تعهدی یکپارچه به سمت این برنامه زیست‌محیطی بازگردند.

اما این اتفاق به‌وقوع نپیوست. اغماض و چشم‌پوشی دولت بوش نسبت به این

1. The Rio Earth Summit

2. United Nations Framework Convention on Climate Change (UNFCCC)

برنامه و تمایل اندک این دولت نسبت به اجرای برنامه کلی توسعه در نشست ژوهانسبورگ به شیوه‌هایی کاملاً دوگانه و تمسخرآمیز به اثبات رسید. اول آنکه، پرزیدنت بوش از شرکت در نشست خودداری کرد. مهم‌تر آنکه، هم‌زمان با گردهمایی جهانیان برای بررسی چالش‌های محیط زیست جهانی، آمریکا از این موقعیت برای آغاز تبلیغات در خصوص جنگ علیه عراق بهره گرفت.

در حالی که در اتاق اخبار در ژوهانسبورگ ایستاده بودم، می‌دیدم که تمام نگاه‌ها به صفحه نمایشگر و در حال تماشای دیک چنی، معاون اول ریاست جمهوری آمریکا است که ده‌ها هزار مایل دورتر در حال سخنرانی در «صدوسومین کنوانسیون ملی کهنه سربازان جنگ‌های خارجی»^۱ بود. در این سخنرانی مشهور، دیک چنی، به اشتباه مدعی شد که «بدون شک صدام حسین اکنون دارای تسلیحات کشتار جمعی است. شکی وجود ندارد که وی این تسلیحات را برای استفاده علیه ما، دوستان ما و متحدان ما جمع‌آوری کرده است». طبل جنگ جدیدی که از سوی آمریکا نواخته شده بود، به سرعت توجه همگان را در ژوهانسبورگ جلب کرد و به رویکرد دوسویه جنگ علیه تروریسم پایان داد. از این زمان، آمریکا عمدتاً تمام تأکید، نیروهای سیاسی و سرمایه‌گذاری‌های خود را بر رویکرد نظامی متمرکز کرد.

یک ماه پس از مجمع ژوهانسبورگ، پرزیدنت بوش و مشاوران ارشد وی به ارائه صدها سخنرانی، مصاحبه و گفت‌وگو پیرامون عراق پرداختند، اما به ندرت در خصوص چالش‌های فقر شدید، پیام مونتری و تعهدات «حساب چالش‌های هزاره جدید»^۲ سخنی گفتند. تنها استثنای موجود در خصوص این تغییر ناگهانی توجهات دولت آمریکا، سخنرانی سالیانه رئیس‌جمهور در ژانویه ۲۰۰۳ بود که وی در این سخنرانی قصد خود برای افزایش مشارکت‌های آمریکا در مبارزه با ایدز در آفریقا را اعلام کرد که این اقدام بسیار مهم و ارزشمند بود. از شنیدن اختصاص پانزده میلیارد دلار در یک دوره پنج‌ساله - سه میلیارد دلار در هر سال - برای این هدف بسیار خرسند شدم، چون این میزان کمک دقیقاً همان رقمی بود که من در اوایل ۲۰۰۱ آن را تخمین زده و به کاخ سفید اعلام کرده بودم (و این رقم در همان زمان با شک و تردید بسیاری مواجه شد). به جز

1. 103 rd National Convention of the Veterans of Foreign Wars

2. New Millennium Challenge Account

این سخنرانی، در سایر موارد واشنگتن به‌جای تمرکز بر توسعه، محیط زیست و سایر مسائل نگران‌کننده بشری در سراسر جهان، بر جنگ متمرکز شده بود. اندکی قبل از آغاز جنگ من درباره احساس خود پیرامون این نکته که سیاست آمریکا به‌شدت در حال خروج از مسیر اصلی خود است و جنگ عراق نمی‌تواند به هیچ‌گونه ارزش پایداری منجر شود، بلکه صرفاً ویرانی و آسیب‌های عمیقی بر جای خواهد گذاشت، بسیار گفتم و نوشتم. پیش از آغاز جنگ، در روزنامه نیو ریپابلیک^۱ نوشتم: یک ارتش متعارف نمی‌تواند در کره خاکی بدون خونریزی‌های عظیم و سال‌ها رنج و عذاب به سرکوبی شورش‌ها و ناآرامی‌های محلی یا جنگ چریکی بپردازد. بریتانیا به مدت چندین دهه نتوانست ارتش جمهوری ایرلند در ایرلند شمالی را سرکوب کند. قدرت نظامی گسترده اسرائیل نتوانست مبارزات فلسطینیان را سرکوب کند. روس‌ها نتوانستند در دهه ۱۹۸۰ مجاهدین افغانستان و در دهه ۱۹۹۰ چین‌ها را سرکوب کنند. آمریکا تلفات بسیاری را در لبنان و سومالی متحمل شد و به‌سرعت از این دو کشور خارج شد. این کشور هنوز هم نتوانسته در خارج از کابل، کنترل افغانستان را به‌دست بگیرد. اکنون آمریکا در شرایطی بسیار وخیم‌تر، قصد دارد خود را برای سالیان سال در جنگ خانمان برانداز عراق گرفتار کند، کشوری که در آن ده‌ها هزار جوان خشمگین آماده‌اند تا نیروهای اشغالگر را مورد هدف قرار بدهند. قطعاً بمب‌های هوشمند ما نخواهند توانست آن‌گونه که در ارتفاع ۳۵ هزار پایی عمل می‌کنند، در روی زمین نیز مؤثر واقع شوند.

من همچنین در خصوص تصورات نادرست جنگی که می‌بایست هزینه‌هایش را خودمان تأمین می‌کردیم نیز هشدار دادم:

به‌نظر می‌رسد دولت بوش و بسیاری از آمریکاییان انتظار دارند که نفت عراق هزینه اشغال پس از جنگ، بازسازی و بسیاری از موارد دیگر را تأمین کند - آنها می‌پندارند قراردادهای بسیاری برای بازسازی به مناقصه گذاشته خواهد شد، ذخایر جدید مورد توسعه قرار خواهد گرفت و قیمت‌های جهانی نفت کاهش خواهد یافت. حتی اگر این انتظارات به‌وقوع بپیوندند، باز هم به‌دلیل شرایط مناقشه‌آمیز سیاسی و امنیتی، برای

بازسازی و توسعه میادین نفتی جدید عراق، به سال‌های زیادی احتیاج خواهیم داشت. طلبکاران فعلی عراق، مدعی بیش از ۱۵۰ میلیارد دلار هستند. بدون شک آنها همچنان در صف اخذ طلب خود خواهند ایستاد.

گفته‌های خود را با درخواستی برای اتخاذ یک مسیر دوم در جنگ علیه تروریسم به پایان رساندم:

بنابراین ما باید علاوه بر قدرت نظامی ثروت اقتصادی و قدرت‌های فناوریک خود را نیز به نوعی دیگر از قدرت تبدیل کنیم - قدرتی برای کمک به شکل‌گیری آن دسته از نهادهای همکاری جهانی که معیشت و سعادت و بهروزی بلندمدت ما به آنها وابسته باشد. سازمان ملل، که اکنون بی‌حیثیت و به نهادی تبدیل شده است که ما با سیاست‌های یک‌جانبه کنونی خود آن را مورد تهدید قرار داده‌ایم، در حال حاضر بهترین و تنها امید ما برای ایجاد جهانی مطلوب در قرن بیست‌ویکم به‌شمار می‌رود. ما می‌توانیم از طریق سازمان ملل و نهادهای تخصصی آن، مانند سازمان بهداشت جهانی، یونیسف و فائو قدرت‌های اقتصادی خود را در راستای غلبه بر فقر، مقابله با مشکلات تغییرات جوی و مبارزه با بیماری‌های مهلک به‌کار بگیریم. ما می‌توانیم جهان را در رهایی از فقری که ایجادکننده زمینه‌های شورش و طغیان، آوارگی و سرگردانی و تروریسم است، یاری دهیم. در بلندمدت می‌توانیم به ایجاد حسن‌نیت بین‌المللی و ارزش‌های مشترکی بپردازیم تا به این ترتیب احساسات ضدآمریکایی که زندگی و رفاه اقتصادی ما را تهدید می‌کند، کاهش یابد. متأسفانه جنگ با عراق نتایج کاملاً متضادی را به دنبال خواهد داشت.

جنگ عراق در ۲۰ مارس ۲۰۰۳ و هفت ماه پس از سخنرانی چنی در ناشویل^۱ آغاز شد. هزینه‌های این مصیبت بسیار عظیم است - حداقل ۱۳۰ میلیارد دلار هزینه‌های مستقیم نظامی در هجده ماه اول به ثبت رسیده است، بیش از یک هزار آمریکایی جان خود را از دست دادند (این رقم در حال افزایش است)، هزاران غیرنظامی در عراق کشته شدند و اعتبار آمریکا در سراسر جهان مخدوش شد. این هزینه‌ها به دلیل عدم وجود مسیر دوم در سیاست خارجی آمریکا به شکل سرسام‌آوری افزایش یافته‌اند. جنگ عراق، به‌ویژه

1. Nashville

پس از آنکه ثابت شد ادعای بزرگ‌نمایی شده تهدید صدام‌حسین علیه جهان و دستیابی وی به انبوهی از تسلیحات کشتار جمعی دروغی بیش نیست، در سراسر جهان به‌عنوان تجاوز و تعرضی بی‌دلیل شناخته شده است. هزینه‌های این جنگ در حال افزایش است و ماهیانه پنج میلیارد دلار برآورد می‌شود، درحالی‌که هزینه اختصاص‌یافته به حساب چالش‌های هزاره جدید برای تمام سال ۲۰۰۵، فقط یک میلیارد دلار است.

پس از یازده سپتامبر، مصمم شدم به هر طریق ممکن تلاش‌های خود را برای حفظ روحیه همکاری جهانی دو برابر کنم. درحالی‌که به پایان کار خود در کمیسیون اقتصاد کلان و بهداشت نزدیک می‌شدم و فقط دو ماه به پایان پروژه باقی مانده بود، بارها با کوفی‌عنان، دبیر کل وقت سازمان ملل به گفت‌وگو نشستیم. در اواخر سال ۲۰۰۱ از دبیر کل پرسیدم چگونه می‌توانم وی را در وظیفه دشوار و بغرنجی که برای هدایت جهان به سمت تحقق اهداف هزاره جدید به عهده دارد، یاری کنم. او در پاسخ به من پیشنهاد کرد که به‌عنوان مشاور ویژه وی درخصوص اهداف توسعه هزاره مشغول به کار شوم و به سازمان ملل و شخص دبیر کل درباره اقداماتی که می‌توان در راستای تحقق این اهداف انجام داد، مشاوره بدهم. او از من درخواست کرد نه تنها درخصوص اقداماتی که می‌توان انجام داد وی را راهنمایی کنم، بلکه به طرح یک برنامه عملیاتی نیز پردازم که در آن سیستم سازمان ملل، دولت‌های مشارکت‌کننده و جوامع غیرنظامی بتوانند در راستای تحقق این اهداف برجسته همکاری نمایند. من از دعوت به همکاری با سازمان ملل و به‌ویژه از کمک به دبیر کل در این برهه از خطر جهانی بسیار خرسند و مفتخر شدم و بی‌درنگ دعوت کوفی‌عنان برای خدمت به وی به‌عنوان مشاور ویژه را پذیرفته و «پروژه جدید هزاره سازمان ملل»^۱ را آغاز کردم که هدف از آن طراحی یک برنامه جهانی برای تحقق اهداف مورد نظر بود.

دبیر کل سازمان ملل از نتایج حاصله بسیار خرسند بود. به عقیده من، او کاملاً به این حقیقت واقف بود که سیستم سازمان ملل در طراحی اهداف بیش از تحقق آنها، موفق عمل می‌کند. او از من خواست و رای چارچوب این سیستم بیاندیشم. به همین دلیل من روی تجربیاتی متمرکز شدم که از کمیسیون اقتصاد کلان و بهداشت کسب

1. The New UN Millennium Project

کرده بودم، اما این بار تجربیات خود را به حیطة‌ای تعمیم دادم که شامل اهداف گسترده‌تر و به‌دلیل ارتباطات درونی، پیچیده‌تر بود و تلاش جمعی مالی و جهانی گسترده‌تری را طلب می‌کرد.

بررسی و تأمل تحلیلی^۱ - روند دستیابی به یک رویکرد جمعی در مواجهه با مشکلات بغرنج از طریق ایجاد اجماعی پیرامون ایده و درک مشترک از چالش‌ها - در بطن پروژه هزاره سازمان ملل قرار دارد. کمیسیون اقتصاد کلان و بهداشت، رهبران و متخصصانی را گرد هم آورده بود که دارای دیدگاه‌های بسیار متفاوتی بودند و از طریق روند دقیق مباحثه، مناظره، پژوهش و تحقیق به اجماع رسیده بود. پروژه هزاره سازمان ملل نیز با اتخاذ شیوه‌ای مشابه، سیاستگذاران و وکلای اصلی مشارکت‌کننده در کاهش فقر را گرد هم آورد تا با طی روندی تحقیقاتی به اجماعی مشابه دست یابند. اما این بار، شمار چالش‌ها برای مطرح شدن در یک گروه بسیار زیاد بود، بنابراین ما کار را بین ۱۰ کارگروه تقسیم کردیم که طیف وسیعی از مشکلات مطرح شده در اهداف توسعه هزاره را پوشش می‌دادند.

هریک از این کارگروه‌ها، اندیشمندان، وکلا، متخصصان سیاستگذاری و سایر مشارکت‌کنندگان عمده را دور هم گرد آورد تا تلاش جمعی، جدی و چالش‌برانگیز و حساب شده را به عهده بگیرند. با برخورداری از ۱۰ کارگروه که هر یک دارای ۲۵ عضو بودند، ما عملاً در روند این خط سیر جدید از یک شبکه جهانی برخوردار بودیم که دارای ۲۵۰ مشارکت‌کننده اصلی و مرکزی بود. اما تمام مسئله این نبود. با توجه به رویارویی با چالشی چنین گسترده که مستلزم روابط بسیار پیچیده‌ای بود، پروژه ما با بهره‌گیری از گروه متخصصان سازمان ملل که شامل نمایندگان نهادهای تخصصی اصلی سازمان ملل - سازمان بهداشت جهانی، سازمان فائو، یونیسف، برنامه محیط زیست سازمان ملل و غیره - بود، عملاً تمام نظام و سیستم سازمان ملل را در این پروژه مشارکت داد. این گروه از متخصصان سازمان ملل، ارتباط بین بررسی‌های ما و اقدامات واقعی سازمان ملل در خصوص مردم سراسر جهان را تضمین می‌کرد.

ما درعین حال اشتیاق رو به رشد گروه‌های کشوری سازمان ملل در چندین کشور در حال توسعه روبه‌رو بودیم. تقریباً در تمام مناطق جهان، کشورهای فقیرتر شاهد

حضور چشمگیر متخصصان نهادهای تخصصی سازمان ملل در امور سلامتی، آب، بهداشت، مدیریت محیط زیست، بازدهی کشاورزی و غیره هستند. این گروه از متخصصان سازمان ملل اغلب در یک گروه کشوری سازمان ملل گرد هم می‌آیند که این گروه از سوی یک هماهنگ‌کننده مقیم کشور مورد نظر رهبری می‌شود و این هماهنگ‌کننده نیز به نوبه خود رابطی است بین تلاش‌های صورت گرفته در نیویورک و حقایق اقدامات و مشارکت سازمان ملل در کشورهای در حال توسعه.

به طور خلاصه می‌توان گفت، دبیر کل سازمان ملل از ما درخواست کرد تا با ایجاد تلاشی جهانی و وسیع که می‌توانست دستیابی جمعی به مشکلات وسیع و پیچیده را آغاز کند، افکار و اندیشه‌های بزرگی را در سر بیورانییم - و ما نیز همین کار را انجام دادیم. با بهره‌گیری از این مسیر توانسته‌ایم به پیشرفت‌های بزرگی در تحلیل مسائل دست پیدا کرده و به طرح برنامه‌ای تجاری برای تحقق اهداف توسعه هزاره پرداخته‌ایم که آن را در فصل پانزدهم شرح خواهیم داد.

مدت زمان زیادی از آغاز مأموریت من در سازمان ملل نمی‌گذشت که باز هم از نیویورک و این بار از دانشگاه کلمبیا پیشنهادی دریافت کردم. «جورج راپ»، رئیس دانشگاه کلمبیا و سایر همکاران که از اقدام سازمان ملل خبردار شده بودند، می‌خواستند بدانند که آیا من هم‌زمان می‌توانم رهبری یک نهاد عمده در خصوص چالش توسعه پایدار یعنی «مؤسسه زمین کلمبیا»^۱ را بپذیریم. در دیداری که با «جورج راپ» داشتم، درباره اقدام شجاعانه و مبتکرانه دانشگاه کلمبیا آگاهی بیشتری کسب کردم. این دانشگاه به منظور پرداختن به چالش‌های مرتبط با آب‌وهوا، مدیریت محیط زیست، حفاظت محیط زیست، بهداشت عمومی و توسعه اقتصادی، به ایجاد ارتباط بین دفاتر عمده علمی بسیاری در دانشگاه پرداخته بود.

پس از دو ساعت بحث و گفت‌وگو پیشنهاد دانشگاه کلمبیا مبنی بر قبول ریاست مؤسسه زمین را پذیرفتم و قرار ملاقاتی نیز با رئیس آتی دانشگاه یعنی لی بولینگر تعیین کردم. بعدها بولینگر در این ملاقات به من گفت قصد دارد دانشگاه کلمبیا را به مسیری هدایت کند که این دانشگاه در آمریکا به یک دانشگاه بین‌المللی واقعی تبدیل

شود. من کاملاً متقاعد شدم. به این ترتیب سی و دو سال تحصیل و آموزش من در دانشگاه هاروارد به پایان رسید و فصل جدیدی از زندگی من در نیویورک و با مسئولیت‌های جدید در دانشگاه کلمبیا و سازمان ملل آغاز شد. اگرچه من به دانشگاه هاروارد علاقه بسیاری داشتم، اما دو فعالیت اخیر و مسیر جدید برای من فرصت کاملاً مناسبی به‌شمار می‌رفت.

تمام اقدامات صورت گرفته درخصوص پروژه هزاره سازمان ملل به‌طور کلی به مؤسسه زمین وابسته است. به‌ویژه پیشرفت‌های حاصل شده درخصوص اهداف توسعه هزاره به درک کاملاً علمی از چالش‌های زیرین بیماری، تولید غذا، سوء‌تغذیه، مدیریت آب‌خیزداری و سایر مسائل مربوطه بستگی دارد. این مسائل نیز به‌نوبه خود مستلزم برخورداری از تخصص ویژه است. علوم نوین به ما امکان مداخلات تکنولوژیکی یا تکنیک‌های ویژه برای پرداختن به مشکلات مذکور را داده است که از جمله آنها می‌توان به پشه‌بندهای ضد مالاریا و یا داروهای ضد ترزوویروسی اشاره کرد. برخی از اقدامات و ابتکارات مؤسسه زمین به شرح زیر است:

- پیشرو در بهره‌گیری از سیستم اطلاعات جغرافیایی^۱ در مناطق روستایی اسیوی برای کنترل، پیش‌بینی و پاسخ سریع به اپیدمی‌های مالاریا.
- بهره‌گیری از تلفن‌های همراه برنامه‌ریزی شده خاص در مناطق روستایی دورافتاده رواندا به منظور ارائه اطلاعات دقیق و بهنگام بهداشتی و پزشکی به وزارت بهداشت.
- معرفی تکنیک‌های جدید جنگلبانی زراعی (اگروفارستری)^۲ برای سه برابر کردن محصولات غذایی در خاک فاقد نیتروژن آفریقا.
- طراحی ابزار جدید کارآمد و ارزان‌قیمت برای روشنایی لامپ‌های برق در روستاهای بسیار فقیر و دورافتاده به منظور اتصال این مناطق به شبکه‌های برق در آینده‌ای نزدیک.
- اثبات اینکه چگونه می‌توان با بهره‌گیری از فناوری‌های پیشرفته به پیش‌بینی نوسانات پدیده‌ال‌نینو پرداخت و به این ترتیب از آن در کشورهای محروم در راستای تعیین

۱. Geographic Information Systems (GIS)

۲. Agroforestry: به تلفیق عملیاتی از قبیل کاشت درخت، زراعت، پرورش گیاهان و دامداری گفته می‌شود - م.

زمان کاشت و برداشت محصول، مدیریت منابع مالی و شیلات و نیز سایر مسائل بهره‌گرفت. • بهره‌گیری از آخرین یافته‌های علوم آب‌شناسی، شیمی - زمین‌شناسی و بهداشت عمومی برای ارائه راه‌حل بحران مسمومیت‌های آرسنیک در سیستم آبرسانی بنگلادش. مؤسسه زمین به ارائه مبنایی کاملاً آکادمیک برای حصول درک علمی و مرتبطی می‌پردازد که در مواجهه با چالش‌های عملی توسعه پایدار مورد نیاز است. این مؤسسه بر مبنای پنج شاخه بنا شده است - علوم زمین، بوم‌شناسی و حفظ محیط زیست، مهندسی محیط زیست، بهداشت عمومی و اقتصاد و سیاست عمومی. مؤسسه زمین با گردآوری این رشته‌ها در یکجا می‌تواند بین علوم مختلف و سیاست‌ها و تدابیر عمومی رابطه بهتری برقرار کرده و به این ترتیب برای مشکلات موجود در تمام سطوح، از روستاهای محلی گرفته تا معاهدات و پیمان‌های جهانی سازمان ملل، راه‌حل‌های مناسبی بیابد. گردآوری این پنج شاخه از علوم، اندیشیدن مفید درباره چالش‌های اهداف توسعه هزاره را امکان‌پذیر می‌کند، هدفی که در شرایط دیگر و حتی در دیدگاه‌های مرتبط نیز به ندرت محقق می‌شود. یکی از جنبه‌های چشمگیر و به‌شدت دلگرم‌کننده مدیریت این مؤسسه بی‌نظیر، اشتیاقی است که دانشمندان این مؤسسه برای مبارزه با فقر شدید از خود نشان می‌دهند. اشتیاق و جدیت آنها در بهره‌گیری از دانش علمی مؤثر برای حل برخی از مخرب‌ترین مشکلات پیش روی آسیب‌پذیرترین انسان‌ها، بسیار الهام‌بخش و تشویق‌کننده است.

فصل دوازدهم

راهکارهای مطرح برای
پایان دادن به فقر

پایان دادن به فقر مستلزم شبکه جهانی همکاری بین افرادی است که هرگز یکدیگر را ندیده‌اند و الزاماً به یکدیگر نیز متکی نیستند. یک بخش از این معما نسبتاً آسان است. اکثر مردم جهان، با اندک گوشزدی، این حقیقت را خواهند پذیرفت که مدارس، بیمارستان‌ها، جاده‌ها، نیروی برق، بنادر، مواد مغذی خاک، آب آشامیدنی پاکیزه و مواردی از این قبیل، هم ضرورت‌های اساسی یک زندگی سالم و در شأن انسانی و هم لازمه بهره‌وری اقتصادی است. انسان‌ها همچنین این حقیقت را خواهند پذیرفت که افراد فقیر ممکن است برای تأمین نیازهای اولیه خود نیازمند کمک باشند، اما همین مردم ممکن است نسبت به توانایی جهان در طرح شیوه‌ای مؤثر برای ارائه این کمک کاملاً بدبین باشند.

اگر فقر افراد فقیر به دلیل تنبلی یا فساد دولت‌های آنهاست، همکاری جهانی چه کمکی می‌تواند ارائه دهد؟ خوشبختانه این عقاید کاملاً نادرست و سوءبرداشتی بیش نیستند که فقط بخش کوچکی از دلایل ارائه شده در خصوص فقر افراد فقیر را دربرمی‌گیرد. بارها متذکر شده‌ام که در تمامی اقصی نقاط جهان، فقرا با برخی از چالش‌های ساختاری و اساسی مواجه هستند که آنها را حتی از رسیدن به اولین پله نردبان توسعه نیز باز می‌دارد. اغلب جوامعی که دارای بنادر مناسب، ارتباط نزدیک با کشورهای ثروتمند، شرایط مطلوب آب‌وهوایی، منابع کافی انرژی و رهایی از بیماری‌های همه‌گیر هستند، توانسته‌اند از فقر نجات پیدا کنند. چالش موجود در جهان عمدتاً غلبه بر تنبلی و فساد نیست، بلکه چالش پیش روی جهان، غلبه بر انزوای جغرافیایی، بیماری، آسیب‌پذیری در قبال غافل‌گیری‌های آب‌وهوایی و غیره است که با بهره‌گیری از نظام‌های جدید مسئولیت‌پذیری سیاسی امکان تحقق آن وجود دارد.

در فصل‌های آتی به طرح راهبردی خاص برای پایان دادن به فقر شدید تا سال ۲۰۲۵ پرداخته‌ام. این راهبرد بر آن دسته از سرمایه‌گذاری‌های کلیدی - درخصوص انسان‌ها و زیرساخت‌ها - تمرکز دارد که می‌تواند ابزار لازم برای توسعه پایدار را در اختیار جوامع محروم، روستایی و شهری، سراسر جهان قرار دهد. ما نیازمند برنامه‌ها، نظام‌ها، مسئولیت‌پذیری دوجانبه و ساختارهای سرمایه‌گذاری مختلفی هستیم. اما حتی قبل از دستیابی به تمام تجهیزات و سازوکار - یا طراحی اقتصادی - مورد نیاز، ابتدا باید به درستی بفهمیم که راهبرد مورد نظر برای یک میلیارد انسانی که نیازمند کمک هستند، چه مفهومی دارد. آنچه به ما امید می‌دهد و ما را برمی‌انگیزد تا در زمان خود به فقر شدید پایان دهیم، شجاعت، شکیبایی، واقع‌بینی و حس مسئولیت افراد محروم و فاقد قدرتی است که در قبال خود و به‌ویژه کودکانشان بروز می‌دهند.

۱۲-۱ رویارویی با فقر روستایی: سوری،^۱ کنیا

در ژوئیه ۲۰۰۴، من و همکارانم در پروژه هزاره سازمان ملل و مؤسسه زمین، چند روزی را در یک گروه روستاهای کنیایی به سر بردیم که شامل هشت روستا بود و به‌عنوان منطقه فرعی سوری در ناحیه سیایای^۲ ایالات نیانزا^۳ به‌شمار می‌رفت و در ۴۴ کیلومتری کیسومو^۴ واقع در غرب کنیا قرار داشت. ما از مزارع، درمانگاه‌ها، یک بیمارستان ناحیه‌ای و حوزه‌ای و مدارس سوری و مناطق اطراف آن بازدید کردیم. ما از سازمان‌های بین‌المللی فعال در منطقه، از جمله مرکز بین‌المللی تحقیقات جنگل‌ورزی (مرکز جهانی جنگل‌ورزی)^۵، طرح توسعه سازمان ملل و همچنین از مراکز آمریکایی کنترل و پیشگیری از بیماری‌ها نیز بازدید کردیم. این دیدارها هم دلیل پایداری فقر شدید در مناطق روستایی و هم چگونگی پایان دادن به آن را واضح و روشن کرد. ما منطقه‌ای را یافته بودیم که تحت محاصره گرسنگی، ایدز و مالاریا قرار داشت. شرایط در این منطقه وخیم‌تر از آنی است که در اسناد رسمی شرح داده شده است.

1. Sauri

2. Siaya

3. Nyanza

4. Kisumu

5. The International Center for Research in Agro Forestry (ICRAF)

درعین حال این شرایط قابل حل می‌باشد، اما حل بحران موجود در سوری و سایر مناطق روستایی آفریقا مستلزم درک و آگاهی بیشتر جامعه بین‌الملل از وخامت، پویایی و راه‌حل‌های این شرایط است.

شرایط موجود را با گوش سپردن به سخنان ساکنین در حال مبارزه سوری، بهتر می‌توان درک کرد. در پاسخ به دعوت گروه ما، بیش از دویست نفر از اعضای جامعه سوری در یک بعدازظهر به ملاقات ما آمدند (به عکس ۲ مراجعه کنید). آنها درحالی‌که گرسنه، نحیف و بیمار به‌نظر می‌رسیدند، به مدت سه ساعت‌ونیم در کنار ما مانده و با وقار، فصاحت و وضوح کامل درباره مصائب خود سخن گفتند. آنها محروم هستند، اما دارای توانایی و منابع فراوانی هستند. اگرچه در حال حاضر برای ادامه حیات خود در حال مبارزه هستند، اما به هیچ عنوان مأیوس و دل‌سرد نبوده و برای بهبود شرایط خود، کاملاً مصمم هستند. آنها به‌خوبی می‌دانند چگونه باید به‌مراتب بالاتر دست پیدا کنند.

ملاقات در محوطه یک مدرسه که «مدرسه ابتدایی و کلای سوری» نامیده می‌شد و در سایه حمایت‌های خانم «آن مارسلین اومولو»، مدیر مدرسه، صورت گرفت که مراقبت و در نتیجه تحصیلات ابتدایی و سختی‌های زندگی روزانه صدها کودک محروم و گرسنه‌ای را به عهده داشت که بسیاری از آنها یتیم بودند. علی‌رغم بیماری، یتیم بودن و گرسنگی، تمام ۳۳ دانش‌آموز کلاس هشتم در امتحانات مدرسه متوسطه ملی کنیا قبول شدند. ما در یکی از یکشنبه‌های ماه ژوئیه به‌دلیل این موفقیت پی بردیم. دانش‌آموزان کلاس هشتم در روز تعطیلی مدارس از ساعت شش‌ونیم صبح تا ساعت ۶ بعدازظهر پشت نیمکت‌های خود نشسته بودند و ماه‌ها قبل از امتحانات سال جاری مدرسه متوسطه ملی کنیا که در نوامبر برگزار می‌شد، خود را برای این امتحانات آماده می‌کردند. متأسفانه بسیاری از دانش‌آموزانی که در امتحانات پذیرفته می‌شوند به‌دلیل عدم توانایی پرداخت شهریه، تهیه لباس مدرسه و وسایل مورد نیاز، قادر نیستند وارد مدرسه متوسطه ملی کنیا شوند. باین‌حال برای افزایش انگیزه و شکیبایی شاگردان کلاس هشتم، این جامعه روستایی میان‌وعده‌هایی را در اختیار آنها قرار می‌دهد که با سوخت چوب و آبی تهیه شده است که دانش‌آموزان از خانه به مدرسه آورده‌اند (به عکس ۳ و ۴ مراجعه کنید). متأسفانه جامعه سوری در حال حاضر قادر نیست برای شاگردان کوچک‌تری که می‌باید روی پای خود بایستند نیز میان‌وعده تهیه کند. بسیاری از دانش‌آموزان تمام طول روز را با گرسنگی سپری می‌کنند.

ملاقات مورد نظر بعدازظهر یک دوشنبه و در حالی صورت گرفت که روستاییان با پای پیاده چندین کیلومتر را تا رسیدن به محل ملاقات طی کرده بودند. من، همکاران خود را به روستاییان معرفی کردم و به آنها گفتم که کوفی‌عنان دبیر کل سازمان ملل، پروژه هزاره را به‌منظور شناخت شرایط جوامعی مانند سوری تعیین کرده است و هدف از این پروژه همکاری با روستاییان برای شناخت راه‌هایی است که از طریق آن بتوان این جوامع را در رسیدن به اهداف جهانی توسعه هزاره یعنی کاهش فقر شدید، گرسنگی، بیماری و عدم دسترسی به آب سالم و بهداشت عمومی یاری کرد. همچنین به اطلاع آنها رساندم که مؤسسه زمین دانشگاه کلمبیا در سایه حمایت‌های «بنیاد لِنفست»^۱ آمریکا قادر خواهد بود برخی از ایده‌ها را در سوری به‌کار بسته و جامعه بین‌الملل را یاری کند تا از تجربیات به‌دست آمده از این منطقه در راستای منافع روستاییان مناطق دیگر آفریقا و سایر نقاط جهان بهره بگیرد. چندین ساعت بعد یعنی حدود پنج‌ونیم عصر ما به گفت‌وگو و مبحثی پایان دادیم که بسیار غم‌انگیز، امیدوارکننده و درعین‌حال چالش‌برانگیز بود - این گفت‌وگو بیش از همه برای کشورهای ثروتمند چالش‌برانگیز بود.

صرف‌نظر از آنچه اطلاعات رسمی درباره درآمدهای «راکد» روستایی در مناطقی مانند سوری بیان می‌کند، «رکود» حسن تعبیری برای زوال و مرگ زودهنگام است. تولید سرانه غذا در حال کاهش است؛ مالاریا فراگیر شده و در حال افزایش است؛ ایدز آهسته‌آهسته در حال غلبه بر جامعه و منطقه است و شیوع این بیماری میان افراد بزرگسال به ۳۰ درصد و شاید بیشتر رسیده است. تعداد اندک چشمه‌هایی که برای جمع‌آوری آب مورد استفاده خانواده‌ها قرار می‌گیرند، اغلب آلوده‌اند و این آلودگی به‌ویژه در ساعات واپسین روز و پس از مصرف زیاد در صبحگاهان افزایش می‌یابد. یک سازمان غیردولتی انگلیسی چند پمپ آب حفاظت شده در این منطقه تأسیس کرده است، اما تعداد آنها بسیار اندک است، بسیار دورتر از خانه‌های مردم قرار دارند و بسیار پرازدحام و شلوغ می‌باشند، آب از این پمپ‌ها اغلب به‌صورت قطره‌قطره بیرون می‌آید و در نتیجه برای پر کردن ظرفی کوچک چندین دقیقه وقت لازم است. رشد سریع جمعیت در گذشته باعث کوچک شدن وسعت مزارع شده است. نرخ باروری برای هر زن

حدود ۶ فرزند است و روستاییان به هیچ عنوان به برنامه تنظیم خانواده و خدمات بهداشتی کنترل جمعیت یا وسایل مدرن جلوگیری از بارداری، دسترسی ندارند.

من از گروه روستاییان درباره شرایط اصلی و حیاتی جامعه روستایی سوری نظرخواهی و گزارش‌های هوشمندانه‌ای را در خصوص وضعیت اسفبار آنها دریافت کردم. از بین دویست کشاورز حاضر در ملاقات مذکور فقط دو نفر در حال حاضر از کودهای شیمیایی استفاده می‌کردند. حدود ۲۵ درصد از آنها از زمین‌های آیش اصلاح شده‌ای استفاده می‌کردند که در آنها درختانی کاشته شده بود که نیتروژن هوا را تنظیم می‌کردند، یک رویکرد علمی زراعی که از سوی مرکز جهانی جنگل‌ورزی طراحی و ارائه شده بود. روستاییان با بهره‌گیری از این تکنیک جدید به پرورش درختانی می‌پردازند که به‌طور طبیعی نیتروژن را تنظیم می‌کنند، یعنی این درختان نیتروژن هوا را که اکثر محصولات غذایی نمی‌توانند مستقیماً آن را مصرف کنند به نیتروژن مرکب تبدیل می‌کنند که به‌عنوان یک ماده مغذی مورد استفاده محصولات غذایی قرار می‌گیرد. درختان لگومینوس^۱ (تنظیم‌کننده نیتروژن) را می‌توان در کنار ذرت و یا سایر محصولات غذایی پرورش داد. کشاورزان می‌توانند با انتخاب زمان صحیح کاشت و ترکیب درختان و محصولات به جایگزین طبیعی کود شیمیایی نیتروژن دست پیدا کنند.

تاکنون فقط یک‌چهارم کشاورزان سوری از این روش جدید بهره گرفته‌اند. معرفی تکنیک جدید نیاز به هزینه دارد و برای این کار یک فصل زراعی از دست خواهد رفت. کشاورزان ممکن است به برخی کودهای غیرنیتروژنی، به‌ویژه پتاسیم، نیز احتیاج داشته باشند که این‌گونه کودها گران و برای کشاورزان فقیر و محروم بسیار گران‌تر است. تمام این اشکالات و پیچیدگی‌های فرعی به‌آسانی قابل رفع و تکنیک مرکز جهانی جنگل‌ورزی قابل اجرا در سراسر روستاها خواهد بود، مشروط بر اینکه منابع مالی بیشتری در اختیار مرکز جهانی جنگل‌ورزی و روستاییان قرار داشته باشد تا بتوانند نخستین گام ترقی را در این مسیر بردارند.

بخش باقی‌مانده این جامعه روستایی بر روی قطعه زمین‌های کوچکی زراعت می‌کنند که وسعت آنها از نیم‌هکتار تجاوز نمی‌کند و دارای خاکی است که از مواد مغذی

۱. Leguminous: در گیاه‌شناسی به پروانه‌آسیان می‌گویند - م.

تهی شده و بنابراین از لحاظ بیولوژیکی قادر به تولید محصول مناسب و کافی نیست. این خاک‌ها آن قدر از مواد مغذی و ارگانیک تهی شده‌اند که حتی در صورت بارندگی مناسب و تولید یک تن ذرت از هر هکتار، باز هم خانوارها گرسنه می‌مانند. اگر بارندگی کاهش بیابد، خانواده‌ها با خطر مرگ حاصل از ضعف ایمنی بدن مواجه‌اند که به دلیل سوء تغذیه شدید به وجود می‌آید. قد فوق‌العاده کوتاه که مفهوم زیادی دارد، مسئله‌ای کاملاً شایع و رایج است و یکی از نشانه‌های سوء تغذیه مزمن و فراگیر کودکان می‌باشد.

نکته مبهوت‌کننده اصلی زمانی خود را نشان داد که من سؤال بعدی را پرسیدم: چند کشاورز در گذشته از کودهای شیمیایی استفاده می‌کردند؟ دست تمام افراد حاضر در اتاق بالا رفت. کشاورزان یکی پس از دیگری توضیح دادند که چگونه قیمت کودهای شیمیایی اکنون از توان مالی آنها خارج شده و چگونه محرومیت فعلی باعث شده است آنها دیگر نتوانند آنچه را که در گذشته خریداری می‌کردند، بخرند. یک بسته پنجاه کیلوگرمی کود دیامونیوم فسفات در حال حاضر حدود دو هزار شلینگ کنیا (۲۵ دلار آمریکا) به فروش می‌رود. قیمت یک تن از این کود حدود پانصد دلار است که حداقل دو برابر قیمت موجود در بازارهای جهانی می‌باشد. هر هکتار زمین حدود دو الی چهار کیسه کود نیاز دارد که قیمت آن به پنجاه الی صد دلار برای هر هکتار می‌رسد و این قیمت فراتر از توان مالی خانوارهای سوری است. برای خریداری کودهای شیمیایی هیچ‌گونه اعتباری در اختیار کشاورزان قرار داده نشده و هیچ‌گونه دوراندیشی یا آینده‌نگری در این زمینه صورت نگرفته است: یک فصل زراعی نامناسب، یک دوره نابهنگام مالاریا و یا سایر بلا می‌تواند خانواده‌ای را که زیر بار قرض رفته است به سمت بدهکاری و تهیدستی بی‌انتها و فزاینده‌ای سوق دهد. با ادامه گفت‌وگو، در ذهن خود شروع به برخی محاسبات کردم. افزایش حجم ترکیب مناسبی از انواع کودهای شیمیایی در جنگل‌ورزی ده‌ها هزار دلار هزینه دربر خواهد داشت. اگرچه این هزینه از سوی روستاییان قابل پرداخت نیست، در صورتی که اهداکنندگان قابلیت خود را نشان داده و همکاری کنند، این هزینه برای افراد روستاهایی مانند سوری بسیار اندک و ناچیز خواهد بود. خوشبختانه مؤسسه زمین در این رابطه قادر به پاسخ‌گویی بود.

با ادامه گفت‌وگوی مورد نظر در بعدازظهر دوشنبه، عمق فاجعه این جامعه روستایی بیش از پیش آشکار شد. ایدز در حال نابودی دهکده بود و هیچ‌کس هنوز به درمان

ضد ترزوویروسی دسترسی نداشت. من پرسیدم چند خانوار به یک یا بیش از یک یتیم باقی مانده از این بیماری همه گیر پناه داده اند؟ تقریباً تمام افراد حاضر در اتاق دست خود را بالا بردند. پرسیدم چند خانوار از سوی اعضای خانواده ساکن در نایروبی یا سایر شهرها پول یا وجوه ارسالی دریافت کرده اند؟ پاسخ این بود که آنچه از شهرهای مورد نظر برمی گردد، تابوتها و یتیمها هستند و از وجوه ارسالی و پول خبری نیست.

پرسیدم چند خانوار در حال حاضر دارای اعضای هستند که از مالاریا رنج می برند؟ تقریباً سه چهارم افراد دست خود را بالا بردند. چند خانوار از پشه بندهای ضد مالاریا استفاده می کنند؟ از بین دویست نفر فقط دو نفر دست خود را بالا برد. چند خانوار از وجود این پشه بندها آگاهی دارد؟ تمام دستها بالا رفت. چند خانوار تمایل دارد از این پشه بندها استفاده کند؟ باز هم تمام دستها بالا رفت. زنان توضیح دادند که مسئله این است که آنها نمی توانند این پشه بندها را در اختیار داشته باشند چون هریک از آنها به قیمت چند دلار فروخته می شود و حتی پس از تخصیص یارانه (اجتماعی) به این پشه بندها، از سوی سازمان های خیریه بین المللی، پرداخت چند دلار باقی مانده نیز برای روستاییان دشوار و هزینه ای گزاف است. چند نفر در صورت ابتلا به بیماری مالاریا برای درمان از دارو استفاده می کنند؟ فقط تعداد اندکی دست بالا رفت و اکثر دستها پایین ماند. یکی از زنان توضیح داد که داروها به قیمتی به فروش می رسد که کاملاً خارج از توان پرداخت روستاییان است.

همان طور که در عکس ۵ دیده می شود، حدود یک سال قبل سوری دارای یک درمانگاه کوچک بود. از یک سال قبل پزشک، درمانگاه را ترک کرده و درب آن همچنان قفل است. روستاییان توضیح دادند که چون قادر به پرداخت حق الزحمه پزشک و خریداری داروهای تجویز شده نبودند، بنابراین وی درمانگاه را ترک کرد. آنها اکنون بدون برخورداری از مراقبت های پزشکی و دارو به تنهایی از خود مراقبت می کنند. وقتی مالاریا حاد می شود و کودکان به تپش قلب ناشی از کم خونی دچار می شوند و بدن های نحیف و محروم از هموگلوبین حامل اکسیژن کودکان دچار کمبود اکسیژن شده و به نفس نفس می افتند، روستاییان آنها را به بیمارستان ناحیه ای نزدیک یالا می رسانند. مادران کودکان را یا بر پشت خود و یا درون چرخ دستی و در جاده های خاکی چند کیلومتری تا بیمارستان حمل می کنند. با این حال وقتی ما به بازدید بیمارستان ناحیه یالا رفتیم، سر راه خود به دهکده ای رسیدیم که در بیمارستان آن بیماران درون راهروها و بر روی برانکاردها

خوابیده بودند، بیمارستان فاقد آب لوله‌کشی، پزشک درون سازمانی (پزشکی که دو بار در هفته بیماران را ویزیت می‌کند) و حتی فاقد یک کیت کامل جراحی بود.

چند سال قبل ساکنین سوری با هیزم‌هایی که از منطقه جمع‌آوری می‌کردند، غذا می‌پختند، اما کاهش تعداد درختان باعث محرومیت منطقه از سوخت چوبی کافی شده است. حدود یک‌چهارم از خانوارهای منطقه که از سیستم زمین‌های آیش اصلاح شده مرکز جهانی جنگل‌ورزی استفاده می‌کنند و در زمین‌های خود درختان تنظیم‌کننده نیتروژن کاشته‌اند، به‌طور اختصاصی از سوخت چوبی برخوردارند. سایر خانواده‌های زراعت‌کار از این امکان برخوردار نیستند. روستاییان گفتند که آنها اکنون هیزم مورد نیاز خود را از یالا یا موهاندا (چندین کیلومتر دورتر از روستای محل زندگیشان) خریداری می‌کنند و قیمت یک بسته هیزم که از هفت تکه چوب تشکیل شده است حدود ۲۵ شیلینگ کنیا می‌باشد (سی سنت). این هفت تکه هیزم به سختی برای پختن یک وعده غذا کفایت می‌کند. در ملاقاتی که با روستاییان داشتیم از قیمت سی سنتی برای هر وعده غذا برای جامعه‌ای که قادر به کسب هیچ درآمدی نیست، ابراز تعجب کردم. یکی از زنان در پاسخ گفت که درحقیقت بسیاری از روستاییان یا برای پختن غذا از فضولات گاو استفاده می‌کنند و یا غذای خام مصرف می‌نمایند.

درحالی‌که این روستا بر اثری گرسنگی، ایدز و مالاریا در حال مرگ است، انزوای آن عجیب و حیرت‌آور به‌نظر می‌رسد. هیچ اتومبیل یا تراکتوری تحت مالکیت روستاییان سوری و یا حتی مورد مصرف آنها نیست و فقط تعداد انگشت‌شماری از آنها اظهار کردند که در گذشته سوار وسایل نقلیه موتوری شده‌اند. از بین دویست روستایی حاضر در جلسه، فقط سه یا چهار نفر از آنها گفتند که هر ماه به شهر محلی کیسومو می‌روند و تقریباً همین تعداد اعلام کردند که در طول یک سال گذشته، یک بار به نایروبی، مرکز تجاری و سیاسی کنیا، که صد کیلومتر دورتر از محل زندگی آنهاست، سفر کرده‌اند. به معنای واقعی کلمه، هیچ‌گونه وجه ارسالی به دهکده نمی‌رسد. درحقیقت هیچ نوع درآمد نقدی به روستا وارد نمی‌شود. با توجه به تولید اندک ناچیز کشاورزان، محصول مزارع به‌جای عرضه به بازار، باید به‌طورکلی به مصرف خانوار برسد. این جامعه روستایی برای خرید کود شیمیایی، دارو، پرداخت شهریه مدارس و سایر مایحتاج ضروری خود که باید از خارج از روستا خریداری شوند، هیچ پولی در اختیار ندارد. تقریباً نیمی از روستاییان

حاضر در جلسه اظهار کردند که در طول عمر خود هیچ مکالمه تلفنی نداشته‌اند. (عجیب و درعین حال امیدوارکننده بود که تلفن‌های همراه ما، با پشتیبانی برج مخابراتی یالا، به خوبی در روستا کار می‌کرد. به این ترتیب برقراری ارتباطات تلفنی ارزان قیمت در روستا که می‌توانست مثلاً بر مبنای یک مرکز تلفن همراه مشترک بین روستاییان صورت بگیرد، هیچ‌گونه مشکلات زیربنایی را به دنبال نداشت).

در سال جاری باز هم بارندگی وجود نداشت و این نیز یکی دیگر از بلاهای آب‌وهوای غیرقابل پیش‌بینی منطقه بود که در واقع حاصل تأثیرات روزافزون تغییرات بلندمدت آب‌وهوایی ساخته دست بشر و ارمغانی از جهان ثروتمند بود. دو منبع آبی که در پشت بام مدرسه قرار داشت، خالی بود و کشاورزان از بلایی که هنگام دروی محصولات خود در ماه آینده انتظارشان را می‌کشد بسیار هراسان بودند. دولت کنیا در حال حاضر برای مبارزه با گرسنگی و قحطی قریب‌الوقوع در چندین استان و ایالت خود، از جمله نیانزا، درخواست کمک جهانی کرده است.

این روستا می‌تواند به رهایی و اهداف توسعه هزاره دست پیدا کند، اما این کار به تنهایی میسر نیست. نجات و رهایی این روستا بستگی به این دارد که گروهی از چالش‌های خاص را مورد توجه قرار دهیم: خاک تهی از مواد مغذی، بارندگی‌های نامنظم، مالاریای هولواندمیک (کاملاً بومی - م)، ایدز همه‌گیر، عدم وجود فرصت‌های کافی تحصیلی، عدم دسترسی به آب آشامیدنی سالم و سرویس‌های بهداشتی عمومی، نیازهای تحقق نیافته‌ای مانند حمل‌ونقل عمومی، برق، سوخت آشپزی و ارتباطات. تمام این چالش‌ها و نیازها را می‌توان با بهره‌گیری از فناوری‌ها و اقدامات شناخته شده، اثبات شده، قابل اطمینان و مناسب، محقق کرد.

معمای منطقه فرعی سوری را می‌توان به سادگی و وضوح این‌گونه بیان کرد: روستاهای منطقه سوری و روستاهای محروم مشابه سراسر جهان را می‌توان با هزینه‌ای که برای جهان اندک ولی برای خود روستاییان و دولت کنیا بسیار گزاف است، نجات بخشد و در مسیر توسعه قرار داد.

رهبان سفرهای اکتشافی آفریقا اغلب به مسافران توصیه می‌کنند از پنج حیوان بزرگ^۱

۱. Big Five Animals: شیر، پلنگ، فیل، کرگدن و بوفالو - م.

دشت‌های هموار این قاره دیدن کنند. جامعه توسعه جهانی نیز باید از پنج اقدام توسعه‌ای بزرگی سخن بگوید که بیانگر تفاوت بین گرسنگی، بیماری و مرگ از یک سو و سلامتی و توسعه اقتصادی از سوی دیگر باشد. پنج موضوع بزرگی که از سوی روستاییان سوری و پروژه هزاره سازمان ملل تعیین شده‌اند عبارت‌اند از:

- **منابع کشاورزی:** کشاورزان سوری با برخورداری از کودهای شیمیایی، زمین‌های آیش اصلاح شده (با فناوری‌های اثبات شده مرکز جهانی جنگل‌ورزی)، کودهای سبز و گیاهان پوششی، جمع‌آوری آب و آبیاری در سطح کوچک و بذره‌های اصلاح شده می‌توانند تولید محصولات غذایی از هر هکتار زمین را تا سه برابر افزایش داده و گرسنگی مزمن را به سرعت پایان دهند. علاوه بر این، امکانات و تسهیلات انبار و ذخیره غلات این امکان را برای روستا فراهم می‌کند که به جای فروش کلی محصول خود در یک زمان واحد، محصول تولیدی را در طول چندین ماه و با قیمت‌های مناسب‌تری به فروش برسانند. می‌توان با ساخت انبارهای محلی و بهره‌گیری از برگ انواع گونه‌های گیاهی تفروسیا^۱ که در زمین‌های آیش اصلاح شده پرورش یافته‌اند و دارای خاصیت ضدآفت و حشره‌کشی دارند، از غلات نگهداری و محافظت کرد. این اصلاحات و پیشرفت‌ها برای زنان که در کارهای مزرعه و خانه سهم عمده‌ای دارند، بسیار مفید و سودمند خواهد بود.

- **سرمایه‌گذاری در خدمات بهداشتی و پزشکی اولیه:** یک درمانگاه روستایی دارای یک دکتر و یک پرستار برای پنج هزار ساکن روستا خدمات زیر را ارائه خواهد داد: پشه‌بندهای ضد مالاریای رایگان؛ داروهای مؤثر ضد مالاریا؛ درمان عفونت‌های فرصت‌طلب حاصل از ایدز (از جمله باکتریم‌های ارزان قیمت)؛ داروهای ضد تروویروسی برای مراحل پایانی ایدز؛ و گروهی از سایر خدمات بهداشتی و پزشکی اولیه مانند مراقبت‌های حرفه‌ای زایمان و خدمات بهداشتی جنسی و کنترل جمعیت.

- **سرمایه‌گذاری در زمینه آموزش و پرورش:** ارائه وعده‌های غذایی به تمام دانش‌آموزان مقاطع ابتدایی، بهبود و اصلاح سلامت دانش‌آموزان، ارتقای کیفیت یادگیری و تحصیل و افزایش مشارکت در مدارس را به دنبال خواهد داشت. ارائه آموزش حرفه‌ای

توسعه یافته به دانش آموزان می تواند مهارت های کشاورزی نوین (مثلاً، بهره گیری از آیش های اصلاح شده و کودهای شیمیایی)، سواد رایانه ای، نگهداری از زیرساخت های اولیه (سیم کشی های برق، استفاده و نگهداری از ژنراتور دیزلی، جمع آوری آب، ساخت و نگهداری از پمپ و تلمبه های آب)، نجاری و غیره را به آنها بیاموزد. با توجه به وجود بیش از هزار خانوار در سوری، کلاس های ماهیانه در سراسر منطقه می تواند به بزرگ سالان آموزش هایی را در خصوص بهداشت، ایدز، کنترل مالاریا، استفاده از رایانه و تلفن همراه و ده ها هزار عنوان فنی و مهم دیگر ارائه دهد. بدون شک، روستا آماده و مشتاق برخورداری از اطلاعات و دانش فنی روزافزون است.

• **خدمات برق، حمل و نقل و ارتباطات:** نیروی برق را می توان یا از طریق یک خط انتقال نیرو (از یالا یا نیانمینیا) و یا از طریق یک ژنراتور دیزلی خارج از شبکه برق در اختیار روستاییان قرار داد. برق حاصل می تواند لامپ ها و شاید رایانه مدرسه را روشن کند؛ پمپ های آب آشامیدنی سالم را به کار اندازد؛ نیروی لازم برای آسیاب غلات و سایر فراوری های غذایی، سردسازی و نجاری را فراهم کند؛ شارژ باتری های خانگی (مورد استفاده برای تأمین روشنایی خانوار)؛ و سایر نیازها را تأمین کند. روستاییان تأکید کردند که دانش آموزان علاقه دارند پس از غروب آفتاب به مطالعه بپردازند، اما این کار بدون روشنایی برق امکان پذیر نیست. وجود یک کامیون در روستا می تواند کودهای شیمیایی و سایر منابع کشاورزی، سوخت های نوین پخت و پز (مثلاً کپسول های گاز مایع شبیه آنچه در کباب پزهای آمریکایی دیده می شود) را به دهکده آورده و محصولات کشاورزی دهکده را به بازار ببرد، مواد فاسدشدنی و شیر را برای فروش به کیسومو ببرد و فرصت های شغلی غیرزراعی را برای جوانان افزایش دهد. این کامیون می تواند زنان بارداری را که در زایمان دچار مشکل شده اند و همچنین کودکان مبتلا به کم خونی حاد را سریعاً به بیمارستان منتقل کند. وجود یک تلفن همراه مشترک و یا تعداد بیشتری از این وسیله در روستا می تواند در موارد اضطراری، برای کسب اطلاعات بازار و به طور کلی ایجاد ارتباط بین سوری و جهان خارج مورد استفاده قرار بگیرد.

• **آب آشامیدنی سالم و بهداشت عمومی:** با تأسیس و ایجاد تعداد کافی پمپ ها و تلمبه های آب و سرویس های بهداشتی عمومی در راستای سلامت و رفاه تمام روستا،

زنان و کودکان روستا می‌توانند از هدر رفتن ساعت‌های بی‌شمار در روز برای آوردن آب جلوگیری کنند. آب آشامیدنی سالم را می‌توان از طریق چشمه‌های حفاظت شده، پمپ‌های آب، جمع‌آوری آب باران و سایر فناوری‌های اولیه به‌دست آورد. حتی این امکان وجود دارد که بین یک تانکر آب‌انبار بزرگ و یک تلمبه‌خانه که چندین کیلومتر دورتر از تانکر آب قرار دارد، ایجاد ارتباط کرد.

نکته اینجاست که هزینه این خدمات برای پنج هزار سکنه سوری بسیار ناچیز خواهد بود. در ذیل به برآوردهایی که از سوی همکاران مؤسسه زمین در این باره جمع‌آوری شده است، اشاره می‌کنیم:

کودهای شیمیایی و آیش‌های اصلاح شده برای هر پانصد هکتار زمین زراعی در سال حدود پنجاه هزار دلار (صد دلار برای هر هکتار) هزینه دربر خواهد داشت. یک درمانگاه دارای پزشک و پرستار که به‌جز داروهای ضد‌تروویروسی به ارائه رایگان خدمات جلوگیری از مالاریا و سایر خدمات بهداشتی اولیه می‌پردازد، سالیانه حدود پنجاه هزار دلار هزینه دربر خواهد داشت. (داروهای ضد‌تروویروسی از سوی «صندوق جهانی مقابله با ایدز، سل و مالاریا»، «طرح اضطراری آمریکا»^۱ و سایر برنامه‌ها ارائه خواهند شد). روستاییان می‌توانند هزینه وعده‌های غذایی مدارس را به شکل اشتراکی و از طریق عواید فزاینده حاصل از فروش غلات که با بهره‌گیری از کودهای شیمیایی به‌دست می‌آید، پرداخت کنند.

هزینه سالیانه خرید کامیون روستا به شکل قسطی (یا لیزینگ) از کارخانه حدود پانزده هزار دلار خواهد بود. تهیه سوخت نوین پخت‌وپز در مدارس ابتدایی و متوسطه (حدود هزار مدرسه)، سالیانه حدود پنج هزار دلار هزینه دربر خواهد داشت. هزینه ارائه تلفن همراه و امکانات انبارداری غلات در تعداد اندکی از روستاهای منطقه سوری، پنج هزار دلار هزینه به دنبال خواهد داشت که به‌این ترتیب هزینه کلی تهیه سه مورد فوق حدود ۲۵ هزار دلار در سال خواهد بود.

ترکیبی از چشمه‌های محافظت شده (با دستیابی آسان)، تلمبه‌های آب (با پمپ‌ها) و شیرهای آب همگانی متصل به سیستم‌های ذخیره‌ای در مقیاس بزرگ دستیابی به

آب در ۱۰ منطقه مناسب را هزینه ۲۵ هزار دلاری فراهم خواهد کرد. با بهره‌گیری از یک ژنراتور اختصاصی خارج از شبکه و یا خط توزیع برق یا لایا یا نیانمینیا و با هزینه اولیه ۳۵ هزار دلار می‌توان برق مورد نیاز مدرسه، درمانگاه نزدیک به آن و پنج ایستگاه توزیع آب را تأمین کرد. هر خانوار این منطقه می‌تواند با هزینه اولیه ۴۰ هزار دلاری و هزینه‌های ادواری ۱۰ هزار دلاری، از طریق یک ایستگاه شارژ باتری متصل به ژنراتور روستا، چند ساعت در شب را از روشنایی یک لامپ کوچک استفاده کند. هزینه‌های سالیانه این موارد حدود ۲۵ هزار دلار برآورد می‌شود. سایر هزینه‌ها شامل هزینه افزایش فعالیت‌های تحصیلی، هزینه‌های مختلف مدیریت محلی، مشاوره‌های فنی مسئولان توسعه کشاورزی و خدمات تحویلی مرتبط است. طبق برآورد و تخمین من و همکارانم در مؤسسه زمین، در طول چند سال آینده، هزینه کلی این پیشرفت‌ها حدود ۳۵ هزار دلار در سال خواهد بود که این هزینه برای هر یک از افراد سوری حدود هفتاد دلار در سال برآورد شد. منافع این پیشرفت‌ها حیرت‌انگیز است: کنترل قطعی مالاریا (نتایج بررسی‌های مراکز کنترل و پیشگیری از بیماری آمریکا در خصوص استفاده از پشه‌بند در یک منطقه هم‌جوار بیانگر کاهش ۹۰ درصدی انتقال این بیماری است)، افزایش دو یا سه برابری بازدهی محصول در هر هکتار و کاهش چشمگیر گرسنگی و سوءتغذیه مزمن، بهبود مشارکت دانش‌آموزان در مدارس، کاهش بیماری‌های حاصل از آب آلوده، افزایش درآمد حاصل از فروش مازاد محصولات و محصول فروشی، افزایش درآمد نقدی حاصل از فراوری غذا، نجاری، تولید پوشاک در مقیاس کوچک، پرورش گل، آبی‌پروری، دامداری و ده‌ها هزار منافع دیگر. با افزودن داروهای ضدایدز به خدمات ارائه شده در درمانگاه می‌توان از مرگ دسته‌جمعی مبتلایان به ایدز و افزایش تعداد کودکان یتیم جلوگیری کرد. بازدهی این سرمایه‌گذاری خیلی زود هم از سوی افراد نجات‌یافته، کودکان تحصیل کرده و جوامع حفاظت شده و هم از طریق عواید مستقیم تجاری صورت می‌گیرد. به‌عنوان مثال مورد کود شیمیایی را در نظر بگیرید که در حال حاضر به دلیل عدم دسترسی خانوارها به انبار، حمل‌ونقل، اعتبارات و حفاظت‌های مالی (حتی در صورت فراهم بودن اعتبارات) در مقابل خطر افت محصول، مورد استفاده و بهره‌برداری قرار نمی‌گیرند.

مصرف صد دلار کود شیمیایی در هر هکتار (مثلاً دو کیلو کود فسفات دامونیوم) همراه با آیش‌های اصلاح شده (در هنگام مقتضی) می‌تواند تولید محصول را در یک فصل عادی از یک تن در هکتار به سه تن در هکتار افزایش دهد که در صورت فراهم بودن امکان حمل‌ونقل و ثابت بودن قیمت ذرت، ارزش افزوده معامله محصول حدود دویست الی چهارصد دلار در هر هکتار خواهد بود. در یک خشک‌سالی بهره‌گیری از کودهای شیمیایی و یا آیش‌های اصلاح شده برابر است با تفاوت برداشت یک تن محصول و از دست رفتن کامل محصول (که با گرسنگی حاد، اگر نگویم قحطی‌زدگی، همراه است). در چند سال اول اجرای طرح، کود و آیش‌های اصلاح شده را باید به‌طور رایگان در اختیار روستاییان قرار داد تا آنها بتوانند تغذیه و سلامتی خود را افزایش داده و حفاظ مالی کوچکی را برای خود تهیه کنند. پس از آن می‌توان هزینه‌ها را بین افراد جامعه تقسیم کرد و سرانجام در طول یک دهه می‌توان کودهای شیمیایی و آیش‌های اصلاح شده را کاملاً برپایه تجاری تهیه کرد.

۲-۱۲ اهداکنندگان بین‌المللی و روستاهایی مانند سوری

یک جامعه اهداکننده بین‌المللی باید تمام مدت و به‌طور شبانه‌روزی به یک سؤال بیاندیشد: چگونه می‌توان پنج اقدام بزرگ در مناطق روستایی مانند سوری را گسترش و افزایش داد؟ کنیا با جمعیتی بیش از سی‌وسه میلیون نفر که دوسوم آن ساکن مناطق روستایی هستند، نیازمند سرمایه‌گذاری یک‌ونیم میلیارد دلاری سالیانه در منطقه سوری است که چون این میزان سرمایه‌گذاری فراتر از وسع و توانایی دولت محلی است، اهداکنندگان بین‌المللی باید بخش اعظم این شکاف مالی را پوشش دهند. (بیشتر برآوردهای قیمتی هزینه‌ها می‌بایست بر مبنای طرح‌های توسعه‌ای شرح داده شده در فصل چهاردهم صورت بگیرد). اما حمایت و کمک‌های مالی ارائه شده به کنیا حدود صد میلیون دلار، یعنی یک‌پانزدهم مبلغ مورد نیاز است. پرداخت بدهی سالیانه کنیا به جهان ثروتمند حدود ششصد میلیون دلار است، بنابراین بودجه این کشور به‌جای تقویت شدن از سوی جوامع بین‌المللی، در حال تضعیف است.

در خصوص کنیا دریافت این کمک‌ها از اهمیت بیشتری برخوردار است، چون این کشور دمکراسی جدید و شکننده‌ای است که باید از سوی شرکای توسعه‌ای خود کمک‌های شایان توجهی دریافت کند. علاوه بر این، کنیا یکی از قربانیان تروریسم جهانی

است و درگیر جنگ‌هایی شده است که ساخته و پرداخته این کشور نیست. اهداف آمریکایی و اسرائیلی مستقر در خاک کنیا در سال‌های اخیر بارها مورد حمله قرار گرفته و علاوه بر مرگ گروهی مردم و تخریب اموال عمومی این کشور، باعث شده که صنعت گردشگری کنیا سیر نزولی طی کند.

پروژه هزاره سازمان ملل سعی دارد با همکاری دولت کنیا نشان بدهد که تلاش‌های کاهش فقر این کشور توانایی لازم برای رسیدن به اهداف هزاره معاصر را دارد. این استراتژی علاوه بر کمک توسعه‌ای بیشتر به لغو و بخشش هرچه بیشتر بدهی‌های موجود از سوی کشورهای ثروتمند احتیاج خواهد داشت تا بدین ترتیب کنیا بتواند در زمینه پنج اقدام توسعه‌ای بزرگ - کشاورزی، بهداشت و تعلیم و تربیت، برق، حمل و نقل و ارتباطات، آب آشامیدنی - نه تنها در روستاهای سوری، بلکه در سراسر مناطق روستایی فقیر کشور سرمایه‌گذاری کند. با این حال پیشنهاد اخیر دولت کنیا در خصوص تشکیل صندوق ملی بیمه بهداشت اجتماعی به عنوان یکی از ضرورت‌های لازم برای افزایش دسترسی به مراقبت‌های بهداشتی اولیه، به جای آنکه به عنوان فرصتی مقتضی برای بررسی چگونگی انجام این مهم تلقی شود، به سرعت مورد اعتراض مؤسسات و سازمان‌های اهداکننده قرار گرفت.

مسئله فساد، روابط مؤسسات اهداکننده با دولت کنیا را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. بخش اعظمی از فساد موجود در واقع بازتابی از عملکرد نظام سابق در طول بیش از دو دهه است که طی آن هنوز هم مقامات فاسد قبلی به‌طور کامل پاکسازی نشده‌اند. البته بخشی از فساد موجود، جدید و به‌طور کامل قابل پیشگیری است، اما این کار فقط با مساعدت سازمان‌های اهداکننده به دولت کنیا در بهبود عملکرد ادارات دولتی میسر است و نمی‌توان فقط به نتیجه‌گیری‌های اخلاقی یا انگشت اتهام به سوی کسی گرفتن بسنده کرد، بلکه لازم است نصب سیستم‌های رایانه‌ای، انتشار اطلاعات حساب‌های بانکی، ارتقا و آموزش شغلی، پرداخت دستمزد بالاتر به مدیران ارشد، حمایت مستمر از اقدامات مهم سابق دولت در بهبود نظام قضایی، توانمندسازی روستاهای محلی برای نظارت بر ارائه خدمات عمومی و فروتنی و تواضع سازمان‌ها و مؤسسات اهداکننده نیز در این خصوص صورت بگیرد. اکثر دولت‌های اهداکننده در حکومت و حتی در تمهیدات کمک‌های خارجی خود (که اغلب در کشورهای اهداکننده با منافع قدرتمند سیاسی در ارتباط است)

نیز با فساد مواجه هستند. این مشکل بسیار وسیع و گسترده و نیازمند مقابله نظام‌مند و هوشمندانه است، بدون آنکه درگیر اخلاقیات بی‌فایده و غلط شویم.

اهداکنندگان باید در نشستی با رهبر دولت کنیا اعلام کنند که «ما علاقه‌مندیم شما را در توسعه پنج اقدام توسعه‌ای بزرگ روستاهای کنیا کمک کنیم تا شما بتوانید دسترسی تمام روستاییان فقیر کنیایی به منابع کشاورزی، سلامتی، تحصیلات، برق، ارتباطات و حمل‌ونقل و آب آشامیدنی سالم و بهداشت عمومی را تضمین کنید. بیایید با همکاری هم به طراحی نظام‌های بودجه‌ای و مدیریتی بپردازیم که از طریق آن بتوان به روستاها رسیدگی و اجرای گروهی از اقدامات قابل کنترل قابل مدیریت و رشدیافتنی در سراسر کشور را تضمین کرد. اگر شما آمادگی تضمین مدیریت عالی بر چنین پروژه تاریخی را داشته باشید، ما نیز آمادگی پرداخت هزینه آن را داریم». برای طراحی و تأمین اعتبار انجام و اجرای این نظام‌ها می‌توان از شرکت‌های مشاوره‌ای بین‌المللی خصوصی کمک گرفت.

اهداکنندگان و دولت‌ها می‌توانند با اندکی دوراندیشی از این حقیقت مهم و اساسی کمال استفاده را ببرند که روستاهایی مانند سوری دارای قابلیت نظارت و همچنین ساختار اجرایی گروهی هستند که به‌طور خودکار در زندگی روستایی وجود دارد و می‌تواند تضمین کند که کمک‌های اهدایی به روستا به بهترین شکل ممکن مورد استفاده قرار گرفته است. همان‌طور که تجربه‌های مربوط به اعطای گروهی اعتبارات در تأمین منابع مالی خرد کاملاً موفقیت‌آمیز بوده‌اند، پروژه‌هایی که به سازمان‌های جوامع روستایی این اختیار را می‌دهند که نظارت و کنترل خدمات روستایی را در اختیار بگیرند نیز با موفقیت گسترده‌ای مواجه شده‌اند. تجربه‌های اخیر مدیریت روستایی در هند که بر مبنای پانچایات‌ها^۱ (شوراهای محلی) صورت گرفته‌اند، نمونه بارزی از این موفقیت چشمگیر می‌باشد. در منطقه سوری، روستاییان از دعوت برای تشکیل کمیته‌های مختلف (کمیته‌های مدارس، درمانگاه، حمل‌ونقل و برق، زراعت) که با هدف فراهم کردن سرمایه‌گذاری حقیقی و تضمین مدیریت مناسب بر اجرای آنها صورت گرفت، به‌شدت و با شوق و اشتیاق وافر استقبال کردند. خانم اُمولو، مدیر مدرسه روستا

که نظارت بر تشکیل کمیته‌ها را به عهده داشت، به زنان روستایی اطمینان داد که آنها نیز با تمام نیازها، مسئولیت‌ها و حتی موانع قانونی خاص، می‌توانند در هریک از کمیته‌های مذکور حضور فعال داشته باشند.

اگر مسئولان کشورهای اهداکننده در دیدار با روستاییان کنیا با دولت و در مشکل‌گشایی و رایزنی با دولتمردان این کشور همراه شوند، می‌توانند به ده‌ها رویکرد مفید و سودمند دست پیدا کنند که از طریق آن بتوان تضمین کرد که کمک‌های اعطا شده به‌راستی در اختیار روستاها قرار می‌گیرد. ما باید برای نجات جان میلیون‌ها انسانی که در حال حاضر برای ادامه حیات خود در روستاهای محروم سراسر جهان مبارزه می‌کنند - و اغلب در این راه ناکام می‌مانند - خلاقیت بیشتری داشته باشیم. اهداکنندگان و دولت کنیا می‌توانند و باید بر سر اتخاذ یک راهبرد مناسب و متهورانه به توافق برسند. اگر ما بتوانیم به ساختار صحیح تحویل کمک‌ها دست یافته و در عرصه اطلاعات پشتیبانی و فناوری‌های خبررسانی و اطلاع‌رسانی سرمایه‌گذاری کنیم، دمکراسی نوپای کنیا نیز از دولت ملی گرفته تا روستاها، آماده است تا با شفافیت، کارایی و انصاف و بی‌غرضی کامل بر نحوه بهره‌گیری از کمک‌های بین‌المللی در این کشور نظارت کند.

۳-۱۲ ملاقات با فقرای روستایی: بمبئی، هند

هزاران مایل دورتر از منطقه سوری کنیا، جامعه‌ای محروم در بمبئی هند در حال مبارزه با شکل روستایی فقر شدید است. گروهی که در ژوئیه سال ۲۰۰۴ با آنها ملاقات کردم، از بین مردمی انتخاب شده بودند که نزدیک راه‌آهن زندگی می‌کردند. منظور من از کلمه «نزدیک» محدوده‌ای نیست که در آن صدای سوت قطار در حال عبور از شهر شنیده می‌شود؛ منظور من این است که جامعه مورد نظر دقیقاً در محدوده ده فوتی خطوط راه‌آهن زندگی می‌کرد. شاید این مسئله غیرممکن به نظر برسد، اما همان‌طور که در تصویر ۶ پیداست، کلبه‌های ساخته شده از مقوا، حلبی‌های مچاله شده، کاهگل و سایر مواد در دسترس کاملاً به خطوط راه‌آهن چسبیده بودند. کودکان و بزرگسالان روزانه در راستای خطوط راه‌آهن و به فاصله یک یا دو فوتی قطارهای در حال گذر، در

منطقه رفت و آمد می‌کنند. آنها به دلیل عدم دسترسی به سرویس‌های بهداشتی، روی خطوط راه‌آهن قضای حاجت می‌کنند و بالاخره اینکه به‌طور روزانه تعدادی از آنها به دلیل تصادف با قطار، مجروح و کشته می‌شوند.

شیلا پاتل،^۱ یک مددکار اجتماعی فعال و کاریزما که به‌منظور همکاری و همیاری در جوامعی از این قبیل، سال‌ها قبل پژوهش‌های دانشگاهی خود را متوقف کرده بود، گروه مورد نظر را به ملاقات من آورد. وی در ایجاد سازمان‌ها و تشکیلات مدنی غیردولتی در زاغه‌نشین‌های بسیار فقیر مانند آنچه در تصویر ۷ و ۸ نشان داده شده، پیشرو و پیشگام بوده است. «انجمن توسعه مراکز منابع منطقه»،^۲ سازمان غیردولتی تأسیس شده‌ای از سوی شیلات پاتل، میزبان ملاقات آن روز ما بود. اکثر پنجاه نفری که در اتاق گرد هم آمده بودند را زنان حدوداً سی یا چهل‌ساله تشکیل می‌داد که سال‌ها کار سخت فیزیکی و عوامل طبیعی باعث شده بود مسن‌تر به‌نظر برسند. آنها همراه با گروهی از مردم دوربان آفریقای جنوبی که برای کسب آگاهی درباره ایجاد سازمان‌های مدنی غیردولتی برای ساکنان محلات فقیرنشین و زاغه‌نشین در بمبئی به سر می‌بردند به ملاقات من آمده بودند.

موضوع صحبت ما سرویس‌های بهداشتی عمومی، آب لوله‌کشی یا امنیت در برابر تصادف با قطار نبود، بلکه موضوع صحبت ما را توانمندسازی این جوامع تشکیل می‌داد، به‌ویژه این گروه سعی داشت بداند که چگونه زاغه‌نشین‌ها و ساکنان محلات فقیرنشین که در واقع چیزی ندارند، توانسته‌اند صدای خود را به گوش دیگران برسانند و راهبردی برای مذاکره با مسئولین شهری^۳ بیابند. در چند سال گذشته، گروه مورد نظر با حمایت توانسته است در خصوص تمهیداتی برای جابه‌جایی از محدوده خطوط راه‌آهن به محلی امن‌تر و واحدهای مسکونی دارای امکانات اولیه از جمله آب لوله‌کشی، سرویس‌های بهداشتی، فضلاب و حتی جاده، مذاکراتی را صورت بدهد. هزاران نفر از این اجتماع فقیرنشین جابه‌جا شده‌اند، درحالی‌که هزاران نفر دیگر در انتظار یافتن محل سکونت جدید هستند.

تصور بزرگی جوامع انسانی که در چند فوتی خطوط راه‌آهن زندگی می‌کنند آن

1. Sheela Patel

2. The Society for the Promotion of Area Resource Centers (SPARC)

3. City Government

روز صبح برای من به اندازه کافی موخش و تکان دهنده بود. قطعاً این حقیقت مقیاسی است برای سنجش محرومیت فقیرترین فقرایی که برای فرار از محرومیت‌های روستایی و حتی گرسنگی و قحطی به شهرها می‌آیند و سپس برای ایجاد شرایط ادامه و حفظ بقای خود و کودکانشان مبارزه می‌کنند. وقتی دانستم که اعضای جامعه مذکور با کمک انجمن توسعه مراکز منابع منطقه به تأسیس «فدراسیون ساکنان زاغه‌نشین راه‌آهن»^۱ پرداخته‌اند تا از این طریق با شهرداری و راه‌آهن هند درباره نیازها و منافع خود گفت‌وگو کنند، بیشتر متعجب شدم. در این ملاقات علاوه بر انجمن توسعه مراکز منابع منطقه و فدراسیون ساکنان زاغه‌نشین، سازمان غیردولتی دیگری به نام ماهیلا میلان (زنان با یکدیگر)^۲ نیز حضور داشت که به طور اختصاصی بر نیازهای زنان این زاغه‌نشین متمرکز است.

با آغاز سخنان زنان، وقایع فقر گسترده روستایی و محدوده راه‌حل‌های موجود به وضوح نمایان شد. هریک از زنان سخن خود را با نوعی گواهی و تصدیق نیروی اقدامات گروهی آغاز می‌کرد. این شهادت و گواهی در قالب لبخندهای حقیقی، رفتار آرام و رویکرد صریح و واقعی گروه نمایان می‌شد. آنها توضیح دادند که چگونه در گذشته از رفتن به مدرسه محروم بوده‌اند - و شاید در چندین دهه گذشته فقط حدود دو الی سه سال و به طور گسسته و نامنظم به مدرسه رفته‌اند. آنها توانایی خواندن و نوشتن نداشتند، اما به خوبی می‌دانستند که کودکانشان به این توانمندی‌ها نیاز دارند و سزاوار بهتر از آن هستند. اعضای «فدراسیون ساکنان زاغه‌نشین راه‌آهن» و «ماهیلا میلان» قبل از پیوستن به انجمن توسعه مراکز منابع منطقه، تسلیم شرایط تأسفات‌انگیز خود شده و در خطر، شلوغی، اغتشاش و آشفتگی مداوم زندگی می‌کردند.

اما فعالیت گروهی به آنها آموخت که آنها حقیقتاً در شهر دارای حقوق قانونی هستند و در صورت همکاری با یکدیگر حتی می‌توانند از امکان دسترسی به خدمات عمومی نیز برخوردار شوند. مسئولین شهری و راه‌آهن هند نیز به نوبه خود فقط به این دلیل از انتقال گروه مورد نظر و جابه‌جایی آن به مکانی دورتر از راه‌آهن خرسند بودند که می‌دانستند حضور محله زاغه‌نشین درست در مجاورت راه‌آهن به تصادف‌های مکرر

1. Railway Slum Dwellers Federation (RSDF)

2. Mihila Milan (Women Together)

می‌انجامد و باعث می‌شود قطارها به‌طور محسوس از سرعت خود بکاهند و به‌این ترتیب هزینه‌ها افزایش یافته و امکان ارائه خدمات محدود می‌شود. شهر بمبئی و شرکت راه‌آهن هند در این مسیر دشوار آموخته بودند که هرگونه اقدام اجباری در انتقال انفرادی خانوارها می‌تواند به ناآرامی و شورش بیانجامد، مانند آنچه در فوریه ۲۰۰۱ و پس از انهدام دو هزار کلبه واقع در خط آهن بندر بمبئی به‌وقوع پیوست و فدراسیون برای تعطیلی راه‌آهن شهر، اعضای خود را بسیج کرد.

همانند روستاهای منطقه سوری، آنچه مورد نیاز این جامعه هندی است، سرمایه‌گذاری بر روی افراد و زیرساخت‌های اولیه است تا به‌این ترتیب مردم از قدرت و اختیار برخوردار از سلامتی بیشتر، تحصیلات بهتر و بهره‌وری بیشتر نیروهای کار بهره‌مند شوند. خانواده‌های محروم نیازمند تسهیلات رفاهی اولیه - زندگی در مناطق دور از خطوط راه‌آهن و دسترسی به آب، بهداشت عمومی، جاده و حتی برق - هستند. آنها در مناطق هم‌جواری که به محل سکونت جدیدشان تبدیل خواهد شد، برای برخوردار از مواد غذایی و روغن‌های خوراکی دارای یارانه‌های دولتی، نیازمند کوپن و کارت‌های جیره‌بندی جدید هستند. کودکان آنها نیازمند دسترسی به مدرسه و درمانگاه هستند. آنها برای رسیدن به محل کار خود، خواستار امکان بهره‌مندی از وسایط نقلیه عمومی و در صورت ناچیز بودن بعد مسافت خواستار بهره‌مندی از امکان پیاده‌روی خواهند بود. تمام این افراد کارگران ساعی و پرکاری هستند که به‌عنوان پیشخدمت، آشپز، نظافتچی، نگهبان، لباس‌شوی و یا به‌عنوان کارگر سایر خدمات غیرحرفه‌ای و نیازمند کار شاق، درآمدهای ناچیز و اندک خود را پس‌انداز می‌کنند. اعضای جوان و باسوادتر این گروه که در اثر اعتقادات و فعالیت‌های سیاسی خود انگیزه و قدرت لازم را کسب کرده‌اند، عملاً سوادآموزی و یا ادامه تحصیل را آغاز کرده و از سرگرفته‌اند. افرادی که باسواد می‌شوند می‌توانند مثلاً در کارخانه‌ها و تولیدی‌های پوشاک، مشاغلی را بیابند که دستمزد آن، دو یا سه برابر شغل فعلی آنهاست.

گزارشی که اخیراً درباره زاغه‌نشینان بمبئی و پونا منتشر شده است به‌وضوح نشان می‌دهد که چگونه عدم وجود زیرساخت‌های اولیه، در این مورد به‌خصوص، عدم دسترسی به آب آشامیدنی سالم، آثار سوء و مخربی را بر شأن انسانی و رفاه فیزیکی زنان تحمیل کرده است:

اغلب زنان باید آب مورد نیاز خود را از شیرهای آب عمومی تأمین کنند و برای این کار ساعت‌های زیادی را در صف این شیرهای عمومی سپری کنند و به همین دلیل آنها مجبورند برای تأمین آب مورد نیاز خود، صبح زود و یا در ساعات پایانی شب به این شیرها مراجعه کنند. اغلب زنان مجبورند ظروف سنگین حاوی آب را در مسافت‌های طولانی و مسیرهای شیب‌دار و لغزنده حمل کنند. اغلب زنان باید با مقدار اندک و ناچیزی از آب خانه را نظافت کرده، غذا بپزند، ظرف بشویند، کودکان را حمام کنند و رخت‌ها را بشویند. همچنین زنان باید هنگامی که منابع آبی خشک می‌شوند، در مصرف آب صرفه‌جویی کرده و آن را خریداری یا قرض کنند. عدم اغماض و دست‌کم نگرفتن این جنبه از مشکل دسترسی به آب از اهمیت بسزایی برخوردار است. در خصوص عدم دسترسی به آب کافی و هزینه تحمیلی این کمبود، هیچ‌گونه آمار بین‌المللی وجود ندارد که با آمار مربوط به سلامت قابل مقایسه باشد. برای افرادی که تاکنون به‌منظور دسترسی و تأمین آب مورد نیاز خود به شیرهای آب عمومی یا شیرهای آب خصوصی سایر افراد متکی نبوده‌اند، مشکل است که درک کنند این وابستگی می‌تواند چقدر تحقیرآمیز، خسته‌کننده، پردغدغه و رنج‌آور باشد. عدم دسترسی به سرویس‌های بهداشتی، یا ایستادن در صف‌های طولیل برای استفاده از سرویس‌های بهداشتی عمومی کثیف، برای سلامتی انسان بسیار تهدیدآمیز و همچنین یکی از دلایل عصبانیت و ناراحتی است.

از بسیاری جهات، تأمین نیازهای لجستیکی و سرمایه‌گذاری زاغه‌نشینان راحت‌تر از تأمین نیازهای مشابه روستاییان منطقه سوری است. آب شیرها را می‌توان از لوله‌های اصلی شهر تأمین کرد. برق مورد نیاز را می‌توان به‌جای یک ژنراتور مستقل از «شبکه الکتریکی»^۱ تأمین کرد. در مناطق پرجمعیت روستایی نیز فراهم کردن امکان دسترسی به مدرسه و درمانگاه آسان‌تر است. در مقایسه با کمبود پرسنل آموزش‌دیده پزشکی در منطقه روستایی کنیا، پزشک و پرستار در منطقه بمبئی به‌اندازه کافی وجود دارد. مشکلات مناطق روستایی اغلب حول محور مسائل مالی و برخورداری از قدرت و اختیار می‌چرخد. چگونه می‌توان در جوامع محروم زاغه‌نشین که مالکیت هیچ زمینی را در اختیار ندارند به صدای جمعی دست یافت و امنیتی را پیدا کرد که از طریق آن صدای این

جوامع و رأی مشترک آنها را به گوش دیگران رساند و چگونه می‌توان با اتخاذ شیوه‌ای واقع‌گرایانه، بار مالی موجود را بین دولت و ساکنان این مناطق زاغه‌نشین تقسیم کرد؟ با ابتکار انجمن توسعه مراکز منابع منطقه، «قانون جدید توانبخشی زاغه‌نشین‌ها»^۱ قدرت افزوده‌ای را در اختیار این جوامع قرار داده است: سازمان‌های محلات زاغه‌نشین اکنون از لحاظ قانونی این اختیار را دارند که در صورت اثبات تمهیدات خود برای جای دادن حداقل ۷۰ درصد از ساکنان واجد شرایط در یک محل خاص، به‌عنوان قانون کثیف احیای اراضی عمل کنند. سازمان‌های محلات زاغه‌نشین به‌عنوان احیاکنندگان زمین می‌توانند برای دسترسی به زمین و مستغلات مورد نیاز سکونت جوامع یا پیشرفت و توسعه بازرگانی و تجاری که می‌تواند سرمایه مورد نیاز سکونت در مناطق دیگر را تأمین کند، از طرح‌ها و برنامه‌های ویژه شهرداری بهره‌مند شوند. انجمن توسعه مراکز منابع منطقه در حال مذاکره با اداره شهرداری کلکته است تا براساس برنامه‌ای خاص در ساخت سرویس‌های بهداشتی مناطق زاغه‌نشین کلکته همکاری کند. طبق این برنامه خاص، هزینه ساخت سرویس‌های بهداشتی به‌طور مشترک از سوی شهرداری و ساکنان زاغه‌نشین‌ها پرداخت می‌شود و حفظ و نگهداری آنها را سازمان‌های این جوامع به عهده خواهند داشت.

همان‌طور که شیلا پاتل می‌گوید، طرح خواسته‌های ساکنان زاغه‌نشین‌ها به شکل سازمان‌یافته در مذاکرات رسمی، راه‌حلی را در آینده امکان‌پذیر خواهد کرد که در زمان گذشته رؤیا و خیالی بیش نبودند. اخیراً بانک جهانی با خلاقیت به این ترکیب همکاری پیوسته و در تأمین بخشی از سرمایه لازم برای ارتقای حمل‌ونقل روستایی به سازمان‌های غیردولتی که در طراحی و اجرای برنامه‌های نقل مکان اجباری، نقش اساسی را ایفا می‌کنند، کمک کرده است. سازمان‌های غیردولتی، به‌نوبه خود، در سازمان‌دهی و ارائه سند به اعضای محلات زاغه‌نشین و در نتیجه تسهیل روند کاری، پیشرفت‌های چشمگیری حاصل کرده است. شیلا پاتل و همکاران او عقیده دارند که این برنامه‌ها «گامی به سوی اعطای حق تابعیت و شهروندی به فقرا روستایی است، جایی که به‌دلیل تلاقی مطلوب محیط سیاست حمایت‌کننده و دمکراسی عملی تمام و کمال، حقوق به حقیقت تبدیل می‌شوند».

۴-۱۲ مشکل مقیاس

پایان دادن به فقر را باید از روستاهای منطقه سوری، محلات زاغه‌نشین بمبئی و میلیون‌ها مناطقی از این قبیل آغاز کرد. نکته کلیدی در پایان دادن به فقر ایجاد یک شبکه جهانی ارتباطاتی است که از جوامع محروم دقیقاً به مراکز قدرت و ثروت جهان رسیده و دوباره به مناطق محروم بازگردد. با توجه به شرایط موجود در منطقه سوری می‌توان مشاهده کرد که چگونه اختصاص هفتاد دلار برای هر فرد می‌تواند زندگی مردم این منطقه را تغییر دهد - این هفتاد دلار را می‌توان نه به‌عنوان اعانه و کمک رفاهی بلکه به‌عنوان نوعی سرمایه‌گذاری در رشد اقتصادی پایدار اختصاص داد. همچنین با توجه به شرایط موجود در بمبئی به‌آسانی می‌توان فهمید که چگونه یک محیط طبیعی امن و باثبات می‌تواند جایگاه خانوارهای جوامع را در اقتصاد روستایی محکم و استوار کند، اقتصادی که در حال حاضر با بازارهای جهانی ارتباط برقرار کرده است. ایجاد چنین جایگاهی برای زاغه‌نشین‌های مشابه سوری نیز امکان‌پذیر است.

نقطه آغازین این زنجیره، خود فقرا هستند. آنها آماده‌اند هم به شکل انفرادی و هم به شکل گروهی وارد عمل شوند. آنها اکنون با سعی و تلاش و پشتکار مستمر آماده مبارزه برای حفظ حرکت و پیشرفت خود هستند. آنها در رابطه با شرایط خود و چگونگی بهبود و ارتقای این شرایط دارای عقایدی کاملاً واقع‌بینانه هستند و به هیچ عنوان زیر بار پذیرش عرفانی سرنوشت خود نرفته‌اند. آنها همچنین آماده نظارت و مدیریت بر خود هستند تا اثبات کنند که تمام کمک‌های دریافت شده به‌جای آنکه در اختیار افراد قدرتمند قرار بگیرد، در راستای منافع گروهی صرف خواهد شد. اما آنها برای اینکه به تنهایی مشکلات خود را حل کنند، بسیار فقیر هستند. به همین ترتیب دولت‌های آنها نیز از شرایط مشابهی برخوردارند. جهان ثروتمند که می‌تواند به‌آسانی سرمایه لازم را در اختیار این جوامع قرار بدهد، می‌خواهد بداند که چگونه می‌توان تضمین کرد پول ارائه شده قطعاً به‌دست فقرا رسیده و در راستای پایان دادن به فقر سرمایه‌گذاری خواهد شد و صرف جیره‌بندی‌های ضروری بی‌پایان نخواهد شد. با نشان دادن چگونگی حرکت موازی و هم‌راستای شبکه‌های مسئولیت‌پذیری یا پاسخ‌گویی متقابل و شبکه‌های سرمایه‌گذاری، می‌توان به پرسش فوق پاسخ داد.

به‌طور خلاصه ما نیازمند راهبردی برای افزایش سرمایه‌هایی هستیم که می‌تواند به فقر پایان دهد، این راهبرد شامل یک نظام مدیریتی است که هم بتواند به فقرا قدرت و اختیار بدهد و هم آنها را پاسخ‌گو و مسئولیت‌پذیر نگه دارد. زمان آن فرارسیده است که در کشورهای کم‌درآمد به طرح نوعی راهبرد کاهش فقر بپردازیم تا بتواند با این چالش مقابله کند.

فصل سیزدهم

الزام به سرمایه‌گذاری
برای پایان دادن به فقر

در اساسی‌ترین سطوح اولیه، کلید اصلی برای پایان دادن به فقر شدید، قادر ساختن فقیرترین فقرا به گام گذاشتن بر نردبان توسعه است. نردبان توسعه پابرجا ایستاده است و فقیرترین فقرا پایین این نردبان گرفتار و درمانده باقی مانده‌اند. آنها از دسترسی به حداقل سرمایه لازم برای گام گذاشتن به این نردبان محروم هستند و بنابراین برای بالا رفتن از اولین پله آن نیازمند حمایت و کمک می‌باشند. فقیرترین فقرا فاقد ۶ نوع سرمایه اصلی می‌باشند:

- **سرمایه انسانی:** سلامتی، تغذیه و مهارت‌های مورد نیاز تمام افراد برای بهره‌وری و ثمربخشی اقتصادی،
 - **سرمایه تجارت:** ماشین‌آلات، امکانات، حمل‌ونقل موتوری مورد استفاده در کشاورزی، صنعت، خدمات،
 - **تأسیسات زیربنایی:** جاده، برق، آب و بهداشت عمومی، فرودگاه و بندر، سیستم‌های مخابراتی که همگی منابع مهم بهره‌وری و ثمربخشی تجاری است،
 - **سرمایه طبیعی:** زمین قابل زراعت، خاک سالم، تنوع اقلیمی، اکوسیستم‌های کارآمدی که خدمات زیست‌محیطی مورد نیاز جوامع بشری را تأمین می‌کند،
 - **سرمایه نهادی عمومی:** قوانین تجاری، سیستم‌های قضایی، خدمات دولتی و انتظامی که اساس و زیربنای بخش بی‌دغدغه و پررونق کار را تشکیل می‌دهد،
 - **سرمایه دانش:** تجربه‌های علمی و تکنولوژیکی که باعث افزایش بهره‌وری در محصولات تجاری و توسعه سرمایه مادی و طبیعی می‌شود.
- چگونه می‌توان بر تله فقر غلبه کرد؟ فقیر شدن فقرا با سطح پایین سرمایه به‌ازای هر فرد آغاز می‌شود و سپس به‌دلیل کاهش حقیقی سرمایه به‌ازای هر فرد از نسلی به نسل

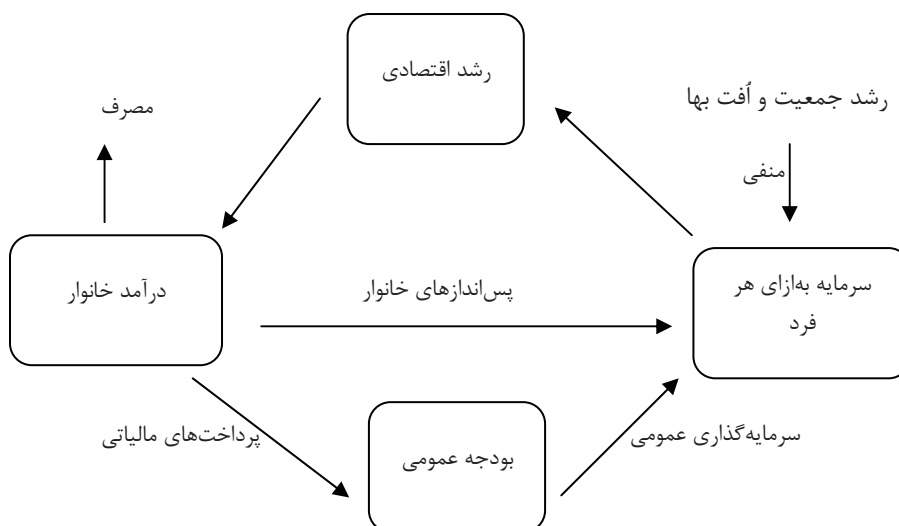
دیگر، آنها خود را در دام فقر گرفتار می‌یابند. وقتی جمعیت سریع‌تر از روند انباشت سرمایه رشد می‌کند، نرخ سرمایه به‌ازای هر فرد، کاهش می‌یابد. ازسوی دیگر سرمایه به‌دلیل وجود دو نیرو، یکی مثبت و یکی منفی، انباشت و جمع‌آوری می‌شود. در بعد مثبت، سرمایه زمانی جمع‌آوری می‌شود که خانوارها بخشی از درآمد جاری خود را پس‌انداز کنند یا بخشی از درآمد آنها به‌عنوان مالیات، برای تأمین بودجه سرمایه‌گذاری‌های دولتی اختصاص یابد. پس‌اندازهای خانواده یا برای تجارت قرض داده می‌شود (اغلب از طریق واسطه‌های مالی مانند بانک‌ها) یا به‌طور مستقیم در تجارت‌های خانوادگی سرمایه‌گذاری می‌شود و یا به‌عنوان سهم متعارف تجاری در بازار استفاده می‌شود. ارزش سرمایه به‌دلیل گذشت زمان، استهلاک، یا مرگ کارگران ماهر مثلاً بر اثر ایدز، کاهش می‌یابد. اگر میزان پس‌اندازها از آفت بها پیشی بگیرد، انباشت مثبت سرمایه خالص به‌وجود می‌آید. اگر پس‌اندازها کمتر از آفت بها باشد، سهم سرمایه کاهش می‌یابد. در صورت به‌وجود آمدن انباشت مثبت سرمایه خالص، پرسش مربوط به رشد درآمد سرانه این است که آیا انباشت مثبت سرمایه خالص به‌اندازه‌ای است که با رشد جمعیت هماهنگی داشته باشد.

۱-۱۳ کارکرد تله فقر چگونه است و کمک خارجی در غلبه به آن چه نقشی

دارد؟

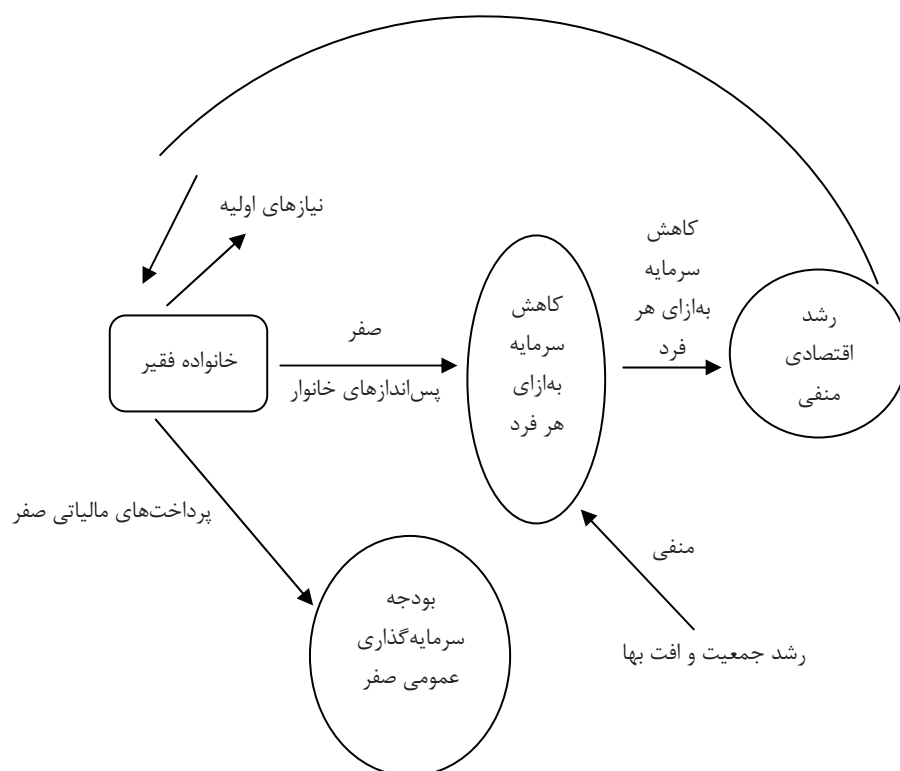
شکل ۱-۱۳ نشانگر ساختارهای اولیه پس‌انداز، انباشت سرمایه و رشد است و تصویر ۲ نشان می‌دهد که تله فقر چگونه عمل می‌کند. بررسی شکل ۱-۱۳ را از چپ به راست و با تشریح موقعیت یک خانوار نوعی آغاز می‌کنیم. این خانوار درآمد خود را به سه قسمت مصرف، مالیات و پس‌انداز خانوادگی تقسیم می‌کند. دولت نیز درآمدهای مالیاتی خود را به هزینه‌های جاری و سرمایه‌گذاری‌های دولتی تقسیم می‌کند. سهم سرمایه اقتصاد، هم ازسوی پس‌اندازهای خانوادگی و هم ازسوی سرمایه‌گذاری‌های دولتی افزایش می‌یابد. سهم سرمایه بیشتر به رشد اقتصادی می‌انجامد که این رشد اقتصادی نیز به‌نوبه خود درآمد خانواده را از طریق نمودار بازخورد، از رشد به درآمد، افزایش می‌دهد. ما در این شکل نشان داده‌ایم که رشد جمعیت و آفت بها بر انباشت سرمایه تأثیر منفی می‌گذارد. در یک اقتصاد عادی و نرمال، تمام عوامل با آرامی به افزایش درآمدها منجر می‌شوند،

چون پس‌اندازهای خانوادگی و سرمایه‌گذاری‌های دولت توانایی پیشی گرفتن بر افت بها و رشد جمعیت را دارند.



شکل ۱-۱۳ ساختارهای اولیه انباشت سرمایه

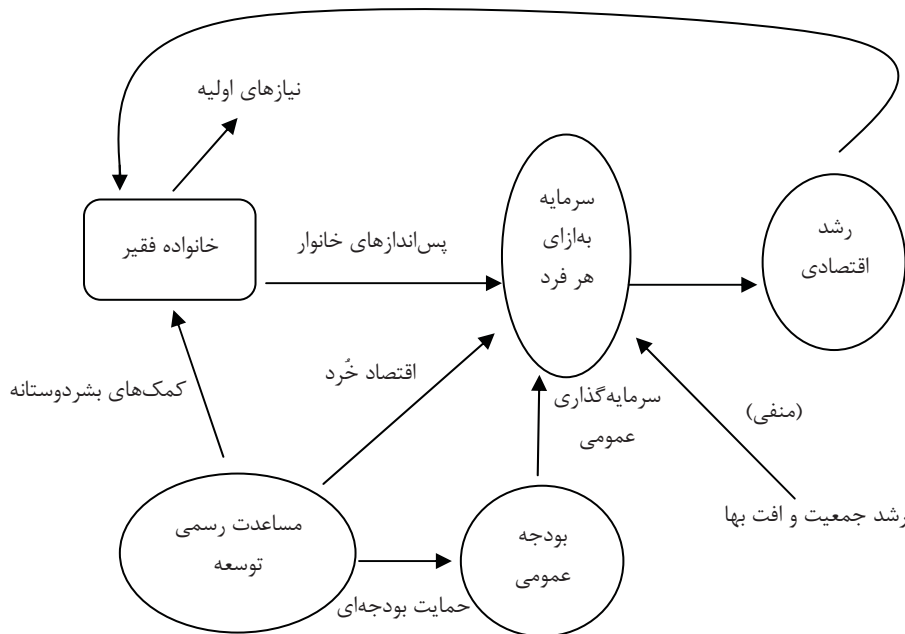
در شکل ۲-۱۳، روند مورد نظر به سمت تله فقر پیش می‌رود. در این تصویر نیز بررسی خود را از سمت چپ، اما با خانواده‌ای فقیر و محروم آغاز می‌کنیم، تمام درآمد این خانوار فقط به منظور حفظ بقا و زنده ماندن مصرف می‌شود. در این خانوار هیچ‌گونه پس‌انداز یا پرداخت مالیاتی وجود ندارد. با این وجود افت بها و رشد جمعیت بی‌وقفه ادامه دارد. در نتیجه، افت سرمایه به‌ازای هر فرد و نرخ رشد منفی درآمد سرانه حاصل می‌شود. این نتیجه به فقر و محرومیت بیشتر خانوار در آینده می‌انجامد. این تصویر بیانگر دور تسلسل افت درآمد، عدم پس‌انداز و سرمایه‌گذاری عمومی و در نتیجه افت سرمایه به‌ازای هر فرد است.



شکل ۲-۱۳ تله فقر

راه‌حل در شکل ۳-۱۳ نشان داده شده است: کمک‌های خارجی در قالب «مساعدت رسمی توسعه» به آغاز جهشی روند انباشت سرمایه، رشد اقتصادی و افزایش درآمد خانوارها کمک می‌کند. کمک‌های خارجی به سه کانال مختلف تزریق می‌شوند. بخش کوچکی از آن مستقیماً در اختیار خانوارها قرار گرفته و به‌ویژه برای فوریت‌های انسانی از قبیل کمک‌های غذایی در زمان خشک‌سالی اختصاص می‌یابد. بخش بزرگ‌تری از کمک‌های خارجی مستقیماً وارد بودجه شده و برای تأمین مالی سرمایه‌گذاری‌های عمومی صرف می‌شود. بخش دیگری از آن نیز از طریق برنامه‌های اقتصاد خرد و سایر طرح‌هایی که در آنها مساعدت‌های خارجی سرمایه لازم برای مشاغل خصوصی و اصلاحات کشاورزی را تأمین می‌کند، مستقیماً وارد تجارت و مشاغل

خصوصی می‌شود (مثلاً در اختیار کشاورزان قرار می‌گیرد). اگر میزان کمک خارجی به اندازه کافی قابل توجه باشد و ارائه آن تا مدت زمان کافی به طول انجامد، سهم سرمایه به اندازه‌ای افزایش می‌یابد که بتواند خانوار را از خط فقر و سطح حداقل معیشت ارتقا دهد. در اینجا تله فقر می‌شکند و شکل ۱-۱۳ قابلیت‌های خود را نشان می‌دهد. رشد اقتصادی از طریق درآمدهای خانوادگی و سرمایه‌گذاری‌های عمومی حمایت شده از سوی مالیات‌های پرداختی خانوارها به عاملی خود پایا^۱ تبدیل می‌شود. به این ترتیب، مساعدت و کمک خارجی، نوعی اعانه رفاهی نیست، بلکه حقیقتاً نوعی سرمایه‌گذاری است که تله فقر را به یک باره و برای همیشه درهم می‌شکند.



شکل ۳-۱۳ نقش مساعدت رسمی توسعه در شکستن تله فقر

۲-۱۳ یک مثال عددی

اقتصاددانان به بهره‌گیری از الگوهای عددی علاقه بسیاری دارند، چون این الگو به آنها کمک می‌کند، میزان هزینه تحقق یک هدف، در اینجا شکستن تله فقر، را با دقت تخمین زده و اندازه‌گیری کنند. در اینجا به ارائه یک مثال عددی می‌پردازیم که نشان می‌دهد تله فقر چگونه عمل می‌کند، اگرچه اندکی ملال‌آور است، همچنین نشان می‌دهد که چگونه می‌توان با برنامه‌ریزی مالی وسعت و میزان کلی مساعدت رسمی توسعه مورد نیاز برای پایان دادن به فقر را تعیین کرد. برای سهولت بیان مسائل سعی کرده‌ایم بدون در نظر گرفتن مالیات و سرمایه‌گذاری‌های عمومی، این مثال را صرفاً بر مبنای پس‌اندازها و سرمایه‌گذاری‌های خانوار طرح کنیم.

فرض کنید که در یک اقتصاد خاص برای هر یک دلار تولید سالیانه به سه دلار سرمایه نیاز است. همچنین فرض کنید که نرخ آفت بهای سهام سرمایه در سال ۲ درصد می‌باشد. پس از ۱۰ سال افت بها، امسال در انتهای این دهه در ازای هر یک میلیون دلار سرمایه حدود ۸۳۵ هزار دلار باقی می‌ماند. فرض می‌کنیم که در حال حاضر در این اقتصاد به‌طور کلی یک میلیون فقیر وجود دارد که هر یک حدود نهصد دلار سرمایه دارد. در نتیجه درآمد سالیانه هر فرد سیصد دلار خواهد بود (سرمایه نهصد دلاری تقسیم بر سه می‌شود). بنابراین کل تولید ناخالص ملی سیصد میلیون دلار خواهد بود (درآمد سیصد دلاری هر فرد ضربدر یک میلیون می‌شود). نرخ رشد سالیانه جمعیت ۲ درصد است، بنابراین در پایان یک دهه، حدود ۱/۲ میلیون فقیر خواهیم داشت.

اکنون فرض کنید که جامعه آن‌قدر فقیر است که قادر به پس‌انداز نیست. جمعیت فقیر مجبور است هر سال با دست خالی زندگی کند و هر چیز اندکی را که تولید می‌شود به مصرف برساند. درآمد اندک سیصد دلاری آنها به‌سختی برای تأمین نیازهای اولیه‌شان کفایت می‌کند. در پایان یک دهه، سهام سرمایه تقریباً از بین می‌رود. به‌جای سرمایه نهصد میلیون دلاری، سرمایه ۷۵۰ میلیون دلاری خواهیم داشت. در عین حال، جمعیت از ۱ میلیون به ۱/۲ میلیون نفر رشد یافته است. بنابراین اکنون به‌جای نهصد میلیون دلار سرمایه به‌ازای هر نفر، فقط ۶۲۸ میلیون دلار سرمایه به‌ازای هر نفر خواهیم داشت (سرمایه ۷۵۰ میلیون دلاری تقسیم بر ۱/۲ میلیون می‌شود). اکنون به‌جای اینکه تولید هر فرد سیصد دلار باشد، هر فرد قادر است فقط ۲۰۹ دلار تولید کند (سرمایه ۶۲۸ دلاری

تقسیم بر سه می‌شود). خانوارها بدون برخورداری از درآمد کافی برای تأمین نیازهای اولیه خود به فقر شدید دچار می‌شوند.

در مثالی دیگر فرض کنید که بنا به هر دلیلی، اقتصاد مورد نظر با جمعیت یکسان، اما با سهم سرمایه‌ای که دو برابر سهم سرمایه قبلی است، یعنی $1/8$ میلیارد دلار، آغاز می‌شود. بنابراین درآمد سرانه نیز دو برابر یعنی ششصد دلار خواهد بود. همانند مثال قبلی خانوارها برای تأمین نیازهای اولیه خود به سیصد دلار سرمایه به‌زای هر فرد نیاز دارند و از درآمد سیصد دلاری یا کمتر خود هیچ پس‌اندازی نمی‌کنند. آنها حدود ۳۰ درصد از تمام درآمدهایی را که برای هر فرد از سیصد دلار افزایش می‌یابد را پس‌انداز می‌کنند. بنابراین خانواری که درآمد سرانه آن به ششصد دلار می‌رسد، حدود ۳۰ درصد از سیصد دلار (درآمد ششصد دلاری منهای سیصد دلار نیازهای اولیه)، یعنی نود دلار در سال را پس‌انداز می‌کند. اگر امسال سهم سرمایه $1/8$ میلیارد دلار یا سرانه سرمایه $1/800$ دلار باشد، این ارقام در سال آینده چگونه خواهند بود؟ فرض کنیم که ۲ درصد از سهم سرمایه امسال، یعنی ۳۶ میلیون دلار، در سال آینده بهای خود را از دست می‌دهد. اما در عین حال حدود نود میلیون دلار پس‌انداز جدید نیز خواهیم داشت. تغییر خالص سهم سرمایه افزایش ۵۴ میلیون دلاری را نشان می‌دهد (نود میلیون دلار منهای ۳۶ میلیون دلار). بنابراین سهم سرمایه سال آینده یک میلیارد و ۸۵۴ میلیون دلار خواهد بود ($1/8$ میلیارد دلار به‌اضافه ۵۴ میلیون دلار). این میزان سرمایه حدود ۶۱۸ میلیون دلار تولید ناخالص ملی به دنبال خواهد داشت ($1/854$ میلیارد دلار تقسیم بر ۳ می‌شود). نرخ رشد جمعیت نیز حدود ۲ درصد شده و در نتیجه به $1/02$ میلیون نفر می‌رسد. درآمد سرانه برابر با ۶۰۶ دلار خواهد بود (۶۱۸ میلیون دلار تقسیم بر $1/02$ میلیون نفر می‌شود). درآمد سرانه یک درصد افزایش یافته است (در مقایسه با ششصد دلار) و در طول یک دهه نیز هر سال افزایش خواهد یافت. در واقع نرخ رشد به‌تدریج و با گذشت زمان افزایش یافته و با افزایش درآمدهای خانوار از آستانه سیصد دلاری نیازهای اولیه، به سالیانه بیش از ۲ درصد در اواخر دهه خواهد رسید. اگر از یک صفحه گسترده^۱

۱. Spreadsheet: به صفحات جدول‌بندی شده‌ای که قابلیت انجام محاسبات ریاضی را دارند، صفحه گسترده

استفاده کرده و به جای یک سال، محاسبات فوق را برای ۱۰ سال تکرار کنید، خواهید دید که در اواخر دهه، تولید ناخالص ملی هر فرد حدود ۶۸۷ دلار، یعنی بیش از ۱۵ درصد در طول دهه خواهد بود.

نکته اینجاست! اقتصاد دوم با برخورداری از ساختار اقتصادی مثال اول و فقط با سهام سرمایه دو برابری در آغاز کار، به جای اُفت رشد می‌یابد. علت آن است که اقتصاد با برخورداری از درآمد ششصد دلاری به‌ازای هر فرد، برای پس‌انداز ثروت کافی در اختیار دارد؛ اما با درآمد سیصد دلاری این امکان را ندارد. بنابراین اقتصاد با سرانه سرمایه ششصد دلاری در آغاز کار می‌تواند مسیر خود را در راستای رشد پایدار بیابد، درحالی‌که روند اقتصادی با سرانه سرمایه سیصد دلاری به مصائب و محرومیت‌های بیشتر منجر خواهد شد.

اما تمام مسئله این نیست. با انباشت سرمایه، پایه درآمدی ششصد دلاری برای هر فرد و با افزایش سهم سرمایه به‌ازای هر فرد، اقتصاد نه تنها رشد می‌یابد؛ بلکه از بازدهی فزاینده به مقیاس سرمایه نیز ارتقا می‌یابد. اقتصادی که دارای سهام سرمایه دوبرابری برای هر فرد است، اقتصادی است که جاده‌های آن در تمام طول سال سالم و قابل استفاده‌اند و در هریک از فصول بارندگی، دچار آسیب و خرابی نمی‌شوند؛ نیروی برق آن به‌طور شبانه‌روزی دایر است و غیرقابل پیش‌بینی و دوره‌ای نیست؛ کارگران آن کاملاً سالم و در محل کار خود حاضر هستند و گاه‌وبیگاه به‌دلیل بیماری غیبت نمی‌کنند. محتمل آن است که دو برابر شدن سهام سرمایه انسانی و فیزیکی،^۱ حداقل در سطوح پایین‌تر سرمایه به‌ازای هر فرد، عملاً بیشتر از دو برابر شدن سطوح درآمد اتفاق می‌افتد. به‌عنوان مثال بازگشت سرمایه فزاینده می‌توان به جاده‌ها از جمله جاده‌ای اشاره کرد که بندر مومباسا^۲ در کنیا را به کشورهای محصور در خشکی اوگاندا، رواندا و بوروندی^۳ متصل می‌کند. هزینه‌های حمل‌ونقل در این جاده بسیار بالا و گزاف است، چون جاده فوق از بسیاری جهات دارای شرایط نامساعد و نامطلوبی است. گاه‌وبیگاه به‌دلیل خرابی پل‌ها و بخش‌های مختلف بر اثر بارندگی، حمل‌ونقل در این جاده به‌طور کامل متوقف می‌شود. شرایطی را در نظر بگیرید که حدود نیمی از جاده هموار و قابل استفاده و بخش باقی‌مانده

۱. Physical Capital. سرمایه فیزیکی یا سرمایه مادی - م.

2. Mobasa Port

3. Burundi

آن غیرهموار و غیرقابل استفاده است و سواره‌رو متناوباً دارای بخش‌های هموار و ناهموار می‌باشد. هزینه تعمیر بخش‌های ناهموار معادل دو برابر مسافت بخش هموار است، اما سود و منافع اقتصادی آن بیش از دو برابر خواهد بود، چون در این صورت تمام طول جاده قابل استفاده می‌شود. این مورد مثالی است برای اثر آستانه‌ای^۱ که در آن سهم سرمایه فقط زمانی مفید است که حداقل استاندارد را تحقق ببخشد.

به این ترتیب سرمایه‌گذاری‌های هدف‌گذاری شده‌ای که از سوی کمک‌های اهدایی حمایت می‌شوند در بطن شکست تله فقر قرار دارند. سرمایه‌گذاری‌های مبتنی بر کمک‌های اهدایی مستلزم افزایش سطح سرمایه به‌ازای هر فرد هستند. وقتی سهم سرمایه به‌ازای هر فرد به اندازه کافی بالا باشد، بهره‌وری اقتصاد نیز به اندازه‌ای خواهد بود که نیازهای اولیه را محقق کند. به این ترتیب خانواده‌ها می‌توانند برای آینده پس‌انداز کنند که این امر اقتصاد را در مسیر رشد اقتصادی پایا قرار می‌دهد. در مثال من، کمک‌های خارجی که (در طول چند سال) سهم سرمایه از نهمصد دلار به‌ازای هر فرد را به ۱۸۰۰ دلار افزایش می‌دهد باعث می‌شود اقتصاد از دام فقر رها شده و بدون کمک دیگران به رشد برسد. این افزایش سهم سرمایه همچنین باعث می‌شود که این اقتصاد از افزایش بازگشت سرمایه، سود زیادی ببرد.

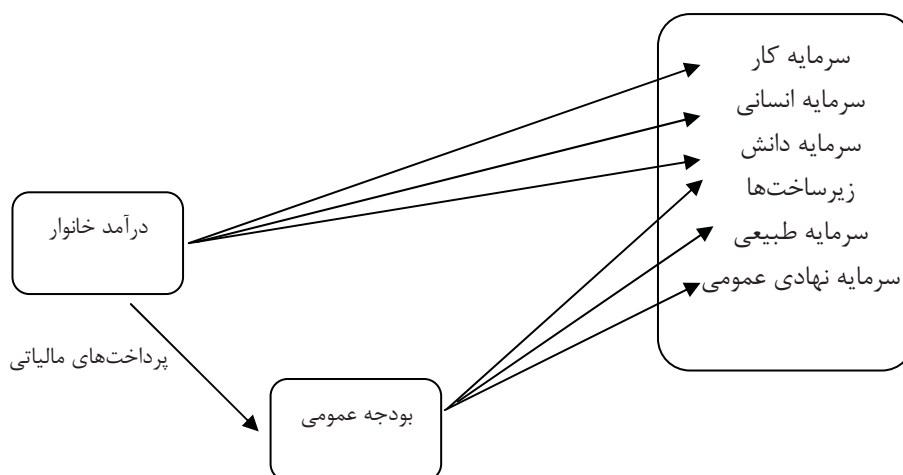
متأسفانه بدون سرمایه‌گذاری‌های اهدایی، تأمین مالی سرمایه‌گذاری‌های ضروری به‌سادگی امکان‌پذیر نیست. مهم نیست که دولت - با بهره‌گیری از مالیات، حق مصرف و خصوصی‌سازی - چقدر سخت تلاش می‌کند، خانوارهای فقیر با برخورداری از درآمد سیصد دلاری نمی‌توانند نیازهای اولیه خود را تأمین کرده و در عین حال هزینه انباشت سرمایه را نیز بپردازند. آنها سیصد دلار خود را فقط برای تأمین غذا، پوشاک، سرپناه و سایر نیازهای اولیه خود احتیاج دارند.

۳-۱۳ تشخیص تفاوت و انباشت سرمایه

در یک مثال یا، به قول اقتصاددانان، الگوی ساده، سخن گفتن از سرمایه به‌عنوان یک موضوع مجزایی که تقریباً به‌سهولت قابل دو برابر یا نصف شدن است، کار ساده‌ای

1. Threshold Effect

می‌باشد. پیچیدگی یک راهبرد واقعی اقتصادی این است که سرمایه در قالب اشکال متعدد و تقریباً نامحدودی مطرح می‌شود. فرض کنید یک اقتصاد به شکل موفقیت‌آمیزی کمک خارجی یک میلیارد دلاری دریافت می‌کند. آیا این کمک باید صرف ساختن جاده، یا مدرسه، یا نیروگاه، یا درمانگاه، یا دستمزد معلمان، پزشکان و مسئولان توسعه کشاورزی شود؟ به‌طور کلی پاسخ این پرسش به تمام موارد بالا مثبت است. اما این ترکیب در کشورهای مختلف، کاملاً متفاوت خواهد بود. تشخیص افتراقی دقیق و باریک‌بینانه در مرکز هرگونه استراتژی سرمایه‌گذاری کارآمد قرار دارد. همان‌طور که در شکل ۴-۱۳ نشان داده شده است، تشخیص تفاوت باید بر مبنای تقسیم مناسب کار بین بخش دولتی و بخش خصوصی صورت بگیرد.



شکل ۴-۱۳ سرمایه‌گذاری‌های بخش دولتی و خصوصی در سرمایه

بخش دولتی می‌بایست عمدتاً بر پنج نوع سرمایه‌گذاری متمرکز شود: سرمایه انسانی (سلامتی، تحصیلات و تغذیه)، زیرساخت‌ها (جاده، برق، آب و بهداشت عمومی و حفاظت از محیط زیست)، سرمایه طبیعی (حفاظت از تنوع اقلیمی و اکوسیستم‌ها)، سرمایه نهادی عمومی (اداره‌های دولتی دارای مدیریت مناسب، سیستم قضایی و نیروی پلیس)، بخش‌هایی

از سرمایه‌دانش (پژوهش‌های علمی برای انرژی‌های سالم، کشاورزی، آب‌وهوا و اکولوژی). بخش خصوصی (که اغلب بر مبنای پس‌اندازهای خصوصی شکل می‌گیرد) نیز باید مسئول سرمایه‌گذاری در مشاغل، از کشاورزی، صنعت و خدمات گرفته تا سرمایه‌دانش (محصولات و فناوری‌های جدید مبتنی بر پیشرفت‌های علمی) و همچنین مسئول سرمایه‌گذاری در سهم خانواده‌ها در بهداشت و سلامتی، تحصیلات و تغذیه باشد که مکمل سرمایه‌گذاری‌های دولتی در سرمایه‌انسانی است. بخش دولتی هر از گاهی تمایل خواهد داشت به‌طور مستقیم سرمایه‌مورد نیاز فعالیت‌های بخش خصوصی را تأمین کند، مثلاً کمک به کشاورزان در به‌کارگیری فناوری‌های نوین، کمک به خانواده‌های فقیر روستایی در آغاز مشاغل خرد یا خریداری منابع مهم برای مزارع و یا تشویق راه‌اندازی صنایع نوین شهری. درس عمده‌ای که از اقتصادهای موفق آموخته می‌شود این است که دولت‌ها در اشتغال به سرمایه‌گذاری‌های کلی - مثل سرمایه‌گذاری در مدارس، درمانگاه‌ها، جاده‌ها و پژوهش‌های اولیه - و واگذاری سرمایه‌گذاری‌های خاص و ویژه به بخش خصوصی کاملاً هوشیارانه و عاقلانه عمل می‌کنند.

چرا دولت به جای واگذاری سرمایه‌گذاری در مدارس، درمانگاه‌ها و جاده‌ها، خود رأساً به این‌گونه سرمایه‌گذاری‌ها می‌پردازد؟ دولت برای این سیاست خود پنج دلیل عمده دارد که هر یک در جای خود قاطع و متقاعدکننده‌اند. اول آنکه، انواع مختلفی از زیرساخت‌ها، به‌ویژه شبکه‌های متفاوتی مثل شبکه‌های برق، جاده و سایر تسهیلات حمل‌ونقلی - فرودگاه‌ها و بنادر - وجود دارند که برخورداری از «بازده‌های مقیاس»^۱ فزاینده، از ویژگی‌های مهم آنهاست. این بخش‌ها در صورت واگذاری به بخش خصوصی به سمت انحصاری شدن پیش خواهند رفت، به همین دلیل آنها را «انحصارهای طبیعی»^۲ می‌نامند. اگر این «سرمایه‌گذاری‌ها»^۳ در اختیار بخش خصوصی قرار بگیرد، هزینه استفاده از این انحصارهای دارای مالکیت خصوصی بیش از حد افزایش یافته و در

۱. Returns to Scale: بازده‌های مقیاس، نسبتی است که تغییر مقدار تولید براساس تغییر مقدار کلیه منابع را

نشان می‌دهد - م.

2. Natural Monopolies

۳. Capital Investments: به کاراندازی سرمایه یا سرمایه‌گذاری سرمایه به سرمایه‌گذاری در دارایی‌ها یا اوراق

بهادار گفته می‌شود که انتظار نمی‌رود در دوره مالی بعد به نقدینه تبدیل شوند - م.

نتیجه این نوع سرمایه‌گذاری از ضریب استفاده اندکی برخوردار خواهد بود. در نتیجه این خدمات و کالاهای انحصاری برای مصرف‌کنندگان بالقوه آن در بازار سهمیه‌بندی خواهد شد. بنابراین ارائه شبکه‌های زیرساختی از سوی یک دارنده حق انحصاری دولتی و تعیین قیمتی پایین از آنچه ممکن است از سوی یک دارنده حق انحصاری خصوصی تعیین شود، کارآمدتر و مؤثرتر است.

گروه دوم کالاهای سرمایه‌ای که از سوی بخش دولتی ارائه می‌شوند، آن دسته از کالاهایی را شامل می‌شوند که غیررقابتی هستند، یعنی بهره‌گیری از سرمایه از سوی یک شهروند امکان بهره‌مندی آن از سوی سایرین را کاهش نمی‌دهد. یک کشف علمی نوعی کالای غیررقابتی برجسته است. با کشف ساختار دی.ان.ای، بهره‌گیری از این دانش چشمگیر از سوی هریک از افراد جامعه باعث نمی‌شود استفاده از دانش مشابه از سوی سایر افراد جامعه محدود شود. کارایی اقتصادی مستلزم دسترسی همگان به این دانش، یعنی پیشینه‌سازی منافع اجتماعی آن است. دانشمندان، صاحبان مشاغل، خانواده‌ها، پژوهشگران و سایرینی که خواستار بهره‌گیری از دانش علمی ساختار دی.ان.ای هستند، نباید ملزم به پرداخت هیچ‌گونه وجهی باشند! اما اگر هیچ‌گونه قیمت یا دستمزدی پرداخت نشود در گام اول چه کسی در بخش اکتشافات سرمایه‌گذاری خواهد کرد؟ بهترین پاسخ، بخش دولتی است که می‌تواند از طریق مؤسساتی که هزینه آنها از سوی دولت تأمین می‌شود، مانند مؤسسات ملی سلامت در آمریکا، به این سرمایه‌گذاری‌ها بپردازد. حتی بازار آزاد آمریکا در بخش سرمایه دانش که هزینه آن از سوی دولت تأمین می‌شود نیز از طریق مؤسسات ملی سلامت، سالیانه حدود ۲۷ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری می‌کند.

سوم آنکه، بسیاری از بخش‌های اجتماعی آثار فرعی یا سرریز (برون‌داده‌ها)^۱ قدرتمندی را بروز می‌دهند. من می‌خواهم تو زیر پشه‌بند ضد مالاریا بخوابی تا پشه آنوئل نتواند تو را نیش زده و بعد بیماری را به من انتقال دهد. بر مبنای علتی مشابه، من می‌خواهم تو خوب تحصیل کنی تا به آسانی تحت سلطه عوام‌فریبی که می‌تواند مانند تو برای من نیز خطرناک باشد، قرار نگیری. وقتی چنین تأثیرات فرعی وجود دارد، بازارهای خصوصی به سمت عرضه ناکافی کالاها و خدمات مورد نظر گرایش پیدا می‌کنند. دقیقاً

1. Spillovers (Externalities)

به همین دلیل بود که آدام اسمیت خواستار سرمایه‌گذاری دولتی در آموزش و پرورش شد: «انسان‌های آموزش‌دیده و آگاه ... بیش از سایرین مشتاق آزمودن هستند و کمتر از سایرین از سوی نارضایتی‌ها و اغتشاش و آشوب‌هایی که منافع شخصی را دنبال می‌کنند، اغفال می‌شوند ...» به این ترتیب اسمیت عقیده دارد که وقتی آموزش و پرورش در بخشی از جامعه ضعیف است، کل جامعه در خطر می‌باشد. سرمایه طبیعی بخش دیگری است که برون‌دادها و آثار فرعی در آن بسیار است. اقدامات و فعالیت‌های شخصی - آلودگی، قطع درختان، صید بی‌رویه ماهی و مواردی از این قبیل - می‌تواند به انقراض نسل، جنگل‌زدایی یا سایر تخریب‌های زیست‌محیطی همراه با تبعات جدی و مخرب بر تمام جامعه یا حتی سراسر جهان بیانجامد. بنابراین دولت‌ها در حفاظت از سرمایه‌های طبیعی، نقش مهم و کلیدی دارند.

چهارم آنکه تمام جوامع سراسر جهان می‌خواهند تضمین کنند که تمام انسان‌ها بر مبنای حق و عدالت، از سطح کافی دسترسی به کالاها و خدمات کلیدی (مراقبت‌های پزشکی، تحصیلات، آب آشامیدنی سالم) برخوردارند. کالاهایی که به دلیل اهمیت اساسی و حیاتی باید در دسترس تمام افراد قرار بگیرند را «کالاهای استحقاقی»^۱ می‌گویند. وظیفه دولت‌های سراسر جهان در قبال حقوق برخورداری از این کالاهای استحقاقی فقط یک تعهد صوری نیست، آنها در قوانین بین‌المللی و مهم‌تر از آن در بیانیه جهانی حقوق بشر، آن‌گونه که در ذیل آمده است، محفوظ می‌باشند:

• هر انسانی حق برخورداری از یک سطح زندگی استاندارد و مکفی در زمینه‌های سلامتی و رفاه خود و خانواده‌اش، از جمله غذا، پوشاک، مسکن، مراقبت‌های پزشکی و خدمات ضروری اجتماعی و همچنین حق دسترسی به امنیت در مقابل بیکاری، بیماری، ناتوانی، بیوگی، سالمندی و سایر کمبودهای محتمل و موجود در شرایط خارج از کنترل خود را دارد.

• هر انسانی حق برخورداری از تحصیلات را دارد. تحصیلات باید حداقل در سطوح ابتدایی و متوسطه و مراحل اولیه رایگان باشد. تحصیلات ابتدایی باید اجباری باشد. تحصیلات فنی و تخصصی باید به‌طور عمومی در اختیار همگان قرار بگیرد و تحصیلات

عالی نیز باید به‌طور برابر در اختیار تمام افرادی که واجد شرایط و شایستگی لازم هستند، قرار داده شود.

علاوه بر این، طبق اصل «۲۸» بیانیه جهانی حقوق بشر، «هر انسانی مستحق برخورداری از یک نظام اجتماعی و بین‌المللی است که در آن تمام حقوق و آزادی‌های مطرح شده در این بیانیه باید به‌طور کامل اجرا شود». وفاداری کامل به تعهدات «اهداف توسعه هزاره» می‌تواند بیانگر اجرای عملی و کامل این اصل باشد.

پنجم دولت تمایل خواهد داشت، هم با فراهم کردن زیرساخت‌ها و سرمایه‌گذاری‌های اجتماعی و هم با ارائه منابع تولیدی به مشاغل خصوصی، به فقیرترین فقرا کمک کند به شرط آنکه ارائه این منابع در کمک به خانواده‌های محروم برای آغاز فعالیت‌های مبتنی بر بازار لازم و ضروری باشد. بنابراین دولت باید کودهای یارانه‌ای را در اختیار کشاورزانی قرار دهد که تمام محصولشان را به مصرف شخصی می‌رسانند تا آنها نیز بتوانند برای مصارف غذایی خود، محصول کافی تولید کنند، یا باید اعتبارات خرد را در اختیار زنان روستایی قرار دهد تا آنها بتوانند به مشاغل خرد پردازند. در صورتی که این خانوارها بتوانند با موفقیت، درآمد خود را از سطح معیشت افزایش داده و بدون کمک دیگران پس‌انداز کنند، یارانه‌های دولتی نیز می‌تواند به تدریج حذف شود.

در عین حال به‌جز فقیرترین خانواده‌ها، دولت عمدتاً برای مشاغل خصوصی تأمین سرمایه نخواهد کرد. تجربه نشان داده است که کارفرمایان خصوصی بهتر از دولت‌ها از عهده مدیریت مشاغل برمی‌آیند. وقتی دولت‌ها به اداره مشاغل می‌پردازند، بیش از آنکه به اهداف اقتصادی توجه داشته باشند، بنا به دلایل سیاسی این کار را انجام می‌دهند. مشاغل دولتی به سمت استخدام بیش از حد نیاز کارمندان و پرسنل در ادارات تمایل دارند، چون مشاغل بیشتر به معنای آرای بیشتر برای سیاست‌مداران است و بیکاری می‌تواند به قیمت از دست دادن انتخابات آتی برای یک سیاست‌مدار تمام شود. بانک‌های دولتی به جای آنکه وام‌های خود را بر مبنای عواید و سود مورد انتظار اختصاص دهند، آنها را بر مبنای دلایل سیاسی اعطا می‌کنند. کارخانه‌ها به جای آنکه در مناطقی تأسیس شوند که در آن امکان خدمات‌رسانی به جمعیت بیشتری از مردم وجود دارد، در مناطق و نواحی سیاست‌مداران قدرتمند تأسیس می‌شوند. علاوه بر این، دولت‌ها برای مدیریت فناوری‌های پیچیده به ندرت

دارای تخصص و مهارت‌های داخلی و درون‌سازمانی هستند و به‌جز در بخش‌هایی مانند دفاع، زیرساخت‌ها، سلامتی و آموزش و پرورش که دولت در آنها نقش اصلی و اساسی ایفا می‌کند، نباید هم دارای چنین تخصصی باشند.

تعیین فهرست سرمایه‌گذاری‌های دولتی مسئله‌ای متفاوت و اعمال و به‌کارگیری آن در زمینه‌های خاص امری دیگر است. در منطقه سوری کنیا و هزاران روستای مشابه آن، اولویت‌ها شامل، «پنج طرح توسعه‌ای بزرگ» است: کشاورزی، سلامتی، آموزش و پرورش، زیرساخت‌ها (برق، حمل‌ونقل و ارتباطات)، آب و بهداشت عمومی. سرمایه‌های طبیعی نیازمند حمایت و حفاظت‌های خاص، به‌ویژه احیای زمین، کنترل آلودگی و محدود کردن صید بی‌رویه ماهی یا قطع کردن درختان و به‌طور کلی جنگل‌زدایی است. این حمایت هم باید در قالب ارائه مستقیم و دولتی خدمات و همچنین به‌عنوان حمایت دولتی از انباشت خصوصی سرمایه از طریق تأمین منابع مالی خرد و ارائه منابع حیاتی کشاورزی برای کشاورزان خرده‌مالک صورت بگیرد.

در مناطق شهری به بسته سرمایه‌گذاری‌های دولتی متفاوتی نیاز است. جمعیت متراکم‌تر مناطق شهری این امکان را فراهم و در واقع بنا به دلایل بهداشتی و اقتصادی این ضرورت را ایجاد می‌کند که از طریق ایجاد شبکه‌های زیرساختی آب، فاضلاب و برق به خانوارها رسیدگی کرد. اغلب چنین ادعا می‌شود که در مناطق شهری، بازارهای خصوصی می‌توانند خدمات زیرساختی مذکور را بر مبنای قیمت‌های بازار ارائه دهند. چنین ادعایی عمدتاً این حقیقت را مورد اغماض قرار می‌دهد که خانواده‌های بی‌شمار کم‌درآمد قادر نخواهد بود نیازهای اولیه خود را با قیمت بازار خریداری کنند و بنابراین نیازمند یارانه‌های قابل توجه و چشمگیری خواهند بود. یکی از الگوهای موفق ترکیب رویکرد بازار با یارانه‌ها، قیمت‌گذاری تعرفه پلکانی^۱ است. در این رویکرد، دسترسی رایگان تمام خانوارها (یا تمام خانوارهای فقیر در صورت امکان شناسایی آسان آنها) به یک میزان معلوم و معین از خدمات زیرساختی تضمین می‌شود، مثلاً در برنامه آفریقای جنوبی هر خانواده در هر ماه به ۶ هزار لیتر آب دسترسی خواهد داشت. خانواده باید در صورت مصرف بیش از میزان تعیین شده، برحسب آنچه کنتور آب نشان می‌دهد، پول پرداخت کند.

1. lifeline- tariff

مناطق شهری همچنین در مقابل صدمات شدید زیست‌محیطی به شدت آسیب‌پذیر است، گرچه راه‌های این آسیب‌پذیری با مناطق روستایی کاملاً تفاوت دارد. خطرات زیست‌محیطی شهری عبارت‌اند از آلودگی هوای بیرون از خانه (به‌ویژه آلودگی‌های حاصل از احتراق ناقص سوخت‌های فسیلی)، منتشر شدن مواد شیمیایی سمی کارخانه‌ها در محیط زیست، برداشت بی‌رویه از آب‌های زیرزمینی، زباله‌های شهری، فرسایش ساحلی و انهدام اکوسیستم‌های دریایی نزدیک به مراکز شهرها، انتقال بیماری‌های عفونی منتقل‌شونده از راه هوا (مانند سل) در شرایط زندگی پرازدحام زاغه‌نشین‌های شهری. می‌بایست این شرایط را با سرمایه‌گذاری‌های هدفمند زیست‌محیطی اصلاح کرد، اگرچه شهرهای فقیر و محروم به‌ندرت امکانات مالی لازم برای اجرای این سرمایه‌گذاری‌ها را به تنهایی دارا هستند.

۴-۱۳ چرا سرمایه‌گذاری‌های مناسب در بسته‌های سرمایه‌گذاری ارائه می‌شود؟

یکی از نقاط ضعف تفکر توسعه‌ای، تعجیل بی‌امان در رسیدن به یک معجزه یا جادو، یعنی سرمایه‌گذاری سرنوشت‌سازی است که بتواند سرنوشت و بخت مردم را تغییر دهد. اما متأسفانه چنین معجزه و جادویی وجود ندارد. هریک از ۶ نوع سرمایه‌تعریف شده برای یک اقتصاد کارآمد و با کارایی صحیح، لازم و ضروری است. هریک از این سرمایه‌گذاری‌ها برای رهایی از تله فقر مورد نیاز است. حتی دقیق‌تر آنکه، موفقیت در هریک از زمینه‌های مذکور، سلامتی، یا تحصیلات، یا بهره‌وری کشاورزی به سرمایه‌گذاری در تمام این زمینه‌ها بستگی دارد.

بهتر است برای روشن‌تر شدن نکته به بقای کودکان اشاره کنم. راه‌حل بقای کودکان را نمی‌توان فقط در بخش سلامت یافت، اگرچه سرمایه‌گذاری در بخش سلامت به‌طور کلی مهم و حیاتی است. در اینجا به روش‌هایی می‌پردازیم که در آنها تمام ۶ نوع سرمایه در پرورش کودکان سالم‌تر و کاهش مرگ‌ومیر آنها نقش دارند (فهرست ذیل جامع و مبسوط نیست):

- **سرمایه کار:** درآمد بالای خانواده در مزارع و شهرها این امکان را به آنها می‌دهد که برای دسترسی به سرپناه‌های امن‌تر (که برای دور نگه داشتن پشه آنوفل دارای حفاظ و

توری است)، آب لوله‌کشی، سوخت‌های نوین پخت‌وپز، دسترسی به پزشک، رژیم غذایی اصلاح شده و مواردی از این قبیل سرمایه‌گذاری کنند.

• **سرمایه انسانی:** سرمایه‌گذاری‌های کلیدی سرمایه انسانی عبارت‌اند از تغذیه (مکمل‌های غذایی خُرد و کلان)، مراقبت‌های پزشکی (واکسیناسیون، کنترل منظم، اقدامات اورژانسی، اقدامات پیشگیرانه مثل پشه‌بندهای ضد مالاریا)، برنامه تنظیم خانواده (فاصله‌گذاری میان زایمان‌ها و خانواده کم‌جمعیت)، سواد مادران، هشدارهای عمومی بهداشتی و پزشکی.

• **زیرساخت‌ها:** این سرمایه عبارت است از آب آشامیدنی سالم و بهداشت عمومی، ارائه انرژی برای آشپزی امن، حمل‌ونقل‌های اورژانسی به درمانگاه‌ها، فناوری اطلاعات و ارتباطات برای تقویت خدمات روزانه و اورژانسی پزشکی.

• **سرمایه طبیعی:** سرمایه‌گذاری در سرمایه‌های طبیعی عبارت‌اند از حفاظت در مقابل خطرات طبیعی از جمله خشک‌سالی‌های حاصل از پدیده ال‌نینو، کنترل عوامل انتقال‌دهنده بیماری و آفت‌ها، حفاظت از خدمات اکوسیستمی به‌منظور حمایت از بهره‌وری محصولات کشاورزی و اجتناب از انتشار مواد سمی در هوا و آب.

• **سرمایه دانش:** سرمایه‌گذاری‌ها در این زمینه به تولیدکنندگان سازمان‌یافته و اصلاح شده برای مقابله با بیماری‌های مسری، کشف داروها و واکسن‌های جدید، ارائه و انتشار بذره‌های اصلاح شده برای بهبود مصرف غذا و منابع انرژی کم‌هزینه برای ذخیره و تهیه غذای خانوارها اختصاص دارد.

• **سرمایه نهادی عمومی:** این سرمایه‌گذاری‌ها اجرا و توسعه خدمات پزشکی عمومی، برنامه‌های تغذیه‌ای و طرح‌های مشارکت جمعی در سلامت عمومی را شامل می‌شود. در رسیدگی به هریک از اهداف توسعه هزاره نیز می‌توان رویکرد مشابهی را اتخاذ کرد. مقابله با گرسنگی، بیماری، کمبود آموزش و پرورش، ویرانی‌های محیط زیست و زاغه‌نشین‌های شهری، همگی نیازمند بسته‌های سرمایه‌گذاری هستند تا به این ترتیب بتوان از مسیرهای متفاوت به جنگ معایب فوق رفت.

۱۳-۵ سرمایه‌گذاری در ظرفیت تکنولوژیکی

سرمایه‌گذاری‌های توسعه‌یافته، هم در مناطق روستایی و هم در مناطق شهری، نه تنها

میزان سرمایه به‌ازای هر فرد را افزایش می‌دهد، بلکه کیفیت فناوری تلفیق شده در این سرمایه را نیز ارتقا می‌بخشد. تلفن همراه، رایانه شخصی و یا انواع پرمحصول بذره‌های مختلف، آخرین دستاوردهای علمی را به خدمت فقرا درمی‌آورند. اما باین‌حال بهره‌گیری از این فناوری‌های نوین مستلزم توانایی و کارایی آموزشی و فنی است. حتی در فقیرترین جوامع نیز، تحصیلات اولیه دیگر به تنهایی کافی و پاسخ‌گو نیست. تمام جوانان در سنین مدرسه باید حداقل به پنج سال تحصیلات مدرسه‌ای و حتی بیش از آن دسترسی داشته باشند. جامعه به‌طور کلی باید به پرورش گروه قابل توجهی از فارغ‌التحصیلان دانشگاهی بپردازد. این معلمان، مسئولان پزشکی، مسئولان گسترش کشاورزی و مهندسين نیازمند مهار یا بومی‌سازی فناوری‌های مختلف برای مصارف محلی خواهند بود.

درحقیقت توسعه سریع اقتصادی مستلزم این است که ظرفیت و توانایی فنی، کل جامعه را از پایه و اساس تحت پوشش قرار دهد. اما با وجود بی‌سوادی گسترده‌ای که اکثر بزرگ‌سالان یا فاقد هرگونه تحصیلات رسمی هستند و یا فقط چند سال اندکی سابقه تحصیلی دارند، چگونه می‌توان وظیفه فوق را به انجام رسانید؟ به عقیده من بهترین راه‌حل آن است که در سطح روستاها تعداد زیادی از افراد را طبق روش‌های هدفمند و خلاقانه به‌ویژه برای انجام وظایف اصلی در دسترس، آموزش داد. مثلاً هدف هر روستا باید داشتن گروهی از متخصصان روستایی باشد که، مانند پزشکان پابرهنه چین، از آموزش رسمی کافی برای تأمین نیازهای فنی اولیه در سطح روستا برخوردار باشند.

یک کارمند بهداشت باسواد در جوامع روستایی که به مدت یک سال آموزش دیده است می‌تواند تجویز داروهای ضد مالاریا، نظارت بر مصرف روزانه داروهای ضدایدز از سوی بیماران، توزیع و تشریح چگونگی استفاده از پشه‌بندهای ضد مالاریا، تجویز دارو به کودکان مبتلا به کرم روده (انگل)، ارائه داروهای ایجاد مصونیت، کنترل وزن و قد کودکان جوامع روستایی، تجویز مایع درمانی خوراکی را به عهده گرفته و با کمک همکاران خود تمام موارد فوق را تحت کنترل و نظارت داشته باشد. مطلوب‌تر آنکه کارمند بهداشت جوامع می‌تواند از میان اهالی منطقه مورد نظر انتخاب و به این منظور تحت آموزش و تعلیم قرار بگیرد، به این ترتیب مشکل جذب کارمند بهداشت از خارج روستا - و همچنین مشکل فرار مغزها و خروج پزشکان و پرستاران از کشور - پیش

نمی‌آید، چون یک سال آموزش این کیفیت را در افراد ایجاد نمی‌کند که خارج از روستا به حرفه پزشکی بپردازند.

همچنین می‌توان در هریک از روستاها یک کارمند گسترش کشاورزی برخاسته از میان اهالی در نظر گرفت که نسبت به مسئولان گسترش کشاورزی سنتی از آموزش‌های رسمی کمتری برخوردار باشد. این کارمندهای برخاسته از میان اهالی به‌خوبی بر مبنای ترکیب خاک (اندازه‌گیری کفایت نیتروژن، فسفر، پتاسیم، PH خاک و ساختار آن)، آزمایش‌های مرتبط با خاک و همچنین فنون اولیه جنگل‌ورزی، انتخاب بذر و مدیریت آب، واقف خواهند بود. برای یک فارغ‌التحصیل دبیرستانی، یک سال آموزش کافی است. همچنین مهندسی برخاسته از میان اهالی را نیز می‌توان برای به‌کارگیری - و نگهداری روزانه - ژنراتورهای دیزلی، سیم‌کشی‌های برق، پمپ‌های دستی، هموار کردن جاده‌ها و کامیون روستا آموزش داد.

تمام روستاها از روستاهای چند صد نفری گرفته تا روستاهای چند هزار نفری از نوعی مزیت افزوده برخوردارند: توانایی گرد هم آمدن در فضای سرسبز روستا برای گفت‌وگو و پیرامون مسائل روستا. روستاهای سراسر جهان را می‌توان با برخی برنامه‌ریزی‌ها برای مشارکت در ادامه تحصیلات بزرگسالان در زمینه مسائل مهم، ضروری و حیاتی مانند چگونگی ابتلا و گسترش ایدز، چگونگی کنترل مالاریا، نقش بهداشت در روند فراهم کردن غذا، بهره‌گیری از کودهای شیمیایی و غیره، کمک کرد. این دانش و علوم مرتبط در صورتی که به شکل صحیح ارائه شوند، می‌توانند در سطح وسیعی به جوامع روستایی آگاهی دهند. تهیه و توزیع تقریباً رایگان لوح‌های فشرده صوتی و تصویری حاوی مطالب آموزشی که برای مسائل روستاییان تهیه شده است می‌تواند توزیع و انتشار چنین اطلاعاتی را به‌آسانی میسر کند.

علاوه بر آموزش کارمندان و کارگران فنی و روستاییان تحصیل کرده، دولت‌های ملی باید فعالیت‌های پژوهشی را نیز توسعه دهند. قبلاً چنین فرض می‌شد که پژوهش و امور پژوهشی باید به کشورهای ثروتمند واگذار شود و کشورهای فقیر باید بر افزایش تحصیلات اولیه و ارتقای سطح سواد خود متمرکز باشند. وقتی هند در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۵۰ به تأسیس مؤسسات فناوری هند^۱ پرداخت، متخصصان توسعه در این شک و

1. Indian Institutes of Technology

تردید بودند که آیا چنین برنامه‌های تحصیلی پیشرفته و استثنایی واقعاً به چنین کشور محروم و فقیری تعلق دارد. چندین دهه بعد ما شاهد ثمر و نتایج چشمگیر سرمایه‌گذاری‌های مذکور در ظرفیت پژوهش‌های علمی بودیم. این مؤسسات نه تنها به پرورش نسلی از مهندسين فناوری اطلاعاتی پرداختند که اکنون شکوفایی بخش فناوری اطلاعات هند را موجب شده‌اند، بلکه این مؤسسات به شکل‌گیری گروه‌هایی از دانشمندان پرداختند که قادرند این فناوری را به‌ویژه در راستای تأمین نیازهای هند هدایت کنند. مثلاً دکتر آشوک جهونووالا^۱ استاد مؤسسه فناوری هند در شهر چنای^۲، با طراحی «حلقه محلی بی‌سیم»^۳ باعث شد که میلیون‌ها روستایی هند از طریق این فناوری به اینترنت دسترسی داشته باشند. در تمام کشورهای در حال توسعه این چنین فناوری‌های بومی مورد نیاز است تا با بهره‌گیری از آن بتوان جریانات جهانی را با نیازهای محلی در زمینه‌های مختلف از تهیه و مصرف انرژی گرفته، تا ساخت‌وساز، کاهش خطرات طبیعی، کنترل بیماری و تولید کشاورزی، منطبق کرد.

چین و هند هر دو در آستانه یک گذار تکنولوژیکی از واردکنندگان فناوری به تولیدکنندگان و صادرکنندگان آن در سطحی وسیع، قرار دارند. افزایش فناوری‌های برتر بومی می‌تواند مقدمات رشد این کشورها را برای چندین دهه آتی فراهم و آن را تضمین کند. از طرفی باید تلاش‌های مشابه دیگری نیز به‌عمل آورد تا ظرفیت علمی در آفریقای سیاه و سایر مناطق بسیار کم‌درآمد ایجاد شود. این وظیفه بسیار دشوار است، چون این جریان برخلاف جهت جریان قدرتمند کنونی فرار مغزها در حرکت است. تعداد اندک دانشمندانی که در آفریقا آموزش دیده‌اند در جست‌وجوی امکانات کتابخانه‌ای، همکاران و حمایت‌های مالی به خارج سفر می‌کنند. زیرساخت‌های علمی - دانشگاه‌ها و کتابخانه‌های دارای سرمایه کافی و گروه بسیاری از حمایت‌های مالی و دانشکده‌ای حیاتی - باید تأسیس و ایجاد شوند و درست مانند سایر زیرساخت‌ها، این زیرساخت نیز مستلزم حمایت کشورهای ثروتمند اهداکننده است. آنها باید به اهمیت اساسی سرمایه‌گذاری در تحصیلات عالی همراه با تحصیلات اولیه پی ببرند.

1. Ashok Jhunjhuwala

2. Indian Institute of Technology in Chennai

3. Local Loop Wireless

۱۳-۶ مثال‌های گسترش مبارزه علیه فقر

جهان پر شده است از پروژه‌های آزمایشی که نشان می‌دهد موفقیت‌آمیز بودن برخی از اقدامات، گاه و بیگاه، به اثبات رسیده است. بارها نشان داده شده که پشه‌بندهای ضد مالاریا جان روستاییان آفریقایی را نجات می‌دهد، داروهای ضدایدز را می‌توان در مناطق کم‌درآمد توزیع کرد و واکسیناسیون و داروهای ایجاد مصونیت را می‌توان در بدترین مناطق جهان، حتی میان مناطق جنگی، نیز ارائه کرد. بنابراین اکنون چالش اصلی این نیست که اثبات کنیم چه اقدامی در یک روستا یا منطقه خاص مؤثر است - اگرچه این آموخته‌ها هنگام بهره‌گیری از رویکردهای جدید می‌توانند بسیار مهم باشند - بلکه چالش اصلی گسترش اقدامی است که در سراسر یک کشور و یا حتی جهان قابل اجراست.

در این بخش به ارائه نمونه‌های مهمی از برنامه‌های مختلفی می‌پردازیم که در سطح وسیعی به اجرا درآمده و به موفقیت چشمگیری دست یافته‌اند. در اینجا به شرح ده مثال برجسته می‌پردازیم که ثابت می‌کند مخالفان این‌گونه طرح‌ها در اشتباه هستند:

۱۳-۷ انقلاب سبز در آسیا

انقلاب سبز یکی از موفقیت‌ها و پیروزی‌های مهم علم هدفمند در قرن گذشته است. «بنیاد راکفلر»^۱ به دلیل نگرانی درخصوص احتمال گرسنگی جمعی بر اثر افزایش سریع جمعیت جهان، به ابتکار تهیه و توسعه ارقام پرمحصول^۲ محصولات اصلی زراعی، ابتدا در مکزیک و سپس در آسیا و سایر مناطق جهان پرداخت. آغاز این انقلاب سبز در سال ۱۹۴۴ و زمانی بود که بنیاد راکفلر به منظور توسعه ارقام پرمحصول گندم در مکزیک به تأسیس مؤسسه‌ای تحت مدیریت دکتر نورمن بورلاگ^۳ پرداخت. پرورش علمی و بهره‌گیری از نژادهای دورگه گندم که پس از جنگ جهانی دوم از ژاپن وارد شده بود، به پیروزی و موفقیت انجامید. در سال ۱۹۴۶-۱۹۴۴ مکزیک از یک واردکننده عمده گندم به یک صادرکننده عمده این محصول تبدیل شد. پس از آن دکتر بورلاگ اهداکنندگان را متقاعد کرد تا به سرمایه‌گذاری‌های مشابه در بخش پرورش محصولات زراعی در غرب

1. Rockefeller Foundation
2. High-Yield Varieties (HYVs)
3. Dr Norman Borlaug

آسیا پردازند و همچنین در معرفی فناوری‌های حاصل به پرورش‌دهندگان محلی محصولات که در تولید نژادهای جدید به موفقیت رسیده بودند، کمک کرد. هند به دنبال انقلاب سبز خود از تولید یازده میلیون تنی گندم در سال ۱۹۶۰ به تولید ۲۴ میلیون تنی در سال ۱۹۷۰، ۳۶ میلیون تنی در سال ۱۹۸۰ و ۵۵ میلیون تنی در سال ۱۹۹۰ دست یافت، درحالی‌که افزایش تولید این محصول، نرخ رشد جمعیت را پشت سر گذاشته بود. پرورش ارقام پر محصول برای سایر محصولات و در سایر مناطق نیز از طریق شبکه‌ای مرکب از مؤسسات بین‌المللی، مانند «مؤسسه بین‌المللی تحقیقات برنج»^۱ در فیلیپین و «مرکز بین‌المللی سیب‌زمینی»^۲ در پرو به انجام رسید.

۸-۱۳ ریشه‌کنی آبله

بیماری آبله پس از هزاران سال همه‌گیری که به قیمت جان صدها میلیون انسان تمام شده بود، سرانجام به تلاش متمرکز جهانی برای ریشه‌کنی این بیماری انجامید. دکتر ادوارد جنر^۳ در سال ۱۹۷۶، تأثیر واکسن آبله گاوی در پیشگیری از بیماری آبله را به اثبات رساند؛ این موفقیت مقدمه دستیابی به مبنای فناوریک ریشه‌کنی کلی و نهایی این بیماری را فراهم کرد. تقریباً کل جهان ثروتمند تا دهه ۱۹۵۰ از آبله رهایی یافت، اما طغیان این بیماری در کشورهای فقیری که پوشش واکسیناسیون در آنها ضعیف بود، همچنان ادامه داشت. تقریباً تا همین اواخر یعنی سال ۱۹۶۷، این بیماری سالیانه ۱۰ الی پانزده میلیون انسان را مبتلا می‌کرد و گفته می‌شود که از این تعداد، حدود ۱/۵ الی دو میلیون نفر جان خود را از دست می‌دادند. در این سال، سازمان بهداشت جهانی به تأسیس واحد ریشه‌کنی^۴ آبله پرداخت و با پشتیبانی تلاش‌های مراقبتی و نظارتی مستحکم، مبارزه گسترده‌ای را علیه بیماری آبله در سطح جهان آغاز کرد. در سال ۱۹۸۰، سازمان بهداشت جهانی رهایی کامل جهان از بیماری آبله را اعلام کرد. این مبارزه با موفقیت تمام حتی به دورافتاده‌ترین مناطق جهان، از جمله مناطق محروم

1. International Rice Research Institute

2. International Potato Center

۳. Edward Jenner: کاشف واکسن آبله - م.

4. Smallpox Eradication Unit

بخش‌های داخلی آسیا و آفریقا و مناطق درگیر خشونت‌بارترین جنگ‌ها نیز رسیده بود.

۹-۱۳ مبارزه برای بقای کودکان

در سال ۱۹۸۲، جیمز گرانت،^۱ مدیر اجرایی صندوق کودکان سازمان ملل (یونیسف) «مبارزه برای بقای کودک»^۲ را آغاز کرد. این مبارزه به توسعه بسته‌ای از اقدامات خاص تحت عنوان «استراتژی رشد و بقای کودک»^۳ انجامید: کنترل رشد کودکان، مایع درمانی خوراکی برای درمان بیماری اسهال، استفاده از شیر مادر برای تغذیه و مصونیت کودک علیه بیماری‌ها در دوران نوزادی، ایمن‌سازی و واکسیناسیون علیه ۶ بیماری کشنده در کودکان یعنی سل، دیفتری، سیاه‌سرفه، کزاز، فلج اطفال و سرخک. مانند مبارزه برای ریشه‌کنی آبله، بسیج بقای کودک نیز به فناوری‌های استاندارد و وابسته بود که به‌طور گسترده قابل توسعه در مناطق کم‌درآمد بودند. در طول یک دهه مبارزه، به‌ویژه در سال‌های آخر، کشورهای فقیر مبارزه همه‌جانبه‌ای برای معرفی این اقدامات، به‌ویژه به‌منظور پوشش حداقل ۸۰ درصدی بسته ایمن‌سازی را آغاز کردند. نتایج حاصله کاملاً برجسته و قابل توجه بود. نرخ مرگ‌ومیر کودکان در تمام مناطق کم‌درآمد جهان به‌طور چشمگیری کاهش یافت، از جمله در آفریقا که نرخ مرگ‌ومیر کودکان در آن بسیار بالا بود (و هست). گفته می‌شود این یک دهه مبارزه، تا سال‌های آخر جان تقریباً دوازده میلیون کودک را نجات داد.

۱۰-۱۳ ائتلاف جهانی برای واکسیناسیون و ایمن‌سازی

مبارزه برای ایمن‌سازی و واکسیناسیون کودکان تا اواخر دهه ۱۹۹۰ نیازمند تقویت و حمایت در دو زمینه عمده بود. اول آنکه، بسیاری از واکسیناسیون‌های جدید در کشورهای ثروتمند توسعه پیدا کرده و پذیرفته شده بودند، اما به‌دلیل هزینه و عدم وجود آموزش و امکانات در کشورهای فقیر معرفی نشده بودند. دوم آنکه، نرخ پوشش حاصل شده تا دهه ۱۹۹۰ در آفریقا و سایر مناطق به‌دلیل نتایج حاصل از فقر روزافزون و بحران اقتصادی، کاهش یافته بود. بیل گیتس پا به عرصه نهاد، و برای تزریق نیروی

1. James Grant

2. Campaign for Child Survival

3. Growth Monitoring of Children; Oral Rehydration Therapy; Breastfeeding; Immunization (GOBI)

مجدد به این تلاش، جایزه‌ای ۷۵۰ میلیون دلاری را از بنیاد بیل و ملیندا گیتس برای این کار اختصاص داد. در سال ۲۰۰۰، ائتلاف جهانی ایمن‌سازی و واکسیناسیون برای رهبری این تلاش جدید تشکیل شد. این ائتلاف در سال‌های اولیه شکل‌گیری، تعهدات ۱/۱ میلیارد دلاری را به کشورهای فقیر اختصاص داد و به نتایج چشمگیری در این زمینه دست یافت. تا سال ۲۰۰۴، ائتلاف جهانی فوق به واکسیناسیون ۴۱/۶ میلیون کودک علیه هیپاتیت بی، واکسیناسیون ۵/۶ میلیون کودک علیه هموفیلوس آنفلونزا تیپ بی (Hib)، واکسیناسیون ۳/۲ میلیون کودک علیه تب زرد و واکسیناسیون ۹/۶ میلیون کودک علیه سایر بیماری‌های مهم پرداخت. باز هم استراتژی این ائتلاف به گروهی از فناوری‌های استراتژیک مرتبط با توزیع گروهی بستگی داشت که در این مورد خاص بر مبنای پیشنهادهای شکل می‌گرفتند که از سوی کشورهای گیرنده طرح و ارائه می‌شد.

۱۱-۱۳ مبارزه علیه مالاریا

سازمان بهداشت جهانی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ گروهی از فعالیت‌ها را در راستای ریشه‌کنی مالاریا آغاز کرد. این تلاش‌ها را که به دلیل عدم ریشه‌کنی قطعی مالاریا، گاهی نوعی شکست و ناکامی تلقی می‌شود، می‌توان به‌عنوان موفقیتی چشمگیر در برخی از مناطق جهان دانست، مناطقی که انتشار مالاریا در آن کاهش یافت و یا به‌طور گسترده و چشمگیری تحت کنترل درآمد. تلاش‌های متمرکز سازمان بهداشت جهانی باعث شد تا در دهه ۱۹۴۰ بیش از نیمی از جمعیت ساکن در مناطق اپیدمیک، به‌ویژه در مناطقی که بوم‌شناسی بیماری در آنها نیز از اقدامات کنترل بیماری حمایت می‌کرد، به‌طور گسترده از شیوع بیماری و مرگ حاصل از آن نجات یافتند. متأسفانه آفریقا نه در آن زمان بخشی از برنامه بود و نه تاکنون از نتایج آن سود برده است. فناوری‌های استاندارد دی که باعث حصول این موفقیت‌های محلی، اگر نگوییم جهانی، شدند عبارت‌اند از: دو فناوری: بهره‌گیری از ددت^۱ و سایر حشره‌کش‌ها برای کاهش شیوع بیماری و بهره‌گیری از کلروکین^۲ و سایر داروهای ضد مالاریا برای درمان موارد ابتلا به آن. (فناوری‌های جدید، به‌ویژه پشه‌بندهای ضد مالاریا و درمان با ترکیبات آرتمی سینین

1. Dichloro-Diphenyl-Trichloroethane (DDT)

2. Chloroquine

برای معالجه این بیماری همراه با مصرف ددت در جای مناسب می‌تواند بار بیماری را در آفریقا به شدت کاهش دهند، اما این فناوری‌ها نمی‌توانند شیوع و انتقال بیماری را به‌طور کلی از بین ببرند.

۱۲-۱۳ جریان کنترل کوری آفریقا

برنامه کنترل بیماری اونشوسرسیاسیس^۱ در سال ۱۹۷۴ و با همکاری سازمان بهداشت جهانی، بانک جهانی، شرکت داروسازی مِرک،^۲ سازمان غذا و کشاورزی (فائو) و برنامه توسعه انسانی سازمان ملل، آغاز شد. هدف از برنامه اونشوسرسیاسیس، کاهش انتقال و جریان شیوع کوری آفریقا (اونشوسرسیاسیس)^۳ بود که این بیماری از طریق گونه‌ای مگس سیاه انتقال می‌یابد. این برنامه با اتخاذ یک استراتژی چندشاخه گسترده در یازده کشور با شیوع بالای غرب آفریقا و بر مبنای ترکیبی از فعالیت‌های پیشگیری‌کننده (از جمله اسپری حشره‌کش‌ها به مگس‌های سیاه در حال پرواز برای کاهش فراوانی این مگس) و فعالیت‌های درمانی به مقابله با بیماری فوق پرداخت. در دهه ۱۹۸۰، شرکت مِرک و سازمان بهداشت جهانی به این نتیجه رسیدند که یکی از داروهای تولیدی شرکت که در دامپزشکی مورد مصرف قرار می‌گیرد، یعنی داروی ایورمکتین^۴ (تحت عنوان تجاری مکتیزان)^۵ می‌تواند به شکل مؤثری، کوری جریان آفریقا را نیز درمان کند. شرکت داروسازی مِرک در تلاشی گسترده موافقت کرد برای کنترل این بیماری، داروی فوق را به‌طور رایگان اهدا کند. اکنون برنامه کنترل اونشوسرسیاسیس نتایج حاصل از اقدامات فوق را به این شرح گزارش می‌کند: پیشگیری از ششصد هزار مورد ابتلا به بیماری کوری جریان آفریقا، ایمن‌سازی ۲۵ میلیون هکتار زمین برای سکونت و زراعت و همچنین حفاظت از چهل میلیون انسان در قبال شیوع و انتقال بیماری. منافع اقتصادی این اقدامات، بسیار قابل ملاحظه و چشمگیر بوده‌اند.

1. The Onchocerciasis Control Program (OCP)

۲. Merck: یک شرکت داروسازی بین‌المللی - م.

۳. Onchocerciasis: مرضی که سبب ایجاد برآمدگی‌های بافتی زیر پوست شده و حتی به چشم سرایت می‌کند و باعث ناراحتی و اغلب کوری می‌شود - م.

4. Ivermectin

5. Mectizan

۱۳-۱۳ ریشه‌کنی فلج اطفال

همانند بیماری آبله، برای حصول ریشه‌کنی جهانی فلج اطفال نیز فناوری ایمن‌سازی در دسترس است. بین این دو بیماری، برخی تفاوت‌های تخصصی و فنی وجود دارد که تلاش درخصوص ریشه‌کنی فلج اطفال را اندکی مشکل‌تر می‌کند. با وجود این، ریشه‌کنی فلج اطفال، امکان‌پذیر و روند دسترسی به آن به‌خوبی در حال پیشروی است. در سال ۱۹۸۸، مجمع بهداشت جهانی (هیئت‌مدیره سازمان بهداشت جهانی)، رأی به آغاز «ابتکار ریشه‌کنی جهانی فلج اطفال» دادند. در آن زمان، فلج اطفال هنوز در بیش از ۱۲۵ کشور، یک بیماری بومی و محلی بود. امروزه در اثر تلاش‌های جمعی مؤسسات رسمی مانند سازمان بهداشت جهانی، یونیسف و مراکز کنترل و پیشگیری بیماری آمریکا و همچنین اقدامات انجام گرفته در کشورهای فقیر و تلاش‌های قابل توجه و بی‌وقفه سازمان روتاری اینترنشنال،^۱ فلج اطفال فقط در ۶ کشور (نیجریه، هند، پاکستان، نیجر، افغانستان و مصر) باقی‌مانده و تحت کنترل قرار دارد. در مقایسه با ۳۵۰ هزار مورد ابتلا در سال ۱۹۸۸، در سال ۲۰۰۳ فقط ۷۸۴ مورد ابتلا از سراسر جهان گزارش شد. از سال ۱۹۸۸ و با همکاری ۲۵ میلیون داوطلب و سرمایه‌گذاری بین‌المللی سه میلیارد دلاری، حدود دو میلیارد کودک علیه این بیماری واکسینه شده‌اند.

۱۳-۱۴ توسعه برنامه تنظیم خانواده

روش‌های نوین جلوگیری از بارداری در کاهش چشمگیر نرخ کلی باروری از میانگین ۵/۰ فرزند برای هر زن در سال‌های ۱۹۵۵-۱۹۵۰ به ۲/۸ فرزند در دوره زمانی ۲۰۰۰-۱۹۹۵، نقش داشته‌اند. برنامه‌های تنظیم خانواده در ارائه مشاوره و اطلاع‌رسانی، حمایت از توانمندسازی زنان و توسعه روش‌های نوین پیشگیری از بارداری، نقش چشمگیری ایفا کرده‌اند، اگرچه عوامل متعدد دیگری (سواد زنان، ورود زنان به نیروی کار غیرزراعی، کاهش نرخ مرگ‌ومیر کودکان و شهرنشینی) نیز نقش مهمی ایفا کرده‌اند. صندوق جمعیت سازمان ملل^۲ در سال ۱۹۶۹ و به‌منظور کمک به هماهنگ‌سازی این تلاش‌ها،

1. Rotary International

2. The United Nations Population Fund (UNFPA)

تأسیس شد و این صندوق در حال حاضر در ۱۴۰ کشور فعالیت دارد. این صندوق در تشویق و ترغیب افزایش بهره‌گیری از روش‌های نوین پیشگیری بین زوج‌های ساکن در کشورهای در حال توسعه بسیار کمک کرد و باعث افزایش استفاده از این روش‌ها از ۱۵-۱۰ درصد همسران در ۱۹۷۰ به ۶۰ درصد آنان در سال ۲۰۰۰ شد. این برنامه، نمونه افزایش چشمگیر در این زمینه است، اما هنوز نیازهای محقق و تأمین نشده فراوان است، چون سرمایه‌گذاری برای دسترسی به وسایل جلوگیری از بارداری در کشورهای فقیر بسیار پایین‌تر از سطوح مورد نیاز است.

۱۳-۱۵ مناطق پردازش صادرات در آسیای شرقی

صنعتی شدن آسیای شرقی پس از جنگ جهانی دوم تا حد زیادی به یک فناوری نظام‌مند جدید، یعنی مناطق پردازش صادرات یا مناطق آزاد تجاری بستگی داشت. منطقه آزاد تجاری، منطقه‌ای صنعتی (گاهی تمام یک منطقه یا یک کشور) است که در آن شرایط ویژه مالیاتی، اجرایی و زیربنایی حاکم است تا به این وسیله بتوان شرکت‌های خارجی را برای ایجاد تسهیلات و امکانات تولیدی صادرات‌محور در این مناطق تشویق کرد. امنیت فیزیکی داخل منطقه یعنی زمین کافی برای فعالیت‌های تولیدی، دسترسی آسان به آب و برق قابل اطمینان و واردات آزاد از مالیات منابع و صادرات محصولات آماده فروش، کلید اصلی موفقیت این مناطق است. مناطق تجارت آزاد مبنای اصلی جهش آسیای شرقی به تولید جهانی در زمینه‌های پوشاک، کفش، اسباب‌بازی، قطعات خودرو، الکترونیک و نیمه‌رسانا می‌باشند. کشورهای آسیای شرقی تقریباً در تمام زمینه‌های فوق فعالیت خود را با مهارت بسیار پایین، فعالیت‌های مبتنی بر کار فشرده و متمرکز (مانند نصب دستی اجزا و قطعات بر روی مادربردهای الکترونیکی یا برش و دوخت پارچه و تبدیل آن به پوشاک آماده) آغاز کردند و سپس به بخش فناوری‌های برتر زنجیره‌ای ارزشی دست پیدا کردند. نتیجه، شکوفایی صادراتی در سطح ملی و در واقع جهانی بود. مجله *اشاویک*^۱ یک بار از مناطق آزاد تجاری تحت عنوان «صنعت فوری» نام برد. بین سال‌های ۱۹۷۸-۲۰۰۰، تولیدات صادراتی آسیای شرقی سالیانه با

رشد قابل توجه ۱۲ درصدی مواجه شد و (طبق نرخ دلار در سال ۱۹۹۵) از ۳۷ میلیارد دلار به ۷۲۳ میلیارد دلار افزایش پیدا کرد.

۱۶-۱۳ انقلاب تلفن همراه در بنگلادش

بانک گرامین^۱ بنگلادش که در حال حاضر فقط به دلیل ارائه وام‌های مرتبط با بخش تأمین مالی خرد مشهور است، در گشودن چشم جهانیان به سوی گسترش استفاده از فناوری‌های نوین مخابراتی در فقیرترین مناطق جهان نیز نقش داشته است. در سال ۱۹۹۷ گرامین تلکام^۲ وارد تجارت تلفن همراه شد و تا سال ۲۰۰۳ حدود نیم‌میلیون مشترک، یعنی برابر با تمام تعداد مشترکان تلفن ثابت را تحت پوشش قرار داد. این شرکت برای آغاز برنامه تلفن‌رسانی به روستاها از اقداماتی بهره گرفت که عمدتاً شهرمحور بودند و طبق این برنامه‌ها، زنان روستایی می‌توانستند برای خریداری تلفن همراه که در آن زمان با هزینه اندکی در سراسر روستا و توسط سایرین قابل استفاده بود، وام بگیرند. زنان روستایی می‌توانستند با جمع‌آوری دستمزد و هزینه مصرف تلفن همراه خود از سوی سایر افراد روستا، به تدریج وام خود را پرداخت کنند. طبق برآورد گرامین هر تلفن همراه به‌طور متوسط از سوی دو هزار و پانصد روستایی مورد استفاده قرار می‌گیرد. با توجه به پوشش نه هزار و چهارصد روستای مختلف تا اوایل ۲۰۰۴، نرخ دسترسی به ۲۳ میلیون روستایی رسید. این الگو به‌طور گسترده از سوی کشورهای دیگر نیز مورد استفاده قرار گرفته است.

این موارد بیانگر و اثبات‌کننده برخی موضوعات رایج است. اول و مهم‌تر از همه آنکه توسعه و گسترش زمانی امکان‌پذیر است که از سوی فناوری‌های مناسب و قابل استفاده در سطوح گسترده، مدیریت سازمان‌یافته و سرمایه‌گذاری مناسب حمایت شود. در بسیاری از موارد - از جمله ریشه‌کنی آبله یا فلج اطفال - فناوری‌های مرتبط به مدت طولانی بقا یافته‌اند، اما در کشورهای فقیرتر مورد استفاده قرار نگرفته‌اند. در برخی موارد دیگر، مانند تولید ارقام پرمحصول محصولات غذایی در بطن انقلاب سبز، فناوری‌های مناسب ابتدا می‌بایست ایجاد شده و سپس از طریق تلاش‌های هدفمند توسعه و

1. Grameen Bank

2. Grameen Telecom

گسترش پیدا می‌کردند. تقریباً در تمامی موارد فناوری‌ها باید با شرایط محلی سازگار می‌شدند (مثلاً، حل مشکلات حفظ «زنجیره سرد»^۱ در مناطق گرمسیری برای واکسن‌هایی که می‌بایست تا زمان مصرف در جای خنک نگهداری می‌شدند، یا ایجاد سازگاری بین فناوری‌های تولید محصول و شرایط محلی زمین، آب‌وهوا و کار). در مورد اهداف توسعه هزاره، نیز فناوری‌های نویددهنده‌ای وجود دارد، اما هنوز این فناوری‌ها، توسعه نیافته‌اند. مثلاً می‌توان به پشه‌بندهای ضد مالاریا اشاره کرد که فقط کمتر از ۱ درصد روستاییان آفریقایی ساکن در مناطق بومی مالاریا از آن بهره می‌گیرند. اکنون زمان تغییر فرارسیده است. در بخش بعدی به روش‌های عملی انجام این هدف می‌پردازم.

۱. Cold Chain: به حفظ دمای سرد محصولات فاسد شدنی از تولید تا مصرف گفته می‌شود و در خصوص واکسیناسیون نیز به سیستم ذخیره‌سازی و حمل‌ونقل واکسن در درجه حرارت پایین از محل تولید به محل واقعی استفاده می‌گویند - م.

فصل چهاردهم

پیمان جهانی برای
پایان دادن به فقر

پایان دادن به فقر جهانی تا سال ۲۰۲۵ مستلزم اقدامات هماهنگ و موزون کشورهای ثروتمند و همچنین کشورهای فقیر است و می‌بایست با نوعی «پیمان جهانی» بین کشورهای فقیر و ثروتمند آغاز شود. کشورهای ثروتمند باید پایان دادن فقر را کاملاً جدی تلقی کنند و سهم بیشتری از منابع طبیعی خود را به‌جای اختصاص به جنگ، فساد و مبارزات داخلی سیاسی به کاهش فقر اختصاص دهند. ضروری است که کشورهای ثروتمند و رای ابتذال موجود در حیطه کمک به فقرا حرکت کرده و به قول‌های مکرر خود برای ارائه کمک‌های بیشتر پایبند باشند. تمام این اقدامات امکان‌پذیر است. در واقع تحقق این امر بیش از آنچه به‌نظر می‌رسد، ممکن و محتمل است. اما وجود یک چارچوب مشخص الزامی است. من و همکارانم در پروژه هزاره سازمان ملل چنین چارچوبی را پیشنهاد داده‌ایم که بر مبنای زمانی خاص و تا سال ۲۰۱۵ متمرکز است و «راهبرد کاهش فقر مبتنی بر اهداف توسعه هزاره» نامیده می‌شود.

۱-۱۴ نمایش سایه‌ها^۱

موقعیت جهان امروز به طنز قدیمی کارگران شوروی سابق شباهت دارد: «ما تظاهر به کار کردن می‌کنیم و شما به پرداختن حقوق تظاهر می‌کنید!» در حالی که بسیاری از کشورهای ثروتمند تظاهر می‌کنند که به کشورهای فقیر کمک می‌کنند، کشورهای فقیر نیز امروزه به اصلاح وضعیت خود تظاهر می‌کنند و این مسئله باعث افزایش بیش از حد بدبینی و عیب‌جویی شده است. بسیاری از کشورهای کم‌درآمد وارد اقدامات اصلاحی می‌شوند، اما در عمل کار بسیار اندکی انجام می‌دهند و انتظارات کمتری نیز دارند.

1. A Shadow Play

سازمان‌های کمک‌رسانی نیز به‌نوبه خود بر پروژه‌هایی متمرکز می‌شوند که به‌جای قرار داشتن در مقیاس ملی، در یک مقیاس نمادین قرار دارند و به‌اندازه‌ای چشمگیر و بزرگ هستند که بتوان از آنها عنوان پرزرق و برق خبری ساخت. در سال ۲۰۰۲، آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا^۱ با افتخار راهکار آب غرب آفریقا را در بوق‌و‌کرنا کرد و اعلام نمود که «عرضه مطمئن و قابل اعتماد آب آشامیدنی سالم، همراه با بهداشت کافی در خط مقدم مبارزه علیه بیماری‌ها و مرگ مرتبط با آب قرار دارد». این اظهارات کاملاً زیبا و گوش‌نواز به‌نظر می‌رسد، اما سهم واقعی آژانس در عملی کردن این اظهارات چه بود؟ فقط ۴/۴ میلیون دلار ناقابل طی یک دوره سه‌ساله! اگر جمعیت آفریقا حدود ۲۵۰ میلیون نفر باشد، در صورت تقسیم کمک ۴/۴ میلیون دلاری در طی سه سال، به هر نفر سالیانه کمتر از یک پنی می‌رسد که شاید فقط برای خریدن یک لیوان یک بار مصرف کاغذی^۲ کافی باشد، اما احتمالاً برای پر کردن این لیوان از آب، کافی نخواهد بود.

عدم تداوم سرمایه‌گذاری‌های اهدایی باعث می‌شود کشورهای فقیر اشتیاق خود را برای مبارزه با فقر از دست بدهند. در سال ۲۰۰۳، من و ملاس زناوی،^۳ نخست‌وزیر اتیوپی، میزبان واقعه‌ای در آدیس‌آبابا بودیم که آغازگر فعالیت «گزارش توسعه انسانی سازمان ملل»^۴ در اتیوپی، یکی از فقیرترین کشورهای دنیا بود. نخست‌وزیر، سخنرانی قاطعانه و دقیقی را در خصوص پتانسیل اتیوپی برای افزایش تولید غذا و در نتیجه غلبه بر گرسنگی فراگیر ارائه کرد. یکی از حضار در جلسه پرسید «آقای نخست‌وزیر ما در خصوص اهمیت کشاورزی با شما موافق هستیم، اما درباره مراقبت‌های پزشکی چه می‌گویید؟» با کمال تعجب شنیدم که نخست‌وزیر پاسخ داد: «متأسفانه باید بگویم که توسعه مراقبت‌های پزشکی به زمان زیادی نیاز دارد. ما فقط در آینده و زمانی که غنی‌تر شدیم، می‌توانیم به توسعه مراقبت‌های پزشکی بپردازیم». پس از بازگشت به دفتر وی گفتم که من با پاسخ او موافق نیستم. «اتیوپی اکنون به مراقبت‌های پزشکی پیشرفته نیاز دارد». او نگاه غم‌انگیزی به من انداخت و حرف مرا تصدیق کرد، اما گفت که مسئولان صندوق بین‌المللی پول اخیراً به وی گفته‌اند که «دیگر برای مسائل سلامتی، پولی در دسترس نیست».

1. The United States Agency for International Development (USAID)

۲. Dixie Cup: برند تجاری لیوان‌های یک‌بار مصرف کاغذی که در آمریکا تولید می‌شود - م.

3. Melas Zenawi

4. United Nations Human Development Reports (UNHDR)

یک برآورد و تخمین منطقی که بر مبنای کار انجام شده در پروژه هزاره سازمان ملل صورت گرفته است، به خوبی نشان می‌دهد که اتیوپی به‌طور سالیانه نیازمند هفتاد دلار مساعدت توسعه‌ای برای هر فرد (یا به‌طور کلی پنج میلیارد دلار برای اقتصاد هفتاد میلیون نفری خود) می‌باشد، در حالی که امروزه مساعدت توسعه‌ای دریافتی این کشور برای هر فرد حدود چهارده دلار (یا جمعاً یک میلیارد دلار) است. تقریباً نیمی از این کمک‌ها را می‌توان به افزایش مراقبت‌های پزشکی و نیمه باقی‌مانده را به زیرساخت‌ها و بهره‌وری روزافزون روستایی، به‌ویژه در بخش غذا، اختصاص داد.

به محض اینکه از آدیس‌آبابا به نیویورک برگشتم، به یکی از مسئولان صندوق بین‌المللی پول تلفن زدم. وی با خوش‌رویی گفت: «جفری، دیگر از چه چیزی شکایت داری؟» ماجرا را شرح دادم و گفتم که اتیوپی در فقدان کامل هرگونه مراقبت‌های بهداشتی و پزشکی به سر می‌برد و شرایطی را تحمل می‌کند که در آن نرخ امید به زندگی ۴۲ سال، مرگ‌ومیر کودکان ۱۷۰ در هر هزار زایمان، امید رسیدن به ۶۵ سالگی یک در سه نفر و هزینه دولتی مراقبت‌های پزشکی حدود دو دلار برای هر نفر در سال است. او گفت: «خب، حالا می‌خواهی من برای تو چه کار کنم؟» «من می‌خواهم صندوق بین‌المللی پول از افزایش عمده بودجه مراقبت‌های پزشکی در اتیوپی حمایت کند». «اما جفری، برای این کار هیچ پول اهدایی وجود ندارد». در پاسخ گفتم «اما جهان اهداکننده خیلی ثروتمند است». «جفری، اهداکنندگان، برای کمک به اتیوپی بیش از این، هیچ پولی پرداخت نمی‌کنند». «پس در این صورت به هیچ عنوان برای تحقق اهداف توسعه هزاره در اتیوپی، راهی وجود ندارد؟» «کاملاً درست می‌گویی، این اهداف غیرقابل تحقق هستند». با ناامیدی گفتم، «خب، پس حداقل این مسئله را به‌طور رسمی و آشکارا اعلام کنید که اتیوپی در تحقق اهداف توسعه هزاره ناکام خواهد بود، مگر آنکه اهداکنندگان کمک بیشتری ارائه کنند. جهان باید این حقیقت را بشنود. شاید این اقدام اهداکنندگان را به حرکت وادارد».

ما درگیر نمایش سایه‌ها هستیم. صندوق بین‌المللی پول آشکارا ادعا می‌کند که همه‌چیز در اتیوپی به خوبی پیش می‌رود؛ اما در خفا اعتراف می‌کند که کمک‌های اهدایی به اتیوپی برای دستیابی این کشور به اهداف توسعه هزاره کافی نیست. ارزیابی

ستاد مشترک صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی از استراتژی کاهش فقر در اتیوپی^۱ (متن ارزیابی در وبسایت صندوق بین‌المللی پول موجود است) که در مارس ۲۰۰۴ صورت گرفت، به لزوم افزایش چشمگیر سرمایه‌گذاری‌های هدایی به اتیوپی برای تحقق اهداف توسعه هزاره، هیچ اشاره‌ای نکرده بود. تأسفبرانگیزتر، اما به همان اندازه مهم‌تر آنکه، سند مشترک صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی درباره فوریت‌های بهداشت و سلامت عمومی در این کشور، حاوی هیچ‌گونه اطلاعاتی نیست. چگونه ممکن است که مدیران اجرایی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی حتی ندانند که برنامه‌های کشوری که خودشان آن را تصویب کرده‌اند، قادر به تحقق اهداف نوید داده شده، نیستند؟

من معتقدم که مسئول ارشد صندوق بین‌المللی پول کاملاً اشتباه می‌کرد: برای کمک به اتیوپی پول زیادی موجود است، اما به شرط آنکه ما عذر و بهانه‌های واهی که در خصوص ارائه کمک به کشورهای فقیر وجود دارد و اغلب آنها ساخته و پرداخته خود صندوق بین‌المللی پول است را کنار بگذاریم. در ظاهر تمام دلایل استاندارد می‌کنند که مؤید مکفی بودن سطح کمک‌های ارائه شده به اتیوپی است، صف‌آرایی شده‌اند: همه چیز در اتیوپی به‌خوبی پیش می‌رود (ارزیابی ارائه شده از سوی ستاد مشترک صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی مدعی است)، این کشور از تمام کمک‌های مورد نیاز برخوردار است، این کشور نمی‌تواند کمک بیشتری جذب کند، فساد و عدم مدیریت صحیح باعث تحلیل و انهدام کمک‌های بیشتر خواهد بود. این اظهارات را می‌توان گروه استاندارد می‌کنند از بهانه‌ها دانست که برای توجیه وضع کنونی به کار می‌رود. در خفا، کل جامعه جهانی توسعه به‌خوبی می‌داند که اتیوپی تشنه و محتاج پول نقد است. ظاهراً فهم و قبول این نکته برای رهبران سیاسی آمریکا و اروپا بسیار شرم‌آور است. این ویژگی کاملاً اشتباه است. اگر ما با صبر و صداقت به مالیات‌دهندگان کشورهای ثروتمند توضیح دهیم که به پول بیشتری نیاز است و این پول می‌تواند در راه صحیح به مصرف برسد، قطعاً احتمال دسترسی به آن افزایش خواهد یافت.

۲-۱۴ طرفین پیمان

بنابراین اگر اشتباه نگفته باشم، باید تأکید کنم که یک پیمان جهانی، مانند سایر

1. IMF-World Bank Joint Staff Assessment of Ethiopia's Poverty Reduction Strategy

قراردادهای حداقلی دارای دو طرف ذی‌نفع است و بنابراین مسئولیت‌های موجود متوجه هر دو طرف خواهد بود. کشورهای فقیر برای تحقق اهداف توسعه هزاره با دریافت کمک‌های توسعه‌ای از سوی کشورهای فقیر، هیچ‌گونه حق تضمین شده‌ای ندارند. آنها فقط زمانی به این حق دست می‌یابند که به تعهدات خود در خصوص مدیریت مطلوب این کمک‌ها پایبند باشند. توسعه کمک‌ها بر مبنای طرحی جدی پیش‌بینی می‌شود که بیانگر عمل و اراده اثبات شده برای صرف کمک‌ها طبق شیوه‌ای شفاف و صادقانه است. تمام دولت‌ها نمی‌توانند یا نمی‌خواهند به چنین تعهداتی پایبند باشند و این ملل نیازمند اجرای تعهدات مذکور هستند. پیمان ما و تعهد ما در کشورهای ثروتمند باید کمک به تمام کشورهای فقیری باشد که اراده جمعی خود را برای تبدیل شدن به شرکای مسئولیت‌پذیر در این تلاش جهانی ثابت کرده‌اند. مسئولیت جهان ثروتمند در سایر کشورهایی که حکومت‌های استبدادی یا فاسد بر آنها حاکم است، محدودتر می‌باشد، اگرچه این امر ممکن است تبعات اسفباری را برای مردم این کشورها به دنبال داشته باشد. شاید مهم‌ترین اقدامی که کشورهای ثروتمند می‌توانند در شرایط فوق انجام دهند این باشد که به کشورهای دارای حکومت و مدیریت مطلوبی که در همسایگی کشورهای مذکور قرار دارند، کمک کنند تا کشورهای فاقد حکومت مطلوب بدانند برای کشورهایی که از لحاظ سیاسی به‌گونه‌ای سازمان یافته‌اند که به‌خود کمک کنند، مساعدت و کمک کافی وجود دارد. بزرگ‌ترین مشکلی که امروزه وجود دارد این نیست که کشورهای دارای حکومت ضعیف، کمک زیادی دریافت می‌کنند، بلکه مشکل این است که کمک‌های ارائه شده به کشورهای دارای حکومت مناسب بسیار اندک است.

۳-۱۴ برنامه‌ریزی برای موفقیت

هر چقدر هم این کار کسالت‌آور به نظر برسد، اما لازم است که ما «سیستم لوله‌کشی» مساعدت‌های توسعه‌ای بین‌المللی را نصب کنیم تا در کمک به کشورهای دارای حکومت و مدیریت مناسب، مؤثر و کارآمد باشد. در حال حاضر کمک‌ها در برخی لوله‌ها - اهداکنندگان دوجانبه، بانک جهانی، بانک‌های توسعه محلی (از قبیل بانک توسعه آفریقا) - جریان دارند، اما این لوله‌ها یا مسدود شده‌اند و یا خیلی باریک هستند و کمک

زیادی از طریق آنها جریان نمی‌یابد. اگر بخواهیم درباره ارائه کمک‌های بیشتر از طریق این سیستم، با مالیات‌دهندگان کشورهای ثروتمند به توافق برسیم، ابتدا باید نشان بدهیم که این سیستم لوله‌کشی کمک‌ها را مستقیماً از کشورهای ثروتمند به جایی منتقل می‌کنند که فقیرترین کشورها در آنجا نیازمند این کمک‌ها هستند - در روستاها، مناطق زاغه‌نشین، بنادر و سایر مناطق هدف و تعیین شده مهم و حساس. اکنون ببینیم چگونه می‌شود این سیستم لوله‌کشی را به‌درستی نصب کرد. در اینجا بر دوره زمانی خاصی تمرکز کرده‌ام که در سال ۲۰۱۵ پایان می‌یابد، یعنی زمانی که قرار است اهداف توسعه هزاره محقق شوند. این اصول را می‌توان برای دهه دوم یعنی از ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۵ نیز به‌کار گرفت.

دبیر کل سازمان ملل که نظارت بر نهادهای تخصصی سازمان ملل و مؤسسات برتون وودز (که بخشی از خانواده سازمان ملل هستند) را به عهده دارد، باید نظارت بر کل اقدامات فوق را نیز برعهده بگیرد. با تلاش از طریق برنامه توسعه سازمان ملل - بازوی توسعه اقتصادی سازمان ملل - دبیر کل این سازمان در راستای منافع کشورهای عضو باید تضمین کند که پیمان جهانی، عملی شده و به اجرا درخواهد آمد. بخش عمده‌ای از این اقدام در سطح کشورها به اجرا درخواهد آمد، جایی که برنامه‌ها تدوین و طراحی شده و سرمایه‌گذاری‌ها بر مبنای مالی و کمک‌های اهدایی افزایش یافته صورت خواهد گرفت.

برای سازمان‌دهی اقدامات سطح کشوری، هریک از کشورهای کم‌درآمد باید به اتخاذ نوعی استراتژی کاهش فقر^۱ بپردازند که به‌طور اختصاصی در راستای تحقق اهداف توسعه هزاره طراحی شده باشد. امروزه بیشتر کشورهای فقیر تقریباً نوعی از استراتژی کاهش فقر - به‌ویژه لایحه یا طرح استراتژی کاهش فقر - را دارا هستند که با همکاری صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی شکل گرفته است. طرح کنونی کاهش فقر بانک جهانی، اهداف، مقاصد، سیاست‌ها و استراتژی کشورها را به‌گونه‌ای طراحی می‌کند که به کاهش فقر بیانجامد. طرح‌های موجود که چندین سال قبل به‌منظور ایجاد یکپارچگی و انسجام بیشتر تلاش کشورها در مبارزه با فقر و همچنین به‌منظور ارائه چارچوبی برای

1. Poverty Reduction Strategy (PRS)

رهایی رسمی از بدهی‌ها طراحی شده‌اند، فاقد جدیت و اشتیاق لازم برای توانمندسازی کشورها در تحقق اهداف توسعه هزاره هستند.

برحسب تصادف تمام گزارش‌های استراتژی کاهش فقر در وبسایت‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، در دسترس همگان قرار دارد، بنابراین همه می‌توانند این گزارش‌ها را مطالعه کنند و پی ببرند که کشورها از چه استراتژی‌هایی برای کاهش فقر خود بهره گرفته‌اند. این برنامه‌ها اغلب ساده و صریح هستند، اما تمام آنها در مقایسه با آنچه برای تحقق اهداف توسعه هزاره ضروری است، شدیداً دچار کمبود سرمایه می‌باشند. در نتیجه این طرح‌ها اغلب اجباراً باعث کمتر شدن کل سرمایه‌گذاری‌های عمومی (مثلاً در حیطة سلامت عمومی) می‌شوند. پنج طرح اخیر استراتژی کاهش فقر قابل توجه در آفریقا عبارت‌اند از:

- استراتژی کاهش فقر غنا،^۱
- برنامه توسعه پایدار و کاهش فقر اتیوپی،^۲
- استراتژی احیای اقتصادی کنیا برای ایجاد ثروت و اشتغال،^۳
- لایحه استراتژی کاهش فقر سنگال،^۴
- طرح اجرای ریشه‌کنی فقر اوگاندا،^۵

۴-۱۴ چرا نظام امروز نامنسجم است؟

متأسفانه رویکرد جامعه بین‌المللی عملاً ناهماهنگ و نامنسجم است. جامعه بین‌الملل از یک‌سو، اهداف متهورانه‌ای را اعلام می‌کند - مانند اهداف توسعه هزاره - و حتی روش‌های تحقق این اهداف را نیز معرفی می‌کند - مثل درخواست افزایش مساعدت‌های اهدایی در اجماع مونتری و ازسوی دیگر وقتی مرحله اجرا فرامی‌رسد و حرکت اصلی آغاز می‌شود، اهداف توسعه هزاره به‌جای اینکه اهدافی عملی و قابل اجرا تلقی شوند، از آنها تحت عنوان آرمان‌هایی مبهم و گنگ نام برده می‌شود. به کشورها گفته می‌شود که بدون هیچ‌گونه

1. Ghana's Poverty Reduction Strategy (GPRS)
2. Ethiopia's Sustainable Development and Poverty Reduciton Program (SDPRP)
3. Kenya's Economic Revovery Strategy for Wealth and Employment Creation (ERS)
4. Senegal's Poverty Reduction Strategy Paper (PRSP)
5. Uganda's Poverty Eradication Action Plan (PEAP)

امیدی برای تحقق اهداف توسعه هزاره، به دنبال کار خود بروند. صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی با نمایش رفتار و ویژگی‌های چندگانه، از اهداف توسعه هزاره در سخنرانی‌های عمومی حمایت می‌کنند، اما در عمل طرح‌هایی را تصویب می‌کنند که قابل دسترسی و اجرا نیستند و مانند همیشه در خفا به خوبی می‌دانند که این اهداف قابل تحقق نیست!

در اینجا خواهیم دید که امروزه چگونه کمک‌ها راه خود را از میان سیستم لوله‌کشی شده مورد نظر باز می‌کنند. وقتی نخست‌وزیر، ملس زناوی، و هم‌تایان او در آفریقا، آسیا، و آمریکای لاتین، رهبری مقدمات آمادگی کشور‌هایشان را برای اجرای طرح‌های کاهش فقر به عهده داشتند، از آنها خواسته شد واقع‌بین باشند، یعنی آنها می‌بایست محدودیت‌های منابع اهدایی محدود امروز را نیز در نظر می‌گرفتند.

مسئولان صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی برای ترغیب و درواقع به دام انداختن جامعه اهداکننده دوجانبه، یعنی، سازمان‌های کمک‌رسانی کشورهای ثروتمند، بارها با این سازمان‌ها تماس می‌گیرند. آنها با سازمان‌های اهداکننده تماس می‌گیرند تا از سطح کمک‌هایی که هر یک از سازمان‌های مذکور قصد دارند در سال آینده اهدا کند، آگاهی یابند. سپس کمک‌های مذکور جمع‌آوری شده و به کشور دریافت‌کننده تحویل داده می‌شود. به‌عنوان مثال به اتیوپی گفته می‌شود که «شما می‌توانید انتظار دریافت یک میلیارد دلار کمک در سال آینده را داشته باشید. لطفاً به اطلاع ما برسانید که برنامه شما برای این میزان کمک چیست».

انتظار می‌رود کشور دریافت‌کننده با آگاهی از میزان کمک‌های اهدایی، با تکیه بر رایزنی‌های گسترده عمومی به تهیه طرح کاهش فقر بپردازد و نشان بدهد که توزیع کمک‌های مذکور به چه شکلی خواهد بود. هدف از پافشاری جامعه بین‌الملل بر مشارکت گسترده عمومی در تدوین طرح‌های مذکور شامل چهار هدف اصلی و عمده است: الف) اولویت‌بندی مناسب‌تر طرح‌های سرمایه‌گذاری، ب) افزایش آگاهی عمومی در خصوص برنامه‌های کاهش فقر، ج) بسیج سازمان‌های غیردولتی و گروه‌های محلی در مبارزه با فقر و د) فراهم کردن «پادتن‌های» سیاسی بیشتر علیه فساد.

تمام موارد فوق مطلوب و پسندیده است؛ درواقع باید گفت اهداف مذکور در برانگیختن و جذب مشارکت عمومی نسبتاً موفق هستند. آنچه در این روند به فراموشی

سپرده شده ارتباط عملی و واقعی بین اهداف توسعه هزاره و طرح‌های کاهش فقر است. در تمهیدات و اقدامات امروزی، کشورها در مقابل عمل انجام شده یا واقعیتی مسلم قرار می‌گیرند - «میزان کمکی که دریافت خواهید کرد ... است». درحالی‌که این روند باید تغییر جهت بدهد. گام اول باید آگاهی از نیاز واقعی کشورها نسبت به کمک‌های خارجی باشد. پس از آن صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی باید برای افزایش میزان کمک‌های مطالبه شده از اهداکنندگان تلاش کنند!

برای اینکه نشان دهم اتخاذ چنین رویکردی چقدر آسان است به ارائه مثالی جدید، یعنی طرح کاهش فقر غنا می‌پردازم. غنا از لحاظ حکومت و مدیریت یکی از بهترین کشورهای آفریقایی است. این کشور یک دمکراسی باثبات چندحزبی است که از سطح سواد نسبتاً بالایی برخوردار است (۹۲ درصد جوانان ۱۵ تا ۲۴ سال) و در مقایسه با سایر کشورهای دارای سطح درآمد مشابه کمترین سطح فساد را دارد. غنا مانند سایر کشورهای آفریقایی نتوانسته مبنای صادرات خود را از گستره محدود کالاهای اساسی، به‌ویژه دانه‌های کاکائو فراتر ببرد. این کشور فاقد منابع داخلی مورد نیاز برای تأمین مالی سرمایه‌گذاری در بخش‌های بهداشت و سلامت، آموزش و پرورش، جاده‌ها، نیرو و سایر زیرساخت‌هاست. این کشور در اوایل دهه ۱۹۸۰ به بحران بدهی‌های گسترده و بحران عمیق مالی دچار شد و از آن پس دولت این کشور بیش از آنکه برای افزایش سطح سرمایه‌گذاری‌های عمومی تحت فشار باشد، برای پرداخت هزینه‌های ماهیانه در تنگنا قرار گرفت.

دولت غنا در سال ۲۰۰۲، با ارائه «استراتژی کاهش فقر غنا» که الگوی این کشور از طرح کاهش فقر بود نیز به نتایج مشابهی دست یافت. غنا با جدیت به اهداف توسعه هزاره پرداخت و راهبردی را ارائه کرد که بر مبنای سرمایه‌گذاری‌هایی شکل گرفته بود که مستلزم تحقق اهداف توسعه هزاره بودند. این طرح مستلزم افزایش گسترده سرمایه‌گذاری‌های عمومی در بخش‌ها و زیرساخت‌های اجتماعی بود که تخمین زده می‌شد، نیازمند هشت میلیارد دلار کمک خارجی در طول پنج سال و یا ۷۵ دلار برای هر فرد غنایی در یک دوره پنج‌ساله باشد. استثنائاً، استراتژی غنا به خوبی طراحی و استدلال شده بود، اما اهداکنندگان پا پس کشیدند. پیش‌نویس اول از سوی اهداکنندگان مردود اعلام شد. دولت از جاه‌طلبی و بلندپروازی خود کاست و خواستار فقط ۶ میلیارد دلار در پنج سال شد. اهداکنندگان باز

امتناع کردند. طرح یک بار دیگر تقلیل یافت. در انتهای این روند آزردهنده، طرح کاهش فقر برمبنای سرمایه دو میلیارد دلاری در طول پنج سال تصویب شد. وقتی اخیراً در شهر آکواي غنا بودم یکی از نمایندگان بسیار راضی و خرسند کمیسیون اروپا به من گفت: «اما پروفوسور ساش، طرح اولیه اصلاً واقع‌بینانه نبود». پرسیدم «منظور شما از واقع‌بینانه چیست؟ به نظر شما برنامه به دلیل طراحی نامناسب و ضعیف واقع‌بینانه نبود یا به این دلیل که اهداکنندگان چک آن را امضا نمی‌کردند؟» «آه، پروفوسور ساش منظور من دقیقاً دلیل دوم است. استراتژی کاملاً مناسب بود، اما ما نمی‌توانستیم هشت میلیارد دلار درخواستی را تأمین کنیم». به نظر می‌رسد برای واقع‌بین بودن باید نگاه واقع‌بینانه داشت.^۱ من فکر می‌کردم طرح اولیه واقع‌بینانه است چون هدف از این طرح تحقق همان اهدافی بود که از سوی جهانیان ارائه شده بود. طرح نهایی به نظر من کاملاً غیرواقع‌بینانه بود، چون این طرح نمی‌توانست اهداف توسعه هزاره را محقق کند. به نظر می‌رسید منظور اهداکنندگان از واقع‌بینی، کاملاً متفاوت است. واقع‌بینی برای اهداکنندگان به معنای سهولت و آسانی و به‌ویژه به معنای محدود کردن و با زور جا دادن نیازهای مالی غنا در یک بسته کمکی ناکافی و از سر بخل و خساست بود.

۵-۱۴ استراتژی کاهش فقر مبتنی بر اهداف توسعه هزاره

با این حال من هنوز امیدوار هستم. غنا به زودی می‌تواند استراتژی مبتنی بر اهداف توسعه هزاره را به اجرا درآورد. یکی از دلایل این امیدواری آن است که تلاش مبتکرانه بانک جهانی، نهادهای سازمان ملل و اهداکنندگان دوجانبه نوعی سیستم لوله‌کشی برای کنترل و مدیریت حجم بیشتری از منابع را فراهم کرده است. اهداکنندگان و کمک‌کنندگان غنا در حال حاضر برای هماهنگ‌سازی (یا منسجم‌سازی) تلاش‌هایشان با استراتژی غنا به موافقت‌های مهمی دست یافته‌اند. آنها موافقت کرده‌اند روند کمک‌رسانی خود را تسهیل و در واقع منابع مالی خود را برای حمایت از طرح فوق یک‌کاسه و روی هم جمع کنند. در سوپ الفبای کمک‌های اهدایی، برنامه جدید کمک به غنا سیاست «حمایت

۱. Realisation is in the eye of Beholder. اشاره دارد به ضرب‌المثل معروف انگلیسی که می‌گوید زیبایی در

نگاه بیننده است (Beauty is in the eye of beholder) - م.

بودجه‌ای چند اهداکننده‌ای^۱ نامیده می‌شود. طبق این تمهید جدید، اهداکنندگان موافقت کردند که پول اهدایی خود را مستقیماً در اختیار بودجه غنا قرار دهند تا دولت بتواند به سرمایه‌گذاری‌هایی بپردازد که به‌عنوان برترین اولویت‌های کاهش فقر، آنها را شناسایی و معین کرده است. در مورد غنا، یک طرح توسعه‌ای عملی و ممکن استراتژی کاهش فقر غنا و لوله‌کشی مالی برای حمایت از طرق مذکور وجود دارد. آنچه اکنون غنا نیاز دارد جریان کافی نقدینگی است.

یک استراتژی کاهش فقر مبتنی بر اهداف توسعه هزاره درست و مناسب شامل پنج بخش است:

- تشخیص افتراقی که سیاست‌ها و سرمایه‌گذاری‌هایی که کشور برای تحقق اهداف توسعه هزاره به آنها نیاز دارد را تعیین می‌کند.

- طرح سرمایه‌گذاری که نشان‌دهنده حجم، زمان و هزینه سرمایه‌گذاری‌های مورد نیاز است.

- طرح مالی برای تأمین سرمایه مورد نیاز، طرح سرمایه‌گذاری که شامل محاسبه «شکاف تأمین مالی اهداف توسعه هزاره»^۲، یعنی میزان نیازهای مالی است که اهداکنندگان باید آن را تأمین کنند.

- طرح اهداکننده که برای پر کردن شکاف تأمین مالی اهداف توسعه هزاره به ارائه تعهدات چندساله اهداکنندگان می‌پردازد.

- طرح مدیریت عمومی که به ارائه آن دسته از ساختارهای مدیریتی و اجرایی عمومی می‌پردازد که می‌توانند در اجرای استراتژی سرمایه‌گذاری عمومی توسعه‌یافته کمک کنند.

این پنج بخش در مجموع به ادعای مطلوب و رایج اهداکنندگان که آن را برای توجیه عدم ارائه کمک‌های بیشتر به کشورهای فقیر مطرح می‌کنند، پایان می‌دهد: ادعای عدم وجود «ظرفیت جذب»^۳ برای استفاده از کمک‌های بیشتر. اهداکنندگان می‌پرسند در حالی که کشورهای فقیری در انتظار ارائه خدمات پزشکی و رفع فقدان پزشک، پرستار و

1. Multi-Donor Budget Support (MDBS)

2. The Millennium Development Goals Financing Gap

3. Absorptive Capacity

درمانگاه هستند، ما چگونه می‌توانیم بخش پزشکی و سلامتی این کشورها را ارتقا و توسعه دهیم؟ چنین پرسشی باعث قضاوت نادرست درباره کل هدف کمک‌رسانی می‌شود. قطعاً در حال حاضر پزشک و پرستار به اندازه کافی وجود ندارد، اما وضعیت پس از چهار، ۶ یا ده سال چگونه خواهد بود؟ با کمک بیشتر می‌توان به پزشک، پرستار و درمانگاه‌های بیشتری نیز دست یافت. رسیدن از وضعیت کنونی به وضعیتی که در بالا گفته شد به جای اقدامات قهرمانانه نیازمند برنامه‌ریزی عادی و معمولی است.

مثلاً در طول چندین سال اولیه می‌توان با بهبود دستمزدهایی که بخشی از آن از محل کمک‌های اهدایی تأمین می‌شود، پزشک‌هایی را که به خارج رفته‌اند دوباره جذب و آنها را به کشورشان بازگرداند. در طول دو یا سه سال نیز می‌توان حدود ده‌ها هزار کارمند بهداشت محلی را آموزش داد و هزینه آموزشی آنها را از محل کمک‌های اهدایی تأمین کرد. در طول یک دوره زمانی پنج‌ساله می‌توان دوره‌ها و کلاس‌های تحصیلات تکمیلی دانشکده‌های پزشکی را توسعه داد و بخشی از هزینه این اقدام را از محل کمک‌های اهدایی تأمین کرد. بالاخره آنکه در یک دوره زمانی ۱۰ ساله می‌توان به ساخت دانشکده‌های پزشکی در داخل کشور پرداخت و هزینه این دانشکده‌های جدید را از محل کمک‌های اهدایی تأمین کرد. عدم وجود ظرفیت جذب با اهدای کمک هیچ مغایرتی ندارد. در واقع این مسئله دقیقاً دلیل نیاز به کمک‌رسانی است! نکته کلیدی، سرمایه‌گذاری این کمک‌ها در طول یک دهه است، به گونه‌ای که بتوان ظرفیت جذب را به تدریج و طبق شیوه‌ای قابل پیش‌بینی افزایش داد.

در فصل گذشته به تشریح ماهیت تشخیص افتراقی و طرح سرمایه‌گذاری به‌ویژه در حیطه اولویت‌های سرمایه‌گذاری در آن دسته از زیرساخت‌ها و خدمات اجتماعی پرداختیم که می‌توانند یک کشور را از تله فقر نجات بدهند. اکنون بهتر است مستقیماً به شرح سه اصل نهایی استراتژی کاهش فقر مبتنی بر اهداف توسعه هزاره بپردازیم: طرح مالی، طرح اهداکننده و طرح مدیریت عمومی.

۱-۵-۱۴ طرح مالی و شکاف تأمین مالی اهداف توسعه هزاره

یک طرح مالی مناسب با تخمین و ارزیابی واحدهای هزینه‌ای ایجاد سرمایه‌گذاری‌های

کلیدی آغاز می‌شود: معلمان، کلاس‌ها، چندین کیلووات ساعت برق، درمانگاه‌های پزشکی، چندین کیلومتر جاده و غیره و پس از آن به تخمین جمعیت افزوده‌ای می‌پردازد که باید تحت پوشش این سرمایه‌گذاری‌ها قرار بگیرند. این هزینه‌های توسعه‌ای را می‌توان با جزئیات و دقتی قابل توجه انجام داد و این هزینه‌ها می‌توانند نه تنها هزینه‌های مالی پروژه‌ها، بلکه هزینه‌های عملیات و نگهداری را نیز شامل شوند. در گذشته اهداکنندگان اغلب در ساخت درمانگاه به کشورها کمک می‌کردند و پس از آن از قبول درخواست کشورها برای کمک به پرداخت دستمزد پزشکان، پرستاران و پرسنل درمانگاه‌ها امتناع می‌کردند. نتیجه قابل پیش‌بینی این بود که به‌جای اجرا و ارائه امکانات پزشکی، تنها ساختمان‌های خالی ساخته می‌شد. اهداکنندگان باید آمادگی این را داشته باشند که هم سرمایه مورد نیاز برای زیرساخت‌ها و هم هزینه مورد نیاز برای پرداخت دستمزد کارمندان بخش عمومی را تأمین کنند.

در طول دوره انطباق ساختاری در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و جامعه اهداکنندگان اغلب پذیرفته بودند که برای توسعه بخش سلامتی و آموزش و پرورش به هزینه‌های بیشتری نیاز است، اما آنها می‌گفتند که کشورهای فقیر خودشان باید این مسیر را طی و هزینه‌ها را پرداخت کنند. امروزه نیز در رابطه با خصوصی‌سازی آب و خدمات بهداشتی، اظهارات مشابهی به گوش می‌رسد. «بله، باید سرمایه‌گذاری‌های زیادی در بخش آب و بهداشت عمومی صورت دهیم، اما این کار باید از طریق بخش خصوصی انجام شود. فقرا می‌توانند هزینه خدمات پیشرفته را پرداخت کنند». در برخی موارد اهداکنندگان از فرمولی بینابین حمایت کرده‌اند که بازاریابی اجتماعی^۱ نامیده می‌شود و در آن از فقرا خواسته می‌شود فقط بخشی از هزینه خدمت ارائه شده و نه تمام آن را بپردازند و اهداکنندگان پرداخت بخش باقی‌مانده را به عهده می‌گیرند. به‌عنوان مثال فروش اجتماعی در فروش داروهای جلوگیری از بارداری و پشه‌بندهای ضد مالاریا به کار گرفته شده است. این گونه توصیه‌ها بارها شکست خورده‌اند. این توصیه‌ها در رابطه با استطاعت پرداخت فقرا، که اغلب بسیار کم یا صفر است، به هیچ عنوان واقع‌بینانه نیستند. افرادی که در فقر شدید به سر می‌برند حتی توان

برخورداری از غذای کافی را ندارند، چه رسد به پرداخت هزینه برخورداری از برق، آب، پشه‌بند و یا داروها و ابزار جلوگیری از بارداری. حکایت شهریه مصرف‌کننده که بر فقرا تحمیل شده همان حکایت محرومیت فقرا از خدمات اولیه است.

بنابراین طرح مالی باید تصویری واقع‌بینانه از آنچه فقرا می‌توانند پرداخت کنند و آنچه نمی‌توانند پرداخت کنند را شامل شود. پروژه هزاره سازمان ملل، با تأسی از توصیه‌های کمیسیون اقتصاد کلان و بهداشت سازمان بهداشت جهانی، پیشنهاد می‌کند که اخذ شهریه‌های مصرفی در خدمات اساسی بهداشتی و تحصیلات اولیه باید در کشورهای فقیر حذف شود. پروژه سازمان ملل درخصوص آب، بهداشت عمومی و برق استفاده از تعرفه‌های پلکانی را، همان‌گونه که قبلاً شرح داده شد، به شدت مورد تأکید قرار داده است. در این سیستم، تمام خانواده‌ها به حجم تضمین شده‌ای از برق و آب سالم دسترسی دارند و در صورت مصرف بیش از میزان تعیین شده باید بهای مصرف خود را طبق آنچه کنتور نشان می‌دهد، پرداخت کنند.

طرح مالی همچنین باید سهم تولید ناخالص داخلی در درآمدهای مالیاتی که قابلیت اختصاص یافتن به اهداف توسعه هزاره را دارند نیز مورد ارزیابی و برآورد قرار دهد. در اینجا بار دیگر واقع‌بینی اهمیت پیدا می‌کند. کشورهای فقیر می‌توانند فقط به میزان اندکی مالیات‌بندی را افزایش دهند. نمی‌توان از فقرا این انتظار را داشت که علاوه بر پرداخت شهریه‌های مصرفی، مالیات چشمگیری هم پرداخت کنند. افزایش بیش از حد مالیات در این کشورها باعث فرار گسترده از پرداخت مالیات و انحرافات اقتصادی جدی خواهد شد. وقتی کمیسیون اقتصاد کلان و بهداشت به بررسی این مسئله پرداخت، نماینده صندوق بین‌المللی پول در کمیسیون پیشنهاد کرد که کمیسیون فرض را بر این بگذارد که یک کشور کم‌درآمد می‌تواند تا سال ۲۰۰۷ حدود ۱ درصد و تا سال ۲۰۱۵ حدود ۲ درصد از تولید ناخالص داخلی حاصل از درآمدهای مالیاتی اختصاص یافته به بخش بهداشت و سلامت را افزایش دهد. پروژه هزاره سازمان ملل با اتخاذ این رویکرد، چنین فرض کرد که کشورهای کم‌درآمد تا سال ۲۰۱۵ خواهند توانست سهم تولید ناخالص درآمد اختصاص یافته به تمام سرمایه‌گذاری‌های مرتبط با اهداف توسعه هزاره را چهار درصد افزایش دهند.

برحسب چنین فرضیاتی، محاسبه شکاف تأمین سرمایه اهداف توسعه هزاره

امکان پذیر می‌شود و این امکان نشان می‌دهد که میزان مشارکت جوامع اهداکننده در توانمندسازی کشورهای کم‌درآمد برای تأمین سرمایه طرح سرمایه‌گذاری چقدر باید باشد. در فصل بعدی به بررسی جزئیات این محاسبات می‌پردازیم. نکته‌ای که باید بر آن تأکید کرد این است که کمک‌های مورد نظر فقط برای چند سال مورد نیاز نیستند، بلکه نیاز به این کمک‌ها ممکن است در بخش اعظم (یا تمام) دوره مورد نظر که در سال ۲۰۲۵ پایان می‌یابد، ادامه داشته باشد. طرح‌های تأمین سرمایه در واقع نمی‌توانند این انتظار را به وجود بیاورد که کشورهای فقیر به سرعت و پس از گذشت چند سال بتوانند سرمایه مورد نیاز برای تمام طرح‌ها و پروژه‌های توسعه‌یافته را تأمین کنند. ثبات و تداوم‌پذیری طرح‌های سرمایه‌گذاری مستلزم این است که تأمین سرمایه افزایش یافته و مدام از سوی اهداکنندگان، حداقل به مدت یک دهه و در بسیاری از موارد به مدت دو دهه ادامه داشته باشد.

۲-۵-۱۴ طرح اهداکننده

اهدانندگان همواره بر نیاز کشورها به بهبود و ارتقای حکومت و مدیریتشان تأکید کرده‌اند، اما بر میزان ضرورت بهبود و پیشرفت عملکرد خودشان هیچ تأکیدی نکرده‌اند. به‌عنوان بخشی ضروری از هرگونه استراتژی کاهش فقر مبتنی بر اهداف توسعه هزاره، نیازمند طرح اهداکننده‌ای هستیم که روش انجام و تحقق تعهدات اهداکنندگان را به‌وضوح و روشنی شرح دهد. یک طرح اهداکننده باید بر چهار جنبه از کمک‌های اهدایی متمرکز شود:

- **بزرگی:** کمک‌های اهدایی باید آن‌قدر بزرگ باشد که کشور دریافت‌کننده بتواند با بهره‌گیری از آن، سرمایه مورد نیاز طرح‌های سرمایه‌گذاری خود را تأمین کند.
- **زمان‌بندی:** زمان ارائه کمک باید آن‌قدر تداوم داشته باشد که کشور دریافت‌کننده بتواند برنامه‌های گسترش و توسعه خود را به مدت ۱۰ سال دنبال کند.
- **قابلیت پیش‌بینی:** قابلیت پیش‌بینی ارائه کمک‌ها باید به‌اندازه‌ای باشد که توقف و آغاز مکرر جریان کمک‌دهی، برنامه سرمایه‌گذاری یا ثبات اقتصاد کلان کشور دریافت‌کننده را به مخاطره نیاندازد.

• **هماهنگ‌سازی:** کمک‌های اهدایی باید به‌جای حمایت از پروژه‌های مورد علاقه سازمان‌های کمک‌دهنده، از استراتژی کاهش فقر مبتنی بر اهداف توسعه هزاره و به‌ویژه از طرح سرمایه‌گذاری حمایت کند.

اکنون بهتر است شرح دهم که چرا اهمیت قابلیت پیش‌بینی کمک‌های اهدایی با اهمیت میزان کلی این کمک‌ها برابر است. اگر قرار باشد فقر را پایان دهیم، باید سالیانه برای هر فرد حدود شصت دلار به کشورهای فقیر کمک کنیم. اما وقتی درآمد سرانه، سالیانه حدود دویست الی سیصد دلار باشد، این میزان کمک حدود ۲۰ الی ۳۰ درصد تولید ناخالص داخلی را شامل می‌شود. وقتی کمک‌های اهدایی، این چنین بخش بزرگی از تولید ناخالص داخلی را دربرمی‌گیرند، نوسانات غیرمنتظره و پیش‌بینی نشده در ارائه آنها می‌تواند شوک بزرگی را به اقتصاد کشورها وارد کند. وقتی اهداکنندگان در یک سال ۳۰ درصد و در سال دیگر فقط ۱۵ درصد از تولید ناخالص داخلی کشوری را تأمین می‌کنند، نتیجه بیکاری گسترده، تعطیلی تأسیسات دولتی، کمبود چشمگیر بودجه و تورم فزاینده خواهد بود. برای مقابله با چنین تهدیداتی، کمک‌های اهدایی حداقل باید برای یک دوره چندساله از قابلیت پیش‌بینی بالایی برخوردار باشد.

مسئله هماهنگ‌سازی کمک‌ها نیز مهم و حیاتی است. در سال ۲۰۰۰ در مذاکره‌ای که درباره کمک به تانزانیا صورت گرفت، گفته شد که «در طول یک سال، بیش از سی سازمان مختلف در تأمین سرمایه برای طرح‌های توسعه‌ای، یک‌هزار پروژه و دوهزاروپانصد مأموریت کمک‌دهی به تانزانیا مشارکت داشته‌اند و تمام این مشارکت‌ها با سیستم‌های حسابرسی، مالی و گزارش‌دهی جداگانه صورت گرفته است...» جیم ولفنسون^۱، رئیس بانک جهانی می‌گوید «به‌نظر من اکنون ما در موقعیتی قرار داریم که هرکسی به‌خوبی می‌تواند بفهمد که در آن افراد نیک‌سرشتی مانند ما و تمام اهداکنندگان دوجانبه، بارها از کشورهای (نیازمند کمک - م) بازدید می‌کنند و گزارش‌های متعددی وجود دارد که هر سه ماه یک بار باید تکمیل شوند، درحالی‌که درخصوص برخی از ساختارهای اجرایی هیچ‌گونه هماهنگی وجود ندارد و برای هماهنگ‌سازی و اجرای بهتر آنچه کشورهای توسعه‌یافته اکنون در حال انجام آن هستند، اقدامات فراوانی باید صورت بگیرد».

1. Jim Wolfensohn

برای هماهنگ‌سازی کمک‌ها، سازمان‌های کمک‌رسان باید بر مبنای مزیت‌های نسبی صحیح خود اقدام کنند. وقتی مسئله ارائه کمک‌های وسیع و گسترده به کشورها برای توسعه طرح‌های سرمایه‌گذاری عمومی مطرح می‌شود، پول مورد نیاز باید از طریق اهداکنندگان چندجانبه‌ای مانند بانک جهانی و بانک‌های توسعه محلی تأمین شود. چرا وقتی غنا برای افزایش و توسعه سرمایه‌گذاری‌های عمومی خود حقیقتاً نیازمند حمایت بودجه‌ای است باید با ۲۳ اهداکننده دوجانبه مذاکره کند؟ برای این کار لازم است که ۲۳ اهداکننده دوجانبه از قبل برای تزریق پول خود به بانک جهانی یا بانک توسعه آفریقا به توافق برسند تا به این ترتیب مؤسسات مذکور پول را به‌طور واحد در اختیار کشور نیازمند قرار دهد. بهره‌گیری از سازمان‌های دوجانبه زمانی مفید است که مسئله تأمین سرمایه برای پروژه‌های کوچک و مجزا از جمله انواع مساعدت‌های فنی خاص (مثلاً درمان بیماران ایدزی یا فراهم کردن انرژی خورشیدی)، تجربه‌های در مقیاس کوچک و یا مبادلات فردبه‌فرد مطرح می‌شود.

۳-۵-۱۴ استراتژی مدیریت عمومی

برای رسیدن به موفقیت، تأمین سرمایه ضروری ولی اغلب ناکافی است. اگر دولت نتواند طرح سرمایه‌گذاری خود را اجرا کند، پول به هدر رفته و یا بیهوده و بی‌مصرف در یک حساب بانکی باقی می‌ماند. البته اجرا مستلزم صرف زمان برای برنامه‌ریزی، طراحی، آموزش و نظارت و سرپرستی ارتقا یافته است. اما یک طرح مدیریت عمومی مناسب علاوه بر زمان مورد نیاز مستلزم برخورداری از ۶ مؤلفه اصلی نیز می‌باشد:

• **تمرکززدایی:** صدها هزار روستا و هزاران شهر نیازمند سرمایه‌گذاری هستند. تصمیمات مربوط به جزئیات را باید در سطح منطقه یعنی در خود روستاها و شهرهای مورد نظر اتخاذ کرد و نه در پایتخت‌ها یا واشنگتن. بنابراین مدیریت غیرمتمرکز سرمایه‌گذاری‌های عمومی یکی از شروط لازم برای توسعه است.

• **آموزش:** بخش عمومی در تمام سطوح - ملی، ناحیه‌ای، روستایی - فاقد توانایی لازم برای نظارت بر روند توسعه است. این مسئله به معنای حذف یا پرهیز از بخش عمومی نیست، چون این کار نتیجه‌ای دربر نخواهد داشت، بلکه به معنای لزوم ایجاد توانایی و

ظرفیت‌سازی در بخش عمومی است. برنامه‌های آموزشی (یا ظرفیت‌سازی) باید بخشی از کل استراتژی را تشکیل بدهد.

• **فناوری‌های اطلاعات:** اگر قرار است سیستم لوله‌کشی کمک‌ها سالیانه میزان بیشتری از این کمک‌ها را انتقال دهد، ما نیازمند کنترلهای مناسب‌تری هستیم، یعنی باید از فناوری‌های اطلاعات - رایانه، پست الکترونیکی، تلفن همراه - برای افزایش چشمگیر اطلاعات منتقل شده به بخش عمومی و در دسترس تمام طرفین ذی‌نفع، بهره بگیریم.

• **معیارهای قابل اندازه‌گیری:** هرچه بیشتر مشخص باشد که چه اهدافی باید محقق شوند، افزایش عمده کمک‌های اهدایی نیز بیشتر حاصل می‌شود. هرگونه استراتژی کاهش فقر مبتنی بر اهداف توسعه باید از سوی آن دسته از معیارهای کمیته مورد حمایت قرار بگیرند که طبق شرایط، نیازها و قابلیت دسترسی داده‌های ملی طراحی شده‌اند.

• **حسابرسی‌ها:** باید پذیرفت که پول اهدایی باید به دست کشورهای هدف برسد. هیچ کشوری نباید به سرمایه بیشتری دست پیدا کند؛ مگر آنکه بتوان پول مورد نظر را تحت حسابرسی قرار داد.

• **کنترل و ارزیابی:** استراتژی کاهش فقر مبتنی بر اهداف توسعه هزاره از همان ابتدا باید پذیرای سرمایه‌های کنترل و ارزیابی شده باشد. بودجه و ساختارهای کنترل و ارزیابی باید بخش اساسی این استراتژی‌ها باشند.

۶-۱۴ زیرساخت‌های منطقه‌ای

ماهیت بسیاری از سرمایه‌گذاری‌های مهم منطقه‌ای است و در آن واحد چندین کشور را دربرمی‌گیرد. همان‌گونه که قبلاً هم گفته شد، جاده‌ای را در نظر بگیرید که بندر موباسا در کنیا را به چهار کشوری متصل می‌کند که به بندر فوق وابسته‌اند: کنیا، اوگاندا، رواندا و بروندي. این جاده، یک جاده دوطرفه و نیمه‌هموار است که به بیش از صد میلیون انسان خدمات‌رسانی می‌کند. این جاده از امکانات راهداری بسیار ضعیفی برخوردار است و حمل محموله از این جاده هزینه‌های گزافی را به همراه دارد. همواره بخش‌های مختلف این جاده خراب می‌شود. برای تعمیر این جاده به‌جای پروژه‌های نامنظم و پراکنده‌ای که به‌طور جداگانه از سوی هریک از کشورها انجام می‌گیرد، باید از پروژه

واحدی بهره گرفت که تمام چهار کشور در آن مشارکت داشته باشند. مسئله این است که بانک جهانی و سایر اهداکنندگان در مدیریت پروژه‌های چند کشوری ضعیف عمل می‌کنند، چون آنها عادت دارند در یک زمان خاص فقط به یک کشور بپردازند. در سراسر جهان از جمله آفریقا گروه‌های اقتصادی منطقه‌ای متعددی شکل گرفته‌اند که می‌توانند در دستیابی به هماهنگی سرمایه‌گذاری‌های سراسر کشورهای هم‌جوار مفید و مؤثر باشند. به این ترتیب سرمایه‌گذاری‌های چند کشوری نه تنها در بخش جاده‌ها و راه‌آهن، بلکه در خدمات بندری، مخابرات، مقررات بازارهای مالی، حفاظت از تنوعات زیست‌محیطی (جنگل‌ها و بستر رودخانه‌ها)، کنترل آلودگی هوا و آب، توسعه انرژی (از جمله انرژی آبی، انرژی حرارتی، انتقال برق) و سایر حیطه‌ها رواج خواهد یافت.

گروه‌بندی‌های منطقه‌ای می‌تواند نقش مهم دیگری نیز ایفا کند: مسئولیت‌های مشترک حکومتی. کشورها به فشارهای همتایان پاسخ می‌دهند. اتحادیه آفریقا از این دیدگاه مهم برای ایجاد سیاستی بهره گرفته است که «سازوکار بازنگری هم‌تراز آفریقا»^۱ نامیده می‌شود و در آن کشورها به‌طور داوطلبانه عضو یک بازنگری حکومتی نظام‌مند می‌شوند که از سوی همتایان آنها انجام می‌شود. همان‌طور که اتحادیه اروپا شرح می‌دهد، هدف اولیه سازوکار بازنگری هم‌تراز آفریقا:

افزایش اتخاذ سیاست‌ها، استانداردها و اقداماتی است که با تبادل تجربیات و تقویت اقدامات موفقیت‌آمیز و برتر از جمله شناخت ضعف‌ها و ارزیابی ملزومات ظرفیت‌سازی به ثبات سیاسی، رشد اقتصادی بالا، توسعه پایدار و انسجام اقتصادی منطقه‌ای و قاره‌ای روزافزون منجر می‌شود.

تجربه حاصل از سایر تلاش‌های منطقه‌ای، مانند طرح مارشال در اتحادیه اروپا، نشان می‌دهد که این آمال و آرزوها، ارزش و فواید بی‌شماری دارند. فشار گروهی از خارج می‌تواند دولتی را که دارای تفکرات اصلاح‌پذیری است در مسیر توسعه نگه دارد، همان‌گونه که آرزوی لهستان برای پیوستن به اتحادیه اروپا باعث شد، سیاست‌های اصلاحات اقتصادی این کشور در مقابل فشارهای نامناسب کوتاه‌مدت موجود و اغفال توده‌گرایانه، حفظ شود.

1. African Peer Review Mechanism (APRM)

۱۴-۷ سیاست‌های جهانی کاهش فقر

کشورهای فقیر دارای نیازها و احتیاجاتی هستند که سرمایه‌گذاری‌های ملی و منطقه‌ای و یا اصلاحات سیاسی داخلی قادر به حل آنها نیست. نگرانی‌ها و مسائلی وجود دارد که باید در سطح جهانی به آنها پرداخت. از میان این مسائل، چهار مشکل بیش از سایرین اهمیت دارند:

- بحران بدهی،
- سیاست تجارت جهانی،
- علم توسعه،
- مدیریت محیط زیست.

۱-۱۴-۷ بحران بدهی

این مسئله باید چندین سال پیش حل می‌شد. حداقل حدود بیست سال است که می‌دانیم کشورهای فقیر دارای بدهی‌های سنگین^۱ توانایی بازپرداخت بدهی‌های خود را ندارند یا حداقل این کار را انجام داده و هم‌زمان به اهداف توسعه هزاره دست یافته‌اند. بدیهی است که بدهی‌ها می‌بایست لغو می‌شد، اما قرض‌دهندگان برای مدت‌های مدیدی تأکید داشتند که کشورهای فقیر جهان باید سود بدهی‌های خود را طبق مقیاس‌هایی بپردازند که اغلب حتی از هزینه‌های ملی پرداخت شده به بخش بهداشت و سلامت و آموزش و پرورش نیز بیشتر بود. درحقیقت، کشورهای ثروتمند به‌جای وام باید کمک بلاعوض به کشورهای فقیر می‌دادند تا این کشورها از ابتدا مقروض و مدیون نمی‌شدند. رفتار کشورهای طلبکار در دهه‌های اخیر با تعهد و عملکرد آمریکا در طول تدوین طرح مارشال و زمانی که این کشور تصمیم گرفت به‌جای وام با اهدای کمک‌های بلاعوض به بازسازی اروپا بپردازد، به هیچ‌عنوان قابل قیاس نیست. برنامه‌ریزان دوران پس از جنگ جهانی دوم به‌خوبی از تجربه مخرب و ویرانگر دوران پس از جنگ جهانی اول آگاه بودند و به‌خوبی می‌دانستند که در آن زمان، همان‌طور که کینز پیش‌بینی کرده بود، بدهی‌های جنگ ائتلافی و ادعای غرامت‌های پس از جنگ جهانی اول،

1. Heavily Indebted Poor Countries (HIPC's)

کشورهای طلبکار و بدهکار را در دام نوعی بحران بلندمدت سیاسی و مالی گرفتار کرد که مقدمه‌ساز رکود بزرگ^۱ و به‌طور غیرمستقیم عامل رشد فاشیسم بود. پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا استراتژی‌های خود را به شیوه‌ای متفاوت و به‌گونه‌ای اتخاذ کرد که بدهی‌های پس از جنگ مانعی برای دموکراسی‌های نوپا و شکننده اروپا نباشند. امروزه ما به‌خوبی می‌توانیم از این روش عاقلانه پیروی کنیم. اکنون زمان آن فرارسیده است که به‌عنوان بخشی از بسته سرمایه‌گذاری برای استراتژی‌های کاهش فقر مبتنی بر اهداف توسعه هزاره، بدهی‌های کشورهای فقیر بسیار بدهکار لغو شود.

۲-۷-۱۴ سیاست تجارت جهانی

رشد اقتصادی پایدار مستلزم این است که کشورهای فقیر صادرات خود به کشورهای ثروتمند را افزایش دهند و به‌این‌ترتیب برای واردات کالاهای سرمایه‌ای از کشورهای فقیر به ارز مورد نیاز دست یابند. با این حال، محدودیت‌های تجاری در کشورهای ثروتمند مانع رشد صادرات است. همایش تجارت دوحه که در نوامبر ۲۰۰۱ آغاز به کار کرد و هنوز فعالیت خود را ادامه می‌دهد - حداقل بر روی کاغذ و به شکل صوری - متعهد شده است که دستیابی کشورهای فقیر به بازار را افزایش دهد. این تعهد به‌ویژه در بخش‌های کم‌مهارت متکی به کار شدید مانند تولید پوشاک از اهمیت حیاتی برخوردار است. با این حال توضیح دو نکته ضروری است.

اول آنکه، اگرچه تجارت بسیار مهم است، اما شعار رایج «تجارت، نه کمک»^۲ کاملاً نادرست است. کشورهای فقیر به تجارت توأم با کمک نیاز دارند، چون اصلاحات تجاری به تنهایی قادر نیستند کشورهای فقیر را از فقر شدیدی نجات دهند. لابی «تجارت، نه کمک» به دنبال بهره‌گیری از اهمیت بلامنازع تجارت آزاد برای تضعیف و متزلزل کردن اهمیت اهدای کمک است. حتی اگر اصلاحات تجاری به افزایش چند میلیارد دلاری درآمد سالیانه کشورهای فقیر بیانجامد هم فقط بخش کوچکی از آن برای تأمین سرمایه سرمایه‌گذاری‌های عمومی مهم مورد نیاز رهایی از تله فقر، قابل دسترسی است. وقتی

۱. Great Depression: رکود بزرگ، بحران سال ۱۹۲۹ - م.

سود و منافع چشمگیر (صدها میلیارد دلار) به اصلاحات تجاری اختصاص می‌یابد، لازم است که خوب به جزئیات دقت کنیم: تقریباً تمام این پول و سرمایه‌ها به کشورهای ثروتمند و کشورهای دارای درآمد متوسط تعلق می‌گیرد و به کشورهای فقیر و به‌ویژه کشورهای فقیر آفریقایی اختصاص نمی‌یابد. با تمام این موارد چگونه می‌توان ادعا کرد که تجارت به تنهایی می‌تواند روستاها و دهکده‌های منزوی آفریقا را به تأمین نیازهای اولیه‌شان قادر کند؟

نکته دوم اینکه باید نسبت به آزادسازی بی‌حدوحصر و مبالغه‌آمیز تجارت کشاورزی هشدار داد. شکی نیست که آزادسازی تجارت جهانی کشاورزی، اقدام خوبی خواهد بود. به‌عنوان مثال اروپا برای ارائه یارانه به زراعت کاران پرهزینه خود، مقدار قابل توجهی پول را هدر می‌دهد، درحالی‌که می‌تواند با صرف هزینه خیلی کمتر، اهداف دیگری (مانند حفاظت از محیط زیست) را تحقق بخشد. اما اشتباه است تصور کنیم که پایان دادن به تخصیص یارانه‌های کشاورزی در کشورهای توسعه‌نیافته آفریقا و سایر مناطق جهان نیز امتیاز و موفقیت بزرگی محسوب می‌شود. اگر اروپا یارانه‌های محصولات اصلی (گندم و ذرت) را کاهش می‌دهد، نتایج این کار در آفریقا کاملاً منتفی خواهد بود و نه مثبت، چون این قاره یک منطقه واردکننده عمده مواد غذایی است: مصرف‌کنندگان غذا باید قیمت بالاتری برای غذا پرداخت کنند، درحالی‌که زراعت کاران سود خواهند برد. تأثیر نهایی این اقدام بر فقر، یا مثبت و یا منفی خواهد بود، اما احتمال اینکه آثار منفعت‌بار چشمگیری به دنبال داشته باشد، بسیار اندک است. شکی نیست که آفریقا از آزادسازی تجارت محصولات گرمسیری (مثلاً پنبه، شکر و موز) سود می‌برد، اما یارانه‌های محصولات گرمسیری در مقایسه با حمایت‌های تصنعی سیصد میلیارد دلاری کشورهای ثروتمند از کشاورزان و زراعت کاران، بسیار اندک و ناچیز به نظر می‌رسند. به‌طور خلاصه باید گفت می‌توان تجارت کشاورزی را آزاد کرد، اما نباید آن را به‌عنوان یک نوشدارو در نظر گرفت. قطعاً منافع این اقدام به‌طور گسترده در اختیار صادرکنندگان بزرگ غذا یعنی آمریکا، کانادا، آرژانتین، برزیل و استرالیا قرار خواهد گرفت.

۳-۷-۱۴ علم توسعه

بسیاری از موفقیت‌ها و پیشرفت‌های اصلی و محوری در توسعه اقتصادی بلندمدت،

فناوری‌های نوین بوده‌اند: انقلاب سبز در تولید غذا، واکسیناسیون و ایمن‌سازی‌ها، پشه‌بندهای ضد مالاریا، درمان‌های خوراکی ضد اسهال، جنگل‌ورزی برای احیای دوباره مواد مغذی خاک، داروهای ضد تر ویروسی. تقریباً در تمام موارد مذکور، فناوری‌ها ابتدا برای بازار کشورهای ثروتمند توسعه داده شد و یا در کشورهای فقیر تحت حمایت مالی نوعی روند خاص اهدایی قرار گرفت. متأسفانه بسیار نادر است مواردی که در آن فناوری‌ها از سوی بخش خصوصی و برای مواجهه با چالش‌های خاص کشورهای فقیر (مثلاً برای تولید غذا یا مقابله با بیماری‌های گرمسیری) توسعه یافته باشند. در واقع فقیرترین فقرا برای برخورداری از پژوهش و توسعه مبتنی بر بخش خصوصی انگیزه تجاری کافی و لازم را بروز نمی‌دهند.

بنابراین با آگاهی از این نکته که احتمال اغماض و نادیده انگاشته شدن فقر از سوی جامعه علمی بین‌المللی وجود دارد - مگر آنکه تلاش‌های ویژه‌ای صورت بگیرد - شناخت نیازهای ضروری برای پژوهش‌های علمی در رابطه با فقرا و سپس جمع‌آوری و فراهم کردن مساعدت‌های اهدایی لازم برای افزایش و رشد پژوهش و توسعه، مهم و حیاتی است. در اینجا به ارائه زمینه‌های مهمی می‌پردازیم که برخی از سازمان‌ها و گروه‌های علمی در سال‌های اخیر به تفحص و جست‌وجو در آنها پرداخته‌اند:

- **بیماری‌های فقرا:** اقدامات جدید پیشگیری، تشخیص و درمان بیماری‌های خاص کشورهای کم‌درآمد، به‌ویژه بیماری‌ها مناطق گرمسیری.
- **کشاورزی گرمسیری:** انواع جدید بذر، فنون مدیریت آب و فنون مدیریت خاک.
- **سیستم‌های انرژی در مناطق دورافتاده روستایی:** فناوری‌های خاص برای تولید برق خارج از شبکه، از جمله منابع انرژی تجدید شذنی (مثلاً باطری‌های خورشیدی) ژنراتورهای برق، باتری‌های اصلاح شده و لامپ‌های کم‌مصرف.
- **پیش‌بینی آب‌وهوا و انطباق:** ارزیابی و سنجش پیشرفته تغییرات فصلی، بین سالی و بلندمدت آب‌وهوا با نگرشی به سمت پیش‌بینی و انطباق با تغییرات آب‌وهوا.
- **مدیریت آب:** فناوری‌های پیشرفته جمع‌آوری آب، شیرین‌سازی آب، پروژه‌های کوچک آبیاری و مدیریت پیشرفته آب‌خیزهای تهی شده بر اثر مصرف بی‌رویه. با افزایش تراکم جمعیت، اهمیت آب افزایش می‌یابد و تغییرات آب‌وهوایی باعث ایجاد مناطقی می‌شود که دارای فشار آب قوی باشند.

• **مدیریت پایدار اکوسیستم‌ها:** اکوسیستم‌های حساس سراسر جهان (به‌عنوان مثال صخره‌های مرجانی، باتلاق‌های چنل،^۱ شیلات، جنگل‌های باران‌زا) در مقابل نیروها و آسیب‌های انسانی بسیار ضعیف و شکننده هستند و از بین رفتن آنها اغلب تبعات غیرقابل جبران و وحشتناکی را به دنبال دارد. در اغلب موارد، جوامع فقیر فاقد ظرفیت فنی کنترل تغییرات یا پاسخ‌گویی مؤثر و پایدار به این تغییرات هستند.

پروژه هزاره سازمان ملل توصیه می‌کند سالیانه هفت میلیارد دلار از حمایت‌های مالی اهدایی جهانی به تحقق نیازهای پژوهشی و توسعه‌ای بخش‌های بهداشت و سلامت، کشاورزی، انرژی، شرایط اقلیمی، آب و حفاظت از تنوع زیست محیطی در کشورهای فقیر اختصاص یابد. تلاش‌های علمی هدفمند در گذشته منافع بی‌شماری به دنبال داشته‌اند. بنیاد راکفلر بر پژوهشی سرمایه‌گذاری کرد که در سال ۱۹۲۸ به کشف واکسن تب زرد منجر و بخش اعظمی از سرمایه پژوهش کاشت گیاهانی را متقبل شد که به انقلاب سبز انجامید. در سال‌های اخیر بنیاد بیل و ملیندا گیتس پژوهش‌های گسترده‌ای را در خصوص ایدز، سل، مالاریا و بیماری‌های دیگری سرمایه‌گذاری کرد که باعث رنج و عذاب فقرا بود. اخیراً بنیاد گلاکسواسمیت کلاین^۲ با همکاری بنیاد گیتس به پیشرفت‌های امیدوارکننده‌ای در خصوص کشف واکسن ایدز دست یافته است، اگرچه تا بهره‌گیری از یک واکسن تأیید شده در آفریقا سال‌های زیادی باقی‌مانده است. به‌منظور ترغیب و راه‌اندازی پژوهش‌های مورد نیاز و آزمایش‌های کلینیکی داوطلبان واکسن‌های جدید، من و مایکل کرم، اقتصاددان دانشگاه هاروارد، توصیه کرده‌ایم که سازمان‌های اهداکننده و صندوق جهانی مبارزه با ایدز، سل و مالاریا برای خرید عمده واکسن موفقیت‌آمیز و توزیع آن در آفریقا، پیش از کشف چنین واکسنی اقدام کنند و به‌این ترتیب انگیزه سرمایه‌گذاری برای پژوهش و توسعه آن را به‌وجود آورند.

۴-۷-۱۴ مدیریت محیط زیست

اگرچه پیش‌بینی تأثیرات محلی تغییرات جهانی آب‌وهوا بسیار مشکل است، می‌توان

۱. Mangrove: درخت چنل - م.

2. GlaxoSmithKline

مطمئن بود که فقیرترین مناطق جهان در معرض خطر مواجهه با آن دسته از شوک‌های آب‌وهوایی هستند که از خارج مرزها به این کشورها وارد می‌شود. احتمال دارد بالا آمدن سطح اقیانوس‌ها که حاصل گرم شدن بلندمدت زمین است، باعث زیر آب رفتن مناطق محرومی مانند بنگلادش و اقتصادهای جزیره‌ای کوچک شود. امکان دارد تغییرات الگوهای بارندگی، از جمله کاهش میزان نزولات جوی در ساحل آفریقا و تغییرات مرتبط با گرم شدن بلندمدت زمین در اقیانوس هند، در سایر مناطق جهان نیز تجربه شود. تکرار روزافزون و شدت وقوع چرخه‌های آب‌وهوایی ال‌نینو می‌تواند یکی از نگرانی‌های عمده میلیون‌ها انسان در آسیا، آمریکای لاتین و آفریقا باشد. تغییرات شیمیایی اقیانوس‌ها که با افزایش تمرکزهای جوی دی‌اکسیدکربن در ارتباط است می‌تواند همراه با تأثیرات مخرب بر اکوسیستم‌های ساحلی و اقتصادهای ساحلی باعث سمی شدن صخره‌های مرجانی بشود.

فقیرترین فقرا اغلب قربانیان بی‌گناه این حوادث هستند. دلیل عمده تغییرات بلندمدت آب‌وهوایی، یعنی احتراق سوخت‌های فسیلی، به شکل نامتناسبی حاصل اقدامات و رفتار کشورهای ثروتمند است. هرگونه رویکرد جهانی قابل اعتماد برای کاهش فقر باید شامل توجه بیشتر به سه نکته باشد. اول آنکه، کشورهای ثروتمند و به‌ویژه آمریکا باید تعهدات دیرینه خود نسبت به کنوانسیون چارچوب سازمان ملل در خصوص تغییرات آب‌وهوایی پایبند باشند و بکوشند «تمرکز گازهای گلخانه‌ای در فضا را در سطحی ثابت نگهدارند که از دخالت‌های مخرب انسانی در سیستم آب‌وهوایی جلوگیری می‌شود». دوم آنکه، کشورهای ثروتمند باید به کشورهای فقیر مساعدت‌های مالی بیشتر و مضاعفی ارائه کنند تا این کشورها بتوانند در قبال تغییرات پیش رو عکس‌العمل مناسبی نشان بدهند و یا حداقل بتوانند از عهده حل مشکلات این تغییرات برآیند. سوم آنکه، همان‌گونه که قبلاً هم گفته شد، کشورهای ثروتمند باید در علم آب‌وهوا بیشتر سرمایه‌گذاری کنند تا از چگونگی تأثیر تغییرات آب‌وهوایی موجود بر فقیرترین انسان‌های جهان و همچنین بر ما و سایرین درک بهتری داشته باشند.

۸-۱۴ چه کسی سیستم جهانی را هدایت می‌کند؟

کشورهای فقیر با حسن تعبیر از نهادهای تخصصی سازمان ملل، اهداکنندگان دوجانبه و نهادهای برتون وودز تحت عنوان «شرکای توسعه‌ای» خود یاد می‌کنند. این نهادها و دولت‌های هم‌تا در بهترین شرایط مانند شرکای واقعی عمل می‌کنند. با این حال آنها اغلب به جای کمک حال بودن می‌توانند بیشتر مزاحم و مایه دردسر باشند. جریان کمک‌ها اغلب اندک و غیرقابل پیش‌بینی است، در حالی که صدها پروژه کوچک کمک‌رسانی، زمان و توجه دولت‌های محروم و تحت فشار را به خود اختصاص و هدر می‌دهند. هماهنگ‌سازی کمک‌رسانی در حمایت از یک استراتژی کاهش فقر مبتنی بر اهداف توسعه هزاره کاملاً ضروری و حیاتی است.

با این حال برای هماهنگ‌سازی کمک‌رسانی شرکا باید در مواجهه با یکدیگر عملکرد مناسبی داشته باشند. به عقیده من نکته کلیدی، بهره‌گیری از سیستم سازمان ملل به بهترین شکل است. دبیر کل سازمان ملل بهترین مسئولی است که در جهان جایگاه کمک به هماهنگ‌سازی شرکای متعددی را دارد که می‌بایست در تحقق اهداف توسعه هزاره مشارکت کنند. نهادهای سازمان ملل در تمام جنبه‌های توسعه قادر به ارائه تخصص‌های کاملاً اساسی و مهم هستند. فهرست نه چندان کاملی از این نمایندگی‌ها و حیثه توانمندی و قابلیت‌های محض آنها در جدول ۱-۱۴ ارائه شده است. هریک از کشورهای کم‌درآمد تحت رهبری دبیر کل سازمان ملل و عمل به برنامه توسعه سازمان ملل باید از منفعت یک گروه متحد و کارآمد کشوری سازمان ملل برخوردار شود، گروهی که در واقع اقدامات نهادهای تخصصی سازمان ملل، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را هماهنگ می‌کند. گروه کشوری سازمان ملل باید در هریک از کشورها از سوی یک هماهنگ‌کننده سازمان ملل که ساکن و تابع کشور مذکور است، رهبری شود و به مجری برنامه توسعه سازمان ملل گزارش بدهد و این مجری نیز به دبیر کل سازمان ملل گزارش بدهد. وجود گروه کشوری سازمان ملل برای فراهم کردن آن دسته از بهترین اسناد و شواهد و علوم بین‌المللی در کشورهای فقیر که به چالش‌های فرار از تله فقر و دستیابی به توسعه پایدار پرداخته‌اند، از اهمیت اساسی برخوردار است.

جدول ۱-۱۴ نهادهای سازمان ملل در توسعه (فهرست جزئی)

حیطه‌های اصلی فعالیت در کشورهای در حال توسعه	اسم مختصر	دفتر
مؤسسات بر تون وودز		
ارائه کمک به کشورهای در حال توسعه در مسائل مالی و بودجه و کمک‌های موقت مالی برای تسریع هماهنگی‌ها و تعدیلات اقتصاد کلان	IMF	صندوق جهانی پول
ارائه وام و کمک‌های بلاعوض، مشاوره‌های سیاستگذاری و مساعدت‌های فنی برای کمک به کشورهای کم‌درآمد و دارای درآمد متوسط در مبارزه با فقر	WB	بانک جهانی
رهبری مبارزه با گرسنگی، ارائه مشاوره‌های سیاستگذاری و مساعدت‌های فنی	FAO	سازمان غذا و کشاورزی
تأمین سرمایه پروژه‌های توسعه کشاورزی برای افزایش تولید غذا و بهبود و ارتقای تغذیه	IFAD	صندوق بین‌المللی توسعه کشاورزی
خدمات‌رسانی به‌عنوان شبکه توسعه جهانی سازمان ملل؛ ارائه برنامه‌های متعدد برای تقویت حکومت دمکراتیک در کشورهای در حال توسعه، مبارزه با فقر، بهبود بهداشت آموزش و پرورش، حفاظت از محیط زیست و مقابله با بحران‌ها	UNDP	برنامه توسعه سازمان ملل
کمک به کشورها برای مراقبت از محیط زیست از طریق ارائه پروژه‌ها و حمایت‌های علمی - تخصصی	UNEP	برنامه محیط زیست سازمان ملل

جدول ۱-۱۴ نهادهای سازمان ملل در توسعه (فهرست جزئی)

حیطه‌های اصلی فعالیت در کشورهای در حال توسعه	اسم مختصر	دفتر
توسعه اجتماعی و زیست‌محیطی شهرها و شهرستان‌های پایدار با هدف ارائه سرپناه مناسب به همگان	UNHABITAT	برنامه اسکان بشر سازمان ملل
کمک به کشورها برای اجرای برنامه‌های جمعیتی و تولید مثل سالم	UNPA	صندوق جمعیت سازمان ملل
ارتقای زندگی کودکان به‌ویژه از طریق برنامه‌های توسعه آموزش و پرورش، سلامت و بهداشت و حفاظت از کودکان	UNICEF	صندوق کودکان سازمان ملل
سازمان پیشرو در مقابله با گرسنگی جهانی، تغذیه‌رسانی به بیش از صد میلیون انسان در ۸۱ کشور در سال ۲۰۰۳ از جمله اغلب پناهندگان جهان و افراد تبعید شده داخلی	WFP	برنامه جهانی غذا
ارائه مساعدت‌های تخصصی به کشورها برای سرمایه‌گذاری در بخش بهداشت و سلامت	WHO	سازمان بهداشت جهانی

چرا من بر این نکته بدیهی و ساده تا این حد تأکید دارم؟ چون نظام فعلی به شکل شگفت‌انگیزی ناکارآمد و بی‌کفایت است، به‌گونه‌ای که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در برخی مواقع به‌سختی با نهادهای سازمان ملل به گفت‌وگو می‌نشینند، اگرچه تمام آنها به یکدیگر وابسته‌اند. در طول ۲۵ سال گذشته، کشورهای ثروتمند به صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی جایگاه و موقعیتی برتر از نهادهای سازمان ملل عطا کرده‌اند، به‌گونه‌ای که برخی مواقع سایر سازمان‌ها از من می‌خواهند تحقیق کنم که

صندوق بین‌المللی پول در یک کشور خاص چه اقداماتی انجام داده است. آنها از دستیابی مستقیم به اطلاعات مذکور محروم هستند.

توضیح دلیل برتری جایگاه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به‌آسانی امکان‌پذیر است. همان‌گونه که توصیه‌های پیشینیان تأکید می‌کنند، «به دنبال پول برو!»^۱ کشورهای ثروتمند در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بیش از نهادهای سازمان ملل نفوذ دارند. برخلاف مجمع عمومی سازمان ملل و بیشتر هیئت‌مدیره‌های سازمان‌های تخصصی که در آنها شعار «یک کشور، یک رأی» حاکم است، در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، شعار «یک دلار، یک رأی» حاکم می‌باشد.

هریک از اعضای صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی از یک سهم مشخصی برخوردار است که تعیین‌کننده حق رأی و میزان کمک مالی آن کشور است. به این ترتیب، کشورهای ثروتمند اکثریت آرا را تحت اختیار خود گرفته‌اند. این اکثریت آرا به‌ویژه آمریکا را به سمت وابستگی بیشتر به صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی سوق داده است چون این کشور به راحتی می‌تواند بر نهادهای مذکور نظارت و کنترل داشته باشد، در حالی که در نهادهای وابسته به سازمان ملل این نفوذ خیلی کمتر است.

مشکل این است که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نمی‌توانند بدون همکاری نزدیک‌تر با نهادهای سازمان ملل به فعالیت خود بپردازند. صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، مؤسسات عمومی هستند که صندوق بین‌المللی پول در مسائل اقتصاد کلان (بودجه، مالی و نرخ تبادل عرض) و بانک جهانی در مسائل توسعه‌ای فعالیت دارند. نهادهای مربوط به سازمان ملل، مؤسساتی تخصصی هستند. مثلاً یونیسف در خصوص سلامت و آموزش و پرورش کودکان، دانش و آگاهی گسترده دارد؛ صندوق جمعیت سازمان ملل^۲ در برنامه تنظیم خانواده مهارت زیادی از خود نشان داده است؛ سازمان غذا و کشاورزی^۳ در کشاورزی بی‌رقیب است؛ سازمان بهداشت جهانی در بهداشت و سلامت عمومی و کنترل بیماری‌ها قابلیت بی‌نظیری دارد؛ برنامه توسعه سازمان ملل در ظرفیت‌سازی و مدیریت بی‌بدیل است؛ و غیره. از سوی دیگر، نهادهای تخصصی به ندرت دارای تفکر اقتصاد کلان هستند که بخش مهمی از چشم‌انداز صندوق

1. Follow the Money

2. United Nations Fund for Population Activities (UNFPA)

3. Food And Agriculture Organization (FAO)

بین‌المللی پول - بانک جهانی به‌شمار می‌رود. بدون همکاری نزدیک‌تر نهادهای تخصصی سازمان ملل با صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، هیچ‌یک از این نهادها نمی‌توانند کار خود را به‌درستی انجام دهند.

۹-۱۴ گام‌های بعدی

فقر شدید تله‌ای است که می‌توان با سرمایه‌گذاری‌های هدفمند از آن گریخت، به شرط آنکه سرمایه‌گذاری‌های مورد نیاز تحت آزمایش قرار گرفته و تأیید شوند و طرح سرمایه‌گذاری بتواند به‌عنوان بخشی از نوعی پیمان جهانی بین کشورهای فقیر و ثروتمند به اجرا درآید که بر استراتژی کاهش فقر مبتنی بر اهداف توسعه هزاره متمرکز شده است. تمام اخبار مهم همین است. اما آیا می‌توان گفت تمام این هدف قابل اجراست؟ آیا کمک به فقرا درحقیقت باعث ورشکستگی کشورهای ثروتمند می‌شود؟ من در بخش بعدی با ارائه برخی جزئیات به این سؤال مهم و اساسی پاسخ داده‌ام.

فصل پانزدهم

آیا ثروتمندان استطاعت
کمک به فقرا را دارند؟

شاید درخواست از ثروتمندان برای تقبل مسئولیت کمک به فقیرترین فقرا برای فرار از تله فقر کاملاً نسنجیده و غیرعقلانه به نظر برسد. چنین وظیفه‌ای نه تنها بی‌پاداش و بی‌پایان است، بلکه امکان دارد هزینه آن بیش از استطاعت مالی آنها باشد - و یا حداقل این‌گونه به نظر می‌رسد. علاوه بر اینها آیا اثبات نشده است که برنامه‌های رفاهی خود جهان ثروتمند بسیار زیاد و خارج از کنترل است؟ آیا کشورهای ثروتمند به اندازه کافی دارای گرفتاری‌ها و آشفتگی‌های مالی و مشکلاتی نیستند که در حال حاضر آنها را به خود مشغول کرده باشد؟ چگونه امکان دارد کشورهای ثروتمند مسئولیت میلیاردها انسانی را به عهده بگیرند که خارج از مرزهای آنها و در کشورهای زندگی می‌کنند که رشد جمعیت بالا و سریعی دارند؟ تمام اینها سؤالات کاملاً منطقی هستند. خوشبختانه برای این سؤالات، پاسخ‌های منطقی نیز وجود دارد. هرچه دقیق‌تر به مسئله نگاه کنیم بیشتر به این نتیجه می‌رسیم که سؤالات فوق به این معنا نیست که آیا ثروتمندان می‌توانند استطاعت کمک به فقرا را داشته باشند، بلکه به این معناست که آیا ممکن است ثروتمندان استطاعت کمک به فقرا را نداشته باشند.

حقیقت این است که اکنون هزینه کمک به فقرا در مقایسه با هرگونه معیار مرتبگی - درآمد، مالیات، هزینه تعلل بیشتر و منافع حاصل از کمک - بسیار اندک و ناچیز است. مهم‌تر آنکه، این وظیفه را می‌توان در حیطه محدودیت‌هایی که جهان ثروتمند در حال حاضر متعهد شده است، انجام داد: ۰/۷ درصد از تولید ناخالص ملی کشورهای پردرآمد، یعنی فقط هفت سنت از هر ۱۰ دلار درآمد. تمام بررسی‌ها و مباحث گذشته درخصوص مساعدت‌های توسعه‌ای و اینکه آیا ثروتمندان برای کمک به فقرا، به اندازه کافی تلاش کرده‌اند، درواقع به این نتیجه رسیده‌اند که کمتر از ۱ درصد

درآمد جهان ثروتمند برای این منظور کافی است. تلاشی که از ثروتمندان توقع می‌رود آن قدر اندک و ناچیز است که انجام کمتر از آن بدان معناست که با بی‌شرمی تمام به بخش بزرگی از جهان اعلام کنیم «شما ارزش هیچ‌چیزی را ندارید». بنابراین اگر در سال‌های آتی، ثروتمندان پاسخ چنین رفتار بی‌رحمانه‌ای را دریافت کنند و در آتشی که خود قبلاً فروخته‌اند، بسوزند، نباید تعجب کرد.

پنج دلیل وجود دارد که نشان می‌دهد سطح تلاش خواسته شده از ثروتمندان، حقیقتاً ناچیز و اندک است. اول آنکه، شمار افرادی که در فقر شدید به سر می‌برند اکنون کاهش یافته و بخش نسبتاً کوچکی از جمعیت جهان را شامل می‌شود. طبق ارزیابی‌های بانک جهانی، امروزه حدود ۱/۱ میلیارد انسان در فقر شدید زندگی می‌کنند که اندکی کمتر از یک‌پنجم جمعیت جهان را در برمی‌گیرد. یک نسل قبل این رقم بسیار بالا و حدود یک‌سوم بود. دو نسل قبل، این رقم نزدیک به نیمی از جمعیت جهان را شامل می‌شد. اگر بخواهیم منصفانه سخن بگوییم باید پذیرفت که آن بخش از جمعیت جهان که هنوز در فقر شدید گرفتارند، قابل مدیریت هستند.

دوم آنکه، هدف ما پایان دادن به فقر شدید است و نه پایان دادن به تمام انواع فقر و بدیهی است که هدف ما برابری درآمدهای جهان و یا کم کردن فاصله و شکاف بین ثروتمندان و فقرا نیست. البته شاید هدف دوم هم محقق شود؛ اما اگر قرار باشد چنین اتفاقی به‌وقوع بپیوندد، فقرا باید با تکیه بر تلاش و کوشش خود، ثروتمند شوند. در حال حاضر ثروتمندان می‌توانند با ارائه برخی مساعدت‌ها به افرادی که در فقر شدید به سر می‌برند آنها را یاری دهند تا خود را از تله فقری که اکنون آنها را گرفتار کرده است، آزاد کنند.

سوم آنکه، موفقیت در پایان دادن به تله فقر بیش از آنچه به‌نظر می‌رسد، سهل و آسان است. برای مدت‌های طولانی، بسیاری از تفکرات و ایده‌های اقتصادی بر پرسش نادرستی متمرکز شده بودند - چگونه می‌توان کشورهای فقیر را به الگوهای بارز و برجسته مدیریت مناسب یا اقتصادهای بازار کارآمد تبدیل کرد. در راستای شناخت اقدامات خاص، تأیید شده و کم‌هزینه‌ای که بتواند در استانداردهای زندگی و رشد اقتصادی تغییراتی دهند، تلاش بسیار اندکی صورت گرفته است. وقتی وارد عمل شده و از سرمایه‌گذاری در

زمینه‌های مختلف - جاده، برق، حمل‌ونقل، خاک، آب و بهداشت عمومی - سخن می‌گوییم، ناگهان رعب و وحشت ما از این وظیفه تا حد زیادی کاهش می‌یابد.

چهارمین دلیل این است که جهان ثروتمند امروزه بسیار ثروتمندتر شده است. تلاش برای پایان دادن به فقر شدید که حتی در یک یا دو نسل قبلی غیرممکن و دور از دسترس به نظر می‌رسید، امروزه به راحتی قابل حصول است چون اکنون هزینه این کار فقط بخش بسیار کوچکی از درآمد بسیار بالا و چشمگیر جهان ثروتمند را به خود اختصاص خواهد داد. بخشی از راه حل واداشتن اهداکنندگان به پایبندی به تعهدات خود در قبال افراد بسیار فقیر جهان به‌ویژه برای آمریکا، این است که مسئولیت بیشتری را متوجه ثروتمندترین ثروتمندان کند و این مسئولیت را نه به عهده مالیات‌دهندگان معمولی بلکه به عهده مالیات‌دهندگانی بگذارد که درآمد آنها در صدر جداول درآمدی قرار دارند. جهان ثروتمند می‌تواند از عهده پرداخت بخش چشمگیری از آنچه مورد نیاز است، برآید و این وظیفه را می‌تواند یا با افزایش اندک مالیات و یا با افزایش چشمگیر و وسیع حس بشردوستانه‌ای که با ثروت وسیع آنها تناسب دارد، انجام دهد.

دلیل پنجم این است که امروزه ابزارهای ما بیش از هر زمان دیگری پرقدرت و نیرومند هستند. تلفن‌های همراه و اینترنت به قحطی و کمبود اطلاعات در آسیا و آفریقا پایان داده‌اند. اکنون سیستم‌های لجستیکی ارتقایافته، صنایع جهانی را قادر ساخته‌اند تا در دورافتاده‌ترین و محروم‌ترین مناطق جهان فعالیت سودمندان‌ای داشته باشند. فعالیت‌های نوین کشاورزی، از جمله تولید بذره‌های اصلاح شده، بیوتکنولوژی کشاورزی و مدیریت علمی مواد مغذی خاک، باعث ترمیم و احیای زمین‌هایی شده‌اند که برای مدت‌های طولانی دچار فرسایش شده بودند و همچنین زمین‌هایی را که قبلاً بایر و لم‌یزرع تلقی می‌شدند به زیر کشت برده‌اند. رویکردهای جدید پیشگیری و کنترل بیماری‌ها باعث ایجاد چشم‌انداز موفقیت‌های بزرگی در حیطه‌های پزشکی شده است. کاملاً صحیح است که هنوز این سرمایه‌گذاری‌ها در اختیار بخش کوچک و ناچیزی از فقیرترین فقرا قرار می‌گیرد. استراتژی افزایش سرمایه‌گذاری‌های اساسی در بخش‌های زیربنایی، بهداشت و سلامت و آموزش و پرورش، محور مرکزی کاهش فقر را تشکیل می‌دهد و اجرای این سرمایه‌گذاری‌ها با بهره‌گیری از روند تکنولوژیکی رو به رشد به شکلی کاملاً مؤثر و کارآمد صورت گرفته است.

در ادامه به برآورد و ارزیابی‌هایی درخصوص میزان هزینه تحقق هدف کاهش فقر و تعیین پرداخت‌کننده این هزینه می‌پردازیم.

۱-۱۵ ساده‌ترین برآورد

اولین بخش از مشکل - ساده‌ترین اما درعین حال عبرت‌آموزترین بخش - این است که پرسیم چه میزان از درآمد کشورهای ثروتمند باید به کشورهای فقیر منتقل شود تا تمام جهان فقیر را به سطحی از درآمد برساند که برای تأمین نیازهای اساسی و اولیه کافی باشد. مارتین راولیون^۱ و همکارانش در گروه فقر بانک جهانی برای بررسی این پرسش - حداقل به شکل تقریبی - به جمع‌آوری اطلاعات پرداخته‌اند. بانک جهانی برآورد کرده است که هر فرد برای تأمین نیازهای اساسی خود روزانه به ۱/۰۸ دلار نیاز دارد، این رقم در سال ۱۹۹۳ و طبق قیمت‌های هماهنگ با قدرت خرید برآورد شده است. گروه راولیون با استفاده از بررسی‌ها و مطالعات مربوط به خانوار، شمار افراد فقیری را که در سراسر جهان زیر خط فقر و همچنین میانگین درآمد این افراد را محاسبه کرده‌اند.

طبق محاسبات بانک جهانی، در تاریخ ۲۰۰۱ حدود ۱/۱ میلیارد نفر زیر خطر فقر ۱/۰۸ دلاری و با میانگین درآمد روزانه ۰/۷۷ دلار و یا میانگین درآمد سالیانه ۲۸۱ دلار زندگی می‌کردند. مهم‌تر آنکه فقرا برای تأمین نیازهای اولیه خود روزانه حدود ۰/۳۱ دلار (۱/۰۸ دلار منهای ۰/۷۷ دلار) و سالیانه ۱۱۳ دلار کسری داشتند. بنابراین در سراسر جهان، کل کسری درآمد سالیانه فقرا در سال ۲۰۰۱ برای هر نفر ۱۱۳ دلار بود که در صورت ضرب این رقم در ۱/۱ میلیارد نفر فقیر، کسری درآمد فقرا حدود ۱۲۴ میلیارد دلار برآورد شد.

با استفاده از همین واحدهای محاسباتی (قدرت خرید مبتنی بر دلار آمریکا در سال ۱۹۹۳)، درآمد ۲۲ کشور اهداکننده کمیتت مساعدت توسعه^۲ در سال ۲۰۰۱ حدود ۲۰/۲ تریلیون دلار برآورد شد. بنابراین در مقام نظر می‌توان گفت که انتقال ۰/۶ درصد از درآمد اهداکنندگان، یعنی حدود ۱۲۴ میلیارد دلار، می‌تواند سطح درآمد تمام ۱/۱

1. Martin Ravallion

2. Development Assistance Committee (DAC)

میلیارد انسانی که در سراسر جهان در فقر شدید به سر می‌برند را تا سطح تأمین نیازهای اساسی افزایش دهد. قابل توجه اینکه، چنین انتقالی را می‌توان در چارچوب ۰/۷ درصد از تولید ناخالص ملی کشورهای اهداکننده نیز انجام داد. امکان چنین انتقالی در سال ۱۹۸۰، زمانی که شمار فقیرترین فقرا بیشتر (۱/۵ میلیارد نفر) و درآمد کشورهای ثروتمند به شکل قابل توجهی کمتر بود، به هیچ عنوان وجود نداشت. در سال ۱۹۸۱، کل شکاف و فاصله درآمد حدود ۲۰۸ میلیارد دلار بود (که باز هم طبق قیمت‌های منطبق بر قیمت خرید محاسبه شده است) و مجموع تولید ناخالص ملی کشورهای اهداکننده ۱۳/۲ تریلیون دلار بود. بنابراین در سال مذکور برای افزایش درآمد فقیرترین فقرا به سطح نیازهای اولیه باید حدود ۱/۶ درصد از درآمد کشورهای ثروتمند به کشورهای فقیر منتقل می‌شد.

۲-۱۵ رویکرد تخمین نیازها

به‌جز فوریت‌های بشردوستانه، انتقال مستقیم پول نقد تقریباً به‌ندرت روشی جالب و جذاب برای تحویل مساعدت رسمی توسعه^۱ به‌شمار می‌رود. انتقال وجوه نقد می‌تواند سطح درآمد اندک فقرا را افزایش دهد، اما اگر این وجوه نقد منحصراً به پر کردن شکاف مصرف منجر شوند، نمی‌توانند تله فقر را در هم بشکنند. همان‌گونه که قبلاً توضیح داده شد، برای پایان دادن به تله فقر باید از کمک‌های مستقیم خارجی برای سرمایه‌گذاری در سرمایه‌های زیربنایی و انسانی (از طریق ارائه خدمات عمومی در بخش بهداشت، تغذیه و آموزش و پرورش) بهره‌گیری و به این ترتیب این قدرت و اختیار را به فقرا داد تا با تکیه بر خود از بهره‌وری بیشتری برخوردار شوند و کشورهای فقیر را به مسیر رشد خودکفا هدایت کرد.

برای تخمین هزینه‌های سرمایه‌گذاری مورد نیاز پایان دادن به فقر شدید، کمیسیون اقتصاد کلان و بهداشت سازمان بهداشت جهانی و پروژه هزاره سازمان ملل به رویکردی صریح دست یافته‌اند که دارای ۶ مرحله خاص است و مفید بودن این رویکرد برای دو نهاد فوق‌کاملاً به اثبات رسیده است. نکته کلیدی تعیین یک بسته مرکزی از زیرساخت‌های عمومی و سرمایه‌گذاری‌های اجتماعی برای تأمین نیازهای اولیه و پایان

1. Official Development Assistance (ODA)

دادن به تله فقر است. این سرمایه‌گذاری‌ها شامل جاده، برق، آب و بهداشت، مراقبت‌های پزشکی، آموزش و پرورش و غیره می‌شود. رویکرد مورد نیاز برای برآورد هزینه سرمایه‌گذاری‌های فوق شامل ۶ مرحله ذیل است:

- تعیین بسته نیازهای اساسی،
 - تعیین نیازهای تأمین نشده جمعیت هریک از کشورها،
 - برآورد هزینه تأمین نیازهای تأمین نشده از طریق سرمایه‌گذاری‌ها با در نظر گرفتن رشد جمعیت در آینده،
 - برآورد آن بخش از سرمایه‌گذاری‌ها که می‌تواند از سوی خود کشور مورد نظر تأمین هزینه شود،
 - برآورد شکاف سرمایه‌گذاری اهداف توسعه هزاره که باید از سوی اهداکنندگان پوشش داده شود،
 - تخمین اندازه و میزان مشارکت اهداکنندگان به نسبت درآمد آنها.
- این برآوردها هزینه جهانی پایان دادن به فقر شدید را نشان خواهد داد. برآوردهای فوق بدان معنا نیست که مقادیر مذکور پول باید به‌طور خودکار از جانب ثروتمندان جمع‌آوری و به فقرا تحویل داده شود. همان‌طور که بارها تأکید کرده‌ام، انتقال واقعی سرمایه‌ها باید بر مبنای برنامه‌های دقیق مخصوص به هر کشوری صورت بگیرد که از طریق روندهای آزاد و مشورتی تدوین و از سوی مدیریتی مناسب در کشور دریافت‌کننده حمایت شده و همچنین تحت کنترل و ارزیابی دقیق قرار گرفته باشند. متأسفانه بنا به همین دلایل است که جریان حقیقی منابع بسیار کمتر از میزان مورد نیاز است که ارزیابی‌ها نشان داده‌اند. در این صورت اگر حیطه‌های فقر شدید همچنان باقی بماند، دلیل آن عدم اراده اهداکنندگان نخواهد بود. بلکه دلیل اصلی عدم توانایی کشورهای دریافت‌کننده در بهره‌گیری کارآمد و مؤثر از حمایت اهداکنندگان خواهد بود.

۳-۱۵ بسته نیازهای اساسی

کمیسیون اقتصاد کلان و بهداشت سازمان بهداشت جهانی ۴۹ مورد از خدمات بهداشتی اساسی را تعیین کرد که تشکیل‌دهنده بسته مداخله‌های بهداشتی است. پروژه هزاره

فصل پانزدهم آیا ثروتمندان استطاعت کمک به فقرا را دارند؟ ۴۴۳

سازمان ملل فهرست مداخله‌های بهداشتی را توسعه داد و آن را با مداخله‌های سایر حیطه‌ها - تولید غذا و تغذیه، آموزش و پرورش، زیرساخت‌ها - تکمیل و به ارائه ۱۵۰ مداخله یا خدمات عمومی پرداخت که باید در سراسر جهان قابل دسترسی باشند. معیارهای نیاز، معیارهای حداقلی هستند که نشان می‌دهند عدم دسترسی به مداخله‌های فقر باعث ایجاد فقر شدید می‌شود. به‌عنوان مثال این مداخله‌ها عبارت‌اند از:

- تحصیلات اولیه برای تمام کودکان با نسبت هدف‌گذاری شده و معینی از

دانش‌آموزان به معلمان،

- برنامه‌های غذایی برای تمام افراد آسیب‌پذیر،

- دسترسی جهانی به پشه‌بندهای ضد مالاریا برای تمام خانوارهای مناطق مالاریا

خیز،

- دسترسی به آب آشامیدنی سالم و بهداشت اولیه،

- نیم کیلومتر جاده هموار برای هر صد نفر،

- دسترسی به سوخت‌های مدرن پخت‌وپز و اجاق گازهای پیشرفته برای کاهش

آلودگی هوای داخل منازل.

در حال حاضر نیازهای مذکور و سایر نیازها در کشورهای دارای درآمد بالا و حتی برای فقرای این جوامع به میزان ۱۰۰ درصد تحقق یافته‌اند. این حقیقت بیانگر این نکته است که در کشورهای ثروتمند، فقر شدید (عدم دسترسی به نیازهای اولیه) با فقر نسبی (اشغال جایگاهی در انتهای جدول توزیع درآمد) تفاوت زیادی دارد. در کشورهای دارای درآمد متوسط نیز مداخله‌های مذکور عمدتاً برای بیشتر افراد جمعیت، اگر نه برای تمام آنها، قابل دسترسی است.

تحقق نیازهای فوق برای کل جمعیت کشورها مستلزم یک دهه و (یا بیشتر) سرمایه‌گذاری در زمینه سرمایه‌های فیزیکی و انسانی است. گام بعدی این تحلیل، تخمین و برآورد تعداد افرادی است که در هر یک از کشورها به خدمات مربوطه دسترسی ندارند و همچنین پیشنهاد یک نمودار یا جدول سرمایه‌گذاری است که بتواند در یک دوره زمانی خاص و تعیین شده شکاف موجود را پُر کند. پروژه هزاره سازمان ملل به برآورد یک نمودار سرمایه‌گذاری تا سال ۲۰۱۵ پرداخت که برای تحقق اهداف

توسعه هزاره، چشم‌انداز مناسبی را ارائه داده است. البته، چنین برآوردهایی مستلزم دانش دقیق مبتنی بر کشور مورد نظری هستند که بتوان آن را با درجه دقت بالایی فقط در همان کشور به کار گرفت، اما با توجه به اهداف پروژه هزاره سازمان ملل و هدف ما در این کتاب، می‌توان به ارزیابی‌های کلی‌تری نیز بسنده کرد.

پروژه هزاره سازمان ملل برای پنج کشور در حال توسعه - بنگلادش، کامبوج، غنا، تانزانیا و اوگاندا - هزینه‌های توسعه زیرساخت‌ها و خدمات اجتماعی را تا سال ۲۰۱۵ محاسبه و اعلام کرد که در دوره زمانی ۲۰۱۵ تا ۲۰۰۵ برای هر فرد سالیانه به ۱۰۰ دلار نیاز است (تمام هزینه‌ها در تحقیق سازمان ملل بر مبنای قیمت ثابت دلار آمریکا در سال ۲۰۰۰ برآورد شده‌اند). از آنجا که اطلاعات مرتبط با هزینه‌ها به دلیل برخی مداخلات اساسی^۱ غیرقابل دسترسی بود، نرخ صحیح نیازها می‌بایست ۱۱۰ دلار یا بیشتر باشد. برای جهان ثروتمند با درآمد سالیانه ۲۷ هزار دلار برای هر فرد و درآمدهای دولتی هفت هزار دلار یا بیشتر برای هر فرد در سال، رقم ۱۱۰ دلار بسیار اندک و ناچیز است. اما برای کشورهای فقیرتر، ۱۱۰ دلار رقم بسیار بزرگی است که با درآمد سرانه اتیوپی در سال ۲۰۰۱ برابری می‌کند و یک‌سوم میانگین درآمد سرانه این پنج کشور در حال توسعه را شامل می‌شود. علاوه بر این، بیشتر خدمات را باید دولت فراهم و ارائه کند. اما درآمدهای دولت در کشورهای کم‌درآمد عمده‌تاً ۱۰ درصد از درآمدهای ملی را تشکیل می‌دهند. بنابراین در کشوری با سرانه سیصد دلار، عواید داخلی برای بودجه ملی باید با سرانه سی دلار برابر باشد، یعنی کمتر از یک‌سوم هزینه فراهم کردن بسته اساسی زیرساخت‌ها و خدمات اجتماعی.

گام بعدی پس از تعیین هزینه بسته اساسی، تعیین این نکته است که چه کسی باید این هزینه را پرداخت کند. خود خانوارها از درآمد خانواده فقط می‌توانند بخش ناچیزی از هزینه نیازهای اساسی خود را مثلاً با خرید از تولیدکنندگان بخشی خصوصی، پرداخت کنند. دولت می‌تواند بخش بزرگ‌تری از این هزینه را از محل درآمدهای عمومی داخلی پرداخت کند. بخش باقی‌مانده همان «شکاف تأمین سرمایه»

۱. مداخله‌هایی که هنوز مورد ارزیابی قرار نگرفته‌اند، عبارت‌اند از: تحصیلات عالی، زیرساخت‌های ذخیره و توزیع آب و سوخت، سیستم‌های آبیاری، بنادر و راه‌آهن، فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات و سرمایه‌گذاری‌های خاص در قابلیت پایداری محیط زیست.

است که اهداکنندگان بین‌المللی باید آن را پرداخت کنند. برای اختصاص این سهم ۱۱۰ دلاری سالیانه، پروژه هزاره سازمان ملل فرضیات زیر را مطرح کرد. اول آنکه، فرض شد درآمدهای دولتی اختصاص یافته به کاهش فقر را می‌توان به‌عنوان بخشی از تولید ناخالص داخلی، به میزان چشمگیری، به‌ویژه ۴ درصد تا سال ۲۰۱۵، افزایش داد. فرض دوم پروژه هزاره سازمان ملل این بود که هزینه بسته‌های اساسی برخی از بخش‌ها - مانند بهداشت و آموزش و پرورش - می‌تواند به‌طور کامل از سوی بخش دولتی و عمومی پرداخت شود. سوم آنکه، خانوارها می‌توانند بخشی از هزینه‌های مصرف انرژی، آبرسانی، خدمات بهداشتی و سرمایه‌گذاری‌های بهره‌وری کشاورزی را پرداخت کنند، اما این پرداخت‌ها باید طبق میزان درآمد خانواده درجه‌بندی شود: خانواده‌هایی که در فقر شدید به سر می‌برند خدمات را با یارانه کامل دریافت کنند، گروه متوسط خانوارها بخشی از هزینه‌ها را پرداخت کنند و خانواده‌های پردرآمد تمام هزینه‌های خود را پوشش دهند.

۴-۱۵ تقسیم هزینه‌های سرمایه‌گذاری

پروژه هزاره سازمان ملل با بهره‌گیری از این رویکرد هزینه‌های کلی تحقق اهداف و چگونگی توزیع این هزینه‌ها بین دولت ملی، خانوارها (که می‌بایست از جیب پرداخت می‌کردند) و اهداکنندگان را تعیین کرد. بنا به دو دلیل عمده این هزینه‌ها در مناطق مختلف، متفاوت است. اول آنکه، نیازها متفاوت است. دوم آنکه، هزینه‌های تحقق نیازها متفاوت است. به‌طور کلی هزینه اجرای بسته سرمایه‌گذاری‌ها در کشورهای فقیر بسیار کمتر است، چون هزینه کار در این کشورها کمتر است.

با توجه به فرضیه‌های فوق، نتایج حاصله برای پنج کشور در حال توسعه به این شرح بود: از ۱۱۰ دلار برای هر فرد در هر سال، خانوارها قادر خواهند بود حدود ۱۰ دلار در سال برای هر فرد بپردازند، درحالی‌که انتظار می‌رفت دولت از محل عواید، بودجه ۳۵ دلار برای هر فرد در هر سال را پرداخت کند. بخش باقی‌مانده که بخش عمده‌ای از رقم مورد نظر بود، یعنی ۶۵ دلار برای هر فرد در هر سال، شکاف تأمین سرمایه را تشکیل می‌داد که می‌بایست از سوی اهداکنندگان پرداخت می‌شد.

وقتی همین برآوردها درباره کشورهای دارای درآمد متوسط انجام می‌شود، نتیجه کاملاً تغییر می‌کند. کشورهای نظیر برزیل، شیلی یا مکزیک قادر هستند تمام هزینه بسته خدماتی را از محل منابع داخلی تأمین کنند. آنها برای پایان دادن به فقر شدید نیازی به کمک اهداکنندگان ندارند، چون آنها برای انجام این وظیفه منابع داخلی مکفی در اختیار دارند. البته امکان دارد در این کشورها هنوز هم افراد زیادی وجود داشته باشند که در فقر شدید به سر ببرند، اما طبق این تحلیل، دلیل عمده آن عدم تلاش‌های داخلی است. چین نیز قادر است تا حد زیادی نیازهای خود را پوشش دهد. هند در بین این دو گروه قرار گرفته است و به میزان قابل توجهی کمک یعنی چهار تا پنج دلار برای هر فرد در هر سال - نیاز دارد، اما این میزان می‌تواند با گذشت زمان کاهش یابد، چون رشد سریع اقتصادی هند همچنان ادامه دارد.

به‌طور کلی می‌توان گفت کشورهای دارای درآمد متوسط قادرند نیازهای خود را پوشش بدهند، درحالی‌که کشورهای کم‌درآمد، برای تأمین نیازهای خود تا سال ۲۰۱۵ نیازمند کمک‌های خارجی اندکی هستند. اگرچه تعیین هزینه‌ها بر مبنای وسعت جهانی حقیقتاً نیازمند برآورد دقیق کشور به کشور است، اما با برآورد کلی حاصل از تخمین‌های دقیق صورت گرفته در خصوص تعداد اندکی از کشورها به ما این امکان را می‌دهد که میزان تلاش جهانی اهداکنندگان را تخمین زده و ارزیابی کنیم. گمانه‌های کلی در این زمینه نشان می‌دهند که تا سال ۲۰۱۵ کمک‌های اهدایی مورد نیاز برای آفریقای سیاه حدود چهار میلیارد دلار و برای کل کشورهای در حال توسعه، دو برابر این رقم یعنی هشتاد میلیارد دلار می‌باشد. این تخمین با راهی ساده‌تر برای رسیدن به رقم مورد نظر کاملاً هماهنگی دارد. با توجه به اینکه ۱/۱ میلیارد نفر در فقر شدید به سر می‌برند و نیاز سالیانه کمک سرانه هریک از آنها ۶۵ دلار است، تا سال ۲۰۱۵ هزینه اهداکنندگان، سالیانه ۷۲ میلیارد دلار به علاوه هزینه‌های مداخله‌های جهانی مانند توسعه واکسیناسیون و هزینه مدیریت افزایش کمک‌ها خواهد بود. لازم به تکرار است که هزینه واقعی این سرمایه‌گذاری‌های کمتر از آنچه برآورد شده خواهد بود، چون این سرمایه‌گذاری‌ها فقط کشورهایی را پوشش خواهد داد که به اندازه کافی دارای برنامه‌ریزی و مدیریت مناسب برای توجیه کمک‌ها باشند.

فصل پانزدهم آیا ثروتمندان استطاعت کمک به فقرا را دارند؟ ۴۴۷

جدول ۱-۱۵ نشان‌دهنده جزئیات منطقه‌ای کمک‌های اهدایی برای تأمین هزینه سرمایه‌گذاری‌هایی است که لازمه تحقق اهداف توسعه هزاره می‌باشند. این جدول نشان می‌دهد که آفریقا و آسیا همچنان دو کانون فقر شدید و دو منطقه‌ای هستند که هنوز به کمک‌های وسیع اهدایی نیاز مبرم و فوری دارند. البته در سایر مناطق نیز برخی از کشورها وجود دارند که نیازمند کمک‌های خارجی هستند، بنابراین چنین برآوردی باید بر مبنای کشور به کشور انجام شود.

جدول ۱-۱۵ جزئیات منطقه‌ای حمایت‌های بودجه‌ای سالیانه درخواستی

از اهداکنندگان برای تحقق اهداف توسعه هزاره

(ارقام به میلیارد دلار و مطابق با قیمت دلار آمریکا در سال ۲۰۰۳)

۲۰۱۵	۲۰۰۶	
۸/۹	۱۱/۱	آسیای شرقی و اقیانوسیه
۲/۹	۲/۰	اروپا و آسیای مرکزی
۱/۳	۰/۷	آمریکای لاتین و کارائیب
۱/۴	۰/۹	خاورمیانه و شمال آفریقا
۳۶/۸	۲۲/۴	آسیای جنوبی
۸۳/۴	۳۶/۴	آفریقای سیاه
۱۳۴/۷	۷۳/۵	جمع کل

مأخذ: پروژه هزاره سازمان ملل، ۲۰۰۵.

داده‌های جزئی سرمایه‌های خارجی مورد نیاز برای اجرای برنامه سرمایه‌گذاری در جدول ۲-۱۵ نشان داده شد و در آن برای این‌گونه برآوردهای دقیق از سه کشور آفریقای سیاه بهره گرفته شده است. جدول نشان می‌دهد که کمک‌های خارجی را در چه جاهایی باید به کار برد: ۳۵ درصد از کل کمک‌های خارجی باید به بخش بهداشت و سلامت، ۳۵ درصد به بخش انرژی و زیرساخت‌های جاده‌ای، ۱۵ درصد به آموزش و پرورش، ۲ درصد به آب و بهداشت عمومی و بخش باقی‌مانده به سایر قسمت‌های بسته اساسی اختصاص یابد.

جدول ۲-۱۵ داده‌های جزئی مساعدت‌های رسمی توسعه برای تحقق اهداف توسعه هزاره در غنا، تانزانیا و اوگاندا

(ارقام طبق قیمت دلار در سال ۲۰۰۳)

غنا				
در تمام دوره زمانی ۲۰۰۶ - ۲۰۱۵				
کل حمایت بودجه‌ای خارجی مورد نیاز	میانگین سالانه (میلیون دلار)	میانگین سرانه (دلار)	میانگین درصد تولید ناخالص داخلی	X درصد از کل حمایت بودجه‌ای خارجی
گرسنگی	۷۴	۳/۰	۰/۹	۵/۶
آموزش و پرورش	۲۶۶	۱۱/۰	۳/۲	۲۰/۲
برابری جنسیتی	۴۰	۱/۶	۰/۵	۳/۰
سلامت	۳۷۵	۱۵/۴	۴/۵	۲۸/۵
آبرسانی و بهداشت عمومی	۳۳/۱	۱/۴	۰/۴	۲/۵
بهبود زندگی زاغه‌نشینان	۱۶/۰	۰/۷	۰/۲	۱/۲
انرژی	۱۱۵	۴/۷	۱/۴	۸/۷
جاده	۱۵۴	۶/۳	۱/۹	۱۱/۷
سایر موارد	۲۴۳	۱۰/۰	۲/۹	۱۸/۵
جمع کل	۱۳۱۷	۵۴/۱	۱۵/۹	۱۰۰/۰
تانزانیا				
در تمام دوره زمانی ۲۰۰۶ - ۲۰۱۵				
کل حمایت بودجه‌ای خارجی مورد نیاز	میانگین سالانه (میلیون دلار)	میانگین سرانه (دلار)	میانگین درصد تولید ناخالص داخلی	X درصد از کل حمایت بودجه‌ای خارجی
گرسنگی	۱۶۳	۳/۸	۱/۱	۵/۸
آموزش و پرورش	۳۲۷	۷/۷	۲/۱	۱۱/۷
برابری جنسیتی	۷۰	۱/۶	۰/۵	۲/۵
کل حمایت بودجه‌ای خارجی مورد نیاز	میانگین سالانه (میلیون دلار)	میانگین سرانه (دلار)	میانگین درصد تولید ناخالص داخلی	X درصد از کل حمایت بودجه‌ای خارجی
سلامت	۹۲۰	۲۱/۷	۵/۹	۳۳/۰

فصل پانزدهم آیا ثروتمندان استطاعت کمک به فقرا را دارند؟ ۴۴۹

جدول ۲-۱۵ داده‌های جزئی مساعدت‌های رسمی توسعه برای تحقق اهداف توسعه هزاره در غنا، تانزانیا و اوگاندا

(ارقام طبق قیمت دلار در سال ۲۰۰۳)

۱/۹	۰/۳	۱/۲	۵۲/۵	آبرسانی و بهداشت عمومی
۱/۶	۰/۳	۱/۰	۴۴/۳	بهبود زندگی زاغه‌نشینان
۷/۲	۱/۳	۴/۷	۲۰۱	انرژی
۲۱/۰	۳/۸	۱۳/۸	۵۸۶	جاده
۱۵/۲	۲/۷	۱۰/۰	۴۲۴	سایر موارد
۱۰۰/۰	۱۸/۰	۶۵/۴	۲۷۸۸	جمع کل
اوگاندا				

در تمام دوره زمانی ۲۰۰۶-۲۰۱۵

کل حمایت بودجه‌ای خارجی مورد نیاز	میانگین سالیانه (میلیون دلار)	میانگین سرانه (دلار)	میانگین درصد تولید ناخالص داخلی	x درصد از کل حمایت بودجه‌ای خارجی
گرسنگی	۷۸	۲/۳	۰/۷	۴/۲
آموزش و پرورش	۲۲۲	۶/۶	۲/۰	۱۲/۰
برابری جنسیتی	۵۰	۱/۵	۰/۴	۲/۷
سلامت	۶۳۴	۱۸/۸	۵/۶	۳۴/۲
آبرسانی و بهداشت عمومی	۲۵/۹	۰/۸	۰/۲	۱/۴
بهبود زندگی زاغه‌نشینان	۱۹/۸	۰/۶	۰/۲	۱/۱
انرژی	۹۰	۲/۷	۰/۸	۴/۸
جاده	۳۹۴	۱۱/۷	۳/۵	۲۱/۳
سایر موارد	۳۳۷	۱۰/۰	۳/۰	۱۸/۲
جمع کل	۱۸۵۲	۵۴/۹	۱۶/۴	۱۰۰/۰

توضیح: شامل ۱۰ دلار سرانه برای پروژه‌های زیربنایی، تحصیلات عالی و قابلیت پایداری محیط زیست.

مأخذ: پروژه هزاره سازمان ملل، ۲۰۰۴.

۵-۱۵ چه میزان مساعدت رسمی توسعه مورد نیاز است؟

حتی اگر بدانیم که در سال ۲۰۰۶ کشورهای فقیر سالیانه حدود هفتاد الی هشتاد میلیارد دلار کمک خارجی نیاز خواهند داشت، باز هم بنا به سه دلیل اصلی، فریبکارانه

خواهد بود که میزان کلی مساعدت‌های توسعه‌ای که کشورهای ثروتمند باید در اختیار فقرا بگذارند را تعیین کنیم. اول آنکه، میزان قابل توجهی از مساعدت‌های اهدایی رسمی به هیچ عنوان برای توسعه به کار نمی‌روند، بلکه برای اهداف دیگری از جمله امدادهای اضطراری، مراقبت و سکنا، پناهندگان، حمایت ژئوپلیتیکی از برخی دولت‌ها و کمک به کشورهای دارای درآمد متوسطی که به طور عمده به فقر شدید پایان داده‌اند، به کار می‌روند. دوم آنکه، فقط بخش کوچکی از کمک‌های خارجی اختصاص یافته به توسعه در حال حاضر به شیوه‌ای ارائه می‌شود که می‌تواند در تأمین هزینه بسته سرمایه‌گذاری مفید و مؤثر باشد. بخش اعظمی از این کمک‌ها، به عنوان مثال، کمک‌های فنی هستند که در برآورد و تخمین هزینه‌های صورت گرفته از سوی پروژه هزاره سازمان ملل مورد محاسبه قرار نگرفته‌اند. بخشی از کمک‌ها به لغو بدهی‌های پرداخت نشده اختصاص می‌یابد. در حالی که لغو بدهی‌ها می‌تواند در توانمندسازی یک کشور برای دسترسی دوباره به بازارهای اعتباری یا به دست آوردن امید دوباره اهمیت زیادی داشته باشد، اما اگر بهره بدهی‌ها پرداخت شود، لغو آنها به افزایش منابع واقعی سرمایه منجر نخواهد شد. علاوه بر این، کشورهای در حال توسعه در راستای بازپرداخت وام‌ها، حدود یازده میلیارد دلار به کشورهای ثروتمند پرداخته‌اند که به ارائه ۵۹ میلیارد دلار کمک‌های خارجی خالص منجر شد. از این رقم حدود ۴۳ میلیارد دلار به کشورهای کم‌درآمد و حدود دوازده میلیارد دلار نیز به حمایت‌های مستقیم از دولت‌ها اختصاص یافت. بخش باقی‌مانده عمدتاً شامل کمک‌های اضطراری و همکاری‌های فنی بود که به جای پرداخت به متخصصان داخلی، عمدتاً به مشاوران خارجی دارای دستمزدهای بالا پرداخت شد. به طور کلی باید گفت از ۴۳ میلیارد دلار اختصاص یافته به کشورهای فقیر فقط دوازده میلیارد دلار به گونه‌ای به این کشورها رسید که بتوان از آنها به عنوان حمایت‌های بودجه‌ای بهره گرفت و به این ترتیب از بسته مداخله‌های نیازهای اساسی حمایت کرد. از ۴۸ میلیارد دلار نرخ خالص مساعدت‌های رسمی توسعه که در سال ۲۰۰۲ به تمام کشورهای در حال توسعه اختصاص یافت، فقط پانزده میلیارد دلار را می‌توان به عنوان حمایت مالی از سرمایه‌گذاری‌ها در بخش نیازهای اساسی در نظر گرفت. ۳۳ میلیارد دلار باقی‌مانده دربرگیرنده سایر ملاحظات و هزینه‌هایی است که برای سرمایه‌گذاری‌های مورد بحث ما قابل دسترسی نیستند. بخشی از آن به امدادهای

اضطراری و همکاری‌های فنی اختصاص می‌یابند که به نوبه خود سرمایه مورد نیاز برای ظرفیت‌سازی را تأمین می‌کنند. سایر نیازهای اساسی، زیرساخت‌های منطقه‌ای و پژوهش‌های جهانی هستند که در حال حاضر چهار میلیارد دلار سرمایه دریافت می‌کنند. سرانجام اینکه، هزینه‌های فعالیت و سایر هزینه‌های سازمان‌های دو و چندجانبه ۹ میلیارد دلار را شامل می‌شود.

علاوه بر هزینه ۷۳ میلیارد دلاری مورد نیاز برای توسعه تحقق نیازهای اساسی ادر سطوح کشوری (که در سال ۲۰۱۵ به ۱۳۵ میلیارد دلار افزایش خواهد یافت)، سالیانه حدود ۴۸ الی ۵۴ میلیارد دلار برای تأمین هزینه سایر نیازها مورد نیاز است. این هزینه‌ها شامل هزینه فعالیت سازمان‌های کمک‌رسانی و درحقیقت هزینه‌های فعال کردن سیستم بین‌المللی کمک‌های اهدایی است. پروژه هزاره سازمان ملل تخمین زده که برای افزایش ظرفیت کمک‌های فنی سازمان‌های بین‌المللی و اهداکننده سالیانه به دو الی پنج میلیارد دلار و علاوه بر آن سالیانه به یک الی سه میلیارد دلار برای تأمین هزینه‌های افزوده اهداکنندگان دوجانبه نیاز است. هزینه‌های افزوده بیانگر مسئولیت‌های عملیاتی افزایش یافته نهادهای تخصصی سازمان ملل، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، بانک‌های توسعه محلی و اهداکنندگان دوجانبه است. همچنین باید به هزینه‌های سرمایه‌گذاری‌های بزرگ‌تر در علوم جهانی متمرکز بر نیازهای فقرا نیز اشاره کرد که تا سال ۲۰۱۵، حدود هفت میلیارد دلار در هر سال برآورد شده است.

اگر قیمت‌ها را سر هم کرده و با کشورهایی که از مدیریت ضعیف برخوردارند و صلاحیت برخورداری از کمک‌های خارجی و هدایت این کمک‌ها را ندارند، سازش بیشتری داشته باشیم، جمع کلی کمک‌های خارجی جهانی با چیزی برابر خواهد بود که در جدول ۳-۱۵ نشان داده شده است. نرخ خالص مساعدت‌های رسمی توسعه در سال ۲۰۰۶ حدود ۱۳۵ میلیارد دلار (بیش از ۶۵ میلیارد دلار) خواهد بود و این رقم تا سال ۲۰۱۵ به تدریج به ۱۹۵ میلیارد دلار افزایش خواهد یافت. واضح است که این ارقام از دقت بالایی برخوردار نیستند. هزینه‌های دقیق تحقق اهداف توسعه هزاره را نمی‌توان تخمین زد، مگر آنکه هر یک از کشورها با تبعیت از روش پروژه هزاره به ارزیابی دقیق

هزینه‌های خود بپردازد. باین حال برآورد فوق بیانگر حقیقتی غیرقابل اجتناب و قاطع است. خلاصه کلام اینکه کمک سالیانه ۱۳۵ الی ۱۹۵ میلیارد دلاری برای یک‌دوره زمانی ۱۰ ساله، از ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۵، تقریباً ۰/۴۴ الی ۰/۵۴ درصد از تولید ناخالص داخلی سالیانه کشورهای ثروتمند در دهه مورد نظر را شامل می‌شود که کمتر از ۰/۷ درصد از تولید ناخالص ملی است که در مساعدت رسمی توسعه مورد تأکید قرار گرفته و سالیانه به ۲۳۵ میلیارد دلار (طبق قیمت ثابت دلار در ۲۰۰۳) خواهد رسید. نکته اینجاست که سرمایه لازم برای تحقق اهداف توسعه هزاره را می‌توان در حیطه مساعدت‌های رسمی توسعه‌ای که کشورهای اهداکننده در حال حاضر قول آن را داده‌اند، تأمین کرد.

با فرض اینکه کشورهای پردرآمد به تعهدات خاصی که در حال حاضر برای افزایش کمک‌ها متقبل شده‌اند، پایبند باشند، لازم است حجم ناخالص مساعدت‌های رسمی توسعه تا سال ۲۰۰۶ از سطح تعهدات کنونی فراتر رفته و تقریباً به ۴۸ میلیارد دلار برسد تا امکان تحقق اهداف توسعه هزاره فراهم شود. لازم به ذکر است که کشورهای اهداکننده هرگز نباید از تعهد ۰/۷ درصدی خود تنزل کنند. برآورد ۱۹۵ میلیارد دلاری حجم خالص مساعدت‌های رسمی توسعه در سال ۲۰۱۵ که در جدول ۳-۱۵ نشان داده شده، یکی از هزینه‌های بالقوه سنگین و چشمگیر را از قلم انداخته است: هزینه کمک به فقیرترین کشورها برای سازگاری با تغییرات آب‌وهوایی بلندمدتی که در حال وقوع است و بخش عمده‌ای از آن از سوی کشورهای ثروتمند ایجاد شده است. با توجه به افزایش دمای هوا و سطح آب اقیانوس‌ها، تغییرات الگوهای بارندگی و افزایش وقوع پدیده‌های شدید جوی، برخی از مناطق پرجمعیت جهان در حال توسعه نیازمند کمک‌های اساسی برای ایجاد سازگاری و انطباق با تغییرات جوی است. سایر نیازمندی‌های مساعدت‌های رسمی توسعه که هنوز پیش‌بینی نشده‌اند، قطعاً در آینده بروز خواهند کرد.

فصل پانزدهم آیا ثروتمندان استطاعت کمک به فقرا را دارند؟ ۴۵۳

جدول ۳-۱۵ هزینه‌های تخمین زده شده تحقق اهداف توسعه هزاره در هر یک از کشورها

۲۰۱۵	۲۰۱۰	۲۰۰۶	۲۰۰۲	(ارقام به میلیارد دلار و طبق قیمت دلار آمریکا در سال ۲۰۰۳)
				۱. نیازهای سرمایه‌گذاری اهداف توسعه هزاره در کشورهای کم‌درآمد
۱۳۵	۸۹	۷۳	۱۲	• شکاف تأمین سرمایه اهداف توسعه هزاره
۷	۷	۷	۵	• ظرفیت‌سازی برای تحقق اهداف توسعه هزاره
۱	۶	۷	-	• کمک‌های بلاعوض برای حمایت از کشورهای دارای بدهی‌های سنگین
۶	۶	۶	۴	• لغو بدهی‌های کشورهای فقیر
۰	۰	۰	-۵	منفی: بازپرداخت بدهی‌های معوقه
۱۴۹	۱۰۸	۹۴	۱۶	جمع جزء
				۲. نیازهای سرمایه‌گذاری اهداف توسعه هزاره در کشورهای دارای درآمد متوسط
۱۰	۱۰	۱۰	۴	• مساعدت‌های رسمی توسعه مستقیماً ارائه شده به دولت
۵	۵	۵	۵	• ظرفیت‌سازی برای تحقق اهداف توسعه هزاره
-۶	-۴	-۳	-۶	منفی: بازپرداخت بدهی‌های معوقه
۹	۱۱	۱۲	۳	جمع جزء
				۳. نیازهای سرمایه‌گذاری اهداف توسعه هزاره در سطح بین‌الملل
۱۱	۷	۳	۲	• همکاری‌های منطقه‌ای و زیرساخت‌ها
۷	۷	۵	۱	• سرمایه‌گذاری برای پژوهش‌های جهانی
۵	۳	۲	۱	• اجرای کنوانسیون‌های ریو
۸	۷	۵	۵	• همکاری فنی با سازمان‌های بین‌المللی
۳۱	۲۳	۱۵	۹	جمع جز

جدول ۳-۱۵ هزینه‌های تخمین زده شده تحقق اهداف توسعه هزاره در هر یک از کشورها

۱۸۹	۱۴۳	۱۲۱	۲۸	هزینه تخمینی تحقق اهداف توسعه هزاره در هر کشور
۲۰۱۵	۲۰۱۰	۲۰۰۶	۲۰۰۲	نیازهای امکان‌پذیر مساعدت‌های رسمی توسعه برای تحقق اهداف توسعه هزاره (میلیارد دلار و طبق قیمت دلار در ۲۰۰۳)
۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	خط مبنای مساعدهای رسمی توسعه برای اهداف توسعه هزاره در ۲۰۰۲
۱۶۱	۱۱۵	۹۴		+ نیازهای فزاینده سرمایه‌گذاری‌های اهداف توسعه هزاره
-۲۵	-۲۳	-۲۱		- سازش با کشورهای فاقد صلاحیت به دلیل عدم مدیریت صحیح
-۹	-۷	-۶		- برنامه‌ریزی مجدد مساعدت‌های رسمی توسعه موجود
۶	۵	۴	۴	+ امدادهای اضطراری و فوریتی
۳۵	۳۴	۳۶	۳۴	+ سایر مساعدت‌های رسمی توسعه*
۱۹۵	۱۵۲	۱۳۵	۶۵	+ شاخص نهایی خالص مساعدت‌های رسمی برای اهداف توسعه هزاره
٪۰/۵۴	٪۰/۴۶	٪۰/۴۴	٪۰/۲۳	درصد از درآمد ناخالص ملی کشورهای عضو کمیته مساعدت‌های توسعه سازمان همکاری اقتصادی و توسعه
٪۰/۲۲	٪۰/۱۵	٪۰/۱۲	٪۰/۰۶	مساعدت‌های رسمی توسعه به کشورهای توسعه‌نیافته (درصد از درآمد ناخالص ملی کشورهای عضو کمیته مساعدت‌های توسعه سازمان همکاری اقتصادی و توسعه)
۱۳۰	۸۷	۷۰		افزایش مطلق در خالص مساعدت رسمی توسعه مورد نیاز (در مقایسه با سال ۲۰۰۲)

جدول ۳-۱۵ هزینه‌های تخمین زده شده تحقق اهداف توسعه هزاره در هر یک از کشورها

تفاوت بین خالص نیازهایی مساعدت رسمی توسعه و تعهدات موجود	۴۸	۵۰	۷۴
--	----	----	----

* شامل مساعدت‌های رسمی توسعه‌ای است که مستقیماً به اهداف توسعه هزاره و هزینه‌های فعالیت سازمان‌های اهداکننده اختصاص نمی‌یابد.

+ این ارزیابی برخی نیازهای مهم مساعدت‌های رسمی توسعه را دربر نمی‌گیرد که این نیازها عبارت‌اند از: پاسخ به مسائل مهم ژئوپلیتیکی از جمله افغانستان یا عراق؛ کاهش تأثیرات آب‌وهوایی، حفاظت از تنوع زیست‌محیطی.

مأخذ: پروژه هزاره سازمان ملل، ۲۰۰۵.

۶-۱۵ مقایسه این برآوردها با سایر تخمین‌های انجام شده

پروژه هزاره سازمان ملل در تخمین خود مبنی بر لزوم دو برابر کردن مساعدت‌های رسمی توسعه، تنها نیست. بسیاری از برآوردهای صورت گرفته در سال‌های اخیر، نتایج مشابهی را ارائه کرده‌اند. در سال ۲۰۰۱ و پیش از نشست مونتری، یک کمیسیون عالی‌رتبه به ریاست ارنستو زدیلو،^۱ رئیس‌جمهور سابق مکزیک، کمک‌های مورد نیاز را پنجاه میلیارد دلار در هر سال، یعنی دو برابر حجم مساعدت‌های رسمی توسعه در آن زمان، تخمین زد. بانک جهانی نیز در همان سال با استفاده از روش بسیار ساده‌ای نیاز فزاینده به کمک‌ها را حدود پنجاه میلیارد دلار در سال برآورد کرد. بانک جهانی در سال ۲۰۰۳ اعلام کرد که با توجه به ظرفیت جذب کمک‌های خارجی در کشورهای کم‌درآمد، این کشورها می‌توانند سالیانه سی میلیارد دلار کمک اضافی دریافت کنند، ایده‌ای که در فصل قبل به آن پرداختیم. رهبران انگلیس و فرانسه در سال ۲۰۰۴ خواستار افزایش قابل توجه کمک‌های خارجی برای تحقق اهداف توسعه هزاره شدند و درخواست کردند مساعدت‌های رسمی توسعه دو برابر شده و از ۰/۲۵ درصد تولید ناخالص ملی کشورهای اهداکننده به ۰/۵ درصد افزایش یابد. گوردون براون،^۲ نخست‌وزیر وقت انگلیس در پیشنهاد راه‌های هماهنگ‌سازی چنین افزایشی بین کشورهای اهداکننده، رهبری قابل توجه و ارزشمندی را ارائه کرده است.

1. Ernesto Zedillo

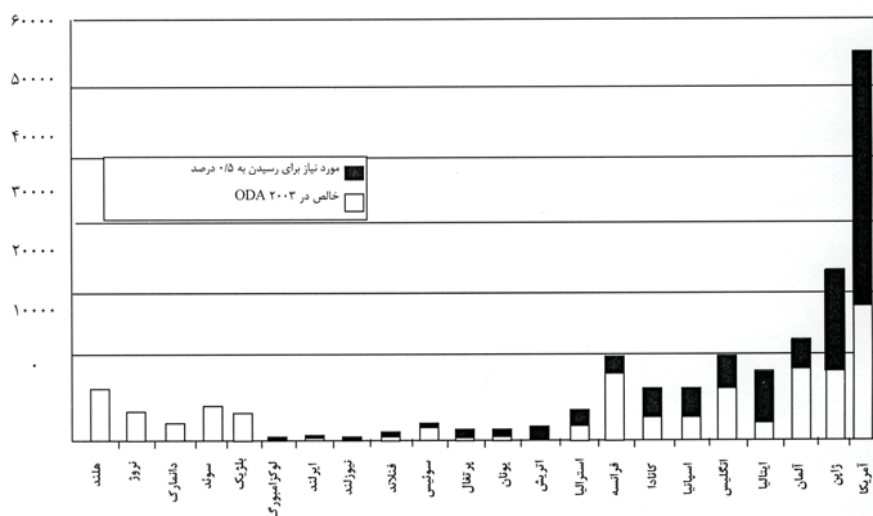
2. Gordon Brown

۷-۱۵ کدام اهداکنندگان باید چنین کمک‌هایی را پرداخت کنند؟

بهتر است بررسی مفاهیم و الزامات کمک‌های افزوده را بر مبنای کشور به کشور انجام دهیم. فرض کنیم که کمک‌های خارجی برای تمام اهداف باید از سال ۲۰۰۵ الی ۲۰۱۵ به ۰/۵ درصد از درآمد کشورهای اهداکننده افزایش یافته و طبق تولید ناخالص داخلی این کشورها در حال حاضر به ۱۴۰ میلیارد دلار در سال برسد. برای درک اینکه چنین نتیجه‌ای برای هریک از کشورهای اهداکننده چه مفهوم و الزامی دارد، نمودار ۱-۱۵ تغییر سطح کنونی حجم خالص کمک‌های خارجی را نشان می‌دهد، با این فرض که هریک از اهداکنندگان کمیته مساعدت‌های توسعه امسال به سمت ۰/۵ درصد از تولید ناخالص ملی خود پیش می‌روند. عدد ۰/۷- (کشورهایی که در حال حاضر به ارائه کمک‌های خارجی مشغول‌اند و یا کمک‌های آنها بالاتر از ۰/۷ درصد از تولید ناخالص داخلی است) به معنای کاهش ارائه کمک و سرمایه خواهد بود (که البته به هیچ عنوان توصیه نمی‌شود!).

کمک‌های افزوده در خصوص سایر کشورهای اهداکننده به معنای افزایش چشمگیر کمک‌های خارجی خواهد بود. نکته کلیدی این است که تعداد اندکی از کشورهای بزرگ با افزایش ۹۰ درصد مواجه خواهند بود. حدود ۵۱ درصد از افزایش ۷۵ میلیارد دلاری کمک‌های خارجی (طبق قیمت دلار در سال ۲۰۰۳)، یعنی تقریباً ۳۸ میلیارد دلار آن باید از جانب آمریکا پرداخت شود. ژاپن ۱۸ درصد (سیزده میلیارد دلار) و آلمان، فرانسه، ایتالیا و انگلیس نیز ۲۰ درصد (پانزده میلیارد دلار) از کمک‌های افزوده را باید پرداخت کنند. در تأمین سرمایه مورد نیاز برای تحقق اهداف توسعه هزاره، آمریکا بزرگ‌ترین عنصر گم شده است که تقریباً عامل نیمی از کل کسری کمک‌های خارجی می‌باشد.

دولت آمریکا اخیراً ادعا کرده است که کمک‌های توسعه‌ای ارائه شده از سوی شهروندان آمریکایی و بخش غیرانتفاعی این کشور (سازمان‌های عقیدتی، سازمان‌های بشردوستانه، بنیادها و سازمان‌های غیردولتی)، بخش اعظمی از کسری کمک‌های رسمی را جبران می‌کند. شواهد موجود چنین ادعایی را تأیید نمی‌کند. کمیته مساعدت‌های توسعه سازمان همکاری اقتصاد و توسعه به جمع‌آوری اطلاعات درون‌مرزی کمک‌های توسعه‌ای غیردولتی پرداخته است.



نمودار ۱-۱۵ مساعدت‌های رسمی توسعه افزوده مورد نیاز برای تحقق ۰/۵ درصد از تولید ناخالص

اطلاعات جمع‌آوری شده درخصوص آمریکا، کمک‌های توسعه‌ای این کشور را سه میلیارد دلار در سال برآورد می‌کند که کل کمک‌های توسعه‌ای این کشور را از ۰/۱۵ درصد از تولید ناخالص داخلی به ۰/۱۸ درصد افزایش می‌دهد که با وجود این آمریکا هنوز هم در انتهای فهرست کشورهای اهداکننده قرار دارد. دولت آمریکا همچنین در اظهارات غیرقابل قبول دیگری ادعا کرده است که وجوه ارسالی کارگران خارجی این کشور به وطنشان را هم باید نوعی کمک تلقی کرد. چنین ادعایی کاملاً مضحک است. وجوه ارسالی دستمزد کار کارگران است. این وجوه به‌جای اینکه نوعی کمک تلقی شوند، درواقع نمایانگر منافی است که آمریکا از مکزیکی حاصل می‌کند و درحقیقت کمکی است که از جانب مکزیکی به آمریکا می‌رسد.

۸-۱۵ هزینه‌های پس از سال ۲۰۱۵

محاسبات و برآوردهای فوق میزان نیازهای تحقق اهداف توسعه هزاره تا سال ۲۰۱۵ را نشان می‌دهد. پس از سال ۲۰۱۵ این نیازها در اغلب موارد کاهش چشمگیری خواهند

داشت و در نتیجه سهم تولید ناخالص داخلی کشورهای اهداکننده به این نیازها نیز کاهش می‌یابد. حتی اگر امکان محاسبه دقیق نیاز به کمک‌های خارجی پس از ۲۰۱۵ امکان‌پذیر نباشد، باز هم برای ادعای کاهش این نیازها دلایل منطقی و واضحی وجود دارد. تا سال ۲۰۱۵ اغلب کشورهای در حال توسعه از تله فقر رهایی یافته و به سمت رشد پایدار و خودکفا در حرکت هستند. بنابراین کشورهای مذکور از نیازمندی به مساعدت‌های رسمی توسعه به نیاز برای سرمایه‌گذاری‌های مشترک درزمینه نیازهای اساسی ارتقا خواهند یافت. فقر شدید در چین ریشه‌کن شده و کمتر از ۲۰ درصد از جمعیت هند را شامل خواهد شد. نرخ فقر شدید در آفریقای سیاه از ۴۰ درصد کنونی به کمتر از ۲۰ درصد کاهش خواهد یافت.

بیشتر سرمایه‌گذاری‌های کلیدی زیربنایی انجام شده و پیشرفت‌های چشمگیر در بخش‌های جاده‌سازی، شبکه‌های برق، مخابرات، بنادر و فرودگاه‌ها حاصل خواهد شد. وسعت نیازهای جدید سرمایه‌گذاری برای کاهش فقر باقی‌مانده بسیار کمتر از نیازهای زمان اهداف توسعه هزاره خواهد بود. اگرچه هنوز به سرمایه‌گذاری‌های عمومی زیادی نیاز خواهد بود، اما آستانه‌های کلیدی راه‌اندازی و فعالیت شبکه‌های زیربنایی محقق خواهند شد.

با توجه به اینکه کشورهای ثروتمند همچنان ثروتمندتر خواهند شد، کاهش نرخ افرادی که در جمعیت جهانی در فقر شدید به سر می‌برند، همچنان ادامه یافته و درآمد کشورهای فقیر افزایش یافته به گونه‌ای که آنها قادر خواهند بود بخش اعظم نیازهای خود را تأمین کنند و در نتیجه نیاز به کمک‌های خارجی به تدریج کاهش خواهد یافت. در برآوردی که از سوی پروژه هزاره انجام گرفت، مساعدت‌های رسمی توسعه مورد نیاز برای تحقق اهداف توسعه هزاره در سال ۲۰۱۵، حدود ۰/۵ درصد از درآمد کشورهای اهداکننده خواهد بود. این رقم در دهه بعدی کاهش یافته و بنابراین در سال‌های ۲۰۲۵-۲۰۰۵ در سطحی کمتر از آستانه سیاسی کلیدی ۰/۷ درصد باقی خواهد ماند.

۹-۱۵ آیا آمریکا استطاعت پرداخت ۰/۷ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را

دارد؟

این سؤال از همان ابتدا مضحک و احمقانه به نظر می‌رسد. آیا آمریکا قادر است کمک‌های

هدف‌گذاری شده‌ای را مدیریت کند که پنج کشور اهداکننده در حال حاضر آن را محقق کرده‌اند، ۶ کشور دیگر برای تحقق این میزان کمک برنامه‌ریزی کرده‌اند و تمام کشورهای اهداکننده - از جمله آمریکا - برای تحقق آنها قول داده‌اند از هیچ تلاشی فروگذاری نکنند؟ قطعاً آمریکا قادر به پرداخت چنین کمکی است، مخصوصاً وقتی که سخن از کمتر از ۱ درصد درآمد به میان بیاید. به این نکته خوب بیندیشید. برای افزایش کمک‌های اهدایی از سطح کنونی ۰/۱۵ از تولید ناخالص داخلی به ۰/۷ درصد نیازمند ۰/۵۵ درصد مالیات افزوده تولید ناخالص داخلی هستیم. با توجه به اینکه سرانه تولید ناخالص داخلی آمریکا سالیانه ۱/۹ درصد افزایش می‌یابد، نرخ افزوده کمک‌های خارجی کمتر از یک‌سوم رشد تولید ناخالص داخلی این کشور در یک سال را شامل می‌شود. بنابراین اگر آمریکا قصد داشته باشد مثلاً در اول ژانویه ۲۰۱۰ به درآمد مصرف‌کننده چهار هزار دلار برسد، با افزایش کمک‌های خارجی هدف‌گذاری شده، در یکم مه ۲۰۱۰ به این میزان درآمد خواهد رسید، یعنی تحقق این هدف فقط یک‌سوم سال (چهار ماه - م) به تعویق خواهد افتاد. این تعویق چهارماهه در رسیدن به سطحی بالاتر از درآمد مصرفی به این معناست که حدود یک میلیون انسان به‌جای قرار گرفتن در سراسیمی یأس و ناامیدی، بیماری و مرگ به امید، سلامتی و بهبود آینده اقتصادی خواهند رسید.

پرداخت ۰/۵۵ درصد مالیات بیشتر به‌ندرت باری را بر مردم تحمیل خواهد کرد. اما برای اینکه افزایش مساعدت‌های رسمی توسعه برای اکثریت مردم آمریکا نامحسوس‌تر شود، این کشور باید از ثروتمندترین ثروتمندان خود بخواهد که برای کمک به فقیرترین فقرای جهان به شکلی منصفانه سهم خود را پرداخت کنند. بیشتر مردم جهان از جمله اغلب مردم آمریکا نمی‌دانند که ابرثروتمندان چقدر ثروتمند هستند و از تغییرات اقتصادی و مالیاتی دو دهه گذشته چه سودها و منافع هنگفتی را نصیب خود کرده‌اند. صحت درآمدهای بی‌کران ابرثروتمندان چند سال قبل و ماه‌ها پیش از سفر پرزیدنت بوش به آفریقا در سال ۲۰۰۳ به من اثبات شد.

چند ماه قبل از سفر بوش به آفریقا، اداره درآمدهای داخلی^۱ گزارش ویژه‌ای را در رابطه با ثروتمندترین مالیات‌دهندگان سال ۲۰۰۰ منتشر کرد. با بررسی این گزارش

۱. Internal Revenue Service: اداره درآمدهای داخلی یا اداره درآمدهای مالیاتی - م.

فهمیدیم که کل درآمدهای چهارصد مالیات‌دهنده برتر، حدود ۶۹ میلیارد دلار، یعنی ۱۷۴ میلیون دلار درآمد برای هر مالیات‌دهنده، بوده است. درحالی‌که پرزیدنت بوش برای سفر به آفریقا آماده می‌شد، با حسابی سرانگشتی که در جدول ۴-۱۵ نشان داده شده است، فهمیدیم که چهارصد مالیات‌دهنده برتر آمریکا در سال ۲۰۰۰ به درآمدی رسیده‌اند که از مجموع درآمد تمام مردم چهار کشور که بوش قصد سفر به آنها را داشت، بیشتر است. تفاوت درآمدها شگفت‌انگیز بود: ۵۷ میلیارد دلار درآمد بوتسوانا، نیجریه، سنگال و اوگاندا در سال ۲۰۰۰ مجموع درآمد ۱۶۱ میلیون انسانی را تشکیل می‌داد که میانگین درآمد سالیانه هریک از آنها حدود ۳۵۰ دلار بود، درحالی‌که درآمد ۶۹ میلیارد دلاری، درآمد فقط چهارصد انسان بود.

جدول ۴-۱۵ پردرآمدترین مردم آمریکا و تولید ناخالص داخلی آفریقا

جمعیت در سال ۲۰۰۰	درآمد در سال ۲۰۰۰	
(تولید ناخالص داخلی در میلیارد دلار آمریکا)		
۱,۶۷۵,۰۰۰	۵	بوتسوانا
۱۲۶,۹۱۰,۰۰۰	۴۲	نیجریه
۹,۵۳۰,۰۰۰	۴	سنگال
۲۳,۲۵۰,۰۰۰	۶	اوگاندا
۱۶۱,۳۶۵,۰۰۰	۵۷	جمع کل
۴۰۰	۶۹	چهارصد آمریکایی پردرآمد

مأخذ: اداره درآمدهای داخلی، ۲۰۰۳ و بانک جهانی ۲۰۰۴.

اداره درآمدهای داخلی گزارش داد که ابرثروتمندان در دهه ۱۹۹۰ به‌عنوان درصدی از درآمدهایشان، از کاهش مالیاتی قابل توجهی برخوردار بوده‌اند، اما بخش اعظمی از این کاهش‌های پرداخت مالیاتی در سال‌های آتی اتفاق افتاد. کاهش‌های مالیاتی دولت بوش در سال‌های ۲۰۰۱، ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ بخش اعظمی از پویایی و ترقی‌خواهی قانون مالیات را نابود و ضایع کرد. بسته اصلاحات مالیاتی که به قانون تبدیل شد، حذف تدریجی مالیات بر املاک و مستغلات را در دستور کاری قرار داد، پایه مالیاتی بالا را کاهش داد و نرخ مالیات بر سود سهام و افزایش ارزش سرمایه را تقلیل

داد. این تغییرات روی هم رفته باعث شد مالیات دهندگان ثروتمند آمریکایی با درآمدهای سالیانه بیش از دویست هزار دلار بتوانند از ۳۷ درصد از کل کاهش های مالیاتی برخوردار شده و از محل این کاهش ها سالیانه حدود نوزده هزار دلار پس انداز کنند. از آنجاکه کل کاهش های مالیاتی، سالیانه حدود ۲۲۰ میلیارد دلار بود، پس انداز های مالیاتی پانصد هزار دلاری خانوارها در سال، یعنی ۲۲/۷ درصد از کل پس انداز های مالیاتی، سالیانه به پنجاه میلیارد دلار رسید و این میزان بیش از سهم آمریکا برای نیازهای اهداف توسعه هزاره بود. جزئیات کاهش های مالیاتی در جدول ۵-۱۵ نشان داده شده اند.

جدول ۵-۱۵ پس انداز های مالیاتی از درآمد خانواده در کاهش های مالیاتی دولت بوش

تعداد خانوارهای مالیات دهنده (هزار)	درصد کل خانوارها	پس انداز مالیاتی هر خانوار (دلار)	کل پس انداز مالیاتی در طبقه بندی درآمد (میلیارد دلار)	درصد کل پس انداز مالیاتی
کف ۸۰ درصد				
۱۱۴،۱۵۱	۷۹/۵	۵۳۳	۶۰/۱۸۷	۲۸
۲۸،۷۹۹	۲۰	۵،۶۱۰	۱۵۶/۶۶	۷۲
				از کدام: (درآمد به x هزار دلار)
۱۱،۳۹۵	۷/۹	۲،۲۲۴	۲۵/۳۴	۱۱/۶
۱۳،۲۸۱	۹/۳	۳،۹۰۵	۵۱/۸۶	۲۳/۸
۳،۳۳۹	۲/۳	۹/۰۱۲	۳۰/۰۹	۱۳/۸
۵۲۷	۰/۴	۲۷،۱۵۰	۱۴/۳۱	۶/۶

جدول ۵-۱۵ پس‌اندازهای مالیاتی از درآمد خانواده در کاهش‌های مالیاتی دولت بوش

درصد کل پس‌انداز مالیاتی	کل پس‌انداز مالیاتی در طبقه‌بندی درآمد (میلیارد دلار)	پس‌انداز مالیاتی هر خانوار (دلار)	درصد کل خانوارها	تعداد خانوارهای مالیات‌دهنده (هزار)	بیش از ۱۰۰۰ دلار
۱۶/۱	۳۵/۰۵	۱۳۶،۳۹۸	۰/۲	۲۵۷	
۱۰۰	۲۱۸/۱۳	۱،۵۲۰	۱۰۰	۱۴۳،۵۰۹	کل

مأخذ: محاسبه شده با استفاده از اطلاعات گیل، ویلیام جی، پیتر اورسزاگ و ایزاک شاپیرو. «تأثیرات توزیعی کاهش‌های مالیاتی ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ و سرمایه‌گذاری‌ها». مرکز سیاست‌گذاری مالیات. قابل دسترسی در: <http://www.taxpolicycenter.org/publications/template.cfm? PubID=8888>.

یکی از جنبه‌های شگفت‌انگیز و از لحاظ سیاسی عجیب کاهش‌های مالیاتی بوش این است که این کاهش‌ها پس از نسلی به‌وقوع پیوست که در آن تغییر توزیع درآمد برای ابرثروتمندان اهمیت فراوانی داشت. سهم درآمد ۱ درصد از برترین مالیات‌دهندگان آمریکا از ۸/۲ درصد در سال ۱۹۸۰ به ۱۴/۶ درصد در سال ۱۹۸۸ افزایش یافت (البته این افزایش بیانگر آن بود که درآمد ۱ درصد از برترین مالیات‌دهندگان آمریکا ۱۴/۶ برابر میانگین درآمد این کشور بود). دلیل واقعی این تغییر بزرگ به نفع ثروتمندان هنوز به‌درستی معلوم نیست. عجیب آنکه نظام سیاسی به‌جای جبران و تعدیل این تغییرات از طریق توسعه بیشتر نظام مالیاتی و انتقال درآمد به‌سمت فقرا، کاهش‌های مالیاتی را که مطلوب ثروتمندان بود، گسترش داد.

حصول ۰/۷ درصد از تولید ناخالص داخلی برای مساعدت‌های رسمی توسعه در آمریکا به هیچ‌عنوان زیاده‌روی به‌شمار نمی‌رود. هزینه‌ای که آمریکا در بخش پرداختی بودجه خود برای دو هفته حمایت از جنگ عراق اختصاص داده است (حدود ۲/۵ میلیارد دلار) خیلی بیشتر از کل مساعدت‌های رسمی توسعه‌ای است که این کشور در طول یک سال کامل به آفریقا پرداخت کرده است. جنگ عراق در دو سال اول سالیانه شصت میلیارد دلار هزینه دربرداشته است، دقیقاً معادل با هزینه‌ای که برای رسیدن به ۰/۷ درصد از تولید ناخالص داخلی مورد نیاز است. افزایش سالیانه کل هزینه‌های نظامی

در این کشور ۱۵۰ میلیارد دلار است که در مقایسه سال مالی ۲۰۰۱ و شروع دوران ریاست جمهوری بوش با سال مالی ۲۰۰۵، این رقم ۱/۵ درصد افزایش داشته است. با توجه به پیشرفت ناچیز دولت بوش برای انجام تلاش‌های بی‌وقفه در راستای رسیدن به ۰/۷ درصد از تولید ناخالص داخلی، من از فرصت سفر بوش به آفریقا برای درخواست مستقیم از ثروتمندترین مردم آمریکا در جهت جلب مشارکت‌های فردی آنها استفاده کردم. با نوشتن مقاله‌ای در نیویورک تایمز پیشنهاد کردم که سوپرثروتمندان آمریکایی پس‌اندازهای مالیاتی سال‌های اخیر خود را به صندوق جهانی مبارزه با ایدز، سل و مالاریا اختصاص دهند. من در مقاله خود نوشتم «برای افرادی که هم‌اکنون به تمام دارایی‌های مادی که امکان جمع‌آوری آنها وجود دارد، رسیده‌اند، آیا راهی بهتر از این وجود دارد که به ثروت هنگفت خود مفهوم و معنا ببخشند؟»

من به چهارصد نفر از ثروتمندترین مالیات‌دهندگان آمریکا پیشنهاد کردم که ۱۰ درصد از درآمد سال ۲۰۰۰ خود، یا ۶/۹ میلیارد دلار، را به کمک‌های خارجی اختصاص دهند. این میزان کمک برای نجات جان میلیون‌ها انسان در سال، مثلاً از طریق کنترل گسترده مالاریا در آفریقا، کافی است. اگر بخواهیم حوزه این فعالیت را گسترده‌تر کنیم، می‌توان گفت که ۰/۱ درصد از برترین مالیات‌دهندگان که کلاً یکصد هزار نفر خواهند بود، می‌توانند کاهش‌های مالیاتی خود را در قالب کمک‌های فردی ارائه دهند که این میزان سالیانه سی میلیارد دلار خواهد شد. من در مقاله خود متذکر شدم که بیل گیتس قبلاً سهم خود را که حدود ۲۳ میلیارد دلار است (و از زمان پرداخت نیز افزایش یافته) برای تأسیس بنیاد بیل و ملیندا گیتس پرداخت کرده است. بنیاد گیتس حدود ۷۰ درصد از درآمد سالیانه خود را برای مقابله با بیماری‌های کشورهای فقیر پرداخت می‌کند و در این روند به بنیادی تاریخ‌ساز تبدیل شده است. سایر بشردوستان سخاوتمند - از جمله جورج سوروس،^۱ راب گلیسر،^۲ گوردون مور^۳ و اد اسکات^۴ - نیز اقدامات مشابهی را انجام داده‌اند.

اگرچه این آغازی جدید است، اما هنوز جهش ناگهانی مورد نیاز جهان را تأمین

1. George Soros
2. Rob Glaser
3. Gordon Moore
4. Ed Scott

نکرده است. راه‌حل‌های واقعی بدون شک مستلزم ایجاد توازن بین اقدامات بشردوستانه و مالیات‌بندی است. در این زمینه یک پیشنهاد عملی می‌تواند به شکل زیر باشد:

اخذ ۵ درصد اضافه مالیات از درآمدهای بالای دویست هزار دلار در راستای مشارکت آمریکا در تلاش جهانی برای پایان دادن به فقر در سال ۲۰۰۴ به ارائه چهل میلیارد دلار خواهد انجامید. این هزینه اضافه می‌تواند در قالب مالیات برای حمایت از تلاش‌های دولت آمریکا صورت بگیرد و یا مستقیماً از طریق مالیات‌دهندگان برای حمایت از اقدامات انسان‌دوستانه و نیکوکارانه‌ای صورت بگیرد که برای حمایت از اهداف توسعه هزاره طراحی شده‌اند.

برای برداشتن چنین گام‌هایی، دلایل قاطع و مستدلی وجود دارد که هم از منافع شخصی روشن‌بینانه کشورهای ثروتمند و هم از نیازهای عمیق انسانی در سطوح فردی نشئت می‌گیرند. در فصل بعدی به این دو دلیل قاطع می‌پردازیم.

فصل شانزدهم

افسانه‌ها و گوی‌های

جادویی

تا اینجا همه چیز خوب و مناسب است به جز یک مسئله: عامل انسانی مورد اغماض قرار گرفته است. به عنوان مثال آفریقا را در نظر بگیرید. آفریقا برای رهایی از فقر سالیانه به سی میلیارد دلار کمک نیاز دارد. اما اگر ما این میزان کمک را حقیقتاً بپردازیم، کمک‌ها به کجا خواهند رفت؟ اگر گذشته را درس عبرتی در نظر بگیریم باید گفت که کمک‌ها مستقیماً تلف و ضایع خواهند شد. متأسفانه باید گفت که سطح تحصیلی آفریقا آن قدر پایین است که حتی برنامه‌هایی که در سایر مناطق به انجام می‌رسند نیز در آفریقا با شکست مواجه خواهند شد. آفریقا در فساد و خودکامگی غرق است. این قاره فاقد ارزش‌های نوین و نهادهای اقتصاد بازار آزادی است که لازمه حصول موفقیت است. درحقیقت، اصول اخلاقی آفریقا آن قدر درهم‌شکسته و سرکوب شده است که تعجبی ندارد ایدز در این قاره از کنترل خارج شده است. هنوز حقیقت تلخ‌تری وجود دارد: فرض کنیم که کمک‌های ما کودکان آفریقایی را نجات داد. پس از آن چه خواهد شد؟ از آن پس انفجار جمعیت و شمار نامحدودی بزرگ‌سال گرسنه وجود خواهد داشت. در آن صورت ما هیچ مشکلی را رفع نکرده‌ایم.

اگر سخنان مرا تأیید می‌کنید، لطفاً این فصل را با دقتی خاص مطالعه کنید. پاراگراف فوق تکرار ادعای قدیمی جهان ثروتمند درباره آفریقا و در مقیاس متعادل‌تر، درباره سایر مناطق فقیر است. اگرچه این اظهارات بسیار رایج است، اما کاملاً نادرست می‌باشد. علی‌رغم نادرست بودن، چنین اظهاراتی برای مدت‌های طولانی هم در آشکار و هم در خفا تکرار شده‌اند و از سوی عموم مردم و اکثر اعضای جامعه توسعه به‌ویژه افرادی که هرگز در آفریقا کار نکرده‌اند به‌عنوان حقایق محض پذیرفته شده‌اند. من از آفریقا به‌عنوان شاهد و مثال سخنان خود استفاده می‌کنم، چون در حال حاضر

پیش‌داوری‌ها و غرض‌ورزی‌ها علیه آفریقا بسیار زیاد است، اما درعین حال پیش از آنکه سایر مناطق جهان به توسعه اقتصادی دست یابند با اظهارات مغرضانه و رفتارهای مشابهی مواجه بودند و پیش‌داوری و غرض‌ورزی فرهنگی علیه این کشورها متوقف نمی‌شد. طبق گفته مشهور ناپلئون، «تاریخ افسانه‌ای است که اغلب تکرار می‌شود». چنین سخنی را درخصوص تفکرات توسعه‌ای هم می‌توان به کار برد.

۱-۱۶ پول هدر رفته

پل اونیل،^۱ رئیس سابق خزانه داری آمریکا نیز درخصوص کمک به آفریقا، سخنان مخرب و ناامیدکننده مشابهی گفته است: «ما برای حل این مشکلات چندین تریلیون دلار پرداخت کرده‌ایم، اما این کار ما تقریباً هیچ حاصلی دربر نداشته است». اونیل به هیچ عنوان مخالف کمک‌های خارجی نبود. درواقع او درصدد ایجاد نظامی بود که بتواند از طریق آن ارائه کمک‌های آمریکایی بیشتری را توجیه کند. اما عقیده او مبنی بر هدر رفتن کمک‌های کلان به آفریقا کاملاً اشتباه بود. عجیب نیست که کمک‌های ارائه شده به آفریقا هیچ حاصلی دربر نداشته است، چون درواقع کمک بسیار اندکی به آفریقا شده است! برخلاف باور عموم، مقدار کمکی که هر آفریقایی به‌طور سالیانه دریافت می‌کند، بسیار اندک است، در سال ۲۰۰۲ کمک اختصاص‌یافته به آفریقای سیاه از سراسر جهان حدود سی دلار برای هر فرد بود. از این مقدار اندک، تقریباً پنج دلار برای مشاوران کشورهای اهداکننده، بیش از سه دلار برای کمک‌های غذایی و سایر کمک‌های اضطراری، چهار دلار برای سود بدهی‌های آفریقا و پنج دلار برای فعالیت‌های رهایی‌بخش بدهی اختصاص یافت. دوازده دلار باقی‌مانده به آفریقا رفت! آیا عجیب است که نشانه‌های زیادی از نتایج این میزان کمک را نمی‌بینیم؟ اگر می‌خواهیم نتیجه کمک‌هایمان را ببینیم بهتر است به‌اندازه کافی کمک ارائه کنیم.

از آنجاکه مبحث «هدرروی پول» به تکرار در آمریکا شنیده می‌شود، ارزش دارد که کمک‌های آمریکا را به تنهایی مورد برآورد و ارزیابی قرار دهیم. آمریکا در سال ۲۰۰۲ به هر نفر از مردم آفریقای سیاه سه دلار پرداخت کرد. با کم کردن سهم مشاوران

1. Paul O'Neill

آمریکایی، غذا و سایر کمک‌های ضروری، هزینه‌های اجرایی و رهایی از بدهی، کمک باقی‌مانده برای هر آفریقایی حدود ۶ سنت بود. عجیب نیست که پل اونیل نمی‌تواند هیچ‌گونه حاصل و نتیجه‌ای را ببیند.

۲-۱۶ برنامه‌های کمک‌رسانی در آفریقا شکست خواهند خورد

بدبینی درباره توانایی آفریقا برای بهره‌گیری از کمک‌های خارجی بسیار عمیق است و این نکته بیانگر خیل عظیم پیش‌داوری‌های عمیق علیه این قاره است. برای سالیان مدید این پیش‌داوری‌ها را شنیده و همواره با اندوه و تأسف بسیار، آنها را پیش‌بینی کرده‌ام. با این حال هیچ‌چیز نتوانست مرا برای شنیدن بیانات حیرت‌انگیز اندرو ناتسیوس، مدیر جدید آژانس توسعه بین‌الملل ایالات متحده که یک ماه قبل از آغاز به‌کار وی در سال ۲۰۰۱ ادا شد، آماده کند. من در هفته‌های آغازین فعالیت دولت بوش به واشنگتن رفته بودم تا در تلاشی گسترده، مقامات عالی‌رتبه این دولت را به مشارکت در مبارزه با ایدز در کشورهای در حال توسعه، به‌ویژه آفریقا، ترغیب کنم. من در حال طرح ایده‌ای بودم که هنوز در آن زمان با مخالفت‌های بسیاری روبه‌رو بود و قصد داشتم ثابت کنم که می‌توان داروهای ضد‌تروویروسی را به شکلی کارآمد در مناطق کم‌درآمد معرفی کرد. یکی از گزارشگران جسور و متهور بوستون گلوب در خصوص این ایده‌ها از آقای ناتسیوس سؤال کرد. پاسخ وی مرا به حیرت انداخت.

او گفت آفریقایی‌ها «نمی‌دانند زمان غربی یعنی چه. شما باید این داروها (ضدایدز) را در زمان و ساعت‌های خاصی از روز مصرف کنید، در غیر این صورت آنها نتیجه‌ای نخواهند داشت. اغلب مردم آفریقا در تمام طول زندگی خود هرگز ساعت دیواری یا ساعت مچی ندیده‌اند. اگر بگویید ساعت یک بعدازظهر، آنها اصلاً نمی‌فهمند شما درباره چه چیزی سخن می‌گویید. آنها فقط می‌دانند صبح، ظهر، عصر و تاریکی شب چیست». او ادامه داد «من از گفتن این مطالب متأسفم، اما افراد زیادی مانند جفری ساش که از این مسائل (استفاده از داروهای ضدایدز در آفریقا) حمایت می‌کنند، هرگز در بخش مراقبت‌های بهداشت و سلامت مناطق روستایی یا حتی شهری آفریقا کار نکرده‌اند». این اظهارات، غیرعادی و عجیب بود. تمام اهالی منطقه سوری کنیا که رأس ساعت

۲:۳۰ بعد از ظهر روز دوشنبه به ملاقات من آمدند، قطعاً از دانستن اینکه چگونه زندگی آنها از سوی یک مقام عالی‌رتبه آمریکایی و اعضاء عمیق وی مورد توهین و رسوایی قرار گرفته است، قطعاً آزرده‌خاطر خواهند شد. آنها نه تنها زمان را می‌شناختند، بلکه از ماهیت محرومیت و مصائب خود، چه عدم برخورداری از داروهای ضدایدز و چه عدم برخورداری از پشه‌بندهای ضد مالاریا، کودهای شیمیایی و یا تلفن همراه، نیز به‌خوبی آگاه بودند. من و همکارانم به‌طور قانونی با این اظهارات و رفتارهای ضد آفریقایی و ضد فقرا مبارزه می‌کنیم، حتی اگر این اظهارات در قالب واژه‌های نسنجیده و بی‌ملاحظه‌ای بیان شود که اندرو ناتسیون به‌کار برده است. هرگونه مبحثی که در حمایت از آفریقا بیان می‌شود، قبل از جلب موافقت باید کوهی از شک و تردید را ایجاد کند.

۳-۱۶ فساد گناهکار است

در گذشته، پیش‌داوری‌های گسترده علیه آفریقا به بهانه تبعیض نژادی آشکار و علنی این قاره شکل گرفته‌اند، امروزه ادعای تکراری این است که فساد - یا حکومت ضعیف - گناه کبیره آفریقا و منبع عمیق مصائب این قاره است. هم آفریقایی‌ها و هم خارجی‌ان این اتهام را علیه آفریقا به‌کار می‌برند. یکی از مسئولان حقوق بشر آفریقایی جنوبی در صحبتی کاملاً صادقانه به ایده‌ای مشابه پرداخت و گفت «[فقر] ساخته و پرداخته دست بشر است، چون فقر نتیجه آن دسته از گزینه‌های سیاسی است که انتخاب می‌کند برخی محروم و سایرین ثروتمند باشند. تا زمانی که فقر ساخته و پرداخته بشر است، من قطعاً باور خواهم داشت که فقر قابل ریشه‌کنی است». تقریباً این روزها هرگونه ارزیابی و سخنی درباره فقر در آفریقا با اظهارات مشابهی آغاز می‌شود: حکومت ضعیف اصلی‌ترین مانع و بازدارنده است.

کیفیت حکومت آفریقا طبق هرگونه استاندارد بسیار پایین است. اجرای حقوق مالکیت بسیار دشوار، جرم و جنایت بسیار زیاد و فساد بسیار گسترده و وسیع است. اگرچه برای تأکید بر حکومت ضعیف مبنایی تردیدناپذیر وجود دارد، اما تمرکز بر فساد و حکومت ضعیف مورد مبالغه و بزرگ‌نمایی قرار گرفته و درباره نقش عملی فساد و حکومت ضعیف در عملکرد کند و رشد آهسته آفریقا اغراق شده است. نکته این است

که تقریباً تمام کشورهای فقیر دارای شاخص‌های فساد و حکومتی هستند که پایین‌تر از شاخص کشورهای پردرآمد قرار دارند. حکومت و درآمد بالا به موازات هم حرکت می‌کنند، چون نه تنها حکومت مناسب، درآمدها را افزایش می‌دهد، بلکه مهم‌تر آنکه درآمدهای بالاتر به حکومت پیشرفته منجر می‌شود.

با افزایش درآمد، حکومت بر مبنای دو دلیل عمده ارتقا می‌یابد. اول آنکه، یک جامعه باسوادتر و مرفه‌تر می‌تواند با ایفای نقش نظارتی بر روند و جریانات حکومتی بهتر از سایر جوامع، صداقت و درستی حکومت خود را حفظ کند. روزنامه‌ها، تلویزیون، کتب، تلفن، حمل‌ونقل و امروزه اینترنت که همگی در کشورهای ثروتمند به‌طور گسترده قابل دسترسی می‌باشند، این نقش نظارتی را افزایش داده و به جامعه مدنی قدرت و اختیار می‌دهند. دوم آنکه، یک جامعه مرفه‌تر و متمکن‌تر، استطاعت سرمایه‌گذاری در حکومت با کیفیت را خواهد داشت. وقتی دولت‌ها با وصول مالیات فراوان حمایت می‌شوند، دستگاه اداری از تحصیلات بالاتری برخوردار می‌شود، رایانه‌ای کردن گسترده دستگاه اداری به اطلاع‌رسانی پیشرفته منجر می‌شود و ادارات دولتی تحت مدیریت حرفه‌ای قرار می‌گیرند.

حکومت آفریقا ضعیف است، چون آفریقا ضعیف است. با این حال دو نکته دیگر هم وجود دارد که حقیقت محض می‌باشند. کشورهای آفریقایی در تمامی سطوح حکومتی (با هرگونه شاخص استاندارد که مورد ارزیابی قرار بگیرند)، در مقایسه با کشورهایی که در سایر نقاط جهان از حکومت‌های مشابهی برخوردارند، رشد بسیار کند و آهسته‌تری دارند. حتی پس از کنترل کیفیت حکومت، روند رشد در آفریقا به شکلی کاملاً منحصر به فرد، آهسته و کند است. در این قاره روندی کاملاً متفاوت در جریان است؛ همان‌طور که قبلاً به تفصیل شرح دادم، این رشد آهسته را می‌توان با رجوع به عوامل جغرافیایی و اکولوژیکی تشریح کرد. دوم آنکه، آفریقا بیشتر یا کمتر از کشورهایی که از درآمد مشابه برخوردارند، به سمت فساد گرایش ندارد. هیچ‌گونه شاهدهی وجود ندارد که نشان بدهد آفریقا با برخورداری از استانداردهای کشورهای خیلی فقیر، به‌وضوح حکومت ضعیفی دارد.

برای بررسی و آزمودن هر دو ادعای فوق، روش آسانی وجود دارد. اول آنکه، با

کنترل آماری سطح درآمدها می‌توانیم معیارهای حکومتی آفریقا را بسنجیم. این کار نشان می‌دهد که برخی کشورهای آفریقایی با توجه به درآمدشان بهتر از آنچه انتظار می‌رود، هستند؛ برخی متوسط؛ و برخی دیگر در واقع بدتر هستند. با این حال به‌طور میانگین، حکومت آفریقا برای کشورهای که از سطح درآمد مشابهی برخوردارند، الگو و نمونه است. در جدول ۱-۱۶ طبقه‌بندی عملکرد کشورهای آفریقایی بر مبنای مطالعه‌ای که اخیراً من و همکارانم انجام داده‌ایم، نشان داده شده است. همان‌طور که ملاحظه می‌کنید کشورهای آفریقایی دارای حکومت مناسب (کشورهایی که امتیاز مدیریتی آنها بالاتر از سطح درآمدشان است) شامل: بنین، بوركینافاسو، غنا، ماداگاسکار، مالاوی، مالی، موریتانی و سنگال هستند. کشورهای دارای حکومت ضعیف (کشورهایی که امتیازشان در مقایسه با سطح درآمد آنها نسبتاً پایین است)، شامل: آنگولا، بوروندی، جمهوری دموکراسی کنگو، سودان و زیمبابوه هستند.

با مقایسه نرخ رشد و کیفیت حکومت، می‌توان مشاهده کرد که کشورهای دارای حکومت بهتر، سریع‌تر رشد می‌کنند، اما این رابطه آن‌قدرها هم مستحکم نیست. اگرچه کشورهایی که امتیاز حکومتی آنها پایین است نسبت به کشورهایی که از امتیاز حکومتی بالاتری برخوردارند، رشد آهسته‌تری دارند، اما حتی بین کشورهای دارای حکومت خوب و یا ضعیف نیز، طیف نتایج رشد بسیار گسترده و متنوع است. به‌رحال مشکل آفریقا این است که کشورهای آفریقایی نسبت به سایر کشورهای در حال توسعه دیگر نقاط جهان که از سطح درآمد و کیفیت حکومتی مشابهی برخوردارند، رشد آهسته‌تری دارند. برای آزمودن درستی این فرضیه، من با استفاده از نمونه‌ای بزرگ و متشکل از کشورهای در حال توسعه به تخمین رابطه بین رشد اقتصادی و کیفیت حکومت در دوره زمانی ۲۰۰۰-۱۹۸۰ پرداخته‌ام. در این آزمایش آماری درآمد اولیه هر یک از کشورها در سال ۱۹۸۰ نیز مورد استفاده قرار گرفته است. نتایج کاملاً واضح است: به‌طور میانگین رشد کشورهای آفریقایی نسبت به سایر کشورهای در حال توسعه‌ای که از سطح درآمد و حکومتی مشابهی برخوردارند حدود ۳ درصد آهسته‌تر است. به عقیده من این آهستگی رشد عمدتاً به دلیل جغرافیای نامساعد و زیرساخت‌های ضعیف و ناکارآمد آفریقا است.

جدول ۱-۱۶ طبقه‌بندی مدیریتی و مصرف خانوار در مناطق گرمسیری آفریقای سیاه

کشور	رتبه‌بندی بر مبنای شاخص مدیریتی بانک جهانی* ۲۰۰۲	رتبه‌بندی بر مبنای شاخص شفافیت بین‌المللی* ۲۰۰۳	رتبه‌بندی آزادی مسکن ۲۰۰۳	سرانه هزینه نهایی مصرف خانوار، ۲۰۰۰ (۱۹۸۰=۱۰۰)
بنین	خوب	بی‌جواب	آزاد	۹۸/۹
بورکینافاسو	خوب	بی‌جواب	نیمه‌آزاد	۱۱۱
غنا	خوب	متوسط	آزاد	۹۲/۸
ماداگاسکار	خوب	خوب	نیمه‌آزاد	۶۴
مالاوی	خوب	خوب	نیمه‌آزاد	۱۱۱/۲
مالی	خوب	خوب	آزاد	۹۵/۳
موریتانی	خوب	خوب	نیمه‌آزاد	۱۰۴/۸
سنگال	خوب	خوب	آزاد	۹۹/۶
کامرون	متوسط	متوسط	غیرآزاد	۱۰۲/۵
جمهوری آفریقای مرکزی	متوسط	بی‌جواب	نیمه‌آزاد	بی‌جواب
چاد	متوسط	بی‌جواب	غیرآزاد	بی‌جواب
جمهوری کنگو	متوسط	متوسط	بی‌جواب	۸۰/۵
ساحل عاج	متوسط	متوسط	غیرآزاد	۷۸/۲
اریتره	متوسط	بی‌جواب	غیرآزاد	بی‌جواب
اتیوپی	متوسط	خوب	نیمه‌آزاد	بی‌جواب
گینه	متوسط	بی‌جواب	غیرآزاد	بی‌جواب
کنیا	متوسط	متوسط	نیمه‌آزاد	۱۰۰/۷
موزامبیک	متوسط	خوب	نیمه‌آزاد	۷۹/۴
نیجر	متوسط	بی‌جواب	نیمه‌آزاد	بی‌جواب
نیجریه	متوسط	متوسط	نیمه‌آزاد	بی‌جواب
رواندا	متوسط	بی‌جواب	غیرآزاد	۸۳/۹
سیرالئون	متوسط	خوب	نیمه‌آزاد	۴۳/۹
تانزانیا	متوسط	خوب	نیمه‌آزاد	بی‌جواب

جدول ۱-۱۶ طبقه‌بندی مدیریتی و مصرف خانوار در مناطق گرمسیری آفریقای سیاه

کشور	رتبه‌بندی بر مبنای شاخص مدیریتی بانک جهانی* ۲۰۰۲	رتبه‌بندی بر مبنای شاخص شفافیت بین‌المللی* ۲۰۰۳	رتبه‌بندی آزادی مسکن ۲۰۰۳	سرانه هزینه نهایی مصرف خانوار، ۲۰۰۰ (۱۹۸۰=۱۰۰)
توگو	متوسط	بی‌جواب	غیرآزاد	۱۱۲/۴
اوگاندا	متوسط	متوسط	نیمه‌آزاد	بی‌جواب
زامبیا	متوسط	خوب	نیمه‌آزاد	۴۷
آنگولا	ضعیف	ضعیف	غیرآزاد	بی‌جواب
بوروندی	ضعیف	بی‌جواب	غیرآزاد	۶۵
جمهوری دموکراسی کنگو	ضعیف	بی‌جواب	غیرآزاد	۴۵/۱
سودان	ضعیف	متوسط	غیرآزاد	بی‌جواب
زیمبابوه	ضعیف	متوسط	غیرآزاد	۸۸/۴
لیبریا	بی‌جواب	بی‌جواب	غیرآزاد	بی‌جواب
سومالی	بی‌جواب	بی‌جواب	غیرآزاد	بی‌جواب

* استخراج شده از مازاد پس‌رفت شاخص‌ها یا امتیازات مدیریتی کشورها بر مبنای درآمد سرانه (به نسبت هم‌ترازی قدرت خرید)؛ کشورهای دارای مازاد بیش از یک انحراف استاندارد بالا و کشورهای دارای یک انحراف استاندارد پایین‌تر از ارزش‌های پیش‌بینی شده به ترتیب تحت عنوان «خوب» یا «ضعیف» و کشورهای دارای یک انحراف استاندارد تحت عنوان «متوسط» طبقه‌بندی شده‌اند.

مأخذ: ساش و دیگران، ۲۰۰۴.

۴-۱۶ کمبود دمکراسی

یکی دیگر از اتهاماتی که علیه آفریقا و سایر مناطق ضعیف به کار گرفته می‌شود عدم وجود دمکراسی است. همانند فساد، این مورد را نیز باید مرحله‌به‌مرحله مورد تحلیل و بررسی قرار داد. کاملاً درست است که اکثر کشورهای آفریقایی، درست همانند اکثر کشورهای فقیر و تازه استقلال یافته سراسر جهان، پس از دستیابی به استقلال در باتلاق حکومت‌های استبدادی و دیکتاتوری گرفتار شدند. در جنوب آفریقا، اقلیت سفیدپوست کشورهای آفریقای جنوبی و رودزیا حکومت‌های دیکتاتوری خود را بر اکثریت جمعیت‌های

آفریقایی تحمیل کردند. به‌هرحال، تا اوایل دهه ۱۹۹۰، یک انقلاب دمکراتیک که از طلابه‌داران اندکی برخوردار بود، سراسر قاره را فراگرفت. نسل مؤسس و از دیرباز حاکم (و اغلب بسیار فاسد و بی‌کفایت)، یکی پس از دیگری راه انتخابات چندحزبی را گشود. تا سال ۲۰۰۳، «خانه آزادی»^۱ یازده کشور آفریقایی را تحت عنوان کشورهای «آزاد»، بیست‌ودو کشور را تحت عنوان «نیمه‌آزاد» و شانزده کشور را تحت عنوان «غیرآزاد»، طبقه‌بندی کرد. در واقع سهم آفریقا از کشورهای آزاد و نیمه‌آزاد، ۶۶ درصد و بالاتر از میانگین کشورهای کم‌درآمد غیرآفریقایی، (۵۷ درصد)، در سال ۲۰۰۳ بود (از بین بیست‌وسه کشور کم‌درآمد غیرآفریقایی طبقه‌بندی شده از سوی خانه آزادی، سیزده کشور، آزاد و نیمه‌آزاد بودند).

متأسفانه ایجاد و برقراری دمکراسی را حداقل در کوتاه‌مدت، نمی‌توان کاملاً به معنای رشد اقتصادی سریع‌تر دانست. رشته‌های ارتباطی از دمکراسی به عملکرد اقتصادی نسبتاً ضعیف هستند، اگرچه دمکراسی قطعاً برای حقوق بشر نوعی موهبت و امتیاز و در مقابل کشتار گسترده، شکنجه و سایر خشونت‌ها و بدرفتاری‌های دولتی نوعی مانع است. نکته این نیست که اکنون که آفریقا دمکراتیک شده است از لحاظ اقتصادی نیز رشد می‌یابد، بلکه زمان اتهام حکومت استبدادی به‌عنوان مانع اساسی حکومت خوب و مناسب در آفریقا دیگر گذشته است.

۵-۱۶ کمبود ارزش‌های نوین

بسیاری از مردم عقیده دارند که فقر و ثروت به‌سادگی انعکاسی از ارزش‌های اجتماعی هستند. یکی از پژوهش‌های اخیر، فقر آفریقا را به بیزاری از کار، سرکوب فردگرایی و بی‌منطقی نسبت داده است؛ در پژوهشی دیگر، موانع اصلی تحرک صعودی مکزکی‌های مقیم آمریکا را «تسلیم شدن فقرا [در مقابل فقر]»، «اولویت پایین تحصیلات»، «جبرگرایی» و «غیرقابل اعتماد بودن افراد خارج از خانواده» دانسته است. این ایده که تمام جوامع به‌دلیل ارزش‌هایشان محکوم به فقر می‌شوند، تاریخ طولانی دارد، اما ایده‌ای است که به‌ندرت مفید واقع شده است.

تقریباً تمام جوامعی که روزی فقیر بودند به بی‌لیاقتی و تن‌پروری محکوم شده‌اند، تا زمانی که افراد این جوامع ثروتمند شدند و در این زمان ثروت آنها به سخت‌کوشی و جدیتشان نسبت داده شد. ژاپن نمونه بارز این ادعاست، جامعه‌ای که وقتی خارجی‌ها در دهه ۱۸۷۰ برای بار اول به این کشور پای گذاشتند، آن را کشوری محکوم به فقر تلقی کردند. نشریات خارجی فعال در ژاپن، مثل *ژاپن گازت*^۱ هشدار دادند که این کشور هرگز به دلیل جامعه تنبل و تن‌پروری که دارد، ثروتمند نخواهد شد: «ما فکر نمی‌کنیم این کشور [ژاپن] هرگز بتواند ثروتمند شود: مواهب اعطایی از سوی طبیعت، با آب‌وهوایی استثنایی و عشق مردم آن به تن‌پروری و لذت این اجازه را نمی‌دهد». درحقیقت، همین روزنامه اظهار کرد که به دلیل فساد شدید موجود در جامعه، اصلاحات اقتصادی در ژاپن به شکست محکوم است: «نظام ملی بانکداری ژاپن نمونه‌ای دیگر از بیهوده بودن تلاش برای انتقال رشد غربی به یک منطقه شرقی‌نشین است. به نظر می‌رسد در این منطقه از جهان، اصول ایجاد شده و شناخته شده در غرب تمام ارزش و اهمیت اولیه خود را از دست می‌دهند و به شکلی مخرب به سمت هرزروی و فساد پیش می‌روند».

در اوایل قرن بیستم، نظریه‌های جامعه‌شناسی منطبق بر اسلوب مکس وبر^۲ سعی داشتند با تکیه بر ارزش‌های به‌ظاهر ثابت مذهب کاتولیک در مقایسه با ارزش‌های پیشه‌ورانه مذهب پروتستان به تحصیل درآمدهای پایین و کمتر جنوب اروپا و ایرلند در مقایسه با شمال اروپا بپردازند. پس از نیمه قرن، کشورهای کاتولیک، به‌ویژه پس از تحت کنترل درآمدن مالاریا، رشد خیلی سریع خود را آغاز کردند. هم‌اکنون کشورهای کاتولیک ایتالیا و ایرلند از لحاظ درآمد سرانه از کشور پروتستان انگلیس پیشی گرفته است. وبر و پیروانش همچنین این فرضیه را مطرح کردند که کشورهای آسیای شرقی دارای ارزش‌های کنفوسیوسی، به‌ویژه چین، نخواهند توانست به رشد و پیشرفت اقتصادی برسند. بعدها وقتی چین و سایر کشورهای آسیای شرقی با سرعت شروع به رشد کردند، مسئله کاملاً برعکس شد و «ارزش‌های آسیایی» به‌عنوان دلیل این موفقیت مطرح شد. وقتی در سال ۱۹۹۷، آسیا با بحران اقتصادی موقت روبه‌رو شد، بار دیگر ارزش‌های آسیایی به‌عنوان متهم و مقصر مورد حمله قرار گرفت، اما وقتی چند سال بعد

1. Japan Gazette

2. Max Weber

بهبود اقتصادی حاصل شد، این تعبیر نیز به سرعت رنگ باخت. فقر هند به مقررات خشک و جدی و عرفان و تصوف هندو نسبت داده می‌شد، البته فقط تا زمانی که هند در دهه ۱۹۹۰ به یکی از سریع‌ترین اقتصادهای در حال رشد جهان تبدیل شد.

به دلیل وقوع حوادث یازده سپتامبر، ناظران غربی اعلام کردند که کشورهای اسلامی مناسب تجددگرایی نیستند. اتهامات شکست فرهنگی علیه این کشورها بسیار زیاد است: غیرمنطقی بودن، بنیادگرایی، تعصب و غرض‌ورزی شدید علیه زنان، انزجار و کراهت از علم، اما باید گفت برخی از سریع‌ترین اقتصادهای رشدیافته جهان در دو دهه گذشته، اسلامی بوده‌اند. در سال‌های ۲۰۰۱-۱۹۹۰، میانگین سرانه رشد سالیانه در مالزی ۳/۹ درصد، بنگلادش ۳/۱ درصد، تونس ۳/۱ درصد، و اندونزی ۲/۳ درصد بوده است. این کشورها همچنین در زمینه برابری تحصیلات و سواد دختران موفقیت‌های بزرگی به دست آوردند.

پیش‌بینی‌های مبتنی بر فرهنگ حتی در فرهنگی‌ترین زمینه‌های رفتار بشری، مثل انتخاب تعداد فرزندان، اغلب سست و شکننده و نادرست هستند. انقلاب اسلامی ایران را در نظر بگیرید که با توجه به استدلال‌های استاندارد می‌بایست به تبعیض گسترده علیه دختران و زنان و تعویق در گذار جمعیتی به سمت نرخ پایین باروری منجر می‌شد. اما در عوض، از زمان پیروزی انقلاب اسلامی، ایران به یکی از سریع‌ترین کشورهای کنترل جمعیت و نرخ باروری کم تبدیل شده است و نرخ باروری از ۶/۶ در ۱۹۸۵-۱۹۸۰ به ۲/۵ در ۲۰۰۰-۱۹۸۵ کاهش یافته است. بخشی از این دستاوردها حاصل افزایش چشمگیر مشارکت دختران در مدارس و نهضت سوادآموزی زنان بوده است. در این رابطه یکی از تعبیر این است که پدرانی که از لحاظ مذهبی محافظه‌کار بودند پس از انقلاب اسلامی، برای فرستادن دختران خود به مدرسه از اعتماد و اطمینان بیشتری برخوردار شدند. ایران در گذار تحصیلی و جمعیتی تنها نبود. سایر کشورهای اسلامی، مانند مصر، اردن، مراکش و تونس نیز در تحصیلات دختران و کاهش نرخ کلی باروری پیشرفت چشمگیری را شاهد بوده‌اند.

استدلال‌های فرهنگی با دو مشکل عمده مواجه هستند. مشکل مهم‌تر آنکه، فرهنگ‌ها با زمان و شرایط اقتصادی تغییر می‌کنند. نقش زنان در بازار کار، انتخاب تعداد فرزندان خانواده، مشارکت فرزندان در مدرسه و سایر زمینه‌های مهم رفتار اقتصادی با تغییر جوامع از روستا به مراکز شهری، کشاورزی به صنعت و بی‌سوادی به

سوادآموزی به شدت تغییر می‌یابد. آنچه به نظر ارزش‌های اجتماعی تغییرناپذیر به نظر می‌آید، در مقابل شرایط و فرصت‌های اقتصادی به شدت انعطاف‌پذیر می‌شوند. اگرچه تمام ارزش‌های فرهنگی به این آسانی تغییر نمی‌کنند، اما ارزش‌هایی که مخالف و مغایر توسعه اقتصادی به نظر می‌رسند، اگر نگوییم هرگز، به ندرت ویژگی‌های غیرقابل تغییر یک جامعه خواهند بود.

دومین مشکل عمده تعابیر فرهنگی این است که تعابیر فوق به جای شواهد قابل ارزیابی بر مبنای تعصب و پیش‌داوری شکل می‌گیرند. این استدلال‌ها، کاملاً ادواری و چرخشی هستند. مردم فقیرند چون آنها تنبل هستند. ما از کجا «می‌دانیم» که آنها تنبل هستند؟ چون آنها فقیر هستند. حامیان این تعابیر به ندرت می‌توانند بفهمند که بهره‌وری پایین نه از تنبلی و عدم تلاش بلکه از عدم وجود منابع سرمایه برای تولید نشئت می‌گیرد. کشاورزان آفریقایی تنبل نیستند، بلکه آنها از خاک مغذی، تراکتور، جاده‌های فرعی، زمین‌های آبیاری شده، امکانات ذخیره‌سازی و انبارداری و مواردی از این قبیل محروم هستند. ادعاهای کلیشه‌ای مبنی بر اینکه آفریقاییان کم‌کار هستند و بنابراین فقیرند با صرف یک روز وقت در یک روستا، جایی که کار کمرشکن برای مردان و زنان کاملاً طبیعی است، به سرعت به فراموشی سپرده خواهد شد.

وقتی متخصصان علوم اجتماعی سعی می‌کنند شیوه‌های نگرش فرهنگی مرتبط با کار، پرورش کودکان و تحصیلات را ارزیابی کنند، کلیشه‌ها از بین می‌روند. در «بررسی ارزش‌های جهان»^۱ برای قیاس‌های جدی فرهنگ‌ها و ارزش‌ها، از خانوارها سؤال‌های مشابهی پرسیده می‌شود. پاسخ‌ها کاملاً آموزنده است. مثلاً در سال ۲۰۰۲، وقتی از خانواده‌ها پرسیده شد که آیا تشویق کودکان در خانه به آموختن «کار سخت» اهمیت دارد یا خیر، فقط حدود ۶۱ درصد از خانوارهای آمریکایی پاسخ مثبت دادند، در حالی که ۸۰ درصد از خانواده‌های نیجریه‌ای، ۷۵ درصد از خانواده‌های آفریقایی جنوبی و ۸۳ درصد از خانواده‌های تانزانایی پاسخ مثبت دادند. این‌گونه پاسخ‌ها و پاسخ به پرسش‌های دیگر به هیچ عنوان نشان نمی‌داد که تنبلی و تن‌پروری در آفریقا و سایر کشورهای فقیر، نوعی ارزش اجتماعی است.

۶-۱۶ نیاز به آزادی اقتصادی

اگر عبارت «حکومت مناسب» مستمسک افرادی شده است که به دنبال راه‌حل فوری برای مشکلات توسعه هستند، باید گفت که آزادی اقتصادی، نزدیک‌ترین رقیب آن است. بار دیگر دیدگاهی که مبنای صحیح و درستی دارد - اقتصادهای بازار از اقتصادهای عمدتاً برنامه‌ریزی شده بهتر عمل می‌کنند - مورد افراط و سپس به‌عنوان مبنایی برای تحلیل مورد استفاده قرار گرفته است. وقتی نظام کمونیستی فروپاشید و اصلاحات بازار آزاد سراسر اروپای شرقی را فراگرفت، شوروی سابق و چین، بازارهای آزاد، به‌عنوان پیروز جنگ بلندمدت بین بازار و برنامه‌ریزی دولتی مورد ستایش قرار گرفتند. تا اینجا همه چیز به خیر و خوشی گذشت. اما نظریه‌پردازان بازار آزاد، این بحث را به افراط و تفریط‌هایی کشاندند که نمی‌توان با هیچ‌گونه شواهد یا استدلال‌های مناسب اقتصادی از آنها حمایت کرد. ابتدا آنها اظهار کردند که بازارها باید بر تمام ابعاد مختلف اقتصاد حاکم باشند و نه تنها بخش‌های اولیه تولیدی مزارع، کارخانه‌ها و خدمات تجاری، بلکه بخش‌های بهداشت و سلامت، آموزش و پرورش، امنیت اجتماعی و زیرساخت‌های اصلی مانند آب، انتقال انرژی، جاده‌ها و راه‌آهن را نیز تحت کنترل خود درآوردند. دوم آنکه، آنها عقیده داشتند دلیل تمام ناکامی‌ها در رشد اقتصادی را باید در عدم وجود بازارهای آزاد جست‌وجو کرد. آنها عقیده داشتند که کمک و مساعدت مالی قطعاً غیرضروری و حتی خطرناک (به‌عنوان عاملی برای تعویق انداختن اصلاحات بازار) خواهد بود. تمام آنچه مورد نیاز است اراده‌ای راسخ برای آزادسازی و خصوصی شدن است!

«بنیاد هریتیج»^۱ و «وال استریت ژورنال»^۲ که به نیروهای ارائه شاخص آزادی اقتصادی پیوستند، این شاخص را این‌گونه تعریف می‌کنند:

حصول آزادی اقتصادی مانند ساختن یک خودرو است. مهم‌ترین قسمت یک خودرو چیست: موتور قدرتمند، گیربکس، صندلی‌ها، فرمان، ترمزها یا لاستیک‌ها؟ این پرسش هرگونه پاسخی را نقض می‌کند، چون بدون هر یک از این اجزاء، خودرو به مقصد مورد نظر نخواهد رسید. به همین ترتیب، در صورتی که هر یک از عوامل دهگانه اقتصاد آزاد را مورد اغماض قرار دهیم، بهروزی و رفاه فراوان حاصل نخواهد شد. به همین دلیلی ما اغلب ۱۰

1. Heritage Foundation
2. Wall Street Journal

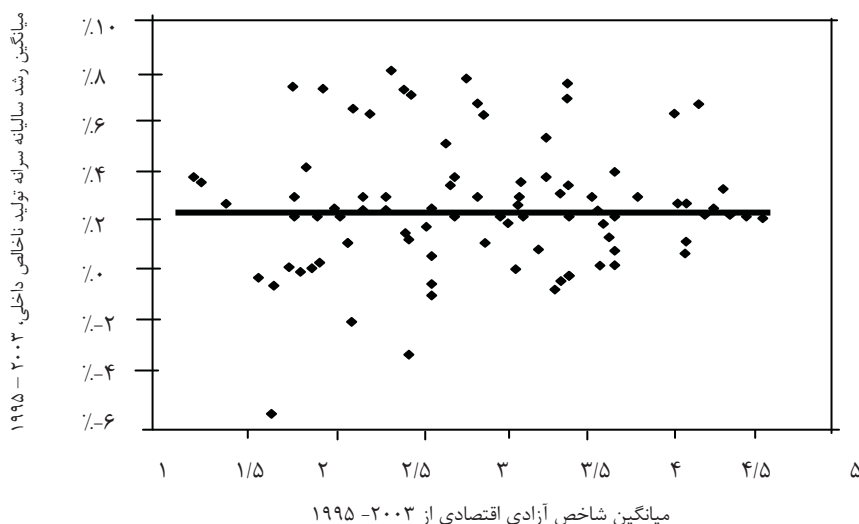
فاکتور این شاخص [اقتصاد آزاد - م] را «طرح ده‌مرحله‌ای پایان دادن به وابستگی» می‌نامیم. این ۱۰ عامل نوعی نقشه را ارائه می‌کند و فقط با دنبال کردن دقیق مسیر تعیین شده است که یک کشور می‌تواند به آزادی اقتصادی، آسایش، رفاه و خودکفایی برسد. در حقیقت کشورهایی که در مسیر خود به سمت آزادی اقتصادی، مطابق نقشه راه پیش می‌روند، از نرخ رشد بالاتری برخوردارند. تا زمانی که آنها مطابق با نقشه راه پیش می‌روند، نرخ رشد آنها بالاتر از حد میانگین تمام کشورهاست. آنها هرچه سریع‌تر حرکت کنند (هرچه نرخ پیشرفت بالاتر باشد)، نرخ رشد بالاتر است. اگر کشورها تصمیم به توقف در کنار جاده یا بازگشت بگیرند، رشد کاهش پیدا می‌کند. بنابراین پیام مهم به کشورهای دنیا این است که آنها فقط با اتخاذ اقتصاد آزاد می‌توانند به خودشان کمک کنند. هرچه آزادی اقتصادی بیشتری را برگزینند، سریع‌تر رشد می‌کنند و مدت زمان بیشتری رشد برتر خود را حفظ می‌کنند. رشد بیشتر نیز به نوبه خود یعنی اینکه سطح میانگین آسایش و رفاه در حال افزایش است. باز هم در اینجا با تفکر جادویی مواجه هستیم. توسعه اقتصادی به عبور از یک جاده تشبیه شده است: برای سفر فقط یک مسیر وجود دارد و تنها مسئله، سرعت است. هرچه آزادی اقتصادی بیشتر باشد، همان‌گونه که با یک شاخص ۱۰ بخشی تخمین زده شده است، پیشروی در جاده سریع‌تر خواهد بود. هرگونه تحریف از مسیر مستقیم و باریک به نابودی رشد می‌انجامد.

تجویز فوق دارای مزیت سادگی و یا همان‌گونه که فیلسوف بزرگ کارل پاپر^۱ می‌گوید، ابطال‌پذیری^۲ است. به عبارت دیگر می‌توان این پیشنهاد را مورد آزمایش قرار داد. بهتر است با توجه به کشورهایی که در شاخص بنیاد هریتیج و وال استریت ژورنال قرار می‌گیرند درستی ادعای اصلی آنها را بررسی کنیم. آیا این شاخص نرخ رشد این کشورها را به گونه‌ای تشریح می‌کند که کشورهای دارای امتیاز بالاتر (در این شاخص یعنی کشورهایی که حکومت نامناسب دارند) با کاهش نرخ رشد مواجه‌اند؟ در نمودار ۱-۱۶، محور افقی بیانگر میانگین ارزش شاخص آزادی اقتصادی در سال‌های ۲۰۰۳-۱۹۹۵ و محور عمودی نشان‌دهنده سرانه رشد سالیانه تولید ناخالص در سال‌های ۲۰۰۳-۱۹۹۵ است. «خط

۱. Karl Popper: فیلسوف و نویسنده معاصر انگلیسی؛ کارل پاپر عقیده دارد معیار علمی بودن یک مسئله

ابطال‌پذیری است نه اثبات‌پذیری - م.

برازش^۱ بیانگر رابطه بین امتیاز شاخص و رشد اقتصادی است. اگر حکومت بهتر را مستقیماً به معنای رشد سریع‌تر بدانیم، در آن صورت با حرکت به سمت راست شکل، با کشورهای مواجه می‌شویم که رشد سریع‌تری دارند. در حالی که اصلاً این‌طور نیست.



توضیح: شاخص به‌گونه‌ای مجدداً درجه‌بندی شده است که ارزش‌های بالاتر بیانگر حکومت بهتر است.
مأخذ: هریتیج

نمودار ۱-۱۶ رشد و حکومت

درحقیقت برخورداری از امتیاز خوب در شاخص آزادی اقتصادی را نمی‌توان برنامه ۱۰ مرحله‌ای به‌سمت نیروانا و یا توضیحی مستدل از تفاوت نرخ‌های رشد اقتصادی دانست. در بسیاری از موارد، امتیاز آزادی اقتصادی نسبتاً پایین است، در حالی که رشد اقتصادی نسبتاً بالاست و چین نمونه بارزی برای این ادعاست. از سوی دیگر موارد بسیاری وجود دارد که در آنها امتیاز آزادی اقتصادی خوب و مناسب است، اما رشد

۱. A line of Best Fit: خطی مستقیم است که به بهترین شکل اطلاعات ارائه شده بر روی یک نمودار پراکنش را نمایش می‌دهد. این خط ممکن است از تمام نقاط یا برخی نقاط عبور کند و یا از روی هیچ‌یک از نقاط عبور نکند.

اقتصادی پایین می‌باشد که از آن جمله می‌توان به سوئیس و اروگوئه اشاره کرد. در آفریقا نیز شرایط مشابهی درخصوص حکومت به‌وجود می‌آید. در واقع آفریقا آهسته‌تر از آنچه که اقتضای اقتصاد آزاد آن است، رشد می‌کند و این ویژگی تا حد چشمگیری مشهود است. همان‌طور که قبلاً هم گفته شد، آزمایش رسمی آماری این فرضیه نشان می‌دهد که آفریقا در مقایسه با کشورهای که از سطح آزادی اقتصادی یکسانی برخوردارند، حدود ۳ درصد در سال آهسته‌تر رشد می‌کند. بار دیگر عواملی مانند شرایط جغرافیایی، بیماری و سطوح زیربنایی در میان سایر عوامل که هیچ‌یک در «طرح ۱۰ مرحله‌ای» لحاظ نشده‌اند، در این امر دخالت دارند. آزادی اقتصادی قطعاً برای توسعه اقتصادی مزیت است، اما متأسفانه نمی‌توان آن را گوی جادویی دانست.

۷-۱۶ تنها راز سرمایه؟

هرناندو دو سوتو،^۱ اقتصاددان اهل پرو، گونه‌ای دیگر از موضوعات آزادی اقتصادی را مطرح و آن را رواج داده است. دو سوتو عقیده دارد که امنیت دارایی شخصی، از جمله اخذ وام در ازای زمین، همان راز واقعی سرمایه است. او می‌گوید، در اکثر کشورهای در حال توسعه مالکیت فقرا بر دارایی‌هایشان مثل خانه و زمین، ... به اشکال ناقص صورت می‌گیرد: خانه‌ها در زمین‌هایی ساخته می‌شوند که حق مالکیت آنها به‌درستی ثبت نشده است، مشاغل غیرانتفاعی دارای مسئولیت‌های تعریف نشده هستند و صنایع در مناطقی تأسیس می‌شوند که سرمایه‌گذاران و وام‌دهندگان نمی‌توانند از آنها بازدید کنند. چون حقوق مرتبط با این دارایی‌ها از سندیت مناسبی برخوردار نیستند، نمی‌توان این دارایی‌ها را مستقیماً به سرمایه تبدیل کرد، نمی‌توان آنها را خارج از چرخه‌های محدود محلی یعنی خارج از جایی که مردم یکدیگر را می‌شناسند و به هم اعتماد دارند معامله کرد، نمی‌توان از آنها به‌عنوان وثیقه اخذ وام استفاده کرد و نمی‌توان در ازای سرمایه‌گذاری، از آنها به‌عنوان سهم بهره گرفت ...

[فقرا] خانه دارند، اما شخصیت حقوقی ندارند. غیرقابل دسترسی بودن این موارد است که نشان می‌دهد چرا افرادی که تمام نوآوری‌ها و اختراعات غرب، از سنجاق کاغذ

1. Hernando de Soto

گرفته تا رآکتور هسته‌ای، را مورد بهره‌برداری و اقتباس قرار داده‌اند، هنوز نتوانسته‌اند برای ایجاد مشاغل سرمایه‌داری داخلی و خانگی خود سرمایه کافی را فراهم کنند.

دو سوتو به مسئله جالبی اشاره کرده است. آخرین کتاب وی، تحت عنوان *راز سرمایه*^۱ و اولین کتاب او، تحت عنوان مسیر دیگر^۲ (*El Otro Sendero*)، به‌خوبی توجهات سیاستگذاری را بر حقوق متصرفان عدوانی،^۳ رسمی کردن اقتصاد غیررسمی و کاهش هزینه‌های معاملات مقاطعه‌کاری و دسترسی به خدمات عمومی متمرکز کرده است.

با این حال، مشکل تحلیل دو سوتو این است که وی برای تشریح شکست‌ها و عدم موفقیت‌های توسعه به تنهایی، فقط بر یک عامل - عدم وجود اسناد و قباله‌ها - تکیه کرده است. عنوان فرعی کتاب *راز سرمایه* مدعی است که این کتاب توضیح خواهد داد که «چرا موفقیت‌های سرمایه‌داری غرب در تمام مناطق دیگر با شکست مواجه می‌شوند». مشکل اینجاست که نظام سرمایه‌داری در تمام مناطق جهان شکست نمی‌خورد. بسیاری از کشورهای در حال توسعه به‌سرعت در حال رشد هستند، در حالی که برخی دیگر این‌گونه نیستند. برخی از کشورهایی که به‌سرعت در حال رشد هستند، مانند چین و ویتنام، نیز نتوانسته‌اند مشکل اسناد و قباله‌ها را حل کنند! بسیاری از کشورهای غیرغربی هم که اکنون درآمد بالایی دارند، مثل ژاپن، کره و تایوان، مسیرهای متفاوتی را برای رسیدن به توسعه قانونی پیموده‌اند.

مهم‌تر آنکه، تمام تفاسیر و تعبیر تک‌عاملی در آزمایش علمی ارزیابی تنوع مشاهده شده در تجربیات توسعه‌ای شکست می‌خورند. چندین پژوهش آماری اخیر نشان داده‌اند که اختلاف نرخ رشد اقتصادی میان کشورها به تعداد عوامل بستگی دارد که از میان برخی متغیرهای مربوطه می‌توان به: درآمدهای اولیه، سطوح تحصیلات، نرخ باروری، آب‌وهوا، سیاستگذاری تجارت، بیماری، نزدیکی به بازارها و کیفیت نهادهای اقتصادی اشاره کرد. چالش واقعی این است که بفهمیم کدام یک از این متغیرهای بی‌شمار در ایجاد برخی موانع خاص در شرایط ویژه نقش دارند - یعنی دقیقاً آنچه من «تشخیص تفاوت» می‌نامم.

1. The Mystery of Capital
2. The Other Path
3. Squatters

۸-۱۶ کمبود اخلاقیات؟

بیماری مهلک ایدز سراسر آفریقا را فراگرفته است، چون در جهان جای دیگری ندارد. این تراژدی، فرضیات دیرین و بلندمدتی را نیز درباره بی‌مسئولیتی و بی‌بندوباری‌های جنسی در آفریقا مطرح کرده است که این فرضیات باعث شده عده‌ای بپندارند که بحران فرهنگی و اخلاقی منشأ اصلی مشکلات آفریقا می‌باشد. اگر مردان تا این حد نسبت به همسران خود بی‌وفا هستند و اگر چارچوب خانواده تا این حد متزلزل و درهم شکسته شده است، بدون توجه به میزان کمک‌های اهدایی به آفریقا باید پرسید چه آینده‌ای را می‌توان برای این قاره متصور شد؟ اگرچه طرح علنی این پرسش، معمول و متعارف نیست، اما بارها در خلوت پرسیده شده است. اگر پاسخ‌گویی به این پرسش باعث درک بهتر و در نتیجه کنترل بهتر بیماری مهلک ایدز شود، ارزش دارد که برای آن پاسخی بیابیم. پاسخ این سؤال حیرت‌آور و متفاوت از چیزی است که عموماً فرض می‌شود.

همان‌طور که در فصل دهم گفتیم، دلایل نرخ بیش از حد بالای شیوع بیماری در آفریقا اغلب به درستی درک یا پذیرفته نمی‌شود. حتی ساده‌ترین توضیحات نیز مؤثر نیست. یکی از عقاید رایج این است که آفریقایی‌ها بیش از سایر مردم جهان، شرکای جنسی متعددی دارند و به این ترتیب ریسک انتقال بیماری افزایش می‌یابد. اما لائست، نشریه برجسته پزشکی انگلیس، در پژوهش اخیر خود که یکی از دقیق‌ترین مطالعات اپیدمیولوژیکی است، نتایجی کاملاً متفاوت ارائه کرده است: اگرچه فرهنگ روابط جنسی از منطقه‌ای به منطقه دیگر متفاوت است، اما این تفاوت چندان محسوس و مشهود نیست. بررسی‌های جمعیت‌شناسی نشان می‌دهد که به‌طور میانگین مردان آفریقایی در مقایسه با سایر مردان شرکای جنسی بیشتری ندارند. مثلاً، یک مطالعه تطبیقی پیرامون رفتارهای جنسی نشان داد، که تعداد مردانی که در تایلند و ریو دوژانیرو گفته‌اند در سال‌های گذشته بیش از پنج شریک جنسی داشته‌اند، بیشتر از مردان تانزانیا، کنیا، لسوتو، لوساکا و زامبیا بوده است. در این کشورها فقط تعداد اندکی از زنان گفته‌اند که در یک سال پنج شریک جنسی یا بیشتر از پنج شریک جنسی داشته‌اند. تعداد شرکای جنسی زنان و مردان آفریقایی اگر کمتر از تعداد شرکای جنسی مردان و زنان اغلب کشورهای غربی نباشد، با آنها برابر است.

فرضیات بی‌شمار و نتایج قاطع اندکی وجود دارد که می‌تواند شیوع غیرعادی و بالای بیماری ایدز در آفریقا را تشریح کند. شاید برخی جزئیات شبکه‌های ارتباطات جنسی (مثل زمان‌بندی برخورداری از شرکای جنسی متعدد یا خیل عظیم کارگران مذکر مهاجر آفریقایی که برای مدت‌های زمانی طویل از خانواده‌های خود دور هستند) در بروز تفاوت‌ها دخیل باشند. نرخ و میزان ختنه مردان ممکن است دلیلی دیگر برای این تفاوت‌ها باشد (چون به‌نظر می‌رسد ختنه کردن، فرد را در مقابل انتقال بیماری حفاظت می‌کند). ممکن است وسعت شیوع سایر بیماری‌های درمان نشده در جمعیت آفریقا موجب انتقال سریع‌تر بیماری ایدز در این قاره شود. امکان دارد نوع ویروسی ایدز در بخش‌هایی از آفریقا با ویروس موجود در سایر مناطق جهان تفاوت داشته باشد. حقیقت آن است که درباره اهمیت نسبی، یا به‌طور کلی اهمیت این عوامل احتمالی، هیچ مسئله قطعی شناخته شده‌ای وجود ندارد. آنچه معلوم است این است که انتقادات سهل‌انگارانه و گسترده علیه اصول اخلاقی آفریقا با بررسی‌های علمی، هیچ‌گونه انطباق و سازگاری ندارد.

۹-۱۶ نجات کودکان برای تبدیل شدن به بزرگسالان گرسنه؟

بارها از من سؤال شده است که آیا کمک به آفریقا به نتیجه معکوس انفجار بزرگ‌تر جمعیت منجر نخواهد شد؟ آیا افزایش نرخ بقای کودکان دقیقاً به معنای افزایش شمار بزرگسالان گرسنه و رنج کشیده نیست؟ اغلب افرادی که این سؤال را پرسیده‌اند، پرسش خود را با ترس، کمرویی و عذرخواهی از آنچه خواهند گفت، آغاز کرده‌اند. سپس آنها توضیح داده‌اند که مایل نیستند سنگ‌دل و بی‌عاطفه به‌نظر برسند، بلکه واقعاً نیاز دارند از حقیقت آگاهی پیدا کنند. این پرسش کاملاً منصفانه و بی‌طرفانه است. علاوه‌بر این، توماس مالتوس^۱ نیز دویست سال قبل تقریباً همین پرسش را مطرح کرد.

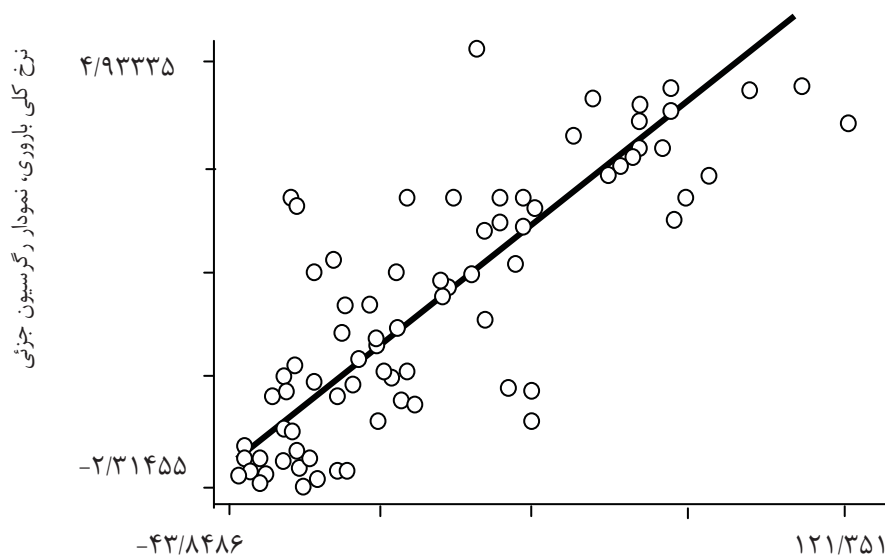
پاسخ این است که تلاش متمرکز برای پایان دادن به فقر در آفریقا بهترین تضمین برای پایان دادن به انفجار جمعیت امروزی است و این کار باید به‌سرعت، داوطلبانه و به

۱. Thomas Malthus: کشیش و اقتصاددان انگلیسی که خواستار بهره‌گیری از ابزار اجتماعی و اخلاقی برای

محدود کردن سرعت ازدیاد نفوس بشر شد - م.

شیوه‌ای انجام شود که خانوارها بتوانند اهداف شخصی خود را در رابطه با بهبود وضعیت بشری محقق کنند. فقر به مراتب بزرگ‌ترین عامل خطر در رشد سریع جمعیت به‌شمار می‌رود. درحقیقت در تمام مناطق جهان، به‌جز برخی مناطق خاورمیانه، تمام جوامعی که نرخ باروری در آنها بسیار بالاست، بیش از ۵۰٪ در مناطق فقیر و روستایی به سر می‌برند. نرخ‌های باروری، حاصل اوضاع و شرایط خانوادگی است. تمام عوامل اولیه‌ای که در ایجاد فقر سهیم هستند، در نرخ بالای باروری نیز سهیم می‌باشند. نرخ بالای باروری نیز به‌نوبه خود عاملی برای ایجاد تله فقر است.

$$\text{Coef} = 0.04065342, \text{Se} = 0.01184397, t = 22/0.5$$



نرخ مرگ‌ومیر نوزادان، نمودار رگرسیون جزئی

مأخذ: کمیسیون اقتصاد کلان و بهداشت، ۲۰۰۱.

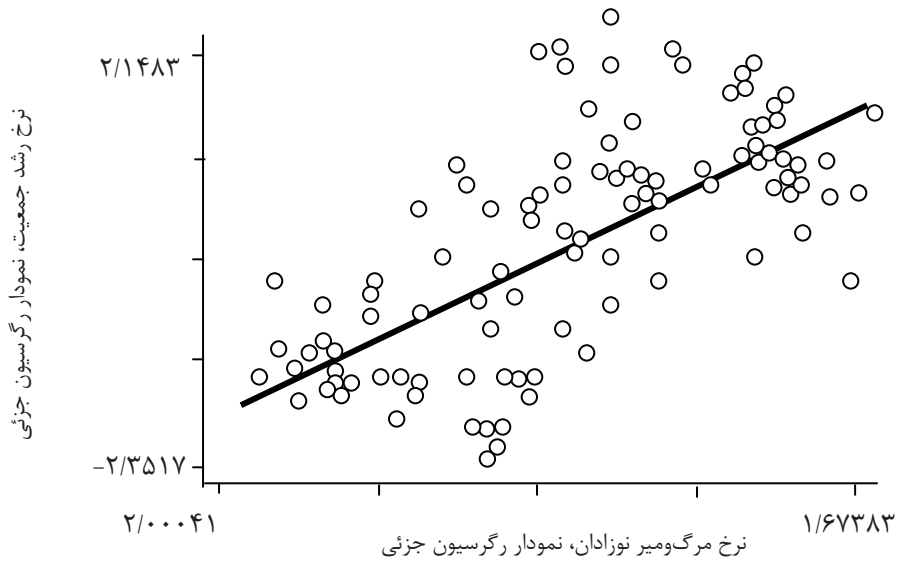
نمودار ۲-۱۶ رابطه نرخ مرگ‌ومیر نوزادان (محور X) و نرخ کلی باروری (محور Y)، ۱۴۸ کشور، ۱۹۹۵ (نمودار رگرسیون جزئی)

همان‌طور که قبلاً گفته شد، نرخ باروری به عوامل متعددی بستگی دارد. اول آنکه، وقتی نرخ مرگ‌ومیر کودکان بالاست، خانواده‌ها ترجیح می‌دهند برای جبران این خطر، تعداد فرزندان خود را افزایش دهند. چون والدین ریسک‌گریز هستند و می‌خواهند احتمال زنده ماندن حتی یک فرزند (و اغلب یک فرزند پسر) را تضمین کنند. در مفهوم آماری، آنها دچار جبران مفرط می‌شوند. همان‌طور که در نمودار ۲-۱۶ نشان داده شده است، مناطقی که در آنها نرخ مرگ‌ومیر بالاست اغلب به مناطقی تبدیل می‌شوند که نرخ باروری بالایی نیز دارند. مابه‌ازای هریک از ۱۴۸ کشور در سال ۱۹۹۵، یک نقطه ترسیم کرده‌ایم که نشان‌دهنده نرخ مرگ‌ومیر نوزادان بر روی محور افقی و نرخ کلی باروری بر روی محور عمودی است. خط ضخیم صعودی نشان‌دهنده گرایش عمیق جوامع به سمت نرخ بالای مرگ‌ومیر کودکان و همچنین نرخ بالای باروری است.

نمودار ۳-۱۶ نشان می‌دهد که نرخ کلی باروری، بیش از جبران مرگ‌ومیر کودکان است. ما در این شکل، نرخ مرگ‌ومیر کودکان را بر روی محور افقی رسم کرده‌ایم تا آن را با نرخ کلی رشد جمعیت که بر روی محور عمودی رسم شده است، مقایسه کنیم. در حقیقت مناطق دارای نرخ بالای مرگ‌ومیر کودکان برخلاف باور عموم از نرخ بالای رشد کلی جمعیت نیز برخوردارند.

نرخ باروری با افزایش توسعه اقتصادی کاهش می‌یابد. با بقای تعداد بیشتری از کودکان، خانواده‌ها ریسک داشتن فرزندان کمتر را می‌پذیرند، چون اطمینان دارند که امکان بقای هریک از کودکان بالاست. با گذار خانواده‌ها از معیشت کشاورزی به کشاورزی تجاری و مخصوصاً به زندگی شهری، آنها همچنین تصمیم می‌گیرند فرزند کمتری داشته باشند. یکی از دلایل این تصمیم آن است که کودکان بیش از این به‌عنوان کارگر مزارع، ارزشی ندارند. با دسترسی خانواده‌ها به امکانات رفاهی مدرن مثل آب لوله‌کشی یا آب مناسب نزدیک به خانه یا اجاق‌گازهایی که به‌جای سوخت چوبی با کپسول گاز کار می‌کنند، کودکان برای آوردن آب و جمع‌آوری هیزم مورد نیاز نخواهند بود. با فرستادن کودکان به مدارس، هزینه پرورش هریک از آنها افزایش می‌یابد. بنابراین خانواده‌ها تصمیم می‌گیرند فرزند کمتری داشته باشند تا بتوانند سرمایه‌گذاری بیشتری را روی هریک از آنها انجام دهند.

$$\text{Coef} = 0.85216147, \text{Se} = 0.06278833, t = 13.57$$



مأخذ: همان.

نمودار ۳-۱۶ رابطه بین نرخ مرگومیر نوزادان و نرخ رشد جمعیت، ۱۴۸ کشور، ۱۹۹۵
(نمودار رگرسیون جزئی)

وقتی مادران در خارج از خانه به فرصت‌های پیشرفته اقتصادی دست می‌یابند، هزینه زمانی پرورش کودکان (در رابطه با دستمزدی که در زمان رسیدگی به کودکان از دست می‌رود) نیز افزایش می‌یابد. سرانجام اینکه با دسترسی خانواده‌ها به خدمات نوین بهداشتی و پزشکی از جمله برنامه تنظیم خانواده و راه‌های نوین پیشگیری از بارداری، آنها می‌توانند انتظارات خود را در خصوص تعداد افراد خانواده محقق کنند. تمام عوامل فوق نشان می‌دهد که چرا اکثر مناطق جهان به کاهش چشمگیر نرخ کلی باروری و کاهش قابل توجه رشد جمعیت دست یافته است. این پدیده هنوز به مناطق روستایی آفریقا وارد نشده است، چون در این مناطق هنوز شرایط اختیاردهنده - بقای

کودکان، تحصیلات دختران، فرصت‌های شغلی زنان، دسترسی به آب و سوخت‌های نوین آشپزی و دسترسی به برنامه تنظیم خانواده و پیشگیری از بارداری - وجود ندارد. سرمایه‌گذاری برای پایان دادن به فقر در آفریقا (و سایر مناطق) همان سرمایه‌گذاری‌هایی است که به کاهش سریع و قاطعانه نرخ باروری در کوتاه‌مدت خواهد انجامید.

۱۰-۱۶ خیزش موج، تمام قایق‌ها را بالا می‌برد

آخرین افسانه که ارزش مطرح کردن را دارد افسانه اجتماعی داروینیستی است که اغلب افسانه اقتصاددانان مدرن بوده و علیه لیبرالیسم «رقیق‌القلب» هشدار می‌دهد، چرا که به قول جمله خاطره‌انگیز تنیسون^۱ «زندگی حقیقی» رقابت و مبارزه «طبیعتی است که دندان و چنگال‌های سرخ دارد». داروینیسم اجتماعی عقیده دارد که پیشرفت اقتصادی، داستان رقابت و بقای بهترین‌ها و برازنده‌ترین‌هاست؛ سایر گروه‌ها عقب می‌مانند. بالاخره اینکه زندگی یک مبارزه است و جهان امروزی منعکس‌کننده نتایج این مبارزه می‌باشد. علی‌رغم آنکه بخش اعظمی از نظریه اقتصادی بازار آزاد از ایده فوق حمایت کرده است، اقتصاددانان پس از آدام اسمیت پذیرفته‌اند که این رقابت و مبارزه فقط یک روی زندگی اقتصادی است و اعتماد، همکاری و فعالیت گروهی در تهیه کالاهای عمومی بر روی دیگر آن قرار دارند. همان‌طور که تلاش کمونیستی برای حذف رقابت از صحنه اقتصاد از طریق ایجاد مالکیت دولتی شکست خورد، تلاش برای مدیریت یک اقتصاد نوین بر مبنای نیروهای بازار به تنهایی نیز شکست خواهد خورد. تمام اقتصادهای موفق، اقتصادهای ترکیبی هستند که برای توسعه اقتصادی، هم بر بخش عمومی و هم بر بخش خصوصی تکیه دارند. من قبلاً دلایل تئوریک زیربنایی این نکته را شرح داده‌ام که چرا بازارها و رقابت به تنهایی قادر نخواهند بود سطوح کارآمدی از زیرساخت‌ها، دانش، مدیریت زیست‌محیطی و کالاها را فراهم کنند. همان‌گونه که این نکته در سطح ملی صحت دارد، در سطح بین‌المللی نیز مصداق دارد. بدون همکاری، مجموعه‌ای از اقتصادهای ملی نخواهند توانست سطوح کافی از سرمایه را در زیرساخت‌ها، دانش، مدیریت بین‌المللی یا کالاهای اساسی را در خارج از مرزهای خود و بین فقرای جهان فراهم کنند.

۱. Tennyson: ألفرد تنیسون، شاعر قرن نوزده انگلیس و پیرو مکتب ادبی رومانسیسم - م.

اگرچه درباره محل دقیق مرز بین فعالیت‌های عمومی و خصوصی مناقشات فراوانی وجود دارد، اما در سطح ملی، اجماع گسترده‌ای در خصوص کالاهای عمومی حاصل می‌شود. حتی سرسخت‌ترین و انعطاف‌ناپذیرترین محافظه‌کاران ایالات متحده نیز از سرمایه‌گذاری دولتی در بخش آموزش و پرورش، پژوهش‌های پزشکی و بسیاری از انواع مراقبت‌های بهداشتی و پزشکی حمایت می‌کنند. با جمع‌بندی هزینه‌های سطوح ملی، ایالتی و مرکزی، هزینه‌های دولتی در آمریکا حدود ۳۰ درصد از تولید ناخالص داخلی را تشکیل می‌دهند و در خصوص کاهش این میزان، هیچ‌گونه چشم‌انداز جدی وجود ندارد. اما وقتی پای پرداخت در سطوح بین‌المللی به میان می‌آید، ناگهان حتی ۰/۷ درصد از تولید ناخالص داخلی نیز کمرشکن و به شدت جنجال‌برانگیز به نظر می‌رسد. استدلال‌هایی که در سطوح ملی رایج و حکم‌فرما شده‌اند - فراهم کردن شرایط برای اقتصادهای ترکیبی - دیر یا زود، البته امیدوارم زودتر، بر روابط بین‌الملل نیز حاکم خواهند شد.

ریشه‌کنی فقر در سطح جهانی، وظیفه‌ای جهانی است که منافع جهانی دربر خواهد داشت. هیچ کشوری قادر نیست به تنهایی از عهده این کار برآید. سخت‌ترین بخش کار این است که جهانی بیاندیشیم و بدانیم که جامعه جهانی در قرن ۲۱ مستلزم چیست؟ فلسفه پیمان توسعه هزاره که به شکل جهانی توسعه یافته و تصویب و تأیید شده است، می‌تواند به‌عنوان زیربنای این تلاش بین‌المللی عمل کند.

۱۱-۱۶ فراهم کردن شرایط برای عمل کردن

من آه و ناله‌های محزون افراد بدبینی که می‌گویند پایان دادن به فقر غیرممکن است، را نادیده گرفته‌ام. من به تعیین سرمایه‌گذاری‌های خاصی که مورد نیاز هستند پرداخته‌ام؛ راه‌های برنامه‌ریزی و اجرای آنها را یافته‌ام؛ نشان داده‌ام که این سرمایه‌گذاری‌ها قابل اجرا و قابل پرداخت هستند؛ و ایده و نظریات ناامیدانه‌ای که مدعی بودند فقرا به دلیل فرهنگ‌ها، ارزش‌ها و رفتارهای شخصیتشان محکوم به فقر هستند را مورد بررسی قرار داده‌ام. اما آیا جهان وارد عمل خواهد شد؟ علاوه بر اینها، چنین تلاشی برای کشورهای ثروتمند چه فوایدی دارد؟ چرا آنها باید به این مسئله اهمیت بدهند؟ چه وقت دنیا فقط به دلیل اینکه کاری درست است وارد عمل شده است؟ اینها آخرین سؤالات تحقیق و بررسی من هستند.

فصل هفدهم

چرا ما باید این کار
را بکنیم؟

آیا جهان ثروتمند به نجات و رهایی فقرا کمک خواهد کرد؟ پاسخ منفی با فان و بدبینان به این سؤال منفی است. چرا باید کاری بکنیم؟ فقر مشکل ما نیست؛ این مشکل فقر است. فقرا چه کار می‌توانند در حق ما یا برای ما بکنند؟ چه وقت کشورها خارج از چارچوب کمک و نوع دوستی، کاری برای دیگران انجام داده‌اند؟ چطور وقتی مجبوریم با تروریسم مبارزه کنیم، می‌توانیم به مبارزه با فقرا بپردازیم؟ سیاست‌مداران چطور می‌توانند از دولت بخواهند به آفریقا کمک کند در حالی که خود این دولت از نظر اقتصادی تحت فشار است؟ اینها سؤالاتی هستند که من هرروزه می‌شنوم.

البته این سؤالات، این روزها بیشتر سؤالاتی است که به‌خصوص در آمریکا مطرح می‌شوند. بسیاری از آمریکایی‌ها فضایی برای ارائه کمک اقتصادی به دیگران متصور نیستند چون معتقدند امنیت ملی خودشان به کار زیادی احتیاج دارد. به همین دلیل آنها همه هم‌وغم و اعتماد خود را به ارتش کشور بسته‌اند. ایالات متحده در سال ۲۰۰۴ با صرف ۴۵۰ میلیارد دلار در هزینه‌های نظامی کشور حدود سی برابر کمک‌های خارجی این کشور که در همان سال پانزده میلیارد دلار بود، هزینه کرده است. یونان تنها کشوری است که از این جهت رقم نسبتاً نامتعارفی نزدیک به رقم مشابه در آمریکا هزینه کرده است. البته نمودار ۱-۱۷ با استفاده از اطلاعات موجود مربوط به سال ۲۰۰۲، این ارقام را نشان می‌دهد (این ارقام مربوط به قبل از صف‌آرایی‌های اخیر آمریکاست).

تصمیم آمریکا برای حمایت و پشتیبانی از ارتش این کشور به‌جای رویکردهای مرتبط با روابط بین‌الملل نشان‌دهنده چندین تفکر غلط است. اول اینکه، این بدان معناست که ما هر کاری که بتوانیم در حق فقرا کرده و می‌کنیم. تحقیقات انجام شده بر روی افکار عمومی در طول دهه گذشته حاکی است که مردم آمریکا میزان بودجه و

گرسنگان متعهدیم». حال باید دید آمریکا چطور به این تعهد خود عمل می‌کند؟ کمک آمریکا به کشاورزان کشورهای فقیر در راستای تولید محصولات غذایی بیشتر، حدود یک میلیارد دلار در سال است و این رقم در حدود یک دلار به‌ازای هر کشاورز در جهان است. ضمناً توجه داشته باشید که این یک میلیارد دلار درصد بسیار ناچیزی، در حد یک پنی، از هر صد دلار درآمد ملی این کشور است. البته آمریکا حدود هشتصد میلیون دلار دیگر نیز صرف تأمین مواد غذایی می‌کند و آن را به‌صورت کمک در اختیار افرادی قرار می‌دهد که در بحران گرفتارند، اما برای حل مشکل اساسی‌تر بی‌ثباتی و ناکافی بودن تولید غذا هیچ گامی بر نمی‌دارد.

دومین تفکر و برداشت غلط رایج این است که چنین تصور می‌شود که ارتش آمریکا حتی در صورت بی‌ثباتی جهان نیز می‌تواند امنیت آمریکایی‌ها را تأمین و تضمین کند. این همان تصور غلط و اشتباهی است که باعث شد آمریکایی‌ها فکر کنند که آمریکا به‌عنوان ناجی و آزادکننده بغداد مورد تمجید و ستایش قرار خواهد گرفت، یا دستگیری صدام‌حسین به خشونت‌های عراق پایان می‌دهد یا حمله به القاعده، به ترور و تروریسم پایان می‌بخشد. صرف‌نظر از فقر یا ثروتمندی تروریست‌ها یا اینکه متعلق به طبقه متوسطی هستند، منطقه بارگیری^۱ - پایگاه‌های عملیاتی آنها - مناطق بی‌ثبات و جوامعی هستند که فقر، بیکاری، رشد سریع جمعیت، گرسنگی و ناامیدی آنها را احاطه کرده است. بدیهی است که بدون پرداختن به علل ریشه‌های اصلی این بی‌ثباتی، برای جلوگیری و مهار ترور و تروریسم کار چندانی انجام نخواهد شد.

سومین تصور نادرست «برخورد تمدن‌ها» است که براساس آن فرض بر این است که جهان وارد جنگ فرهنگ‌ها شده است. به اعتقاد بسیاری از آمریکایی‌ها این فقط نوعی جنگ لفظی یا همان آرماگدون^۲ میلیون‌ها آمریکایی است، اگرچه معلوم نیست چه تعداد از این افراد اما به‌هرحال عده‌ای از آنها معتقدند که ما به «روزهای آخر» وحی کتاب مقدس نزدیک می‌شویم. این باور معاصر در تاریخ آمریکا فراز و فرود امواج خود را به‌جای گذاشته اما اینکه آمریکا یک ابرقدرت جهانی و یک قدرت هسته‌ای است همواره نادیده

1. Staging Area

۲. نبرد نهایی بین حق و باطل، نبرد سرنوشت‌ساز - م.

گرفته شده است. این ویژگی برای بسیاری از ما که در تعیین سیاست خارجی آمریکا به معیارهای منطقی بیش از آیات کتاب مقدس استناد می‌کنیم، وحشتناک است.

شواهد زیادی وجود دارد که حاکی از ارتباط محکم و محرز بین وجود فقر شدید در کشورهای خارجی و تهدیدات احتمالی ناشی از آن علیه امنیت ملی است. در واقع وجود فقر در کشورهای خارجی می‌تواند به ما در کشور خودمان آسیب وارد کند، کمالینکه این اتفاق به کرات افتاده است. برای پاسخ گفتن به سؤالاتی که پیشتر مطرح کردیم باید اذعان کنیم که کشورها گاهی از روی کمک و نوع‌دوستی به کشورهای دیگر کمک می‌کنند تا بتوانند چالش‌های اجتماعی و اقتصادی پیش روی خود را برطرف کنند. در واقع باید تصریح کرد که اقدامات سازنده زیادی برای ملتها به عمل آمده است که یکی از آنها طرح مارشال است؛ استراتژیست‌های سیاست خارجی از دیرباز به این نتیجه رسیده بودند که اقدامات بشردوستانه - پایان دادن به تجارت برده، حمایت و پشتیبانی از استقلال کشورها از استعمار امپراتوری، ارائه کمک به بازسازی و توسعه، ارائه کمک‌های بشردوستانه بعد از وقوع فجایع و بلایای طبیعی - نوعی اقدام سودمند روشن‌فکرانه است. سودمندی و منفعت‌رسانی به خود مغایرتی با انجام این اقدامات سخاوتمندانه ندارد. به‌طور کلی ملاحظات اخلاقی، اصول اخلاقی مهمی هستند که مبنای مشخصی برای همکاری و ارتباط متقابل ایجاد می‌کنند که «تمدن» برپایه و اساس آن متکی است.

البته اینکه سیاست‌مداران را برای حمایت از انجام چنین اقداماتی مقصر و گناهکار بدانیم نیز تصور نادرستی است. شواهد و تجارب زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد، جمع‌کثیری از مردم با انجام چنین اقداماتی موافقت خواهند کرد، به‌خصوص اگر این افراد ببینند که از افراد ثروتمند و اغنیای کشورشان خواسته شده تا سهم منصفانه‌ای از این اقدام نوع دوستانه را متقبل شوند. به تعبیر واضح‌تر باید گفت که مشکل آمریکا، مخالفت مردم این کشور با افزایش کمک‌های خارجی نبوده است، بلکه ضعف موجود در این زمینه، فقدان رهبری سیاسی برای آگاه‌سازی مردم از اهمیت این اقدام و درخواست از آنها برای کمک بیشتر بوده است. مردم آمریکا همواره نسبت به «دادن حداقل سهم کوچکی از سرمایه خود به نیازمندان واقعی جهان» تمایل و رضایت کامل نشان داده‌اند و با این رویکرد خود در واقع بر اصل پشتیبانی قوی مردمی این کشور در ارائه کمک‌های

خارجی، مهر تأیید زده‌اند. از طرفی، تحقیق انجام شده در قالب برنامه رویکردهای سیاست‌های بین‌المللی نشان داد که ۵۴ درصد از پرسش‌شوندگان آن تحقیق، این ایده را رد کرده‌اند که «کمک خارجی الزاماً باید یک موضوع شخصی باشد که فقط افرادی که از طریق سازمان‌های خصوصی در آن مشارکتی دارند از آن اطلاع داشته باشند». مردم آمریکا به خوبی می‌دانند که چه باید کرد و چرا چنین کاری یک وظیفه عمومی است. آنچه آنها نمی‌دانند این است که چرا مشارکت آمریکا در این امر خطیر این‌قدر محدود و ناچیز است.

۱-۱۷ امنیت آمریکا و فقر جهانی

ضعف و ناکامی اقتصادی نیز مانند هر موضوع دیگری - اقتصادی که در تله فقر گرفتار شده، بحران بانکی، دیرکرد بدهی یا تورم حاد و شدید - اغلب باعث شکست یا ضعف عملکرد دولتی نیز می‌شود. جامع‌ترین و کامل‌ترین بررسی انجام شده در مورد ضعف عملکرد دولت در سال ۱۹۹۴ از سوی «کارگروه بررسی ضعف عملکرد دولت» که به درخواست آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) تشکیل شده بود، حاکی از اهمیت چشمگیر ریشه‌های اقتصادی در چنین ناکامی و ضعف عملکردی است. کارگروه مذکور عدم موفقیت دولت را موردی شبیه به یک جنگ انقلابی، جنگ قومی، نسل‌کشی، سیاست‌کشی یا اقدام علیه سرنگونی یا تغییر رژیم می‌داند. در عوض، دولت‌های ناموفق و شکست‌خورده، نه تنها برای خودشان مشکل‌آفرینی می‌کنند، بلکه برای سایر کشورهای جهان نیز مشکل ایجاد می‌کنند. چنین دولت‌ها و کشورهایی در طول تاریخ همواره بستر خشونت، تروریسم، جنایات بین‌المللی، مهاجرت گروهی، جنبش‌های پناهندگی و قاچاق مواد مخدر و بیماری بوده‌اند. اگر ایالات متحده، اروپا، ژاپن و سایر کشورهای پردرآمد بخواهند وقت کمتری را صرف کشورها و دولت‌های ناکارآمد بکنند، قطعاً باید در راستای کاهش تعداد اقتصادهای ناکارآمد جهان تلاش کنند.

شکی نیست که آمریکایی‌ها می‌خواهند کشورشان در اقیانوس جهانی فقر و ناکامی اقتصادی همچون یک جزیره باثبات و سعادت‌مند باشد. اما به‌رحال تاریخ حاکی از وقایع متفاوتی است. موارد و نمونه‌های زیادی در این خصوص موجود است. به قدرت رسیدن

بولشویک‌ها در سال ۱۹۱۷ درست هم‌زمان با فروپاشی اقتصادی دوران جنگ سزار روسیه صورت گرفت. روی کار آمدن و به قدرت رسیدن هیتلر تقریباً در اواسط «رکود بزرگ» اتفاق افتاد که تأثیر بسزایی بر آلمان گذاشت، چون این کشور بدهی‌های خارجی هنگفتی داشت. در تازه‌ترین مورد نیز که یوگسلاوی درگیر جنگ‌های منطقه‌ای شد، این اتفاق نه تنها به دلیل منازعات درون‌قومی، بلکه به دلیل فروپاشی و شکست اقتصادی و سقوط دولت مرکزی سابق این کشور در تورم شدید اواخر دهه ۱۹۸۰ صورت گرفت. اسلوبودان میلوشویچ از فروپاشی اقتصادی استفاده کرد و به قدرت رسید. سقوط و کاهش فرصت‌های اقتصادی عراق و افزایش حجم بدهی‌های این کشور بعد از جنگ دهه ۱۹۸۰ ایران - عراق، حداقل تا حدودی به انگیزه صدام حسین برای حمله به کویت در سال ۱۹۹۰ دامن زد.

البته من به هیچ‌وجه قصد ندارم شکست و ناکامی‌های سیاسی را به بحران‌های اقتصادی نسبت بدهم. شاه مخلوع ایران در سال ۱۹۷۹ و در حالی از قدرت ساقط شد که کشورش در میانه راه شکوفایی و رشد نفتی قرار داشت. اگر به قدرت رسیدن لنین و هیتلر را هم فقط حاصل استفاده از کاستی‌های اقتصاد ضعیف آن دوران بدانیم، تصور ساده‌لوحانه‌ای داشته‌ایم. حوادث یازده سپتامبر و شکل‌گیری القاعده نیز خودبه‌خود به وجود نیامد، اگرچه سقوط دولت افغانستان و بروز بحران‌های اقتصادی در جنوب آسیا و خاورمیانه نیز در این خصوص نقش و تأثیر خاص خود را بر جای گذاشت. بالاین‌حال، بدون شک ناکامی و شکست اقتصادی کشورها عملاً درخور توجه و حائز اهمیت است و می‌تواند در بسیاری از زمینه‌ها برای آمریکا هزینه‌های گزافی را به همراه بیاورد.

نتایج و رهیافت‌هایی که کارگروه سازمان سیا در این زمینه به‌دست آورد، کاملاً قانع‌کننده هستند: در این نتایج تمام شکست و ناکامی‌های دولتی بین سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۵۷ و در کشورهایی اتفاق افتاده بود که کمتر یا نزدیک به یک میلیون نفر جمعیت داشتند. کارگروه مذکور ضعف عملکرد دولت براساس تحقیق انجام شده را در بیش از ۱۱۳ کشور کشف و شناسایی کرد. از بین تمام متغیرهای تشریحی که مورد بررسی قرار گرفته بود، مهم‌ترین متغیرها، سه مورد زیر بودند:

• **نرخ مرگ‌ومیر نوزادان**، با این فرض که پایین بودن سطح رفاه مادی یکی از عوامل مهم و مؤثر در ضعف عملکرد دولت است.

● **باز بودن اقتصاد**، با این فرض که براساس آن روابط اقتصادی با سایر کشورهای جهان باعث پیشگیری از احتمال ناکامی و ضعف عملکرد دولت می‌شود.

● **دمکراسی**، به این جهت که در کشورهای دمکراتیک گرایش به ضعف عملکرد دولت و ناکامی‌های آن به مراتب از رژیم و نظام‌های مستبد و خودکامه کمتر است. به‌هرحال وجود دمکراسی ابعاد اقتصادی گسترده‌ای دارد، چون تحقیقات انجام شده بارها نشان داده است که احتمال دمکراتیک شدن هر کشور تا حد زیادی متأثر از سطح درآمد سرانه آن کشور است. کارگروه پژوهشی مذکور با پالایش و بررسی مجدد یافته‌های اولیه تحقیق پی برد که عقب‌ماندگی اقتصادی موقت آفریقای سیاه (که برحسب کاهش سرانه تولید ناخالص داخلی ارزیابی شده است) یکی از شاخص‌های مهم ناکامی دولت است. گروه مذکور همچنین به این نتیجه رسید که نظام‌های نیمه‌دمکراسی که معمولاً دوران گذار از ساختارهای خودکامه و مستبد به سازمان و ساختارهای دمکراسی را سپری می‌کنند، نسبت به فروپاشی و سقوط بسیار مستعد و آسیب‌پذیر هستند. در تحقیقاتی که در خصوص منازعات و درگیری‌های آفریقا انجام شد نیز نتایج مشابهی به‌دست آمد و مشخص شد که فقر و رشد کند اقتصادی، احتمال بروز جنگ و درگیری را تشدید می‌کند.

ضعف‌های دولتی خارجی برای امنیت آمریکا حائز اهمیت خاصی است، چون چنین ضعف‌هایی معمولاً منجر به دخالت نظامی آمریکا در امور خارجی می‌شود. ضعف عملکرد دولت‌ها بارها باعث شده است که مشکلات و معضلات خارجی خاصی برای آمریکا پیش بیاید. اگر همان‌طور که در جدول ۱-۱۷ نشان داده شده، تاریخ درگیری و مداخله نظامی آمریکا را با زمان بروز ضعف و کاستی‌های دولتی که کارگروه تحقیق ارائه کرده است، مقایسه کنیم، خواهیم دید که تقریباً همه دخالت‌های نظامی خارجی آمریکا از سال ۱۹۶۰ در کشورهای در حال توسعه‌ای اتفاق افتاده که طی سال‌های اخیر به کاستی و ضعف عملکرد دولت دچار شده‌اند (از نظر جدول مذکور «دخالت نظامی» شامل هرگونه استفاده از نیروهای نظامی آمریکا در خارج است، چه این کاربرد نیرو به‌صورت نبرد مستقیم، عملیات صلح‌بانی، عملیات تخلیه و رهایی غیرنظامیان یا حفاظت از سرمایه و منافع آمریکا باشد). در بعضی یا اغلب این موارد رابطه سقوط و فروپاشی

اقتصادی یا ضعف عملکرد دولت و مداخله نظامی آمریکا به‌وضوح مشهود است.

۱۷-۲ بعد از یازده سپتامبر

این مسئله که دولت‌های ناکام و شکست‌خورده امنیت ملی اروپا و آمریکا را تهدید می‌کنند و اینکه حمایت و پشتیبانی از توسعه اقتصادی در واقع حمایت از امنیت ملی است، دیدگاه‌های چپ‌گرایانه فاحشی نیست. این موارد در واقع معیارهای مناسبی برای تحلیل استراتژیک شده‌اند.

جدول ۱۷-۱ ضعف عملکرد دولت و مداخله نظامی آمریکا در پی آن

تاریخ اول مربوط به مداخله نظامی آمریکا است. تاریخ دوم مربوط به ضعف عملکرد دولت است که به‌ترتیب تاریخ مداخله نظامی قید شده است.
کوبا (۱۹۶۱، ۱۹۵۶، ۱۹۶۲)
تایلند (۱۹۵۷، ۱۹۶۲)
لائوس (۱۹۷۹-۱۹۶۰، ۱۹۷۵-۱۹۶۲)
کنگو (۱۹۶۰-۱۹۶۵، ۱۹۶۴)
ویتنام (۱۹۷۵-۱۹۵۸، ۱۹۷۳-۱۹۶۴)
جمهوری دومینیکن (۱۹۶۶-۱۹۶۱، ۱۹۶۵)
کنگو (۱۹۶۷-۱۹۶۵، ۱۹۶۰)
کامبوج (۱۹۷۹-۱۹۷۰، ۱۹۷۰)
قبرس (۱۹۷۴، ۱۹۶۸-۱۹۶۳، ۱۹۷۴)
ویتنام (۱۹۷۵-۱۹۵۸، ۱۹۷۵)
لبنان (۱۹۹۲-۱۹۶۵، ۱۹۷۶)
کره (موجود نمی‌باشد، ۱۹۷۶)
زئیر (۱۹۷۹-۱۹۷۷، ۱۹۷۸)
ایران (۱۹۷۷، ۱۹۸۰)
السالوادر (۱۹۹۲-۱۹۷۷، ۱۹۸۱)
لیبی (موجود نمی‌باشد، ۱۹۸۱)
لبنان (۱۹۹۲-۱۹۶۵، ۱۹۸۲)

فصل هفدهم چرا ما باید این کار را بکنیم؟ ۵۰۱

جدول ۱-۱۷ ضعف عملکرد دولت و مداخله نظامی آمریکا در پی آن

هندوراس (ضعف عملکرد دولت در نیکاراگوئه ۱۹۹۰-۱۹۷۸، ۱۹۸۹-۱۹۸۳)
چاد (۱۹۸۳، ۱۹۸۹-۱۹۹۷)
لیبریا (۱۹۹۷-۱۹۸۹، ۱۹۹۰)
زئیر (۱۹۹۱، ۱۹۹۱)
سیرالئون (به بعد ۱۹۹۱، ۱۹۹۲)
سومالی (به بعد ۱۹۸۸، ۱۹۹۲)
بوسنی - هرزگوین (۱۹۹۶ - ۱۹۹۲، ۱۹۹۳)
سومالی (به بعد ۱۹۸۸، ۱۹۹۳)

مأخذ: اطلاعات موجود از مجموعه داده‌های کارگروه تخصصی ضعف عملکرد دولت استخراج شده است: اطلاعات مربوط به مداخله نظامی آمریکا، برگرفته از «نمونه‌های حضور خارجی ارتش آمریکا» اثر آلن سی. کالیر، ۱۹۹۳-۱۷۹۸ (سرویس تحقیقات کنگره‌ای آمریکا، ۱۷ اکتبر ۱۹۹۳).

آدرس: <http://www.history.navy.mil/wars/foabroad.htm>

مشکل اصلی مربوط به رابطه بین فقر با امنیت ملی نیست، بلکه اساساً در نکته‌ای است که در ادامه به آن اشاره می‌کنیم. سیاست توسعه‌ای آمریکا در دهه‌های اخیر - هر دو دولت‌های دمکراتیک و جمهوری خواه این کشور - را می‌توان برحسب میزان تأثیر مثبتی که بر جای گذاشته ارزیابی کرد نه برحسب کمکی که معیار واقعی سنجش آن وسعت و بزرگی چالش‌های حاصل از آن است.

در اینجا به ذکر موردی می‌پردازیم که حاکی از عدم ارتباط بین مفهوم سیاست خارجی و پیامدهای سیاست خارجی است. پرزیدنت بوش طی سخنرانی‌اش برای بانک توسعه داخلی آمریکا که در آستانه کنفرانس بین‌المللی سرمایه‌گذاری و توسعه پولی در مکزیکو صورت می‌گرفت، اظهار داشت:

تروریسم محصول فقر نیست. فقیر بودن کسی را جنایت کار نمی‌کند. باین حال فقر مداوم و تظلم و ستم‌دیدگی باعث یأس و ناامیدی می‌شود. وقتی دولت‌ها نتوانند نیازهای اولیه مردم خود را تأمین کنند، آنگاه این دولت‌های ناموفق می‌توانند به بهشتی برای ترور تبدیل بشوند.

در افغانستان، فقر دولت، جنگ و ناآرامی شرایطی را فراهم کرد تا یک نظام

تروریستی به قدرت برسد. در بسیاری از کشورهای دیگر جهان نیز، فقر مانع از آن است که دولت‌ها و حکومت‌ها بتوانند مرزهای خود را به‌نحو مؤثری کنترل کنند، برای قلمرو ملی خود سیاستگذاری مناسبی کنند و قوانین موجود را به اجرا بگذارند. توسعه روندی است که بستر و منابع لازم را برای ایجاد امید، سعادت و امنیت و غیره فراهم می‌کند توسعه موفقیت‌آمیز مستلزم برخورداری کشور از مردمی است که باسواد، سلامت و آماده به‌کار باشند. کمک‌های توسعه‌ای به کشورهای فقیر کمک می‌کند تا نیازمندی‌های بهداشتی و آموزشی خود را برطرف و تأمین کنند.

بر این اساس در مفید و مؤثر بودن این کمک‌ها شکی نیست. رئیس‌جمهور اسپس برنامه کمکی جدیدی را معرفی و اعلام کرد که «حساب چالش هزاره»^۱ نام داشت و براساس آن کمک‌های سالیانه آمریکا پنج میلیارد دلار در سال افزایش می‌یافت: آمریکا از اهداف توسعه بین‌المللی موجود در برنامه هزاره سازمان ملل حمایت می‌کند و معتقد است که این اهداف بخشی از مسئولیت مشترک کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه است. به‌منظور پیشرفت در این زمینه باید دولت‌ها و رهبران آنها را ترغیب کنیم تا در مسیر سخت اصلاحات سیاسی، اقتصادی و حقوقی پیش بروند تا به‌تبع این حرکت، مردم آن کشورها نیز از آن بهره‌مند شوند.

امروزه، من خواهان بسته جدیدی برای توسعه جهانی هستم که چارچوب آن را مسئولیت‌پذیری جدید کشورهای فقیر و ثروتمند در کنار هم تعریف می‌کنند. مشارکت بیشتر کشورهای پیشرفته باید همسو و در راستای مسئولیت بیشتر کشورهای در حال توسعه صورت بگیرد. ایالات متحده آمریکا نیز به‌عنوان نمونه هدایت این مسیر را به عهده خواهد گرفت. ما کمک‌های توسعه‌ای خود را در سه دوره آتی بودجه کشور تا پنج میلیارد دلار افزایش خواهیم داد. این بودجه جدید به‌مراتب بیشتر و فراتر از نیازهای موجود در این زمینه است - یعنی در واقع به‌مراتب بیش از درخواست کمکی است که من در تدوین بودجه کنونی تسلیم‌کنگره کرده‌ام.

مشکل اصلی تفاوتی است که بین راهکار موجود - سالیانه پنج میلیارد دلار بیشتر بعد از سال سوم - و نیاز کشورهای فقیر (برنامه‌ای حدود یکصد میلیارد دلار بیشتر در

فصل هفدهم چرا ما باید این کار را بکنیم؟ ۵۰۳

هر سال و بین سال‌های ۲۰۱۵-۲۰۰۶ که براساس آن بتوان اهداف برنامه توسعه هزاره را محقق کرد) و همچنین تعهد ایالات متحده برای به‌کارگیری «نهایت تلاش» خود در رسیدن به ۰/۷ درصد از تولید ناخالص داخلی کشور برای این منظور است. این در حالی است که رقم پنج میلیارد دلاری پیشنهادی فقط ۰/۰۵ درصد از تولید ناخالص داخلی آمریکاست. جالب‌تر اینکه این رقم از مبلغ هزینه شده در اواخر سال ۲۰۰۴ از حساب چالش هزاره، حتی یک پنی هم بیشتر نبود.

چند ماه بعد رابطه بین فقر کشورهای خارجی با امنیت داخلی به نوعی در قالب استراتژی جدید امنیت ملی ایالات متحده آمریکا گنجانده شد:

جهانی که در آن عده‌ای در آسایش و وفور نعمت به سر می‌برند، نیمی از نژاد بشر با روزی کمتر از دو دلار در روز زندگی می‌کنند، نه عادلانه و نه باثبات است. اینکه همه فقرای جهان را در یک چارچوب فزاینده توسعه - و فرصت - بدانیم، یک وظیفه اخلاقی و یکی از برترین اولویت‌های سیاست بین‌المللی آمریکاست.

استراتژی آمریکا در این زمینه این کشور را نسبت به انجام اقدامات زیر برای کمک و بهبود توسعه متعهد کرده است:

- تأمین منابع لازم برای کشورهایایی که با چالش اصلاحات ملی مواجه شده‌اند،
 - بهبود کارایی بانک جهانی و دیگر بانک‌های توسعه در افزایش و ارتقای استانداردهای زندگی،
 - تأکید بر نتایج قابل ارزیابی به‌منظور اطمینان از اینکه کمک‌های توسعه‌ای واقعاً در وضعیت زندگی فقرا و نیازمندان جهان، تفاوت ایجاد می‌کند،
 - افزایش کمک‌های توسعه‌ای که به‌جای وام به‌صورت کمک بلاعوض ارائه می‌شود،
 - از آنجاکه تجارت و سرمایه‌گذاری موتور اصلی رشد اقتصادی محسوب می‌شوند، لازم است، جوامع برای گسترش تجارت و سرمایه‌گذاری از آزادی لازم برخوردار باشند،
 - تضمین بهداشت عمومی،
 - تأکید بر آموزش و تعلیم و تربیت،
 - استمرار و ادامه کمک به توسعه کشاورزی.
- البته اینکه ارتباطی بین این دیدگاه‌ها - که قطعاً ارزشمند هستند - و عدم وجود

تعهدات مالی متناسب با آن از سوی دولت آمریکا وجود نداشته باشد، به راحتی قابل درک نیست. بخشی از این سختی حاصل این تصور غلط است که آمریکا بیش از حد توانش عمل می‌کند. به عنوان مثال، استراتژی امنیت ملی این کشور نشان می‌دهد که کمک‌هایی که در طول چندین دهه به عنوان مساعدت توسعه‌ای وسیع صورت گرفته نه تنها به رشد اقتصادی فقیرترین کشورهای جهان سرعت نبخشیده است، بلکه حتی مشخص نشده که جریان این کمک‌ها هم چندان هنگفت نبوده و هم در سطح مورد نیاز برای سرعت بخشیدن به رشد اقتصادی قرار نداشته است. از کمک ناچیزی که آمریکا در این خصوص ارائه می‌کند، سهم کلانی از آن به کارشناسان آمریکایی (کمک فنی)، کمک‌های اضطراری و محصولات غذایی تعلق می‌گیرد و چیزی از آن برای سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت در زمینه‌های زیربنایی، تعلیم و تربیت یا بهداشت و سلامت باقی نمی‌ماند.

به تعبیر دیگر، این کمک در قیاس با میزان تولید ناخالص داخلی آمریکا یا حجم نیازمندی‌های خارجی نه تنها بسیار ناچیز است، بلکه معمولاً کمتر به صورت یک کمک بلندمدت ارائه می‌شود. البته این الگو فقط مختص به دولت بوش نیست. بلکه این ویژگی مشترک سیاست کمک‌های آمریکا در طول چندین دهه گذشته بوده است.

۳-۱۷ عمل کنیم چون قول داده‌ایم

رهبران سیاسی آمریکا و جمع کثیری از مردم این کشور کاملاً نمی‌دانند که دولت آمریکا بارها و به دفعات به صورت بین‌المللی متعهد شده است که بیش از آنچه در حال حاضر می‌کند، در این زمینه تلاش کنند و حتی شاید همه آنها ندانند که عدم پیگیری صحیح این مسئله ممکن است هزینه‌های سیاست خارجی کشور را تا حد چشمگیری افزایش بدهد. پرزیدنت بوش در نطق سپتامبر سال ۲۰۰۲ خود در سازمان ملل گفت: آمریکا به تشکیل سازمان ملل کمک کرد. ما می‌خواهیم سازمان ملل مؤثر و کارآمد، محترم و موفق باشد. ما خواهان این هستیم که قطعنامه‌های مهم‌ترین مجمع چندقاره‌ای جهان به اجرا درآید.

با این حال وقتی قطعنامه‌های مجمع عمومی مانند بیانیه هزاره صادر می‌شود و یا همانند چند سال گذشته، توافق‌نامه‌های متعددی در کنفرانس سازمان ملل مطرح و

منعقد می‌شود، آمریکا به گونه‌ای رفتار می‌کند که گویی فقط نقش یک ناظر بی‌طرف و نه دولت مسئولی که خود پای آن توافق‌نامه را امضا و نسبت به آن تعهد کرده را دارد. در اینجا موضوع و نکته مورد بحث همان ۰/۷ است که به آن اشاره شد. این رقمی است که مجمع عمومی سازمان ملل سی‌وپنج سال پیش به تصویب آن رأی داد، اما مقامات آمریکایی مدت‌ها اصرار داشتند که این قانون در مورد آمریکا مصداق کاربردی ندارد. به‌رحال، آمریکا نیز یکی از امضاکنندگان صورت‌جلسه شماره ۲۱ بود و این صورت‌جلسه در واقع سندی بود که در اجلاس سال ۱۹۹۲ ریو^۱ در خصوص «توسعه پایدار» صادر شده و فصل ۱۳-۳۳ آن شامل نکات زیر بود:

کشورهای توسعه‌یافته بدین‌وسیله متعهد می‌شوند که به هدف تعیین شده از سوی سازمان ملل یعنی اختصاص ۰/۷ درصد از تولید ناخالص داخلی کشور خود به کمک‌های توسعه‌ای که تاکنون به آن دست نیافته‌اند، برسند و برنامه‌های کمکی خود در این زمینه را برای رسیدن هرچه زودتر به هدف تعیین شده گسترش بدهند و از اجرای مؤثر و کارآمد صورت‌جلسه شماره ۲۱ اطمینان حاصل کنند.

یک دهه بعد و طی «اجماع مونتری»^۲ که در مونتری و بین آمریکا و سایر کشورهای شرکت‌کننده در این نشست حاصل شد، تصریح شد که: محور تأکید تمام کشورهای توسعه‌یافته‌ای هستند که تاکنون تلاش چندانی برای رسیدن به رقم مورد نظر ۰/۷ درصدی از تولید ناخالص ملی و اختصاص آن به برنامه کمک‌های توسعه‌ای نکرده‌اند ...

چند ماه بعد از نشست مونتری، طی «اجلاس جهانی توسعه پایدار»^۳ که در ژوهانسبورگ آفریقای جنوبی برگزار شد، کنفرانس مذکور در مورد طرح اجرای اجلاس سالیانه توسعه پایدار به توافق رسید:

امکان‌پذیری و اجرای تعهدات افزایش یافته در طرح رسمی کمک توسعه‌ای که از سوی تعدادی از کشورهای توسعه‌یافته و در کنفرانس بین‌المللی سرمایه‌گذاری و توسعه اعلام شد، ضروری است. همچنین تأکید بر کشورهای توسعه‌یافته‌ای که تاکنون

1. Rio Summit

2. Monterey Consensus

3. World Summit on Sustainable Development (WSSD)

تلاش چندانی برای رسیدن به رقم ۰/۷ درصدی از تولید ناخالص ملی خود و اختصاص آن به برنامه کمک‌های توسعه‌ای نکرده‌اند ...

در یکی از جلساتی که با مقامات ارشد وزارت خارجه آمریکا داشتم، فرصتی پیش آمد تا تبادل نظر جالبی در مباحث و گفت‌وگوی خود داشته باشم. یکی از افراد خاصی که در بین مقامات مذکور قرار داشت از حمایت آشکار و اکید من از برنامه کمک‌های توسعه‌ای به شدت آزرده‌خاطر شد. در یک مقطع او فرض را بر این گذاشت که آمریکا در یک مورد با این طرح مخالف و به‌جای آن با اصول مورد توافق در اجماع مونتری موافق است. با آنکه متعجب شده بودم در پاسخ گفتم که اجماع یا توافق مونتری ما را ملزم می‌کند که به همه کشورهای توسعه‌یافته تأکید کنیم که همه آنها - و از جمله خود ما - آنچه تاکنون عمل نکرده‌اند (صرف ۰/۷ درصد از تولید ناخالص ملی در برنامه هدف) را مجدانه به اجرا درآورند. وی با تأخیر و وقفه جواب داد، «اما ما نسبت به بخش‌های سرمایه‌گذاری و تجارت خصوصی مسئول هستیم». البته این موضع مضحکی است، چون سند مذکور تماماً با لحاظ شدن مشارکت کامل آمریکا تنظیم شده بود. بخش اعظمی از مفاد اجماع مونتری بر نقش بخش خصوصی در تسریع و جهت‌دهی به رشد، تأکید داشت، اما در این سند با ظرافت توضیح داده شده است که چرا مساعدت رسمی توسعه هنوز هم در جهانی که جریان سرمایه‌ای بخش خصوصی همپای جریان‌ات رسمی وجود دارد، ضروری و لازم است:

مساعدت رسمی توسعه به‌عنوان یک مکمل، در تأمین منابع سرمایه‌گذاری‌های توسعه‌ای و به‌خصوص برای کشورهایی که حداقل ظرفیت را برای جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خصوصی دارند، نقش حیاتی و مهمی ایفا می‌کند. کمک توسعه‌ای می‌تواند به یک کشور کمک کند تا به سطح قابل قبولی از تجمیع منابع داخلی در افق زمانی مناسبی برسد و درعین حال باعث افزایش سرمایه انسانی و افزایش ظرفیت تولیدی و صادراتی نیز بشود. مساعدت رسمی توسعه نقش مهمی در بهبود و تسهیل فضای لازم برای فعالیت بخش خصوصی دارد و به‌این ترتیب بستر لازم را برای رشد منسجم و مداوم هموار می‌کند. کمک توسعه‌ای همچنین ابزار مهمی برای پشتیبانی از تعلیم و تربیت، بهداشت و سلامت، توسعه زیرساخت‌های عمومی، کشاورزی و توسعه روستایی و افزایش

امنیت غذایی محسوب می‌شود. مساعدت رسمی توسعه برای بسیاری از کشورهای آفریقایی، کشورهای کمتر توسعه‌یافته، دولت‌های جزیره‌ای کوچک در حال توسعه و کشورهای در حال توسعه محصور در خشکی، عملاً بزرگ‌ترین منبع سرمایه‌گذاری و تأمین منابع مالی و درعین حال یکی از ابزارهای مهم و کلیدی برای رسیدن به اهداف توسعه‌ای و تحقق اهداف برنامه و بیانیه توسعه هزاره و سایر اهداف توسعه‌ای دیگری است که مور توافق بین‌المللی قرار گرفته است.

نکته اصلی بازبینی و تعریف مجدد امتیازات یا ویژگی‌های مورد توافق در اجماع مونتری نیست، اگرچه این موارد حائز اهمیت خاصی هستند؛ اما نکته اصلی، تأکید بر اجرای تعهدات از سوی امضاکنندگان و تبدیل آن به یک اقدام دولتی و حکومتی است. البته عدم موفقیت آمریکا در تبعیت از مفاد «اجماع مونتری» مشکل یا خلأ سیاسی مستقیمی را برای این کشور به همراه ندارد، چون حتی یک نفر از هریک میلیون آمریکایی نیز از محتوای این بیانیه خبر ندارد. اما به‌رحال نباید ابعاد و بازتاب بیرونی آن را دست‌کم بگیریم، چون شرایط و مفاد اجماع مونتری موضوعی از مرگ و زندگی برای دولت‌های دیگر و همچنین مردم آنهاست. با آنکه ممکن است ما در آمریکا نسبت به سخاوت خود همه‌چیز را ندانیم، اما بدون شک کشورهای فقیر از آنچه که ما انجام نمی‌دهیم یا در انجامش کوتاهی می‌کنیم، کاملاً آگاه‌اند.

۴-۱۷ موازنه مجدد سیاست خارجی

رأی دادن به یک برنامه کمک خارجی همواره به‌عنوان یکی از سخت‌ترین رأی‌دهی‌های اعضای کنگره آمریکا تعبیر شده است. رأی‌دهندگان به یک نماینده کنگره چطور می‌توانند مفهوم پول دادن و کمک به دیگران را درک کنند؟ درحقیقت این خطرات سیاسی به‌شدت با مبالغه مطرح می‌شوند. سیاست‌مداران در تمام کشورهای ثروتمند معمولاً به کمک به کشورهای فقیر رأی می‌دهند و در انجام این مهم کاملاً مطمئن هستند. درحقیقت امروزه بسیاری از دمکراسی‌های غربی در مقایسه با آمریکا به اختصاص سهم بیشتری از تولید ناخالص داخلی خود به‌عنوان کمک توسعه‌ای رأی می‌دهند و این در حالی است که درآمد سرانه کشورهای دیگر به‌مراتب کمتر از

آمریکاست. اما تجربه آمریکا در این زمینه کاملاً واضح است: وقتی رئیس‌جمهور توضیح می‌دهد که مثلاً موضوعی شبیه به این به نفع منافع سیاست خارجی آمریکاست، طبعاً مردم از او حمایت و پشتیبانی می‌کنند.

قبلاً اشاره کردم که مردم آمریکا در مورد میزان کمک‌های کشورشان در این زمینه، با اغراق نظر می‌دهند، دلیل این مسئله آن است که هیچ رئیس‌جمهوری در مورد آنچه که کشورش واقعاً انجام می‌دهد و آنچه انجام نمی‌دهد، با مردم خود سخن نمی‌گوید. تحقیقات نظری انجام شده در همین زمینه حاکی است که مردم برای انجام کمک بیشتر آمادگی دارند، چون تصور می‌کنند که در صورت عدم تحقق اهداف تعیین شده ممکن است شرایط وخیم‌تری به وجود بیاید. مردم معمولاً نسبت به اتلاف و هدر رفتن کمک‌های خارجی یا مصرف آنها در حمایت از دیکتاتورها یا واریز کردن پنهانی آنها به حساب‌های سری در سوئیس، یاس و ناامیدی از خود نشان می‌دهند. به‌رحال تحقیق انجام شده درخصوص برنامه رویکردهای سیاست‌های بین‌المللی نشان می‌داد که آمریکایی‌ها از انجام این کمک‌ها رضایت داشتند و آن را تعهد و وظیفه دولت خود می‌دانستند تا از آن طریق باعث ریشه‌کنی گرسنگی در کشورهای دیگر بشود. وقتی این کمک در قالب «تأمین غذا و کمک‌های پزشکی به مردم کشورهای نیازمند» تعریف شد، بیش از ۸۷ درصد از پاسخ‌دهندگان از ارائه این کمک‌ها از سوی آمریکا حمایت کردند. جالب‌تر و مهم‌تر اینکه اکثریت درخور توجهی از این پاسخ‌دهندگان گفتند که ترجیح می‌دادند این کمک‌ها به‌جای یک ارتباط دوسویه از طریق مؤسسات و سازمان‌های چندجانبه صورت بگیرد.

واقعیت این است که برنامه‌های کمکی را می‌توان از طریق کنگره به تصویب رساند، اما تشکیل یک ائتلاف و اتحاد ملی در این زمینه به رهبری و هدایت مؤثر رئیس‌جمهور نیاز دارد. این ائتلاف و اتحاد ملی نیز می‌تواند بیانگر گرایش‌ها، نگرانی یا احساسات طیف خاصی از رأی‌دهندگان باشد. عده‌ای از مردم از این برنامه‌ها به دلایل امنیت ملی حمایت می‌کنند؛ عده‌ای دیگر به خاطر منافع اقتصادی بلندمدت (کشورهای ثروتمندتر شرکای تجاری بهتری خواهند بود)؛ چون این کار صحیحی است سایرین هم از آن پشتیبانی می‌کنند و عده‌ای نیز ملاحظات مذهبی برای خود قائل هستند. تاریخ، چهار

فصل هفدهم چرا ما باید این کار را بکنیم؟ ۵۰۹

نوع سیاست مشخص ارائه کمک را به ما پیشنهاد می‌کند تا بهتر پی ببریم که چرا و چطور در گذشته برنامه‌های کمکی بیشتری اتخاذ و اجرا می‌شد.

۵-۱۷ طرح مارشال

طرح مارشال علاوه بر مأموریت بشردوستانه‌اش، برنامه توسعه‌ای اقتصادی جامعی برای اطمینان از ثبات اقتصادی اروپا و تضمین امنیت استراتژیک در دوران بعد از جنگ بود. کشاورزان مشمول این طرح به تاسی از درس‌ها و آموزه‌های جنگ جهانی اول از انگیزه کافی برخوردار بودند، چون در آن ایام پیمان صلح کارتاژ^۱ بخش‌هایی از آلمان را، ولو به صورت غیرمستقیم به شدت تحت‌الشعاع قرار داد و نقش درخور توجهی در موفقیت سیاسی هیتلر ایفا کرد. بعد از جنگ جهانی دوم، پرزیدنت ترومن و دیگر رهبران برجسته‌ای که بازسازی اروپا را عهده‌دار شده بودند، تصمیم گرفته بودند اجازه ندهند این فاجعه اقتصادی رخ بدهد. آنها بر این باور بودند که بدون کارکرد صحیح بازار و تجارت بین‌المللی و با توجه به تهدید شوروی در شرق قاره اروپا، پیشرفت اقتصادی آمریکا و منافع امنیتی این کشور تضعیف خواهد شد.

حامیان و طرفداران طرح مارشال برای اثبات صحت و درستی این طرح به مردم آمریکا مبارزه و تلاش نظام‌مندی را پشت سر گذاشتند. موفقیت آنها در قبولاندن طرح مارشال شامل چهار مرحله و گام مهم و اساسی بود: ۱. تشکیل یک کمیته دوحزبی کنگره‌ای تحت نظارت و ریاست یکی از اعضای کنگره که کریستین هرتر (آر.ماساچوست) نام داشت، که برای بررسی و مطالعه دقیق مشکل از نزدیک و ارائه گزارش آن به کنگره، سفر دقیق و مهمی به اروپا انجام داد. ۲. تشکیل یک کارگروه تخصصی متشکل از رهبران مالی به ریاست آوریل هریمن جهت تصویب و تأیید پول و امکانات مالی آمریکا برای اختصاص دادن به یک برنامه خاص در قالب طرح مارشال. ۳. به خطر انداختن حمایت جمهوری خواهان عالی‌رتبه از دیدگاه دمکرات‌ها که مانع از درگیری طرح مذکور با سیاست‌های حزبی بود. ۴. هشدار به آمریکایی‌ها برای توجه به واقعیات عینی و به‌خصوص نسبت به پیشروی شوروی در چک‌اسلواکی در اوایل سال ۱۹۴۸ که باعث شد دولت

1. Carthagian Peace

متقاعد شود که اگر آمریکا به اروپا کمک نکند، امنیت و درآمد اقتصادی این کشور ممکن است بر اثر توطئه‌های کمونیستی به مخاطره افتاده و تضعیف شود.

این چهار عنصر همراه با رهبری هماهنگ پرزیدنت ترومن و تلاش و مبارزات انجام شده در راستای اطلاعات عمومی که بسیاری از واقعیات را برای مردم آمریکا روشن ساخت، باعث شد کنگره آمریکا «قانون همکاری اقتصادی ۱۹۴۸»^۱ که طرح مارشال نیز بخشی از آن بود را به تصویب برساند. ایالات متحده در طول دوران اجرای طرح مارشال به‌طور متوسط بیش از ۱ درصد از تولید ناخالص ملی این کشور را در خلال سال‌های ۱۹۴۸-۱۹۵۲، صرف بازسازی اروپا کرد و این رقم حدود ۱۰ برابر میزان و سهم فعلی این کشور از تولید ناخالص ملی آن است.

۶-۱۷ جوبیلی ۲۰۰۰ (مبارزه برای کاهش بدهی‌ها)

تلاش برای کاهش بدهی‌ها، راهکار نسبتاً جدیدتری است که حاصل این واقعیت بود که فقیرترین کشورهای جهان شرایط بسیار سختی را در اثر فشار حاصل از بازپرداخت بدهی وام‌دهندگان دوجانبه یا بین‌المللی تحمل می‌کنند. این مبارزه در واقع تلاش و درخواست جامعی بود که برای اجرای طرح ابتکار کشورهای فقیر بدهکار^۲ به بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول که از سال ۱۹۹۶ تصویب شد مطرح شده بود. طرح به‌خودی‌خود، شناخت تعدیل و تطبیق ساختاری دورانی بود که طی آن تعهدات مربوط به رشد و توسعه اقتصادی در فقیرترین کشورهای جهان محقق نشده بود. هدف اصلی مبارزات جوبیلی ۲۰۰۰، تلاش برای لغو بدهی ده‌ها مورد از فقیرترین کشورهای جهان بود.

اقدام جوبیلی ۲۰۰۰ در جهت مخالف مقاومت مصرانه کشورهای اهداکننده و «مؤسسات برتون وودز» بود که هیچ‌یک از آنها ضرورتی برای لغو بدهی مخاطبین خود احساس نمی‌کردند. البته این جنبش (جوبیلی) توانست ائتلاف و حمایت گروه‌های مذهبی متعدد و بسیاری از سازمان‌های غیردولتی را ابتدا در اروپا و سپس در انگلیس جلب کند. اواخر دهه ۱۹۹۰، این تشکل به یک جنبش اجتماعی بزرگ مبدل شد: رهبران این جنبش در اجلاس سال ۱۹۹۸ بیرمنگام دادخواست جهانی را ارائه کردند که

1. Economic Cooperation Act, 1948.

2. Heavily Indebted Poor Countries (HIPC)

آن را ۲۲ میلیون نفر دادخواه از شصت کشور جهان امضا کرده بودند و طی آن از رهبران جهان ثروتمند خواسته بودند که بدهی کشورهای فقیر را کاهش بدهند. بازیگران اصلی این طرح از جمله «محمد علی» و «بونو» تلاش مؤثری را برای این جنبش انجام دادند. پاپ ژان پل دوم نیز در مراسم جشن سال ۲۰۰۰ (جوبیلی ۲۰۰۰) به این جنبش ملحق شد و درخواست مبتنی بر ارزش‌های کتاب مقدس در خصوص تجدید تلاش در جهت حمایت از کشورهای بدهکار در آغاز جشن سال، موفقیت چشمگیری را نصیب این جنبش کرد.

من به‌عنوان مشاور اقتصادی طرح جوبیلی ۲۰۰۰ و همکار نزدیک بونو، فرصت داشتم تا نظاره‌گر تشکیل ائتلاف سیاسی مؤثری باشم که سرانجام کار را به سرمنزل مقصود رساند. به من و بونو به‌طور شفاف گفته شد که طرح لغو بدهی نمی‌تواند به تصویب کنگره آمریکا برسد. این درواقع دیدگاه اولیه موجود در حواشی طیف سیاسی آن کشور بود که امتداد آن از دولت کلینتون در کاخ سفید و وزارت خزانه‌داری شروع و به مجلس نمایندگان ختم می‌شد که عمدتاً تحت سلطه جمهوری خواهان قرار داشت. آنچه درک و برداشت متعارف از فهم آن عاجز مانده بود، توجه به پشتیبانی طیف وسیعی از مردم آمریکا از طرح لغو بدهی بود. محافظه‌کاران این طرح را اجتناب‌ناپذیر می‌دانستند چون از اعتبار و خوش‌حسابی فقیرترین کشورهای جهان هیچ تصور و برداشت نادرستی نداشتند. لیبرال‌ها اجرای این طرح را صحیح می‌دانستند. بسیاری از مردم نیز علاقه‌مند بودند راه معقولی برای پشتیبانی و کمک به جهان فقیر پیدا کنند و شاید مهم‌ترین نکته در پایان آن روز این بود که بسیاری از محافظه‌کاران که در غیر این شرایط معمولاً با اعطای کمک‌های خارجی مخالفت می‌کردند، در این خصوص به نوعی انگیزه مذهبی رسیده بودند.

وقتی این جنبش سرانجام توانست نیرو و حمایت لازم را در آمریکا جلب کند، رهبران مذهبی جناح راست و به‌خصوص اسپنسر باکوس (آر. آلاباما) نیز به پیگیری این موضوع پرداختند. باکوس ضمن صدور دستورات لازم به ایالت‌های مهم مبنی بر تدوین قوانین مربوط به بخشودگی بدهی، زمینه لازم برای تشکیل یک ائتلاف دوحزبی را فراهم کردند که این ائتلاف توانست حامیان آزادی‌خواه و لیبرالی را برای حمایت از

کمک‌های خارجی جذب کند؛ به‌علاوه نمایندگان گروه‌های راست‌گرای مذهبی نیز که موضوع بدهی را از منظر مذهبی تعبیر می‌کردند، به این جرگه پیوستند. کنگره آمریکا بسته سخاوتمندانه‌ای را در رابطه با بخشودگی بدهی به تصویب رساند، اگرچه این بسته همه آنچه مورد نیاز بود را دربر نمی‌گرفت. همانند بسیاری از شرایط موجود، مبارزه و تلاش موفقیت‌آمیز برای کاهش بدهی کشورهای فقیر تقریباً دوسوم از نیازهای مورد نظر را محقق ساخت؛ اما به‌هر حال این موفقیت دوسوم بیشتر از احتمالی بود که پیش از شروع این روند وجود داشت.

۷-۱۷ طرح اضطراری برای ایدز

نمونه سوم از تشکیل یک ائتلاف بزرگ، طرح پنج‌ساله پانزده میلیارد دلاری معروف به طرح اضطراری رئیس‌جمهور برای رهایی از ایدز^۱ است. البته من قبلاً توضیحاتی در مورد بعضی از جنبه‌های اجرایی درمان دارویی ضدایدز در جهان فقیر ارائه کردم که از جمله به شرکت خودم در کمیسیون اقتصاد کلان و بهداشت اشاره نمودم. در واقع یک بار دیگر این فرصت حاصل شد تا در تشکیل یک ائتلاف سیاسی جایگاه پیشتازی داشته باشم. البته طرح و بسته پیشنهادی این ائتلاف در مورد کمک‌رسانی در ابتدا ساده‌لوحانه و نامعقول به نظر می‌رسید.

من برنامه‌ای مشتمل بر ارائه کمک سه میلیارد دلاری به دولت بوش پیشنهاد کرده بودم و به همین خاطر در اولین روزهای دولت بوش، دو بار فرصت یافتم تا با کاندولیزا رایس به‌عنوان مشاور امنیت ملی بوش ملاقات و توضیحاتی در این باره به او ارائه کنم. من در این ملاقات‌ها دو موضوع یعنی لزوم و ظرفیت توسعه درمان ایدز را توضیح دادم و گفتم که با کاهش سریع هزینه‌های تولید و همچنین دسترسی به داروهای مؤثر موجود در این زمینه می‌توان راهکار مبارزه درمانی با این بیماری را عملی و امکان‌پذیر ساخت. طی اولین دیداری که از کاخ سفید داشتم در کمال تعجب با «لری لیندسی» ملاقات کردم. وی از دانشجویان و همکاران سابق من و مشاور اقتصادی جدید رئیس‌جمهور بود. وی به گرمی از من استقبال کرد و در طول مسیر تا رسیدن به دفتر

1. Presidents Emergency Plan For AIDS Relief (PEPFAR)

کارش توصیه‌هایی برایم داشت. وی با لبخند گفت: «جفری»، «طرح جالب و مهمی بود، اما روی سه میلیارد دلار در سال پافشاری نکن.»

بعدها مشخص شد که پیروزی در تشکیل ائتلاف برای رهایی از معضل ایدز بیشتر شبیه ائتلاف پیروزمندانهای بود که در رابطه با موضوع بدهی کشورها حاصل شده بود: لیبرال‌ها، راست‌گراهای مذهبی، سازمان‌های غیردولتی و جمع‌کنی از مردم که بیش از حد انتظار رهبران سیاسی کشور با این اقدام همدردی داشتند. یک بار دیگر این «بونو» بود که در ایجاد هم‌بستگی در این ائتلاف نقش منحصربه‌فردی ایفا کرد. اما این بار نه به‌عنوان یک چهره سرشناس و برجسته، بلکه به‌عنوان شخصیت واقعاً کمپایی که توانسته بود عمیقاً وارد قلب و ذهن خیل عظیمی از مردم بشود. یک روز درحالی که به طرف خانه می‌رفتم، تلفن همراهم زنگ خورد. او «بونو» بود. پرسید، چکار می‌کنی؟ وقتی گفتم در حال رانندگی به طرف منزل هستم، گفت بهتر است جایی در کنار خیابان توقف کنی. «چه اتفاقی افتاده است؟» «باور نمی‌کنی اگر بگویم چه اتفاقی افتاده است». سناتور جس هلمز، همین الان برای من و تلاشی که در راه مبارزه با ایدز به راه افتاده، آرزوی موفقیت کرد. بونو و سناتور، طرح مذکور را با هم خوانده بودند و سپس سناتور هلمز قول داده بود به پیشبرد قوانین مربوط به ایدز از طریق کاخ سفید و کنگره، کمک کند. بونو توانسته بود به نحو مؤثری تراژدی ایدز را مورد توجه بسیاری از رهبران راست‌گرای مذهبی قرار بدهد و این مسئله به‌زعم خود به کاخ سفید ثابت کرده بود که قوانین مربوط به ایدز نه تنها یک تله سیاسی نبوده، بلکه واقعاً یک مزیت سیاسی بوده است.

در نهایت، ائتلاف تشکیل شده به‌مراتب فراگیرتر و گسترده‌تر از حد معمول شد. کارشناسانی از بهداشت عمومی و جامعه زیست‌پزشکی نیز به آن ملحق شدند. دکتر آنتونی فوسی از مؤسسه ملی بهداشت نیز نقش مهمی در این خصوص ایفا نمود. در این ائتلاف شخصیت‌های برجسته، رهبران مذهبی، لیبرال‌ها و محافظه‌کاران متعددی حضور داشتند. در نهایت، رئیس‌جمهور نیز به این جمع پیوست. عصر یک روز از سال ۲۰۰۳ در آستانه برگزاری نطق اتحادیه، کوفی عنان، دبیر کل وقت سازمان ملل به من تلفن کرد. وی گفت چند لحظه پیش به او اطلاع داده شده که «موضوع سخنرانی در باب ایدز و بسیار جالب توجه خواهد بود». به‌سرعت خود را جلوی تلویزیون رساندم تا به آنچه پرزیدنت بوش به‌شرح زیر گفت، گوش کنم:

همان‌طور که دولت ما با جابه‌جایی سربازان و نیروهای نظامی ائتلاف تشکیل می‌دهد تا جهان ایمن‌تری داشته باشیم، باید به درخواست‌هایی که به‌عنوان یک کشور قابل تمجید از ما می‌شود نیز توجه کنیم و جهان بهتری بسازیم.

امروزه در قاره آفریقا، بالغ بر سی میلیون نفر به ویروس ایدز مبتلا هستند که از این تعداد حدود سه میلیون نفرشان کودکان زیر پانزده سال هستند. در سراسر آفریقا، کشورهای هستند که بیش از یک‌سوم از جمعیت بزرگ‌سال آنها به این ویروس مبتلا است. از این تعداد حدود چهار میلیون نفر به درمان دارویی فوری احتیاج دارند. با این حال در سراسر این قاره سیاه فقط پنجاه هزار نفر از قربانیان این بیماری - فقط پنجاه هزار نفر - از داروهای مورد نیاز خود بهره‌مند می‌شوند.

از آنجاکه تشخیص بیماری ایدز نوعی حکم مرگ تلقی می‌شود، بسیاری از مبتلایان این بیماری درصد درمان آن بر نمی‌آیند. تقریباً همه افراد مبتلا به این ویروس مطرود و رانده شده‌اند. یکی از پزشکان فعال در مناطق روستایی آفریقای جنوبی ی‌اس و ناامیدی خود را چنین تشریح می‌کند. وی می‌گوید: «اغلب بیمارستان‌ها به مردم می‌گویند شما ایدز دارید، ما دارویی نداریم».

ما نمی‌توانیم به شما کمک کنیم. «به خانه بروید و بمیرید». در عصری که سرشار از داروهای شگفت‌انگیز و معجزه‌آساست، هیچ‌کس نباید چنین پاسخی را بشنود. ایدز قابل پیشگیری است. استفاده از داروهای ضدویروسی می‌تواند زندگی بسیاری از مردم را طولانی‌تر کند. هزینه این داروها از دوازده هزار دلار در سال به سیصد دلار در سال کاهش یافته است و این امر امکان دسترسی به چنین داروهایی را تا حد چشمگیری افزایش می‌دهد.

خانم‌ها و آقایان، تاریخ به‌ندرت چنین فرصتی فراهم کرده است که در آن بتوان به خیل عظیمی از افراد تا این حد کمک کرد. ما با ویروس (ایدز) در کشور خود مواجه بوده و خواهیم بود. برای رویارویی سخت و فوری با بحران‌های خارجی من امشب از همین جا طرح اضطراری رهایی از ایدز را اعلام می‌کنم، این طرح نجات مؤثری است که از تمام تلاش‌های بین‌المللی برای کمک به مردم آفریقا فراتر است.

این طرح جامع مانع از شیوع هفت میلیون مبتلای جدید به ویروس ایدز جلوگیری خواهد کرد و با ارائه داروهای مؤثر باعث طول عمر بیش از دو میلیون نفر از بیماران

خواهد شد و مراقبت‌های انسانی لازم برای میلیون‌ها نفر از افراد مبتلا به ایدز و کودکان یتیم شده در اثر ابتلا والدین به این ویروس را فراهم خواهد کرد. من از کنگره می‌خواهم که تخصیص پانزده میلیارد دلار به این مسئله را طی پنج سال آتی تصویب کند، به نحوی که ۱۰ میلیارد دلار از این مبلغ به صورت کمک نقدی جدید برای تغییر رویکرد مقابله با ایدز در کشورهای آفریقایی و منطقه کارائیب که بیشترین میزان آلودگی به این ویروس را دارند، صرف خواهد شد.

این کشور می‌تواند با رهبری جهان، مردم بی‌گناه را از دام مصائب و بلایای طبیعی نجات بدهد.

وقتی رئیس‌جمهور به نطق خود پایان داد، هر دو مجلس کنگره به گرمی از آن استقبال کردند. این اقدام به مراتب فراتر از خطرات احتمالی در خواست کمک‌های خارجی بود!

۸-۱۷ زمان درخواست مشارکت نسل ما

رهبران سیاسی تمام نظام‌های دموکراسی جهان به‌زودی یک بار دیگر به‌سراغ مالیات‌دهندگان و رأی‌دهندگان خواهند رفت تا آنچه امروز غیرممکن به نظر می‌رسد را کامل کنند و جامه عمل بپوشانند. این رهبران، پشتیبانی عمومی از تضمین تخصیص ۰/۷ درصد از تولید ناخالص ملی به کمک‌های توسعه‌ای را تأمین خواهند کرد و توضیح خواهند داد که اجرای چنین تعهدی ممکن است لازم باشد، بیست سال دیگر نیز ادامه پیدا کند. آنها همچنین خواهند گفت که چرا ایمنی جامعه جهانی، ارزش و اهمیت تعبیر خطیر کشورشان، زندگی میلیون‌ها کودک فقربزه و مفهوم ثروت و سرمایه اختلاقی تمدن ما، به چیزی بستگی دارد که خواستار آن هستند. اگر آنها اندکی هوشیار و آگاه باشند، به‌خصوص رهبران ایالات متحده، به‌وضوح تشریح خواهند کرد که اختصاص این ۰/۷ درصد از تولید ناخالص ملی آسیبی را متوجه هیچ بخشی نخواهد کرد، به‌خصوص اگر سرمایه‌گذاری آن در دو مقطع ضربتی صورت بگیرد. بخش اول آن قسمتی از بودجه هنگفت نظامی را در قالب توسعه اقتصادی در دستور کار امنیت جهانی قرار می‌دهد، در بخش دوم نیز از ثروتمندترین کشورها - که میزان درآمد

سالیانه آنها ده‌ها هزار برابر فقیرترین افراد جهان است - خواسته خواهد شد تا سهم خاص خود را در این زمینه ادا کنند.

به نظر من ثروتمندترین کشورهای جهان به راحتی می‌توانند چنین مشارکتی را به انجام برسانند و اینکه آنها سرانجام پی خواهند برد که این اقدام بهترین و مؤثرترین نمایش از فرصت منحصر به فرد نسل ما برای تضمین و تأمین رفاه جهانی است.

فصل هجدهم

چالش نسل ما

نسل ما وارث دوونیم قرن پیشرفت اقتصادی است. ما واقعاً قادریم تا سال ۲۰۲۵ جهانی عاری از فقر شدید را تصور کنیم چون پیشرفت تکنولوژیکی به ما امکان می‌دهد، ضمن تأمین نیازهای اولیه بشری در سطح جهانی، به نیازهای مضاعف دیگری که حتی در طول تاریخ بی‌سابقه بوده است نیز دست یابیم. انقلاب‌های موجود در زمینه بهداشت، تعلیم و تربیت و زیرساخت‌های صورت گرفته، به پیشرفت‌های تکنولوژیکی کمک شایانی کرده است. از این مهم‌تر و برخلاف دیدگاه مبهمی که توماس مالتوس داشت، ما می‌توانیم همه این پیشرفت‌ها را در جهانی انجام بدهیم که جمعیت امروز آن هشت برابر سال ۱۷۵۰ است.

با آنکه قوت و توان اقتصادی ما عملاً محصول ۲۵۰ سال رشد اقتصادی است، رشد و پیشرفت محسوس اقتصادی و اجتماعی ما حاصل فلسفه‌های اجتماعی خاصی هستند که هم‌زمان با انقلاب صنعتی بروز و ظهور یافته است. عصر روشن‌فکری در اروپا در طول قرن هجدهم، در واقع به نقطه عطفی برای معرفی مفاهیم جدیدی برای پیشرفت اجتماعی تبدیل شد. بشریت در آغاز انقلاب صنعتی فقط تلاش و مبارزه بی‌وقفه علیه قحطی، بیماری‌های همه‌گیر و فقر مطلق را شناخته بود و همه این اقدامات اغلب با چرخه بی‌پایان جنگ، سلطه و استبداد سیاسی، تشدید می‌شد. اکنون که با رقه‌ای از عصر علم و فناوری جدید مشهود شده است، اندیشمندان روشن‌فکر در سراسر اروپا و متفکران نوظهور در آمریکا درصدد گام نهادن در مسیر پیشرفت اجتماعی پایداری برآمده‌اند که طی آن بتوان از علم و تکنولوژی برای تحقق و رسیدن به بهبود پایدار ساختار زندگی اجتماعی، سیاسی و اجتماعی بهره گرفت. همه ما که در جهت رسیدن به آینده درخشان‌تری گام برمی‌داریم و تلاش می‌کنیم، در واقع مدیون و مرهون نوابغ و نخبگان عصر روشن‌فکری هستیم که اولین بار، چشم‌انداز اقدامات اجتماعی آگاهانه مؤثر

در بهبود رفاه اجتماعی انسان در عرصه جهانی را برای ما به تصویر کشیدند. چهار ایده اصلی روشن‌فکری وجود دارد که الهام‌بخش دیدگاه‌های امروزی توماس جفرسون و دیگر بنیان‌گذاران جمهوری آمریکایی است که خود از میدان فیلسوفان انگلیسی دیگری نظیر جان لاک و دیوید هیوم بوده‌اند و این امر نشان داد که سازمان‌ها و مؤسسات سیاسی، ساختارهای بشری مشخصی هستند که باید با تدبیر و به‌صورت آگاهانه متناسب با تأمین نیازمندی‌های جامعه ساخته شوند. جفرسون در نقل قولی که تا امروز در جهت حفظ حقوق «زندگی»، آزادی و رسیدن به «خوشبختی» اثرگذار بوده و بازتاب و اثر خاص خود را به‌جای گذاشته نوشت، «دولت‌ها برای انسان‌ها تشکیل می‌شوند». بعد از انقلاب آمریکا و انقلاب فرانسه، نظام‌های سیاسی دیگر نتوانستند هویت خود را بر مبنای حقوق آسمانی فرمانروایان یا وحی و نبوت مذهبی توجیه کنند. حکومت‌ها یکی پس از دیگری باید آزمایشی عملی را می‌گذراندند: آزمایش عملی آنها این بود که آیا توانسته‌اند وضعیت بشری را بهبود بدهند. چنانچه جفرسون نوشت، «اینکه وقتی هر نوعی از حکومت به تخریب و از بین بردن این اهداف مبادرت کند، این حق مردم است که آن حکومت را خلع یا آن را تغییر بدهند و دولت جدیدی تشکیل بدهند و پایه و اساس دولت جدید را بر اساس اصول مورد نظر خود بنا کنند و قدرت‌ها را متناسب با اصول و اهدافی شکل بدهند که بیشترین تأثیر را در تحقق سلامت و ایمنی و خوشبختی آنها داشته باشد».

آدام اسمیت معتقد بود که نظام اقتصادی را نیز به همین صورت می‌توان به‌گونه‌ای شکل داد که نیازهای بشری را برطرف کند. طرح اقتصادی او، در واقع هم‌راستا و به‌موازات طرح‌های سیاسی جفرسون است. کتاب *ثروت ملل* و اعلام استقلال، هر دو در سال ۱۷۷۶ ظهور کردند. اگرچه امروزه بسیاری از افراد آدام اسمیت را به‌دلیل دیدگاه و نظراتش در مورد چگونگی تأثیر نیروهای بازار در تقسیم کار به یاد دارند - دست نامرئی - اما او فقط یک «نظریه‌پرداز اقتصاد آزاد»^۱ بود. اسمیت در بخش اعظمی از جلد پنجم کتاب *ثروت ملل*، به تفصیل به این موضوع پرداخته و گفته است که چرا دولت مسئولیت‌های مقتدرانه و قدرتمند مربوط به دفاع، عدالت، زیرساخت‌ها و تعلیم‌وتربیت را

به عهده دارد و اینکه این موارد زمینه‌هایی هستند که تحقق آنها مستلزم اقدام جمعی یا استفاده از نیروهای بازار بخش خصوصی است.

امانوئل کانت، فیلسوف روشن‌فکر و برجسته آلمانی، محور سوم را هم به مبانی مفهوم جدید پیشرفت بشری اضافه کرد و براساس آن خواستار تشکیل یک نظام جهانی حاکمیتی مناسب برای پایان دادن به جنگ و مصائب مزمن ناشی از آن شد. کانت در سال ۱۹۷۵ چنین استدلال کرد که تحقق صلح دائمی بین کشورها فقط در صورتی امکان‌پذیر است که جمهوری‌های خودمختار به‌جای حکام و فرمانروایان از طریق تجارت بین‌المللی با هم در ارتباط باشند. وی معتقد بود که پادشاهان و فرمانروایان مستعد راه‌اندازی جنگ و خونریزی هستند، چون جنگ به‌طور مستقیم با حاکم و فرمانروا، «یعنی آخرین قربانی خوشبختی حکومتش، شکار تفریحی، ویلاهای بیلاقی‌اش، امور دربار و مواردی از این قبیل» کاری ندارد. بنابراین، هر حاکم و فرمانروایی حتی به‌دلیل کم‌اهمیت‌ترین دلایل نیز ممکن است تصمیم به شروع جنگ بگیرد و با بی‌تفاوتی کامل از توجیه عملکرد خود امتناع کند و طبعاً سپاه دیپلماتیک هر حکومتی هم همواره از چنین برخورد و رویکردی حمایت می‌کنند.

برعکس در یک حکومت جمهوری «رضایت مردم برای تصمیم‌گیری در خصوص اعلان جنگ ضروری است»، «بدیهی است که طبیعی‌ترین چیزی که در این خصوص وجود دارد این است که همه باید نسبت به شروع این بازی بد کاملاً هوشیار و آگاه باشند چون قرار است حکم مصیبتی به نام جنگ را برای خودشان صادر کنند» و این مصیبت برای آنها الزام به نبرد، پرداخت خسارت و هزینه‌های جنگ از منابع موجود، تحمل مصائب اسفبار ناشی از ضایعات و خسارات به‌جای مانده از جنگ، عجین شدن با اقدامات پلیید و شیطانی و تحمیل فشار سنگین بدهی‌های ملی به خودشان را در پی خواهد داشت ...

کانت معتقد بود که تجارت بین‌المللی نقش خاص و بسترسازی را در امور بین‌المللی ایفا می‌کند. «ماهیت تجارت که به‌هیچ‌وجه با جنگ قابل مقایسه نیست، دیر یا زود در رأس امور هر کشوری قرار می‌گیرد». «از آنجاکه پول مهم‌ترین ابزار در اختیار قدرت دولت است، دولت‌ها بدون هرگونه الزام و تعهد اخلاقی وقتی تهدیدی علیه حاکمیت خود احساس کنند، خود را ملزم به تأمین و بهبود صلح و آرامش افتخارآمیز و

توسل به میانجیگری برای جلوگیری از بروز جنگ می‌دانند». رهیافت‌ها و نتایجی که کارگروه تخصصی سازمان سیا در مورد ضعف عملکرد دولت‌ها به‌دست آورد، نشان داد که اقتصادهای آزاد و باز در قیاس با اقتصادهای بسته، کمتر دچار ضعف عملکرد دولت می‌شوند و این در واقع تعبیر عینی ایده کانت است.

کانت برای رسیدن به صلح دائمی، ایده «فدراسیون دولت‌های آزاد»^۱ را مطرح کرد و این ایده در واقع چیزی شبیه به سازمان ملل بود که یکصدوپنجاه سال پیش تأسیس شده بود. «فدراسیون یا «اتحادیه» مورد نظر کانت، برتری قدرتی نسبت به دولت نداشت، بلکه فقط ضامن حفظ امنیت و آزادی دولت بود و سایر دولت‌های هم‌پیمان با آن بود». کانت به‌مرور زمان به این نتیجه رسید که چنین فدراسیونی به تدریج به تمام دولت‌ها و کشورها تعمیم خواهد یافت.

چهارمین نظریه روشن‌فکری، دیدگاه جفرسون نسبت به نظام‌های سیاسی ساخته و پرداخته دست بشر است که نظام‌های اقتصادی طراحی شده از سوی اسامیت و برنامه جهانی کانت برای تحقق صلح جهانی از آن جمله‌اند: این علم و فناوری با کمک استدلال بشری می‌تواند به‌عنوان یک نیرو و ابزار پایدار در جهت پیشرفت و بهبود اجتماعی و بشری تلقی شود. بعد از «سر فرانسیس بیکن»^۲ به‌عنوان یکی از فلاسفه علمی عصر روشن‌فکری جدید که در سال ۱۶۲۰ اعلام کرد که علم می‌تواند «با رقه نوری در طبیعت ایجاد کند»، ماری جین آنتوین کاندورست^۳ نیز به‌عنوان یکی از برجسته عصر روشن‌فکری، پیش‌بینی مهم خود را در خصوص نقش علم و تکنولوژی در تحقق بهبود اجتماعی پایدار مطرح کرد. وی دیدگاه مهم و درعین‌حال شدیدالحن خود را با مضمون شرحی بر دورنمای تاریخی پیشرفت ذهن انسان در سال ۱۷۹۴ به رشته تحریر درآورد و آن را از چشم طرفداران افراطی ژاکوبی (حامیان دوران جیمز اول) در انقلاب فرانسه پنهان کرد، اگرچه طولی نکشید که او را دستگیر و زندانی کردند و سپس در سال ۱۷۹۵ مرگ زودهنگام او را رقم زدند.

1. Federation of Free States

۲. Sir Francis Bacon. سیاست‌مدار و فیلسوف مشهور قرن ۱۶-۱۵ انگلیس و از بانیان انقلاب علمی که باعث پایان سلطه کلیسا بر تفکر بشری شد - م.

3. Marie – Jean – Antoine Condorcet

کاندورست یکی از معدود افراد در طول تاریخ بود که توانست ابعادی از آینده را پیش‌بینی کند. وی دقیقاً گفت که «کشفیات علمی با ایجاد یک واکنش زنجیری منجر به کشفیات دیگری در آینده خواهد شد و اینکه انباشت واقعی حقایق باعث شکل‌گیری نظام علمی فرمانروایی، تجربی و علوم ریاضی و تکمیل تدریجی آنها خواهد شد». وی معتقد بود، پیشرفت هنرهای مفید و سودمند نیز به پیشرفت علمی بستگی دارد که پایه و اساس تئوری آن هنرها را تشکیل می‌دهد و به همین خاطر در مسیر پیشرفت مذکور هیچ مانع دیگری وجود ندارد. به‌عنوان مثال، او پیش‌بینی کرد که «یک قطعه زمین کاملاً کوچک‌تر، بعدها محصول و کالاهای مفیدتر و ارزشمندتری را تولید خواهد کرد...» برای هر نوع خاک، انتخاب محصولی که بیشترین نیاز را تأمین کند امکان‌پذیر خواهد شد و به‌این ترتیب عکس این قضیه یعنی انتخاب محصولی که کمترین نیازها را برطرف می‌کند نیز امکان‌پذیر خواهد شد و در کل می‌توان تعیین کرد که کدام‌یک از محصولات کار کمتری برای تعداد بیشتری از مردم داشته و مصرف کمتری در میان آنها دارد. وی اعلام کرد، پیشرفت در زمینه مراقبت‌های پزشکی، تغذیه سالم‌تر و تأمین مسکن مناسب، مرحله‌ای از زندگی است که با ممارست و پشتکار قوت می‌گیرد و بدون شک باعث افزایش میانگین طول عمر شده و سلامتی پایدار و مداوم انسان را تضمین خواهد کرد... بدیهی است که پیشرفت در زمینه پیشگیری پزشکی که خود حاصل پیشرفت و گسترش نظم اجتماعی است، در بلندمدت باعث تشخیص بیماری‌های مسری از امراض میکروبی خواهد شد و از این گذشته شرایط لازم را برای شناسایی بیماری‌های ناشی از شرایط آب‌وهوایی، مواد غذایی و شرایط کاری را نیز فراهم خواهد کرد.

کاندورست، مانند سایر متفکران روشن‌فکر معاصر خود، آموزش عمومی را از مهم‌ترین عوامل تحقق این اهداف می‌دانست. برخورداری از آموزش و تحصیلات به افراد امکان داد تا روی پای خود بایستند، از شیادان دوری کنند، به خرافه‌پرستی‌های بی‌ثمر و زیان‌بار پایان بدهند، اصول اخلاقی خود را تحکیم کنند و باعث تقویت احساسات نوع‌دوستانه بشری و ویژگی‌های معنوی بشوند. هر قدر اصول سیاسی و اجتماعی، بیشتر در چارچوب آموزشی و تعلیم و تربیت گنجانده شوند، کل جامعه از آرامش، سلامت و پیشرفت محسوس‌تری برخوردار خواهد شد. بنابراین، گسترش مداوم تعلیمات اساسی

در علوم (سیاسی) باعث می‌شود اهداف بشری در نسل‌های مختلف با پیشرفت و اصلاحاتی همراه شود و این اصلاحات و بهبودها تا حد بی‌نهایت ادامه یابد. «کاندورست نیز مانند کانت معتقد بود که با استدلال باید باعث کاهش بروز جنگ شد: روشن‌فکرترین اقشار مردم که خواستار اصلاح و توسعه حق جان و مال افراد هستند، به تدریج جنگ را مرگ‌بارترین مصیبت و از بزرگ‌ترین جنایات تلقی خواهند کرد».

یکی از مهم‌ترین و ابدی‌ترین الزامات عصر روشن‌فکری این ایده و نظریه بود که پیشرفت اجتماعی باید جهانی باشد و فقط به بخش کوچکی از جهان در اروپای غربی محدود نباشد. تمام شخصیت‌های برجسته دوران روشن‌فکری به اتفاق بر لزوم برابری بشریت تأکید داشتند و معتقد بودند که تمام جوامع جهان باید توان و قابلیت خود را در جهت پیشرفت اقتصادی به کار بگیرند. همه این شخصیت‌ها به تبعیت از آدام اسمیت معتقد بودند که تجارت جهانی، که امروزه آن را جهانی شدن می‌نامیم، به این روند سرعت خواهد داد. اما با آنکه اسمیت طرفدار تجارت آزاد بود و عملاً به طلایه‌دار و رهبر جهانی شدن نیز مبدل شده، اما به مخاطرات و بی‌ثباتی‌های آن نیز پی برده بود. او اطمینان داشت که جهانی شدن خود به خود باعث گسترش مزایا و امتیاز فناوری و تقسیم کار خواهد شد.

اسمیت با فصاحت تمام توضیح داد که چطور آزادسازی تجارت دریایی بین اروپا و هند شرقی (جنوب و جنوب شرقی آسیا) و هند غربی (منطقه کارائیب) هیچ منفعتی برای مردم و سکنه غیراروپایی نداشت. وی می‌گوید: البته تمام امتیازات و منافع تجاری بالقوه‌ای که می‌توانست از طریق مسیرهای تجاری جدید نصیب ساکنان هر دو بخش شرق و غرب هند بشود، در اثر مصائب و فجایع اسفباری که خودشان مرتکب شدند، از دست رفت و نابود شد. اسمیت معتقد بود که مشکل پیش آمده در این رابطه به ماهیت تجارت بین‌المللی هیچ ربطی نداشت، بلکه مشکل اصلی، امتیاز و برتری نظامی فاحشی بود که اروپا نسبت به بومیان ساکن در آمریکا و آسیا داشت: در مقطع زمانی خاصی که این کشفیات (مسیرهای دریایی) صورت گرفت، برتری قدرت اروپاییان به حدی بود که بی‌عدالتی‌های بی‌شماری را در آن کشورهای دور دست مرتکب شدند که مشمول بخشودگی قرار گرفت. اسمیت در انتظار روزی بود که ساکنین هند شرقی و غربی از

قدرتی برخوردار شوند که بتوانند در مقابل این حملات و چپاول‌ها ایستادگی کنند، وی همچنین بر این باور بود که جهانی شدن سرعت رسیدن چنین روزی را بیشتر خواهد کرد: «اما ایجاد این برابری قدرت فقط در صورتی امکان‌پذیر و محتمل است که ارتباط متقابلی بین دانش و دیگر عرصه‌های پیشرفت همراه با تعامل گسترده تجاری به‌طور طبیعی یا الزامی، بین تمام کشورها و همگام با سایر روندهای جاری صورت بگیرد».

۱-۱۸ وظیفه نسل ما

اکنون فرصت فوق‌العاده‌ای پیش آمده تا بتوانیم دیدگاه روشن‌فکری جفرسون، اسمیت، کانت و کاندورست را پیش ببریم. وظیفه نسل ما را می‌توان برحسب تعابیر روشن‌فکری، چنین تعریف کرد:

- کمک به شکل‌گیری نظام‌های سیاسی که باعث بهبود وضعیت رفاه بشری می‌شود و بر رضایت افراد تحت حاکمیت مبتنی است.
 - کمک به شکل‌گیری نظام‌های اقتصادی که همه نقاط جهان را از مزیت و منفعت حاصل از گسترش، علم، تکنولوژی و تقسیم کار بهره‌مند سازد.
 - کمک به شکل‌گیری همکاری بین‌المللی با هدف تأمین صلح همیشگی و دائمی.
 - کمک به پیشرفت و ارتقای علم و فناوری مبتنی بر عقلانیت انسانی به‌منظور کمک و بسترسازی لازم برای ایجاد چشم‌اندازهای بهتر و مستمر از بهبود وضعیت بشری.
- آنچه در دستور کار ما قرار دارد همانند آنچه در طول دو قرن گذشته وجود داشته، شاخص و گسترده است، اما بسیاری از شیرین‌ترین میوه و ثمره‌های آن اکنون در دسترس ماست. انقلاب دمکراتیکی که از بطن عصر روشن‌فکری برآمد، اکنون نیمی از جمعیت جهان را دربرمی‌گیرد. نظریه کانت در مورد تشکیل فدراسیون یا اتحادیه دولت‌های مستقل، درواقع مفهومی است که در بطن سازمان ملل با ۱۹۱ عضو آن نهفته است. دیدگاه کاندورست در مورد انقلاب علمی خودجوش را اکنون می‌توان در رابطه با بعضی از بزرگ‌ترین خطرات دائمی موجود علیه بشریت مورد استفاده قرار داد. ایده اسمیت در مورد گسترش ثروت و سرمایه اقتصادی یکی از مهم‌ترین موفقیت‌هایی است که باید پیش رو و الگو قرار داد: «ریشه‌کن کردن فقر شدید فقط در طول دو دهه.»

در طول قرن بیستم این مسئله در چارچوب فکری بسیاری از افراد و از جمله در تفکرات خود ما، قابل طرح شد که بتوان گفت روشن‌فکری ضعف و خلایبی است که حتی بشریت را تهدید می‌کند. انسان موجود عقلایی و منطقی نیست که مجموعه‌ای از مواضع مخالف و مقابل خود را بشناسد، بلکه موجودی است که دارای عواطف و احساسات غیرمنطقی است. این منتقدان می‌گویند، روشن‌فکری، وعده پیشرفت می‌دهد؛ اما در عوض جنگ‌های مخرب، هولوکاست، تسلیحات اتمی و تخریب زیست‌محیطی را به همراه می‌آورد. برخی از کارشناسان و صاحب‌نظران امروزه بر این باورند که «پیشرفت، نقطه مبهم و نامعلومی است - یعنی دیدگاهی نسبت به زندگی و تاریخ بشری است که نه پاسخ‌گوی استدلال ما، بلکه پاسخ‌گوی نیازهای قلبی ماست». البته این استدلال و نقطه‌نظرات، از دید من، غلط و خطرناک هستند. این دیدگاه‌ها اساساً غلط هستند، چون پیشرفت در زمینه‌های مهم - علمی، تکنولوژیکی، تأمین نیازهای انسانی - همواره در طول دو قرن گذشته به صورت واقعی و بی‌وقفه و حتی با وجود بسیاری از مصائب و مشکلات بدیهی و چالش‌های حل نشده، جریان داشته است. واقعیات جنگ‌های جهانی و ادامه فقر مطلق در واقع ارتقای دیرینه، مداوم و جهانی استانداردهای زندگی و همچنین کم شدن سهم جمعیت جهانی از گرفتاری در فقر شدید را نقض نمی‌کند و چیزی از اهمیت آن نمی‌کاهد. ادعا و نظریه پیشرفت حداقل مادامی که کامل شدن این ادعا ثابت نشده، درست است.

خوش‌بینی نسبت به دوران روشن‌فکری باعث شده عده‌ای از متفکران و اندیشمندان به سوی دو نوع تصور غلط کشیده شوند. یکی از این تصورات اجتناب‌ناپذیر بود: با این فرض که عقل و شعور انسان الزاماً بر احساسات او غلبه می‌کند. اثبات‌گرایان قرن نوزدهم و افرادی نظیر آگوسته کامت^۱ در مورد اجتناب‌ناپذیری پیشرفت بحث می‌کردند و به همین دلیل وقتی شرایط بشری در اثر اتفاقاتی نظیر جنگ‌ها یا بربریت و وحشیگری اسفبارتر می‌شد، صحت و مشروعیت روشن‌فکری را مبهم و تردیدآمیز توصیف می‌کردند. دومین تصور غلط در مورد خشونت بود، بدین معنی که اعمال زور و خشونت جمعی سرعت یک جامعه را برای پیشرفت عقلایی بیشتر می‌کند. لنین،

1. Auguste Comte

استالین، مائو و پل پات از جمله شخصیت‌هایی بودند که تحت عنوان پیشرفت اجتماعی، دست به خشونت‌های ظالمانه‌ای می‌زدند. آنها باعث کشته شدن ده‌ها میلیون نفر از هموطنان خود شده بودند و با این کار ضمن تضعیف روحیه، سبب فقرزدگی جوامع خود نیز شده بودند.

بنابراین، رویکرد منتقدان پیشرفت نیز باید تا حدودی مورد توجه قرار بگیرد. پیشرفت ممکن است؛ اما اجتناب‌ناپذیر و حتمی نیست. برای بهبود رفاه اجتماعی می‌توان از اجماع عقلانی بهره گرفت، اما عقل و عقلانیت نیز گاهی ممکن است در هیجان‌ات مخرب مورد استفاده قرار بگیرد. در واقع مؤسسات و نهادهای بشری باید در پرتو عقلانیت شکل بگیرند تا دقیقاً بتوان بخش غیرمنطقی رفتار انسانی را به این روش مهار و کنترل کرد. بدین ترتیب باید گفت، پایبندی و وابستگی روشن‌فکری به عقل و منطق به مفهوم هیجان‌ات و جهالت‌های انسان می‌تواند با مهار و استفاده به‌جا از عقلانیت بشر - از روش‌های علمی، اقدام غیرخشونت‌آمیز و بازتاب تاریخی - در حل مشکلات اولیه سازمان اجتماعی و بهبود بخشیدن به رفاه بشری، استفاده کرد.

۲-۱۸ جنبش ضدجهانی شدن

در آغاز قرن ۲۱، روشن‌فکری به پیشرفت بیانیه هزاره و برنامه توسعه هزاره‌ای امیدوار است که اهداف آن تحت تأثیر شدید جنگ و ایدز قرار گرفته و بسیاری از چالش‌های فقر شدید در مناطق وسیعی از آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا هنوز برطرف نشده است. برخورد شعارهای بلندپروازانه با نتایج ضعیف حاصله، باعث شکل‌گیری یک جنبش ضدجهانی شدن شده است که به‌خصوص در نوامبر سال ۱۹۹۹ و در خیابان‌های سیاتل، حرکت بسیار چشمگیری را در انظار مردم ترسیم کرد.

من از بدو شکل‌گیری و تأسیس جنبش ضدجهانی شدن، بارها با آن برخورد داشته‌ام. اولین تظاهرات خیابانی این جنبش را خودم برای اولین بار در سال ۱۹۹۹ و در حالی نظاره‌گر بودم که آن روز برای شرکت در کنفرانس «بنیاد گیتس» در رابطه با اثر و دستاوردهای فناوری اطلاعات برای فقرا به سیاتل رفته بودم و قرار بود کنفرانس مذکور هم‌زمان با اجلاس وزرای سازمان تجارت جهانی برگزار شود. البته علت حضور تظاهرکنندگان و معترضان در سیاتل،

اجلاس سازمان تجارت جهانی بود. همین طور که در خیابان‌های مملو از جمعیت و تظاهر کنندگان مختلف - ضد جنگ، ضد تجارت، و به خصوص ضد وحدت و یکپارچگی - سیاتل قدم می‌زدیم به بیل گیتس (پدر) یعنی پدر بیل گیتس (پسر) یا بنیان‌گذار شرکت مایکروسافت و رئیس بنیاد گیتس گفتیم، ظاهراً این جمعیت تو را نشناخته‌اند! البته منظورم از این کنایه این بود که بنیاد گیتس مهم‌ترین بنیاد جهان در امر توسعه بهداشت عمومی در کشورهای فقیر است، اما از نظر جنبش ضد جهانی شدن، شرکت‌های چندملیتی نظیر مایکروسافت، خودشان بخشی از مشکل موجود محسوب می‌شوند نه راه‌حل آن.

بعد از تظاهرات سیاتل، تقریباً هر کنفرانس بین‌المللی مهمی با تظاهرات خیابانی همراه می‌شد. تظاهرکنندگان، رهبران گروه هشت که ظاهراً قدرتمندترین رهبران جهان به نظر می‌رسیدند را مجبور کرده بودند تا کنفرانس‌های سالیانه این گروه را در جزایر دورافتاده و متروک، قله کوه، جنگل یا جاهای دیگری برگزار کنند که تا جای ممکن از دسترس احتمالی تظاهرکنندگان به دور باشد. «اجلاس اجتماعی جهان»^۱ در آگلر برزیل، اکنون در محل برگزاری نشست اقتصادی جهانی داووس^۲ برگزار می‌شود. رهبران تجاری جهان ضمن رقابت با فعالان اجتماعی هریک می‌کوشند تا در ارائه گزارش جهانی در زمینه خصوصی شدن، پیش‌دستی کنند.

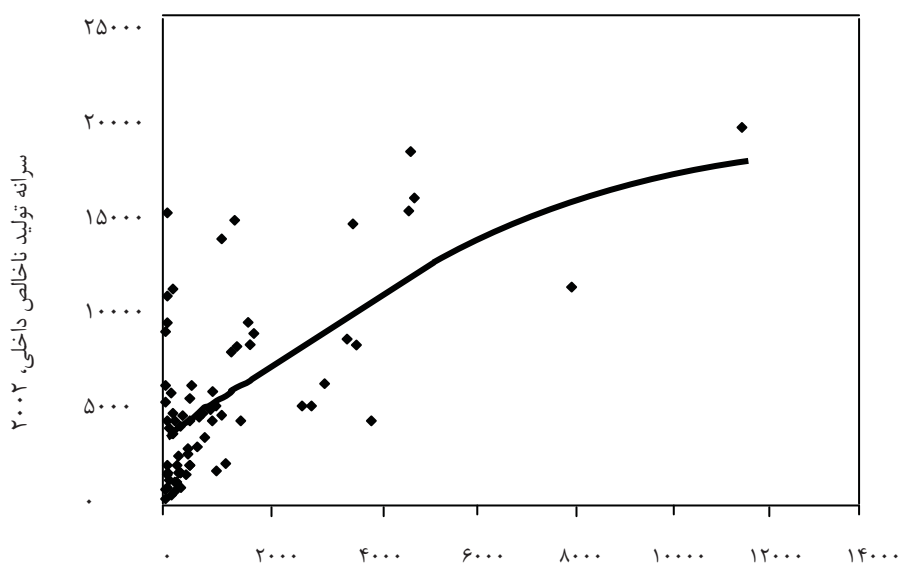
صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی طول دوره اجلاس‌های سالیانه خود را از یک هفته به چند روز کاری، کاهش دادند.

جنبش ضد جهانی شدن اثر خود را بر جای گذاشته بود و به نظر من در کل تأثیر خوبی داشت (به‌غیر از اعمال خشونت‌هایی که هیجانانگیز و عناصر و اعضای آن جنبش را به حاشیه می‌کشاند). من به‌طور کلی این جنبش را به‌دلیل به تصویر کشیدن ربا و دورویی‌ها و کاستی‌های حاکمیت جهانی و همچنین به جهت پایان دادن به خودستایی اغنیا و قدرتمندان، تمجید و ستایش می‌کنم. قبل از تظاهرات سیاتل، اجلاس گروه هشت، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی همگی فرصت‌هایی برای تمجید بی‌پایه و اساس از جهانی شدن یا تعریف و ستایش بانکداران منفعت‌طلب و سرمایه‌گذاران بین‌المللی به‌دلیل مشارکت و تلاششان در گسترش موفقیت و سعادت بود. در فواصل

1. World Social Forum

2. Davos World Economic Forum

بین سخنرانی‌ها و زمان پذیرایی آن (معروف به کوکتل پارتی)، از موضوعات مهمی نظیر فقرای جهان، شیوع ایدز، اقلیت‌هایی که خلع ید و سلب مالکیت شده بودند، عدم برخورداری زنان از حقوق متعلقه و تخریب محیط زیست از سوی عوامل بشری، صحبتی نمی‌شد. تا زمان واقعه سیاتل، روش پایان دادن به فقر شدید، گسترش حقوق انسانی و رسیدگی به وضعیت تخریب محیط زیست عملاً در چارچوب دستورالعمل بین‌المللی قرار داشت و فقط گاهی مورد توجه رسانه‌های جهانی قرار می‌گرفت.



تراکم سرمایه گذاری مستقیم خارجی ۱۹۹۲-۲۰۰۲ (سرانه دلار)

مأخذ: اطلاعات بانک جهانی، ۲۰۰۴.

نمودار ۱-۱۸ سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و درآمد

به هر حال، با اینکه شور و اشتیاق روحی رهبران جنبش ضدجهانی شدن را در مورد آسودگی و آرامش اغنیا و ثروتمندان درک می‌کردم اما با بسیاری از مواضع آنها مخالف بودم. هیجانانگیز مشروع اخلاقی و معنوی تا حدودی به جنبش ضدجهانی شدن کمک کرده بود، اما به نظر من این جنبش غالباً به سوی اهداف ساختگی و کاذبی هدایت شده

بود. نوعی انزجار و مخالفت ضدائتلافی در هسته مرکزی این جنبش نهفته بود و طبق این باور شرکت‌های چندملیتی مانند مایکروسافت، کوک، مک دونالد، فیروز و رویال داچ شل که فقط معدودی از آنها به‌شمار می‌روند، مجرمان و عوامل اصلی فقر مطلق و تخریب محیط زیست هستند. توصیه و ملاحظات سیاسی این حزب معمولاً در قالب حمایت‌گرایی کلاسیک توصیف می‌شود که به ظاهر هدف آن حمایت از کشورهای فقیر در قبال سلطه استثماری شرکت‌های ثروتمند است. این جنبش به‌خصوص، سازمان تجارت جهانی را مؤسسه و نهادی می‌داند که به شرکت‌های مطرح و مهم جهان اجازه می‌دهد، تجارت خود را در هر نقطه از جهان به اجرا درآورند.

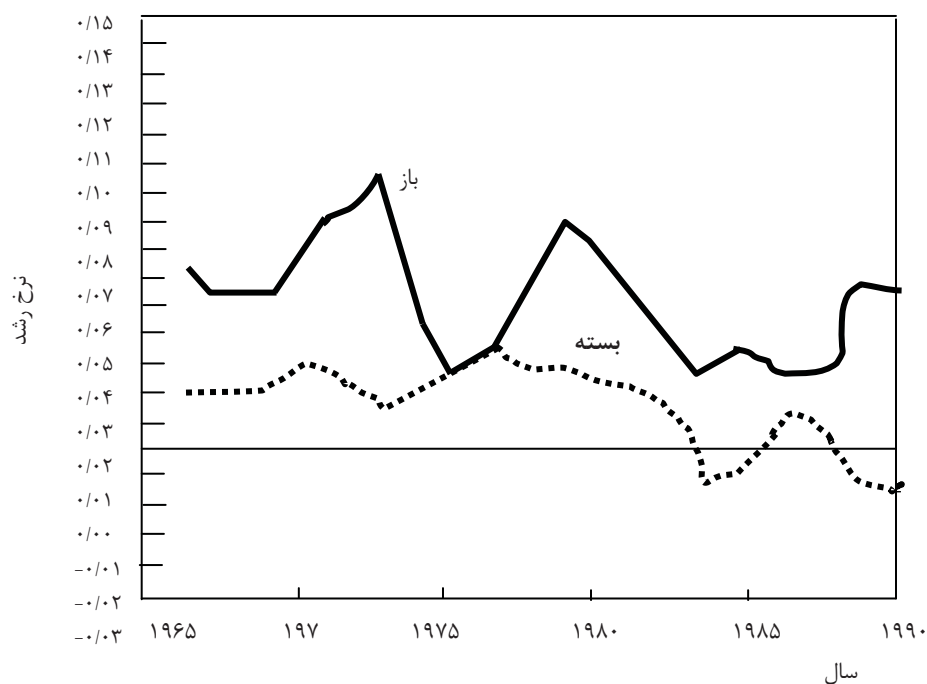
دیدگاه‌های اصلی که در رابطه با جنبش ضدجهانی شدن وجود دارند، موارد جدیدی نیستند. این دیدگاه‌ها اغلب آنچه در سال ۱۹۹۴ در دهلی نو دیده بودم را در ذهن من تداعی می‌کنند چون در آن سال نیز مجامع دانشگاهی هند، نسبت به آزادسازی تجارت و سرمایه‌گذاری که از سال ۱۹۹۱ در هند آغاز شده بود، به‌شدت معترض شده بودند. بعضی از دیدگاه‌ها و نظرات آن زمان به‌مرور منسوخ شده و کنار رفت و امروز نیز این روند تکرار می‌شود. به‌هرحال جنبش ضدجهانی شدن امروز باید بداند که جهانی شدن بیش از هر رخداد دیگری از سال ۱۹۹۰ باعث کاهش دویست میلیون نفر از تعداد افراد فقیر هند و همچنین کاهش سیصد میلیون نفر از افراد فقیر چین شده است. صرف‌نظر از سلطه استثماری شرکت‌های چندملیتی، این کشورها و بعضی از کشورهای مشابه آنها، نرخ رشد اقتصادی بی‌سابقه‌ای را بر مبنای سرمایه‌گذاری مستقیم و در پی آن رشد ناشی از صادرات غیرمنتظره‌ای را به‌دست آورده‌اند.

به‌نظر من رهبران جنبش ضدجهانی شدن، شور و اشتیاق معنوی و دیدگاه اخلاقی درستی دارند، اما در مورد مشکلات ریشه‌ای تشخیص درستی ندارند. این عده اگر در اطلاعات مندرج در نمودار ۱-۱۸ که تراکم سرانه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را بین سال‌های ۲۰۰۲-۱۹۹۲ در کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا نشان داده، دقت کنند، خواهند دید که کشورهایی که سطح بالایی از سرانه تراکم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در آنها دیده می‌شود همان کشورهایی هستند که سرانه تولید ناخالص ملی نیز در آنها بالاست. مطالعات دیگری که انجام شده نیز حاکی است که بالا بودن نرخ

سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی با رشد سریع اقتصادی ارتباط داشته است. بارها اشاره کرده‌ام که مشکلات آفریقا ناشی از استثمار سرمایه‌گذاران جهانی نیست، بلکه بیشتر حاصل انزوای اقتصادی و موقعیت این منطقه به‌عنوان قاره‌ای است که عمدتاً از سوی عوامل و نیروهای جهانی شدن مورد بی‌توجهی قرار گرفته شده است. همان‌طور که در نمودار ۲-۱۸ نشان داده شده است، این مسئله در مورد تجارت نیز مصداق دارد. کشورهایی که تجارت آنها باز است در مقایسه با کشورهای بی‌تجارتی بسته‌ای دارند، معمولاً رشد بسیار سریع‌تری داشته‌اند و افزایش درآمد سرانه نیز در اغلب کشورها معمولاً با افزایش نسبت تجارت (صادرات به‌علاوه واردات) به تولید ناخالص داخلی، مرتبط بوده است. با پایان یافتن حاکمیت استعماری بعد از جنگ جهانی دوم، بعضی از کشورها سیاست‌های تجارت باز را اتخاذ کردند، درحالی‌که برخی دیگر از کشورهای در حال توسعه سیاست‌های حمایت‌گرایی را برگزیدند. اقتصادهای باز قاطعانه از اقتصادهای بسته پیشی گرفتند. اوایل دهه ۱۹۹۰، تقریباً تمام کشورهای در حال توسعه با انتخاب تجارت باز، موانع چندین‌ساله سهمیه و تعرفه‌های بالا را برداشتند. هیچ شاهد و مدرکی وجود ندارد که نشان بدهد سیاست حمایت‌گرایی تجاری یا نبود شرکت‌های چندملیتی، کوچک‌ترین کمکی به پایان فقر شدید کرده است.

با این اوصاف، چرا جنبش مذکور تجارت و شرکت‌ها را آماج حملات و انتقادات خود قرار داده است؟ نخست اینکه، واقعیت این است که بسیاری از شرکت‌ها عملکرد بدی داشته‌اند. تظاهرکنندگان حامی جنبش مذکور در تشریح عملکرد و حذف روش‌ها و سیاست‌های فسادآمیز شرکتی موفق عمل کردند. شرکت‌های اروپایی و آمریکایی که از کارخانجات و کارگاه‌های دارای دستمزد پایین، پوشاک و البسه خریداری می‌کنند، یقیناً به‌دلیل اقدام تظاهرکنندگان، امروز با ادب و احترام بیشتری با کارگران خود رفتار می‌کنند. کمپانی‌های و شرکت‌های نفتی که زمانی به رهبران آفریقایی رشوه و حق‌مصونیت می‌دادند، امروزه باید برای انجام چنین اقدامی، دقت و تأمل بیشتری بکنند و بدانند که چشم‌تیزبین تظاهرکنندگان نظاره‌گر آنهاست و هرگونه مقاومت و پافشاری سرمایه‌گذاران و عدم محبوبیت شرکت‌ها از دیده‌ها پنهان نیست. مدیران شرکت‌های دارویی که زمانی گلابه‌مند و معترض بودند و اعتقاد داشتند که باید با برخورداری از

آزادی کامل بتوانند داروهای به ثبت رسیده خود را متناسب به آنچه خود می‌خواهند، قیمت‌گذاری کنند، امروزه در اثر مبارزات موفق انجام شده، یا داروهای خود را به راحتی عرضه می‌کنند و یا بر مبنای «سود صفر»^۱ به فروش می‌رسانند.



مأخذ: ساش و وارنر، ۱۹۹۵.

نمودار ۲-۱۸ میانگین رشد هشت اقتصاد همیشه باز و چهل اقتصاد همیشه بسته
۱۹۹۰-۱۹۹۶

اما رویکردهای ضدتجاری و ضدشرکتی عملاً حاصل انزجار و مخالفت بی‌منطق با کاپیتالیسم و سرمایه‌داری بود و این نیز به سهم خود حاکی است که سوءتفاهم و کاستی‌های مفهومی بیشتری در این زمینه وجود دارد. بسیاری از منتقدان و معترضان

1. Zero-Profit

اصلاً نمی‌دانند که آدام اسمیت، احساسات و هیجانات روحی و همچنین درخواست‌های عملی آنها در خصوص بهبود وضعیت اجتماعی را قبول داشت و بر این باور بود که حتی موافقان تجارت و سرمایه‌گذاری نیز می‌توانند به اقدامات تحت هدایت دولت برای رسیدگی به نیازهای برطرف نشده فقرا و محیط زیست، اعتماد کنند و آنها را قبول داشته باشند. بسیاری از معترضین و مخالفان نمی‌دانند که می‌توان ایمان را با قدرت تجارت و بازارها ترکیب کرد و در عین حال محدودیت‌ها و موانع هریک از این اهرم‌ها را نیز در این ترکیب لحاظ کرد و در نظر گرفت. جنبش ضدجهانی شدن نسبت به اجرای سرمایه‌گذاری و کاپیتالیسم از طریق انسان بسیار بدبین هستند و معتقدند در این فرایند امکان مهار قدرت چشمگیر تجارت و سرمایه‌گذاری در صورتی میسر است که ضمن آگاهی و پرداختن به مشکلات و موانع موجود، با اتخاذ اقدامات جبرانی جمعی تدبیر لازم برای رفع این مشکلات اندیشیده شده باشد.

بحران زیست‌محیطی اساساً تقصیر شل یا اکسون موبیل نیست و شیوع ایدز نیز تقصیر فیزر یا مرک نیست. از طرفی با محکوم کردن شرکت‌های مهم دارویی یا کمپانی‌های فعال در عرصه انرژی نیز نمی‌توان راه‌حلی برای این بحران‌ها یافت. راهکار این بحران‌ها در سیاست‌های عمومی و در سطح ملی و بین‌المللی است. تا براساس آن بتوان خروج گازهای تغییردهنده شرایط آب‌وهوایی را به‌درستی کنترل کرد و داروهای حیات‌بخش را در دسترس نیازمندی قرار داد که بضاعت و استطاعت تهیه آن را ندارند. جنبش ضدجهانی شدن به اشتباه تصور می‌کند که شرکت‌های خصوصی قواعد بازی را تعیین می‌کنند. اگر حکومت‌ها در تدوین و تنظیم قوانین حقوقی به وظیفه خود درست عمل کنند، شرکت‌های مهم بین‌المللی می‌توانند نقش اساسی و مهمی در حل مشکلات موجود ایفا کنند. روی هم رفته، این شرکت‌ها بهترین فناوری‌های جهان را به خدمت می‌گیرند، از واحدهای تحقیقاتی برتر داخلی استفاده می‌کنند و عملیات سازمانی و لجستیکی کارآمدی را به کار می‌گیرند که در نوع خود از همه سازمان‌های مهم دولتی نیز برترند. به تعبیر خلاصه، این شرکت‌ها وقتی برای انجام کار مورد نظر از انگیزه کافی برخوردارند به خوبی می‌دانند کارشان را چگونه انجام بدهند.

نقطه‌ای که جنبش ضدجهانی شدن می‌تواند تأکید مؤثری بر آن داشته باشد، این

است که شرکت‌های چندملیتی هرچند وقت یک بار فراتر از تقاضای بازار خود عمل می‌کنند تا سرمایه سهام‌داران خود را تابع قواعد بازی بازار نگه دارند و در عوض با انجام تلاش‌های وسیع پنهانی سعی می‌کنند قواعد خودشان را بر بازی حاکم کنند. اگر این بازی از قواعد سالمی برخوردار باشد، استدلال اقتصادی، رفتار مبتنی بر بازار شرکت‌ها را توجیه می‌کند. در استدلال اقتصادی راهی که برای توجیه عملکرد شرکت‌ها وجود دارد این است که به شرکت‌ها فرصت داده می‌شود تا خودشان قواعد بازی را از طریق چانه‌زنی و اعمال نفوذ، رقابت مالی و برتری سیاست‌های حکومتی، ترتیب بدهند.

۱۸-۳ به‌سوی جهانی شدن روشن‌فکرانه

به‌هرحال وقتی همه‌چیز گفته شد و به انجام رسید، جنبش ضدجهانی شدن باید تمام الزامات و نیروهای معنوی خود را در قالب یک جنبش طرفدار جهانی شدن و به‌سوی یک روند جهانی شدن و به‌گونه‌ای بسیج کند که اهداف اصلی آن نیازمندی‌های فقیرترین فقرا، محیط زیست جهانی و گسترش دموکراسی باشد. این درواقع نوعی از جهانی شدن است که جنبش روشن‌فکری نیز از آن حمایت می‌کند جهانی شدن نظام‌های دموکراسی، سیاست عملکرد چندجانبه، علم و فناوری و نظام اقتصادی جهانی مشخصی که برای تأمین نیازهای نوع بشر طراحی شده باشد. در این صورت می‌توان آن را «جهانی شدن روشن‌فکرانه» نامید.

حال باید دید که در این صورت کانون توجه جنبش مردمی بزرگی که هدف آن جهانی شدن روشن‌فکرانه است، چیست؟ اولین و مهم‌ترین کانون توجه در چنین جنبشی قطعاً متوجه رفتار دولت‌های ثروتمند و به‌خصوص ایالات متحده به‌عنوان سرکش‌ترین دولت ثروتمند جهان خواهد بود. طبعاً، تأکید بر این خواهد بود که آمریکا و سایر کشورهای ثروتمند به تعهدات خود در کمک به فقرا برای رهایی از فقر کمک کنند و علاوه بر این، سایر تعهدات خودشان در رابطه با کاهش تخریب محیط زیست نظیر تغییرات آب‌وهوایی ناشی از عامل انسانی و تنوع زیستی را نیز عملی کنند. این جنبش همچنین سعی می‌کند مسئولیت شرکتی را مورد توجه خاصی قرار بدهد؛ اما درعین حال تأکید خواهد کرد که شرکت‌های چندملیتی بزرگ سرمایه‌گذاری بیشتری را در

فقیرترین کشورها انجام بدهند. چنین جنبشی به جای بستن و محدود کردن تجارت و سرمایه‌گذاری تأکید خواهد کرد که سازمان تجارت جهانی نیز تعهدات و الزامات سیاسی خاصی را در اجلاس دوحه یا سایر مراکز پیگیری کند تا مطمئن شود که فقیرترین کشورها به بازارهای ثروتمندترین کشورها دسترسی دارند.

شاید مهم‌ترین مسئله در آینده نزدیک این باشد که این جنبش باید آمریکا را تحت فشار قرار بدهد تا به رؤیاهای امپراتوری و یک‌جانبه‌گرایی خود پایان بدهد و از طریق فرایندهای چندجانبه، دوباره به جامعه جهانی ملحق شود. نومحافظه‌کارانی که خواستار امپراتوری آمریکا هستند، خیال‌پرداز و درعین حال، افراد خطرناکی هستند. آنها دو نکته مهم و اساسی را در مورد جهان ما نمی‌فهمند. اول اینکه آمریکا حدود ۴/۵ درصد از جمعیت جهان و بالغ بر ۲۰ درصد از درآمد جهان، در صورت یکنواختی قدرت خرید، را دربرمی‌گیرد. تا سال ۲۰۵۰، سهم جمعیتی این کشور ممکن است کاهش اندکی داشته باشد، اما سهم تولید ناخالص ملی این کشور با کاهشی نسبتاً چشمگیر شاید به حدود ۱۰ درصد از درآمد آن برسد. شکی نیست که آمریکا از مزیت اقتصادی کافی برخوردار نیست که براساس آن بتواند - خوب یا بد - سلطه واقعی خود بر جهان را حفظ کند. بد نیست بدانیم جنگ نه چندان گسترده این کشور در عراق، فشار سنگینی را به پرسنل ارتش آمریکا و منابع مالی عمومی این کشور وارد آورد. از آنجاکه مردم آمریکا علاقه‌ای به تقبل هزینه‌های جنگ از طریق پرداخت مالیات ندارند، دولت بوش عملاً مجبور بوده است تأمین منابع مالی این جنگ را با کسری بودجه تأمین کند.

دوم اینکه، تا وقتی آمریکا از قدرت نظامی زیادی برخوردار است، امکان استفاده از این قدرت به‌عنوان یک امتیاز سیاسی، ضعیف است. همان‌طور که جنگ عراق ثابت کرد، «آمریکا می‌تواند پیروز میدان باشد، اما نمی‌تواند حکومت کند». آنچه نومحافظه‌کاران این کشور از درک آن عاجزند این است که دورانی که جمعیت خارجی و اتباع کشورهای بیگانه به هر شکل حاکمیت و سلطه آمریکا را تحمل می‌کردند، تقریباً نیم‌قرن پیش، پایان یافته است. آمریکا در عراق به‌عنوان یک نیروی آزادی‌بخش مورد استقبال قرار نگرفت، بلکه بیشتر به‌عنوان اشغالگر معرفی و تلقی شد و اینها مجموعه رخدادهای قابل پیش‌بینی و مشخصی بودند که فقط نومحافظه‌کاران آن را با تأخیر و با توجه به

واقعیت‌های جدید «کشف» کردند. مهم‌ترین ایدئولوژی سیاسی عصر حاضر، ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی و استقلال سیاسی است، این ایدئولوژی در طول قرن بیستم و در جهان در حال توسعه مستحکم‌تر و قوی‌تر شده، چون با گسترش سوادآموزی، ماهیت پلید و منفور حاکمیت استعماری نیز کاملاً آشکار شده است.

یک‌جانبه‌گرایی و نظامی‌گری (میلیتاریسم) دولت بوش تحت تأثیر نیروی قدرتمند دیگری نیز بوده است. قبلاً به این نکته اشاره کردم که میلیون‌ها نفر از مردم آمریکا ظاهراً باورهای خود در مورد سیاست خارجی کشورشان را براساس وحی و نشانه‌های کتاب مقدس ترسیم می‌کنند نه با ارزیابی منافع ملی آمریکا. وقتی آمریکا به عراق و افغانستان حمله کرد، میلیون‌ها نفر از مسیحیان بنیادگرای این کشور در مورد اینکه آیا اوج‌گیری تروریسم و منازعات خاورمیانه نشانه‌ای از پایان روزها و دوران نبوت است، به بحث و گفت‌وگو نشستند. بر این اساس ده‌ها میلیون جلد از مجموعه داستان‌های خیالی این بنیادگرایان با عنوان^۱ فروخته شد که مضمون غالب آنها پیشگویی در مورد بروز یک آرماگدون (نبرد حق و باطل) بود. افرادی که این نظریه‌ها را قبول داشتند، تشکیلات قدرتمند و منسجمی را در درون ائتلاف سیاسی بوش شکل دادند. اگر سیاست خارجی آمریکا نه تنها تحت سلطه و نفوذ یک‌جانبه‌گرایی یا نوامپریالیسم غلط قرار می‌گرفت، بلکه آیاتی از تعبیر مقدس مذهبی نیز در آن نفوذ می‌کرد، قطعاً جهان با مخاطرات جدی‌تری مواجه می‌شد.

۴-۱۸ پرداختن به چالش موجود

با توجه به روند نسبتاً سریع رونق و شکوفایی جهانی در طول دو قرن گذشته، هریک از نسل‌های این قرون برای توسعه و گسترش امکانات لازم برای رفاه بشری، با چالش‌های جدیدی مواجه شده است. چالش وحشتناکی که برخی با آن روبه‌رو هستند، دفاع از استدلال خود در قبال جنون و وحشیگری کمونیسم، فاشیسم و دیگر حکومت‌های تمامیت‌خواه (توتالیتاریانیسم) قرن بیستم است. عده‌ای هم فرصت این را داشتند که حیطه آزادی و منطق بشری را گسترش بدهند، جنگ را کنار بگذارند و به‌طور فزاینده به ابزاری مجهز شوند که بتوانند شرایط و وضعیت بشری را بهبود بدهند. نسل ما در

1. Left Behind

صلح و آرامش بی‌ثباتی زندگی می‌کند که همواره ازسوی دو عامل یعنی تروریسم و تحرکات و واکنش‌های نظامی آمریکا تهدید می‌شود، اما درعین حال این صلحی است که اگر بتوانیم آن را به صورت پایدار حفظ کنیم، می‌توانیم در آن سازنده باشیم. پایان فقر، بزرگ‌ترین فرصت عصر ماست، تعهد و وظیفه‌ای که انجام آن نه تنها سختی و مصائب وسیعی را خلاصی می‌بخشد و باعث گسترش رفاه اقتصادی می‌گردد، بلکه باعث توسعه اهداف و آرمان‌های روشن‌فکرانه دموکراسی، امنیت جهانی و پیشرفت علم نیز می‌شود.

اغلب از خودم می‌پرسم چطور می‌توان باور کرد که علوم ماتریالیستی و نگاه به‌خود، مانند آنچه در آمریکا، اروپا و ژاپن وجود داشت، توانست باعث تقویت برنامه وسیع بهبود و توسعه اجتماعی و به‌خصوص توجه به فقیرترین اقشار از مردم جهان بشود؟ یعنی آیا جوامع دیگر کوتاه‌بین و خودخواه نیستند که نتوانند به نیازهای دیگران بی‌توجه باشند؟ به نظر من، نه، نیستند. نسل‌های دیگر نیز توانستند دسترسی بشر به رفاه و آزادی را از طریق ترکیبی از چالش و مبارزه، تلاش و پیگیری، صبر و شکیبایی و استفاده از موقعیت مناسب تاریخی گسترش و افزایش بدهند. سه چالش اصلی در نسل‌ها وجود دارد که طی آن حقوق فقرا و ضعفا حفظ شده و همین ویژگی باعث تداعی آن چالش‌ها در ذهن می‌شود. بنابراین نمونه‌هایی که در این خصوص به آن اشاره می‌کنیم می‌توانند الهام‌بخش و راهنمای مناسبی برای عصر ما باشند.

۵-۱۸ پایان برده‌داری

در سال ۱۷۸۹، مجمع ملی فرانسه، حقوق انسانی شهروندان را وضع کرد و با این کار این دیدگاه روشن‌فکری را نشان داد که، «انسان‌ها آزاد متولد می‌شوند، آزاد زندگی می‌کنند و از حقوق یکسانی برخوردارند». این در حالی بود که در آن سال، برده‌داری هنوز در بسیاری از نقاط جهان رواج داشت و در سراسر فرانسه، انگلیس، عثمانی و سایر امپراتوری‌ها دیده می‌شد. هم‌زمان در لندن یک جنبش به‌ظاهر خیالی در حال شکل‌گیری و فعالیت بود: «تشکیل کمیته‌ای برای حذف تجارت برده» بنیان‌گذاران این جنبش یعنی توماس کلارکسون ۲۷ساله و دوستانش، کواکرهایی^۱ بودند که به دلایل

۱. Quaker: اعضای فرقه‌ای مسیحی به نام انجمن دوستان - م.

مذهبی و اخلاقی با تجارت برده مخالف بودند. آنها کمیته‌های لغوکنندگان^۱ محلی را تشکیل دادند که به قول «هاگ توماس» (مورخ)، «این تشکیلات، اولین مبارزه مهم مردمی در یک کشور با انگیزه و دلیل بشردوستانه بود». طولی نکشید که کلارکسون با ویلیام ویلبرفورس آشنا شد و ملاقات کرد. ویلیام در طول ربع قرن بعد یکی از مبارزان پارلمانی مهم این موضوع شد.

جنبش ضدبرده‌داری در انگلیس به‌طور غیرمنتظره‌ای علیه منافع تجاری این کشور گام برمی‌داشت. صرف‌نظر از سرعت بخشیدن به پایان دوران افول صنعت، حمایت از لغو برده‌داری در زمانی رشد کرد و قوت گرفت که تجارت برده و صنایع مبتنی بر برده‌داری پروتق بودند. مخالفت با برده‌داری نه در بخش کوچکی که تحت لوای منفعت‌طلبی و سود شخصی باشد، بلکه در بخشی از جامعه و با مبانی معنوی، سیاسی و اخلاقی تعمیق و تقویت شد. مثل همیشه، مخالفین برده‌داری مدعی بودند که برده‌داری برخلاف تصور و هدفی که دارد، تأثیر و نتیجه معکوس بر جای خواهد گذاشت، چنانچه مخالفان طرح کمک‌های خارجی نیز امروزه به غلط و البته مغرضانه بر این باورند که ارائه کمک‌های خارجی بیش از آنچه به نفع کشورها باشد به آنها آسیب وارد می‌کند. همچنین یکی از مخالفان پارلمانی ویلبرفورس نیز چنین استدلال می‌کرد: «اگر آنها [سیاهان آفریقایی] به‌عنوان برده خرید و فروش نشوند، در کشور خودشان سلاخی و اعدام خواهند شد». سایرین هم می‌گفتند، پایان تجارت برده حتی اگر از نظر تئوری ایده پسندیده و جالبی هم به‌نظر برسد، اما ابعاد عملی ندارد. یکی دیگر از مخالفان سرسخت ویلبرفورس می‌گفت، «اگر لغو تجارت برده به «قانون» تبدیل شود، همه بازرگانان و تجار مهم به فرانسه یعنی جایی می‌روند که به‌خوبی از آنها استقبال می‌شود».

چنانچه توماس ریلی خاطرنشان می‌کند، «اصرار و پافشاری، مهم‌ترین ویژگی در سیاست است. ویلبرفورس از این ویژگی حماسی و قهرمانانه برخوردار بود...» دهه بعد مملو از چرخش و تغییر مواضع اسفبار و دروغ‌گویی‌های فاحش بود، اما آنها سرانجام لغو تجارت برده و برده‌داری را در مستعمرات اروپایی به اوج موفقیت رساندند. در سال ۱۸۰۷ و در خلال جنگ‌های ناپلئونی، امپراتوری بریتانیا تجارت برده را لغو کرد. در

۱. کمیته‌های لغو برده‌داری - م.

پایان جنگ‌های ناپلئون در سال ۱۸۱۵، طی نشست وین، دولت‌های بریتانیا، فرانسه، اسپانیا، اتریش، پروسیا،^۱ روسیه و پرتغال بدون تعیین تاریخ مشخصی نسبت به لغو تجارت برده متعهد شدند. طی دهه ۱۸۲۰، لغو و برچیده شدن نظام برده‌داری در امپراتوری بریتانیا، مباحث پرهیاهو و جنجالی را در پارلمان انگلیس به راه انداخت. طرفداران لغو این نظام با هوشیاری تمام به استدلال و مباحث معنوی و عملی استناد می‌کردند. بله، به‌این ترتیب ممکن بود انگلیس در اثر لغو برده‌داری و تجارت برده تا حدودی متحمل ناملایمات و مشکلات مالی بشود؛ اما فرانسه که رقیب این کشور هم بود، خسارات جدی‌تری را متحمل می‌شد. سرانجام بعد از انجام اصلاحات سیاسی داخلی در بریتانیای کبیر، قانون لغو برده‌داری در سال ۱۸۳۳ در سراسر این امپراتوری اتخاذ شد.

۶-۱۸ پایان استعمارگری

حدود یکصد سال بعد مهنداس کارامچاند گاندی^۲ رهبری و هدایت حرکتی را به عهده گرفت که ظاهراً هدف آرمانی و خیالی دیگری در پی داشت: به‌دست آوردن استقلال هند از چنگال امپراتوری بریتانیا. هندوستان نگین این امپراتوری بود و وینستون چرچیل و سایر همکاران استعمارگرش به‌هیچ‌وجه مایل نبودند به تعبیر انتقادی چرچیل، هندوستان را به‌عنوان یک «مرتاض فتنه‌انگیز» واگذار کنند و از آن بگذرند. مبارزه گاندی که الهام‌بخش ده‌ها جنبش استقلال دیگر در جهان استعماری نیز شد، امروزه بخشی از دانش و آموزه جهانی است: نبرد بدون خشونت، مبارزه برای خودکفایی هند برای اینکه نشان بدهد و ثابت کند ظرفیت ایستادن روی پای خود را دارد و به تعبیری واخواست بر خورداری از برابری اجتماعی و سیاسی و تعمیم و اشاعه آن به تمام طبقات اجتماعی فقرزده و محروم جامعه هند که گاندی آنها را «هاريجان»^۳ یا «فرزندان پروردگار» نام نهاده بود. استراتژی گاندی، ریشه جنبش استقلال را در وسیع‌ترین ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و معنوی گسترش داد.

1. Prussia

2. Mohandas Karamchand Gandhi

3. Harigans (God's Children)

چه کسی می‌تواند بگوید که جمع کردن فقط ۰/۷ درصد از تولید ناخالص ملی جهان ثروتمند برای پایان فقر شدید در قیاس با تلاش برای براندازی حاکمیت امپریالیستی و امپراتوری برای ایجاد بیش از پنجاه کشور مستقل جدید، چالش بزرگ و سختی است؟ همان‌طور که در رابطه با پایان دادن به نظام برده‌داری اتفاق افتاد، پایان حاکمیت استعماری، ابتدا رخداد غیرممکن و مایوس‌کننده‌ای به نظر می‌رسید، اما در نهایت ممکن و اجتناب‌ناپذیر شد. پایان ناگهانی حاکمیت استعماری تا حدودی حاصل جنگ‌های مخرب و فاجعه‌آمیز داخلی بین قدرت‌های استعماری اروپایی در خلال سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۱۴ بود که با تضعیف شدید قدرت‌های استعماری، توان اقتصادی آنها را تحلیل برد و آنها را از نظر روحی بی‌اعتبار و ناتوان کرد. باین‌حال، پیروزی کماکان منوط به انجام یک اقدام سیاسی جمعی و آگاه‌سازی و هوشیار کردن خیل عظیمی از جمعیت اکناف جهان نسبت به ابعاد خودگردانی و خودمختاری بود. بدون سرپوش گذاشتن و نادیده گرفتن خشونت، بدبینی و سیاست‌های مربوط به آن، طبعاً گسترش مثبت و توسعه چشمگیر روشن‌فکری در عین رضایت دولت، بسیار شگفت‌انگیز و درخور توجه است.

۷-۱۸ حقوق مدنی و جنبش‌های ضدتبعیض نژادی^۱

مبارزه بدون خشونت گاندى برای بسیاری از مبارزات بعد از آن، یک نمونه آموزنده بود. او ثابت کرد که ضعفا و مستضعفان نیز می‌توانند با اعتراض جمعی و مستمر و فرجام‌خواهی نسبت به ارزش‌های جهانی، استبداد قدرتمندان را در هم بشکنند. مبارزه سیاسی گاندى برای استقلال هند نیز اساساً مبارزه‌ای برای رسیدن به عزت‌نفس و حقوق بشری هندوستان بود و به این ترتیب یک نسل بعد، سنگ بنای جنبش حقوق مدنی و به دنبال آن مبارزات ضدتبعیض نژادی در آمریکا براساس آن بنا نهاده شد. مارتین لوتر کینگ (پسر) در واقع گاندى آمریکا بود. او پیش‌تاز و طلایه‌دار بسیج بدون خشونت در آمریکا بود که وقتی سرکوب و اختناق را با چشمان خود نظاره می‌کرد، اعلام کرد، «دیگر بس است!» کینگ در سال ۱۹۸۵ نوشت، «تأکید گاندى بر عشق و پرهیز از خشونت باعث شد من روش خاصی را برای اصلاح اجتماعی پیدا کنم که

1. Antiapartheid Movements

همواره در پی آن بوده‌ام». سال بعد، کینگ برای مطالعه و بررسی بیشتر روش اعتراض بدون خشونت (سیاست پرهیز از خشونت) راهی هند شد. سه دهه بعد، نلسون ماندلا به تمام جهانیان نشان داد که چطور با جسارت روحی و معنوی و مهارت سیاسی توانست به حاکمیت نژادپرستانه آفریقای جنوبی پایان بدهد و با روندی صلح‌آمیز آن را به یک دموکراسی قانونی تبدیل کند.

در سخنرانی معروف کینگ موسوم به، «من یک رؤیا دارم» وی ضمن اشاره به روشن‌فکری و به‌خصوص با توجه به اسناد و سوابق اولیه آمریکا در این زمینه گفت:

وقتی طراحان و معماران اصلی جمهوری ما، قانون اساسی و اعلام استقلال این کشور را نوشتند، در واقع تعهدنامه‌ای را امضا می‌کردند که حتی آمریکا در میراث آن سهیم بود. این نوشته متضمن این بود که همه انسان‌ها از حقوق غیرقابل واگذاری زندگی، آزادی و امکان جست‌وجوی خوشبختی و سعادت برخوردارند.

امروزه کاملاً آشکار است که آمریکا حداقل در رابطه با شهروندان رنگین‌پوست خود در انجام تعهدات مندرج در این سند مکتوب قصور و کوتاهی کرده است. آمریکا به جای رعایت این تعهد مقدس و ارزشمند، به قشر سیاه‌پوست این کشور چک بدی داده است که خاطره «نداشتن منابع مالی کافی» را در اذهان تداعی می‌کند. اما ما قبول نداریم که «بانک عدالت» ورشکسته شده است. ما قبول نداریم که در گاوصندوق‌های بزرگ این کشور، هیچ فرصتی وجود ندارد. پس ما آمده‌ایم تا این چک را نقد کنیم - این چک سندی است که به ما امکان می‌دهد تا خواسته خود از سرمایه آزادی و امنیت عدالت را محقق کنیم.

تأکید و پافشاری امروز ما باید همانند اصرار چهل سال پیش «کینگ» باشد. بانک عدالت بین‌المللی ورشکسته نیست. فقرای جهان، چکی که رقم ناکافی در آن درج شده را قبول نمی‌کنند، به‌خصوص اگر مشخص باشد که منابع کافی موجود است و اتفاقاً بخش اعظمی از آن در حساب‌های چند صد نفر از ابرثروتمندان آمریکاست و به اینکه چهار میلیون خانوار (یا بیشتر) آمریکایی روی هم‌رفته فقط یک میلیون دلار سرمایه خالص در اختیار دارند، یا مثلاً بیش از هشت میلیون خانوار در سراسر جهان یا حتی یک میلیارد نفر از جمعیت جهان که در کشورهای با درآمد بالا زندگی می‌کنند از

درآمد سالیانه‌ای بالغ بر سی میلیارد دلار برخوردارند، هیچ توجهی نمی‌شود. جنبش‌های مبارزه با برده‌داری، استعمارگری و نژادپرستی دارای ویژگی‌های مشترکی هستند. آنها ابتدا آرمانی و حتی دور از امیدواری به‌نظر می‌رسیدند ولی درعین حال همه آنها از ثروتمندترین و قدرتمندترین کشورهای جهان می‌خواستند که عدالت را در فقیرترین و محروم‌ترین کشورها برقرار کنند. این جنبش‌ها خواستار ترکیبی از یک اقدام سیاسی، سیاست‌های واقعی و پیشبرد آموزش و تعلیم و تربیت جمعی بودند. آنها خواستار منفعت‌طلبی روشن‌فکرانه و رعایت احکام اخلاقی و مذهبی اولیه بودند. چندین سال طول کشید تا تلاش آنها به ثمر نشست و کلید این موفقیت پشتکار و پایداری آنها بود. آنها خواستار ارزش‌های اساسی روشن‌فکری حقوق بشر و استعداد‌های بشری بودند. سرانجام، با تغییر ناگهانی که در رویکرد و نگرش عمومی ایجاد شد، آنها یک ایده غیرممکن را ممکن و حتمی ساختند. پایان فقر نیز به همین ترتیب و با یک تغییر سریع محقق خواهد شد. این واقعیت که کشورهای ثروتمند ۳۵ سال وعده‌های بزرگی داده‌اند، اما حتی کمتر از ۰/۷ درصد از تولید ناخالص ملی خود را وقف کمک توسعه‌ای رسمی می‌کنند، دلیلی برای یأس و ناامیدی نیست، بلکه باید مبنایی برای تشکیل یک بسیج اجتماعی بزرگ‌تر بشود.

۸-۱۸ گام‌های بعدی ما

زمان پایان فقر، فرارسیده است، اگرچه هنوز کار سختی در پیش داریم. من دلایل وجود و استمرار فقر شدید در میان منبع عظیمی از ثروت را تحلیل و بیان کرده‌ام. همچنین به اقدامات و گام‌هایی اشاره کرده‌ام که با انجام آنها می‌توان این فقر را شناخت و بر آن غلبه کرد. من ثابت کردم که انجام اقدامات لازم در این زمینه هزینه ناچیزی دارد و این هزینه در واقع کسر بسیار کوچکی از هزینه عدم انجام اقدامات است. من همچنین جدول زمانی و دوره انجام این اقدامات را تا سال ۲۰۲۵ اعلام کردم که تحقق اهداف برنامه توسعه هزاره در نیمه این سال نیز در آن لحاظ شده است. به تفصیل گفتم که چطور مؤسسات بین‌المللی می‌توانند در پیشبرد این روند کمک و مشارکت کنند. اما با این حال ما باید تمام این اقدامات را در شرایط بی‌رغبتی جهانی، گرایش‌ها به جنگ و تعصب و

بدبینی‌های مشهود در جهانی انجام بدهیم که «این بار» با گذشته کاملاً متفاوت است. آری این بار می‌تواند متفاوت باشد و اکنون به ۹ گام مهم برای رسیدن به این هدف اشاره می‌کنیم.

● **تعهد به پایان فقر:** گام اول تعهد نسبت به انجام این وظیفه مهم است. اُکسفام^۱ و بسیاری از رهبران جامعه مدنی، هدف مشترکی داشته‌اند که «ترسیم تاریخ فقر» را دربرمی‌گرفت. اکنون جهان به‌عنوان یک نظام کلی می‌خواهد به این هدف برسد. ما متعهد شده‌ایم تا سال ۲۰۱۵ فقر را کاهش بدهیم. بیایید متعهد شویم که تا سال ۲۰۲۵ فقر شدید را به‌طور کامل پایان بدهیم.

● **اتخاذ یک طرح اجرایی:** اهداف توسعه هزاره در واقع پیش‌زمینه اقدام جهت پایان فقر هستند. اینها اهداف خاص و ارزیابی شده‌ای هستند که تحقق آنها پیشتر در قالب «مجمع جهانی فقیر و غنی»^۲ تضمین شده است. بنابراین جامعه جهانی نه تنها باید نسبت به تحقق این اهداف تجدید میثاق کند، بلکه رهبران جهان نیز باید طرح جهانی خاصی را در جهت تحقق اهداف توسعه هزاره اتخاذ کنند و این طرح باید به‌گونه‌ای باشد که در فصل پانزدهم به آن اشاره شد و شرح تفصیلی آن نیز در طرح هزاره سازمان ملل ارائه شده است.

● **هم‌صدایی فقرا:** مهاتما گاندی و مارتین لوتر کینگ (پسر) منتظر نماندند که ثروتمندان و قدرتمندان به نجات آنها بیایند. آنها خواسته خود را به محضر عدالت بردند و موضع خود را در قبال بی‌توجهی و خودپسندی و کبر آشکار و رسمی تعیین کردند. فقرا نمی‌توانند منتظر بمانند تا ثروتمندان برای آنها درخواست اجرای عدالت کنند. اگر فقرا خودشان سکوت کنند، کشورهای گروه هشت هیچ‌گاه از پایان فقر حمایت نخواهند کرد. اکنون زمان آن است که نظام‌های دموکراسی جهان در جهان فقیر - برزیل، هند، نیجریه، سنگال، آفریقای جنوبی و ده‌ها کشور دیگر - هم‌صدا با هم خواستار اقدام عملی بشوند. کشورهای فقیر هم‌صدایی خود را در قالب گروه سه (برزیل، هند و آفریقای جنوبی) و گروه بیست موسوم به G20 (گروه‌های تجاری که در چارچوب سازمان تجارت جهانی مذاکره می‌کنند) و تشکیلات دیگری از این قبیل، هم‌صدایی خود را آغاز کرده‌اند. لازم است این صدا بیشتر به گوش جهان برسد.

1. Oxfam

2. Global Compact of Rich and Poor

● **ایفای نقش مجدد آمریکا در جهان:** ثروتمندترین و قدرتمندترین کشور جهان که مدت‌های مدیدی رهبر و الهام‌بخش الگوهای دمکراتیک در دنیا بوده است، طی سال‌های اخیر به ترسوترین و تفرقه‌اندازترین کشور مبدل شده است. اعتراف این کشور در خصوص اینکه به دنبال سلطه و آزادی عمل بدون چالش و بی‌دغدغه است، به فاجعه‌ای تبدیل شده که ثبات جهانی را با بزرگ‌ترین خطرات مواجه می‌کند. عدم مشارکت آمریکا در طرح‌های چندملیتی ضمن تضعیف امنیت جهانی، پیشرفت به‌سوی عدالت اجتماعی و حفاظت از محیط زیست را نیز تحت‌الشعاع قرار داده است. این تغییر موضع یک‌جانبه حتی منافع خود این کشور را نیز تا حدودی تضعیف کرده و تحت تأثیر قرار داده است. این کشور با قرار گرفتن در بوته آزمایش روشن‌فکری می‌تواند به یکی از حامیان جهانی شدن روشن‌فکرانه مبدل شود. بدیهی است برای حفظ نقش این کشور در مسیر تحقق صلح و عدالت جهانی، لازم است اقدام سیاسی مشخصی در داخل و خارج از این کشور صورت بگیرد.

● **نجات صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی:** مهم‌ترین مؤسسات مالی جهانی ما باید نقش مؤثری در پایان دادن به فقر جهانی ایفا کنند. آنها با برخورداری از تجربه و پیشرفت تکنیکی لازم، می‌توانند نقش مهمی در این زمینه ایفا کنند. این مؤسسات علاوه بر انگیزه داخلی، از کارکنان حرفه‌ای و مجربی بهره‌مندند. با این حال از این مؤسسات به‌درستی استفاده نشده و یا به تعبیری سوءاستفاده شده است، یعنی به‌جای اینکه این مؤسسات بین‌المللی پاسخ‌گوی نیازهای ۱۸۲ دولت عضو خود باشند، بیشتر به‌عنوان آژانس و مؤسسات اعتباری از آنها استفاده شده است. اکنون زمان آن است که نقش بین‌المللی این مؤسسات به‌گونه‌ای حفظ شود که آنها دیگر بازیچه و مستمسک دولت‌های بستانکار نباشند، بلکه به حامیان و طرفداران اصلی عدالت اقتصادی و جهانی شدن روشن‌فکرانه مبدل شوند.

● **تقویت سازمان ملل:** مقصر دانستن سازمان ملل در اقدامات اشتباه سال‌های اخیر، هیچ فایده‌ای ندارد. ما تاکنون سازمان مللی داشته‌ایم که تحت اراده قدرتمندترین کشورهای جهان و به‌خصوص آمریکا بوده است. چرا نهادهای سازمان ملل، کمتر از آنچه که باید عملیاتی هستند؟ اگرچه سلسله‌مراتب اداری پیچیده‌ای در این سازمان وجود دارد، اما

قطعاً بوروکراسی علت این مسئله نیست، بلکه علت آن است که کشورهای قدرتمند به دلیل ترس از کاهش یا محدودیت آزادی عمل خودشان مایل نیستند اختیارات بیشتری به مؤسسات بین‌المللی بدهند. نهادهای تخصصی سازمان ملل نقش کلیدی و مهمی در پایان فقر به عهده دارند. اکنون زمان آن است که برخی از آژانس‌های تابعه این سازمان نظیر صندوق کودکان سازمان ملل، سازمان بهداشت جهانی، سازمان غذا و کشاورزی (فائو) و بسیاری از سازمان‌های دیگر برای کمک به انجام این مهم - درزمینه اصلی و کشور به کشور - تقویت بشوند، چون این سازمان‌ها در نوع خود ذی‌صلاح‌ترین مراجع رهبری و هدایت این امر خطیر بوده و می‌توانند به فقیرترین فقرا کمک کنند تا با بهره‌گیری از علم و فناوری جدید از تله فقر رهایی یابند و بر آن غلبه کنند.

● **هدایت علم جهانی:** علم از اولین مراحل انقلاب صنعتی، همواره کلید توسعه و نقطه اتکایی بوده است که براساس آن به فناوری‌های مؤثر در پیشرفت اجتماعی تبدیل شده است. همان‌طور که کاندورست پیش‌بینی کرده بود، علم باعث کمک به پیشرفت‌های تکنولوژیکی در تولید غذا، بهداشت، مدیریت زیست‌محیطی و بسیاری از بخش‌های اصلی تولید و نیازهای بشری شد. آری، علم هم از نیروهای بازار تبعیت و هم آنها را هدایت می‌کند. تعجیبی ندارد، من بارها گفته‌ام که در چرخه رشد درون‌زاد، ثروتمند ثروتمندتر می‌شود، درحالی‌که فقیرترین فقرا غالباً از این چرخه به‌ظاهر صحیح بیرون می‌مانند. وقتی نیازها خاص باشند - در اثر بیماری و امراض، محصولات یا شرایط اکولوژیکی و بوم‌شناسی - مشکلات آنها از دید علم جهانی پنهان می‌ماند. بنابراین، تلاش ویژه علم جهانی با هدایت و مدیریت مراکز تحقیقات علمی جهانی کشورها، مراکز علمی و دانشگاهی و صنعت، باید عنایت ویژه‌ای را به چالش‌های برطرف نشده فقرا مبذول کند. صندوق‌های عمومی، تشکل‌های خصوصی بشردوستانه و بنیادهای غیرانتفاعی نیز باید از این تعهدات حمایت کنند، دقیقاً به این خاطر که نیروهای بازار به تنهایی برای انجام این مهم کافی نیستند.

● **بهبود توسعه پایدار:** با آنکه سرمایه‌گذاری‌های هدفمند درزمینه بهداشت، تعلیم و تربیت و زیرساخت‌ها می‌تواند تله فقر را بگشاید، اما ادامه تخریب محیط زیست در ابعاد محلی، منطقه‌ای و جهانی، دوام و پایداری بلندمدت دستاوردهای اجتماعی ما را تهدید می‌کند.

پایان فقر شدید می‌تواند بسیاری از فشارهای موجود بر محیط زیست را بردارد. وقتی خانواده‌های فقیر در مزارع خود به بهره‌وری بیشتری برسند، در از بین بردن جنگل‌های هم‌جوار خود برای تبدیل آنها به مزارع جدید با فشار و جبر کمتری روبه‌رو می‌شوند. وقتی احتمال زنده ماندن فرزندان آنها بیشتر باشد، آنها انگیزه‌ای برای بالا نگه داشتن نرخ باروری نداشته و این امر باعث رشد معکوس سریع جمعیت می‌شود. با این حال حتی اگر فقر شدید پایان یابد، باز هم تخریب زیست‌محیطی ناشی از آلودگی‌های صنعتی و تغییرات بلندمدت آب‌وهوایی ناشی از استفاده بی‌رویه از سوخت‌های فسیلی نیز باید مورد توجه و رسیدگی قرار بگیرد. البته برای رویارویی با این چالش‌های زیست‌محیطی راه‌های متعددی وجود دارد که هیچ یک سعادت و خوشبختی را تحت‌الشعاع قرار نمی‌دهد (مثلاً با ساخت نیروگاه‌های هوشمندتری که خروجی گازهای کربن آن قابل جمع‌آوری و تجزیه باشد و یا با بهره‌گیری بیشتر از منابع انرژی قابل تجدید و جایگزین‌شونده). هم‌زمان با سرمایه‌گذاری در زمینه پایان فقر شدید، لازم است به چالش‌های موجود در سرمایه‌گذاری برای حفظ پایداری جهانی اکوسیستم‌های این کره خاکی نیز توجه کافی داشته باشیم.

● **الزام به تعهد شخصی:** به‌رحال در نهایت همه‌چیز به خود ما، یعنی افراد بازمی‌گردد. این افراد هستند که در کنار هم، جوامع را شکل می‌دهند. تعهدات اجتماعی در واقع تعهدات افراد هستند. چنانچه رابرت کندی به‌خوبی یادآور می‌شود، نیروها و عوامل مهم اجتماعی، عمدتاً مجموعه‌ای از اقدامات افراد هستند. نقل قول و بیانات او که در زیر آمده، امروزه بیش از هر زمان دیگری اثرگذار و پرمعناست:

هیچ‌گاه نگذارید کسی از این باور ناامید شود که در قبال بیماری‌های متعدد موجود در جهان، هیچ کاری از هیچ زن یا مردی ساخته نیست در مقابل بدبختی و جهل، بی‌عدالتی و خشونت و ... فقط معدودی از افراد از منزلت و عظمتی برخوردارند که بتوانند تاریخ را تغییر بدهند؛ اما هر یک از ما می‌توانیم تلاش کنیم تا سهم اندکی در رخدادهای تاریخ و در کلیت وقایع و اقداماتی که بعدها در تاریخ نسل ما نوشته خواهد شد، داشته باشیم ...

تاریخ بشری به تأسی از باورها و اقدامات جسورانه مختلف و بی‌شماری شکل گرفته

است. در هر مقطع، افرادی که برای تحقق هدفی برپا می‌خیزند یا در جهت کمک به دیگران تلاش می‌کنند یا علیه بی‌عدالتی قیام می‌کنند، موج کوچکی از امیدواری ایجاد می‌کنند و آن را از میلیون‌ها مرکز تهور و انرژی عبور می‌دهند. این امواج سپس جریانی ایجاد می‌کنند که می‌تواند محکم‌ترین و قوی‌ترین دیوارهای ظلم و تعدی و مقاومت را فرو بریزد.

بگذارید آیندگان در مورد نسل ما بگویند که ما امواج قدرتمندی از امید را به جریان انداخته و به پیش رانده‌ایم و برای بهبود و پیشرفت جهان دست‌درست هم تلاش کرده‌ایم.

پیوست

CHAPTER ONE: A GLOBAL FAMILY PORTRAIT

Page

18 **In Malawi, 84 percent:** World Bank, *World Development Indicators*, Washington, D.C.: World Bank, 2004.

20 **These measures feature:** Shaohua Chen and Martin Ravallion, "How Have the World's Poorest Fared Since the Early 1980s?" World Bank Policy Research Working Paper 3341, June 2004.

CHAPTER TWO: THE SPREAD OF ECONOMIC PROSPERITY

26 **Life expectancy in Western Europe:** Angus Maddison, *The World Economy: A Millennium Perspective* (Paris: OECD, 2001). Unless otherwise noted, all figures in this chapter are calculated from Maddison, 2001.

32 **"There is no record":** John Maynard Keynes, *The Economic Possibilities for Our Grandchildren* (London: Macmillan, 1930).

34 **"... of manufactures for distant sale":** Adam Smith, *The Wealth of Nations*. 1776, Book III, Chapter 4, in paragraph 111.4, 20. London: Methuen and Co., Ltd., Edwin Cannan, ed., 1904. Available online at <http://www.econlib.org/library/Smith/smWN.html>.

45 **"... and any deviation":** John Maynard Keynes, *The Economic Consequences of the Peace* (1919), Chapter 2. Available online at <http://socserv2.socsci.mcmaster.ca/~econ/ugcm/3113/keynes/peace>.

45 **"The projects and politics of militarism":** Ibid.

46 **"... the gold standard and its 'rules of the game':** Under the rules of the game,

central banks were fearful of expanding the supply of money, as they should have in response to the Depression, because they were afraid to lose the gold reserves needed to back the currency. Only after corning off the gold standard did they have the freedom to maneuver to enact expansionary monetary policy.

CHAPTER THREE: WHY SOME COUNTRIES FAIL TO THRIVE

57 Clearly, the poorest of the poor: An economy needs to save roughly 15 percent of its GDP in order to keep up with population growth and capital depreciation according to the following equation:

NOTES 377

$saving\ rate > (capital\text{-}output\ ratio) * (depreciation\ rate + population\ growth\ rate)$

Since the capital-output ratio is commonly assumed to be 3, the depreciation rate is about 3 percent and the population growth rate is about 2 percent, then the saving rate must be above 15 percent to keep up with depreciation and population growth. Figure 1 shows the least-developed countries as having a saving rate of 10 percent of GDP, which means that these economies are not saving enough to keep up with depreciation and population growth.

58 " ... **it is** frequently": Adam Smith, *The Wealth of Nations*. Book I, Chapter 3, in paragraph 1.3.3,1776.

62 **The top twenty countries:** Calculated using data from the U.S. Patent and Trademark Office.

66 **It is illuminating to divide:** Since countries were not yet officially classified by the World Bank into these categories back in 1980, I've defined low-income countries as those with a 1980 income per person below \$3,000 per year (adjusted for purchasing power parity). Middle-income countries are those with per person incomes between \$3,000 and \$8,000, and high-income countries have incomes above \$8,000.

CHAPTER FIVE: BOLIVIA'S HIGH-ALTITUDE HYPERINFLATION

95 " ... **a manner which**": John Maynard Keynes, "The Economic Consequences of

the Peace" (1919). Chapter 6. Available online at <http://socserv2.socsci.mcmaster.ca/~econ/ugcm/3113/keynes/peace>.

98 **George Eder ... , advised:** George Eder, *Inflation and Development in Latin America*:

A Case of Inflation and Stabilization in Bolivia. Ann Arbor: Program in International!

Business, Graduate School of Business Administration, University of Michigan, 1968.

102 **"...it will, when it comes"**: John Maynard Keynes, "The Economic Consequences

of the Peace" (1919), Chapter 7. Available online at <http://socserv2.socsci.mcmaster.ca/~econ/tigcm/3113/keynes/peace>.

102 **"... perhaps not in a way"**: Ibid,

CHAPTER SIX: POLAND'S RETURN TO EUROPE

111 ... **the leading strategists**: Kuron, sadly, died in 2004.

125 **die downward sloping line**: The graph excludes the oil-rich former Soviet Republics

of Azerbaijan, Kazakhstan, and Turkmenistan, which received quite a bit of FDI for oil exploration and development despite their distance from Western Europe,

129 ... **the seven richest countries**: The G7 included France, the United States, Britain, Germany, Japan, Italy and Canada until 1998, when Russia joined the group to become the G8.

CHAPTER SEVEN: REAPING THE WHIRLWIND: RUSSIA'S STRUGGLE FOR NORMALCY

132 ... **by 1989, debt**: Anders Aslund, *How Russia Became a Market Economy* (Washington,

D.C.: Brookings Institution, 1995), Table 2.7, p. 49.

132 ... **oil earnings had collapsed**: International Monetary Fund, et al., *A Study of the*

Soviet Economy (Paris: OEGD, 1991), p. 227.

135 **In 1989, for example**: Anders Aslund, *How Russia Became a Market Economy*, p. 45.

146 **"... though some of the greatest rivers"**: Adam Smith, *The Wealth of Nations*, Book

I, Chapter 3, in paragraph 1.3.8.

CHAPTER EIGHT: CHINA: CATCHING UP AFTER HALF A MILLENNIUM

151 **"... China ... cannot"**: Adam Smith, *The Wealth of Nations*, Book I, Chapter 9. in

paragraph 1.9.15.

158 **Only 20 percent of the population**: Jeffrey D. Sachs and Wing Thye Woo, "Structural

Factors in the Economic Reforms of China, Eastern Europe, and the Former Soviet Union," *Economic Policy*, vol. 18, April 1994.

158 **In the Soviet-style economy**: Ibid.

168 "... **all countries must**": Hu Jintao, speech to the Federal Parliament of Australia, October 23, 2003.

CHAPTER NINE: INDIA'S MARKET REFORMS: THE TRIUMPH OF HOPE OVER FEAR

174 **At the time of independence**: B. R. Tomlinson, *The Economy of Modern India*

1860-1970 (Cambridge: Cambridge University Press, 1993), p. 7.

174 **Life expectancy in 1947**: Ibid.

174 "... **many sectors of industry**": Angus Maddison, *The World Economy: A Millennial*

Perspective (Paris: OECD, 2001), p. 116.

175 "[A]ny **Government which**": Mike Davis, *Late Victorian Holocausts: El Nino Famines*

and the Making of the Third World (London and New York: Verso, 2001), p. 162.

176 "... **the reluctance of British firms**": Angus Maddison, *The World Economy*, p. 116.

185 "**And this century**": Budget speech of P. Chidambaram, July 8, 2004,

187 "... **their general tendency**": Adam Smith, *The Wealth of Nations*, Book IV, Chapter

7, in paragraph r\7.166.

187 "... **to commit with impunity**"; Ibid.

CHAPTER TEN: THE VOICELESS DYING: AFRICA AND DISEASE

189 "... **how can you cut through that?**": *The O'Reilly Factor*, September 1, 2004.

190 **National Intelligence Estimate**: National Intelligence Estimate 60/70-65, Washington,

April 22, 1965. Source: Central Intelligence Agency: Job 79-R01012A,

ODDI Registry of NIE and SNIE Files. Secret; Controlled Dissem. According to

a note on the cover sheet, the estimate was submitted by Director of Central Intelligence

InNOTF.

S 37c

telligencejohn A. McCone and concurred in by the U.S. Intelligence Board on April 22.

190 "... **substantial increases**": Memorandum from Ulric Haynes of the National Security

Council Staff to the president's special assistant for national security affairs (Bundy). Washington, June 5, 1965. Source: Johnson Library, National Security File, Country File, Africa, General, Vol. II, Memos & Miscellaneous, 7/64-6/65. Confidential. Copies were sent to Komer and Harold H. Saunders of the National Security Council Staff.

191 **Africa's per capita economic growth**: Jeffrey D. Sachs, et al., "Ending Africa's Poverty Trap," *Brookings Papers on Economic Activity*, No. 1, 2004.

192 **human beings are "hard-wired"**: Edward Osborne Wilson, *Biophilia* (Cambridge,

Mass.,: Harvard University Press, 1984).

194 (**not including the five countries**): North Africa is significantly different from sub-

Saharan Africa—its temperate and desert climate zones are less conducive to tropical diseases and its location gives it easy access to European markets, with most of the population concentrated along the Mediterranean coast. On the other hand, the Sahara restricts sub-Saharan Africa's access to Europe. The result is that North African populations are mostly coastal and close to Europe, leading to a very different economic structure compared to the rest of the continent.

South Africa, meanwhile, has a mainly temperate ecology that also translates into a reduced tropical disease burden. Moreover, South Africa benefits from vast reserves of gold and diamonds and from ready sea trade with Asia and Europe.

194 **Africa's growth rate**: Angus Maddison, *The World Economy*, p. 226.

196 **Malaria is utterly treatable**: For an authoritative recent account of the epidemiology

of malaria, see: Joel G. Berman, Martin S. Alilio, and Anne Mills, "Conquering

the Intolerable Burden of Malaria: What's New, What's Needed: A

Summary," *The American Journal of Tropical Medicine and Hygiene*, Vol. 71 (August

2003, No. 2 Supplement), p. 10.

199 **Africa's crisis is unique**: Another piece of evidence of Africa's unique malaria

burden is the high prevalence of sickle cell anemia. This terrible disease comes

from a genetic mutation that is propagated in the population because it is partially

protective against malaria in a child when the mutation is inherited from exactly one parent. When the trait is inherited from both parents, the condition

is fatal in the absence of advanced medical treatments. The fact that such a dangerous genetic mutation has survived in Africa gives quantitative evidence

that malaria has for a long time uniquely burdened African populations in comparison with other parts of the world.

200 **The level of rich-country:** World Health Organization, *Macroeconomics and Health: Investing in Health for Economic Development*, Report of the Commission on Macroeconomics and Health (Geneva: World Health Organization, 2001).

201 **health and education spending:** Hugh Bredenkamp, Letter to the Editor, *Financial Times*, June 29, 1999.

202 ... **in the wake of my public:** During 1997, many of the East Asian middle income

countries were hit by a panicked withdrawal of international capital.

For several months I became engrossed in a public debate with the IMF over how to handle such a crisis. My colleague Steve Radelet and I argued that the IMF had exacerbated rather than moderated the crisis by the IMF's own panicked response of closing banks and demanding sharp cuts in government

8 O N O T K S
spending. Many of those critiques have since been vindicated, including by the IMF's own Office of Independent Evaluation.

203 **the massive burden:** The unpublished background paper showed that malaria

has slowed economic growth in African countries by 1.3 percent per year. Further explained in Jeffrey D. Sachs and John Luke Gallup, "The Economic Burden of Malaria," *American Journal of Tropical Medicine and Hygiene*, Vol. 64: 1, 2,

pp., 85-96. As a result of the compounded effect over thirty-five years, the GDP level for African countries is now up to 32 percent lower than it would have been in the absence of malaria.

CHAPTER ELEVEN: THE MILLENNIUM, 9/11, AND THE UNITED NATIONS

215 **"I think you can create":** Interview with Matt Lauer, NBC News, August 31, 2004.

216 **"...we look forward to"**: Franklin Delano Roosevelt, address to the 77th Congress, January 6, 1941.

216 ... **"ODA is still"**: Monterrey Consensus of International Conference on Financing for Development, 2002, United Nations, paragraph 42.

217 ... **one cannot fight a war**: Jeffrey D. Sachs, "Weapons of Mass Salvation," *The Economist*, October 26, 2002.

219 **This was die famous speech**: Remarks by Vice President Dick Cheney to the Veterans of Foreign Wars 103rd National Convention, August 26, 2002, Nashville, Tennessee.

220 ... **\$15 billion**: Unfortunately, as of September 2004, only twenty-five thousand Africans have been put under antiretroviral drugs under the new presidential initiative.

221 "... **we have to translate**": Jeffrey D. Sachs, "Smart Money: What Military Power Can't Do," *The New Republic*, March 3, 2003.

224 . . . **the Earth Institute is**: With special thanks to Awash Teklehaimonot for his

work on malaria throughout Africa and on economic development in Ethiopia, Jonathan Donner and Josh Ruxin for cell phones linked to public health, Pedro Sanchez and Cheryl Palm for research and practical breakthroughs on

agroforestry, Mark Cane and Steve Zebiak on El Nino modeling, and Lex van Geen and Joe Graziano for the Bangladesh arsenic breakthroughs.

CHAPTER TWELVE: ON-THE-GROUND SOLUTIONS FOR ENDING POVERTY

228 ... **the Earth Institute at**: The project is headed by Dr. Cheryl Palm and Dr. Pedro

Sanchez of the Earth Institute. They are both world-class soil scientists with extensive experience in East Africa. Pedro Sanchez directed the World Agroforestry

Center for ten years and pioneered the use of nitrogen-fixing trees as a method for replenishing nitrogen in African soils. He won the World Food Prize in 2003 and the MacArthur Prize in 2004 for that and other work. Dr. Vijay

Modi, also of the Earth Institute, is a professor of engineering at Columbia University and is working in Sauri on problems of core infrastructure—power,

NOTES 38

transport, roads, water, and sanitation. Dr. Sonia Ehrlich is leading the effort to establish a new Sauri clinic and public health system. Dr. Daniel Hillel, professor emeritus at the University of Massachusetts, contributed advice on water management.

232 ... **identified by the villagers**: Sachs, Jeffrey D., et al., "Ending Africa's Poverty

Trap," *Brookings Papers on Economic Activity*, No. 1, 2004.

241 "... **It is important**": Meera Bapat and Indu Agarwal, "Our Needs, Our Priorities;

Women and Men from the Slums in Mumbai and Pune Talk About Their Needs for Water and Sanitation," *Environment if Urbanization*, 15, No. 2, October 2003.

242 "... **the favorable confluence**": Sheela Patel, Celine d'Cruz, and Sundar Burra, "Beyond Evictions in a Global City: People-Managed Resettlement in Mumbai," *Environment & Urbanization*, 14, No. 1, April 2003.

CHAPTER THIRTEEN: MAKING THE INVESTMENTS NEEDED TO END POVERTY

253 "**An instructed and intelligent people**": Adam Smith, *The Wealth of Nations*, Book V, Chapter 1, in paragraph V.1.189.

253 "**Everyone has the right**": Universal declaration of human rights, United Nations

General Assembly resolution 217 A (III), December 10, 1948, Article 25.

254 "**Everyone has the right to education**": *Ibid.*, Article 26.

254 "**Everyone is entitled**": *Ibid.*, Article 28.

264 *Asiaweek* **magazine once referred**: Assif Shameen, 'Asian of the Century, Ideas

with Impact," *Asiaweek*, December 10, 1999, p. 1. <www.asiaweek.com>.

CHAPTER FOURTEEN: A GLOBAL COMPACT TO END POVERTY

267 "**a reliable supply of safe water**": Comments of Andrew Natsios regarding the

U.S.AID West Africa Water Initiative, August 20, 2002. "\$41 Million Public- Private Partnership to Provide Clean Water in West Africa," <<http://www.usaid.gov/press/releases/2002/pr020820.html>>.

277 **A discussion**: James D. Wolfensohn and the Utstein Group Proceedings, Prague,

Czech Republic, September 24, 2000.

277 "... **there is a large pick-up**": World Bank, press conference with James D. Wolfensohn, Washington, D.C., April 19, 2002.

279 "... **the adoption of policies**": Thirty-Eighth Ordinary Session of the Assembly of Heads of State and Government of the OAU: African Peer Review Mechanism July 8, 2002, Durban, South Africa, AHG/235 (XXXVIII), Annex II.

284 ". . . **stabilization of greenhouse gas**": United Nations Framework Convention on Climate Change, 1992, Article 2: Objective, p. 9.

3 8 2 NOTES

CHAPTER FIFTEEN: CAN THE RICH AFFORD TO HELP THE POOR?

289 **The World Bank estimates**: Shaohua Chen and Martin Ravallion, "How Have the

World's Poorest Fared Since the Early 1980s?," World Bank Policy Research Working Paper 3341 June 2004.

290 **the numbers of poor people**: Ibid.

293 **Since cost data were unavailable**: For more details on the MDG needs assessment,

refer to the background paper available at <http://www.unmillenniumproject.org/html/secretariatdocs.shtm>.

307 **"For individuals who"**: Jeffrey D. Sachs, *New York Times*, July 9, 2003, Op-Ed

page.

307 *A 5 percent income tax surcharge*: In 2004, there were an estimated 4.1 million taxpayers with cash income at or above \$200,000. This is 2.9 percent of all taxpayers

(143,500,000 taxpayers) and 25.3 percent of total cash income. Total adjusted gross income is around \$6.3 trillion. Thus, total income of the taxpayers with incomes above \$200,000 is 25.3 percent X 6.3 trillion, or \$1.6 trillion. Total

adjusted gross income above \$200,000 is therefore \$1.6 trillion minus (4.1 million X 200,000) or around 0.8 trillion. A 5 percent surcharge on 0,8 trillion

is around \$40 billion. In summary, a 5 percent surcharge on incomes above \$200K

would yield around \$40 billion per year. Source: The numbers of taxpayers above

\$200K and their income shares are from Table "T04-0120—Distribution of AMT and Regular Income Tax by Cash Income, Current Law 2004 Calendar Year" of the Tax Policy Center, accessed online from <http://taxpolicycenter.org> on November 4, 2004. The estimate of adjusted gross income uses Internal Revenue Service data for 2002, which places AGI at approximately \$6

trillion for 2002, and updates it to an estimate for 2004 of \$6.3 trillion.

CHAPTER SIXTEEN: MYTHS AND MAGIC BULLETS

311 **"They know morning"**: Quoted in John Donnelly, "Prevention Urged in AIDS Fight—Natsios Says Fund Should Spend Less on HIV Treatment," *Boston Globe*, June 7, 2001.

311 **"Poverty is die result of policy options"**: Comments of Barney Pityana, December 8, 1998.

314 **This slower growth**: For more information about this analysis, see the Brookings

paper: Jeffrey D. Sachs, et al., "Ending Africa's Poverty Trap," *Brookings Papers on Economic Activity*, No. 1, 2004.

315 **One recent study**: The study on Africa is Daniel Etounga-Manguelle, "Does Africa

Need a Cultural Adjustment Program?" in Lawrence E. Harrison and Samuel P.

Huntington, eds., *Culture Matters: How Values Shape Human Progress*, Basic Books,

2000, pp. 65-77. The reference on Mexican-Americans is Lionel Sosa, *Americano*

Dream (New York: Plume, 1998), cited in Samuel P. Huntington, *Who Are*

We? (New York: Simon & Schuster, 2004), p. 254.

316 **"Wealthy we do not dimk it"**: *Japan Gazette*. Referenced in Junko Nakai, "Blessing or Curse: Characteristics of the Japanese Economy," *HKCER Letters*, Vol. 54, January 1999, <<http://www.hku.hk/hkcer/articles/v54/nakai.htm>>.

316 "The national **banking** system": Ibid.

318 **When asked in 2000**: Ronald Inglehart et al., *Human Beliefs and Values* (Mexico:

Siglo Veintiuno Editores, 2004), AO30.

NOTES g 8 a

319 ". . . **In fact, countries"**: Marc A. Miles, et al., *2004 Index of Economic Freedom* (Washington, D.C.: The Heritage Foundation and *Wall Street Journal*, 2004), <<http://www.heritage.org/research/features/index/index.html>>.

321 **"Itis the unavailability"**: Hernando de Soto, *The Mystery of Capital: Why Capitalism Triumphs in the West and Fails Everywhere Eke* (New York: Basic Books, 2000), pp, 5-7,

321 **Many non-Western countries**: See, for example: Katharina Pistor, Jeffrey D. Sachs, and Philip Wellons, *The Role of Law and Legal Institutions in Asian Economic Development*,

1960-1995 (New York: Oxford University Press, 1999).

322 **Dozens of recent statistical:** Some recent examples are: Robert J. Barro, "Economic Growth in a Cross-Section of Countries," *Quarterly Journal of Economics*, 106, No. 2, May, pp. 407-43; — and Xavier Sala-i-Martin, *Economic Growth*, 2nd ed. (Cambridge: MIT Press, 2003); , "Technological Diffusion, Convergence, and Growth," *Journal of Economic Growth* (2, No. 1, March 1997), pp. 1-26; Robert E. Hall and Charles I. Jones, "Why Do Some Countries Produce

So Much More Output per Worker Than Others?," *Quarterly Journal of Economics*, 114, No. 1, February 1999, pp. 83-116; Andrew D. Mellinger, Jeffrey D. Sachs, and John L. Gallup, "Climate, Coastal Proximity, and Development," in *Oxford Handbook of Economic Geography*, Gordon L. Clark, Maryann P. Feldman, and Meric S. Gertler, eds. (Oxford: Oxford University Press, 2000); Jeffrey D. Sachs, "Globalization and Patterns of Economic Growth," forthcoming. In *Globalization: What's New?*, Michael M. Weinstein, ed., Columbia University Press/Council on Foreign Relations; Xavier X. Sala-i-Martin, "I Just Ran Two Million Regressions," *The American Economic Review* (87, No. 2, May 1997), Papers and Proceedings of the Hundred and Fourth Annual Meeting of the American Economic Association; , Gemot Doppehofer and Ronald I.

Miller, "Determinants of Long-Term Growth: A Bayesian Averaging of Classical Estimates (BACE) Approach," *The American Economic Review* (94, No. 4, September 2004).

322 **"Although sexual cultures":** Daniel T. Halperin and Helen Epstein, "Concurrent Sexual Partnership Help to Explain Africa's High HIV Prevalence: Implications for Prevention," *The Lancet*, Vol. 364, July 3, 2004, p. 4.

CHAPTER SEVENTEEN: WHY WE SHOULD DO IT

329 **In a 2001 survey:** "Americans on Foreign Aid and World Hunger: A Study of U.S. Public Attitudes." Program on International Policy Attitudes, University of Maryland, February 2, 2001.

331 **The PIPA survey:** Ibid.

335 **"Development assistance":** George W. Bush, speech to the Inter-American Development Bank, March 14, 2002, Washington, D.C.

336 **"The United States will lead by example":** Ibid.

336 **"Including all of the world's poor":** U.S. National Security Strategy, September 2002.

- 336 **The strategy committed:** Ibid.
- 337 **aid flows have:** Ibid.
- 338 **"We want the United Nations":** George W. Bush, speech to the United Nations, September 12, 2002.
- 3 8 4 NOTES
- 338 **"We urge developed countries":** Monterrey Consensus, paragraph 42,
- 338 **"Urge die developed countries":** World Summit on Sustainable Development, WSSD Plan of Implementation, August 2002, paragraph 85 (a).
- 339 **"official development assistance":** Monterrey Consensus, paragraph 39.
- 341 **Supporters of the Marshall Plan:** Adam Sachs and Jeffrey D. Sachs, "Selling the Marshall Plan" (n.p.).
- 345 **"... This nation can lead":** George W. Bush, State of the Union Address (January 28, 2003).

CHAPTER EIGHTEEN: OUR GENERATION'S CHALLENGE

- 348 **". . . Life, Liberty, and the Pursuit of Happiness":** Declaration of Independence, Action of the Second Continental Congress, July 4, 1776.
- 348 **"... , it is the Right of the People":** Ibid.
- 348 **Kant explained:** Immanuel Kant, *Perpetual Peace*, 1795, Section II, First Definitive Article for Perpetual Peace: "The Civil Constitution of Every State Should Be Republican," paragraph 2.
- 349 **"... and, to fill up":** Ibid.
- 349 **"... states see diemselves":** Ibid., First Supplement to Perpetual Peace: "Of the Guarantee for Perpetual Peace," number 3.
- 350 **"... It will be possible":** Marie-Jean-Antoine-Nicolas Caritat, Marquis de Condorcet, *Sketch for a Historical Picture of the Progress of the Human Mind*, Keith Michael Baker, tr., *Daedalus*, Summer 2004, pp. 65-82, 80.
- 350 **"... It seems clear":** Ibid., p. 79.
- 350 **"... The most enlightened peoples":** Ibid., p. 77.
- 351 **"To the natives":** Adam Smith. *The Wealth of Nations*, Book IV7, Chapter 7, in paragraph IV.7.166.
- 351 **"... the superiority of force":** Ibid.
- 351 **"... nothing seems more likely":** Ibid.
- 352 **"progress is an illusion":** John Gray, "An Illusion with a Future," *Daedalus*, Summer 2004, p. 11.
- 356 **Other studies confirm:** Eduardo Borensztein, Jose De Gregorio, and Jong-Wha

Lee, "How Does Foreign Direct Investment Affect Economic Growth?," NBER Working Paper No. w5057, March 1995.

361 **"This was the first major"**: Hugh Thomas, *The Slave Trade: The Story of the Atlanti Slave Trade, 1440-1870* (New York: Simon & Schuster, 1997), p. 497.

361 **"If they [Africans]"**: *Ibid.*, p. 513.

361 **"If abolition became law"**: *Ibid.*, p. 514.

361 **"Persistence is the most important quality"**: *Ibid.*, 537.

363 **"... I discovered die method"**: Martin Luther King, Jr., "My Pilgrimage to Nonviolence,"

1958. First appeared in September 1958 issue of *Fellowship*. Excerpted from *Stride Toward Freedom*, 1959.

364 **"... So we have come to cash this check"**: *Ibid.*, "I Have a Dream," delivered at

the Lincoln Memorial, Washington, D.C., August 28, 1963.

368 **"It is from the numberless"**: Robert F. Kennedy, address on the Day of Affirmation,

University of Capetown, South Africa, June 6, 1966.

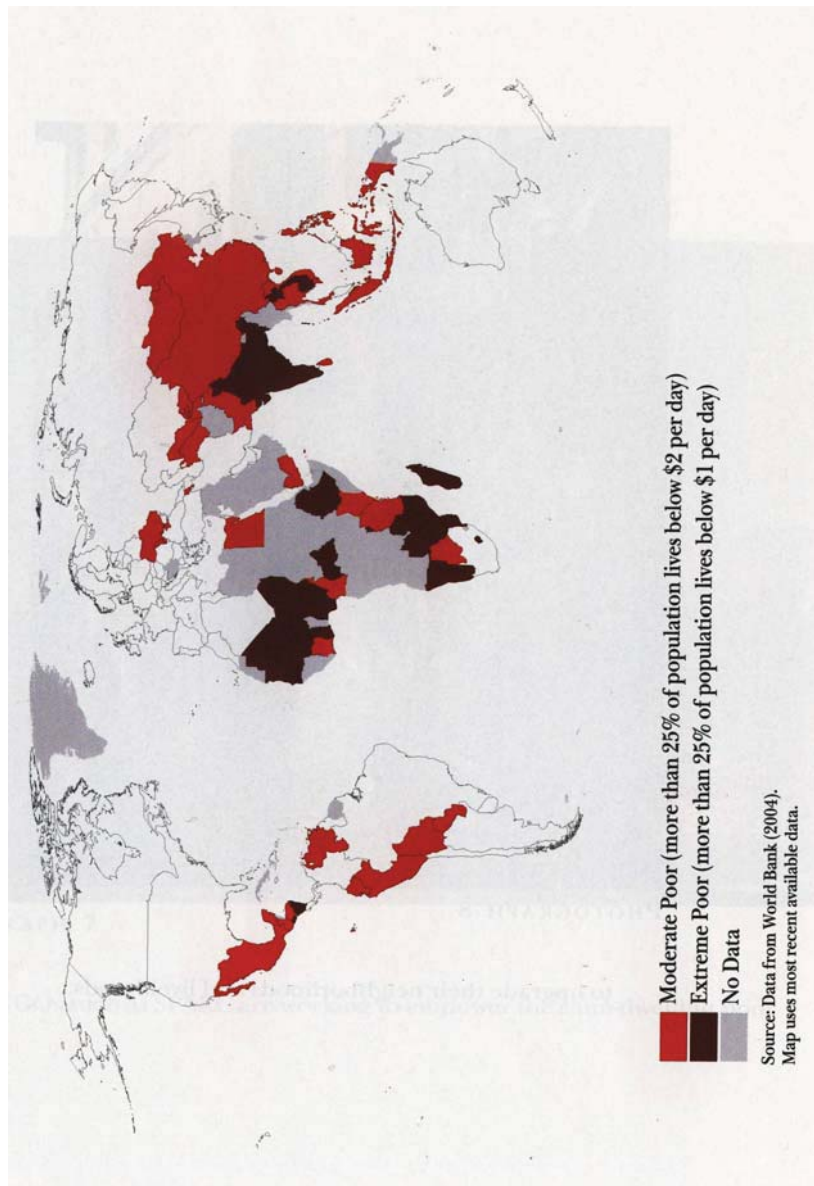


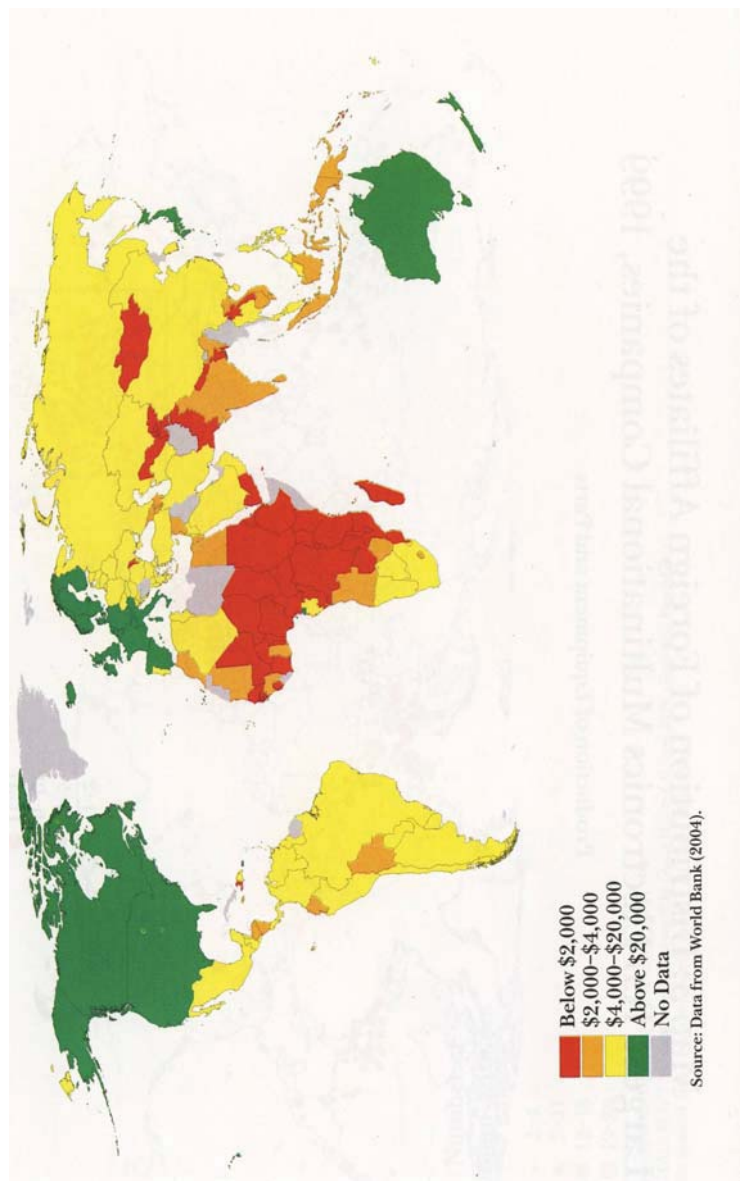


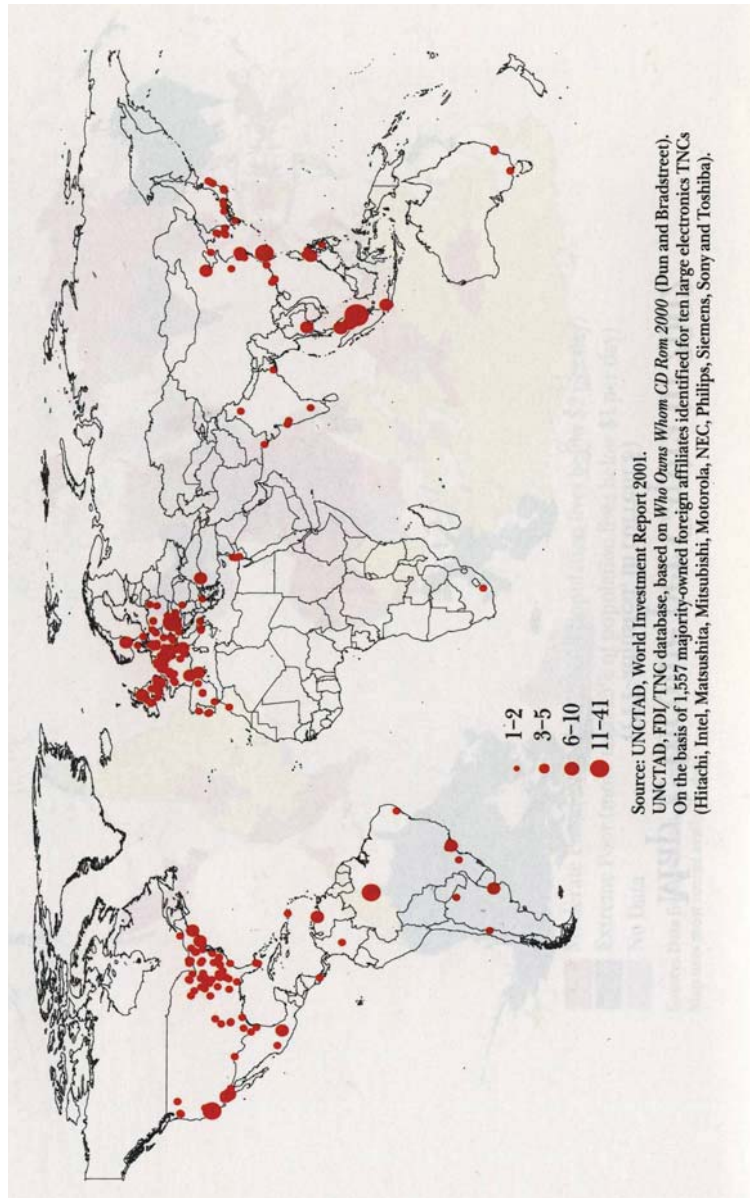


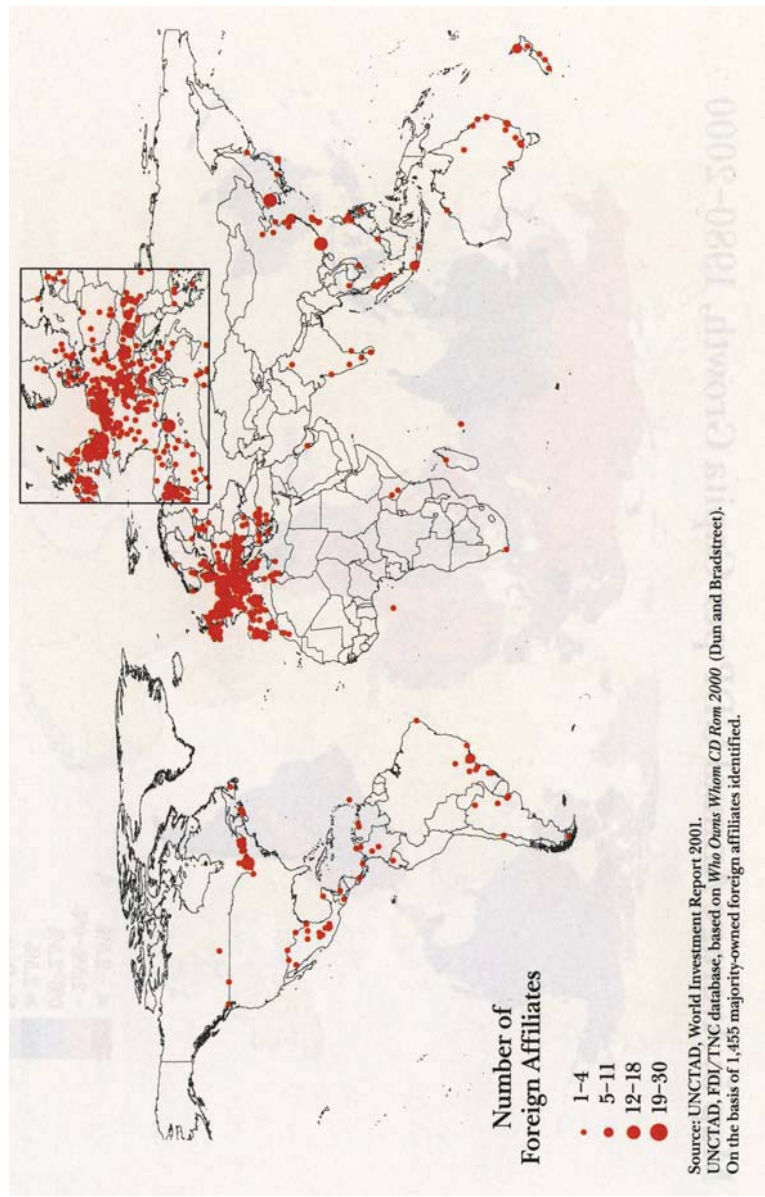


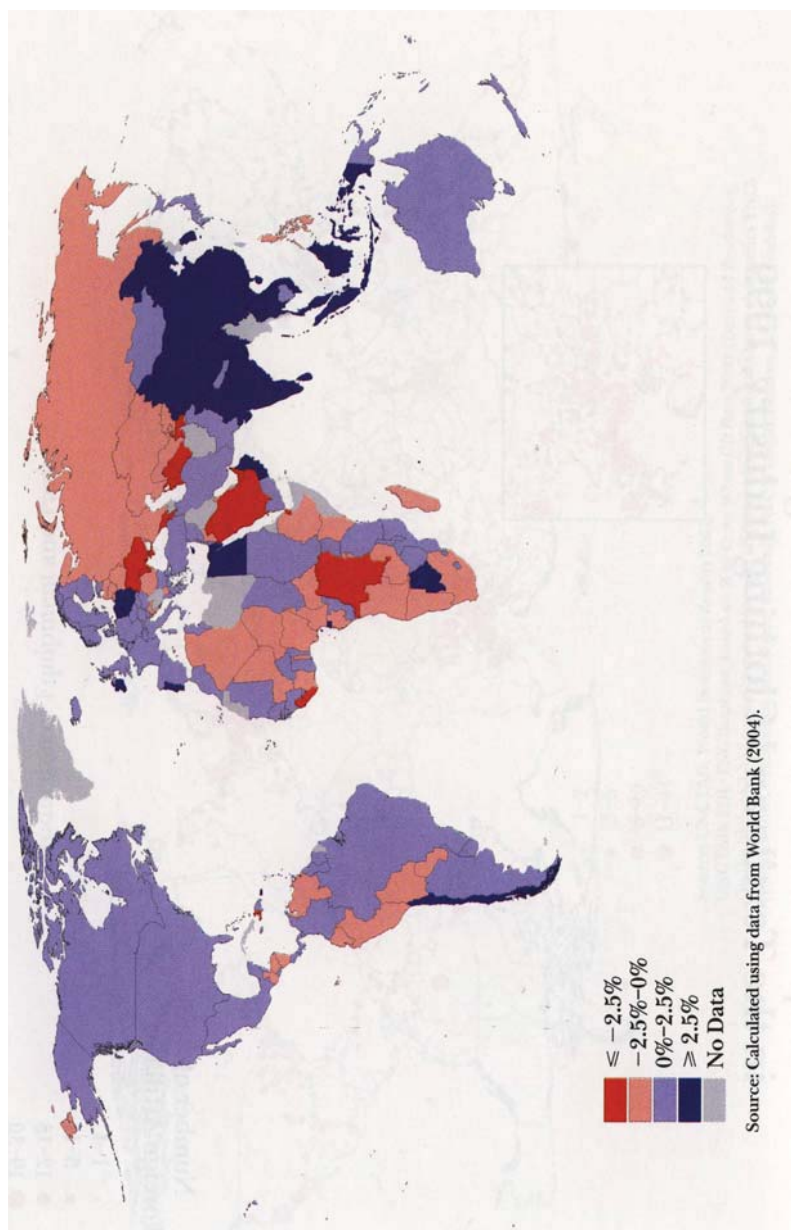


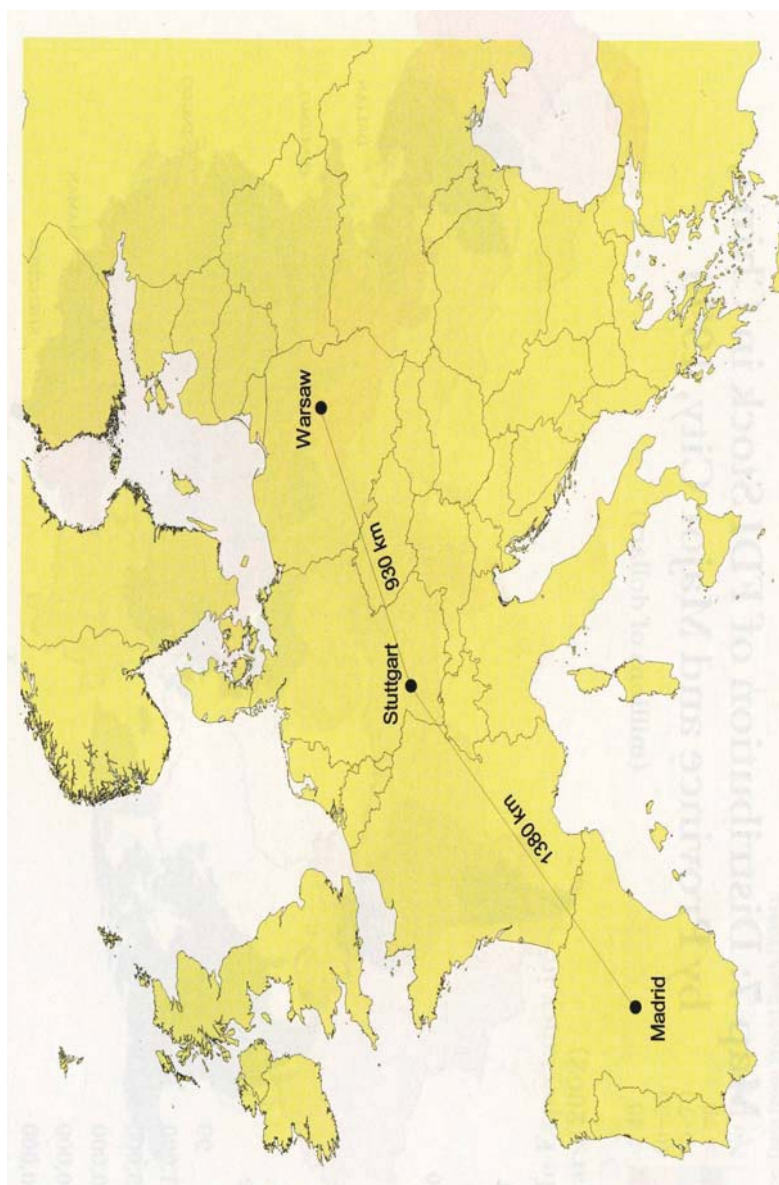


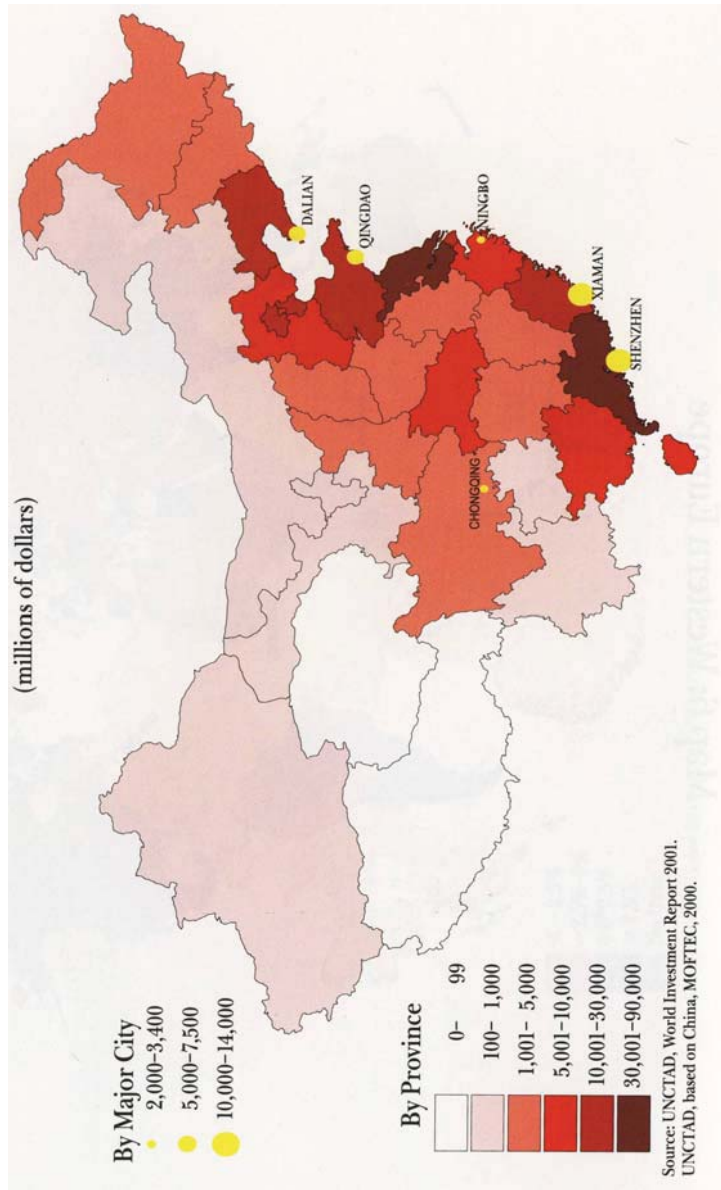


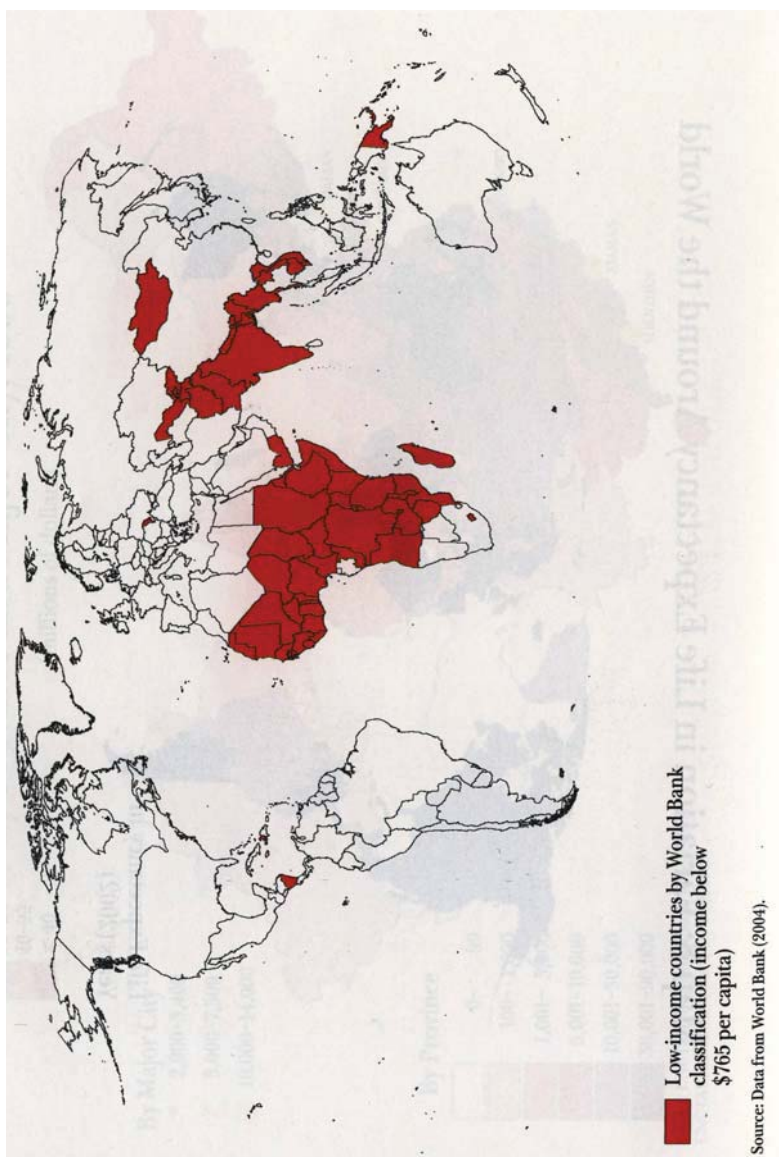


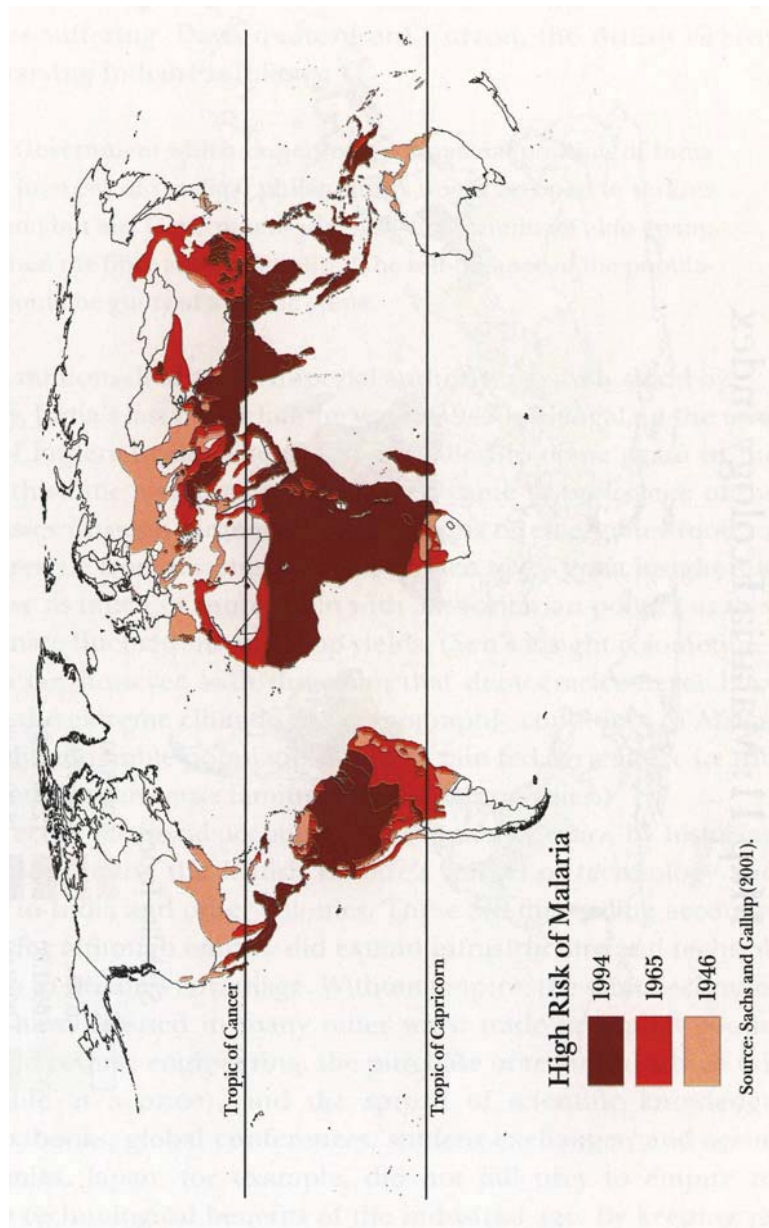


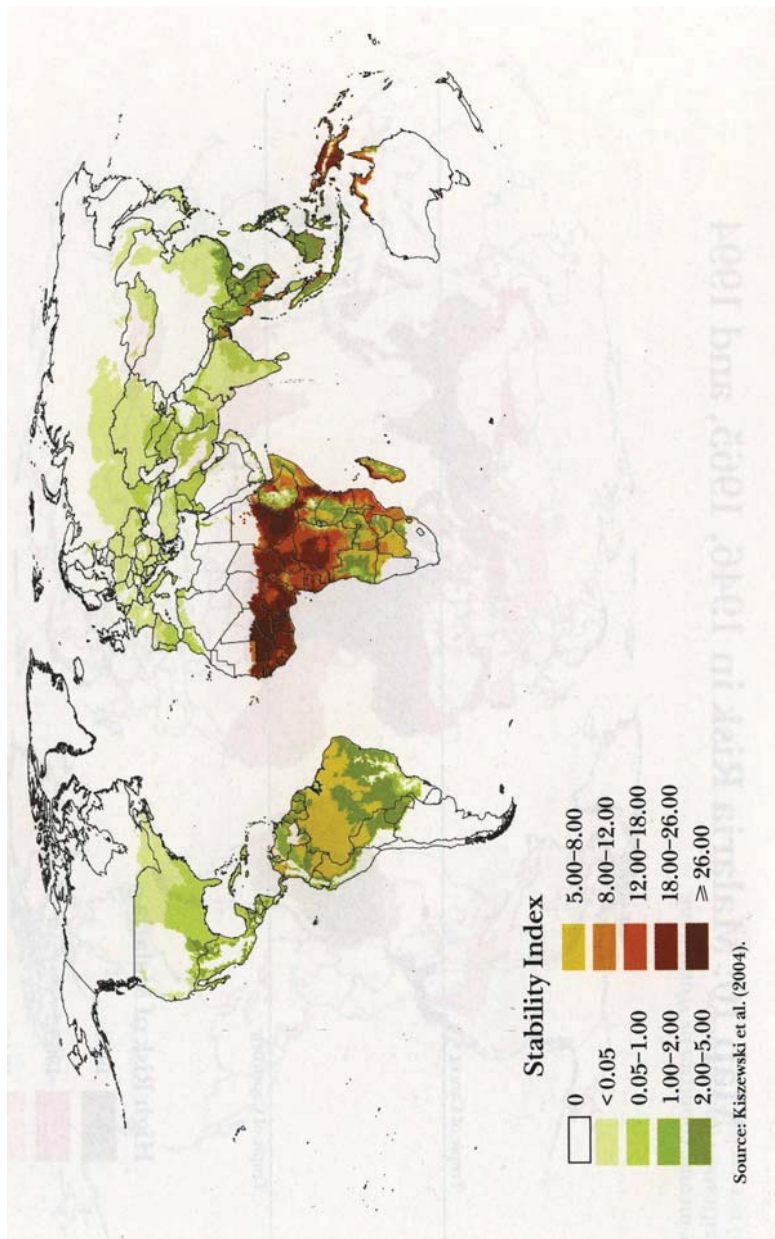












منابع و مأخذ

- "Americans on Foreign Aid and World Hunger: A Study of US Public Attitudes." February 2, 2001, Findings. Program on International Policy Attitudes, University of Maryland.
- Angell, Norman. *The Great Illusion: A Study of the Relation of Military Power to National Advantage*. London: W. Heinemann, 1910.
- Aslund, Anders. *How Russia Became a Market Economy*. Washington, D.C.: Brookings Institution, 1995.
- Attaran, Amir and Jeffrey D. Sachs, "Defining and Refining International Donor Support for Combating the AIDS Pandemic," *The Lancet*, Vol. 357, January 6, 2001.
- Bapat, Meera and Indu Agarvval, "Our Needs, Our Priorities; Women and Men from the Slums in Mumbai and Pune Talk About Their Needs for Water and Sanitation," *Environment & Urbanization*, Vol. 15, No. 2, October 2003.
- Bredenkamp, Hugh. Letter to the Editor, *Financial Times*, June 29, 1999.
- Bremen, Joel G., Martin S. Alilio, and Anne Mills, "Conquering the Intolerable Burden of Malaria: What's New, What's Needed: A Summary," *The American Journal of Tropical Medicine and Hygiene*, Vol. 71, August 2003, No. 2 Supplement.
- Caritat, Marie-Jean-Antoine-Nicolas-de, Marquis de Condorcet. *Sketch for a Historical Picture of the Progress of the Human Mind*. Keith Michael Baker, tr., *Daedalus*, Summer 2004, 65-82.
- Central Intelligence Agency, "National Intelligence Estimate 60/70-65, Washington, April 22, 1965." Source: Central Intelligence Agency: Job 79-R01012A, ODDI Registry of NIE and SNIE Files. Secret; Controlled Dissem. According to a note on the cover sheet, the estimate was submitted by Director

of Central Intelligence John A. McCone and concurred in by the U.S. Intelligence Board on April 22.

Chen, Shaohua and Martin Ravallion, "How Have the World's Poorest Fared Since the Early 1980s?" World Bank Policy Research Working Paper 3341 June 2004.

Cheney, Richard. Remarks by Vice President Dick Cheney to the Veterans of Foreign Wars 103rd National Convention, August 26, 2002, Nashville, Tennessee.

Chidambaram, Palaniappan. Budget Speech, July 8, 2004. <[http://www.deccanherald.com/deccanherald/july092004/n1 ,asp](http://www.deccanherald.com/deccanherald/july092004/n1.asp)>

Commission on Macroeconomics and Health (CMH), *Macroeconomics and Health: Investing in Health for Economic Development*. Geneva: World Health Organization, 2001.

Davis, Mike, *Late Victorian Holocausts: El Nino Famines and the Making of the 'Third World*. London and New York: Verso, 2001.

Declaration of Independence, Action of the Second Continental Congress, July 4, 1776.

Donnelly, John, "Prevention Urged in AIDS Fight—Natsios Says Fund Should Spend Less on HIV Treatment," *Boston Globe*, June 7, 2001.

Eder, George. *Inflation and Development in Latin America—a Case of Inflation and Stabilization in Bolivia*. Ann Arbor: Program in International Business, Graduate School of Business Administration, University of Michigan, 1968.

Gray, John, "An Illusion with a Future," *Daedalus*, Summer 2004, p. 11.

Halperin, Daniel T., and Helen Epstein, "Concurrent Sexual Partnership Help to Explain Africa's High HIV Prevalence: Implications for Prevention," *The Lancet*, Vol. 364, July 3, 2004, p. 4.

Haynes, Ulric. "Memorandum from Ulric Haynes of the National Security

Council Staff to the President's Special Assistant for National Security Affairs (Bundy), Washington, June 5, 1965." Source: Johnson Library, National Security File, Country File, Africa, General, Vol. II, Memos & Miscellaneous, 7/64-6/65.

Hu Jintao, Speech to Federal Parliament of Australia, October 23, 2003.

Inglehart, Ronald, et al. *Human Beliefs and Values*. Mexico: Siglo Veintiuno Editores, 2004. AO30.

- Instituto Nacional de Estadística, www.udape.gov.bo/International Monetary Fund, *A Study of the Soviet Economy*. Washington, D.C.: International Monetary Fund, 1991.
- Kant, Immanuel. *Perpetual Peace*. Paris: 1795.
- Keynes, John Maynard. *The Economic Consequences of the Peace*. London: Macmillan, 1919. <<http://socserv2.socsci.mcmaster.ca/~econ/ugcm/3U3/keynes/peace.htm>>
- "The Economic Possibilities for Our Grandchildren" in *Essays in Persuasion*. London: Macmillan, 1931.
- Kiszewski, Anthony, et al., "A Global Index Representing the Stability of Malaria Transmission," *American Journal of Tropical Medicine and Hygiene*, 70, 5: pp. 486-98, 2004.
- Maddison, Angus, *Monitoring the World Economy: 1820-1992*. Paris: OECD, 1995.
- The World Economy: A Millennial Perspective*. Paris: OECD, 2001.
- Miles, Marc A., et al. *2004 Index of Economic Freedom*. Washington, D.C.: The Heritage Foundation and Wall Street Journal, 2004. <<http://www.heritage.org/research/features/index/index.html>>
- Morales, Juan Antonio and Jeffrey D. Sachs, "Bolivia's Economic Crisis" in *Devolofring Country Debt and Economic Performance: Country Studies—Argentina, Brazil, Mexico*, vol. 2. Chicago: National Bureau of Economic Research, 1990.
- OECD. Development Assistance Committee, Creditor Reporting System.
- OECD. Development Assistance Committee, "Final ODA Data for 2003," 8-9 December 2004.
- O'Reilly Factor, The*, September 1, 2004.
- Patel, Sheela, Celine d'Cruz, and Sundar Burra, "Beyond Evictions in a Global City: People-Managed Resettlement in Mumbai," *Environment & Urbanization*, Vol. 14,'No], April 2002.
- Pitvana, Barney. Comments on December 8, 1998. <http://www.wfn.org/T998/12/msg00181.html>
- Roosevelt, Franklin Delano. Address to the 77th Congress, January 6, 1941.
- Sachs, Adam and Jeffrey D. Sachs. "Selling the Marshall Plan." n.p.
- Sachs, Jeffrey D. and Wing Thye Woo, "Structural Factors in the Economic

Reforms of China, Eastern Europe, and the Former Soviet Union," *Economic Policy*, Vol. 18, April 1994.

Sachs, Jeffrey D. and Andrew Warner, "Economic Reform and the Process of Global Integration," *Brookings Papers on Economic Activity*, 1995:1.

Sachs, Jeffrey D. and John Luke Gallup, "The Economic Burden of Malaria," *American Journal of Tropical Medicine and Hygiene*, 61 (1,2) S., 2001, pp. 85-96.

Sachs, Jeffrey D., Ninipan Bajpai, and Ananthi Ramiah, "Understanding Regional Economic Growth in India," *Asian Economic Papers*, Vol. 1:3, Summer 2002.

Sachs, Jeffrey D., et al., "Ending Africa's Poverty Trap," *Brookings Papers on Economic Activity*, No. 1, 2004.

Shameen, Assif, "Instant Industry," *Asiaweek*. Asiaweek.com, Asian of the Century, Ideas with Impact, December 10, 1999.

Smith, Adam. *The Wealth of Nations* (1776), Edwin Carman, ed., 1904, London: Methuen and Co., Ltd.

Soto, Hernando de. *The Mystery of Capital: Why Capitalism Triumphs in the West and Fails Everywhere Else*, New York: Basic Books, 2000.

Thomas, Hugh. *The Slave Trade: The Story of the Atlantic Slave Trade, 1440-1870*.

New York: Simon & Schuster, 1997.

Tomlinson, B.R. *The Economy of Modern India 1860-1970*. Cambridge: Cambridge University Press, 1993.

Transparency International, *Global Corruption Report 2004*. London: Pluto Press, 2004.

UNCTAD, *World Investment Report 2001*. New York and Geneva: United Nations, 2001.

UN Millennium Project, *Investing in Development: A Practical Plan to Achieve the Millennium Development Goals*. Report to the UN Secretary General. London: Earthscan, 2005.

"Millennium Project Goals Needs Assessments: Background Paper to

"Ending Africa's Poverty Trap," working paper, 2004. Available at: <http://www.unmillenniumproject.org/html/backgroundpaper.htm>

Universal Declaration of Human Rights, United Nations General Assembly

resolution 217 A (III), December 10, 1948, Article 25.

Wilson, Edward Osborne. *Biophilia*. Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1984.

Wblfensohn, James D. and the Utstein Group Proceedings. Prague, Czech Republic, September 24, 2000.

World Bank. *World Development Indicators*. Washington, D.C., 2004.